

ہر ابنِ ضلالت

علی امیر مستوفیان





دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل
مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان

رهبران ضلالت

تأليف:

علی امیر مستوفیان

سرشناسه :	مستوفیان؛ علی امیر
عنوان و پدیدآور:	رهبران ضلالت / تالیف : علی امیر مستوفیان
مشخصات نشر :	تهران: علی امیر مستوفیان: ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری :	۶۰۰ ص . مصور؛ نمونه
یادداشت :	فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
یادداشت :	کتابنامه بصورت زیر نویس
موضوع :	شیعه—فرقه ها
موضوع:	شیعه—تاریخ
موضوع:	مهدویت
رده بندی کنگره:	۹ ر ۴۵ / م BP۲۳۹
رده بندی دیویی :	۲۹۷/ ۵۳
شماره کتابخانه ملی :	۴۱۳۲۵ - ۸۴ م
شابک :	۹۶۴-۰۶-۹۶۰۹-۹

رهبران ضلالت

تالیف : علی امیر مستوفیان

ناشر : مولف

چاپ اول ۱۳۸۶ تیراژ چاپ ۲۰۰۰ نسخه

شابک : ۹۶۴-۰۶-۹۶۰۹-۹ ISBN:964-06-9609-9

اهداء

به آنان که معتقدند و می‌گویند:
من آن نگینِ سلیمان به هیچ نستانم
که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد

**مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَيْمَةٌ
يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصِرُونَ**

ای مردم بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش
دعوت می‌کنند و روز قیامت کمک نمی‌شوند.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ وَأَنْبِيَائِهِ مِنْهُمْ

ای مردم خداوند و من از آنان بیزار هستیم.

«خطبه رسول خدا در غدیر خم»

علی امیرالمؤمنین می فرمایند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ
 تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ وَلَمْ تَأْخُذُوا
 بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ
 تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ، وَلَنْ تَتْلُوا
 الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَّفَهُ، وَلَنْ
 تَعْرِفُوا الضَّلَالَةَ حَتَّى تَعْرِفُوا الْهُدَى وَلَنْ تَعْرِفُوا
 التَّقْوَى حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَعَدَى فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ
 عَرَفْتُمْ الْبِدْعَ وَالتَّكْلِيفَ وَرَأَيْتُمُ الْفِرْيَةَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى
 رَسُولِهِ وَالتَّحْرِيفَ لِكِتَابِهِ وَرَأَيْتُمْ كَيْفَ هَدَى اللَّهُ
 مَنْ هَدَى فَلَا يَجْهَلَنَّكُمْ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ عِلْمَ
 الْقُرْآنِ لَيْسَ يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ...»

آگاه باشید هیچگاه راه حق را نخواهید شناخت مگر اینکه
 کسانی را که آن را ترک گفته اند بشناسید، و هرگز به پیمان
 قرآن وفادار نخواهید بود مگر از کسی که آن پیمان را
 شکسته است آگاه باشید، و هرگز به آن تمسک نخواهید
 جست مگر به کسی که آن را دور انداخته پی ببرید، و هرگز
 تلاوت نخواهید کرد کتاب را حق تلاوتش مگر کسانی که آن
 را تحریف نموده اند بشناسید. و هرگز ضلالت را نخواهید
 شناخت مگر اینکه هدایت را بشناسید و هرگز تقوی را
 نمی شناسید مگر اینکه کسی را که از آن تعدی نموده
 بشناسید؛ وقتی این را شناختید بدعتها و تکلیفها را
 می شناسید و افترا بر خدا و رسول و تحریف کتاب خداوند
 را خواهید دید، و خواهید دید که چگونه خداوند هدایت
 فرمود کسی را که هدایت شد. پس شما را به جهالت نیندازند
 آنهایی که نمی دانند، به درستی که علم قرآن را کسی
 نمی داند چیست، مگر آن کس که طعم آن را چشیده باشد

و...»

فهرست مطالب

۱۹ مقدمه
۲۶ سیاست فرقه‌سازی امویان
۲۶ حل مشکل مرجع دینی
۲۸ صلابت تشیع زمینه‌ساز اندیشه شکاف در تشیع
۳۱ انگیزه پاره پاره کردن تشیع
۳۶ شناخت هدف اصلی در شکل فعالیت
۴۰ امامت قانونی مشکل خلافت اسلام تاریخ
۴۱ اما چرا با نام رهبران ضلالت؟
۴۴ رهبران ضلالت با نگاه قرآن و پیامبر
۴۶ نقش امام در رستگار شدن امت
۴۹ موقعیت امام در اعتقاد به پیامبر

بخش اول

۵۳ آغاز انحراف در تشیع
۵۸ امامت الهی تنها مرجعیت قانونی

۶۵ امامت بدلی برای انحراف از امامت الهی

۶۹ توجه دادن امام به حصر امامت در اهل بیت

۷۲ امامت آسمانی مخصوص امام شرعی

۷۶ طرح جداسازی امامت از نبوت

۸۱ امامت و امامان هدف توطئه‌ای دیگر

۸۵ سوء استفاده از قائمیت در پی شکست جنبش‌ها

بخش دوم

۹۱ رهبران ضلالت در دوره امامان هدایت

۱۰۰ طرح امامت محمد حنفیه

۱۰۰ رفع شبهه از امامت امام سجاد

۱۰۲ طراحان فتنه امامت محمد حنفیه

۱۰۵ امامت نزد توطئه‌کنندگان کیسانی

۱۰۸ ضلالت آوری فرصت طلبان در پی قیام زیدبن علی

۱۱۳ زید و اندیشه انقلاب

۱۱۷ انگیزه‌های قیام زیدبن علی

۱۲۰ داعیان حق در پی براندازی بنی‌امیه

۱۲۳ جهاتی که انقلاب زید را شتاب داد

۱۲۵ قیام برای سقوط حاکم فاسد

۱۲۷ اجازه‌طلبی زید از امام جهت قیام

۱۳۱ شهادت و دار زدن و سوزاندن زید در راه امامت

۱۳۴ فتنه ضلالت در پی شهادت زید

۱۴۰ کندوکاوی کوتاه در شناخت انحراف از امامت

۱۴۳ اسماعیلیه جنبشی در مقابل انحراف عباسیان

۱۴۴ وجدان مذهبی فرقه‌ای ضد مذهب شد

۱۴۷	مشروعیتی بی اعتبار برای اسماعیلیه
۱۵۰	اسماعیل وسیله‌ای برای تغییر امامت از مسیر الهی
۱۵۱	طرح امامت اسماعیل از کجاست؟
۱۵۸	طراحان امامت اسماعیل
۱۵۹	برخورد امام صادق (ع) با مسأله امامت اسماعیل
۱۶۳	توجیه طرفداران امامت اسماعیل (ع)
۱۶۴	شکل پذیری اسماعیلیه
۱۶۵	اسماعیل، نماینده امام در قیام علیه عباسیان
۱۷۱	شکل‌گیری اسماعیلیه با ادعای قائمیت اسماعیل
۱۷۷	عقائدشناسی اسماعیلیه
۱۸۱	سبک شناسائی عقائد
۱۸۶	اعتبار بی اعتبار
۱۸۹	اسماعیلیه از تأسیس تا انحراف
۱۹۱	ارتقاء درجه امامت تا الوهیت
۱۹۹	کثرت صور بدلی در تضعیف صورت قدسی
۲۰۳	روشی ماهرانه در بطلان کثرت صور قدسی
۲۰۵	تکرار تزویرهای گذشته در دوران امام موسی کاظم (ع)
۲۱۰	آغاز تزویری نو علیه امامت
۲۱۰	دمیدن بر آتش ارادت به احمد بن موسی
۲۱۲	طرح، امامت الهی ولیعهد خلافت عباسی
۲۱۴	شایعه اعطای لقب رضا به امام
۲۱۵	عصر امام جواد (ع) امتحانی برای پیروان امامت
۲۱۵	بهبانهای در دست مخالفان
۲۱۹	ظهور خصوصیت الهی امامت بلوغ تشیع

۲۲۱	عصرِ امام هادی (ع) دورهٔ مخدوش کردن چهره امام
۲۲۶	تلاش‌های امام هادی (ع) برای خاصیت خاتمیت در ظهور قائمیت
۲۲۸	تصوف چون تیری در کمانِ بنی عباس
۲۳۳	عصر امام عسکری (ع) ختم تزویر امام تراشی
۲۴۳	امامت قائم آل محمد (عج) آغازِ دوران مهدویت
۲۴۷	چون کون و مکان به تو عیانست رویت به جهان چنانست
۲۴۸	نظام پنهان شدن در امامت
۲۵۰	انگیزهٔ غیبت صغری
۲۵۲	انگیزهٔ غیبت کبری
۲۵۴	قانونِ رجوع به وکلاء امامان
۲۵۶	حق انتخاب
۲۵۸	وکلاءِ رابط بین امت و نواب خاص
۲۵۸	موقعیت امامت و نیابت آن
۲۶۲	امامت، بابِ نبوت
۲۶۳	باب امام

بخش سوم

۲۶۷	دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری
۲۶۹	ادعای بابیت در صوفیه
۲۹۱	ادعای نص در تصوف فرقه‌ای
۲۹۴	منظور از اجازهٔ صریح چیست؟
۲۹۸	ادعای نیابت برای طرح قطب و امام یک مظهرند
۳۰۳	متصل ساختن قطبیت به مهدویت
۳۰۹	پاسخ به مدعیان نیابت جنید بغدادی
۳۱۰	طرح نیابت جنید بغدادی

۳۱۱ بررسی انتساب جنید
۳۱۸ نسبت جنید در تصوف تربیتی است نه نیابت
۳۲۰ تحریف و تحذیف نص صحیح صریح تکرار ادعای علی محمد باب شیرازی
۳۲۳ طرح وحدت مهدویت شیعه و قطبیت صوفیه
۳۲۹ اسماعیلیان تأمین کنندگان خواسته‌های گمراه کننده
۳۴۰ پایان دادن به قانون شریعت
۳۴۱ اسماعیلیه از فرقه بودن تا شبکه سیاسی شدن
۳۴۴ شکاف در فرقه اسماعیلی نزاری
۳۴۶ فرمان جدائی از تشیع
۳۵۰ خداوندگاری مزاحم برای خدایان خوش گذران اسماعیلیه
۳۵۸ انگیزه پذیرش ولایت با امامت در مسلک سازی
۳۶۳ وهابیت، مسلکی نه شیعه نه سنی
۳۶۶ وهابیت مسلکی نه سنی و نه شیعه
۳۶۷ اول: ریشه اصول وهابیت
۳۷۰ دوم: علت پیدایش وهابیت
۳۷۳ آشنائی جاسوس انگلیس با مؤسس وهابیت
۳۷۵ تأثیر القائنات جاسوس انگلیس در محمد بن عبدالوهاب
۳۷۸ موفقیت جاسوس انگلیس در مأموریتش
۳۷۸ عقد برادری بین جاسوس انگلیس و مؤسس وهابیت
۳۷۹ خواب جاسوس انگلیس برای تحریک مؤسس وهابیت
۳۸۰ پیشنهاد انگلیس به مؤسس وهابیت و پذیرفتن او
۳۸۱ مأموریت برای مسلک سازی
۳۸۳ سه مزدور انگلیسی در کنار هم
۳۸۵ مظهریت تکثیر خدا و امام در دین ابداعی
۳۹۰ تأسیس دین ابداعی با ادعای مسلمانی

۳۹۲ انکار اسلام با ادعای پیامبری جدید
۳۹۳ مایه‌های اولیه دین ابداعی
۳۹۵ سیر تکاملی دین ابداعی
۴۰۳ راهنمای الهی یا بشر زهر آگین؟! کدام یک؟
۴۰۷ ادعای معنویتی خالص پوششی جهت تزویر اعتقادی
۴۱۰ ناجی بدلی در طرح ظهور منجی آسمانی
۴۱۵ رکن رابع ضلالتی دیگر در ایام غیبت
۴۲۸ شیخیه فرقه‌ای در پی احسائی
۴۲۹ اوضاع دینی زمان تولد شیخیگری
۴۳۱ طرح امام زمان غیبت کبرای صاحب الامر
۴۳۴ اصول اعتقاد شیخیه
۴۳۵ طرح پنهان داری تحریف اصول شیعه در شیخیه
۴۳۶ تشیع علیه تشیع
۴۴۱ مقصود از رکن رابع
۴۴۴ رکن در شیخیه
۴۴۸ نقش رکن رابع در معرفت به سه رکن دیگر
۴۵۱ یک بام، دو هوا
۴۵۴ استناد به فرمان امام (ع)
۴۵۶ سیاست همگانی کردن رکن رابع
۴۵۹ جایگاه رکن رابع در تشیع
۴۶۳ آرای رهبران دینی شیعه پیرامون رکن رابع
۴۷۲ شیخیه جانشینان احسائی
۴۸۱ بایبه فتنه شیخیه
۴۸۲ انکار بابت جهت ادعای قائمیت
۴۸۷ نفی خاتمیت برای ادعای نبوت

۴۸۸	ادعای خدائی.....
۴۸۹	جانشینی باب.....
۴۹۲	بهائیت نفی وصایت بابیت.....
۴۹۴	دعوی من یظهره اللهی از باغ رضوان.....
۴۹۸	بهائیت ابداعی در پی بابیت.....
۵۰۱	توقف مسلک سازی شرکت در دین زدائی جامعه.....
۵۰۳	بهائیت خدمتگزار استعمار.....
۵۰۵	پاسبانی از بهائیت جهت شکاف در دیانت.....
۵۱۳	اسناد خطی کتاب.....

مقدّمه

پیروزی معاویه قدرت طلب بعد از فتنه حکمیت مشخصه اصلی اسلام داری در حکمرانی اسلامی، مبارزه گردید، نه تفکر و اساس، یارگیری و جلب طرفدار و هواخواه، تحریک عقده‌های روحی مردم بیش از استحقاق طلب بود، نه تعمیق اندیشه اصیل اسلامی و بالا بردن سطح فکر و فرهنگ مردم.

فعالیت‌های حساب شده بازمانده‌های نفوذی‌های یهود مانند کعب‌الاحبارها سرنوشت اسلام را به آنجا هدایت می‌کرد که به نفع دودمان اموی می‌بود و اگر هم از اصالت‌های اسلامی یا موقعیت صحابه پیامبر که بر پیمان وفادار مانده بودند بهره می‌گرفتند به صورت ابزاری بود نه یک هدف، تا بتوانند مقطعی از رسوائی پراکنده گوئی و پراکنده کاری جلوگیری کنند یا بکاهند.

روزهای نخست، سخت کوشان اموی در حاکمیت پدید آمده در جنبش می‌بودند و به صورت اژیتاتور سیاسی - مذهبی عمل می‌کردند نه به عنوان بنیان گذاران حکومتی سیاسی در حکومت دینی.

بررسی تاریخ نشان می‌دهد مسئولیت داران این حرکت کودتائی اموی که پیامبر اکرم (ص) به تبدیل خلافت به سلطنت بعد از خود تعبیر کرده بودند به سئوالات مخالفان خود جواب جدی قانع کننده نمی‌دادند، بلکه طراح سئوال بودند. زیرا عملکرد آنان با آنچه در دوران حیات پیامبر اکرم (ص) از خود نشان می‌دادند منافات داشت.

کار تحریک مردم ناآگاه از زد و بندهای قومی پشت پرده به حمایت از وضعیت سیاسی پیش آمده که منجر به خلع علی از خلافت و طرح صلح با امام حسن مجتبی شد تخریب گروه وفادار به رسول خدا و مسئله جانشینی که در غدیر به اراده الهی ترسیم شده بود، بدون اینکه تصور شود مسلکی با سلیقه بنی‌امیه در مقابل اسلام اصیل، ساخته شود پی‌گیری می‌شد.

این روش پیشبرد اهداف امویان، چنان به سرعت انجام می‌پذیرفت که مجال

اندیشیدن را از امت اسلامی گرفته بود و آنها را از توجه به عمق آنچه پیش آمده دور نگاه می‌داشت. شب را به جای اینکه با اندیشه فردا چه باید بکنیم بگذرانند، در تفکر اینکه فردا چه می‌شود به صبح می‌رساندند. به همین جهت به اقتضای شرایط روز و حساسیت موضوعات، مسائل مختلفی را که بنی‌امیه پیش می‌آوردند به نقد می‌کشیدند که بعضاً به مُرده‌باد و زنده‌باد ختم می‌شد. و روزشان را به آن سرگرم کننده، سرگرم بودند، سرانجام هیچ!

معاویه و همدستان او از کارهای تحریکی و زد و خوردهای داخلی فارغ شده، به خوبی توانسته بودند بر اوضاع مسلط شده در اندیشه جذب نیروهای وفادار به رسول خدا بودند که شخصیت‌های سرشناس اسلام به‌شمار می‌رفتند. و توانستند افرادی معلوم‌الحال را جذب نمایند.

در کنار همین سیاست جذب نیروهای مخالف سرشناس که همیشه ناکام بود، به مخالفانی که نه به لحاظ اعتقاد به جناح وفادار رسول خدا و خلیفه حقیقی که تنها «امیرالمؤمنین» جهان اسلام است، بلکه به جهت مخالفت با سردمداران اسلام تاریخ که بعدها در عصر اموی رنگ و بوی امویان را داشت و در عصر عباسیان به لحاظ مصلحت‌های آنان به شکل دیگر درآمد که به صورت موافقان «اسلام اهل بیت» مطرح بودند پرداختند. سرشناس‌ترین فرد این طبقه، فرعون مکه «ابوسفیان» و دو فرزندش «یزید» و «معاویه» به‌شمار می‌رفتند که نخست جهت قیام علیه آنچه بعد از پیامبر صورت گرفت و آنان سهمی از آن نداشتند به علی امیرالمؤمنین مراجعه نمودند، شاید حضرتش را برای دفاع از حق خود وادارند، ولی هوشیاری الهی علی امیرالمؤمنین (ع) نقشه‌های شومی را که ابوسفیان در سر داشت نقش بر آب کرد، به او فرمود: «تو چیزی را می‌خواهی که ما اهل آن نیستیم، رسول خدا از من پیمانی گرفته است که من به آن وفا دارم»، «تو از این پیشنهادت چیزی جز فتنه اراده نکرده‌ای. به خدا سوگند! دیر زمانی است که بدخواه اسلام می‌باشی، ما نیازی به خیرخواهی تو نداریم».^۲

۱- زمان رحلت، جبرئیل نازل شده به واسطه پیامبر از علی امیرالمؤمنین پیمان گرفت که در صورت از میان رفتن حقش شکیبائی کند و حضرت فرمودند قبول می‌کنم و راضی هستم، اگرچه پرده حرمت دریده و سنت‌ها تعطیل و قرآن، پراکنده و خانه کعبه خراب گردد و ریشم در خون سرم رنگین شود همواره شکیبائی می‌کنم و همه را به حساب خدا می‌گذارم تا بر او وارد شوم (بحارالانوار: ۴۷۹/۲۲ - ۴۸۱)

۲- خاستگاه خلافت: ۳۱۲ - ۳۱۳.

ابوسفیان، رئیس خاندان اموی که به خلافت جز براساس پادشاهی و سلطنت نمی‌نگریست و اصلاً توجهی به این مطلب که خلافت «عهد و پیمان» پیامبر است نداشت، بعد از ناامید شدن از علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - چنان رفتار می‌کرد که به دست‌اندرکاران تأسیس اسلام تاریخ بفهماند اگر سهم او را نپردازند مدینه ناآرام می‌ماند... فرزندش یزید بن ابی‌سفیان بر شام گمارده شد چون در دوره جدید نیازی به عربده‌های خشم‌آلود که از زمان هجرت با شکل گرفتن و مطرح شدن شخصیت علی بن ابیطالب (ع) در سینه داشتند نیست، چون کار تأسیس اسلام تاریخ به سامان رسیده، دیگر نیازی به تهدید و سرکوبی نیست.

امویان با دست‌یابی بر حکومت شام به این نتیجه رسیده بودند که در مقابل تشنگان قدرت و گرسنگان جاه و ریاست کاری از روش سابقان ساخته نیست. در گوشه دیگر فاتحان اموی که همه چیز را به کام می‌دیدند، موفق و پیروز از تقسیم منصب‌های کلیدی کشور پهناور اسلام، در اندیشه فردا بودند که باید در منبر رسول خدا فحاشی به نوامیس پیامبر، بدعت گذاشته شود^۱ کسی حق نداشته باشد به فرزندش نام «محمد» پیشوای آسمانی اسلام را بگذارد.^۲ مهمتر اینکه از رسول اکرم روایت بخواند.^۳ معاویه به این نتیجه رسیده بود برای اعتلای آنچه انجام گرفته حیثیت و سرمایه، آبرو و حیات اسلام را که علی امیرالمؤمنین است با تیغ اجتهاد سر بزنند.^۴

فردای این فردا باید حسن بن علی از درد خنجر خود فروخته‌ها که جاسوسی معاویه را می‌نمودند در بستر از شدت درد بنالد.^۵ و به دست گروه یاغی و طاغی که حاکم شام شده‌اند. با جگر پاره پاره به خاک سپرده شود.^۶

فردای دیگر سر مبارک حسین بن علی در طشت طلا^۷ از یزید بن معاویه خلیفه

۱- شرح ابن ابی‌الحدید: ۸۰/۴ قدیم ۲۱۵/۱۶ جدید.

۲- مجمع‌الزوائد: ۴۹۰۴۸/۸، الغدیر: ۳۳۱/۳۰۹/۶.

۳- سنن دارمی: ۸۵/۱ سنن ابن ماجه: ۱۶/۱ مستدرک‌الصیحین: ۱۰۲/۱ تذکره‌الحفاظ: ۶/۱ - ۷ / مجمع‌الزوائد: ۱۴۹/۱ شرح ابن ابی‌الحدید ۱۱۰/۳ قدیم ۹۳/۲۱ جدید کنز العمال: ۲۳۹/۵، البدایة والنهایة: ۱۶/۸ تلخیص‌المستدرک: ۱۴۹/۱ - از شیعه‌الغدیر ۲۹۴/۶ ۲۹۷.

۴- المجلی: ۴۸۴/۱۰ مسله ۲۰۷۹، الغدیر: ۳۲۳/۱ - ۳۲۸ - ۳۹۳/۹.

۵- مناقب ابن مغزلی: ۳۸۲ سیر اعلام النبلاء ۲۶۹/۳ صواعق‌المحرقة: ۱۳۷.

۶- استیعاب: ۱۴۱/۱، الاصابه: ۳۳۱/۱ سیر اعلام النبلاء: ۷۳/۳ حلیة‌الاولیاء: ۳۸/۲ صواعق‌المحرقة:

۸۴ رفیع‌الابرار: ۲۰۸/۴ سیره‌حلبی: ۳۲۴/۳ - ۷ - مرآة‌الجنان: ۱۳۵/۱ تذکره‌الخواص: ۲۶۷.

بدلی، ضربت عصا بخورد.^۱ خلاصه، فردا اگر فردای خزانِ باغِ نبی است، فردا، فردای خالدها و مروان‌ها، فردا روز سلطهٔ شجرهٔ ملعونه و فرزندان طلقا (بنی‌امیه) است. فردا و فرداهای دیگر روز شهادت حُجربن عدی^۲ عبدالله‌بن مسعودها^۳ وفات ابوذر در بیابان ربذه^۴ است. فردا بعد از اینکه عمارها زیر مشت و لگد مضروب شدند^۵ مسجدکوفه انباشته از دست‌های قطع شده است^۶ در دارالاماره برای هر سر بریده پانصد درهم جایزه می‌دهند^۷ فردا بدن مقدس میثم مثله می‌شود^۸ و سر مبارکِ کمیل بن زیاد را، حجاج بن یوسف ثقفی جلاد سرشناس اموی می‌زند^۹ قنبر به جرم وفاداری رسول خدا و حمایت از آل او به جلاد سپرده می‌شود.^{۱۰}

خلاصه فردا، فردای غربت دین محمد است^{۱۱} روز تلاشِ افسانه پردازان^{۱۲} و استخدامِ راویان برای ساختن اکاذیب در کاخ خضرا^{۱۳} و در انتها، خلق فرقه‌ها و به وجود آوردن مسلک‌ها توسط امثال حسن بصری^{۱۴} برای پاره پاره کردن اسلام.

تجدید قانون کهنه شدهٔ مذهب تراشی جاهلیت عربی در اسلام، نیاز مبرمی بود که برای بقای فرهنگِ فلجِ امویان و ادامهٔ سلطنت اموی به جای خلافت می‌بایست موردِ

- ۱- تاریخ طبری: ۲۶۷/۶ کامل ابن اثیر: ۳۳۰/۴ البداية والنهاية: ۱۹۲/۸ مجمع الزوائد: ۱۹۵/۹، الاتحاف: ۲۳ صواعق المحرقة: ۱۳۱ رسائل جاحظ: ۲۹۵.
- ۲- تاریخ طبری: ۱۴۱/۶، الاغانی: ۱۱/۱۶ تاریخ ابن عساکر: ۳۷۰/۲ - ۳۸۱، البداية والنهاية ۴۹/۸۰.
- ۳- انساب الاشراف: ۳۶/۵ شرح ابن ابی‌الحدید: ۲۳۵/۱ قدیم ۴۰/۳ جدید، الغدير: ۶۰۳/۹.
- ۴- صحیح بخاری: ۷/۳ - ۹۴/۷ انساب الاشراف: ۵۲/۵ طبقات ابن سعد: ۴ قسمت اول ۱۶۶/ مروج الذهب: ۴۳۸/۱ تاریخ یعقوبی: ۱۴۸/۲ فتح الباری: ۲۱۲/۳ شرح ابن ابی‌الحدید: ۲۴۰/۱ قدیم ۵۲/۳ جدید کامل ابن اثیر: ۳۴/۳ - العقد الفريد: ۲۷۶/۲.
- ۵- انساب الاشراف: ۴۸/۵، الامامة والسياسة: ۳۳/۱ طبقات ابن سعد: ۳/ قسمت اول ۱۸۵/ شرح ابن ابی‌الحدید: ۲۳۹/۱ قدیم ۴۷/۳ جدید الاستيعاب: ۴۲۲/۲.
- ۶- شرح ابن ابی‌الحدید: ۲۸۶/۱ قدیم ۱۹۹/۳ جدید، کامل ابن اثیر: ۱۸۳/۳، الغدير: ۳۱/۱۱.
- ۷- تاریخ طبری: ۲۷۶/۸ [= ۱۸۸/۷ تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم].
- ۸- الاصابه: ۵۰۴/۳.
- ۹- مدارک در کتاب «کمیل محرم اسرار علی امیرالمؤمنین» از انتشارات فؤاد تهران، ناصر خسرو ثبت شد.
- ۱۰- یاران شهید امام علی: ۱۲۲/۱.
- ۱۱- رسول خدا فرموده‌اند: «الاسلام بدأ غریباً و سيعودُ غریباً كما بدأ» سنن ابن ماجه: ۴۷۷/۱ سنن ترمذی: ۱۳/۵ مسند احمد: ۳۹۸/۱ + ۷۳/۴.
- ۱۲- الغدير: ۲۰۸/۵ - ۳۷۸ ملاحظه شود.
- ۱۳- الغدير: ۷۳/۱۱ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۳۵۸/۱ قدیم ۶۳/۴ جدید.
- ۱۴- برای لطعات و ضربات حسن بصری به اسلام به کتاب «حسن بصری چهره جنجالی تصوف» تألیف استاد مهدی عمادی مراجعه کنید.

توجه قرار می‌گرفت. نخستین اقدام برای تحقق پذیرفتن این طرح شوم، استخدام آنهایی بود که آمادگی چنین سلیقه‌ای در ایشان دیده می‌شد و زمینه پاره پاره کردن اسلام را داشتند. این قشر فرسوده با مطرح شدن نامحسوس از طرفداری امویان به اندازه قدرت و شیطنت به یارگیری پرداختند تا از طنطنه امتی که تحت رهبری واحد برای یهود خطری جدی به شمار می‌رفتند و بحث روز کاخ‌های سلطنتی شده بودند بکاهند و راه نفوذ برای عوامل بیگانه به اسلام محسوب شوند.

در تشبیت به وجود آمدن فرقه‌ها این در نظر گرفته شده بود که منحصر به یک یا دو یا سه فرقه نباشد، زیرا باز خطری جدی می‌شد و برای سرکوبی و اضمحلال آن نیازمند فرقه‌ساز دیگری بودند.

این طرح که با فتوای عجیب و غریب بعد از پیامبر شکل گرفته بود در دوره اموی به صورت اقدامی ضروری و جدی مطرح شده، به دست عمال خریداری شده دستگاه شیطنانی اموی که مدعی مسلمانی و زیارت پیامبر اکرم و درک حضورش بودند آغاز شد. تا بتوانند با به وجود آوردن فرقه‌هایی مقابله‌کننده با رأی قرآن و پیامبر و مهمتر عترت‌الله، جاهلیت دینی را بعد از شکست و سرکوبی کامل تجدید کنند و با رمقی تازه به میدان آشوب زده وارد سازند.

حسن بصری و در پی او ابوهاشم کوفی و عده کثیری که در جای خودش مطرح می‌کنیم به شکل‌های مختلف و روش‌های متضاد، زیر بنای فرقه‌ها و مسلک‌ها را فراهم آوردند، ابوهریره‌ها و انس بن مالک‌ها و ابن ابی‌العوجاها نیز مانند کعب‌الاحبار یهودی به جعلیات اسرائیلی‌ها پرداخته، نیروی پاره پاره کردن اسلام را تقویت فکری می‌کردند. این فعالیت‌های کارساز چشم‌گیر که هیچگاه مسلمان نبودند، لکن با شهرت مسلمانی، امامت جماعت و منصب قاضی‌القضاتی، مفسری قرآن و محدثی را در دوران بنی‌امیه به عهده گرفته بودند^۱ مرهم خنک‌کننده‌ای بر زخم‌هایی بودند که در مقابل پیشرفتهای رسول خدا از بعثت تا هجرت و از مهاجرت به مدینه تا غدیر خم به خود دیده بودند.

کمر مورخ محقق و مذهب‌شناسی است که در کار تحقیق و پژوهش پیرامون انگیزه‌ها و علت‌های بروز فتنه فرقه‌ها و مسلک‌ها و جهت‌های شکل‌گیری آنها به فتنه‌های امویان که هیچگاه مسلمان نبودند برخورد نکرده باشد و عصبیت این گروه شقی و نابکار

۱- به کتاب حسن بصری چهره جنجالی تصوف رجوع شود.

را در پیاده کردن طرح خائنانه پاره پاره کردن اسلام عامل مهم اولیه نداند. زیرا به این یقین رسیده بودند، امامت عترت در کنار قرآن اگر بدون مزاحم و مخالف حکومت کند به هر مدت و زمانی که باشد تمام رشته‌ها را باز می‌کند، ابوسفیان و دو فرزندش یزید و معاویه بهمین لحاظ باید مانع حکومت قرآن و عترت شوند و آنان که در بست در اختیار معاویه قرار می‌گیرند شناسائی شده برای کاری استخدام شوند.

این خود دلالت دارد که طرح تأسیس «اسلام تاریخ» و ادامه آن توسط بنی‌امیه از جمله نقشه‌های شومی بوده که یهود برای از میان بردن «اسلام ناب محمدی» فراهم آورده و قدرت‌هایی نظیر امویان و عباسیان مجری آن بوده‌اند، والا کتاب‌های تحریف شده یهود نمی‌توانست چیزی به عنوان پیش‌بینی اسلام داشته باشد.

مقدمه

۲۵

نگه داشتن معاویه در پست حکمرانی شام، بدون حسابرسی سالیانه که روش و سنت بود^۱ در صورتی که سایر کارگزاران بیش از دو سال در مقام خود نمی‌ماندند^۲ دلیل روشنی است برای مقاصدی که معاویه با لقب «کسرای عرب»^۳ باید پی‌گیری کند. شامیان، مسلمانان وابسته به «اسلام تاریخ» شنیده بودند «با این که معاویه در میان شماست از کسرا و قیصر و سیاست و کیاست آن دو مگوئید»^۴ زیرا شما را نیازی به آنها نیست. فقط و فقط در صدد تقویت معاویه بودند.

آیا این نمونه‌ها که در تاریخ کم نیست دو موضوع را درباره معاویه به اثبات نمی‌رساند؟ نخست تلاش برای تمایل و اشتیهای معاویه در رسیدن به خلافت و تبدیل آن به سلطنت، خصوصاً اینکه شنیده بود به مسلمانان گفته شده است: «اگر متفرق شوند، معاویه خلافت را از چنگ آنها درمی‌آورد»^۵ و دیگر اینکه تنها او می‌تواند در مقابل «اسلام اهل بیت» با امامان غدیر به ایستد.

به همین اعتبارها کوشید تا در مقام حکمرانی شام به خلافت برسد و چون حکومت به سبک ایرانیان و رومیان را پسندیده بود، نقشه تبدیل خلافت به سلطنت را که کشیده داشت، به آن روزگار می‌گذرانید.

و چون به قدرت رسید خلافت را غصب کرد، و آن را به سلطنت تبدیل نمود، برای بقاء حکومت دودمان بنی‌امیه طرح‌ها ریخت که از جمله‌ی آنها مسلک‌سازی و امام‌تراشی

۱- دلائل الصدق: ۱۰۹/۳ و ۲۱۱ + النص والاجتهاد: ۲۷۱.

۲- التراتیب الاداریه از کتانی: ۲۶۹/۱.

۳- الاصابه: ۴۳۴/۳، اسدالغابه: ۳۸۶/۵ دلائل الصدق: ۲۱۲/۳.

۴- الفخری فی آداب السلطانیه: ۱۰۵. ۵- الاصابه: ۴۳۴/۳.

در مقابل اصل امامت بود و ما بطور فشرده به آنچه از دوران استیلای امویان در تاریخ به وقوع پیوسته اشاره‌ای کوتاه نموده و نشان می‌دهیم چگونه دین دنیاداران از دین دینداران جدا شد. علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - می‌فرمایند: «**لِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ**» برای هر گمراهی علتی وجود دارد و چون گمراهی‌ها بیشمار است علت‌های آنها نیز گوناگون و از شماره بیرون خواهد بود. و بدترین مصیبت برای جوامع بشری راهنمای گمراه است چنانکه حضرتش فرموده‌اند: «**ضَلَالُ الدَّلِيلِ هَلَاكُ الْمُسْتَدِلِّ**» گمراهی راهنما، هلاکت راه‌جوست. و مهم توجه به دو قاعده‌ای است که از علی مرتضی نقل می‌شود «**كُلُّ شَيْءٍ يَمِيلُ إِلَى جَنْبِهِ**» هر چیزی به جنس خود مایل است و «**كُلُّ شَيْءٍ يَنْصُرُ مِنْ ضِدِّهِ**» هر چیزی از ضد خود نفرت دارد و بهمین دلیل در طول تاریخ طرفداران حق با طالبان باطل در ستیز بوده‌اند.

توجه استعمارگران به فرقه‌سازی و مذهب تراشی به دنبال همان سیاستی است که امثال معاویه داشتند، اینان نیز مانند امویان و عباسیان با فرقه‌سازی مردم را از یکدیگر جدا می‌کنند تا به مقاصد شوم سیاسی خود برسند. بهمین لحاظ برای رهائی از توطئه‌های متکبران جهان، بیداری همه مردم لازم است تا اتحاد و اتفاق مردم به جدال وجدائی و جنگ و خونریزی مبدل نگردد.

سیاست فرقه‌سازی امویان

حل مشکل مرجع دینی

در دوره اولیة تأسیس اسلام تاریخ بیشترین اوقات به شناخت جنبش وفاداران به رسول خدا که طرفدارانِ خلافت علی امیرالمؤمنین بودند سپری می‌شد. و شاید از اواخر دوران ابوبکر به استناد آنچه در صحنه‌های مخالفت طایفه ناجیه [رستگاران] دیده می‌شد، طرح شکاف در صفوف شیعیان مورد بررسی قرار گرفته و بعضاً با زر و زور و اعطای مناصب کلیدی، مسیر اختلاف اندازی بین جناح طرفدار علی امیرالمؤمنین را که وفاداران رسول خدا بودند، شناسائی کرده، اگر هم در بعضی از موارد موفقیت جزئی هم داشتند، دانسته بودند به این وسائل نمی‌توان از طنطنه تشیع کاست و مقابل پیشرفت چشمگیر طمطراق شیعیان ایستادگی کرد.

به زمان اموی‌ها، پی‌گیرهای این سیاست که دوران نافرجامی را طی کرده بود با مکر

و حيلة مخصوص معاويه و اطرافيانى چون عمروعاص كه به اين شيطنت معروف و مشهور است به صورتهای جالبتر و حساب شده تری تعقیب شد.

يعقوبی درباره این دوره و معاويه می نویسد: «هرگاه از کسی چیزی به وی [معاويه] می رسید که آن را خوش نمی داشت با بذل و بخشش دهانش را می بست و چه بسا که او را سر به نیست می کرد یا همراه سپاهیان به جنگ روانه می کرد و او را جلو می انداخت، [تا کشته شدنش حتمی باشد] بیشتر کار معاويه را مکر و حيله تشکیل می داد».^۱ حتی وقتی در مقابل تقاضای نیروی کمکی عثمان، سپاهی را به سوی مدینه گسیل می دارد بدون اینکه کسی متوجه شود دستور می دهد در «ذی خشب» سهل انگاری نمایند و ادامه حرکت را به تأخیر اندازند «هدف معاويه این بود که عثمان کشته شود و آن گاه به دعوی خون خواهی وی، مردم را به سوی خود بخواند»^۲ در چنین دوره ای که امور با دقت خاصی توأم با شیطنت های ناجوانمردانه مورد توجه و بررسی قرار می گرفت و کلمه امت به معنی آئین و شریعت و پیروان محمد بن عبدالله پیشوای اسلام و دیانت آن به کار می رفت، معاويه به نتیجه رسید باید کلمه «امت» با پیدایش مسلک های ساختگی معنی جدید پیدا کند تا از وحدت و یکپارچگی اسلام کاسته شود. **نظر رهبران و پیشوایان مسلک ها در امور جاری جایگزین کسب تکلیف از قرآن و رسول خدا گردد.** در حقیقت همان وجدان قومی که هویت خود را در هم خونی، هم نژادی، هم زبانی و هم وطنی به نمایش می گذاشت و در دوران مجد و عظمت و هجرت از دست رفته بود تجدید گردد و **به صورت فرقه های در دین اسلام به نام اسلام شکل گیرد.** و نه به صورت یک پارچه بلکه فرقه ای، ولی با هم دینی، آن هم به نام اسلام، فعالیت داشته باشند. چنانکه امثال حسن بصری^۳ با شهرتی که دستگاه تبلیغات اموی برای او فراهم آورده بود، مفتی اعظم، قاضی و امام جمعه و جماعت بصره به شمار می رفت، تربیت کننده مؤسس مسلک معتزله^۴ بود و حتی ترویج فرقه مرجئه^۵ را می نمود. زیرا امویان به لحاظ

۱- تاریخ یعقوبی: ۲/۲۳۸

۲- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه: ۱۶/۱۵۴، النصائح الکافیة: ۲۰، الامام علی ابن ابی طالب و سیره و تاریخ: ۱۶۶ تاریخ یعقوبی: ۲/۱۷۵

۳- برای شناخت موقعیت حسن بصری به کتاب حسن بصری چهره جنجالی تصوف مراجعه شود.

۴- علاوه بر کتبی که پیرامون فرق اسلامی نوشته شده، به کتاب موسوعة الفرق و الجماعات و المذاهب و الاحزاب و الحركات الاسلامیه تألیف دکتر عبدالمنعم: ۵۸۹ رجوع شود.

۵- مأخذ پیشین: ۵۷۷

مصونیت هائی که این فرقه برای حاکم عیاش و ظالم قائل بود، آن را مذهب خود قلمداد می کردند. البته باید بدانیم حتی آن عده از امویان که شهرت مذهبی پیدا کرده اند، معتقدات مذهبی نداشتند؛ بلکه قلباً به مبانی جاهلیت و رسومات دینی آن روزگار وفادار مانده بودند. ولو اینکه به اسلام هم تظاهر می کردند. با خلق فرقه های دینی، مسئله آموزش های مذهبی پیروان حرکت بعد از رسول خدا شکل گرفت و در صحنه های رقابت های فرقه ای در میدان مبارزات سیاسی و اقتصادی و نظامی نه تنها موجودیت خویش را حفظ کردند، بلکه منافع خود را نیز در پیشبرد اهداف خویش اصل قرار داده، علاوه بر مصرف زکاة که مالیات اسلامی است، از ناحیه قدرت های حاکم که پیرو فرقه می شدند مورد حمایت مالی حتی نظامی قرار می گرفتند.

در این مقطع از تاریخ اسلام بود که مسلمانان راه از غدیر جدا کرده، همه چیز خود را از نو تعریف کردند و چون از شکل و سامانی که پیامبر اکرم به آنها داده بود بیرون شده بودند، دوباره شکل و سامان دیگری به خود گرفتند و برای بیراهه کشاندن هم پیشوای دینی پیدا کردند.

بدین ترتیب اسلام و امت اسلامی را که از تحت رهبری سیاسی علی امیرالمؤمنین خارج کرده بودند از مرجعیت دینی حضرتش نیز بی نیاز نمودند. زیرا فتاوی بی پروا منشانه علی امیرالمؤمنین که براساس حکم خدا و رسول الله صادر می شد، مشکل ترین مشکل نظام حاکم به شمار می رفت که موجب بی آبرویی دینی، مدعیان دین می گردید. چنانکه وقتی عمر بن خطاب به سنگسار کردن زنی حامله حکم می کند، حضرت او را از این کار بازداشته، و می فرمایند: «اگر تو نسبت به خود آن زن اجازه اجرای حکم داری، نسبت به آن چه که در شکم اوست چنین اختیاری نداری.»^۱ و نظیر این، که در متون اسلامی اهل تسنن هم دیده می شود.

صلابت تشیع

زمینه ساز اندیشه شکاف در تشیع

تعالیم ناب تشیع که فروغ تابش انوار نبوت و ولایت با امامت به شمار می رفت و از سینه وحی متجلی بود، شیعیان را از پراکندگی که آرزوی دیرینه یهود بوده و هست حفظ

کرده، بدون اینکه بتوانند اعمال سلیقه‌ای غیر مجاز در دستگاه پیشوائی امامت استمرار نبوت داشته باشند، راه اعتقادی خویش را طی می‌کردند. و همانطور که به صورت جنبش‌های انقلابی به تمام معنا اسلامی به مراکز قدرت حمله می‌بردند. نامشروعی حکومت‌ها را به ثبت تاریخ می‌رساندند. با حفاظت از مرزهای عقیدتی و نشان دادن پاینده‌های بی قید و شرط دینی، خط بطلان بر مسلک‌های ساخته و پرداخته، امویان متأثر از یهود می‌کشیدند. هرچه اختلاف در فرقه‌های به وجود آمده مشاهده می‌شد، در هم صدائی و همفکری و همدلی سماجت می‌کردند و سعی داشتند پیروی از رهبری تشیع را چنان به نمایش گذارند که دشمن تصور رخنه در آن را نداشته باشد. و لذا اگر معاویه بر اثر شیطنت‌های شخصی و القائی، مانند مکر و تزویرهای عمروعاص‌ها توانسته بود در دوره درخشان و پر رحمت امامت حسن بن علی در مسئولان رده بالای حوزه امامت رخنه‌ای داشته باشد، می‌بینیم این دوره از عمر امامت، زمینه‌سازی رشادت‌ها و شجاعت‌های یاران بی نظیر شاه خوبان، امام شهیدان، اباعبدالله‌الحسین پیشوای زمان امامت بوده که دستگاه اموی را مرتد و کافر شناساندند.

حرکت با صلابت و ولایت با امامت که دردناکترین و غیر تحمل‌ترین مسائل روز برای کارگردانان کودتا و ادامه دهندگان سیاست آن محسوب می‌شد و تنها وسیله‌ای که می‌توانست در انظار مردم، بی‌حیثیتی آنها را کم‌رنگ کند، اطلاق لقب «امیرالمؤمنین» بر غیر علی ابن ابیطالب «امیرالمؤمنین» حقیقی اسلام بود.

این وقار و راست قامتی شیعیان وفادار به رسول خدا، چنان موجب عصبیت، بل حسادت و در خیلی از موارد وسائل ترس و وحشت همگان را فراهم آورده بود که با تمام حس استقلال‌طلبی در همه جوانب فرقه‌ای خود حاضر بودند در مسیر مقابله با شیعیان به صورت دسته‌جمعی و متفق عمل کنند **تا بتوانند از گرایش به ولایت با امامت بکاهند** و از پیشرفتش ممانعت نمایند. در صورتی که گذشت زمان نشان داد تعمیم ولایت چه زیانی حتی بر پیکره باطل مسلک‌ها زد.

در تشیع، وجود قدسی مآب امام صادق که پیشوای دین و امیرمؤمنین است می‌خواهد او را برای حفظ نظام با لقب «امیرالمؤمنین» تحت عنوان اینکه مخصوص علی بن ابیطالب است، مورد خطاب قرار ندهند^۱ تا تفهیم کرده باشند من که دارای موقعیت

۱- تفسیر جامع: ۱۲۷/۲ تفسیر عیاشی: ۳۰۲/۱ ش ۲۷۳ تفسیر برهان: ۴۱۶/۱

امامت با عصمت هستم راضی نمی شوم به لقبی که سزاوارش می باشم خوانده شوم، دیگران را که در این موقعیت نیستند چه زهره، مدعی چنین شرافتی الهی که مخصوص علی بن ابیطالب - علیه السلام - است باشند!

دیروزهای تاریخ اگر در مراکز قدرت به غیر علی بن ابیطالب «امیرالمؤمنین» می گفتند، دور از چشم آنان در شهرها که حکمرانان منصوب آنان به اداره امور اشتغال داشتند، کاسه لیسان و چرب زبانان طماع نیز به دست نشانده های «امیرالمؤمنین» بدلی نیز با چنین خطابی عرض حوائج می نمودند تا دیگ کرم و سخای او را به جوش آورند. و خلاصه چون ایمان و اعتقادی در بین نبود، دور از «امیرالمؤمنین» های بدلی هم «امیرالمؤمنین» را به دیگران می گفتند. ولی در تشیع هیچ کس اجازه چنین بی حرمتی و جسارتی را به خود نمی داد؛ مقامی انحصاری را به کسانی ولو زبانی نسبت دهد که در آن حد و موقعیت نمی باشند. همین قانون شکنی الهی و بی حرمتی به قدیسان آسمانی به صورت خطرناکی در مسلک ها مشکل آفرینی داشته و دارد. حاکمان جور، آنهایی که دل به خواسته های حیوانی شهوانی سپرده، برای تأمین آن بزم عیش و نوش برپا می نمودند. بعضاً از خلوتی که کار دیگر می کردند در حال مستی به محراب جماعت می ایستادند و بی شرمان دنیا خوار، همان ذلیلان زر و زور در چنین حالتی شیطانی با خطاب «امیرالمؤمنین» آنان را مورد تجلیل و تعظیم و تکریم قرار می دادند.

ولی تشیع با اندیشه تابناک ولایت با امامت، درست برخلاف آنان که ولایت را همگانی کرده بودند، هر امامی را در عصر امامتش «امیرالمؤمنین» می شناختند، لکن به کارگیری آن را در تمامی دوره ها به علی بن ابیطالب - علیه السلام - اختصاص داده، به انحصاری بودن آن حساسیت می ورزیدند.

چنانکه در دوره غیبت اگر دقت شود غیر شیعه، حاکمان و سلاطین جور را از مصادیق «اولی الامر» می داند؛ لکن در تشیع، استمرار ولایت با امامت، به شأن و موقعیت فقیه آل عصمت مخصوص می شود و بدون ادعای «امیرالمؤمنین» مرجعیت، همان طنطنه و طمطراق امامت معصوم - علیه السلام - را تعقیب می کند. زیرا آنچه در تشیع اساس اصول اعتقادی است، فرمان الهی می باشد که در غدیر خم توسط خاتم پیامبران ابلاغ گردید و تشیع به آن شناخته شده، به نمایش گذاشته می شود.

یک پدیده طبیعی آسمانی که تحت هیچ عنوانی و به هیچ شکلی شعور و خواست

انسان غیر معصوم در آن هیچگاه دخالت نداشته است. زیرا در جامعه دینی تشیع، خدا و در پی، پیامبر و سپس امام مفترض الطاعة می توانند بر نهی یا امری فرمان دهند. دشمن تشیع از چنین صلابتی که خود دارا نبوده و نیست رنج برده و از اینکه کسی حاضر نمی شود خویش را با هیچ نشان و عنوان که مخصوص رهبر جامعه شیعه است مطرح کند عصبی بوده، تصمیم می گیرد، ولایت را همانطور که در اسلام تعمیم دادند، در تشیع نیز به صورت فرقه‌ای همگانی کنند و شیعه را به بلائی نظیر «امیرالمؤمنین» بدلی به نام «رکن رابع»، «قطب»، «مظهر»، «امام اسماعیلی»، «باب»، «نایب خاص» در دوره غیبت کبری که عصر انقراض چنین ادعائی می باشد مبتلا سازند.

انگیزه پاره پاره کردن تشیع

می طلبد نسبت به تشیع، همان راهی که مجموعه قوانین اصیل و دست نخورده الهی را ترسیم می کند و انسان را از خصوصیت‌های حیوانی تا سجایای عالی معنوی و از آن تا عبودیت، در نهایت رسیدن به جنة اللقاء، رواق ربوبیت، دلالت و هدایت می نماید، در کنار مجموعه‌های عظیم سراسر استدلال مفاخر شیعه، ما نیز چند سطری به قید تحریر درآوریم:

همان شب که در «حرا» موقعیت حقیقه محمدیه به نمایش گذاشته شد و «کنت نبیاً ولآدم بین ماء و طین»^۱ پس از قرن‌ها طی طریق کردن به مقصد اقصی رسید سخن گفتن خدا با محمد مصطفی آغاز گردید، «شیعه» در قوانین آئین آسمانی اسلام، همان رگ‌های پیکره دین خاتم پیامبران جریان یافت و در ارتباط با آخرین دین الهی «نفخة فیه من روحی»^۲ بود، زیرا تفسیر وحی از «حرا» تا «هجرت» و از ورود به مدینه تا پیوستن به رفیق اعلی به وسیله او که سینه‌اش نزول گاه آسمانی بوده است انجام پذیرفته، از همین جایگاه، معلم اول حضرت محمد خاتم که به تفسیر «وحی» می پرداخته، کلمه شیعه را که نشانه شناخت رستگاران^۳ می باشد، بر زبان مقدس جاری کرده، به موقعیت ظهور تشیع شکل بخشیده است. جلال الدین سیوطی دانشمند بزرگ اهل سنت در تفسیر شریفه

۱- ده رساله فارسی از آقای حسن زاده آملی: ۳۵.

۲- حجر: ۲۹.

۳- شیخ مفید چند حدیث از پیامبر به این مضمون که «علی و شیعة او رستگار می باشند» نقل کرده است (ارشاد مفید: ۴۱/۱).

«ان‌الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه»^۱ سه حدیث از حضرت رسول خدا نقل کرده است که مصداق آن علی و شیعه او^۲ هستند.

به این دلیل نخستین دوره حیات شیعه همان اولین دوره حیات اسلام می‌باشد. وقتی پیامبر خطاب «امام شیعه من تو هستی» به علی امیرالمؤمنین نموده‌اند^۳ مؤمن به امامت و خلافت آن حضرت را شیعه خود خوانده‌اند. و از عبارت «شیعتنا» که به زبان پیامبر آمده شیعه پیامبر و علی - سلام‌الله‌علیهما - استنباط می‌شود^۴.

یا آنجا که پیامبر تعبیر «شیعتی و شیعه اهل بیتی»^۵ به کار می‌گیرند به موقعیت رفیع آن در تمامی دوره‌های امامت اشاره نموده‌اند.

در حقیقت رسول خدا آنجا که شرط قبولی عبادات را ولایت قرار می‌دهند، توجه عموم را به اصل اصول اسلام یعنی دوستداری علی بن ابیطالب و بیزاری از دشمنان آن بزرگواری که اساس اعتقادی تشیع است جلب نموده‌اند تا آنان که ایمان آورده‌اند بدانند از آغاز بعثت با نزول فرمان «و انذر عشیرتک الاقربین»^۶ صریحاً علی مرتضی را وصی و وارث خویش خوانده‌اند^۷.

در معنا آنچه پیرامون مسائل اسلامی بیان فرمودند با شأن و موقعیت علی امیرالمؤمنین پیوند ناگسستنی داشته و به همین لحاظ تنها «شیعه» او از رستگاران شناخته می‌شود. اگر نتیجه دستورالعمل‌های اسلامی را بهشت و دوزخ بدانیم، او که آوای الهی را نصب العین قرار داد بهشتی است و پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «اقرار به ولایت معنی بهشت است که هر کس در آن ثابت باشد در بهشت است»^۸.

پس در شیعه‌شناسی باید با اعتبارهای در دست، اعتراف کرد: پیامبر اکرم (ص) در همان روزهای نخستین بعثت، سنگ بنای تشیع را گذاشته‌اند و به تشیع، روح اسلام ناب محمدی شکل داده‌اند و از همان روز مهمانی «و انذر عشیرتک» که خویشان را به مسلمانی دعوت کردند، همواره در جا به جای دوران حیاتشان در هر مناسبتی به تکمیل

۱- بینه: ۷. ۲- تفسیر الدر المنثور: ۵۸۹/۸.

۳- قرب الاسناد: ۶۱ ح ۱۹۳.

۴- بحار الانوار: ۱۷/۶۸ عیون اخبار الرضا: ۵۸/۲ ح ۲۱۵.

۵- عیون اخبار الرضا: ۶۰/۲. ۶- شعرا: ۱۴.

۷- تاریخ کامل ابن اثیر: ۶۲/۲ و مدارک بی‌شمار دیگر که در مجموعه مقدس الغدیر به آن‌ها اشاره

شده است. ۸- سفینه البحار: ۷۳۰/۱.

این بنای سعادت پرداختند تا در غدیر خم که به امر الهی برگزار گردید با «**من کنت مولا ه فهدا علی مولا ه**» آخرین کلام الهی را بیان کرده، اولین کسانی که به راستی دور از هر مصلحتی به چنین سعادت‌تی تن در دادند مانند مقداد و سلمان، ابوذر و عمار شیعه خوانده شدند.^۱ اینان به حکم «**الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ**»^۲ دینشان کامل است و به اعتبار «**وَرَضِیتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِیناً**»^۳ دینشان اسلام است و از مؤمنین که عالیترین درجه مسلمانانی می‌باشد محسوب می‌شوند. مولانا فیض کاشانی می‌فرماید: «**پیروی ما از اهل بیت که راهنما و پناه ما هستند، شرط دستیابی به احکام دین است و تعصب به آن موجب افزایش یقین بر یقین است.**»^۴ به لحاظ چنین موقعیتی که به جامعه اسلامی تفهیم می‌شود، اسلام، یعنی توحید و نبوت و معاد در صورتی تأمین کننده ایمان می‌باشند که به امضاء ولایت، در حقیقت امامت برسد.

پس اگر مدعی شویم تنها «شیعه» است که به تعبیر نبوی «**کامیاب می‌باشد و رستگار است**»^۵ ادعائی به گزاف نکرده‌ایم.

در این صورت همانطور که پیامبر اکرم (ص) در «حراء» با حضور و کنار علی بن ابیطالب (ع) اولین نغمه دل‌انگیز وحی را شنید و به رسالت مبعوث گردید^۶ تشیع، با ظهور اسلام قدم به عرصه گذاشت و اصل اصول گردید. به همین موقعیت استثنائی مایه شرافت آخرین آئین آسمانی شد. چنانکه فرموده‌اند: «**همه چیز را شرفی است، شرف دین شیعه است.**»^۷

این شرف با آنچه به وسیله یهود، دشمن همیشه در صحنه اسلام بعد از رحلت رسول خدا به صورت اسلام غیر اهل بیت به قدرت رسید، همچنان مخصوص همان گروه وفادار به پیامبر اکرم و معتقد به امامت و خلافت و وصایت علی بن ابیطالب - علیه السلام - باقی ماند.

درست است اسلام بر حسب ظاهر به اسلام الهی همان تشیع و اسلام تاریخ که بعد از رسول خدا فراهم آمد تقسیم شد و پیروان آن به نام‌هایی در اجتماعات اسلامی شناخته

۱- فرق الشیعه: ۱۸.
 ۲- مائده: ۳.
 ۳- مائده: ۳.
 ۴- محجة البیضاء: ۱۲۹/۵.
 ۵- دعائم الاسلام: ۷۵/۱ بحار الانوار: ۱۳۳/۶۵ مشکاة الانوار: ۲۳۰، امالی صدوق: ۳۶۱.
 ۶- به کتاب «محمد تصویر جمال خدا: جلد اول» رجوع شود که برای اولین بار به چنین موضوع مهمی اشاره شده است.
 ۷- بحار الانوار: ۶۵/۶۵.

می شدند ولی برای شناخت این دوگروه باید با توجه به عمق کار دینی آنها نتیجه گرفت «در اسلام تاریخ» پیامبر خدا خلیفه و جانشین ندارد؛ مردم آن را به شورا می گذارند. و در اسلام اصیل، پیامبر، خلیفه و جانشین و وصی دارد. به این شکل در اسلام ناب محمدی که با نام «تشیع» شناخته می شود، براساس اصل جامعی که طرح الهی به شمار می رود، امامت و پیشوایی مسلمانان یک منصب الهی است که توسط خداوند معین می گردد و رسول خدا بطور جامع و کلی تا آخرین فرد «امامت» را نام می برد^۱ که در هر دوره آن نص الهی به وسیله امام برای فردای بعد از خودش ابلاغ می گردد.

همین موضوع اساسی که اختیار دینی آسمانی را به دست پیروان آن نمی دهد، «تشیع» روح اسلام اصیل را از هرگونه مسلک سازی و داشتن فرقه‌ای که بلای اسلام محمدی بشود دور نگهداشت و متقابلاً اسلام تاریخ چون از داشتن مرجعیت شرعی که جایگزین رسول خدا باشد محروم بود نشان می داد نقش امام در مرجعیت دینی جامعه مؤمنان در مقایسه با نقش سیاسی امام که بعد از پیامبر، عده‌ای به خود اختصاص داده بودند نه تنها کمتر نیست، بلکه از اهمیت بیشتری برخوردار گردید.^۲ به همین جهت اسلام تاریخ دچار مشکلاتی شد که بعدها به فرقه‌های کلامی و فرقه‌های فقهی، تقسیم‌بندی شدند و هرکدام از آنها به نوبه خویش منشاء اختلافاتی جنجالی گردیدند که اگر به صورت کتابی درآید نشانی از مثل «مثنوی هفتاد من کاغذ» خواهد بود.

باید دانست این بلای یهود شادکن، ثمره اندیشه خطرناک جداسازی رهبری سیاسی و مرجعیت دینی در اسلام بود که بذرش از دوران حیات پیامبر اکرم توسط امثال کعب الاحبار در گروهی که برای این خیانت مستعد شناخته شده بودند و در پی رحلت نبی اکرم براساس شیطنت‌های همیشگی یهود در جوامع دینی بدون اینکه کارگردانان طراح یهودی متوجه باشند چنان طبیعی و عادی به اجرا درآمد که حتی اعضاء اصلی آن نمی دانستند چه باید بکنند و چطور مسائل طبق خواست یهود در حساسترین دوره اسلام، شکل تکاملی خود را طی می کند و اگر اکثر نویسندگان تاریخ نگار اسلامی به این مهم توجه پیدا نکرده‌اند، خوشبختانه شهید دکتر رضایاک نژاد در کتاب ارزشمند، «علی

۱- مقتل خوارزمی: ۹۶/۱ صراط‌المستقیم بیاضی: ۱۴۳/۲ طرائف سید بن طاووس: ۲۷۲/۱ ح ۲۷۰ عوالم بحرانی: ۱۵ - ۳ - ۳۷/ و ۳۸ فرائد السمطین: ۳۲۱/۲.

۲- بصائر الدرجات از محمد صفار: ۳۳۱-۳۳۲ کافی: ۱۷۰-۱۷۲-۱۷۸ کمال الدین: ۲۰۳-۲۰۵-۲۲۱.

مظلومی گمشده در سقیفه» به نفوذ یهود در شکل و برنامه و حتی انتخاب آن اشاره نموده است. چنانکه در دوره‌های بعد نشانه‌های نفوذ یهود در اسلام توسط کارگزاران شورای انتخاب خلیفه، به عمد یا سهو به ثبت تاریخ رسیده است.

برای نمونه نقل کرده‌اند: «مردی درباره مسئله‌ای از عبدالله بن عمر بن خطاب سؤال کرد او در حالی که مردی یهودی به نام یوسف نزد وی بود گفت: «از یوسف سؤال کن که خداوند درباره آنها [یهود] می‌فرماید **«فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون»**^۱»^۲.

دقت به آنچه نقل شد، محقق را متوجه خیلی از نکات ظریف این دوره تاریخ می‌کند که یهود را در اسلام چه گروه با چه وسیله‌ای مطرح کرده‌اند. ارجاع مسلمانی برای دانستن جواب مسئله‌ای به یک فرد یهودی و مهمتر اینکه، یهود را از جمله مصادیق «اهل ذکر» قرآن، تنها کتاب قابل اعتماد اسلام بدانند. در صورتیکه «اهل ذکر» آل رسول خدایند و سپس صحابه و تابعین و عالمان عارف به حق اهل بیت عصمت هستند، ولی عبدالله بن عمر می‌گوید «اهل ذکر» یهود می‌باشند.

بگذریم، دست نخوردگی «تشیع» و اتحاد شیعیان در کلیه امور اعتقاد اسلامی که چون سپر بلایی آنرا از هر آسیبی دور نگاه داشته بود، صلابت و وقاری برایش فراهم آورده که موجب تحقیر و نشانه بی‌اصالتی و ساختگی بودن اسلام نیز بود. و چنان ضربه‌های کاری بر پیکر فرآورده آن می‌زد که قابل لمس و همه فهم می‌نمود.

دشمن به خوبی علت اینهمه ضعف و آسیب پذیری خویش و طنطنه شیعه را از «امامت»، کفایت کننده «نبوت» می‌دانست که در تشیع رکن اساسی و اصل تمام اصول است و خود از آن بی‌نصیب بوده و هست.

دشمن فهم کرده بود زمانی راست قامتی تشیع آسیب پذیر می‌شود و او هم مانند خودش با قامتی خمیده در اجتماعات حضور می‌یابد که به سرنوشت او دچار شود. به همین اعتبار در پی پدید آوردن ولایت بدون امامت به نام «ولایت با خلافت شورائی» در اسلام، مصمم شد در درون «ولایت با امامت آسمانی»، که امام تأمین کننده نبوت است حرکتی مانند بعد از رسول خدا آغاز گردد به جای «خلیفه»، امام تراشی را آغاز نموده، در

۱- انبیاء: ۷. یعنی: اگر نمی‌دانید از آگاهان پرسید.

۲- الصحیح من سیرة النبی الاعظم: ۱۰۶/۱.

کنار امامان دوازده گانه شیعه، **امامت بدلی** را که در تشیع جایگاهی ندارد^۱ به وجود آورده، در حقیقت تشیع را مانند اسلام پاره پاره نمایند تا به مقصود برسند. که خوشبختانه اگر از این طرح نتیجه‌ای مطلوب به دست آورده‌اند، مقطعی بوده است. زیرا تاریخ گواه این حقیقت می‌باشد که **زمان حضور امام توسط شخص امام یا در غیبت آن وجود نازنین، مرجعیت دینی، ایفا کننده مسئولیت امامت استمرار نبوت است، و ابداع طرح امام بدلی در زمان معصوم به صورت قازورات و فضولات از درون تشیع به عنوان مرتد، بیرون انداخته شده است.**

شناخت هدف اصلی

در شکل فعالیت

دانستن این مهم کارساز که گروه شناسائی شده، همان مستعدهایی که آمادگی اعلام «خدائی» و «پیامبری» و «امام» شدن را داشتند، مقدمه‌ای است جهت فهم موضوعی که برای بحث مطرح کرده‌ایم.

اینان که به اندیشه شکاف تشیع مبتلا شده بودند، باید می‌دانستند چگونه فعالیت خویش را و در چه زمانی آغاز کنند و مهمتر اینکه مدعی چه چیز شوند؟ این دانستن را می‌باید از کنار منصب آسمانی «امامت» آغاز کنیم تا بتوانیم به حقیقتی کامل و حقیقی دست یابیم.

امام که لطف الهی نسبت به خلق و ادامه دهنده وظائف خطیر رسالت می‌باشد، سرمایه سعادت و موجب بلندی درجات و مانع از هبوط در درکات است. به همین اعتبار بر خدا واجب می‌شود از راه لطف او را تعیین نماید^۲ تا خلق ناگاه، فریب شیطنتها را نخورد. مهم‌تر به لحاظ نقش و تأثیر موقعیت خاص امام، در سرنوشت نهائی انسان که بهشتی و دوزخی بودن است، از او به قلب عالم امکان تعبیر کرده‌اند، چنانکه علی - علیه السلام - می‌فرماید: «انا قلب الله»^۳ یعنی همانطور که اگر آن گوشت صنوبری شکل از کار بیفتد، کالبدی است که سزاوار دفن کردن می‌شود. اگر اعتقاد به امامت و دوستداری امام،

۱- زیرا تعیین کردن امام برای منصب امامت باید به نص الهی و پیامبر، حتی امام قبل از او صورت گیرد.

۲- الذخیره سید مرتضی: ۴۰۹، الغیبه شیخ طوسی ۱۵۳.

۳- توحید صدوق: ۱۶۴ ح ۱.

مخصوصاً بیزاری از دشمنان ولایت در تمامی ادوار تاریخ در کسی از کار بیفتد، مانند کالبدی می شود که سزاوارِ دفن کردن است. زنده بودنش تولید فساد در جامعه می کند. همانطور که قلبِ انسانی از کار بیفتد، قالب او را عفونت و گندیدگی مرکزِ تولید فساد می نماید.

هشام بن حکم وقتی با عمر بن عبید ملاقات می کند که در مسجد بصره ردایی وازاری از پشم سیاه پوشیده مردم دور او حلقه زده اند، جمعیت را می شکافد در آخر حلقه به زانو می نشیند و می گوید: ای عالم! من شخصی غریب هستم، آیا مرا اذن می دهی که از تو مسئله ای سؤال نمایم؟

می گوید: بپرس.

می پرسد: آیا چشم داری؟!؟

عمر و بن عبید در جواب می گوید: این چه سؤال است؟!؟

هشام می گوید: سؤال من این است.

عمر و می گوید: بپرس، اگرچه سؤال احمقانه باشد.

هشام می گوید باز همان سؤال را تکرار کردم که آیا چشم داری؟!؟

گفت: بلی، گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: به آن الوان (رنگها) و اشخاص را می بینم.

گفتم: آیا بینی داری؟!؟ گفت: بلی

گفتم: با او چه می کنی؟ گفت: عطرها را به آن می بویم.

گفتم: زبان داری؟!؟ گفت بلی

گفتم: فایده آن چیست؟ گفت: با آن سخن می گویم

گفتم: گوش داری؟!؟ گفت بلی

گفتم: با او چه می کنی؟ گفت: با آن اصوات را می شنوم.

گفتم: آیا دو دست داری؟!؟ گفت: بلی

گفتم: با آنها چه می کنی؟ گفت با آن حوائج و نیازهای خود را برطرف می کنم و نرم و

خشن را با آن می شناسم.

گفتم: آیا دو پا داری؟!؟

گفت: بلی

گفتم: نفع آنها چیست؟ گفت: با آنها از جایی به جایی می‌روم
 گفتم: آیا دهان داری؟! گفت: بلی
 گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: طعم خوردنیها را به آن می‌شناسم
 گفتم: آیا قلب داری؟! گفت: بلی
 گفتم: با آن چه فایده‌ای می‌بری؟ گفت: هرچه برای جوارح وارد می‌شود به آن
 تشخیص می‌دهم.

گفتم: آیا جوارح کفایت از قلب نمی‌کند و حال آنکه همه صحیح و سالمند؟!
 گفت: ای پسر! هرگاه این جوارح در امری از مسموعات یا مبصرات یا مذوقات شک
 کنند رجوع به قلب می‌نمایند. پس یقین برای آنها حاصل می‌شود.
 گفتم: پس خداوند قلب را به جهت رفع شک این جوارح قرار داده و ناچار است از قرار
 دادن قلب، و بدون آن، امر جوارح مختل می‌ماند؟
 گفت: بلی

گفتم: ابا مروان^۱ خداوند برای جوارح تو امامی قرار می‌دهد که هنگام شک به او
 رجوع نمائی و به سبب آن از حیرت و سرگردانی خلاص شوی؛ اما آیا همه این خلائق را
 رها می‌گذارد که در حیرت و شک و اختلاف باشند و از برای ایشان امامی قرار نمی‌دهد که
 هرگاه به او رجوع کنند از شک و حیرت خلاصی یابند؟! در این حال، عمرو بن عبید ساکت
 شد و جوابی نداد و تا زمانی که در مجلس او بودم دیگر سخن نگفت.^۲
 فراهم آوردگان اسلام تاریخ با پی بردن به موقعیت آسمانی امام، از صلابت و راست
 قامتی تشیع عصبی گردیده، تصمیم می‌گیرند قلبی مصنوعی را در کالبد اندیشه‌ها پیوند
 زنند تا بتوانند در شئون فرد و جامعه تشیع تأثیر گذارند.
 در اینصورت هدف اصلی «امام» است که نباید با این همه عظمت و جلالت در جامعه
 اسلامی مطرح شود. و فعالیت آنها «امام تراشی» در نهایت «مسلک سازی» می‌باشد.
 این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد، «امام» تراشی خود دلالت دارد که به نظر ائمه
 آل بیت مسأله امامت، مسأله اصلی اسلام بوده، براساس اعتقاد به این اصل است که مسیر
 انسان و خط فکری سیاسی و حتی اجتماعی اش در زندگی مشخص می‌گردد.

۱- کنیه عمرو بن عبید.

۲- اصول کافی: ۲۲۳/۱ ج ۳، احتجاج طبرسی: ۲۸۳/۲ جنات‌الخلود: ۱۱۲ کلم‌الطیب: ۳۲۱.

پس با این موقعیت، امامت سنگِ زیرین و اساسی همه مفاهیم و اعتقادات و مسائلی است که شیعه به آنها اعتقاد و ایمان دارد. کوتاه سخن، سرانجامی که به آن منتهی می‌شود «اعتقاد به امامت» می‌باشد. براین اساس است که امامان در همه مسائل جز «امامت» و مسائل آن، از عنصر سازنده تقیه استفاده کردند؛ زیرا به خوبی می‌دانستند، تقیه همه مسائل را می‌تواند حفظ کند، مگر امامت و حقانیت آنان را به خلافت که ممکن است موجب تزییع و نابودی آن گردد.

و لذا می‌بینیم از جمله شرایط برقراری صلح بین امام حسن و معاویه این بود که معاویه حق ندارد نه خود را امیرالمؤمنین بنامد و نه امام حسن بن علی نزد او شهادتی اقامه کند.^۱ ولی معاویه چون از اهمیت موضوع به خوبی آگاه بود، با اینکه درباره خود می‌گفت: «انا اول الملوک»^۲ و به او با عنوان «السلام علیک ایها الملک»^۳ سخن آغاز نموده، شرفیاب حضور می‌شدند! چون از اهمیت عنوان «امیرالمؤمنین» آگاه بود شایع می‌کرد که امام حسن این منصب را به او واگذار کرده است. وقتی این گزارش‌ها به حضرت رسید خطبه‌ای ایراد کردند: «معاویه، پسر صخر، می‌گوید که من او را شایسته خلافت می‌دانم و خود را لایق این امر نمی‌بینم، ولی معاویه دروغ می‌گوید. به خدا سوگند! که من از هر کس نسبت به مردم و رهبری آنها شایسته‌ترم، هم در کتاب خدا و هم در زبان پیغمبر خدا»^۴ یا وقتی هارون الرشید در کنار تربت رسول خدا (ص) قرار می‌گیرد، برای اینکه وانمود کند خلافتش ارتباط نسبی با پیامبر اکرم داشته، عرضه داشت: «السلام علیک یا ابن عم» امام کاظم - علیه السلام - در مقابل فرمود: «السلام علیک یا ابة» به حدی هارون الرشید از این جواب تخریب کننده او به خشم آمد که نقشه دستگیری و زندان نمودن حضرت را از همانجا دنبال کرد.

و شواهد زیاد دیگر که نشان دهنده امر خطیر امامت و مهمتر در انحصار امام بودن می‌باشد تا حدی که شهرستانی می‌گوید: «بزرگ‌ترین اختلاف در میان امت مسلمان، اختلاف بر سر امامت بود. چرا که در هیچ عصری در اسلام به خاطر یک قاعده دینی شمشیری چون شمشیری که به خاطر امامت کشیده شد، از غلاف بیرون نیامد».^۵

۱- بحارالانوار: ۲/۴۴ علل الشرائع: ۲۱۲/۱. ۲- تاریخ یعقوبی: ۲۳۲/۳.

۳- المصنف از عبدالرزاق صنعانی: ۲۹۱/۱.

۴- امالی طوسی: ۱۷۲/۲، احتجاج طبرسی: ۸/۲ بحارالانوار: ۲۲/۴۴ و ۶۳-۱۴۲/۱ نهج الصباغ:

۴۴۸/۳. ۵- الملل والنحل: ۲۴/۱.

امامتِ قانونی

مشکلِ خلافتِ اسلام تاریخ

اندیشه «امامت» با موقعیتِ مسئولیت «نبوت»، نقشِ امام در جامعهٔ مؤمنان را ادامهٔ راهٔ پیامبر در اجتماع جاهلیت مطرح کرده و تفهیم می‌کند امام صرفاً یک مفسر قرآن و سنت نبوی نیست، بل اهل جامعه را به این مهم بارور می‌نماید که امام به عنوان رئیس جامعهٔ مؤمنان، کسی است که دارای نفوذِ امر و نهی است و طاعتش واجب است، از این رو ریاست او ریاست مطلقه به حساب می‌آید.

و آنچه کار را برای اسلام تاریخ مشکل کرده بود، موجب عصبیت و اقدام علیه «امامت» می‌گردید، طرح مسئله عصمت بود که برای چنین سرپرست و رئیس جامعه ضروری می‌دانستند. و مهمتر از آن خداوند کاشف از عصمت امام است. امت را به انتخاب کردنِ امام راهی نیست، یعنی نمی‌توان بر پایه استدلال به وجود «امامت» به عنوان ریاست الهی جامعهٔ مؤمنان از قانون شورا استفاده کرد. **زیرا کشفِ عصمت امام از سوی مردم امکان‌پذیر نیست.** به همین اعتبار اینان که مدعی خلافت شدند و شکل رهبری سیاسی و مرجعیت دینی را که غیرقابل تفکیک می‌باشد به لحاظ کمبود عصمت و خصوصیت‌های دیگر امام از یکدیگر جدا نموده و **اساس نغمه‌های شوم و اصلِ توطئه جدائی دین از سیاست شدند**، به مشکلات فراهم آمدهٔ طرح جداسازی رهبری سیاسی و مرجعیت دینی پی برده، متوجهٔ بحثِ حساسِ امامت به عنوان رهبری و سیادت جامعهٔ سیاسی و دینی برای حفظ استمرار شریعت و دین خداوند گردیدند. و مهمتر اینکه جز از طریق وجود مستمر «حجت» که دارای رهبری سیاسی و مرجعیت دینی می‌باشد امکان‌پذیر نیست.

برجسته شدنِ این نقشِ حساسِ امام، انگیزه پاره پاره کردن تشیع را که با «امام تراشی» صورت‌پذیر است فراهم آورد، تا قانون و اعتقاد به «نص» و «عصمت» را بی‌اعتبار سازد. نتیجتاً عقیدهٔ مرجعیت دینی و رهبری سیاسی انحصاری امامانِ آسمانی را که حق الهی آنهاست از میان برداشته، و مسئله امام و امامت از انحصار آنچه رسول خدا بیان داشته بودند درآمده، لزوم وجود امام مخصوص و عالم بر کتاب و سنت را که واجب الطاعه باشد بی‌اعتبار نموده و موقعیت اینکه امام در کتاب خدا و سنت دچار فراموشی و خطا نمی‌شود لغو خواهد شد. در چنین صورت و موقعیتی راه برای خلیفه‌ای که هیچ

فرقی با عوام و مردم عادی جامعه ندارد بدون زحمتی باز خواهد بود. و اندیشه خداوند که «امامت» را در خاندان پیامبر از نسل امام علی و فاطمه - سلام الله علیهما - قرار داده است، از جمله شروط اصلی و اولیة خلافت نخواهد بود.

براساس همین فتنه فراهم آمده بود که منصور عباسی فرقه‌ای تأسیس می‌کند و مدعی می‌شود: امامت بعد از پیامبر خدا به عباس بن عبدالمطلب سپس به پسرش عبدالله و سپس به فرزند او علی رسید و خلاصه این سلسله به عباسیان منتهی شد.^۱ ولی این اندیشه خائنانه چگونه باید مطرح شود و «امام» تراشی از کجا و مهمتر اینکه «امام» آن از چه طایفه و قبیله و قومی انتخاب شود، بحثی است که اگر به آن اشاره‌ای نکنیم، شاید زمینه طرح فتنه‌ای تحقیقی را ریخته باشیم که محققان را به زحمت خستگی‌آور بیفکنیم.

بدون هیچ تردیدی، برای اینکه عهده‌داران مسئله «امام تراشی» موضوع خلق امام را در تشیع، قابل طرح کرده باشند و لطمه‌ای هم برای آن محسوب شود، می‌باید شخصی را مدعی «امامت» انتخاب نمایند که از فرزندان علی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا - سلام الله علیهما - باشد. زیرا امامت براساس نص الهی و فرموده پیامبر خدا به اولاد این دو وجود نازنین اختصاص دارد. و دیگران در هر رتبه و منزلتی با هر نوع خویشاوندی و قرابتی با رسول خدا باشند از چنین مقامی محروم هستند.

در اینصورت نخستین موضوع مهمی که می‌بایست در فتنه «امام تراشی» مورد توجه قرار می‌گرفت انتخاب فردی وابسته به دودمان اهل عصمت و ولایت بود که در آینده متوجه می‌شویم چگونه چنین مهمی برای تأسیس فرقه در تشیع البته تا قبل از غیبت کبری^۲ مورد استفاده قرار گرفته است.

اما چرا

با نام رهبران ضلالت؟

شاید می‌بایست قبل از شروع هر بحثی به انگیزه انتخاب چنین اسمی اشاره

۱- زندگانی سیاسی امام رضا - علیه السلام - ۶۶-۷۳.

۲- چون «امام تراشی» بعد از غیبت کبری براساس دعاوی، باب و نایب خاص و برگزیده امام زمان - روحی فداه - صورت گرفته است.

می‌کردیم و آن را به تأخیر نمی‌انداختیم. ولی به نظر چنین رسید که پرداختن در این جایگاه بعد از مطالعه آنچه از نظر گذشت، منظور ما را همه‌فهم می‌نماید. و علت نام‌گذاری کتاب را تفهیم می‌کند.

نخست باید به این توجه داشت آنچه در مسیر اراده پیامبر اکرم (ص) قرار نگیرد از اراده خدا خارج شده، در حقیقت نه تنها به تأیید قرآن نمی‌رسد، بلکه درست در مقابل قرآن، در معنا خدا و پیامبر اکرم (ص) قرار می‌گیرد.

این به وجود آمده هرچه باشد جز به ضلالت و گمراهی کشاندن نتیجه‌ای نخواهد داشت، چنانکه در ساخت مسجد ضرار و نمونه‌های دیگر برخورد می‌کنیم، پیامبر اکرم مسجدی را که در دست ساخت بود خراب کردند. ولی در حقیقت رسول خدا، خانه خدا را خراب نکرده‌اند؛ بل جایگاهی که می‌رفت پایگاهی برای ضلالت و به گمراهی کشیدن مردم باشد تخریب نمودند. برای نمونه توجه کنید در جنگی که برخلاف سیره و اراده همیشگی رسول خدا، می‌بایست علی بن ابی طالب در مدینه بماند، یهودیان به ظاهر مسلمان، چون نقشه خویش را بر آب دیدند، مطالبی مغرضانه را که حکایت از تیرگی ارتباط رسول خدا با علی مرتضی می‌کرد شایع نمودند که علی امیرالمؤمنین را رنجیده خاطر و مضطرب می‌کرد. حضرت بدون هیچ تحملی خویش را در مسیر رفتن به جهاد به رسول خدا رساندند و آنچه را در مدینه شایع شده بود به عرض رسانیدند، رسول خدا حقایق پیرامون این تصمیم و اراده بیان داشتند که علی امیرالمؤمنین بدون هیچ تأملی به مدینه مراجعت نمودند. تا مبادا در خروج از مدینه فتنه‌ای به وسیله یهودیان و همدستان منافق مسلمان آنان بروز کند. در اینصورت خروج از دستور پیامبر خدا که خداوند اطاعتش را واجب دانسته^۱ فتنه است و خروج کننده فتنه آفرین می‌باشد.

چنانکه رسول خدا قبل از پیوستن به رفیق اعلی و واقعه خروج عده‌ای از سرشناسان امت بر علی بن ابیطالب، خلیفه و جانشین و وصی خود، آنرا «فتنه» نام گذاشته‌اند، فرموده‌اند: «پس از من فتنه‌ای پیش می‌آید، آن کس که در خواب باشد بهتر از بیدار [است] و بیدار بهتر از به پا خاسته و به پا خاسته بهتر از تلاشگر است پس هر که پناهگاهی دست آورد باید به آنجا پناهنده شود»^۲ این فتنه کبری چنان شهرتی داشته

۱- به المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم رجوع شود.

۲- صحیح مسلم: ۲۱۲/۴.

که حتی صحابه بزرگوار به یکدیگر درباره‌اش سفارش می‌کردند که می‌بایست برای سلامت ماندن از خطر آن به آنچه رسول خدا سفارش کرده‌اند توجه داشت و نصب‌العین قرار داد. می‌طلبید به نمونه‌ای از آن اشاره کنیم نوشته‌اند: علی امیرالمؤمنین با شنیدن چنین کلامی از رسول خدا جوای علیت و شکل فتنه می‌شوند، حضرت ختمی مرتبت می‌فرمایند: «یا علی! امت درباره تو دچار فتنه و آزمون می‌گردند، با تو خصومت می‌کنند، تو خود را برای خصومت [آنان] آماده کن.»^۱ روزی دیگر و جایی دیگر فرموده‌اند: «کینه‌هایی از تو در دل مردم است که آن را آشکار نسازند مگر پس از من.»^۲

امام صادق نیز در شناساندن این فتنه پیش‌بینی شده رسول خدا می‌فرمایند: «بعد از اینکه خداوند روح پیامبر خود را قبض کرد مردم امیرالمؤمنین را وانهادند و با دیگری بیعت کردند، این فتنه‌ای بود که به آن گرفتار گشتند. زیرا رسول خدا آنان را به پیروی علی و اوصیاء از آل محمد دستور داده بود.»^۳ پیامبر اکرم چنین حرکتی را که علیه علی بن ابیطالب، در حقیقت غدیر خم شکل می‌گیرد همدستی قریش علیه خلیفه حقیقی خود دانسته، می‌فرماید: «یا علی! همانا قریش به زودی به زیان تو همدستی می‌کنند و همه جمع می‌شوند که به تو ستم و ظلم نمایند.»^۴ مهم‌تر آنکه چنین هماهنگی و هم عقیده شدن را خیانت به مرتضی علی دانسته، فرموده‌اند: «پس از من امت به تو خیانت می‌کنند، زندگی تو براساس ملت من، شهادت تو بر سنت من خواهد بود هر که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس دشمن تو باشد، دشمن من خواهد بود.»^۵ یعنی این خیانت دشمنی به تو است که دشمنی با من محسوب می‌شود.

جای دیگر این فتنه را گرفتاری و مشقت و رنج برای علی امیرالمؤمنین دانسته‌اند.^۶ در صورتی که در جاهای مختلفی از زندگی خویش به این اشاره کرده بودند، هر کس علی بن ابی‌طالب را آزرده خاطر کند یا ایداء و اذیت نماید به من نموده است. و او را در ماجرای فتنه بعد از خود مظلوم قلمداد کرده فرموده‌اند: «مظلوم واقع می‌شوی. وای بر

۱- سفینه البحار: ۳۴۵/۲

۲- امام علی در تاریخ دمشق: ۳۲۲/۲

۳- تفسیر صافی چاپ قدیم: ۱۹۳

۴- مستدرک الوسائل: ۲۵۶/۲

۵- فضائل الخمسه: ۵۲/۳ از مستدرک الصحیحین: ۱۴۲/۳ شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج البلاغه: ۳۲۶/۲

۶- فضائل الحسنه: ۵۲/۳ اهل تحقیق و پژوهش می‌دانند احادیث این کتاب مقدس از اهل سنت و جماعت می‌باشد.

کسی که با تو بجنگد و خوشا بر آن کس که همراه تو [با دشمنان تو] کارزار کند. یا علی! تو آن کس هستی که پس از من به سخن و زبان من سخن می گوئی. وای بر کسی که تو را رد کند و خوشا به حال کسی که سخت را بپذیرد! تو سرور و امام این امت و جانشین من پس از من می باشی.»^۱

با اینکه متن روایت نقل شده نشان می دهد و گویاست که در چنین دوره‌ای وظیفه چیست؛ ولی بهتر است به فرمایش نبوی استناد کرده، راه را از چاه، در حقیقت هدایت را از ضلالت، سعادت را از شقاوت بشناسیم. فرموده‌اند: **«پس از من فتنه پدید آید و چون چنین گردد همراه علی بن ابیطالب باشید، اوست که میان حق و باطل جدائی می افکند.»**^۲

ابوذر نیز براساس اینگونه شنیده هایی از رسول خدا به یاران می گوید: «بعد از من فتنه خواهد شد»^۳ و هیچ گریزی از وقوع آن نیست، چون فتنه پدید آید بر شما باد که به کتاب خدا، قرآن و بزرگ مرد اسلام علی بن ابیطالب تمسک جوئید و آن دو را رها ننمائید.»^۴

چنانکه در جاهای دیگر علی بن ابیطالب را چنین ستوده‌اند و معرفی کرده‌اند: «هرگز شما را از راه هدایت خارج نمی سازد و داخل گمراهی نمی کند.»^۵ «ای مردم از علی روی نگردانید و از راه او منحرف نشوید و از او کناره نگیرید و از ولایتش استکبار و خودسری نورزید که او راهنمائی به سوی حق است.»^۶

رهبران ضلالت

با نگاه قرآن و پیامبر

شناخت گمراهان با الهام گیری از قرآن بهترین راهنمائی بود که چنین اسمی را برای مجموعه خاصی انتخاب کنیم. زیرا لغت شناسان عرب در معنای «ضل» و «ضلال» معتقدند: ضل به معانی گم شد، پنهان و غایب شد، فراموش کرد، گم کرد و گمراه شد. ضَلَّ

۱- بحارالانوار: ۱۳۹/۳۸.

۲- بحارالانوار: ۳۲/۳۸، الامام علی من تاریخ دمشق ابن عساکر: ۱۵۷/۳ فضائل الخمسه: ۸۸/۳

۳- اسدالغابه: ۲۸۷/۵.

۴- این فتنه معاویه است.

۵- الغدير: ۲۷۸/۱۰.

۶- بشارة المصطفى: ۸۵.

۶- احتجاج طبرسی: ۳۱.

عن الطريق: از جاده منحرف گشت. ضلالت: ضد هدایت و رشاد و اسم فاعل آن ضال است. در باب افعال به معانی گمراه کرد، پنهان ساخت، گم کرد، هلاک کرد، او را گمراه یافت. تَضَلُّيل، گمراه ساختن، تباه ساختن. ضلال: هلاک، گمراهی، فراموشی با دقت به معانی که برای «ضَلَّ» و وجوه آن کرده‌اند متوجه می‌شویم، تمامی درباره کسانی که شورای انتخابی برگزار نمودند صدق می‌کند.^۱

توجه به آیاتی که در این زمینه وارد شده است: گمراه شدن، از راه حق دور گردیدن^۲ به خطا رفتن و منحرف شدن^۳ غافل شدن از چیزی و بی‌خبر ماندن^۴ را نوعی ضلالت دانسته‌اند و تمامی این وجوه درباره کسانی که بعد از نبی اکرم - صلوات‌الله علیه و آله - امام‌تراشی کردند صدق می‌کند. پس گناه در مقابل امامت شرعی یعنی امام آسمانی ایستادن، کمتر از امام بدلی ارائه دادن نیست، در هر دو اقدام به خطا رفتن و از جمله منحرفین محسوب شدن است.

و اگر منحرف کردن از راه حق، گمراه نمودن معنا شود^۵ آنان که مردم را از علی منحرف کردند و به ضلالت کشانیدند، گمراه کننده محسوب می‌شوند و اگر به اشتباه انداختن و لغزاندن از حق^۶ را از جمله معانی آن بدانیم، آن عده که مردم را نسبت به مسئله جانشینی و خلافت بعد از رسول خدا به اشتباه انداختند و از حق که علی بن ابیطالب باشد منحرف نمودند، گمراه کننده بوده‌اند، و آیات دیگر^۷ که همه و همه دلالت بر گمراهی می‌کند که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) مردم به آن مبتلا و گرفتار شدند. خصوصاً «**اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى**»^۸ که به فرموده علامه طبرسی، برخی این ضلالت را کنایه از کفر در مقابل ایمان گرفته‌اند^۹ که با این کلام نورانی به خوبی مقصود ما تأمین می‌شود. رسول خدا فرموده‌اند: «ای اصحاب من! همانا خدا شما را به ولایت علی و پیروی او، فرمان داده است او صاحب اختیار و امام شما پس از من است با او مخالفت نکنید، کافر می‌شوید و از او جدا نگردید که گمراه می‌گردید»^{۱۰}.

- ۱- لسان العرب.
- ۲- و من یشرك بالله فقد ضل ضلالاً بعيداً (نساء: ۱۱۶)
- ۳- و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل (بقره: ۱۰۸).
- ۴- قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی (طه: ۵۲).
- ۵- ولما تتبعوا اهواء قوم ضلوا و أضلوا کثیراً. (نساء: ۶۰).
- ۶- لهمت طائفة منهم ان یضلوا (نساء: ۱۱۳).
- ۷- قصص: ۱۵ کهف: ۵۱، زمر: ۳۷، بقره: ۱۶، رعد: ۱۴، غافر: ۲۵، یوسف: ۸ و اعراف: ۳۰.
- ۸- بقره: ۱۶.
- ۹- تفسیر مجمع البیان: ذیل آیه ۱۶ بقره.
- ۱۰- بحار الانوار: ۹۷/۳۸.

اگر آنچه بعد از رحلت پیامبر گذشت ضدیت با غدیر و علی باشد که هست، رسول خدا فرموده‌اند: «با علی ضدیت نکنید که کافر می‌شوید» و اگر برتری جوئی بر علی بن ابیطالب به حساب آید که می‌آید، فرموده‌اند: «بر علی برتری مجوئید که مرتد می‌شوید»^۱. و اگر آنچه را بعد از رحلت رسول خدا پیش آمد مخالفت با علی بن ابیطالب بدانیم که باید بدانیم، در غیر اینصورت به عزیز خدا و رسولش جفا کرده‌ایم، رسول خدا درباره این مخالفت فرموده‌اند: «**علی دروازه رستگاری و هدایت است** هر که با او مخالفت کند کافر است و هر که منکر او گردد وارد آتش می‌شود»^۲ و اگر برگزار کنندگان **فتنه کبری**، منکر ولایت باشند، رسول خدا درباره منکر ولایت علی امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «یا علی هیچ بنده‌ای نیست که روز قیامت به ملاقات خدا رود در حالی که منکر ولایت تو باشد جز آنکه بت پرست به دیدار خدا می‌شتابد»^۳ این کلام نورانی شرح و تفسیر مرگ جاهلی است که پیامبر اکرم فرموده‌اند: «یا علی هر کس با تو دشمنی کند خدایش بر مرگ جاهلیت بمیراند»^۴

وفاقی

مهمتر اینکه پیامبر اکرم در خطبه غدیر این گروه مقابله کننده با امامت را **پیشوایان ضلالت** نام نهاده که مردم را به سوی آتش دوزخ هدایت می‌کنند.

نقش امام

در رستگار شدن امت

در آیه اطاعت، که امام با نام «اولی الامر» مورد توجه قرار می‌گیرد و مخالفتش عیناً مخالفت خدا و رسولش محسوب می‌شود، حقایقی را روشن می‌نماید. ولی اینکه دوری از ساحت قدس او تنها یک قانون شکنی الهی به حساب نمی‌آید، بل شخص دور شده را به ضلالت و گمراهی می‌افکند، موضوع دیگری با حساسیت بیشتری است. مطلب خودمان را با روایت رسیده از ناحیه مقدسه امام باقر - علیه السلام - شرح می‌دهیم: «همانا خدای عزوجل امیرالمؤمنین - علیه السلام - را [به رهبری و خلافت] منصوب فرمود تا بین او و خلقش نشان باشد، پس هر کس او را شناخت مؤمن و هر کس انکارش کرد کافر، هر که او را شناخت و ندانست گمراه و هر که با [بودن] او دیگری را [به خلافت] نصب کرد مشرک

۱- بحارالانوار: ۲۹/۳۸

۲- عقاب الاعمال: ۴۶۸

۳- بحارالانوار: ۱۴۲/۴۲

۴- امالی مفید: ۷۵

خواهد بود.^۱ جای دیگر می‌فرمایند: «هرکس از این امت پیروی از امام و رهبر معصوم و منصوب از سوی خدا نکرد، گمراه و متحیر و سرگردان خواهد بود و اگر در این حال بمیرد به هیأت کفر و نفاق خواهد مُرد».^۲

در اینصورت آیه «**قد افلح المؤمنون**»^۳ یعنی او که به خلافت و امامت علی امیرالمؤمنین و ائمه اثنی عشر مؤمن است چون بازگشت آن ایمان به خدا و رسول اکرم می‌باشد از جمله رستگاران به شمار می‌رود.

و «**قد افلح من تزکی**» به راستی هرکسی پاکدلی پیشه کرد، رستگار شد^۴ یعنی باید دانست انسان در دوستداری علی بن ابیطالب و بغض داری دشمنان آن وجود نازنین به پاکدلی می‌رسد.^۵

هرکه را صافی نشد دل از ولای مرتضی

گو دم از شرع نبی مصطفی کمتر زند

که تمامی اعمال و طاعات و عبادات او به دوستداری علی امیرالمؤمنین و آل طاهرین او پذیرفته می‌شود. چنانکه رسول خدا فرموده‌اند: «اگر کسی هزار سال میان رکن و مقام بدون ولایت علی و امامان معصوم که فرزندان او می‌باشند عبادت خدا کند، خدای تعالی او را به آتش خواهد افکند».^۶

بر خویش قسم خورده و فرموده خدا

در طاعت بی مهر علی سودی نیست

و اما خداوند، ظالمین^۷ مجرمین^۸ کافرین^۹ را رستگار نمی‌کند. از جمله مصادیق بارز آن کسانی هستند که در حق آل علی - علیه‌السلام - ظلم و ستم روا داشته‌اند اینان از

۱- وسائل: ۵۶۷/۱۸ ۲- مأخذ پیشین: ۵۶۵/۱۸

۳- به راستی که مؤمنان رستگار شدند (اعلی: ۱۴).

۴- شمس: ۹.

۵- امام باقر از علی امیرالمؤمنین روایت می‌کند: دوستدار ما دوستی خود را خالص و ناب برای ما قرار می‌دهد و همچنانکه طلا به وسیله آتش خالص و ناب می‌گردد و هیچ‌گونه تیرگی در او وجود نخواهد داشت هرکه خواهد این حقیقت را بداند قلب خویش را بیازماید که اگر با دوستی ما دوستی دشمن ما را مشارکت دهد او از ما نیست و ما از او نیستیم و خدا، جبرئیل، میکائیل دشمن اویند و خدا دشمن کافران

است» (تفسیر نورالثقلین: ۲۳۵/۴۰). ۶- مستدرک الوسائل: ۲۴/۱.

۷- انعام: ۲۱. ۸- یونس: ۱۷.

۹- مؤمنون: ۱۱۷.

ظالمین و مجرمین و خلاصه کافرین می‌باشند. چنانکه علی امیرالمؤمنین درباره آنهایی که در کنار دوستداری آل رسول، دوستی دشمنان آنها را قرار داده‌اند می‌فرمایند: خدا او را دشمن می‌دارد و دشمن خدا کافر است.^۱ دقت در کلام نورانی آن حضرت تفهیم می‌کند که دوستدار دشمنان آل محمد - صلوات‌الله‌علیهم اجمعین - نظیر معاویه و غیره کافر است.

و اینکه حضرت قرآن می‌فرماید: کسانی که به خدا افترا می‌بندند^۲ رستگار نمی‌شوند.

منظور مردمانی هستند که برای تضعیف علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - و اثبات مرجعیت بدلی به پیامبر افترا بستند و شایع کردند خداوند برای جانشینی رسول خدا دستوری نداده‌اند. در صورتی که مسئله خلافت علی بن ابیطالب در معراج مطرح گردید و نخستین جایی که اعلام شده می‌باشد^۳ و به همین اعتبار علی مرتضی می‌فرماید: «خداوند مرا امام و رهبر خلق خود قرار داد.»^۴

و هرکس در این امر مهم از خداوند و پیامبر او اطاعت کند به «رستگاری بزرگ نائل آمده است.»^۵ زیرا خدا و رسول اکرم در برگزاری مراسم غدیر خم ولایت با امامت را به نمایش گذاشتند، خواستند مردم به جانشینی علی مرتضی بیعت نمایند و با عنوان «امیرالمؤمنین» به حضرتش سلام کنند.

و اگر آیه «**فمن رُحِز عن النار و دخل الجنة**» هرکس از آتش دوزخ دور داشته و به بهشت درآورده شود «فقد فاز» رستگار شده است.^۶ بنابر آنچه از ناحیه رسول خدا شرف صدور یافته، بغض و دشمنی در حقیقت نپذیرفتن علی - علیه‌السلام - که همان غیر را بر او ترجیح دادن است، دوزخ می‌باشد و شخص را دوزخی می‌کند. پس متقابلاً دوستداری حضرتش بهشت است. یعنی دوستدار علی، بهشتی می‌شود. چنانکه رسول خدا فرموده‌اند: «آن کس که به ولایتش معتقد باشد وارد بهشت می‌گردد و آن کس که با او دشمنی کند وارد آتش [جهنم] می‌شود.»^۷

حدیث قدسی که زمخشری عالم معروف و صاحب شهرت اهل تسنن نقل کرده

۲- یونس: ۶۹.

۱- تفسیر نورالثقلین: ۲۳۵/۴.

۴- اصول کافی ۱/۴۱۰.

۳- بحارالانوار: ۳۳۹/۱۸ - از امالی صدوق.

۶- آل عمران: ۱۸۵.

۵- احزاب: ۷۱.

۷- بحارالانوار: ۱۹۹/۳۸.

است به یاد آمد، او می گوید خداوند فرموده است: «به بهشت می برم هر کس را که اطاعت از علی کند اگرچه نافرمان من باشد و به آتش می برم آن کس را که نافرمان او و مطیع من باشد»^۱

موقعیت امام در اعتقاد به پیامبر

این حيله و تزوير از دير زمان بين گروهی از مسلمانان مرسوم بوده است که خدا و قرآن را بهانه‌ای برای مخالفت با رسول خدا قرار دهند. چنانکه در آخرین روزهای حیات رسول خدا آنگاه که حضرتش فرمودند وسیله نگارشی حاضر سازند تا برای سعادت ابدی امت نوشته‌ای را به آنها سپارند فریاد «حسبنا کتاب الله»^۲ سر داده شد و گستاخی را به جایی رساند که گفت: پیامبر هذیان می گوید^۳ تا قول پیامبر را بی اعتبار و طرح شوم حسبنا کتاب الله را در مقابل قرآن ناطق که وحی مجسم است آبرو دهد. به گمانم جای کلام نورانی علی امیرالمؤمنین اینجاست که می فرمایند: «ای بسا گمراهی به آیه‌ای از کتاب خدا آرایش شود همچنانکه سکه مس آب نقره داده می شود آراسته و پرداخته گردد»^۴ عده‌ای هم از موقعیت پیامبر اکرم (ص) بهانه برای مخالفت و دشمنی با علی امیرالمؤمنین درست کرده‌اند. در صورتی که ترویج از موقعیت آن وجود نازنین در اسلام روش و سیره تمام دوران حیات رسول خدا بوده است و هر کس به هر نوعی فضائل گوی علی بن ابیطالب باشد، رضایت پیامبر اکرم را فراهم آورده و در مسیر اراده حضرتش قرار گرفته است. رسول خدا می فرمایند: «من دعوت کننده به سوی خدایم و علی ادا کننده وظیفه و کار من است»^۵ گروهی هم امامان شیعه را بهانه طرح شوم استعمار نو قرار داده، مرجعیت شیعه را تخطئه می کنند که با در دست داشتن قرآن و سنت اهل بیت ما را چه نیازی به مرجعیت دینی می باشد؟ همین تبار در نیاز به رهبری سیاسی هم خود را از

۱- مجمع البحرین چاپ جدید: ۱۹۷/۲.

۲- نزد ما قرآن خدا هست بس است (صحیح بخاری: ۱۳۷/۱ و ۱۳۷/۵ صحیح مسلم: ۹۵/۱۱ طرائف سیدبن طاووس: ۴۳۲/۲.

۳- تذکره الخواص: ۶۲ طرائف سیدبن طاووس: ۳۴۲/۲ برای توضیح بیشتر به دلائل الصدق: ۱۰۹/۳ و نهج الحق: ۲۷۳ مراجعه شود.

۴- غررالحکم: ۵۵۲/۲.

۵- بحارالانوار: ۲/۳۸.

رهبری اسلامی با طرح «دین از سیاست جداست» بی‌نیاز می‌بینند. در صورتی که **مرجعیت دینی در زمان غیبت، ادامه دهنده ولایت با امامت می‌باشد که استمرار نبوت است.**

اگر اینگونه القائاتِ سوء موجب گمراهی شود که بدون تردید، راهی به ضلالت است، از جمله بدترین کارهاست. زیرا علی، سرّ ناشناخته خدا فرموده‌اند: «ناپاکترین کارها، کاری است که موجب گمراهی گردد.»^۱ ...

شاید این کلام نورانی همه آن حيله‌ها و تزویرها را که برای جداسازی ولایت و اسلام آورده‌اند، نقش بر آب سازد و رسواکننده به حساب آید. رسول خدا می‌فرمایند: «ای علی! دروغ گوید آن کس که گمان کند مرا دوست دارد و تو را دشمن دارد»^۲ **او که با مرجعیت دینی به مخالفت بر می‌خیزد خیال می‌کند مطیع امامان شیعه است و او که با**

امامان سرستیز دارد و در پذیرفتن مسائل مربوط به وجود اقدس حجة بن الحسن العسکری دو دلی می‌کند، حتی آن را به زبان می‌آورد نیز خیال می‌کند دوستدار علی مرتضی و رسول اکرم می‌باشد. او که از علی بن ابیطالب راه جدا می‌کند، دیگری را بر او ترجیح می‌دهد، می‌داند قول و فعل پیامبر خدا را قبول نکرده است.

چنین فردی، اگر هم اهل تحقیق و مطالعه نیست، لااقل وظیفه دارد اعتقاداتش را به قرآن و سنت رسول اکرم ارائه دهد، تا به ناصوابی آلوده نباشد. و با نشر عقیده‌اش باطلی را اشاعه ندهد. در صورتی که رسول خدا می‌فرمایند: «**علی بهترین کسی است که پس از خود یادگار می‌گذارم**»^۳ و «خدا ایمانی را نمی‌پذیرد مگر به ولایت و طاعت او»^۴ به لحاظ همین موقعیت علی بن ابیطالب بوده است که فرمود: «بعد از من علی امام و رهبر مؤمنان می‌باشد»^۵ و گروه امت را مورد خطاب قرار داد: «علی را برتری دهید که او پس از من از همه مردم از مرد و زن برتر است، خدا به وسیله ما [رسول خدا و علی و امامان] روزی مردم را می‌رساند و خلق به وجود ما باقی می‌ماند. ملعون ملعون و مغضوب مغضوب است کسی که گفتار مرا رد کند. **از خدا بترسید. با علی مخالفت نکنید.**»^۶ و او که غیر را بر علی ترجیح داده، یعنی به مخالفت با او برخاسته بداند از پرهیزگاری

۱- خصال: ۲۶۴/۲

۲- فرائد السمطين: ۱۳۴/۱

۳- الغدير: ۱۷۷/۷

۴- بحار الانوار: ۹۰/۳۸

۵- احتجاج طبرسی: ۳۲

۶- عيون اخبار الرضا: ۲۸۱/۱

بی نصیب است. زیرا پیامبر فرموده‌اند: «به جز پرهیزکاران بر ولایت علی ثابت و استوار نمی‌مانند.»^۱

یعنی تنها این ثابت قدمان پرهیزگار هستند که مانند من علی دوست زندگی کرده‌اند و علی دوست از دنیا رفته‌اند. زیرا فرموده است: «هرکس خواهد چون من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت جاودانی داخل شود باید علی بن ابیطالب را دوست بدارد.»^۲ دوست دار، غیری را بر او که دوستش دارد مقدم نمی‌سازد. پس او که علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - را در پی رحلت رسول اکرم میان حوادث گم می‌نماید، خیال می‌کند چنان زندگی می‌کند که رسول خدا پیشوایش زندگی کرده است!

به علاوه پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «خوی او خوی من، خون او خون من»^۳ به لحاظ این نزدیکی، حقیقی است که فرموده است: «**هرکه از علی دوری جوید از من دوری جسته است.**»^۴ یعنی همانطور که بیان داشته‌اند: «**رستگار آن کسی است که تصدیقش کند و بیچاره و بدبخت آن کسی که تکذیبش نماید.**»^۵ چرا؟ به راستی او که با قبول کردن اسلام تاریخ دین داری کند، چون از علی اطاعت نکرده، مطیع پیامبر، در نهایت خدا نیست. زیرا رسول خدا در جا به جای دوران عمر شریف خویش به این اشاره کرده‌اند که اطاعت از علی را اطاعت خود دانسته‌اند^۶ و نافرمانی علی را نافرمانی خود تلقی نموده‌اند^۷ و جدائی از علی را جدائی از خود اعلام داشته‌اند.^۸

تا اینکه می‌فرمایند: «ای علی! تو منزلت وجودی مرا داری، روح تو از روح من و طینت تو از طینت من است **هرکس منکر امامت و رهبری تو باشد نبوت و پیغمبری مرا انکار کرده است.**»^۹ چنین فردی گمراه می‌باشد که اگر در جامعه مورد توجه قرار گیرد، خلق ناآگاه را به ضلالت و گمراهی می‌کشاند و چون مقتدا شد، **رهبر ضلالت** است. باید شناسائی شده به جامعه اسلامی شناسانده شود.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «پس از من مردمی با علی می‌جنگند، بر [مسلمانان

۲- الغدير: ۲۷۸/۱۰.

۴- فضائل الخمسة: ۵/۲.

۱- تفسیر برهان: ۲۰۵/۱.

۳- الغدير: ۳۰۲/۲.

۵- الغدير: ۲۷۸/۱۰.

۶- فضائل الخمسة: ۹۵/۲، از رياض النضره: ۱۶۷/۲.

۷- الغدير: ۱۱۷/۷ فرائد السمطين: ۱۷۹/۱ الامام علی از تاريخ دمشق: ۱۸۸/۲.

۹- الغدير: ۲۸۰/۱۰.

۸- فضائل الخمسة: ۲۸/۲.

است] که در راه خدا با آنها جهاد کنند، هرکس توان جهاد با دست را ندارد باید به زبان و اگر نه با قلب خود جهاد کند و جز این راهی نیست.»^۱

بخش اول
آغاز انحراف در تشیع

فرمان یا «دستور» همانطور که «آفرینش» تنها از آن خداست و به خداوند عالمیان مخصوص می‌شود.^۱ یعنی صلاحیت امر و الزام و حکومت و قانونگذاری تنها مخصوص خداوند است. به این معنا، آنهایی را که آفریده و برگزیده «حق انتخاب و گزینش نیست» بل «حکومت و دستور از آن اوست».^۲

در این آیات علاوه بر تاکید به اینکه حق حکومت و دستور، مخصوص خداست، بر این نکته نیز با صراحت و قاطعیت تاکید شده که اصولاً گزینش و انتخاب، منحصرأ حق خدای متعال می‌باشد، بدین معنی که در هر فعل اختیاری، خداست که باید حق و عدل را معین کند و هیچ مرجعی جز خدای متعال، حق تعیین و تشخیص آنچه را که عدل و برتر است، ندارد.

این ولایت و بزرگی، حکومت و سلطنت مخصوص به خدای تعالی^۳ براساس اراده الهی به پیامبران و در دوره خاتمیت نبوت به امامان دوازده گانه سپرده شده است تا مطاع واقع شوند.^۴ هیچ رسولی را نفرستادیم مگر برای آن که به اذن خدا اطاعت شود.

پس مرجعیت رسول خدا، برای انسان‌ها به اعتبار «وما ارسلناک الا کافه للناس بشیراً ونذیراً»^۵ به صراحت آمده، آن هم مرجعیت گسترده‌ای که به حکم «اطیعواالله و اطیعواالرسول»^۶ مرجعیت خدا محسوب می‌شود که تمام مسائل اختلافی جامعه بشر را شامل می‌گردد و به همین دلیل شامل کلیه افعال ارادی و اختیاری می‌شود، زیرا آنچه از اختیار و اراده انسان‌ها برخیزد، بستر تنازع و اختلاف است دست‌کم، امکان تنازع و

۱- ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض... بامرأله الخلق والامر تبارک الله رب العالمین (اعراف: ۵۴)

۲- و ربکم یعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون و هو الله لا اله الا هو... وله الحکم و الیه ترجعون (قصص: ۶۸ - ۷۰)

۳- آم اتخذوا من دونه اولیاء فالله هو الولی (تا) فحکمه الی الله (شوری: ۹-۱۰).

۴- و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله... (نساء: ۶۴).

۵- سبأ: ۲۸.

۶- نساء: ۵۹ برای دیدن آیات دیگر به المعجم الفهرس لالفاظ القرآن الکریم رجوع شود.

اختلاف در آن وجود دارد.

امامت شیعه که مرجعیت رسول خدا، در حقیقت مرجعیت خدا می‌باشد از سه جنبه قابل بحث است:

- ۱- **جنبه فلسفی** که جایگاه امام و امامت را در نظام هستی تبیین می‌کند؛
 - ۲- **جنبه کلامی** که جایگاه امام و امامت را در نظام عقیدتی اسلام تبیین می‌کند؛
 - ۳- **جنبه حقوقی** که جایگاه امام و امامت را در نظام حقوقی اسلام تبیین می‌کند.
- که خوشبختانه پیرامون هر سه بحث، بزرگان شیعه، مفاخر بلند پایه عالم اسلام تحقیقات قابل توجه، بل تکان دهنده‌ای که موجب عبرت پیروان عقیده ولایت بدون امامت گردیده نموده‌اند.

آنچه مورد بحث در این جااست، جنبه سوم امامت شیعی است. در نظام حقوقی سیاسی اسلام، از دیدگاه تفکر شیعی «امامت» به معنای «مرجعیت در تفسیر و تبیین احکام نظام اسلامی و اجرای آن در همه زمینه هاست» بنابراین، از دیدگاه اسلام شیعی، یا به تعبیر دلنشین حضرت امام «اسلام ناب محمدی» همان گونه که در زمان حیات رسول اکرم (ص) مرجع تبیین احکام الهی و نیز مرجع اجرای آن، چه در بخش اداره امور اجرایی چه در بخش امور قضایی، رسول خدا بوده است، پس از رسول خدا، مرجعیت در تمام آنچه رسول خدا در آن مرجعیت داشته است که شامل تبیین و تفسیر قوانین و تعالیم اسلامی و اجرای آنهاست مخصوص امامان دوازده گانه است، آنانی که جانشینان خدا و خلفای پیامبر اکرم می‌باشند. چنانکه علی بن موسی الرضا - علیه السلام - می‌فرمایند: **امامت، مقام انبیاء و میراث اوصیاء است و امامت، جانشینی خدا و خلافت پیامبر و مقام امیرالمؤمنینی و جانشینی...^۱** است. علی امیرالمؤمنین نیز می‌فرماید: «ائمہ و پیشوایان، جانشینان و قیّم [امرو نهی] خدا^۲ می‌باشند. ملاک این مرجعیت عدل و علم است، از آنجایی که امامان از نظر عدل در عالیترین مرتبه یعنی عصمت قرار دارند و دانش تمام آنچه مربوط به تبیین و تفسیر تعالیم و قوانین اسلامی است توسط رسول خدا به آنان منتقل شده است و از سوی خدای متعال نیز تحت عنایت و توجه خاصی قرار دارند، تنها کسانی‌اند که صالح و شایسته امامت و مرجعیت، پس از رسول خدایند.

مرجعیت امامان دوازده گانه پس از رسول خدا در قرآن کریم مورد تاکید فراوان قرار گرفته است، خدای تعالی می فرماید: **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»** اطاعت کنید خدا و رسول و صاحبان امر از میان خود را.^۱

امام صادق - علیه السلام - فرموده اند: «بهترین چیزی که بندگان (خدا) به وسیله آن تقرب جویند، اطاعت خدا و رسول خدا و اولی الامر است.»^۲

و **«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»**^۳

آنان که نماز را برپا می دارند و زکات را در حال رکوع می پردازند، ولی و رهبر و صاحب امر شمایند.

پیامبر اکرم (ص) مرجعیت امامان را عیناً حاکمیت قرآن مطرح می کنند. می فرمایند: «من در میان شما دو چیز گران بها به جانشینی خود می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری خاندانم؛ اگر به این دو چنگ بزنید و از آنها پیروی کنید هیچ گاه گمراه نخواهید شد و این دو، هیچ گاه تا روزی که در کنار حوض کوثر به سوی من باز آیند از یکدیگر جدا نخواهند شد.»^۴

در این موقعیت اگر قرآن کلام خداست، امام **«آمِنُ اللَّهُ فِي آرْضِهِ وَ خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَةٌ فِي بِلَادِهِ»**^۵ است.

قرآن که تعیین کننده حلال و حرام است، امام به فرموده علی بن موسی الرضا علیه السلام **«يُحَلَّلُ حَلَالَ اللَّهِ وَ يَحْرَمُ حَرَامَهُ»** حلال خدا را حلال و حرامش را حرام می کند^۶ امام کاظم (ع) در معنای آیه **«وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»**^۷ می فرمایند: گمراه تر از همه، کسی است که بدون امامی از ائمه راهنما دین خود را با رأی و نظر خود بگیرد.^۸

این کلام نورانی چه رازها در دل نهفته دارد که آدمی از وکیل مدافعان خدا و قرآن

۱- نساء: ۶۲

۲- اصول کافی: ۳۵۵/۱

۳- مستدرک حاکم نیشابوری: ۱۴۸/۳

۴- مائده: ۶۰

۵- یعنی: امام امین خدا در زمین و در میان خلق اوست بر بندگان خدا حجت و در شهرهایش جانشین

۶- تحف العقول: ۵۱۳

اوست.

۷- بحار الانوار: ۷۸/۲۳

۸- قصص: ۵۰

می‌ترسد به زبان و قلم آورد بگوید اگر شخصی قرآن را بدون امام راهنما قرار دهد.....^۱
امام صادق (ع) می‌فرمایند: «**إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعَرَّفَ**» راستی از طرف خدا بر خلق او اتمام حجت نشود جز به وجود امام [خدا] شناخته گردد.^۲

امام باقر (ع) می‌فرمایند: «هرکس با عبادت برای خدا دین داری کند، گرچه خود را در آن به سختی و کوشش وادارد ولی [عبادت و پرستش او] بدون راهنمایی امام از طرف خدا باشد، کوشش او بی‌سپاس ماند و خود او در گمراهی و سرگردانی.»^۳

این اسناد، همگی بر این حقیقت که امامت و مرجعیت پس از رسول خدا، برعهده امامان است تاکید دارند، یعنی پس از رسول خدا مسئولیت تبیین و اجرای اسلام به عهده امامان دوازده‌گانه می‌باشد؛ همان اسلامی که سیاست، اساس و روح آن است. به تعبیری دیگر، مسئولیت برپایی عدل و قسط در جامعه و رهبری حکومت عدل پس از رسول خدا، برعهده امامان و در زمان غیبتشان که در جای خودش مطرح می‌کنیم با مرجعیت عالمان است که جانشینی رسول خدا را در همه آن چه حضرتش برعهده داشت یعنی تبیین عدل و قسط و نیز اجرای آن، برعهده دارند.

با عنایت به مطالبی که از نظر گذشت، مشخص می‌شود: جانشینی رسول خدا توسط امامان دوازده‌گانه به دلیل صلاحیتی است که در تبیین اسلام از یکسو و در اجرای آن از سوی دیگر دارند.

صلاحیت تبیین اسلام، به دلیل دانایی و علمی که از سوی خدا و رسول او در اختیار آنان قرار گرفته و صلاحیت اجرای آن به دلیل عصمت و مرتبه نهایی عدالتی است که با تائید خدای متعال، نصیب آنان شده است. به همین اعتبار **مرجعیت اهل بیت عیناً مرجعیت رسول خدا در نهایت مرجعیت خدا** به شمار می‌رود. و لذا امامان اهل بیت می‌فرمودند: ما اگر حدیثی بگوئیم، حدیث نخواهیم کرد، مگر به آنچه موافق کتاب خدا^۴ باشد و هر حدیثی که به ما نسبت داده شود و موافق کتاب خدا نباشد، دور افکنده و به آن

۱- متن روایت را یکبار دیگر بخوانید. ۲- اصول کافی: ۳۳۱/۱.

۳- مستدرک: ۲۱/۱ + اصول کافی: ۳۴۲/۱.

۴- بحارالانوار: ۲۲۷/۲ و محاسن برقی: ۲۲۶ از علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - جامع احادیث الشیعه ۲۵۸/۱ حدیث از امام کاظم - علیه السلام - بحارالانوار: ۲۴۲/۲ و محاسن برقی: ۲۲۱ و اصول کافی: ۴۹/۱ از امام صادق - علیه السلام -

عمل نکنید.

در تأیید همین جدا ناپذیری امام و پیامبر و خدا، امام صادق (ع) فرموده‌اند: «حدیث من حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدم و حدیث جدم، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا، سخن خدای تعالی است.»^۱

در اینصورت هدایت ممکن نیست مگر با چنگ زدن به قرآن که مجموعه کلی قوانین اسلامی است و عترت که بیان کننده آن کلیات غیر فهم می‌باشند^۲ به همین موقعیت استثنائی و انحصاری اهل بیت است که پیامبر اکرم (ص) آنها را به کشتی نوح تشبیه کرده‌اند و فرموده‌اند: «هرکس در آن نشیند نجات یابد و هرکس بر آن سوار نگردد غرق شود.»^۳ به این معنا که ایشان برای امت ختمی مرتبت امانند از اختلاف و تفرقه‌ای^۴ که آدمی را غرق در ضلالت می‌نماید و به پرتگاه گمراهی می‌افکند. دورنگاه می‌دارند و **موجب اتحاد و وحدت می‌شوند.**

پس هدایت و پرهیز از ضلالت و گمراهی جز با تمسک و چنگ زدن به هر دو ممکن نیست. با چنین موقعیتی از عترت اگر امت تنها به قرآن چنگ بزند و عترت پیامبر را رها کند، حتماً گمراه می‌شود. چرا که **قرآن دارو و عترت تنها پزشکان امت هستند** و پر واضح است که طبابت کاری فنی و تخصصی است و از هرکسی برنیاید. در اینصورت او که قرآن را ملاک قرار داده عترت را رها می‌کند مانند همان کس است که عترت را ملاک قرار می‌دهد و از قرآن دوری می‌گزیند هر دو گروه وحدت و اتحاد مسلمانان را در خطر می‌اندازند.

امامت الهی

تنها مرجعیت قانونی

پژوهش و بررسی تاریخ اسلام به اثبات می‌رساند و تفهیم می‌کند، پس از رحلت

۱- آراء علماء المسلمين فی التقیة والصحابه و صیانة القرآن الکریم: ۸۹

۲- صحیح ترمذی: ۳۲۸/۵ نظم در السمطین: ۲۳۲ ینابیع الموده: ۳۳ و ۴۴ کنز العمال: ۱۵۳/۱ تفسیر ابن کثیر: ۱۱۳/۴ مصابیح السنه: ۲۰۶ جامع الاصول ابن اثیر: ۱۳/۱ مشکاة المصابیح: ۳۸۵/۳، الدر المنثور: ۳۰۶/۶ صواعق المحرقة: ۱۴۷ منتخب تاریخ ابن عساکر: ۴۳۶/۵ مقتل الحسین خوارزمی: ۱۰۴/۱ طبقات الکبری ابن سعد: ۱۹۴/۲ والمعجم الصغیر طبرانی: ۱۳۵/۱.

۳- تلخیص مستدرک ذهبی و صواعق المحرقة: ۱۸۴ و ۲۳۴، اسعاف الراغبین صبان شافعی: ۱۰۹ نظم در السمطین زرنندی حنقی: ۲۳۵.

۴- احیاء المیت سیوطی در هامش اتحاف: ۱۱۴ منتخب کنز العمال در هامش مسند احمد حنبل: ۹۳/۵ صواعق المحرقة: ۹۱ و ۱۴۰.

پیامبر اکرم (ص) در اسلام دو گونه مرجعیت پدید آمد:

- ۱- **مرجعیت فردی:** که مرجعیت شرعی و قانونی تنها رادمرد نامی عالم اسلام، برگزیده خدا به خلافت و جانشینی پیامبر اکرم، علی بن ابیطالب که در مقابل حاکمیت فردی، کسی است که با قهر و غلبه حاکم گردید و نزد اهل بیت حکومتش مورد قبول است.
- ۲- **مرجعیت گروهی:** که عبارت از عترت و اهل بیت پیامبر می باشد و دارای منصب امامت الهی بوده اند.

آنچه قابل توجه و حائز اهمیت است، موضوع الهی بودن هر دو مرجعیت فردی و مرجعیت گروهی می باشد. که به آن در مقابل هر حاکمیتی، جنبه قانونی داده، انتخابش را واجب و انحراف از آن ضلالت و گمراهی است.

این دو مرجعیت الهی که در اصل تنها مرجعیت، ادامه دهنده مسئولیت نبوت است امامت دوازدهگانه الهی می باشد که می تواند اداره کننده اسلام و مؤسس دولت ایمان باشد و به همان عمل نماید که به تأیید خدا و پیامبر بزرگوارش برسد. این پذیرفتن و به تأیید رسیدن، گزینش الهی را نسبت به مرجعیت بعد از رسول خدا به اثبات می رساند و تصویر روشنی است که عنایت الهی آن را ترسیم نموده و به نمایش قانونی گذاشته. در حقیقت به مسلمانان عرضه کرده تا با میل و رغبت، بدون کراهت آن را بپذیرند.

این تصمیم الهی که در غدیر خم به ظهور نشست، اساس اندیشه شیعه شد که بگوید صحیح نیست پیامبر اکرم (ص) امت را بدون ولی و سرپرست رها کرده باشد، چون ولایت و مرجعیت دو امر اساسی است که امت تا آخرین غروب دنیا در هیچ زمانی از آن بی نیاز نبوده و نیست. زیرا اساساً این سخن که امت را بی مرجع و سرپرست رها کرده باشد با «کمال دین» و «تمامیت نعمت» که صریح قرآن است منافات دارد و سرپوش گذاشتن روی «تبیان کل شیء» بودن قرآن به حساب می آید.

چگونه می شود در قرآن کیفیت خوردن، خوابیدن، قضای حاجت و خلاصه ساده ترین و بی ارزش ترین مسائل بیان شده باشد، اما ولایت و مرجعیت امت، این مسأله بسیار خطیر و حساس بیان نشده باشد؟ علاوه بر این، رها کردن امت بدون ولی و مرجع با رأفت و رحمت و عطوفت و محبت و مهربانی و توجه فراوان پیامبر اکرم نسبت به آینده اسلام و مسلمین، تناقض و تعارض دارد؛ چنان که این اوصاف به صراحت برای پیامبر در قرآن کریم ثابت و مسلم است.

پس کسی که پس از او به وظایف دینی و دنیوی حضرتش قیام کند و قرآن را تفسیر

و بیان نماید، کسی که دایره شریعت را تعیین و کشتی نجات امت باشد، کسی که راهنما و هادی مردم و امان امت محسوب شود، از مهمترین مسائل ضروری عالم اسلام بوده که پیامبر اکرم را همیشه به خود مشغول و سرگرم نموده، تا کسی را که دارای امتیازات فنی و تخصصی الهی است برای اداره اسلام به مسلمانان معرفی کند و چنین فردی را به یقین جز خدای تعالی نشناسد. و به حکم عقل و شرع محال است خدای تعالی چنین امری را به هواهای نفسانی و خواسته‌های مردم واگذارد. علاوه که ولایت و مرجعیت از ضرورت دین و لوازم اساسی دعوت و دولت و امت است و بزرگترین دلیل بر ضروری بودنش آن است که منکرین ولایت و مرجعیت و منکرین تعیین آن از سوی پیامبر خود ناگزیر ولایت قراردادی و ساختگی ایجاد کردند و این ولایت قراردادی، برای هرکس که بر اوضاع مسلط شد، ولو با ریختن خون هزاران نفر از فرزندان امت در راه تحقق پیروزی و به اطاعت درآوردن امت با زور و قهر و غلبه استقرار یافت و ثابت گردید.

پیامبر اکرم (ص) که خود دعوتش را از پی آن شب تاریخی «حرا» رهبری نمود، آنگاه که دعوت، منتهی به تشکیل دولت گردید خود ریاست دولت را به عهده گرفت و در مدت دعوت و ریاست دولت، قرآن و دین را کاملاً برای امت تعیین فرمود و قرآن همه چیز را برای کسانی که آن را فراگرفتند و پذیرفتند بیان کرد.

رسول خدا که مرجع و مسئول بیان دین است، چون از همه دانایان به آن می‌باشد و آگاه‌تر بر احکام به‌شمار می‌رود، مناسب‌ترین فرد برای رهبری پیروان دین خدا و پیاده کردن احکام آن دین است. پس هیچ کس در دنیا وجود ندارد که در این امر مهم جای آن حضرت را بگیرد و احدی نیست که در زندگی پیامبر مردم را از او بی‌نیاز کند یا جای او را پر کند.

مهمتر آنکه خدای تعالی پیامبر را به این امر خطیر و پر اهمیت اختصاص داده است، چون احدی جز حضرت حق نیست که با جزم و یقین دانایان فرد را به دین و آگاه‌ترین فرد را به احکام و با فضیلت‌ترین فرد مؤمن به دین و قرآن و مناسب‌ترین آنان را برای پیاده کردن و تطبیق احکام بشناسد.

از این جهت گزینش ولی امر و مرجع را به خود اختصاص داده، او را انتخاب کرده به بشریت معرفی نموده است و به علم و برتری و لیاقت او برای به دست گرفتن مقام نبوت گواهی داده و مهم این‌که به حضرت او صلاحیت و شایستگی بیان دین و مرجعیت و جمع

میان ولایت بر پیروان و مرجعیت در دین و داوری میان مردم و حکومت در پرتو احکام این دین را داده است. در چنین مرتبتی با این منزلت استثنائی که مقام «لَئْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ می باشد. پیامبر در حالی که دارای آن موقعیت الهی است، ولی و مرجع بعد از خویش را با همان مرتبت «لَئْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» انتخاب نموده به امت معرفی کند زیرا مقام رفیع «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۲ حضرتش را در جایگاهی قرار می دهد که اختصاص به خدای متعال دارد.

ولی برای اینکه قدرت طلبان عرب، همانهایی که نشان دادند، برای چه مسلمان شده بودند، مرجعیت بعد از رسول خدا را مانند نبوت قانونی بدانند و بپذیرند خدای متعال شخصاً علی بن ابیطالب را انتخاب نموده، به عنوان ولی و مرجع بعد از خاتم پیامبران به جامعه معرفی کرد، چنانکه می خوانیم وقتی علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - در حال رکوع، سائل را ناامید نکرده، انگشتی خویش را به او انفاق می کند، آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۳ نازل گردید^۴ و به امت ابلاغ نمود: ولی شما خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند، آن چنان کسانی که نماز برپا دارند و زکات در حالتی که در رکوع هستند می دهند.

پیامبر اکرم (ص) با مشاهده اینکه علی مرتضی انگشت خود را موقع نماز در حال رکوع صدقه داد^۵ به درگاه الهی دعای موسوی کرد: «پروردگارا! برای من وزیری از اهل بیتم قرار بده» خدا! «علی را تعیین و به وسیله او پشت مرا استوار و محکم فرما.»

۱- شوری: ۱۱ هیچ چیز مانند او نیست.

۲- نجم: ۳ و ۴ «محمد (ص) به خواهش خود حرف نمی زند، و نیست حرف او مگر وحی که به او می رسد.

۳- مائده: ۵۵.

۴- تفسیر فخر رازی: ۲۸/۱۱ تفسیر درالمنثور: ۵۱۹/۲ تفسیر طبری: ۲۷۸/۴ تفسیر کشاف: ۶۴۹/۱ تفسیر بیضاوی: ۲۷۲/۱ تفسیر تبیان: ۵۵۹/۳ تفسیر ابوالفتوح رازی: ۲۴۵/۴ تفسیر برهان: ۴۷۹/۱، تفسیر مجمع البیان: ۱۲۶/۲ شواهد التنزیل: ۲۰۹/۱ - ۲۳۵، اسباب النزول واحدی: ۱۳۳ و ۱۳۴ نوارالابصار شبلنجی: ۷۸ کفایة الطالب: ۲۲۹ مناقب ابن مغزلی: ۳۱۱ فرائد السمطین: ۱۸۷/۱ تاریخ ابن عساکر: ۴۰۹/۲ ذخائر العقبی طبری شافعی: ۸۸ و ۱۰۲ مناقب خوارزمی حنفی: ۱۸۷ فصول المهمة ابن صباغ مالکی: ۱۰۸ و ۱۲۳ فتح القدر شوکانی: ۵۳/۲، التسهیل لعلوم التنزیل حلبی: ۱۸۱ تفسیر قرطبی: ۲۱۶/۶ فتح البیان فی مقاصد القرآن: ۵۱/۳ لباب المنقول سیوطی در هامش تفسیر جلالین: ۲۱۳ تذکرة الخواص: ۱۸ و ۲۰۸ زاد المسیر فی علم التفسیر ابن جوزی حنبلی: ۳۸۳/۲ و دهها مصدر دیگر.

۵- نوشته اند عمر بن خطاب بارها به امید اینکه آیه ای برای او نازل شود انگشتش را در رکوع نماز خود فرو برد.

ابوذر می گوید: به خدا سوگند هنوز رسول خدا دعای خود را تمام نکرده بود که جبرئیل بر آن حضرت نازل گردید و آیه شریفه ولایت را همراه داشت.^۱
عاقبت پنج ساعت از روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه گذشته بود که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: «بلغ ما انزل الیک من ربک»^۲ آنچه را از پروردگارت بر تو نازل گردیده تبلیغ نما.^۳

رسول خدا با اینکه درباره امامت الهی از مراسم «مباهله»^۴ که اعضای آن را «حبل الله»^۵ شناسانده بودند و اینکه آنان اهل ذکر قرآن می باشند^۶ باید به ایشان رجوع کرد^۷ و چون اهل بیت عصمت و طهارت، پاک و مطهرند^۸ خداوند مودت و دوستی آنان را واجب گردانیده است^۹ اینان و قرآن را حرز و امان از گمراهی شناسانده^{۱۰} فرموده بودند:

- ۱- پژوهشی در عدالت صحابه: ۳۱۳. ۲- سوره مائده: ۶۷.
- ۳- تفسیر فخر رازی: ۵۰/۱۲ تفسیر الدر المنثور: ۲۹۸/۲ شواهدالتنزیل: ۱۸۷/۱ فتحالبیان فی مقاصدالقرآن از صدیق حسن خان: ۶۳/۳، اسباب النزول واحدی: ۱۱۵ فتح القدير: ۶۰/۲ مطالب السئول: ۴۴/۱، الملل والنحل شهرستانی شافعی: ۱۶۳/۱ عمدةالقاری فی شرح بخاری بدرالدین: ۵۸/۸ فرائدالسمطین: ۱۵۸/۱ فصولالمهمه: ۲۵ ینابیعالموده: ۱۲۰ و ۲۴۹.
- ۴- صحیح مسلم: ۳۶۰/۲ - ۱۲۰/۷ صحیح ترمذی: ۲۹۳/۴ شواهدالتنزیل: ۱۲۰/۱ مستدرک حاکم: ۱۵۰/۳ معرفةالحديث حاکم در نوع ۱۷ تفسیر طبری: ۱۰۴/۴، احکامالقرآن ابن عربی: ۲۷۵/۱، اسباب النزول واحدی: ۵۹ فتح القدير: ۳۴۷/۱ تفسیر فخر رازی: ۶۹۹/۲.
- ۵- سورة آل عمران: ۱۰۳ در صواعق المحرقة: ۱۸۹ ینابیعالموده: ۱۳۹ - ۱۳۸ شواهدالتنزیل: ۱۳۰ ح ۱۷۷ - ۱۷۸.
- ۶- سورة نحل: ۱۳ در تفسیر طبری: ۱۰۹/۱۴ تفسیر قرطبی: ۲۷۲/۱۱ تفسیر ابن کثیر: ۵۸۰/۲ تفسیر روحالمعانی آلوسی: ۱۳۴/۱۴.
- ۷- نورالابصار شبلنجی: ۱۰۳ مناقب ابن مغزلی: ۴۶۷ ح ۳۱۴، ینابیعالموده: ۵۱ شواهدالتنزیل: ۳۳۴/۱ وردالصاری از ابوبکر حضرمی: ۳، الاتحاف لجب الاشراف: ۷۶.
- ۸- صحیح مسلم: ۳۶۸/۲ شرح نوری: ۱۹۴ مستدرک حاکم ۳۴۷/۳ تفسیر الدر المنثور: ۱۹۸/۵ شواهد التنزیل: ۳۳/۲ فتح القدير شوکانی: ۲۷۹/۴، نظام سیاسی: ۷۶ به بعد و مدارک بی شمار دیگر.
- ۹- آیه ۲۳: سورة شوری، مناقب ابن مغزلی: ۳۰۷ ذخائرالعقبی: ۲۵ و ۱۳۸ شواهدالتنزیل: ۱۳۰/۲ صواعق محرقة: ۱۰۱ فصول المهمه: ۱۱ مقتل العین خوارزمی: ۵۷/۱ مستدرک حاکم: ۱۷۲/۳ تفسیر کشاف: ۴۰۲/۳ تفسیر قرطبی: ۲۲/۱۶ فتح القدير: ۵۳۸/۴، الاتحاف شبراوی: ۵ و ۱۳ حلیةالاولیاء: ۲۰۱/۳.
- ۱۰- صحیح ترمذی: ۳۲۸/۵ کنز العمال: ۱۵۳ تفسیر ابن کثیر: ۱۱۳/۴ جامع الاصول ابن اثیر: ۱۸۷/۱ مشکاة المصابیح: ۲۵۸/۳، احیاءالمیت سیوطی در هامش الاتحاف: ۱۱۴ فتح الکبیر بنهانی: ۵۰۳/۱ تفسیر خازن: ۱۵۴/۱، خصائص امیرالمومنین از نسائی: ۲۱ صحیح مسلم: ۳۶۲/۲ المعجم الکبیر طبرسی: ۱۳۷.

ایشان چون کشتی نجات‌اند^۱ امان امت^۲ می‌باشند و مخالفشان در حزب شیطان است^۳ پس دقت کنید چه کسانی را بر خود ولایت داده و دوست می‌دارید^۴.....

..... در غدیر پس از نصب علی بن ابیطالب (ع) به خلافت و وصایت و امامت، در خطبه‌ای که ایراد نمودند، آنچه را درباره مرجعیت فردی در طول دوران رسالت گوشزد کرده بودند به صورت قانونی رسمی مطرح نمودند. در حقیقت تکرارِ اعلامِ خلافت بعد از نبوت در دعوتِ عشیره که فرموده بودند: این برادرِ وصی و جانشین من در میان شما است، آنچه می‌گوید بشنوید و اطاعتش کنید.^۵ سپس به مرجعیت گروهی که امامتِ امامان بعد از مرجعیت فردی است، اشاره فرموده‌اند: «ای مردم! این آخرین باری است که در چنین اجتماعی به پا می‌ایستم، پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید، چرا که خداوند عزوجل صاحب اختیار شما و معبود شما است و بعد از خداوند رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده، و بعد از من صاحب اختیار شما و امام شما به امر خداوند است و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد...»

حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان [امامان] حلال کرده باشند، حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان [امامان] بر شما حرام کرده باشند...

ای مردم! علی و پاکان از فرزندانم از نسل او ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است^۶ آن‌ها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. بدانید که

۱- نظم درالسمطین: ۲۳۵ صواعق المحرقة: ۱۸۴ و ۲۳۴، اسعاف الراغبین از صبان شافعی: ۱۰۵ ینابیع الموده: ۳۰ و ۳۷۰ فرائد السمطین: ۲/۲۴۶، احیاءالمیت سیوطی در هامش التحاف: ۱۱۳ کفایة الطالب گنجی شافعی: ۳۷۸....

۲- جامع الصغیر سیوطی: ۱۶۱/۲ ذخائر العقبی طبری: ۱۷، فتح الکبیر بنهانی: ۳/۲۶۷ منتخب کنزالعمال: ۳/۶۷ صواعق المحرقة: ۱۸۵ و ۲۳۳ نظم درالسمطین: ۲۳۴ و اسعاف الراغبین در هامش نورالابصار: ۱۲۸....

۳- جامع الصغیر سیوطی: ۱۶۱/۲، اسعاف الراغبین در هامش نورالابصار: ۱۲۸ صواعق المحرقة: ۹۱ و ۱۴۰ جواهرالبحار بنهانی: ۱/۳۶۱ منتخب کنزالعمال در هامش مسند احمد حنبل: ۵/۹۳ احیاءالمیت سیوطی در هامش التحاف: ۱۱۴ نظم درالسمطین: ۲۳۴ ینابیع الموده: ۲۹۱

۴- ینابیع الموده: ۲۲۶ و ۲۳۶ صواعق المحرقة: ۱۴۸ ذخائرالعقبی: ۱۷

۵- تاریخ طبری: ۲/۲۱۷ بیروت تفسیر طبری: ۱۹/۷۵ تفسیر خازن: ۵/۱۲۷ تفسیر بغوی فراء: ۵/۱۲۷ در هامش تفسیر خازن و تفسیر ابن کثیر: ۳/۷۷۴ سیرة ابوالفداء: ۱/۴۵۸، الدلائل و الکامل ابن اثیر: ۳/۶۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳/۲۱۰: و ۲۴۴ سیرة حلبی: ۱/۳۱۱ کنزالعمال: ۱۵/۱۱۵ ح

۶- ۳۳۴ خصائص نسائی: ۶ - اشاره به حدیث ثقلین است.

آنان [امامان] امین‌های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند...^۱

ای مردم! نور از جانب خداوند عزوجل در من نهاده شده و سپس در علی بن ابی طالب و بعد در نسل او تا مهدی قائم که حق خداوند و هر حقی که برای او باشد می‌گیرد...
ای مردم! من امر خلافت را به عنوان امامت و وراثت آن در نسل خودم تا روز قیامت به ودیعه می‌سپارم...^۲

ای مردم! من راه مستقیم خداوند هستم که شما را به تبعیت آن امر نموده و سپس علی بعد از من، و سپس فرزندانم از نسل او که امامان هدایت اند به حق هدایت می‌کنند و به یاری حق به عدالت رفتار می‌کنند...

ای مردم! قرآن به شما می‌شناساند که امامان بعد از علی فرزندان او هستند و من به شما شناساندم که آنان از نسل من و از نسل اویند. آنجا که خداوند در کتابش می‌فرماید: **وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ**^۳ «آن [امامت] را به عنوان کلمه باقی در نسل او قرار داد» و من نیز به شما گفتم: «اگر به آن [قرآن و عترت] تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید...»

ای مردم! خداوند دین شما را به امامت او [علی بن ابیطالب] کامل نمود. پس هر کس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند [امامان] تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عزوجل، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته و در آتش دائمی خواهند بود.^۴

در این صورت اگر فرد یا گروهی دین الهی را بپذیرند و تظاهر به پذیرش نبوت رسول خدا بنمایند لکن ولایت با امامت دوازدهگانه را نپذیرند، باز دین الهی را نپذیرفته‌اند.

شکل اول: مانند ایمان بنی اسرائیل به پیامبر و نپذیرفتن رهبری طالوت به گمان اینکه او سزاوار این منصب نیست و پس از آن خداوند با براهین روشن توانایی‌های علمی و جسمی او را بیان فرمود، آنان رهبری طالوت را با کراهت پذیرفتند.

شکل دوم: آنکه مردم به دین الهی ایمان آورند ولی با تأویل بیانات شرعی ولایت و رهبری سیاسی بعد از پیامبر را نپذیرند به ادعای آنکه تعیین از سوی خدای تعالی نبوده، بلکه پیامبر مانند یک فرد بشر عادی برحسب اجتهاد خود شخصی را معرفی فرموده،

۱- اسرار غدیر: ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۹ ۲- همان مأخذ: ۱۴۹ و ۱۵۴ و ۱۵۵

۳- زخرف: ۲۸

۴- اسرار غدیر: ۱۵۷ و ۱۶۴ و ۱۵۲ از متن خطبه رسول خدا در غدیر.

بنابراین می‌توان با این اجتهاد مخالفت و شخص دیگری را انتخاب نمود چون فردی را که پیامبر اختیار کرده از بنی هاشم است و خدای تعالی نبوت را به بنی هاشم عطا فرموده، مصلحت عموم مسلمانان در این است که بنی هاشم بر همان نبوت بسنده کنند و مقام خلافت را کسی غیر از بنی هاشم تصدی کند^۱ پس به دین الهی ایمان آوردند ولی به خاطر تمامی اسباب و علل یاد شده^۲ ولایت و رهبری سیاسی شخصی را که خدا معین و مقرر فرموده و رسول خدا او را برای خلافت بعد از خود اعلام نمود رد کردند و این همان چیزی است که درباره علی مرتضی پیش آمد و انجام پذیرفت.

شکل سوم: اینکه هم دین الهی را به عنوان یک قانون کامل و لازم‌الاجرا برای امت نپذیرند و هم ولایتی را که خدای تعالی تعیین و انتخاب فرموده است رد کنند. این گونه رد و نپذیرفتن، انسان را از وسیع‌ترین درهای کفر به گمراهی می‌کشاند.

امامت بدلی

برای انحراف از امامت الهی

موقعیت امامت الهی که توانسته بود، تشیع را از هرگونه انحراف عقیدتی و اغتشاش فرقه‌ای در امان نگاه دارد، چنان عصبیت و حسادت دشمنان کینه توز امامت را برانگیخته بود که مباحث اصلی و موضوعات اصولی گردهم‌آئی‌های منحرفان از امامت الهی را به خود مخصوص کرده در هر مشورتی بیش از هر موضوعی دیگر به آن توجه می‌شد.

آنچه از دوران مظلومیت مرجعیت الهی می‌گذشت، جایگاه رفیع تشیع بیش از پیش شناسائی و مورد توجه دوست و دشمن قرار می‌گرفت. هم امامت بدلی ساختگی بعد از پیامبر تضعیف می‌شد و هم جعلی بودن روایاتی مانند «اصحابی کالنجوم» که رسول خدا فرموده است «همه اصحاب من مانند ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت شوید.» آشکار و همه فهم می‌گشت. چنانکه امثال ذهبی اعلام داشته‌اند: «این حدیث به اجماع و تفاق اهل حدیث باطل و مردود است.»^۳ و هم ابن تیمیه پیشوای فرقه حنابله که نزد اهل

^۱ - این دلیلی بود که خلافت پس از رسول خدا را غصب کردند.

^۲ - علی (ع) کمی شوخ طبع، خودبین، متکبر و هنوز جوان است.

- المنتقی: ۵۵۱

خود معروف به شیخ الاسلام است گفته: «این حدیث حجیت ندارد.»^۱
 معاویه مخالف مرجعیت فردی، به این نتیجه رسیده بود با هیچ حيله و تزویری
 حتی ترور و مسمومیت و شهادت، امکان اینکه بتواند بر این همه صلابت و هیبت به
 نمایش درآمده تشیع، برابری کند را ندارد، مگر مرجعیتی بدلی که بتواند با امامت الهی
 علی امیرالمؤمنین همدوشی و همسری کند پس باید امامانی بتراشند تا با امامان
 آسمانی همسری کنند از آن همه شوکت و عظمت که یکپارچگی تشیع به برکت و نعمت
 و رحمت وجود امامت برای تشیع فراهم آورده بکاهد. چنانکه پیامبر اکرم فرموده بودند:
**«بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می‌کنند و روز قیامت کمک
 نمی‌شوند.»**^۲

نمی‌توان از نظر دور داشت که فراهم آوردن امامت بدلی، می‌طلبید به موضوعاتی
 حائز اهمیت و اساسی توجه داشته باشند که مهم‌ترین آن فرد انتخاب شده برای مقام و
 منصب «امامت بدلی» بود، می‌بایست از خاندان آل علی باشد. زیرا در متن خطبه غدیر به
 این اشارت رفته بود که امامان از نسل علی بن ابیطالب می‌باشند. و از سوی دیگر حدیث
 جابر بن عبدالله انصاری در شرفیابی حضور صدیقه طاهره فاطمه زهرا - سلام الله علیها -
 لوحی را زیارت کرده بود که در آن دوازده اسم دیده می‌شد جابر بن عبدالله با دیدن آن
 اسماء از حضرت فاطمه سؤال می‌کند: این اسماء از کیست؟ حضرت می‌فرمایند: «اسماء
 اوصیاء است که اول آنها پسر عمم و یازده نفر از اولاد من [و او] که آخر ایشان [است]
 قائم...»^۳

علاوه آن روز هنوز حضور داشتند آنهایی که روز عید مبارک غدیر از رسول خدا
 شنیده بودند: «امامت تا روز قیامت در نسل من و در فرزندان من است»، «امامان از
 فرزندان من و از صلب علی خواهند بود»^۴ پس باید در انتخاب او که می‌خواهد مدعی
 امامت بدلی شود، این مهم مورد توجه قرار گیرد، تا با شنیده «امام معصوم جز از این
 خاندان نباشد»^۵ مطابق بوده، از همان روز نخست دچار مشکل نشوند.

آنان که مسئولیت چنین اموری به ایشان سپرده می‌شد، فهم کرده بودند می‌باید

۱- پژوهشی در عدالت صحابه: ۱۸۴.

۲- خطبه غدیریه از رسول خدا درج در اسرار غدیر: ۱۵۵.

۳- کمال الدین: ۲۳۲/۱ - ۴- اسرار غدیر: ۱۸۶.

۵- محجة البیضاء: ۲۳۲/۱ روایت از امام سجاد - علیه السلام -.

همان طور که خلافت بدلی را در اسلام محمدی به وجود آوردند، در مقابل امامت الهی، استمرار نبوت با اختیارات تام خدای متعال، امامت بدلی را به وجود آورده تا براساس قانون بی اعتبار «شخص پیروز حاکم و مرجع است»^۱ به پیروزی دست یافته حاکم و مرجع شناخته شود.

پس باید توجه داشت امامت بدلی اگر به پیروزی دست یابد، بتواند مانند مسئله خلافت بدلی به پیروزی رسد، حاکمیت پیدا کند موفق خواهد بود در غیر آن دچار شکست می شود.

درست است که روش فراهم آوردن امامت بدلی، درست شکل همان حرکتی می باشد که خلافت بدلی را به وجود آورد. بعد از انتخاب خدای متعال و معرفی پیامبر اکرم، حاضرین حتی مخالفان به ظاهر موافق با علی بن ابی طالب بیعت کردند و با عنوان امیرالمومنین بر حضرتش سلام نمودند، لکن وقتی رسول خدا متوجه حرکت های خرنده ضد غدیر شدند فرمودند: استخوان کتف و دوات برای نوشتن بیاورید تا چیزی بنویسم که گمراه نشوید^۲ یکی از بیعت کنندگان غدیر چون چنین نوشته ای را برای طرح بعد از پیامبر مضر می دانست، فریاد برآورد: «درد بر پیامبر غلبه کرده هذیان می گوید»^۳ «کتاب خدا ما را بس است»^۴ و مانع نوشتن رسول خدا شد.^۵

۱- نظام الحكم للقاسمی: ۲۴۴.

۲- صحیح مسلم: ۱۶/۲ و ۹۴/۱۱ با شرح نوی تاریخ طبری: ۴۹۳/۲

۳- صحیح بخاری: ۱۳۷/۵ تاریخ طبری: ۱۹۲/۳ تذکره الخواص: ۶۲ سر العالمین و کشف مافی الدارین: ۲۱

۴- صحیح بخاری: ۹/۷ صحیح مسلم: ۷۵/۵ مسند احمد حنبل: ۴۵۶/۴ و ۲۹۹/۲ شرح ابن ابی الحدید: ۵۱/۶

۵- در صورتیکه ابوبکر به هنگام مُردن چنان بیهوش بود که عثمان با نوشتن وصیت ابوبکر، نام عمر بن خطاب را به لحاظ خلافت بعد از او نوشت^۱ و عمر نیز با وجود شدت درد در حالی که می گفت: «وای بر عمر و بر مادر عمر اگر خدا عمر را نیامرزد»^۲ کار را به شورا گذاشت^۳ تا علی امیرالمؤمنین در این دوره هم به حقش دست نیابد. چنانکه عمر به این آرزو و تصمیم دیروز هم اشاره دارد می گوید: «پیامبر را از نوشتن نامه بازداشته است تا آن که امر خلافت را برای علی - علیه السلام - قرار ندهد»^۴

۱- تاریخ طبری: ۴۲۹/۳، نظام الحكم قاسمی: ۱۷۶ سیره عمر از ابن جوزی: ۳۷ تاریخ ابن خلدون: ۸۵/۲ نظام سیاسی فی الاسلام: ۱۲۰.

۲- الامامة والسياسة: ۲۱ و ۲۲، نظام السياسي فی الاسلام: ۱۲۰ - ۱۲۱

۳- پژوهشی در عدالت صحابه: ۲۹۲

۴- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه: ۷۹/۱۲ و ۸۰۴/۳

در شکل‌گیری امامت بدلی چنین نیروی باز دارنده‌ای وجود ندارد تا مانع به نتیجه رسیدن طرح فراهم آوردن مرجعیت بدلی شود. بلکه قانون «حکومت از آن کسی است که غالب شود بی آنکه مشروع یا نامشروع بودن ابزار پیروزی ملاحظه شود.»^۱ اگر امامت بدلی با امکاناتی که امویان برایش فراهم آورده‌اند بتواند پیش بتازد می‌تواند در مقابل امامت الهی قرار گرفته از صلابت و هیبت آن بکاهد.

اگر در شورای بعد از پیامبر، سخن پیروان را بر پیشوا و پیامبر مقدم داشته‌اند، پیرو مرجع شده، آنچه می‌خواهد انجام می‌دهد و خواسته‌اش چیرگی می‌یابد، به آن روز اختصاص پیدا نمی‌کند بلکه چنین اندیشه و طرحی در آینده اسلام مبدأ و آغاز شرعی گردیده به امت اجازه می‌دهد بر سر خلافت مبارزه کند در نهایت امت در کنار کسی بایستد که غالب و پیروز شده است، حال هر صفت و دیانتی که داشته باشد فرق نمی‌کند.^۲

به زمان فراهم آوردن امامت بدلی نیز بدون اینکه به مشروع یا نامشروع بودن توجهی شود باید برای حفظ حرکتی که بعد از رحلت رسول خدا آغاز شد، مسیر خلافت را که خدا تعیین کرده و پیامبر ابلاغ نموده بود تغییر دهند، در کنار امامت الهی پدیده امامت بدلی را قرار داده، برای تشیع مشکلی همیشگی فراهم آورند تا از خطر وحدت و یکپارچگی آن در امان بمانند. همانطور که یهود با طرح تأسیس اسلام تاریخ از وحدت امت در «اسلام» محفوظ ماندند.

همچنان که امروز محقق و دانشمند رشید اردنی احمد حسین یعقوب، وکیل دادگستری اردن، به عظمت و نقش حساس امامت در مقابل توطئه استکبار جهانی و صهیونیسم پی برده می‌نویسد: «هریک از امامان با بیان امام قبلی تعیین شوند تا امام دوازدهم که حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است و **حاکم شرعی در جمهوری اسلامی ایران در اصل همان مهدی موعود است، رهبری فعلی ایران در حقیقت نایب آن امام شرعی است که کارها را به نیابت از سوی آن امام شرعی انجام می‌دهد تا زمانی که خود او ظاهر گردد زمام امور را به دست گیرد.**»^۳

این اقتدار امامت در حقیقت ترس و اضطراب از تشیع در طول تاریخ اسلام همیشه

۲- نظام الحکم از ظافر القاسمی: ۲۴۴.

۱- پژوهشی در عدالت صحابه: ۲۹۰.

۳- پژوهشی در عدالت صحابه.

وجود داشته است. و به همین جهت یهود و همه کسانی چون یهود با هر دین و آئین یا قدرتمندان و سیاستمداران پیوسته برای محفوظ ماندن از حکومت شیعی در مقابل تشیع حادثه آفرینی کرده‌اند و در تمامی دورانِ عمرِ امامت که مرجعیت شرعی الهی است، امامتِ بدلی فردی را مهیا کرده به میدانِ مقابله با صلابت و پیشرفت تشیع فرستاده‌اند.

این نمایشی از «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۱ است که امامتِ بدلی، مسلمان را درحالی که نماز می‌خواند و زکاة می‌پردازد و حج می‌گذارد از نور به ظلمت و ضلالت می‌رساند. این فریب خوردگان، ولایت را که اصل و پایه است و نماز و زکاة و حج به آن پذیرفته می‌شود^۲ رها کرده‌اند. امام باقر - علیه السلام - می‌فرمایند: «اسلام بر پنج چیز بنا گذارده شده: نماز، زکوة، روزه، حج، ولایت و به هیچ یک [از آن‌ها] همانند ولایت ندا نشده، مردم چهار چیز را گرفتند، ولایت را ترک گفتند.»^۳ یعنی به همان که توجه شده است بی اعتقادی نشان دادند، امام صادق می‌فرمایند: «یکی از این سه بدون دو دیگر صحیح نیست.»^۴

مسئله اطاعت از امامت شرعی چنان حائز اهمیت است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «خدا واجباتی فرض کرده، آن را در حالی نهاده و در حالی خفیف و سبک قرار داده [روزه برای مریض واجب نیست، نماز را می‌توان در مواقعی نشسته خواند] ولی ولایت ما را واجب ساخته در همه احوال یکسان مقرر شده است»^۵

توجه دادن امام به حصر امامت

در اهل بیت

در پی رحلت رسول خدا «مرجعیت فردی» الهی را که به علی بن ابیطالب اختصاص داشت به حراج گذاشتند تا الگوئی برای رقیب تراشیدن نسبت به «مرجعیت گروهی» عترت شود و تفهیم کنند مخالفان امامت بدانند می‌توانند حصر امامت در اهل بیت را برداشته، هر از راه رسیده‌ای را در مقابل امام شرعی، امام سازند.

۱- بقره: ۲۵۷.

۲- جامع احادیث الشیعه: ۴۳۴/۱ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۴۴ بشارة المصطفی: ۱۳۳.

۳- اصول کافی: ۳/۳۳۰

۴- اصول کافی: ۳/۳۳۰ بحار الانوار: ۳۳۰/۶۵

۵- شرف النبی خرگوشی: ۲۵۲.

آنچه در پی رحلت نبی اکرم گذشت، زمینه را برای تبدیل امامت به پادشاهی آماده کرد که پیامبر اکرم فرموده بودند: «بزودی امامت را پس از من به عنوان پادشاهی، با ظلم و زور می‌گیرند، خداوند غاصبین و تعدی‌کنندگان را لعنت کند»^۱

کارگزاران اسلام تاریخ که معاویه را برای چنین کاری در نظر گرفته بودند و زمینه‌های پادشاهی را که به دست او فراهم می‌آمد با «معاویه کسرای عرب است» مشروعیت می‌دادند، پس از شهادت علی بن ابیطالب چون موقعیتی را که بتواند مدعی «امامت» شود نداشت با حيله و تزویر حسن بن علی را وادار نمود قرارداد صلحی را امضاء کند و حضرت در حالی که می‌فرمود: ای مردم اگر غیر از کشتن پدر و غارت اموال و زدن دشنه به شکمم، کار دیگری هم انجام نداده بودید، این سه کار شما کافی بود تا اختیار از من سلب شود و به ناچار با معاویه^۲ این قرارداد را امضاء کنم. ورقه را با قید شرایطی که همه شئون امامت به امام اختصاص داشت امضاء کردند. سپس معاویه به آنچه امضاء کرده بود پشت پا زده، خویش را «امیرالمؤمنین» خوانده، خلافت اسلامی را به نوعی سلطنت عربی تبدیل کرد.

... آری «عرب بعد از رسول خدا [خلافت را غصب کرد] امر امامت و رهبری را [نیز] از اهل بیت [او بگرداند و به جای دیگر قرار داد]»^۳ حضرت علی بن الحسین به صورت دعا به این تاراج حقوق اهل بیت که مخصوص امامان شیعه است اشاره نموده، مرجعیت بدلی را غیر شرعی می‌کنند می‌فرمایند: **اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَأَصْفِيائِكَ وَ مَوَاضِعَ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزَوْهَا** بارالها این مقام خاص خلفاء و برگزیدگان تو و کسانی است که موضع امامت تو می‌باشند. در درجه بلندی که تو تخصیص به آنان دادی، ولی دشمنان آنان، آن را از ایشان ربودند و غصب کردند.^۴

امامان پیوسته به این حق الهی که به طور ناجوانمردانه غصب شده بود اشاره داشتند. حضرت اباعبدالله الحسین به یارانِ حَرّ می‌فرمایند: «ما اهل بیت محمد هستیم و به امر زمامداری و رهبری و امامت بر شما اولی و شایسته‌تر می‌باشیم»^۵ گاهی موقعیت ولایت را در پذیرش عبادات مطرح می‌کردند و آن را تنها در دوستداری امامان

۱- پژوهشی پیرامون عدالت صحابه: ۷۹ از مروج الذهب مسعودی.

۲- به مروج الذهب مراجعه شود.

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام: ۱۰۴۸ و عبده: ۱۲۰/۲

۴- صحیفه سجادیه: دعا ۴۸. ۵- ارشاد مفید: ۲۰۷

نمی‌دانستند بل دشمنی با دشمنانی که امامت بدلی را در کنار امامت شرعی قرار داده‌اند مطرح می‌کردند. چنانکه امام حسن عسکری - علیه‌السلام - می‌فرمایند: **«خداوند هیچ عبادتی را نمی‌پذیرد، مگر به ولایت پیامبر و علی و دشمنی با دشمنان این دو بزرگوار اگرچه صاحب عمل بین اسمش تا عرش الهی، عمل داشته باشد و به همین اندازه در راه خدا صدقه دهد خداوند بدون ولایت این دو از او نمی‌پذیرد»**^۱

و حضرت علی بن موسی الرضا - علیه‌السلام - زمامداری امامان را همان امامت الهی که در حصر اهل بیت است دانسته، فرموده: «امانت ولایت است هر کس بدون حق ادعای ولایت کند کفر ورزیده است.»^۲ یعنی مدعیان امامت بدلی در هر رتبه و مقامی باشند حتی اگر از دودمان رسول خدا هم محسوب شوند چون به حریمی قدم گذاشته‌اند که کفر می‌آورد، کافر خواهند بود. امام باقر - علیه‌السلام - می‌فرمایند: **«والله اگر توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح نمایند ولی به ولایت و دوستی ما هدایت نشوند و از فضائل ما چیزی ندانند تمام عبادت شان سودی به حالشان نخواهد داشت.»**^۳

ولی می‌باید به نقش بیزاری از آنان که با مرجعیت بدلی در مقابل امامت شرعی قرار گرفتند، امامان اهل بیت را، از خلافت و امامت کنار گذاشتند، توجه داشت و دانست همانطور که دوستداری امامان اهل بیت واجب است، بیزاری جستن از دشمنان آنان که در مقابل آن ذوات مقدسه به اختراع «امامت زیدیه»، «امامت اسماعیلیه» پرداختند و در دوران غیبت کبری ابداع «مظهریت»، «رکنیت»، «قطبیت» کردند از جمله واجباتی است که واجب محبتی را تکمیل می‌کند. چنانکه امام صادق - علیه‌السلام - فرموده‌اند: «دوستی دوستان خدا و ولایت آنان و بیزاری جستن از دشمنانشان واجب است.»^۴

این دو گروه از امت اسلامی که به نوعی ولایت با امامت شرعی را نپذیرفته‌اند و به امامت بدلی تن داده‌اند و گروه رستگاران که در طول تاریخ اسلام از غدیر تا تأسیس اسلام غیر اهل بیت. و از آن بنای بی‌بنیاد تا امروز امام شرعی داشته‌اند را، رسول خدا به استناد آیه شریفه **«لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ»**^۵ چنین معرفی می‌کنند: **«یاران بهشت کسی باشد که اطاعت من کند و به علی بن ابیطالب**

۲- بحارالانوار: ۲۸۰/۵۷

۴- مستدرک السفینه: ۴۴۶/۱۰

۱- مستدرک الوسائل: ۲۴۷/۴

۳- جامع احادیث الشیعه: ۴۲۴/۱

۵- حشر: ۲۰.

[و استمرار امامت] پس از من تسلیم شود و اقرار به ولایت نماید. و **یاران آتش** کسی است که دشمن ولایت او باشد، پیمان بشکند و پس از من با او به جنگ برخیزد^۱ یعنی در پی امامت بدلی بوده، دیگری را در کنار امام شرعی قرار دهد.

بنابراین به لحاظ پاک و منزّه بودن امام، منصب امامت تنها در اختیار بزرگ اهل بیت می باشد و در چنین موقعیتی که حاکم جامعه اسلامی فرزند پیامبر است، امنیت و آسایش و ثبات برقرار می شود. نفوس خشنود، طمع و آرزوها از بین رفته، همه در آرامش به سر می برند، مهم تر اینکه گونه ای زندگی می کنند و بندگی می نمایند که مورد رضای خدای تعالی و پیامبر اکرم می باشند.

امامت آسمانی

مخصوص امام شرعی

به اعتبار فرمایش امام باقر «پیامبر به مردم [در غدیر] فهمانید که علی [و یازده امام] به جای آن حضرت خواهند بود»^۲ و به فرموده امام سجاد «رسول خدا در روز غدیر با من کنت مولا فعلی مولا به مردم خبر داد که علی بعد از او امام»^۳ است و او که مردم را از اطاعت و پیروی کردن امامان باز دارد، امت را به امامان ضلالت و گمراهی دعوت کرده که در لسان قرآن از آنها با نام «شیطان» یاد شده است^۴. اینان که بدون هیچ ضابطه و قاعده الهی به شورا گذاشته می شوند، امامانی هستند که خلق را به آتش هدایت و دلالت می کنند.^۵ در این صورت امر اطاعت از مرجعیت فردی و نهی از به دوستی گرفتن^۶ مرجعیت گروهی بدلی، یا به فرموده حضرت امام حسن عسکری (ع): «**من کنت مولا فعلی مولا**» علامتی است که پیامبر اکرم (ص) قرار داد تا هنگام تفرقه و اختلاف، مردم با حزب خداوند شناخته شوند»^۷.

در حقیقت آنچه امام برگزیده الهی را از امام غیر شرعی تمیز می دهد، قانونی است

۲- معانی الاخبار: ۶۳.

۱- تفسیر صافی قدیم: ۴۹۰

۳- همان مأخذ پیشین.

۴ + ۷ و من يتخذ الشيطان ولياً من دون الله (نساء: ۱۱۹)

۵- خطبه غدیریه در کتاب اسرار غدیر: ۱۵۵.

۷- اثبات الهداة: ۱۳۹/۲

که به صورت مشخص شده برای امامت دوازده گانه از ناحیه خداوند معین گردیده است: «ولی امر شما فقط خداوند است و رسول او و مؤمنان که نماز می خوانند، همچنان که در رکوعند انفاق می کنند.»^۱ که مسئله انفاق در رکوع موضوع منصب امامت را در انحصار شخصی قرار می دهد که در رکوع انفاق کرد و برایش آیه نازل گردید... و این شخصیت، جز امیرالمؤمنین اسلام، علی بن ابی طالب نیست. این امامت آسمانی مخصوص امام شرعی را می توان با نشانه‌ای که امام صادق - علیه السلام - بیان نموده است شناخت، حضرتش فرموده‌اند: «خدا اطاعت ولی خود را به اطاعت رسولش و اطاعت رسولش را به اطاعت خود وابسته دانسته، پس هرکس اطاعت والیان امر را ترک گوید، اطاعت خدا و پیغمبرش را ننموده است.»^۲

این کلام نورانی مسئله مهم سنخیت بین امام و پیامبر خدا را بیان داشته که بهترین راه شناخت امام شرعی در هر دوره از ادوار امامت دوازدهگانه است و به اثبات می رساند به ادعای شخصی، «پیامبری» یا «امامت» برای مدعی ثابت نمی شود؛ بلکه می باید پیامبر برگزیده خدا و امام علاوه بر قانونی که برای شناخت پیامبر است با تعیین امام قبلی به جامعه شناسانده شوند. چنانکه علاوه بر برگزاری مراسم تعیین جانشین در غدیر خم، پیامبر اکرم (ص) در جابه جای زندگی خویش رهبری بعد از خود را به سبکی که از نظر گذشت معرفی کرده‌اند.

روایت نموده‌اند، روزی پیامبر به اصحاب فرمود: شما را سفارش می کنم به ولایت علی بن ابیطالب، هرکس او را ولی خود قرار دهد، مرا ولی خود قرار داده و هرکس ولایت مرا بپذیرد، ولایت خدا را پذیرفته است.»^۳ جای دیگر در جمع اصحاب فرموده‌اند: «هرکس به من ایمان دارد و مرا تصدیق می کند باید علی بن ابیطالب را ولی

۱- ترجمه آیه ۵۵ سوره مائده عده دیگری از مفاخر اهل سنت نوشته‌اند این آیه درباره امیرالمؤمنین زمانی نازل گردید که او در رکوع انفاق کرد و رسول خدا از پروردگار تقاضا کرد از خاندانم برایم وزیری قرار بده (تفسیر طبری: ۲۲۸/۶ - ۲۸۹ تفسیر کشاف: ۶۴۹/۱ تفسیر قرطبی: ۲۱۹/۶ تفسیر المنیر جاری: ۲۱۰/۱ تفسیر فخر رازی: ۲۶/۱۲ تفسیر ابن کثیر: ۷۱/۲ زادالمسیر ابن جوزی: ۲۸۳/۲ اسباب النزول واحدی: ۱۴۸ شوه‌التنزیل: ۱۶۱/۱ ح ۲۱۶ مناقب ابن مغزلی: ۳۱۱ و...)

۲- سفینه البحار: ۴۹۱/۲

۳- تاریخ دمشق: ۹۳/۲ ح ۵۹۴ و ۵۹۵ مناقب ابن مغزلی: ۲۳۰ و ۲۷۹ مجمع الزوائد: ۱۰۸/۹ ینابیع الموده: ۲۸۲ فرائد السمطین: ۲۹۱/۱، احقاق الحق: ۴۳۴/۶ فضائل الخمسه: ۲۰۲/۱

خود بداند، زیرا ولایت علی ولایت من و ولایت من ولایت خدای تعالی است.^۱ در این صورت همانطور که امام رضا (ع) فرموده‌اند: باید «به امام از آنان [اهلبیت] اقتداء کرده»^۲ تا به امام غیر شرعی گرفتار نشد. و چون فراهم آوردن امامت بدلی معصیت و حرام، در نهایت گناهی بدتر از معاصی کبیره است نباید امام شرعی را کنار گذاشته، مردم را به امام بدلی فراخواند، چنانکه امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «در معصیت و نافرمانی خالق، از مخلوق نباید اطاعت کرد.»^۳ و خلاصه اگر این انحراف اساسی که از پی رحلت رسول خدا دامن اسلام را نمی‌گرفت به گفته ویلز فیلسوف انگلیسی «اسلام همان مسیر نخستین خود را می‌پیمود و فتنه‌ها رخ نمی‌داد، هر آینه اسلام تمام جهان را فتح می‌کرد.»^۴ یعنی پیشرفت و ترقی در پرتو هدایت امام آل بیت رسول خداست، در غیر آن، خیر و برکت و تعالی وجود ندارد.

اگر امت تعیین الهی را نپذیرد و برحسب توان و آگاهی خود از شخص دیگری که گمان می‌کند برای رهبری مناسب‌تر است پیروی کند جدایی میان شریعت و حقیقت صورت می‌پذیرد. آن کسی که به عنوان حاکم و امام با رأی مردم زمام امور جامعه را به دست گرفته فردی، و آنکه از سوی خدای تعالی امام گردیده فرد دیگری است که قدرت را از او گرفته‌اند و نمی‌تواند بر مردمی که او را نپذیرفته‌اند فرمانروایی کند، در حقیقت اصالت اسلام به انزوا کشیده می‌شود. با گذشت زمان پیشوای بدلی هم قدرت و سلطه را در اختیار می‌گیرد و هم مرجعیت شرعی امام را و گمان می‌کند که او خلیفه و قائم مقام پیغمبر است هرکس با او بر سر خلافت معارضه کند، حاکم با خشونت با وی رفتار خواهد کرد.

حسین بن علی بن ابی طالب طبق نص پیامبر، امام، ولی، مرجع و الگوی زمان خویش است. لکن امت با میل و رغبت یا از ترس و وحشت با یزید بن معاویه بیعت کردند. یزید حاکم گردید و حسین بن علی - علیه السلام - امام شرعی شناخته شده، حسین بن علی نمی‌توانست از صلاحیت‌های خود استفاده کند. چون یزید بن معاویه با غصب مقام و قهر و غلبه بر امت مسلط بود و امت نیز در برابر او سکوت کرده، بلکه با رضایت یا با

۱- تاریخ دمشق ابن عساکر شافعی: ۹۱/۲ ح ۵۹۱.

۲- مستدرک السفینه: ۴۴۵/۱

۳- تفسیر نورالثقلین: ۲۰۳/۴

۴- شیخ المضیره محمود ابوریه: ۱۷۳.

کراهت با او بیعت کرده و به امام شرعی خود پشت نموده بودند.

امام می‌باید آنچه را واقع شده بپذیرد، یا با نیروی مسلطی که روز به روز بر فشار خود می‌افزاید برخورد کند که این راه دوم ممکن است به مرگ و شهادت منتهی شود. و می‌بینیم امام برای اینکه به نوعی مردم فریب خورده را به خود آورد و اسلام را از سقوط در پرتگاه نابودی بازدارد تا سرحدّ شهادت برای نجات امامت الهی که ضامن سعادت امت است ایستادگی کرد و به آیندگان تفهیم نمود، امت هستند که انحراف را می‌پذیرند، طاغوتیان را بر خود مرجع و امام قرار داده، در پی آنان بدون اینکه بدانند می‌دوند. امام شرعی را به انزوا می‌کشانند و برای مرجعیت بدلی سینه می‌زنند.

در این صورت اگر امام شرعی از صحنه جامعه اسلامی کنار گذاشته شود، رسالتی که به عهده نبوت بوده از حرکت باز می‌ایستد و اگر امامت امام نایب امام شرعی غریب ماند، یاغیان و طاغیان هر دوره‌ای اسلام را به دلخواه خود آرایش می‌کنند و به هر شکل که مقاصد شوم یهود، دشمن دیرین اسلام را تأمین کند مطرحش می‌کنند. متأسفانه مسلمانان فریب خورده را وادار می‌کنند که برایش سینه بزنند و اسلام بدلی را اسلام ناب محمدی معرفی کنند. در این صورت مرجعیت فقهی به روزگار غیبت کبری اصیل‌ترین مرجعیت دینی است که حافظ موقعیت امامت الهی در حقیقت نبوت می‌باشد. که تغییر و تبدیل بلند پروازان و تفسیر و تأویل نادانان را از بین می‌برد. «پس بنگرید از چه کسی در دین و نمازتان پیروی می‌کنید.»^۱ که مبادا به وسیله انتخاب امام بعد از پیامبر به گمراهی گرفتار بیائید. چنانکه امام باقر فرموده‌اند: «هر کس با عبادت و پرستش برای خدا دین داری کند و در آن عبادت وجود خود را به سختی و کوشش وادارد، ولی رهبر و امامی از جانب خدای وی را نباشد، کوشش او پذیرفته نیست، او گمراه و سرگردان است.»^۲

پس امامت تمیز دهنده بین ایمان و کفر می‌باشد. زیرا رسول خدا به علی امیرالمؤمنین فرمودند: «لَوْلَاكَ لَمَا عُرِفَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ بَعْدِي»^۳ اگر تو نبودی [در حقیقت اگر امامان نبودند] اهل ایمان بعد از من شناخته نمی‌شدند.

کلام علی امیرالمؤمنین بهترین شرحی است برای آنچه رسول خدا درباره موقعیت

۲- اصول کافی: ۱/۳۴۲

۱- بحارالانوار: ۳۰/۲۳

۳- ولایت‌نامه از مرحوم آیه‌الله العظمی حاج سید ابراهیم میلانی: ۱۲۸

رهبران ضلالت _____ آغاز انحراف در تشیع

امام شرعی با امامت آسمانی بیان داشته‌اند، می‌فرماید: «به سبب ما راهنمایی و هدایت شدید، و به راه راست قدم نهادید و بر کوهان بلندی سوار شدید، به واسطه ما از تیرگی شب‌های پایانی ماه بر روشنائی صبح رسیدید [از ظلمت کفر و نفاق به نور الهی که در هر دوره‌ای امام زمان است منور شدید].^۱

طرح جداسازی امامت از نبوت

جریان‌های سیاسی به وجود آمده در اسلام که از حمایت و پشتیبانی رسول خدا برخوردار نبودند، بل برعکس با مختصر دقتی به رویدادهای زندگی پیامبر اکرم (ص) همه متوجه می‌شدند آنچه بعد از پیوستن پیشوای اسلام به رفیق اعلی، پیش آمد، سرپیچی از اراده خدا می‌بود که رسول اکرم در حجة الوداع به نمایش گذاشتند و به عنوان مهم‌ترین اصل که حافظ اصول اسلامی است و همه اصول به آن پذیرفته می‌شود مطرح کردند فرمودند: **«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ»** خداوندا دوست مدار هرکس علی را دوست بدارد، **«وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»** و دشمن مدار هرکس که علی را دشمن بدارد، **«وَاخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ»** و خوار کن هرکس علی را خوار کند، **«وَالْعَنْ مَنْ انْكَرَهُ»** و لعنت کن هرکس علی را انکار کند **«وَاعْضِبْ عَلِيَّ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ»** و غضب نما هرکس که حق علی را انکار نماید^۲....

..... در اسلام جایگاهی رفیع را به خود اختصاص داده، در ساختار ایمان نقش به سزائی را به عهده گرفت. شاید کلام نورانی **«أَنَا سَيِّفُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ»** من تیغ تیز آبدار خدا بر دشمنان او **«وَرَحْمَتُهُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ»** و رحمت واسعه پروردگار بر دوستانش می‌باشم^۳ بهترین طرح‌کننده موقعیت امامت باشد. که پیامبر اکرم در خطبه غدیر مردم را به آن چنین توجه دادند: «خداوند دین شما را با امامت (علی) کامل نمود، پس هرکس اقتداء نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و...»^۴

به لحاظ چنین نقش حساسی از امام آسمانی که تنها مرجع تصمیم‌گیری رد و قبول بعد از رسول خدا می‌باشد و هر جریان سیاسی را که با تمامی نیروها و امکانات مادی در راه تأکید و تثبیت حرکتی که بعد از رحلت پیامبر اکرم پیش آمده بود، پیش روی خویش

۲- اسرار غدیر: ۱۱۷ متن خطبه رسول خدا.

۴- از متن خطبه غدیر در اسرار غدیر: ۱۵۲.

۱- نهج البلاغه از خطبه ۴

۳- بحار الانوار: ۶۱/۳۵

داشته، همچون کوهی مقاوم در مقابل آنان ایستاده و مانع موفقیت آنها در تحریف حقایق و تزویر تاریخ می‌شد.

این جریان کوبنده رسواکننده دشمن خدا و رسول بزرگوارش، وجود اهل بیت پیامبر بود که قوی‌ترین جهت‌ها و بزرگ‌ترین شواهد و قرائن را از قرآن و اخبار متواتر و موضع‌گیری پشت در پشت نبوی، از آن خود داشت و بسیاری از صحابه رسول اکرم (ص) آن را می‌دانستند و از پیامبر دیده و شنیده و تابعان از آنها و دیگران از تابعین دریافت داشته بودند.

و حتی بررسی تاریخ نشان می‌دهد، کارگزاران اسلام غیر اهل بیت که خواستند به استناد «ماعشیره پیامبریم» مسیر خلافت را تغییر دهند،^۱ انصار در جوابشان گفتند: «اکنون که چنین است ما جز با علی بیعت نمی‌کنیم»^۲ به موقعیت اهل بیت پی برده، در سر داشتند که چنین انتسابی موقعیت ساز را در فرصت هائی که پیش می‌آید کم رنگ کنند و از اعتبارش تا جائی که می‌شود بکاهند.

خصوصاً اینکه امامان در احتجاجات خود با غاصبان به این پشتوانه محکم استناد می‌کردند، چنانکه علی امیرالمؤمنین در جاهای مختلف استدلال نموده‌اند: خدای متعال او را نفس پیامبر و فرزندان او را فرزند او قرار داده است^۳ و امام حسن بعد از شهادت پدرش می‌فرماید: «ای مردم! هرکس مرا شناخت که شناخت، هرکس مرا نشناخت، پس بداند که منم حسن پسر علی، منم پسر پیامبر و منم پسر وصی پیامبر»^۴ و در احتجاج با معاویه می‌فرماید: «ما اهل بیت رسول خدا، گوشت و خون او و نفس او هستیم، ما از اویم و او از ماست»^۵ و یا امام حسین - علیه السلام - در کربلا با خدا چنین مناجات می‌کند: «خدایا ما اهل بیت پیامبر تو و ذریه و نزدیکان او هستیم. پس کسانی را که بر ما ظلم کرده‌اند و حق ما را غصب نموده‌اند نابود کن»^۶

امام صادق (ع) حتی به این اشاره نموده‌اند: «حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث

۱- الامامة والسياسة: ۸۴

۲- تاریخ طبری: ۱۹۸/۳ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۲/۲

۳- ینابیع المودة: ۲۶۶ فضائل الخمسة: ۲۵۰/۱، حیاة امیرالمؤمنین از محمد صادق صدر: ۲۰۵.

۴- مستدرک حاکم: ۱۷۲/۳ ذخائر العقبی: ۱۳۸ کشف الغمة: ۱۷۳/۲

۵- امالی طوسی: ۱۷۲/۲ تفسیر برهان: ۲۸۶/۱ ینابیع المودة ۴۷۵.

۶- مقتل خوارزمی: ۲۴۹/۱ مقتل مقرر: ۲۷۸

رهبران ضلالت _____ آغاز انحراف در تشیع

پدرم، حدیث جدم و حدیث جدم، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا سخن خدای تعالی است.^۱

حتی از همان دو روز اول پیروزی طراحان اسلام غیر اهل بیت عده‌ای پشیمان شده، ندا سر دادند: ائمه اهل بیت کسانی هستند که خداوند پلیدی و آلودگی را از آنان زدوده و ایشان را به بهترین نحوی، پاکی و طهارت بخشیده و این طبق نص صریح قرآن است^۲ و به نص شرعی قطعی، قرآن و اهل بیت تنها راه سعادت هستند که با چنگ زدن به قرآن و عترت رستگار خواهیم شد.^۳

خصوصاً اینکه اکثر امت از رسول خدا شنیده بودند: امامان اهل بیت برای امت، مانند کشتی نوح می‌باشند که هر کس در آن نشیند نجات یابد و هر کس بر آن سوار نگردد غرق شود.^۴

این و صدها نمونه دیگر، قدرت‌های حاکم را که در پی انحراف مسیر خلافت، قدرت را به دست گرفته بودند امت را به وحشت انداخته، تصویب اینکه شهادت احدی از اهل بیت و شیعیانشان پذیرفته نمی‌شود، هر کس به علی و فرزندان او اظهار دوستی کند نامش از دفتر حقوق حذف می‌گردد،^۵ کارگر نیفتاد. حتی هارون الرشید مُرد در حالی که شجره نبوت را قطع کرد و درخت امامت را از ریشه درآورد^۶ و سوگند یاد کرده بود که اهل بیت و شیعیانشان را به کلی ریشه کن کند. پیوسته می‌گفت: تا کی بر آل ابوطالب صبر کنم به خدا سوگند ایشان را می‌کشم^۷ و خلاصه منصور عباسی که می‌گفت: هزاران نفر از فرزندان فاطمه را کشته‌ام^۸ و یک انبار پر از سرهای بریده برای فرزندش مهدی به ارث گذاشت^۹ کاری که بتواند از موقعیت اهل بیت و خطر آنان بکاهد انجام ندادند.

به همین لحاظ در اندیشه بوده‌اند تا همانطور که خلافت الهی را از نبوت الهی به

۱- آراء علماء المسلمین فی التقیة والصحابه و صیانة القرآن الکریم: ۸۹

۲- آیه تطهیر.

۳- صحیح ترمذی: ۳۲۸/۵ نظم درر السمطین: ۲۳۲ ینابیع الموده: ۳۳ و ۴۴۵ کنز العمال: ۱۵۳/۱ تفسیر ابن کثیر: ۱۱۳/۴ مصابیح السنه بغوی: ۲۰۶ جامع الاصول ابن اثیر: ۱۳۷ مشکاة المصابیح: ۳۸۵/۳ طبقات کبری ابن سعد: ۱۹۴/۲ مقتل خوارزمی: ۱۰۴/۱

۴- مسند احمد: ۹۳/۵

۵- معاویه فی المیزان از عباس محمود العقاد: ۱۶

۶- اغانی اصفهانی: ۲۲۵/۵

۷- مأخذ پیشین

۸- رسائل ابوبکر خوارزمی: ۱۷۸

۹- مناقب ابن شهر آشوب: ۳۵۷/۳ بحار الانوار: ۱۷۸/۴۷

صورتی که بعد از پیامبر شکل گرفت جدا کردند، «امامان از اهل بیت رسول خدا هستند» را نیز از اذهان عمومی پاک کنند. چنانکه «ذکوان» غلام معاویه می گوید: «او دستور می داد مبادا بفهمم که احدی این دو کودک [حسنین] را فرزندان رسول خدا می نامد. بگوئید فرزندان علی»^۱ هستند.

چنان این دستور معاویه مورد توجه حکام دست نشانده بود که نوشته اند: عمرو عاص کسی را نزد امیرالمؤمنین فرستاد، چند چیز را بر او عیب گرفت از جمله گفت: تو حسن و حسین را فرزندان رسول خدا می نامی؟ حضرت به فرستاده عمرو عاص فرمود: «به بدخواه پسر بدخواه بگو اگر حسن و حسین فرزندان رسول خدا نبودند آن طور که پدرت پنداشت، ابتر بود.»^۲ یعنی کوثر قرآن با این دو فرزند عزیزش، آرزوی دشمنان خاتم پیامبران را برگور ناامیدی دفن کرد.

خلاصه در راه پیشبرد جداسازی امامت از نبوت افراد را به جرم اینکه می گفتند فرزندان علی بن ابیطالب، فرزندان رسول خدا می باشند، در حقیقت امامت پاره پیکره نبوت است، محاکمه می کردند و از ایشان برای عقیده شان دلیل می خواستند. چنانکه تاریخ گزارش می کند حجاج بن یوسف ثقفی خونخوار معروف تاریخ، فقیه خراسان «یحیی بن یعمر» را از بلخ در حالی که با آهن بسته شده بود احضار کرد و گفت: تو می گوئی حسن و حسین فرزندان پیامبر هستند؟ گفت: بلی، حجاج می گوید باید دلیل آن را به طور روشن و آشکار از کتاب خدا برایم بیاوری وگرنه اعضای بدنت را یکی یکی قطع خواهم کرد.^۳

حتی پا را فراتر گذاشته، امامان را در این انتساب مورد سؤال قرار داده، جواب می خواستند. نوشته اند: روزی هارون الرشید حضرت امام کاظم - علیه السلام - را خواست به حضرتش عرضه داشت: چگونه می گوئید ما ذریه رسول خدائیم، با این که رسول خدا پسر نداشت؟ و ذریه و نسل هر انسانی از فرزند پسر باقی می ماند، نه فرزند دختر ولی شما فرزندان دخترید. پس ذریه رسول خدا نیستید.

امام کاظم از او خواست که مرا از پاسخ به این سؤال معاف بدار، اما هارون نپذیرفت. حضرت چنین استدلال کرد که قرآن در سوره انعام عیسی را از ذریه ابراهیم می داند با

۱- تحلیلی از زندگی سیاسی امام حسن مجتبی: ۵۶

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳۳۴/۲

۳- تفسیر رازی: ۱۹۴/۲ مستدرک حاکم: ۱۶۴/۳ فضائل الخمسه: ۱۴۸/۳ و ۲۴۷، الدر المنثور: ۲۸/۳ تفسیر ابن کثیر: ۱۵۵/۲ مقتل خوارزمی: ۹۸/۱، العقد الفرید: ۲۰/۵ نورالقیس: ۲۱ و ۲۲.

اینکه نسبت عیسی از طرف مادر به ابراهیم می‌رسد.^۱ این کوششهای جداسازی فقط به لحاظ بی‌اعتبار نمودن امامت بود که امامان اهل بیت به پشتوانه منسوب بودن از ناحیه خدا و پیامبر، امامت نکنند. در صورتی که در نخستین روزهای کودتا عمر بن خطاب می‌گوید: چه کسی با ما در حکومت و میراث محمد نزاع می‌کند با آنکه ما از عشیره و خویشاوندان او هستیم؛ مگر کسی که به باطل گراید یا مرتکب گناه گردد و یا کسی که در هلاکت خود اقدام کند.^۲ در صورتی که اگر اهل شورا بعد از پیامبر اکرم همانطور که خواندید به استناد اینکه پدر همسران پیامبر خدا هستند خویش را عشیره حضرتش می‌خوانند، تا به این قرابت مشروعیت غصب خلافت را ثابت کنند، امامان که داماد و نوادگان رسول خدا بشمار می‌روند و عترت هم‌شان و هم‌سنگ قرآن محسوب می‌شوند در طبقه نخستین از عشیره قرار دارند و همانطور که در ارث مقدم هستند در تمامی اموری که به عشیره پیامبر بودن استناد شود بر دیگران تقدم دارند.

ولی باید دانست اگر این طرح جداسازی امامت از نبوت در مدّت‌های کوتاه کارساز بود بعدها اهل بیت تنها وارثان شرعی رسول خدا شناخته شدند که با فضیلت‌ترین انسانها بودند. شافعی می‌گوید:

یا اهل بیت نبی الله حکم

فرض الله فی القرآن انزله

ای اهل بیت پیامبر دوستی شما از طرف خدا در قرآن واجب شده.

کفاکم من عظیم القدر انکم

من لم یصل علیکم لاصلاة له^۳

این افتخار بزرگ شما را بس که هرکس در نماز بر شما درود نفرستد نمازش باطل است آری همانهایی که سیاست جداسازی امامت از نبوت را دنبال می‌کردند نوشتند: اهل بیت محمد (ص) چراغ راه هدایت، داروی شفابخش درد امت و عترت پاک پیامبرند و عترت هرکس فرزندان و نزدیکترین خویشان او هستند.^۴

۱- نورالابصار: ۱۴۸ و ۱۴۹ عیون اخبار الرضا: ۸۴/۱ و ۸۵ تفسیر نورالثقلین: ۲۸۹/۱ و ۲۹۰ تفسیر المیزان: ۲۳۰/۳ تفسیر برهان: ۲۸۹/۱.
۲- الامامة والسیاسة: ۱۸۶.
۳- صواعق الحرقه: در ذیل آیه: ان الله و ملائکته.
۴- مختارات الصحاح: ۳۱ و ۱۸۵ و ۷۰ و ۴۱۰ والمعجم الوسیط: ۲۱/۱ و ۵۸۸/۲.

امامت و امامان

هدف توطئه‌ای دیگر

در مباحث قبلی اشاره کردیم قدرت‌های حاکم غیرقانونی از اینکه امامت در پی نبوت و امام چون پیامبر همواره ناظر جامعه است و حوادث را دنبال می‌کند بطور مداوم در عمق جریان‌ها به سر می‌برد، ترس داشته، طرح جداسازی امامت از نبوت را ریختند تا شاید امام را به انزوا کشند و سپس به قطع کلی ریشه آن موفق شده، برای ابد از قاطعیت او در براندازی قدرت‌های حاکم رهائی یابند. ولی توطئه‌گران در فرصتی کوتاه به نتیجه رسیدند که جداسازی بین امامت و نبوت امکان‌پذیر نیست؛ زیرا امامان در حمایت از امامت بدون هیچ پروائی در مقابل قدرت‌های حاکم به مناظره می‌پرداختند. نوشته‌اند وقتی معاویه با امام حسن - علیه‌السلام - به بحث و جدل پرداخته بود صدای مؤذن شنیده شد که می‌گفت: «**أشهد أن محمداً رسول الله**» حضرت رو به معاویه کرد و فرمود: «آیا محمد پدر من است یا پدر تو؟ اگر بگوئی که پدرم نیست کفر ورزیده‌ای و اگر بگویی: آری، پس اقرار کرده‌ای که من پسر او هستم»^۱. جای دیگر که معاویه از حضرتش تقاضای ایراد خطبه‌ای می‌کند، شاید تائید سلطنتی که مکفی امامت است شود حضرت می‌فرمایند: «منم پسر رسول خدا، منم پسر صاحب فضائل، منم پسر صاحب معجزات و دلایل، منم پسر امیر مؤمنان، منم که از حق خود برکنارم... منم امام خلق خدا و منم پسر محمد، رسول خدا»^۲ معاویه از ترس رسوائی تقاضا می‌کند که خطبه را به اتمام رسانند.

خلاصه سردمداران زورگویان زر دوست در جای جای زندگی خود با اقرار به اینکه امامان اهل بیت فرزندان رسول خدا هستند شکست خویش را در جداسازی امامت از نبوت مزه کرده به ثبت تاریخ رساندند. چنانکه معاویه با تمام شیطنتهائی که در این رابطه به کار برد، عاقبت به امام حسن عرض کرد: «ای ابو محمد! تو پسر رسول خدا و سرور جوانان اهل بهشتی»^۳ ولی یقین داشتند امامت برای آنها خطرهای بزرگی را در دراز مدت به دنبال خواهد داشت، تمامی نقشه‌های آنان را یکی پس از دیگری نقش بر آب خواهد کرد. زیرا امامان همواره در صحنه حضور دارند و با دقت و آگاهی کامل، حوادث را

۱- مناقب ابن شهر آشوب: ۱۲/۴ بحارالانوار: ۳۵۶/۴۳ و ۱۲۱/۴۴ و ۱۲۲ تحف العقول: ۲۳۲ الخرائج

۲- امالی صدوق: ۱۵۸.

والجرائح: ۲۱۷ و ۲۱۸.

۳- المحاسن والمساوی بیهقی: ۱۲۲/۱.

رهبران ضلالت _____ آغاز انحراف در تشیع

دنبال می‌کنند و مسؤولیت الهی و انسانی خود را در قبال سیاست‌های شیطانی که کیان اسلام و سرنوشت مسلمین را در دراز مدت تهدید می‌کند به خوبی حس می‌کنند و مهمتر اینکه به اجرا می‌گذارند.

اینان به نتیجه رسیده بودند، امامان با پشتوانهٔ امامت که ادامه دهندهٔ نبوت است در دل بحران‌های سیاسی که در متزلزل و پریشان کردن امت اسلام نقش مهمی دارد بدون هیچ ترسی شجاعانه نقش براندازی سیاستِ شوم و شیطانی ضد اسلامی را که زیر نام اسلام شکل می‌گیرد به عهده می‌گیرند.

امام از نزدیک می‌بیند بحران‌های اخلاقی، ارزش‌هایی را که اسلام برای انسان به همراه آورده در شرف نابودی قرار داده، قانون برابری «عرب و عجم»، «حاکم و رعیت»، و خلاصه «برابری طبقات» همه و همه به صورت یک ایده کهنه درآمده است. بحران‌های فکری که به اوج خود رسیده، آراء و افکار را در بوتهٔ آزمایش قرار می‌دهد، زیر نظر داشتند. در بحران‌های اجتماعی که دردی دیگر است و پای فساد را به جامعه باز کرده ملاحظه می‌کند از بحران‌های اقتصادی در پی تسلط حکومت‌های غیرقانونی بر درآمدهای اسلامی و مصرف سلیقه‌ای و دلخواه آن مطلع بوده، آگاهی کامل داشته، راهی را که وظیفه‌اش می‌داند طی نموده، تا به توطئه‌گران بفهماند امام در مسئولیت امامت بدون پروائی مقابله با شیطنتهای زورمندانِ حاکم را یک واجب شرعی و مسئولیت الهی می‌داند و به هیچ وجه در آن کوتاهی و سهل‌انگاری نخواهد کرد.

این استقامت و بی‌باکی که مخصوص ائمه و تربیت شدگانی چون مالک اشتر و کمیل، میثم و قنبر، خُجربن عدی کندی و رشید، محمدبن ابوبکر و عمار یاسر بود حاکمان سیاسی را که به حيله و تزویر به قدرت رسیده بودند به وحشت انداخته و از اینکه ائمه طاهرین به عنوان اهل بیت رسول خدا در رأس رهبری حقیقی جامعه هستند دچار پریشانی و نگرانی رنج خیز نموده، از حکومتِ امامانِ اهل بیت بر قلوب امت اسلامی خشمناک بودند. می‌دانستند امامان با هدفی سرنوشت ساز حکومتها را نیز از اختیار جابران و ظالمانِ خودکامه در خواهند آورد.

گزارش‌های واصله حکایت می‌کرد، امامان بدون سستی در تمامی اصول مشغولند تا امتی آگاه و پویا و مبارز تربیت کنند. به همین دلیل رهبری انقلاب‌های آزادیبخش را بر ضد نظام‌های حاکم به طور پنهانی به عهده داشته و آنها را حمایت و هدایت می‌کردند.

در صورتی که بعد از واقعه خونین کربلا هیچ‌گاه به صورت مستقیم در این انقلابها دیده نشده‌اند. ولی چنان لذت‌های حکومت داری را در کام حاکمان تلخ می‌کردند و خواب شیرین را بر آنها حرام می‌نمودند که فقط با خواندن تاریخ می‌توان به آنها دست یافت. این تلخی زمانی دوصد چندان می‌شد که حاکمان می‌دانستند اطرافیان‌شان درحالی که دل به حقانیت بنی هاشم و خاندان رسالت بسته دارند و قلباً آنها را بر همه خلق برتر می‌دانند، برای دست یافتن به منافع ریاست و حکومت به آنها تعظیم و کرنش می‌کنند. برای نمونه، مالک بن هبیره الیسکری به مروان می‌گوید: ما با تو بیعت نمی‌کنیم و همراه تو به جنگ نمی‌پردازیم مگر به خاطر متاع دنیا، اگر ما آنچه را که معاویه و یزید دارند، داشته باشیم، تو را یاری می‌دهیم و اگر جز این باشد پس به خدا مردم قریش مردمان بدی نیستند.^۱

دریافت‌های گزارش‌های مأموران مخفی از حرکت‌های ستری جنبشهای مکتبی، حاکمان زورمند زراندوز را به این نتیجه رسانده بود که امامت، همان رسالت بت‌شکن نبوت و درهم کوبنده قدرتهای ظالمانه فرعون‌های کفر را به عهده گرفته است و امامان با مسئولیت نبوت، رهبری جنبشهای ضد طاغوتیان را به عهده دارند. از آنچه به عنوان گزارش دریافت می‌داشتند فهم می‌کردند، امام در امت روح دیانتی را می‌دمد که برای برپا داشتن حکومت الهی و تلاش جهت نجات انسان از چنگال ظلم و بردگی مرسوم در حکومتهاست.

با رسیدن به این یقین نتیجه می‌گرفتند اگر امامان در دسترس مردم قرار نداشته باشند، بدون قاعده سرگرم زندگی مادی خواهند شد و از تشکیل رژیمهای مذهبی غافل شده، اگر هم حرکتی سیاسی داشته باشند نظیر برخی حرکت‌های سیاسی به شمار می‌رود که پشتوانه مذهبی، آنها مانند امامت نخواهند داشت.

به لحاظ چنین موقعیتی هنوز بعد از قرن‌ها از امامت و استمرار این مسئولیت مانند قدرتمندان اموی و عباسی واهمه داشته، از رهبری با پشتوانه امامت در حقیقت نبوت بیم دارند و آنرا مزاحم خویش می‌دانند. برای نمونه احمد شبلی در کتاب خود «تاریخ الاسلام والحضارة الاسلامیه» خلافت یزید بعد از معاویه را انتخابی شایسته می‌داند امام حسن و امام حسین را سرزنش می‌کند. چرا چون نقش حسین بن علی همیشه در

تاریخ تشیع که اصل تمامی اصول آن براساس ولایت با امامت است الگو خواهد بود. یا حسن ابراهیم نویسنده‌ای که در برخی کشورهای عربی و ایالات متحده آمریکا کرسی استادی دارد، هرگاه در طول تحقیقات خود از امامی سخن می‌گوید به عیب‌جویی از ایشان می‌پردازد، آن وقت همین شخص دستور انهدام کعبه و کشتن اهالی مدینه را از قاطعیت یزید می‌داند.

این نوشته‌های مسموم کننده اندیشه‌ها که بدون سند تاریخی به عنوان بررسی تاریخ تکرار می‌شود نمونه‌ای از همان برخوردهای حاکمان اموی و عباسی است که برای تضعیف امامت به کار می‌گرفتند.

پس از آنکه حکومت اسلامی از مسیر شرعی و صحیح خود خارج شد، مبنای فساد و مصالح شخصی و هوا و هوس در میان امت جریان گرفت، ارزشهای والای رسول خدا در سیاست به دست فراموشی سپرده شد، زور و رشوه، نیرنگ و تزویر ملاک نامزدی هر خلیفه بود، امامان در هر دوره‌ای افشاکننده اسراری بودند که به آب و رنگ اسلامی مطرح می‌شدند. مهمتر اینکه درباره گرداندن ارزش‌های محمدی و برگرداندن خلافت شرعی و الهی به مجرای اصلی خود، همت داشتند.

تاریخ نشان می‌دهد که چگونه طالبان قدرت در شکل‌های مختلف با امامان به مبارزه برخاسته‌اند. حتی افرادی را بر مدینه می‌گماردند که دشمنان اهل بیت بودند، چون تمامی این عملکردها و فشارهای توأم بر جریمه و توبیخ نمی‌توانست رجوع مردم به اهل بیت را متوقف کند، می‌بینیم بعد از طرح جداسازی امامت از نبوت که نتیجه‌ای نداشت، برای درهم ریختن طنطنه امامت، طرح فتنه امام تراشی را در مقابل امام شرعی ریختند، تا شاید بتوانند از آن همه پیشرفت و اقتدار امامت بکاهند.

این شیطنت پس از رحلت رسول خدا با شکل‌گیری جنجالی در محله یهودی‌نشین بنی ساعده در شکل دیگری برای اولین بار پیاده شد. عده‌ای شعار ساختند که باید حکومت بعد از رسول خدا به عباس عموی آن حضرت منتقل شود و عباس برای خلافت شایسته است. همین، الگو قرار گرفت و در جابه‌جای تاریخ امامت مطرح گردید.

طرح امام تراشی که از عصر ننگین و وحشتناک امویان دیده می‌شود تا دوره‌های بعد با شکلهای دیگری مورد حمایت حکومت‌ها قرار گرفت، دو نتیجه همراه داشت که برای امویان یا نظیر آنها بسیار حائز اهمیت بود:

یکم: براساس مثال «شق عصای مسلمین» هماهنگی و یکپارچگی شیعیان را درهم می ریخت. از تعداد شیعیان می کاست.

دوم: گروهی از غدیریان را که بر اصل امامت معتقد بودند نسبت به امام دوره بعد دچار گنجی و سردرگمی می کردند. زیرا با امام شرعی و امام بدلی مواجه بودند و نمی دانستند کدام یک امام حقیقی می باشد.

و این اگر همه خواسته حاکمان غاصب را تأمین نمی کرد از عواقب وخیمی که یکپارچگی پیروان امامت برای آنها فراهم می آورد در امان می داشت. البته می بینیم که این طرح خائنه نیز نتوانست از آنهمه طمطراق الهی مخصوص امامت بکاهد بلکه حتی دشمنان که اقرار داشتند و دارند، امامت با آن همه مشکلات نابود کننده که در مسیر او فراهم آوردند بی محابا، شجاعانه طی طریق کرده، رسواکننده تمامی توطئه ها و فتنه ها بوده است.

سوء استفاده از قائمیت

در پی شکست جنبش ها

دانستن اینکه چگونه طرح فتنه انتخاب امام بدلی برای امامت را پیاده کرده اند، به تعبیر پیامبر اکرم (ص) امام ضلالت را که به آتش دلالت می کند در کنار امام شرعی قرار داده اند، از جمله مشکلات تحقیقی است که خوشبختانه محققان عالم اسلام هرکدام با سلیقه ای محققانه به نتایجی دست یافته به صورت مجموعه هائی گرانقدر و قابل اعتناء به تاریخ سپرده اند.

طبق گزارش تاریخ از جمله آثار انقلاب تمام الهی حسین بن علی، فراهم آوردن زمینه های جنبش های مکتبی بود که شاید بتوان مدعی شد پس از شهادت امام حسین - علیه السلام - تمامی جهان اسلام را آماده آن می کرد. زیرا که امت اسلامی متوجه شده بود سکوتش در مقابل به انحراف کشاندن رهبری اسلام خطائی فاحش و گناهی غیرقابل بخشش بوده است. تا این سکوت به فاجعه بزرگی همچون کربلا منجر شد.

جنبش فقها و پارسایان و قراء به رهبری سلیمان بن سرد و سخنرانی تند او آغاز شد. او در جمع یاران خود چنین گفت: «ما مشتاق آمدن خاندان رسول الله بودیم و ایشان را به یاری کردن وعده می دادیم و به آمدن تشویقشان می کردیم ولی همین که آمدند

سستی و عجز ورزیدیم و با دشمنان ایشان آمیزش کردیم و منتظر پیشامدهای بعدی شدیم تا این که فرزند رسول الله و پاره گوشت و خون او در میان ما کشته شد. هان به پا خیزید که خدایتان خشمگین شده است»^۱ سلیمان و یارانش به اتفاق دویست نفر از زندانیانی که از مخلصترین یاران امامت به شمار می رفتند مانند کمیل بن زیاد نخعی که در زمان قیام حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین در زندان های معاویه بن ابی سفیان به سر می بردند و پس از آزادی از زندان تصمیم داشتند به یک حرکت انتحاری بر ضد یزید و مأموران امنیتی وی اقدام کنند با این قیام هماهنگ شدند.

این جنبش با موفقیت های چشم گیری که داشت و ضربه ای که بر پیکر مردان شجاع لشکر اموی وارد آورده بود، جز رنج شکست مرد بزرگی چون سلیمان بن صرد نداشت؛ ولی مقدمه ای بود برای نهضت های مذهبی بعدی که تا عصر ما در جابه جای دنیای اسلام علیه اسلام ستیزی و جهت های دینی دیگر دیده و شنیده می شود.

در جنبش های مکتبی عصر امامت که در پی قیام فقها و پارسایان بوجود آمده و اغلب با پیروزی های نسبی به شکست منجر می شد، بازمانده های آن با اندیشه بازسازی قدرت برای قیام بعد از ترمیم سپاه که کمتر به قیام می انجامید، اندیشه انقلابی شکست خورده را تعقیب کرده به جذب نیرو می پرداختند. بررسی تاریخ گویای موضوعی دردناک بل بلیه ای خشم آور و نفرت انگیز است. در این مقطع که بازماندگان جنبش در تدارک تجدید قوا و جذب نیرو بودند، نفوذی های قدرت حاکم در جمع بازمانده های وفادار به حرکت ضد حکومتی، نه تنها آنچه را می گذشت و تصمیم اجرایش گرفته می شد گزارش می کردند، بلکه با ارائه نظریاتی جنبش را از لحاظ عقیدتی به انحراف می کشاندند و مبارزان با فتنه ولایت بی امامت بدون اینکه توجه داشته باشند به صورت فتنه ای خطرناک برای صاحبان ولایت الهی که عهده دار منصب آسمانی امامت بودند رشد می کردند و نیرو می گرفتند.

اینجا بود که جنبش مکتبی مطیع امام و امامت به صورت گروهی که سر از اطاعت امام برداشته است با اندیشه خیالی جنبش در مسیر مقابله با امام امامت آسمانی در می آمد. اگر هم به درگیری های نظامی مبتلا می شدند ادامه جنبش نبود که شکست خورده و می خواستند پس از بازسازی نظامی و اقتصادی دوباره در براندازی حکومت

غاصبِ مقابله کننده با امامت قیام مسلحانه نمایند، بلکه شورشی علیه هرکس بود که در مقابل خود سد پیشرفت می دیدند حتی اگر چه امام - علیه السلام - می بود.

در این دوره که تغییر جنبش مکتبی انقلابی به صورت حرکت فرقه‌ای در آمده، سردمداران با تجربه‌ای که از موقعیت امامت در پیشبرد اهداف خود داشتند، می دانستند با اندیشه حاکم بر جمع خود جایگاهی نزد امام هر عصر و زمانی ندارند. به همین لحاظ از وجود افرادی وابسته به امامت مانند «محمد بن حنفیه» و «زید بن علی» و «اسماعیل بن جعفر» و «عبدالله بن جعفر» که تمامی فرزندان امام هر دوره‌ای محسوب می شدند استفاده می کردند و به لحاظ‌های اسلامی محض که در رأس آن، حمایت از قانون امامت استمرار نبوت به شمار می رفت در جنبشها مرکز رجوع اعضای جنبش بودند و با تردستی نفوذی‌های دستگاه حاکم بیش از حدشان مورد اعتنا قرار می گرفتند تا جایی که امام، تحت الشعاع ایشان وانمود شود.

اینجا بود که طرح الهی قائمیت در امامت، مورد توجه سرخوردگان و وا زدگان جنبش قرار گرفت. چون می دانستند امت اسلامی - توسط روایاتی که در اصلتش شک و شبهه‌ای ندارند - شنیده‌اند زمانی که فساد و ظلم همه جا را فراگیرد قائم آل محمد ظهور خواهد کرد، ظالم را به سزای اعمالش می رساند؛ مظلوم را نیز مورد حمایت قرار می دهد. از طرح چنین موقعیت و منزلتی سوء استفاده کرده، اوضاع زمان را همان دوره معرفی می کنند که می بایست امام مهدی قائم آل محمد ظهور کند و بشریت را از چنگال حاکمان خون آشام رهائی بخشد. و لذا بزرگواری را که روح بلند و پاکش از آنچه این گروه مطرح می کردند به لحاظ وابستگی به امامت بیزار بود، بدون اینکه از نقشه شوم کارگزاران جنبش شکست خورده و شیطنت نفوذی‌های قدرت حاکم مطلع بوده و نقشی در به ثمر رسیدن طرح خائنانه آنها داشته باشد، در حد امام، مورد ستایش قرار می دادند و شایع می ساختند قائم آل محمد و امام مهدی است. چنانکه مختار درباره محمد حنفیه چنین شایعه‌ای را می سازد و وقتی متوجه می شود که محمد حنفیه تصمیم مخالفت دارد می گوید من بر بیعت مهدیم ولکن مهدی را نشانی است و آن این است که او را به شمشیر زخمی زنند، اگر آن تیغ پوست او را از هم ندرد وی مهدی است^۱ به این وسیله طرح خود را زیر سؤال می برد. در جنبش زیدیه و اسماعیلیه در پی شهادت زید بن علی و رحلت

اسماعیل بن جعفر چنین فتنه‌ای مطرح شد و این دو امام زاده بزرگوار حضور نداشتند تا از طرح خائنانه و ازدگان امامت بیزاری جسته به ثبت تاریخ برسد که آنان نقشی در پدید آوردن رشته امامت ابداعی و بی‌اعتباری خائنان نداشتند. ولی در مورد محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب - سلام‌الله‌علیهما - وقتی عده‌ای به او رجوع می‌کنند تا برایشان یقین شود آیا مختار حرکتی مورد رضای امام را آغاز کرده است یا نه، می‌گوید: «برخیزید تا به سوی امامان علی بن الحسین رویم» هنگامی که بر امام وارد می‌شوند، محمد بن حنفیه خبری که ایشان را به آنجا کشانده بود به عرض امام می‌رساند؛ امام خطاب به او می‌فرمایند: «ای عمو! اگر برده‌ای سیاه پوست، تعصب ما اهل بیت را داشت بر مردم واجب است که او را یاری دهند، من این کار را بر عهده تو می‌گذارم»^۱ و وقتی مطلع می‌شود که مختار دعوی بی‌اعتباری نموده، از بیم آن که مبادا در یمن به نام وی فتنه‌ای پدید آرد، آهنگ رفتن به عراق کرد تا هواخواهان امامت جنبش خود را به سوی خویش بازگرداند.^۲ حتی ابراهیم بن مالک اشتر نیز از یاری کردن وی خودداری کرد.^۳

اینگونه شکست خوردگان جنبش‌هایی که در شروع با اصالتی قابل توجه و تقدیر حرکت انقلابی خود را به حمایت از ولایت با امامت و سرکوبی ولایت مداران بی‌امامت آغاز کردند در انتها یا اول کار برای جذب نیرو دچار انحراف شدند. و رشته امامتی بی‌اعتبار را در کنار امامت آسمانی به وجود آوردند و به فریب و اغواء مردم پرداختند.

پس باید به این توجه داشت **در این مقطع از تاریخ در جنبش‌های مکتبی اندیشه حمایت از امامت معصوم وجود نداشته، بلکه مقدمه‌ای بوده است تا دعوی قائمیت فرقه‌ای پاگیرد و به صورت گروهی که امامی دارند با تمام موقعیت ساختگی که فراهم آورده‌اند و از اعتباری برخوردار نیست در کنار امامت آسمانی مطرح شود.** با فریب مردم امامت ادامه دهنده راه نبوت را خدشه‌دار سازند. بررسی تاریخ و آنالیزه کردن آن در چنین زمینه‌هایی نتیجه می‌دهد، گروهی از محققان با اقامه دلیلهائی می‌گویند نمی‌توان باور داشت که در جنبش‌های مختاریه و زیدیه و اسماعیلیه قصد امام تراشی و فرقه‌سازی بوده است.

۱- بحارالانوار: ۳۶۳/۴۵ - ۳۶۴.

۲- فرهنگ فرق اسلامی از دکتر محمد جواد مشکور: ۳۹۶.

۳- همان مأخذ: ۳۹۷.

مقابلاً عده دیگر با ارائه دلایلی تاریخی اصرار دارند که این حرکت‌های انقلابی در خط امامت نبوده است، بلکه مسلک سازانی با امام تراشی توانسته‌اند در مقابل خط امامت قرار گیرند.

ما با استفاده از مدارکی که هر دو گروه با زحمات فراوان به دست آورده‌اند، گزارش کرده‌اند، نتیجه گرفته‌اند، به این دریافت اشاره می‌کنیم: طبق مدارک نقلی که محققان ارائه داده‌اند، رهبران جنبش‌های مقابله‌کننده با حکومت‌های نامشروع که فرزندان امامان مانند محمدبن حنفیه و زیدبن علی و اسماعیل بن جعفر را مورد اقتدا قرار داده به مخالفت با حاکم وقت قیام کرده‌اند، ناخودآگاه مقدمه‌ای برای امام تراشی شده‌اند.

و لذا براساس گزارش‌های تاریخ به این مهم متوجه می‌شویم: در پی شکست جنبش‌های مکتبی که صرفاً برای براندازی غاصبانی جابر و ظالم مانند امویان و عباسیان و نظیر اینها شکل گرفته است، عده‌ای دفعتاً سبز شده‌اند، رهبران جنبش‌ها را که اغلب کشته شده بودند به عنوان امام مهدی و قائم آل محمد در جامعه مطرح کرده، رشته امامتی ساختگی را با امامی بدلی که رهبری بازمانده‌های جنبش و نیروهای را که در پی شکست جذب شده‌اند به عهده گیرد فراهم آورده برایش سینه زده‌اند و می‌زنند. و این خیانت گروهی سودجوی خائن هیچ ربطی به امام زادگان لازم التکریم مانند «محمد حنفیه»، «زیدبن علی»، «اسماعیل بن جعفر» پیدا نمی‌کند.

علاوه می‌باید توجه داشت اگر منحرفان از امامت الهی با ادعای قائمیت برای شخصی، امامت امامی را خاتمه داده‌اند نمی‌توانند با امام بدلی رشته امامتی را مانند آنچه در «اسماعیلیه» بنا گذاشته شده ادامه دهند، زیرا بعد از امام قائم، در اصالت و قانون امامت، امامی وجود ندارد که امامت به آن ادامه یابد.

بخش دوم

رهبران ضلالت

در دوره امامان هدایت

بعد از رحلت رسول خدا آنچه بر هیمنه و صلابت تشیع وارد شد، دشمنانِ اسلامِ راستین را عصبانی نموده، در این اندیشه فرو برده بود که در پی ماجرای غصب خلافت و مشاهده استقامتِ وفاداران به رسول خدا در کنار امامتِ ادامه دهنده راه نبوت، با حادثه‌ای دیگر پیکر مقدس اسلام ناب محمدی، همان قامت زخمی تشیع را خونین‌تر نموده از پیشروی بازدارد. زیرا امامت از روزِ مظلومی‌اش که مسیرش را تغییر دادند، چنان شجاعانه در میانِ حوادثی که خلفای سه‌گانه برایش فراهم آورده بودند خویش را حفظ کرد و راه رشد و جاوید ماندن را در دلِ خفقان طی کرد، که هیچ یک از کارگزاران دوره‌های خلفا و سیاستمدارانِ آن تصورش را نمی‌نمودند.

از دوره سخت و پریشانی آورِ بنی‌امیه که معاویه با پشتوانه‌های فراهم آمده در زمان مظلومیت و خانه نشینی علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - خلافتِ اسلامی را به سلطنتِ شبیه شاهان ایران و امپراطوران روم تبدیل کرده و **با اظهار نظرِ شوم «معاویه کسرای عرب است»**^۱ که از دوران عمر بن خطاب در اذهان برای معاویه موقعیت سازی شده بود و خود می‌گفت: «من عدالت را از کسری آموخته‌ام»^۲ به مشروعیت غیرقانونی سلطنتِ بنی‌امیه رسمیت داد. خلافت بدون، طمطراق حکمرانی و فرمانروائی با نام امامت، راه خویش را در میان خون و کشتار، آتش و شکنجه ادامه داده، پیروان اسلام تاریخ، امامت را مرجعیت شرعی می‌دانستند که فقط معتقدانش به آن رجوع می‌نمایند وفاداران پیامبراکرم، امامت را خلافت حقیقی اسلامی می‌شناختند. تمام مصوبات امویان را تا به تأیید امام نمی‌رساندند اطاعت نمی‌کردند.

در معنا برای غدیریان چیزی فرق نکرده بود، آنها همان را می‌دیدند و می‌پذیرفتند

۱- الاستیعاب (در باورقی الاصابه) ج ۳ ص ۳۹۶ آمده است عمر هرگاه وارد شام می‌شد یا به او نگاه می‌کرد می‌گفت: هذا کسری العرب + اصابه ۴۳۴/۳، اسدالغابه ۳۸۶/۵، الفدیر: ۲۲۶/۱۰ دلائل الصدق:

۲- احسن التقاسیم: ۱۸

که در غدیر برایش بیعت گرفته شد و از رحلت پیامبر موردِ تهاجم قرار گرفته، به تراج گذاشته امام امت را از خلافت جدا کردند. لکن امت وفادار را نسبت به امام و امامت حساستر نمودند که شجاعانه تا سرحدّ شهادت در کنارش باقی بمانند.

امویان که از روزهای اولیه رحلت پیامبر در اندیشه تغییر سیستم حکمرانی اسلامی بودند و نقشه شوم خویش را در دوران خلافت شورائی پرورش می دادند و برایش نیرو جذب می کردند از استقامت و صبوری، شجاعت و شهادت طلبی یاران غیور و سلحشورِ غدیر چنان به وحشت افتاده و به یقین رسیده بودند اگر با حضور معاویه بن ابوسفیان مزور و مکار که در دوره امامت علوی و حسنی امامت ستمدیده رنج کشیده سیلی خورده به آتش سوخته، به لحاظ فریب خوردن امت از خانه امام بیرون کشیده شد و به شام، آن هم میان قوم خونخوار و جانی اموی تبعید گردید، فکری برای فردای امویان کشیف که دچار هر نوع ناشایستگی بودند نشود، بدون هیچ تردیدی آنچه معاویه به ایمان فروشی و خدعه و نیرنگ، شیطنت و جنایت فراهم آورده، همه و همه به دست امت امام از بین می رود و امویان باید به صورت اسارت در اختیار صاحبان منزلت و رفعتی باشند که خلافت اسلامی را از حبس اموی نجات داده اند و این بدترین، شوم ترین عاقبتی است که نتیجه آنهمه شرارت با تشیع می تواند باشد.

به همین لحاظ طرح بیعت گیری را برای فرد دوم از اموی که باید به قدرت برسد معاویه به زمان حیات ننگین خود از نزدیکان که کارگردانان سیاسی شام بودند آغاز کرد. لکن مرگ گریبان جانش را گرفته، بدون اینکه مزه نهائی این لذت را چشیده باشد جسد کثیفش را درحالی که دستش را بر دنیا داشت به زیر خاک کردند.

انتقال سلطنت به یزیدبن معاویه و ادامه طرح بیعت گیری که معاویه ریخته بود امامت را پس از دوره سختی که مصائب بیشماری را تحمل کرده و با مسموم نمودن امام حسن - علیه السلام - منزوی نموده، پیروان وفادار رسول خدا را برای مقابله ای خونین در کنار امامی دیگر از تبار آسمانی امامان دوازدهگانه متوجه سرنوشت آینده می نمود.

تا روز موعود که حرامیان به خیال خویش امامت مظلوم ستمدیده رنج کشیده را برای مدتی نامعلوم از صحنه فعالیت اسلام بیرون نموده با شهادت امام حسین - علیه السلام - بتوانند تمامی توجه امت اسلامی را به سلطنت اموی جلب کرده، امویان بدون هیچ مزاحمتی سرنوشت اسلام را به دست گیرند.....

..... حرامیان در غروب غم‌انگیز عاشورا که خیمه‌های پاکان روزگار را با ساکنان آن به آتش کشیدند اسیران در دل تاریکی به بیابان گریختند، لحظه پیروزی را حتمی دانستند و با یقین اینکه امامی از فرزندان علی و فاطمه نیست تا بر سریر امامت نشیند و حکم راند، چون خدا امر کند و نهی نماید، فاتحانه از کربلا حرکت کردند.

غافل از اینکه مصلحت الهی به صورت بیماری بر قامت امامت، از روزهای قبل از عاشورا پوشیده شده بود و گمان نمی‌کردند بیماری که به حسب ظاهر در آستانه وفات قرار دارد، همان وارث منصب الهی غدیر است که سرپرستی اسلام را با منصب امامت به عهده داشته، فردای آنها را تلخ خواهد کرد.

تفویض امور جاری امامت در لحظه‌ای که دژخیمان خون آشام دشمن امامت به آن چشم دوخته داشتند و می‌پنداشتند همان امام شهیدی است که میان خون خفته است به عقیده وحی حضرت زینب کبری، توانست امامت را از خطرناکترین ورطه‌های هولناک که وحشتش کمتر از روزهای کربلا نبود عبور دهد و شیرینی کاذب پیروزی را در کام امویان چون زهر تلخ نموده، شکست را به نام پیروزی فهم کنند.

ناچار برخلاف میل باطنی به دوران اقامت اسیران خاتمه داده، آنان را با جلال و شوکتی که در حد حکومت اموی شام است و اسیران را به آن اعتنا و توجهی نیست به زادگاهشان حرکت دهند. در حقیقت «امامت» اسیر رفته را به مرکز خلافت بازگردانند.

در این دوره دلخراش امامت داغدار شهادت امام، که عقیده وحی آن را در جمع زنان بصورت پرستاری به نمایش می‌گذاشت و در گذرگاههای حکومتی و مجلس شاهانه یزید درست مانند امام ایفای مسئولیت می‌کرد، و امام با راز و نیازهای سوزناک می‌رفت صحیفه سجادیه را تدوین کرده، چون شمشیری کشنده بر فرق اندیشه و آرامش و امنیت امویان فرود آورد،

زادگاه امامت، مدینه به تمام معنا عزادار بود دست غیبی از مردی وابسته به قبیله «ثقیف» که در مدح و نکوهش آنان روایات و مطالبی رسیده^۱ به نام مختار^۲ بن ابی

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۳۰/۸ و ۱۰۶/۲۰.

۲- از مادری به نام «دومه» که گفته‌اند زنی سخنور و باتدبیر و عاقله بود^۱ و در عالم رویا او را به داشتن چنین فرزندی بشارت داده بودند^۲ و تا زمان شهادت فرزندش پیر و فرتوت زنده بود^۳ در سال اول هجرت از نخستین نوزادان مسلمانی بود که به دنیا آمد^۴.

عبیده^۱ که در ابتدای به قدرت رسیدن عمر بن خطاب بعد از مرگ ابوبکر در سال سیزدهم هجرت^۲ از طائف به مدینه آمد^۳ با کنیه ابو اسحاق^۴ و لقب «کیسان»^۵ یعنی زیرک و تیزهوش^۶ که با علو همت پرورش یافته بود^۷ در اجتماع دیده شد. به لحاظ مزاحمت برای ابن زیاد^۸ به زندان گرفتار آمد. میثم تمار در زندان ابن زیاد او را از پیش‌بینی علی امیرالمؤمنین مطلع کرد^۹ که فرموده‌اند: جوانی از قبیله ثقف که او را مختار می‌گویند^{۱۰} درخواهد آمد و انتقام خون شهدای کربلا را از قاتلان بی‌رحم و سنگدل شهیدان قدیس کربلا خواهد گرفت و توجه عموم را به دادخواهی خدا جلب می‌نماید.

دعای امام حسین - علیه السلام - که فرموده بودند: «پروردگارا آن جوانمرد ثقفی را بر آنان مسلط کن تا جام تلخ مرگ و ذلت را برایشان بچشانند و از قاتلان ما احدی را معاف ندارد، به جای هر قتلی، کشتنی و به جای هر ضربتی، ضربتی و انتقام مرا و دوستان و خاندان و شیعیانم را از ایشان بگیرد»^{۱۱} مستجاب می‌شود.

در این ماجرای عظیم که به نام جنبش مختار قسمتی از تاریخ اسلام را به خود اختصاص داده است به فرموده امام صادق (ع) پس از پنج سال ماتم مداوم^{۱۲} که هیچ زنی از اهل بیت حنا نبست و سرمه نکشید، مویش را شانه نکرد^{۱۳} آل بیت از عزا

۱- بن مسعود بن عمرو بن عوف بن عقدة بن قسی بن منبه بن بکر بن هوازن (انساب الاشراف: ۲۱۴/۵)

۱- اعلام النساء: ۴۲۱/۱

۲- بحار الانوار: ۳۵۰/۴۵ معارف ابن قتیبه: ۱۳۸

۳- اعلام النساء: ۴۲۱/۱

۴- کامل ابن اثیر: ۱۱۱/۲ ۲- تاریخ الخلفاء سیوطی: ۳۳

۳- تاریخ کامل ابن اثیر: ۴۳۳/۲ مروج الذهب: ۳۱۵/۲ انساب الاشراف: ۲۱۴/۵

۴- تاریخ طبری: ۷/۶ تاریخ کامل ابن اثیر: ۲۱۱/۴ بحار الانوار: ۳۵۰/۴۵

۵- رجال کشی: ۱۲۸ جدید، صحاح جوهری: ۹۷۰/۲

۶- المنجد: ۸۹ ۷- تاریخ فخری: ۸۹

۸- تنقیح المقال ممقانی: ۲۰۵/۳

۹- فرموده بودند: «بزودی فرزندانم حسین کشته شده ولی دیری نخواهد پائید که جوانی از قبیله ثقیف قیام خواهد کرد و از این ستمکاران انتقام خواهد گرفت به طوری که تعداد کشته‌شدگان آن به ۳۸۰ نفر خواهد رسید» (حدیفة الشیعه: ۵۰۴).

۱۰- بحار الانوار: ۳۴۰/۴۵

۱۱- بحار الانوار: ۱۰/۴۵

۱۲- بحار الانوار: ۳۸۴/۴۵ معجم رجال الحدیث: ۹۴/۵ تنقیح المقال: ۲۰۴/۳

۱۳- بحار الانوار: ۳۸۶/۴۵ تنقیح المقال: ۲۰۴/۳ معجم رجال الحدیث: ۹۴/۱۸

درآمدند^۱ به لحاظ موضوعاتی عده‌ای از بزرگان و شخصیت‌های بلندپایه اسلامی جنبش مختار و او را ستوده‌اند.^۲

متقابلاً گروهی هم براساس روایاتی^۳ که امثال آیه‌الله‌العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی نپذیرفته‌اند^۴ معتقدند لحظاتی را در جهنم به سر می‌برد.

در این جنبش موضوعاتی مطرح شده که مهمترین آنها طرح امامت محمدبن حنفیه با عنوان «امام مهدی» است و منشاء بدبینی عده‌ای بر مختار ثقفی گردیده که خود موضوعی حائز اهمیت به شمار می‌رود و البته محققان اسلامی شیعی به آن پرداخته‌اند؛ لکن آنچه منظور و مقصود ما می‌باشد اطلاق «مهدی» [هدایت کرده شده، ارشاد شده] بر محمد حنفیه است که مختار در سخنانی بر زبان رانده و به ثبت تاریخ رسیده و^۵ نمی‌توان آن را انکار کرد.

نخست باید بدانیم این عنوان به لحاظ مقتضای نهضت و موقعیت قیام بوده تا جرقه‌ای در برابر عواطف خفته مردم باشد و منظور از طرح آن، حضرت امام قائم «مهدی موعود» - ارواحنا فداه - نبوده که در لسان روایات، اطلاق آن حتی به غیر ائمه هم شده است. چنانکه رجال‌شناس بزرگ اسلامی علامه شیخ ابوعلی می‌گوید: و چه بسا عنوان مهدی که به محمد حنفیه گفته می‌شد و مختار آن را ترویج می‌کرد به خاطر ترغیب مردم به قیام بود، نه اینکه واقعاً محمد حنفیه مهدی موعود است.^۶ چنانچه بررسی تاریخ گویای این حقیقت می‌باشد که مختار خویش را از جانب امام هدایت زین العابدین و نایب او محمد حنفیه مأمور به قیام معرفی می‌کرده است.^۷ و اگر به امام سجاد - علیه‌السلام - به عنوان امام عقیده نداشت هدایای خود را فقط برای امام خود محمد حنفیه می‌فرستاد^۸ در صورتیکه تقدیم حضور علی بن الحسین - علیه‌السلام - نیز نموده است.

علاوه اگر ما براساس روایاتی که دلالت دارد موعود آل محمد در سخت‌ترین شرائط برای دفع ظلم و ستم روش حاکمان زر و زور و نجات جامعه از فساد و تباهی ظهور

۱- منتهی‌الامال: ۴۵۱/۱. ۲- الغدیر: ۳۴۳/۲ تنزیه المختار: ۱۸.

۳- تهذیب طوسی: جزء ۱ ح ۱۵۲۸ نقل از معجم‌الرجال الحدیث: ۱۰۱/۱۸.

۴- معجم رجال الحدیث: ۹۹/۱۸ - ۱۰۰.

۵- در تمامی تحقیقاتی که پیرامون قیام مختار نوشته شده است دیده می‌شود.

۶- منتهی‌المقال: کلمه مختار. ۷- بحارالانوار: ۳۶۵/۴۵.

۸- امالی صدوق: ۳۳۵.

می‌کند، بخواهیم موضوع اطلاق «مهدی» بر مصلحانی را که نمایندگان امامان در جنبشهای مذهبی بوده‌اند مورد بررسی قرار دهیم و با حفظ عنوان انحصاری «مهدی موعود» که نباید به غیر حجة بن الحسن العسکری گفته شود، به شخصی که مانند حضرت صاحب الامر والعصر والزمان موعود آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در عصر خودش برای برچیدن بساط ظلم و ستم و رهائی جامعه از فساد قیام کرده، عنوان «مهدی» دهیم، به این معنا نیست که پیشوای جنبشی به تمام معنا دینی را خواسته‌ایم همان حجة بن الحسن العسکری بدانیم؛ بلکه با در نظر گرفتن معنای لغوی «مهدی» که هدایت کرده شده یا ارشاد گردیده^۱ شده است، مردم را به حساسیت زمان و موقعیت جنبش و نقش رهبری آن متوجه نموده که برگزیده امام عصر خود می‌باشد. در جنبش مختار که امام سجاد - علیه السلام - بنا بر دلائلی نمی‌خواستند مستقیماً در انقلاب او شرکت کنند به تعبیر محقق «شرکت امام در انقلاب، عملی صحیح به شمار نمی‌رفت، چرا که ممکن بود انقلاب با شکست روبرو شود و با شکست نظامی انقلاب، امام و جنبش وی و همه افراد مکتبی به پایان کار خود می‌رسیدند و این اقدامی عاقلانه نبود»^۲ به اعتبار اینگونه مسائل مهم که در نظر امام بوده و شاید تاریخ به بعضی از آنها دسترسی پیدا نکرده باشد، امام زین العابدین - علیه السلام - به مختار می‌فرماید که مردم را به سوی محمد حنفیه دعوت کند و در همین زمان بر محمد حنفیه لازم دانستند تا رهبری انقلاب اسلامی را به عهده گیرند.^۳

در اینصورت همانطور که سلیم عبدالله نیز لطیف استنباط نموده، نوشته است: مختار از قبل امام مهدی زین العابدین و نایب حضرتش محمد حنفیه که مأذون در رهبری قیام بوده است^۴ به انتقام‌گیری از قاتلان واقعه دلخراش کربلا برخاسته، در معنا با اطلاق «مهدی» به محمد حنفیه تفهیم می‌کند که از ناحیه امام عصرش علی بن الحسین «هدایت شده و ارشاد گردیده» است.^۵ امام جنبش می‌باشد و این به معنای آن نیست که محمد حنفیه پذیرفته «امام» در منصب خاص امامت باشد و مختار به او دعوت کند. بلکه اطلاق «امام» به او، به رسم زمان می‌باشد که برای حرکت‌های سیاسی و فکری امام پیشوا

۱- لغتنامه دهخدا؛ کلمه مهدی.

۲- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۸۲

۳- مع المختار الثقی: ۳۱.

۴- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۸۱

۵- معنای «مهدی» است.

قائل می‌شدند. مانند «امام» شجاعت یا «امام» جمعه که در هر دوره‌ای از ادوار امامت با آن مواجه بوده‌ایم.

مورخ شهیر مرحوم مقرر می‌نویسد: «در دعوت مختار هیچ جمله و سخنی و عملی یافت نمی‌شود که دال بر اعتراف او به امامت محمد حنفیه باشد؛ بلکه مطرح کردن محمد حنفیه به عنوان رهبر قیام یک تاکتیک و سیاست و تدبیر بود.»^۱ و اگر تصور شود محمد حنفیه خود به این تمایل داشته که او را امام بخوانند. این با آنچه حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - روایت نموده‌اند که امیر مؤمنان فرموده است: «محمد‌ها نمی‌گذارند نافرمانی خدا انجام بگیرد.»^۲ منافات دارد.

راوی می‌پرسد: محمد‌ها کیانند؟! امام هشتم فرموده‌اند: «محمد بن جعفر طیار و محمد بن ابوبکر و محمد بن حنفیه و محمد بن امیر المؤمنین»^۳ علامه ممقانی بعد از نقل روایت می‌نویسد: «این سخن امیر مؤمنان اثبات عدالت محمد حنفیه است. زیرا راضی نشدن به عصیان خدا، مرتبه‌ای فوق مرتبه عدالت است و معقول نیست کسی که راضی به عصیان دیگران نیست خود اهل معصیت باشد.»^۴ آنهم نفی امامت امامی از تبار امامان دوازدهگانه و مهمتر ادعای امامت برای خود.

علاوه شخصیتی چون محمد حنفیه که رسول خدا به تولدش بشارت داده‌اند، نام و کنیه خویش را به او بخشیده‌اند^۵ سپس فرموده‌اند: «نام و کنیه‌ام برای غیر از او حلال نیست مگر قائم آل محمد که وارث و خلیفه من است»^۶ آن‌گونه عمل نمی‌کند که گفته‌اند به تعبیر آیت الله العظمی مرحوم حاج سید محمد هادی میلانی «اجل قدر از آن هستند که خلاف [اصول دین امامیه را] معتقد باشند»^۷.

مخصوصاً اینکه در دوران همراهی با پدرش به حقایقی بسیار مهم دست یافته است. در صفین وقتی پدر بزرگوارش او را پی‌درپی به میدان می‌فرستد، عرض می‌کند شما سه بار، بی‌امان مرا به صحنه نبرد فرستادید و در معرض خطر قرار گرفتیم، لکن خدا مرا حفظ کرد، اما چگونه دو برادرم حسن و حسین را به میدان نفرستادید؟ علی

۱- تنزیه‌المختار: ۱۵. ۲- رجال کشی: ۷۰.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۰۰/۶. ۴- تنقیح‌المقال: ۱۱۱/۳.

۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۶۶/۱ و انساب‌الاشراف: ۲۰۱/۲.

۶- ستارگان درخشان: ۲۲۶/۳ نقل از حدیقه‌الشیعه آنجا که شرح حال امام چهارم را ذکر می‌کند.

۷- دیدگاه‌های علمی آیه‌الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی: ۴۴۷.

امیرالمؤمنین در جواب می‌فرمایند: عزیزم تو فرزند منی و آن دو فرزندان پیامبرند آیا نباید در حفظ آنان کوشا باشیم؟ محمد به پدرش عرض می‌کند: آری پدر، خداوند مرا فدای شما و دو برادرم گرداند.^۱

وقتی هم به او عرض می‌کنند: چرا پدرت ترا به جنگ ترغیب و تشویق می‌کند، ولی در مورد حسنین چنین نمی‌نماید؟ در جواب می‌فرماید: آن دو (حسنین) چشم‌های اویند و من دست راست اویم. پدرم چشم‌هایش را با دستش حفظ می‌کند^۲ و در عریضه‌ای خطاب به برادر بزرگوارش حضرت ابا عبدالله الحسین می‌نویسد: «ای برادر من! پدر من و تو، علی - علیه السلام - است، من و تو از این جهت به یکدیگر فضیلت و برتری نداریم؛ ولی مادر تو فاطمه زهرا دختر پیغمبر اسلام است. اگر زمین پر از طلا شود و مادر من مالک آن گردد به مقام مادر تو نخواهد رسید.»^۳

و اگر ایراد کنند چنین شخصیتی چرا برادرش را در سفر کربلا همراهی نکرد؟ جواب را می‌توان با استناد به مدارکی داد:

یکم: امام حسین - علیه السلام - به او فرموده‌اند: اما تو ای برادرم! لازم نیست مرا همراهی کنی، بلکه در مدینه بمان و به عنوان چشم من باش، اوضاع مدینه را به اطلاع من برسان.^۴ این کار در اسلام سابقه داشته است، چنانکه رسول خدا به عباس بن عبدالمطلب عموی خویش با همین عنوان دستور می‌دهند پس از هجرت در مکه بماند.

دوم: اینکه قبل از واقعه کربلا دست او دچار زخمی شد که نمی‌توانست شمشیر به دست بگیرد، لذا امام حسین دستور نفرمودند که محمد حنفیه در کربلا حضور داشته باشد. چنانکه ابی مخنف می‌نویسد: «محمد بن حنفیه به امام حسین عرض کرد: بخدا قسم قادر نیستم که قبضه شمشیر و کعب نیزه‌ام را بگیرم و بعد از تو خوشحال نخواهم شد.»^۵

سوم: یارانی که در کنار امام حسین به فیض شهادت نائل شدند، اشخاص معین بودند؛ خداوند در تقدیر خود، آنان را به این شرافت و موهبت مخصوص مفتخر فرمود و این براساس مصالح تکوین و اراده حق بوده است که دیگران به این مرتبه موفق نشدند.^۶

۱- بحارالانوار: ۳۴۸/۴۵ چاپ ایران ۱۰۵/۴۲ چاپ بیروت و رجال کشی چاپ جدید: ۷۰.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۱۳۳/۵ مترجم و ۱۱۵/۱.

۳- ستارگان درخشان: ۲۳۴/۳. ۴- بحارالانوار: ۳۲۸/۴۴.

۵- ستارگان درخشان: ۲۴۰/۳. ۶- تنقح‌المقال: ۱۱۲/۳.

علامه مجلسی در شرح حدیثی مربوط به کربلا^۱ می فرماید: حضرتش دیگران را بین آمدن به کربلا و نیامدن مخیر کرده بود. پس چون آمدن آن امر واجبی نبود بلکه مخیر بود، تخلف از آن گناه محسوب نمی شود.^۲

طرح امامت محمد حنفیه

رفع شبهه از امامت امام سجاد

امامت حسین بن علی سیدالشهداء در پی امام حسن مجتبی - سلام الله علیهما - این تصور را در عده ای فراهم آورده بود براساس این قانون در پی حضرت اباعبدالله الحسین - علیه السلام - برادرش محمد حنفیه به امامت رسیده است.

چنانکه به اعتبار استنباط محقق «بعضی از شیعیان چنین پنداری را در مورد ایشان داشتند»^۳ و حتی برای عقیده خود جذب نیرو می کردند. محمد حنفیه برای رفع چنین شبهه ای خطرناک که می رفت، او را در مقابل امام الهی قرار دهد، حضور امام سجاد - علیه السلام - شرفیاب شده با استفاده از شایعه امامت خویش، حضرتش را مورد سؤال قرار داده، خود را احق به خلافت و امامت دانست، تا بدین وسیله مقام امام سجاد را به بعضی از علاقه مندان خود که برایش امامت قائل بودند آشکار سازد و بفهماند امامت مخصوص علی بن الحسین - علیه السلام - می باشد؛ او ولی امر، حجت خدا، امام منصوص و معصوم و منصوب، آن نازنین است، و لذا به امام سجاد عرض کرد: «فرزند برادرم! می دانی که پیامبر خدا وصیت و امامت را بعد از خود بر امیر مؤمنان داد و سپس به امام حسن و بعد از او به امام حسین واگذار کرد و پدر شما که رضوان خدا و درود حق بر روانش باد قبل از شهادت، برای جانشینی بعد از خودش وصیتی نکرد! و می دانی که من، عموی شما و با پدرتان از یک ریشه ام و زاده علی می باشم. من با این سن و سبقتی که بر شما دارم، از شما که جوان هستید به امامت سزاوارترم!»

امام سجاد در جواب فرمودند: «پدرم قبل از آنکه عازم عراق شوند به من در این باره وصیت کردند و ساعتی قبل از شهادت نیز با من تجدید عهد نمودند» سپس به شرط

۱- این نامه است به بنی هاشم: اما بعد، هرکس از شما با من بود به شهادت رسید و آنانی که با من نیامدند به درجه فتح نائل نگردیدند والسلام (بحارالانوار: ۸۱/۴۲ بصائرالدرجات: ۱۴۱).

۲- همان مدرک قبل. ۳- ماهیت قیام مختار: ۱۷۰.

فرزند امام علی و فاطمه - سلام الله علیهما - به این جمله اشاره کرده‌اند: «خدای عزوجل، امر وصیت و امامت را در نسل حسین مقرر داشته است.» و آنگاه برای اینکه چنین بحث مهمی همه جا مطرح شود و قانون فرزند علی بن ابیطالب بودن در امر امامت به صورتی که در جامعه مطرح بوده و محمد حنفیه هم به آن اشاره کرده است بی‌اعتبار گردد می‌فرمایند: «اگر می‌خواهی این مطلب را بفهمی بیا نزد حجرالاسود رویم و از او داوری بخواهیم و مطلب را از آن بپرسیم.»

امام باقر - علیه السلام - می‌فرمایند: به کنار حجرالاسود رفتند. امام سجاد از عموی خود خواستند از خدا بخواهد تا حجرالاسود را به صدا درآورده و مطلب او را جواب دهد، محمد حنفیه با تضرع و زاری و دعا به پیشگاه خدا، خواست که حجرالاسود حقیقت امر را به ظهور رساند. ولی صدائی شنیده نشد، امام فرمودند: «ای عموا اگر تو وصی و امام بودی جوابت را می‌داد.»

محمد حنفیه خواست امام، حجرالاسود را مورد سؤال قرار دهد. حضرت فرمودند: [ای حجر] از تو می‌خواهم به آن خدائی که میثاق پیامبران و اوصیاء و همه مردم را در تو قرار داده است، وصی و امام بعد از حسین را به ما خبر ده» حجرالاسود چنان به لرزه درآمد که نزدیک بود از جای کنده شود. سپس از او شنیده شد: «وصیت و امامت بعد از حسین بن علی به علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب، پسر فاطمه دختر رسول خدا رسیده است.» محمد حنفیه که به آن یقین داشت لکن برای رفع شبهه در اذهان آنهایی که او را امام می‌دانستند مورد سؤال قرار داده بود اعتراف کرد.^۱

علامه مجلسی در پی این روایت می‌فرماید: «منازعه و مخاصمه او [محمد حنفیه] با امام چهارم صوری و ظاهری و روی بعضی از مصالح بود از جمله مبادا اینکه ضعفای شیعه بگویند محمد حنفیه از علی بن الحسین بزرگتر است و به امامت سزاوارتر.»

از آن پس مسئله امامت محمد حنفیه که در بعضی از اذهان عوام یا مریض مطرح بود پاک شد. نوشته‌اند ابوخالد کابلی^۲ روزگاری پیشخدمت محمد حنفیه بود و کمترین تردیدی در امامت او نداشت، جنابش را مورد سؤال قرار داد: «قربانت کردم شما را به احترام رسول الله و امیرمؤمنان قسم می‌دهم که به من بفرمائید آیا شما همان امامی

۱- اصول کافی: ۱/۳۴۸ کتاب الحجج و تنقیح المقال: ۳/۱۱۵.

۲- ابوخالد از یاران امام سجاد و به فرموده امام کاظم از حواریین حضرتش بود (بحارالانوار: ۴۴/۱۴۴).

رهبران ضلالت ----- رهبران ضلالت در دوره امامان هدایت

هستید که خداوند اطاعت او را بر همه واجب کرده است؟» محمد حنفیه در جواب می‌فرمایند: «ای اباخالد مرا قسم بزرگی دادی، بدان که امام واجب الطاعه، علی فرزند برادر من می‌باشد، او امام من و تو و هر مسلمانی است^۱ این که محمد حنفیه مطیع امام خود علی بن الحسین بوده است چیزی نیست نیاز به اثبات داشته باشد. زیرا شخصیت‌های بلند پایه اسلامی شیعی به این نتیجه رسیده‌اند. چنانکه جعفر بن نما فقیه عظیم الشان می‌فرمایند: «محمد حنفیه از نظر سن و سال از امام سجاد بزرگتر بود، او مطیع محض امام بود و امام را بر خود از نظر دینی و هم به عنوان یک واجب مقدم می‌داشت و کمترین کاری را بدون رضایت او انجام نمی‌داد و سخنی را که امام راضی نبود، نمی‌گفت، اطاعت او نسبت به امام مانند اطاعت رعیتی ساده از مولی بود و امر حضرتش را به عنوان ولی و امام خود اطاعت می‌کرد و احترامش نسبت به مقام شامخ امام سجاد چون احترام بنده نسبت به مولایش بود»^۲.

به علاوه امام صادق - علیه السلام - می‌فرمایند: «محمد حنفیه نمرود مگر آن که به امامت علی بن الحسین اقرار و اعتراف داشت»^۳ و مهمتر اینکه امام باقر (ع) فرموده‌اند: «در بیماری محمد حنفیه، من در کنارش بودم و خودم چشم او را بستم و غسلش دادم و کفنش کردم و نماز بر او خواندم و او را به خاک سپردم»^۴ در صورتی که اگر آنچه به دروغ درباره او شایعه کرده‌اند حقیقت داشت، امامی مراسم تغسیل و کفن و دفن او را به عهده نمی‌گرفت.

طراحان فتنه امامت

محمد حنفیه

محققان بلند پایه‌ای که در این زمینه تحقیقات حوصله‌دار و با نتیجه داشته‌اند پس از رد و قبول‌های زیاد، پیرامون امامت محمد حنفیه به این حقیقت دست یافته‌اند: «محمد حنفیه خود چنین اعتقادی را به خود نداشته [که امام بعد از برادرش حسین بن علی باشد] بلکه او به امامت امام سجاد و فرزندان حضرتش اعتراف و اعتقاد داشت»^۵.

۱- رجال کشی: ۱۲۰/ج ۱۹۲ چاپ جدید، بحار الانوار ۳۴۸/۴۵ چاپ ایران.

۲- بحار الانوار: ۳۴۹/۴۵ چاپ ایران. ۳- کمال الدین صدوق: ۲۲۰. بحار الانوار: ۸۱/۴۲

۴- رجال کشی: ۳۱۵/ج ۵۶۹ در ذیل حدیثی طولانی.

۵- ماهیت قیام مختار: ۱۸۲.

در زمان حیات محمد حنفیه به لحاظ مسئله نمایندگی امام سجاد - علیه السلام - در جنبش مختار ثقفی^۱ مختار مردم را به اطاعت از محمد حنفیه دعوت می کرد او را مهدی می خواند^۲ و با عنوان «امام» در اندیشه عده ای موضوع امامت محمد حنفیه جا افتاده، سبب شده بود عده ای تصور کنند محمد حنفیه خود دعوی امامت داشته و مختار نماینده و مروج و فرستاده او بود و این اتهام را به محمد حنفیه و مختار بزنند^۳ که در جنبش به نام انتقام از قاتلان امام حسین - علیه السلام - طرح امامت غیر فرزندان فاطمه - سلام الله علیها - مقصود اصلی بوده است.

ولی باید پذیرفت چنین اندیشه ای اگرچه در عصر محمد حنفیه و مختار بوده است و در تاریخ اسلام گزارش گردیده، لکن پس از «مرگ محمد حنفیه این فکر قوت گرفته و دست های مرموز بنی امیه و سپس بنی عباس برای مخدوش کردن امامت اهل بیت در دامن زدن امامت محمد حنفیه دخالت مؤثری داشته است.»^۴ در حقیقت زمانی که امویان و عباسیان در آتش افروزی مطرح کردن امامت محمد حنفیه کوشیده اند، مسلماً موضوعی بوده است که آل رسول تضعیف می شدند و بدون هیچ تردیدی فرزندان علی بن ابیطالب راضی به تضعیف امامان اهل بیت نمی شدند. حتی آن عده که از فاطمه زهرا نبوده اند. در حقیقت دخالت بنی امیه و بنی العباس در امری که مورد رضایت آنها بوده، بدون هیچ شک و تردیدی برای تضعیف امامت اهل بیت بوده است.

به همین لحاظ مسئله امامت محمد حنفیه موضوعی بوده که دشمنان خاندان رسالت طراحی کرده اند تا امامت اهل بیت را تضعیف کنند.

پس همانطور که آیه الله العظمی خوئی می فرمایند: «محمد حنفیه مدعی امامت برای خود نبود.»^۵ و صرف اعتقاد دیگران بر امامت او سبب نکوهش و انحراف آن بزرگوار نمی شود و نمی توان مدعی شد که محمد حنفیه فرزند برومند و رشید علی بن ابیطالب که به نوبه خویش در حساسترین زمانها به فریاد اسلام و مسلمین رسیده است در مقابل اصل اصول اسلامی، امامت اهل بیت، ایستاده مردم را به ضلالت و گمراهی بکشد تا به ناحق امام شناخته شود. حتی شهرستانی که معتقد است مختار، امامت حنفیه را

۲- وفیات الاعیان: ۱۷۲/۴.

۴- همان مأخذ: ۱۸۲.

۱- بحار الانوار: ۳۶۵/۴۵ چاپ ایران.

۳- ماهیت قیام مختار: ۱۷۱.

۵- معجم الرجال الحدیث: ۱۰۲/۱۸-۱۰۳.

مطرح کرده می نویسد: محمد حنفیه با شنیدن این موضوع از او تبری جسته است.^۱ پس باید پذیرفت اگر مختار مردم را به محمد حنفیه با عنوان «مهدی» دعوت کرده است نه منظور این بوده که مختار او را «مهدی موعود» امام منتظر شیعه می دانسته، بلکه برای اصالت دادن به جنبش خود او را هدایت شده [= مهدی] از ناحیه امام سجاد می دانسته و همانطور که حضرتش در حضور سران شیعه کوفه محمد حنفیه را نماینده خود معرفی نموده بودند^۲ مختار نیز عموی بزرگوار امام و فرزند غیور علی بن ابیطالب، محمد حنفیه را نماینده امام سجاد می شناسند^۳ در اینصورت هیچ گونه شواهدی به اثبات نمی رساند که محمد حنفیه خویش را در عصر امامت علی بن الحسین - علیه السلام - به عنوان امام معصوم مطرح کرده باشد و یا مختار معتقد به امامت او بوده، مهمتر اینکه به عنوان امامی از امامان دوازدهگانه فرد یا اعضای جنبش را به محمد حنفیه ارجاع داده، بدین وسیله نفی امامت علی بن الحسین را نموده باشد.

پس برخلاف اعتقاد شهرستانی که معتقد است «کیسانیه» اتباع مختارند که محمد حنفیه را به عنوان امام پذیرفته اند، باید پذیرفت فتنه طرح امامت محمد حنفیه بعد از قتل مختار و رحلت محمد حنفیه توسط بنی عباس که در اندیشه براندازی کامل امویان و خلافت و امامت برای خود بودند مطرح شده است. زیرا اساس تشکیل حکومت ظالمانه عباسیان از فرقه باطل «کیسانیه» می باشد که امامت شیعه را به محمد حنفیه اختصاص داده بودند و بعد از او فرزندش ابوهاشم را که در حال بازگشت از شام در «شراه» درگذشت امام می دانستند. و معتقد بودند ابوهاشم فرزند محمد حنفیه، قبل از مرگ^۴ وصیت کرده که محمد بن علی بن عبدالله بن عباس امام بعد از او خواهد بود.

و محمد نیز امامت را به پسر خود «ابراهیم» می سپارد و ابراهیم نیز امامت را به برادر خود عبدالله ملقب به سفاح (اولین خلیفه عباسی) تفویض می کند^۵ بدین ترتیب عباسیان مدعی می شوند براساس «نص» حکومت را به دست گرفته اند.

در حقیقت همانطور که امویان راضی به امامت اهل بیت نبودند و با وسائل گوناگونی

۱- ملل و نحل: ۱۴۷-۱۴۸.

۲- بحارالانوار چاپ ایران: ۳۶۵/۴۵.

۳- بحارالانوار: ۳۹۴/۴۵ تاریخ طبری: ۱۳/۶ تاریخ کامل ابن اثیر: ۴۱۴/۴.

۴- شاید هم برای چنین منظوری او را کشته باشند، زیرا ابوهاشم در «شراه» که محل اقامت خانواده علی بن عبدالله بن عباس می باشد از دنیا رفته است.

۵- مقدمه ابن خلدون: ۳۸۳/۱.

از اقتدار اهل بیت می‌کاستند، بنی‌عباس نیز از طرح امامت محمد حنفیه که مخالفانِ امامتِ اهل بیت به وجود آورده بودند استفاده کرده، برای مشروع جلوه دادن حکومت خود به عنوان امامت، توطئه امامت محمد حنفیه را داغ‌تر از گذشته‌اش نمودند. خویش را وارث امامت دانستند. چنانکه دکتر حسن ابراهیم نیز می‌نویسد: در واقع بنی‌عباس کیسانیه هستند.^۱ در اینصورت محمد حنفیه فرزند رشید و برومند علی بن ابیطالب و مختار ثقفی خونخواه شهدای کربلا کوچکترین نقشی را در طرح ضلالتی که به نام «کیسانیه» مدتی اسلام ناب، یعنی تشیع سرافراز را گرفتار خود نمود نداشته‌اند.

امامت

نزد توطئه‌کنندگان کیسانی

چرا فتنه‌کنندگان در مقام امامت را که رهبران ضلالت و گمراهی به‌شمار می‌روند «کیسانیه» خوانده‌اند؟ جهت‌ها و لحاظ‌هائی را مورخان و محققان بیان داشته‌اند که در تاریخ به ثبت رسیده است:

آن گروه که می‌خواهند فتنه «کیسانیه» را به مختار نسبت دهند از واقعه‌ای استفاده کرده‌اند که اصبع بن نباته، صحابی وفادارِ علی امیرالمؤمنین بیان فرموده، آن بزرگوار می‌گوید: «روزی امیر مؤمنان را دیدم مختار را [درحالی که طفلی کوچک بود] روی زانوی خود نشانیده بود [و با نوازش و محبت] دست روی سر او می‌کشید می‌فرمود: یا کیس، یا کیس»^۲ و چون امیر مؤمنان دو بار کلمه «کیس» را بر زبان آورد تسمیه آن نیز [کیسان] همین است و سپس لقب مختار گردید.^۳

این گروه که خواسته‌اند به «کیسانیه» جنبه تاریخی وابسته به امامت بدهند و از آبرویی که می‌سازند سوء استفاده کنند، کیسانیه را به اعتبار «کیسان» که لقب مختار است^۴ وابسته و مربوط به مختار بدانند، در صورتی که عالمان اهل سنت و نویسندگان صاحب آوازه غیر شیعی مانند «شهرستانی» مؤلف اثر مشهور «ملل و نحل» چنین دروغی را شایع کردند.

بعضی هم بر این عقیده‌اند «کیسان» نام یکی از غلامان علی امیرالمؤمنین بوده است

۲- رجال کشی: ۱۲۷ بحارالانوار: ۳۴۴/۴۵.

۴- معجم رجال الحدیث: ۱۰۲/۱۸.

۱- تاریخ الاسلام: ۱۰/۲.

۳- ماهیت قیام مختار: ۴۸.

که مختار گفتار خویش را از او فرا می‌گرفته.^۱ به همین لحاظ به گروهی که اتباع مختار بوده‌اند و معتقد به امامت محمد حنفیه «کیسانیه» گفته‌اند. این نظر را هم داده‌اند چون یکی از مشاورین و دوستان برجسته مختار «کیسان» بود و رئیس پلیس جنبش او به‌شمار می‌رفت، مأمور انتقام از قاتلان کربلا بود^۲ مختار و در نهایت گروه معتقد به امامت حنفیه «کیسانیه» نام گرفتند.

در صورتی که براساس روایات صحیح و تأیید شخصیت‌های بلند پایه علمی شیعه، محمد حنفیه هرگز مدعی امامت برای خود نبود که مختار مردم را به او دعوت کند، تا چنین قوم و طائفه‌ای به لحاظ لقب «کیسان» مختار ثقفی، «کیسانیه» خوانده شوند. هرچند این گروه گمراه قائل به امامت محمد حنفیه، در پی رحلت او به دست توطئه گرانی مانند بنی‌عباس و دیگران رسمیت پیدا کرده‌اند و به این نام شناخته شده‌اند، ولی برای اینکه مسأله امامت را به دورانی برسانند که آغاز زمان امامت است به این استناد کردند در جمل، علی امیرالمؤمنین پرچم را به فرزند خویش محمد سپردند و فرمودند: «انت ابنی حقاً» تو به حق فرزند منی، و همین را دلالت بر نص صریح امامت محمد حنفیه دانسته^۳ گفتند: محمد حنفیه بعد از پدرش علی بن ابیطالب به امامت رسیده است.

این گروه از کیسانیه معتقدند محمد حنفیه همان «مهدی موعود» امام منتظر است؛ زیرا علی امیرالمؤمنین او را «مهدی» خوانده‌اند. اینان سپس ساخته‌اند در کوه «رضوی» غائب گردیده.^۴ دو چشمه که یکی آب و دیگر انگبین است در جلوی او جاری می‌باشد و از آن دو چشمه برخوردار می‌گردد در طرف راست محمد شیری و در طرف چپ او پلنگی است که او را نگاهبانی می‌کنند^۵ تا ظهور کند و دنیا را به اطاعت خود درآورد و تا ظهور او امامی واجب الطاعه غیر از او نیست.^۶

دقت کنید این همان انگیزه و مقصود فرقه‌سازان اموی و عباسی است که با اینگونه ترفندهای مزورانه بی‌پایه شخصی را «مهدی» آل محمد بخوانند و بتوانند بگویند تا ظهور او امامی واجب الطاعه غیر از او نیست.

۱- ستارگان درخشان: ۲۵۱/۳.

۲- رجال کشی: ۱۲۸ چاپ جدید نقل از بحارالانوار: ۳۵۱/۴۵.

۳- مقالات الاسلامیه: ۹۰/۱.

۴- مروج الذهب: ۲۴/۳ مقدمه ابن خلدون: ۱۷۳/۴.

۵- ستارگان درخشان: ۲۵۲/۳. ۶- المقالات والفرق اشعری: ۲۷.

دسته‌ای دیگر از کیسانی‌ها مدعی شدند روح خدا در پیامبر حلول کرد و روح پیامبر در علی و روح علی در حسن و روح حسن در حسین و روح حسین در محمد حنفیه و روح محمد در فرزندش ابی هاشم.^۱ بعد از ابوهاشم عباسیان معتقدند این روح و منصب به محمد بن عبدالله بن عباس انتقال یافت. «راوندیه» فتنه‌کنندگانی دیگر پای به جامعه گذاشتند و مردم را به ضلالت کشیدند. البته عده‌ای هم می‌گویند از ابوهاشم به بیان بن سمان تیممی رسیده است.^۲ جمعی دیگر از کیسانیه نیز می‌گفتند: امامت بعد از محمد حنفیه به علی بن الحسین امام سجاد - علیه‌السلام - رسیده است.^۳

در اینصورت «کیسانیه» یک امامی یا بنابر قولی چهار امامی بوده‌اند و اگر منقرض نمی‌شدند با اعتقاد اینکه امام سجاد بعد از محمد حنفیه به امامت رسیده است، سیزده امامی بودند.

در صورتی که ما معتقدیم بنابر نص الهی و نبوی، امامان شیعه دوازده نفرند و توسط خدا و پیامبر، ائمه ماقبل خود مشخص شده‌اند، بر این اساس حجة بن الحسن فرزند امام حسن عسکری «مهدی موعود» و «امام منتظر» است که در غیبت به سر می‌برد تا به اراده خدا قیام کند و جهان را پر از عدل و داد نماید.

۲- ستارگان درخشان: ۲۵۳/۳.

۱- همان مأخذ: ۲۶.

۳- همان مأخذ: ۲۵۲/۳.

ضلالت آوری فرصت طلبان

در پی قیام زید بن علی

هنوز خاطره رشادتهای سلیمان بن سرد خزاعی، تابعی زاهد^۱ با شعار «یا لثارات الحسین» خون حسین را دریابید بر زبانها بود، عده‌ای می‌گفتند و جمعی می‌شنیدند، این شجاعان فدائی امامت چگونه بر عبیدالله زیاد و دیگر سران سپاه شام شوریدند و تلفات سنگینی بر آنها وارد آوردند^۲ که مختار ثقفی پرچم انتقام خون حسین بن علی و یاران شهیدش را برافراشت.^۳

امام سجاد با اختیار تامی که به عموی بزرگوارش محمد حنفیه می‌دهد می‌فرماید: «من رهبری این امر (قیام مسلحانه) را به تو وا می‌گذارم. هرچه صلاح دیدی انجام بدهید.»^۴ مختار با رمقی که از این فرمان امام می‌یابد با همکاری قهرمان دلیری چون ابراهیم بن مالک اشتر و سرانی از عراق^۵ تحت رهبری نایب امام - علیه السلام - محمد حنفیه بعد از قیام توابین، دومین جرقه امید را در دل‌های پیروان امامت روشن می‌نماید.^۶ اما براساس گزارش‌های تاریخ قیام علیه دشمنان امامت، به آنچه توابین و مختار انجام دادند، خاتمه‌ای بر نهضت و خونخواهی نبود، زیرا فشار و خفقان و رعب امویان همه کشور وسیع اسلامی آن روز را به ترس و وحشت کشیده، مردم می‌ترسیدند پیرامون حق اهل بیت پیامبر اکرم سخنی به میان آورند.

امام سجاد (ع) تحت نظارت مستقیم و غیرمستقیم حکام جنایتکار اموی بوده، حتی از بیان احکام الهی و مسائل فرعی فقهی بازداشته می‌شد. بارها حضرتش را به وضع رقت‌بار و توهین آمیز به دربار اموی احضار می‌کردند.^۷

عصری که لحظات روزهایش برای امام توأم با غصه است، ابو حمزه ثمالی یار وفادار

۲- منتخب التواریخ: ۳۵۰ تاریخ یعقوبی: ۲/۲۵۷.

۴- منتخب التواریخ: ۳۵۳.

۶- الفدیر: ۲/۳۴۳ تا ۳۴۸ خوانده شود.

۱- جامع الرواة اردبیلی: ۳۸۱/۱.

۳- تاریخ یعقوبی: ۲/۲۵۸.

۵- تاریخ یعقوبی: ۲/۲۵۸.

۷- بحارالانوار چاپ جدید: ۴۶/۱۲۳.

حضرتش می‌گوید، به در خانه امام سجاد رسیدم، خواستم دق الباب کنم، ادب نسبت به امام این اجازه را به من نداد، نشستم تا امام از خانه بیرون آمد، سلام کردم و عرض ادب نمودم، جوابم داد و مرا دعا فرمود، آنگاه به کنار دیواری رسیدیم فرمود: اباحمزه این دیوار را می‌بینی؟

عرض کردم بلی، فرزند پیامبر. فرمود: روزی بر همین دیوار تکیه زده بودم و بسیار محزون و گرفته بودم، ناگهان مردی خوش صورت و خوش لباس بر من ظاهر شد^۱ روبروی من به من نگریست، سپس گفت: ای علی بن الحسین، چرا تو را غمگین و محزون می‌بینم؟ آیا بر دنیا غصه می‌خوری؟ و حال آنکه رزقی است حاضر، و خوب و بد از آن برخوردارند.

گفتم: نه برای دنیا غصه‌ای ندارم.

گفت: و اگر ناراحتی تو برای آخرت است، حال آن که وعده‌ایست درست و ملکی قاهر بر آن روز حاکم است.

گفتم: نه برای آخرت هم نگران نیستم، پرسید: پس این گرفتگی و حزن تو از چیست؟

گفتم: از سرنوشت ملت اسلام، از فتنه پسر زبیر بیمناکم.^۲

هرچند این غم همیشه با علی بن الحسین چون همدمی وفادار و مونس غمخوار بود، ولی گاهی با آنچه توسط قیامهای دلباختگان خاندان رسالت که جان بر کف برای حمایت از ولایت با امامت به وجود می‌آوردند، سروری توام با غم کربلا در حضرتش دیده می‌شد. تا اینکه در سحرگاه^۳ یکی از روزهای سال ۷۹ هجری خداوند از «جیداء» یا «جید»^۴ یا «جیدان»^۵ که امام او را «حورا»^۶ می‌خواندند^۷ کنیزی که مختار به سی هزار

۱- در روایتی دیگر امام این مرد ناشناس را خضر معرفی کرده‌اند (حلیة الاولیا: ۱۳۴/۳، ارشاد مفید: ۲۴۱).
۲- همان مأخذ: ۱۴۵/۴۶ خرائج و جرائح: ۱۹۶.

۳- تاریخ ابن عساکر: ۱۵/۶.

۴- سرالسلسله العلویه بخاری: ۵۶ و ۲۳، الحدائق الوردیه: ۴۵/۱ غایة الاختصار: ۱۰۷.

۵- بحار الانوار: ۲۱۵/۴۶ ثوره زید بن علی: ۲۶ فرحة القری: ۵۱.

۶- کامل مبرد: ۱۸۹/۳ زیدالشهید: ۹، اعیان الشیعه: ۱۰۷/۷.

۷- امام سجاد - علیه السلام - به اباحمزه ثمالی فرموده است: «خوابی دیدم برایت تعریف کنم، خواب دیدم مثل اینکه داخل بهشت هستم و در آنجا از همه نعمتهای بهشتی برخوردار بودم، از جمله حوریه‌ای زیبا برایم آوردند که هیچگاه به زیبایی او احدی را ندیده بودم، در همین حال که من بر جایگاه مخصوص

درهم^۱ یا شصت هزار دینار خریده^۲ خود را لایق او ندانسته به رسم هدیه حضور امام سجاد فرستاده^۳ برای امام فرزندی به دنیا آورد که نامش را با تفاعل به قرآن^۴ با سه مرتبه «هُوَ اللهُ زَيْدٌ» به خدا قسم این همان زید است^۵ زید گذاشتند و فرمودند: به این مولود مفتخر گشتیم. او از شهیدان است.^۶

این همان کودکی از خاندان رسالت است که رسول خدا اسمش را تعیین کرده و نامش را با مهربانی و عظمت یاد کرده بودند^۷ و امام سجاد بارها یادآورش می شدند.^۸ این همان زید عابد و همراه قرآن است که او را لقب «حلیف القرآن» دادند^۹ و برای امام سجاد فرزند عزیز می باشد که چون جان شیرین در آغوشش می کشد، او را می بوسد و دوست می دارد.^{۱۰}

آری زید بن علی بن الحسین همان فقیه مسوولی بود که آثار فراموش شده اسلام را احیا می کند و به خاطر امر به معروف و نهی از منکر می جنگد.^{۱۱} پرچم انتقام خون شهدای کربلا را برافراشته، رونده صادق راه^{۱۲} شهیدان است که به خاطر نجات امت از بند اسارت و تغییر رژیم غاصب وقت و تفویض آن برای تأسیس حکومت علوی به امام صادق، شهید می شود.^{۱۳} حکومت ننگین بنی امیه را متزلزل کرده، خداوند به خونخواهی همان جسد سوخته اذن هلاکت بنی امیه را می دهد.^{۱۴}

خود تکیه زده بودم، و لحظاتی از معاشرت من با آن حوریه گذشته بود. ناگهان صدائی به گوشم رسید که می گفت: ای علی بن الحسین! زید، برای تو مبارک باد و سه مرتبه این بشارت غیبی را شنیدم. (امالی صدوق: ۳۳۵ بحار الانوار: ۱۷۰/۴۶).
۱- اعیان الشیعه: ۱۰۷/۷.

۲- بحار الانوار: ۱۸۴/۴۹.

۳- مقاتل الطالبین: ۱۲۷ تاریخ الفرات کوفی: ۷۱ بحار الانوار: ۲۰۸/۴۶، امالی صدوق: ۳۳۵-۳۳۶.

۴- آیات سورة نساء: ۹۵ توبه: ۱۱۱ دیده شود.

۵- بحار الانوار: ۱۹۲/۴۶.

۶- وقایع الایام [شهر صیام] خیابانی: ۶۴ مقتل خوارزمی: ۱۱۹/۲.

۷- عیون اخبار الرضا: باب ۲۵ نفس المصدر: ۳۳/۱ بحار الانوار: ۱۷۱/۴۶-۲۰۹ تنقیح المقال: ۴۶۸/۱.

۸- امالی صدوق: ۴۰ بحار الانوار: ۱۶۸/۴۶ و ۱۸۳. الغدیر: ۶۹/۳.

۹- مقاتل الطالبین: ۱۳۰.

۱۱- ارشاد مفید: ۲۵۱ مرآة العقول: ۲۶۱/۱.

۱۳- بحار الانوار: ۱۹۸/۴۶.

۱۴- بحار الانوار: ۱۹۱/۴۶ تفسیر فیض: ۴۴۸/۱ نفس المصور: ۱۶۱/۸ تفسیر عیاشی: ۳۲۵/۱.

اثبات الهداه: ۴۲۶/۵ تفسیر برهان: ۴۷۸/۱.

دلیری‌ها و فداکاری‌ها و شجاعت او در تاریخ ضرب‌المثل^۱ می‌شود، سرمشق همه انقلابیون و مبارزانی می‌گردد^۲ که در پی او برای قطع دست غاصب از حکومت اسلامی قیام می‌نمایند. امام باقر به وجود چنین برادری افتخار می‌کند^۳ و امام صادق برایش اشک می‌ریزد^۴.

این همان زید رشید شهید است که جبرئیل تولدش را به رسول خدا بشارت می‌دهد و حضرتش به سرنوشت او اشک می‌ریزند.^۵ به فرزندش امام حسین می‌فرماید: ای حسین! از صلب تو مردی متولد می‌شود به نام زید که او و یارانش در روز قیامت مقام مشخص و برتر از همه دارند و به همه مردم مقدم هستند آنان با صورتهای نورانی و چهره‌هایی گلگون بدون حساب داخل بهشت می‌شوند.^۶

این همان زید شجاع است که پیامبر به آمدنش بشارت داده فرموده‌اند: او قیام می‌کند و در کوفه به شهادت می‌رسد و در کناسه به دارش می‌زنند و بعد از دفن، دشمنان بدن او را از قبر خارج می‌سازند، درهای آسمان برای خروج روحش گشوده می‌گردد و فرشتگان آسمان و اهل زمین از روح او شاد می‌گردند.^۷

این همان زید شهید است که یادش اشکهای علی امیرالمؤمنین را بر صورت مقدسش جاری می‌کند. محاسن شریفش را خیس نموده، به جای دار آویختن او اشاره کرده^۸ می‌فرماید: «با او در همین جا کاری می‌کنند که نسبت به احدی این وضع دلخراش نه قبل از او نه بعد از او نکنند.»^۹ با دلی پر غم و چشمی اشکبار^{۱۰} مردم را به یاری کردنش دستور می‌دهد.^{۱۱} این همان نواده خونخواه حسین بن علی است که در تفسیر شأن و موقعیتش می‌فرماید: «در آسمان ملک مقرب و نبی مرسل نیست مگر آنکه با روح او ملاقات می‌کند.»^{۱۲}

۱- ارشاد مفید: ۲۵۱، الغدیر: ۶۹/۳. ۲- مقاتل الطالبین: ۱۳۱.

۳- بحارالانوار: ۱۷۰/۴۶، امالی صدوق: ۲۳۵.

۴- بحارالانوار: ۱۷۱/۴۶-۱۷۲، امالی صدوق: ۳۴۹-۳۹۲ تنقیح‌المقال: ۴۶۸/۱، امالی طوسی: ۲۷۷.

۵- زید بن علی: ۱۲.

۶- عیون اخبارالرضا: باب ۲۵ سفینه‌البحار: ۵۷/۱ (زی) بحارالانوار: ۱۲۹/۴۶ نفس‌المصور: ۳۳۰/۱.

۷- الغدیر: ۴۹/۳. ۸- الغدیر: ۶۹/۳ ملاحم سیدبن طاووس باب ۳۱.

۹- زیدالشهید مقرر: ۴۵. ۱۰- مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی: ۱۳۱.

۱۱- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: خطبه ۳۵.

۱۲- وقایع‌الایام (شهر صیام) خیابانی: ۶۴.

این همان نواده شهید حسین بن علی سیدالشهداء است که صحنه شهادت و مرتبت او را مجسم نموده، یارانش را که به خونخواهی او قیام می‌کنند «دعاة الحق» [داعیان حق] نام می‌دهد.^۱ این فرزند برومند امامت که در پی خونخواهی جدش حسین بن علی، امام قیام‌های شیعی زیادی گردید، در کنار پدرش امام سجاد و برادرش امام باقر که پیامبر، او را شکافنده علم لقب داده بود^۲ در مدینه که عصر او مرکز حرکت‌های علمی وسیعی به‌شمار می‌رفت و توجه دانشمندان جهان را به خود جلب کرده، علوم مختلف اسلامی تدریس می‌شد^۳ و مسلمین مشکلات علمی خود را در آنجا حل می‌کردند^۴ با تلمذ در حوزه درسی دو امام که عالیترین نمونه معلمان بشریت در صحنه فرهنگ علمی بودند رشد نمود.^۵ تا جائی که برادرش امام باقر درباره او فرمود: «به زید همانند علم ما، در وسعت و احاطه افاضه شده است.^۶ البته این علم اندوزی در کنار انس او با عبادات بود که اکثر اوقات خود را در مسجد می‌گذرانید، به طوری که گفته‌اند چون ستونی از ستون‌های مسجد جلوه می‌کرد^۷ کنایه از اینکه همیشه در مسجد بود. تا جائی که امام صادق فرموده‌اند: «به خدا سوگند او در میان ما بیش از همه به قرائت قرآن اشتغال داشت.»^۸ دائم الصلوة بود. آنقدر سر را به سجده می‌نهاد که اثر سجده بر پیشانی مبارکش کاملاً آشکار و هویدا بود.^۹ شب‌ها را به نماز و روزها را به روزه سر می‌کرد.^{۱۰}

او در چنین مرتبت عبودیتی به چنان مقامی دست یافت که امام صادق - علیه السلام - او را مردی با ایمان و عارف و دانشمند و درستکار می‌خواندند^{۱۱} و علی بن موسی الرضا جنابش را از علمای آل محمد^{۱۲} معرفی می‌کردند. مهتر اینکه در مقام ستایش مقام علمی و تقوا، زهد و شجاعت او گفته‌اند: بعد از امام باقر از جمیع برادرانش

۱- همان مدرک. ۲- لواقع الانوار شعرانی: ۲۳۲/۱.

۳- الاتقان فی علوم القرآن سیوطی: ۱۷۹/۲.

۴- تهذیب ابن عساکر: ۱۴۰/۳، اعلام الموقعین: ۲۸/۱ و آغانی از اصفهانی: ۳۳/۱ و البدایة و النهایة ۴/۹.

۵- طبقات ابن سعد: ۲۴۰/۵ تاریخ الاسلام ذهبی ۷۴/۵ تهذیب ابن عساکر: ۱۹/۶.

۶- زیدالشهید.

۷- مقاتل الطالبین: ۱۳۰ وقایع الایام (صیام) خیابانی: ۱۶۷.

۸- تهذیب ابن عساکر: ۱۸/۶. ۹- مقاتل الطالبین: ۱۲۹.

۱۰- الروض النضیر صنعانی: ۵۱/۱. ۱۱- رجال کشی: ۱۸۴، الغدیر: ۷۰/۳.

۱۲- سفینة البحار: کلمه زید، الغدیر: ۷۱/۳ تنقیح المقال: ۴۶۸/۱.

افضل و برتر بود.^۱

عاصم بن عبدالله بن عمر بن خطاب به اهل کوفه می گوید: هیچکس از اهل زمانش همانند وی نبودند و بعد از او هم کسی را مانند او نمی بینم، او را در جوانی دیدم تا یادی از خدا نزد او می شد، مدهوش می گشت، به طوری که بعضی می گفتند او مُرده است^۲ هرکس در آن حال او را می دید می گفت: این دیگر به دنیا بر نمی گردد.^۳ این بندگی خدا در مسیر احقاقِ حقوق امامت او را به چنان مرتبتی رساند که ابوقره می گوید: شبی با زید بن علی به سوی جبان می رفتم، دست او خالی و چیزی همراه نداشت، به من فرمود: ای اباقره آیا گرسنه ای؟ عرض کردم: بلی گرسنه ام. ناگهان دیدم یک دانه گلایی بزرگ که کاملاً مشت را پر می کرد به من داد و فرمود: بخور.

ابوقره می گوید: این میوه خیلی خوب و مرغوب و خوشمزه بود، که من نفهمیدم بوی آن خوش تر است یا مزه اش که بعد فرمود: ای اباقره، می دانی در کجا هستیم؟ ما الان در باغی از باغ های بهشتی قدم نهاده ایم، بله ما نزد قبر امیرالمؤمنین علی می باشیم. سپس فرمود: ای اباقره! قسم به آن کسی که عالم به زیر رگ گردن زید بن علی است همانا، زید بن علی، از زمانی که چپ و راست خود را شناخت کار حرامی را مرتکب نشد.^۴ آری او در بندگی خدا و کسب رضای امام زمان خویش موفق بوده است که حضرت صادق - علیه السلام - رکاب زین اسب او را می گرفتند تا سوار شود و بعد از سوار شدن لباس او را روی زین پهن می کردند.^۵

زید و اندیشه انقلاب

عده ای از مورخان که به گمان خود به اصالت گزارشهای تاریخ، اعتبار قائل هستند، گمان برده اند، زید بدون برنامه ای دقیق و حساب شده، به لحاظ انگیزه های شخصی علیه حکومت خودکامه اموی قیام نموده است، که این را نمی توان پذیرفت. زیرا زید بن علی به خوبی از وضعیت خویش اطلاع کافی و وافی داشت و می دانست که سرانجامش شهادت

۱- ارشاد مفید: ۲۵۱.

۲- خطط مقریزی: ۶۷/۴۰ وقایع الایام خیابانی: شهر صیام ۶۷/

۳- مقاتل الطالبین: ۱۲۸. ۴- مقاتل الطالبین: ۱۲۸.

۵- مقاتل الطالبین: ۱۲۹.

است. مردی از اهل مدینه که نامش را «نازلی» گزارش کرده‌اند، برای محمدبن خالد از یک شب تاریخی زیدبن علی نقل کرده که او نیز به سعیدبن جبیر بازگو می‌کند، می‌گوید: بین راه مکه و مدینه با زیدبن علی - علیهماالسلام - همسفر بودم، او در عبادت و اطاعت خدا روحیه‌ای عالی و حال عجیبی داشت، بعد از نماز واجبش باز مشغول نماز می‌شد تا وقت نماز واجب دیگر فرا می‌رسید و همه شب را در حال نماز و تسبیح می‌گذرانید. گریه‌های پی‌گیر شدید داشت. نازلی می‌گوید: موقعی که این وضع را دیدم، علتش را از او پرسیدم. در جوابم فرمود: وای بر تو نازلی! تو بر حال من و نزع و جزع من متعجب شدی؟ همین امشب در سجده بودم و گوئی در عالم مکاشفه بود، دیدم، جمعیتی از مردم با لباسهای جالبی که چشمی آن را ندیده است، مرا محاصره کرده بودند، به دورم حلقه زده و من در همان حال سجده بودم، دیدم بزرگ آنان که برایش احترام زیادی قائل بودند می‌گفت: این همان اوست؟ گفتند: آری همانست، موقعی که شناخت، با صدائی ملکوتی گفت: بشارت باد تو را ای زید! چون تو در راه خدا کشته خواهی شد، و آنگاه تو را به دار می‌زنند و سپس جسدت را می‌سوزانند اما آتش دیگری [عذاب آخرت] ابداً به تو نخواهد رسید. بعد فرمود: که به حال عادی خود برگشتم، این جزع و بی‌تابی مرا احاطه کرد. سپس حضرتش این جمله عالی را که گوئی از اعماق قلبش بر می‌خاست فرمود: به خدا قسم، ای نازلی! دوست دارم که زنده به آتش سوزانده شوم و باز هم دوباره زنده شوم و دو مرتبه مرا بسوزانند و خداوند امر این ملت را اصلاح کند.^۱

قابل باور بل طرح کردن نیست، چنین شخصی برای انقلابی که وظیفه‌اش کرده‌اند، اندیشه‌ای نداشته و طرحی را نمی‌افکنده است.

البته متقابلاً عده‌ای هم براساس گزارشهای رسیده تاریخ استنباط کرده‌اند زیدبن علی با «مرجئه» و «معتزله»^۲ حتی «خوارج» جهت تأمین و تکمیل نقشه مبارزاتی خود ملاقاتهای پی‌گیری داشته است. که باید بدانیم این استنباط جایگاهی در نظام فکری و ایدئولوژی وابستگان به خاندان امامت ندارد، زیرا مگر امکان دارد تربیت شدگان رهبران آسمانی شیوه آموزشی هر اموری را از این و آن بگیرند؟

۱- تفسیر فرات کوفی: ۱۶۶ بحارالانوار: ۲۰۸/۴۶.

۲- دو مسلکی که به وسیله حسن بصری به وجود آمد کتاب «حسن بصری چهره جنجالی تصوف» را حتماً برای شناخت نقش امثال او در پاره پاره کردن اسلام بخوانید.

گروه‌هایی که بر اثر انحرافات فکری از امت ختمی مرتبت جدا شده‌اند، با ایدئولوژی مریض در جامعه مطرح هستند شخصیت‌های عالی رتبه جهان اسلام، امت را از نزدیک شدن اعتقادی به آنها منع کرده، کوشیده‌اند فریب خوردگان را به کانون گرم اعتقادی خانوادگی خود باز گردانند، زیرا مسلکها نمی‌توانند در شکل دادن به اموری مانند جنبش‌های مکتبی اصیل مؤثر واقع شوند.

پس اگر زیدبن علی با احزاب سیاسی عصر خویش در تماس بوده است، سلیقه سیاسی او چنین بوده، همانگونه که علی امیرالمؤمنین نیز بعضاً برای امورات روزمره اجتماعی خود به افراد متخصص غیر مسلمان هم رجوع می‌کرد. چنانکه از مرد جهودی مقداری جو وام می‌گیرند^۱ به علاوه ارتباط براساس استفاده و بهره برداری از داشته‌های گروه‌های سیاسی به لحاظ یقین بر کمبودهای شخص است. در صورتی که زیدبن علی - علیه السلام - از عالمان و دانایان برجسته‌ی خاندان رسالت بوده، به اعتبارهای گوناگونی نیازمند به استفاده از گروه‌های سیاسی زمانش نبوده است:

یکم: او نواده امامی است که پدرش علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - باب علم اولین و آخرین می‌باشد و مهمتر اینکه چنین بابی را به روی خود گشاده نگاه داشته است. جایی که علی امیرالمؤمنین «نوح را به کشتی می‌برد و به سامان می‌رساند، به دستور خدا یونس را از شکم ماهی برون می‌آورد، موسی را از دریا عبور می‌دهد، ابراهیم خلیل را از آتش نمرود خارج می‌کند»^۲ فرزندی از نوادگانش را که به ظهورش بشارت داده، برای او اشک ریخته، نیازمند خوارج و غیره می‌بیند و رهایش می‌کند؟!

دوم: زیدبن علی حضور سه تن از امامان شیعه را که پدر و برادر و برادرزاده‌اش بوده‌اند درک کرده است که به فرموده امام صادق (ع) هر زمان اراده کنند، چیزی را بدانند می‌دانند^۳ می‌توان باور داشت، با آن همه توجهی که به زیدبن علی داشته‌اند او را نیازمند کسانی دیده‌اند که از ولایت و امامت و امام راه جدا کرده‌اند، آنان ساکت نشسته‌اند، کمکش نکرده‌اند؟! که جنابش به گروه‌های سیاسی مطرود و مردود امام رجوع کند؟!

سوم: آنچه پیامبر اکرم و علی امیرالمؤمنین و امام حسین - که جان ناقابل فدای قدوم شیعیان آنان باد! - پیرامون زیدبن علی بن الحسین قبل از تولدش فرموده‌اند و به ما

۱- زهرا مولود وحی از سید احمد علم الهدی: ۱۳۴.

۲- همان مدرک قبلی: ۵۶/۲۶.

۳- بحارالانوار: ۵/۲۶.

رسیده است، نشان دهنده این است که زیدبن علی دانای آل بوده است و امام باقر - علیه السلام - درباره دانای اهل بیت می فرماید: «خداوند ساعت به ساعت برای او دانش و بینش می آفریند.»^۱ امام صادق و امام کاظم می فرمایند اگر دانای ما بخواهد چیزی را بداند «در دلش افتد یا در گوشه‌هایش نواخته شود و گاهی هم هردو»^۲ در این صورت بر فرض اگر زیدبن علی - علیه السلام - نیاز به اطلاعاتی داشته است، برای رفع آن، نیازی به گروهک‌های سیاسی عصر خویش نداشته تا معاشرت او را بهره‌گیری از آنها توجیه کنند. چنانکه امام صادق - علیه السلام - می فرمایند: «با چنین دانشی از مردم بی‌نیاز و مردم به وی نیازمند می‌باشند.»^۳

چهارم: از آنچه پیامبر اکرم و علی امیرالمؤمنین و حسین بن علی و علی بن الحسین امام سجاد - علیه السلام - درباره زیدبن علی قبل از تولدش فرموده‌اند، فهم می‌شود که خداوند شوق اطاعت او را تا سر حد شهادت در دل عده‌ای افکنده است. امام صادق (ع) می فرماید: «خداوند بزرگوارتر و مهربان‌تر است بر بندگانش از اینکه پیروی و اطاعت بنده‌اش را بر مردم فرض و واجب بدارد و هر صبح و شامی اخبار آسمان^۴ و زمین را از وی پوشیده بدارد.»^۵

زیدبن علی در چنین موقعیتی که به او هم مربوط می‌شود، نیازی نداشته است که دست خواستن نزد گروه‌های سیاسی عصر خویش دراز کند. او به مرتبتی و موقعیتی اتصال داشته، بلکه باید اعتراف کرد به حریمی قدم نهاده که امام علی آن حریم را چنین می‌شناساند، می فرماید: «علم و دانش پیامبر [اسلام] دانش تمام پیامبران و علم آنچه بوده و آنچه تا روز رستاخیز می‌باشد بود. سوگند به آن کس که جانم به دست اوست به یقین که من علم پیغمبر و دانش آنچه بوده و هست و هر آنچه که باشد را از همین حالای خود تا برپائی رستاخیز می‌دانم»^۶ آری اینگونه نارواها از جمله راه‌های مبارزه با امامت و امامان شیعه و وابستگان عترت عظیم‌الشان است که در طول تاریخ در هر دوره‌ای به نوعی دشمن به نشر آن می‌پردازد. تا برای زمانی کوتاه از پیشتازی تشیع بکاهد رتبت و

۱- همان مأخذ پیشین: ۶۰/۲۶

۳- همان مأخذ: ۶۲/۲۶

۵- بحارالانوار: ۱۰۹/۲۶ و ۱۱۰.

۲- بحارالانوار: ۵۸/۲۶

۴- همان مدرک: ۱۰۹/۲۶.

۶- همان مأخذ پیشین: ۱۱۰/۲۶.

منزلت ولایت تکوینی مخصوص به امامان شیعه^۱ بلکه با شهامت باید گفت مستان و مدهوشان ولایت با امامت مانند سلمان را که بر اثر خاکساری بر آستان امامان در مرتبه‌ای بین خلق و امام قرار گرفته به مقام تصرف رسیده‌اند با موقعیت آن عده از مدعیان جانشین پیامبر خدا که کاری از آنها ساخته نبود، یکسان و یک شأن نشان دهند. در صورتی که به روزگار ما، محبان با فیض و نیروی دوستداری امامان شیعه، دلیریهای معنوی کرده و می‌کنند که انسان را خیره می‌سازد^۲ آنگاه چطور ممکن است شخصیت برجسته‌ای چون زیدبن علی - علیه‌السلام - نیاز به استفاده از «مرجئه» و «معتزله» و «خواج» پیدا کند؟!

این نیست مگر به لحاظ مرض بی‌اعتقادی به ولایت و مهمتر دشمنی با آن، که به صورت اینگونه لطائلات بروز می‌نماید.

انگیزه‌های قیام

زیدبن علی

هرچند قیام این مدافع امامت که آرزوی تأسیس حکومت اسلامی داشت، سرنوشتی مقرر و عهدی معهود و وظیفه‌ای معین بود، لکن نباید فراموش کرد که برخوردهای خصمانه و رفتار دژخیمانه حاکم غاصب و عمال او با اسلام و مسلمانان خاصه خاندان رسالت این عهد معهود را فراهم آورده، سرنوشت زیدبن علی را رقم زده بود. مهمترین آنها خونخواهی شهیدان کربلا بود که علت و انگیزه جنبشهای مکتبی شده، لکن در کنار این شعار که روش انقلابیون «توابعین» و «مختار» نیز بود، موضوعات دیگری جلب توجه می‌کرد که خون قیام را در رگهای پیشوای انقلاب به جوش و خروش بیشتری می‌انداخت و زمینه را برای یک قیام علنی مسلحانه کاملاً مساعد نشان می‌داد. که چشم گیرترینش به انزوا کشاندن امامت، تنها ادامه دهنده مسئولیت نبوت بود. و تمامی آل علی - علیهم‌السلام - به این مظلومیت حساس بوده، در پی شهادت مظلومانه شجاعان کربلا که مهمترین تأثیر کودتای بعد از رحلت رسول الله بود به صورت قیامهای

۱- به کتاب ولایت از دیدگاه مرجعیت شیعه تألیف جناب محمد مقیمی از انتشارات معراجی ناصر خسرو تهران رجوع شود.

۲- به کتاب کرامات دلبران در حدیث دیگران رجوع شود.

مسلحانه برای تأسیس حکومتی به تمام معنی اسلامی در زمانهای مساعد به وقوع می‌پیوست. ولی آنچه جلب توجه می‌کند تمامی انقلابیون بعد از قیام جاوید کربلا، به نام خونخواهی شهیدان کربلا در معنا انتقام‌گیری از تمام دشمنان رسول خدا بود که پیمان پیشوای خویش، آخرین مرد آسمانی را شکستند. حساسترین مسئولیت الهی بعد از پیامبر اکرم را که می‌توانست ادامه دهنده مسئولیتهای نبوت باشد مورد حمله قرار داده، بدون داشتن کوچکترین حق شرعی غصب کردند. چنانکه نهضت سلیمان و مختار با شعار خونخواهی کربلا کارش را با شهادت انجام داد، در حقیقت مقابله با انحرافی بود که از سقیفه شکل گرفته، مقدمه‌ای برای تغییر خلافت اسلامی به سیستم سلطنت اموی گردید.

امام باقر - علیه‌السلام - برادرش زید را با همین خصوصیت معرفی می‌کند. می‌فرماید: «**هَذَا سَيِّدِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ الطَّالِبِ بِأَوْثَارِهِمْ**» او بزرگ خاندان خویش است و خونخواه ایشان می‌باشد.^۱

زیدبن علی نیز خود شخصاً به این اشاره نموده می‌گوید: «من بر ضد آنان که با جدم حسین جنگیدند قیام کرده‌ام.»^۲ لکن آنچه مهم می‌نماید این است که زید حمله به مدینه و سنگ باران کردن کعبه به وسیله فرزندان معاویه و مروان یا هرکس وابسته به امویان را از جمله انگیزه‌های قیام خود می‌شناساند. زیرا فرموده است: «انما خرجت علی الذین انماروا علی المدینه يوم الحرة، ثم رموا بیت الله بحجر المنجنیق والنار»^۳ من بر آن کسانی خروج کرده‌ام که به مدینه حمله ور شدند و خانه کعبه را به وسیله منجنیق سنگ باران کردند و به آتش کشیدند. حتی برای این می‌توان وجه تشابهی بین کلام پیشوای دو نهضت مقدس یافت. امام حسین - علیه‌السلام - در وصیتنامه خود به برادرش محمد حنفیه می‌نویسد: «**وَ اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْاَصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدِّي اُرِيدُ اَنْ اَمِرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ**» همانا، قیام من برای اصلاح امت جدم می‌باشد و اراده من امر به معروف و نهی از منکر است.

زیدبن علی نیز چنان غرق در اندیشه اصلاح امور امت محمد (ص) بوده است که عبدالله بن مسلم نامی می‌گوید او را در زیارت خانه خدا دیدم، توجهی به ستارگان

۱- امالی صدوق: ۳۳۵ بحارالانوار: ۱۷۰/۴۶. ۲- الفرق بین الفرق: ۲۵ و اعلام الوری: ۲۵۷.

۳- قیامهای وابسته به کربلا: از علامه عارف محقق حاج آقا رضا نائینی: ۱۲۹/۱

چشمک زن آسمان نموده گفت: آیا آن ستاره را می بینی؟ گفتم: بلی.
فرمود: کسی می تواند به آن دست یابد؟ گفتم: نه.

فرمود: به خدا قسم دوست دارم، که دستم به آن ستاره بچسبد و از آنجا به زمین پرتاب شوم یا به هرجا اصابت کنم و بدنم قطعه قطعه شود و در مقابل، خداوند بین امت محمد را اصلاح دهد.^۱ در اینصورت همانطور که امام - علیه السلام - خروج و قیام بر ضد یزید را یک فریضه دینی می شناسد^۲ می فرماید در این شرایط که قوانین الهی تعطیل شده، اموال عمومی مردم به تاراج می رود، حرام خدا را حلال می نمایند، من برای حکومت و امامت بر دیگران احق و اولی هستم.^۳ یعنی می باید حکومت ظالمانه و غیر اسلامی بل غیر قانونی اموی که به نام اسلام مطرح است ریشه کن گردد، دولت و حکومت عدل به جای آن استوار شود.^۴

درباره ماهیت قیام زید بن علی با شعار خونخواهی شهیدان نوشته اند: علت دیگر که به آن اشاره شد امر به معروف و نهی از منکر بود، زیرا در ایام خلفای بنی امیه ارتکاب مناهی و محرمات، فسق و فجور چنان شیوع یافته بود که در هیچ زمانی آن اوضاع مشهود نبود در شرب خمر و استماع تغنی غوانی، رقاصی و ادائی را هیچ اجتناب نمی رفت و جناب زید که فرزند امام، برادر امام و عموی امام و صاحب آن مراتب زهد و عبادت و غیرت و شجاعت بود بر خروج ناچار شد.^۵ پس قیام او برای امر به معروف و نهی از منکر بود.^۶

این قیام را نه تنها می باید اقدامی در ایفای مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر دانست، بلکه جنبشهای مکتبی دوره های بعد از کربلا، همه و همه امر به معروف و نهی از منکر را مقدمه ای برای تشکیل حکومت اسلامی می دانستند که متأسفانه دشمن همیشه در صحنه این مهم را با توجیهات مانند اینکه مثلاً فلان جنبش مکتبی به لحاظ مبارزه با فساد رائج جامعه بوده، مهم تشکیل حکومت اسلامی را پنهان داشته است.

اینان که در تمامی دوره های ایام اسلام در صحنه حضور داشته اند و منافقانه عمل کرده اند همیشه خطری جدی برای سرافرازی اسلام و جهانی شدن آن بوده اند، این

۲- مقدمه ابن خلدون: ۲۸۲.

۴- تاریخ ابن اثیر: ۹/۴.

۶- الحرائج والجرائح: ۳۲۷.

۱- مقاتل الطالبین: ۱۲۹.

۳- مقتل الحسین خوارزمی: ۳۳۴/۱.

۵- وقایع الایام خیابانی: صیام/۹۱.

زاهدان بی آبرو که در تمامی مراحل رشد انقلابهای اسلامی مانند «عبدالله بن عمر بن خطاب» امامان شیعه را نصیحت کرده‌اند تا دست از مبارزه با حاکم فاسدالعقیده و فاسدالعمل بردارند، یعنی خودفروخته‌های پشت پرده در آستانه جنبشهای مکتبی حضور پیدا کرده رهبری انقلابی را نصیحت کرده‌اند. حسن بصری معلوم الحال می‌گوید: اگر علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - نان و خرما می‌خشکیده می‌خورد برای او بهتر بود تا اقدام به حکومت داری کرد.^۱

ولی آنجا که امثال مروان در روز اول خلافت خود می‌گوید: «از خلافتی که خداوند به ما داده است چه می‌خواهید؟ آیا می‌خواهید لباسی را که خدا بر تن ما کرده است بیرون آورید؟» سکوت می‌کنند، ناصحی از این قماش پیدا نمی‌شود تا در مقابل، ایستاده لااقل نصیحتش کند و بگوید به چه دلیل مدعی چنین هستید، و آنگاه که شخصیت‌هایی مانند محمد حنفیه، زید بن علی پیدا می‌شوند تا در مقابل این اراجیف، مشت محکمی بر دهان گوینده‌اش حتی اگر مروان و هشام باشند بکوبند، عبدالله بن عمرهای نصیحت کننده، احساس وظیفه شرعی می‌کنند، چون کوشیده‌اند که حکومت اسلامی تشکیل نشود. زیرا اگر امور مملکت داری از دست عمروعاص‌ها، مروان بن حکم‌ها و هشام‌ها درآید به دست سلیمان‌ها و مختارها که همه و همه از تربیت شدگان امامتند می‌افتد. اینان حاشیه نشین شکم سیر کن نیستند. و لذا می‌بینیم امامان شیعه به آنهایی که در راه برانداختن رژیم‌های فاسد بنی امیه و سپس بنی عباس مبارزه می‌کردند یاری می‌دادند حتی می‌فرمودند: «دوست دارم قیام کننده‌ای از آل محمد قیام کند و من مخارج بازماندگانش را به عهده گیرم.»^۲

داعیان حق

در پی براندازی بنی امیه

دعاة الحق نامی است که امام حسین - علیه السلام - بر نواده‌اش زید بن علی و پیروان او نهاده بود اینان صرفاً برای مبارزه با فساد قیام نمودند تا مانند مسلمانان معمولی با قدرت حاکم برای برانداختن فساد در سطح جامعه برخورد کرده باشند و حاکمان

۱- به کتاب حسن بصری چهره جنجالی تصوف رجوع شود.

۲- بحار الانوار: ۱۷۳/۴۶.

فسادآور دوباره به آنچه مشغول بودند سرگرم باشند. بل این شجاعان که در پی جنبش‌های توأبیین و فقها و مختار به رهبری زیدبن علی قیام نمودند برای سقوط حکومتی مبتلا به انواع فسادها یا حاکم فاسد تولیدکننده فساد که اگر بماند حاکم فاسد دیگری را به رهبری جامعه اسلامی می‌گمارد قیام کردند.

داعیان حق ناظر بودند نه تنها حکومت اسلامی از مسیر شرعی و صحیح خود خارج شده بلکه اصلاً از روز تغییر خلافت اسلامی به سیستم سلطنت اموی، برخلاف ادعا و شهرتی که داشت نظام حاکم، حکومت اسلامی نبوده تا از مسیر شرعی خارج شود. اینان شاهد بودند سیاست مملکت داری نیز بر مبنای فساد و مصالح شخصی و هوی و هوس در میان امت آن هم در تمامی امور که مربوط به زندگی فرد و اجتماع می‌شود به دست فراموشی سپرده شده، زور و رشوه، نیرنگ و تزویر که میزان و ملاک نامزدی خلیفگی گردیده، به صورت قانون درآمد. پس علت جنبش‌های مکتبی که وابستگان به امامان شیعه می‌باشند، می‌باید عیناً نقش امامان معصوم - علیهم‌السلام - را در بازگرداندن ارزشهای محمدی و برگرداندن خلافت الهی به مجرای اصلی آن باشد.

اینجا قانون امر به معروف و نهی از منکر با براندازی حاکم فاسد تحقق می‌یابد و نمی‌توان به تذکراتی ناصحانه اکتفا نمود. او که در مقابل حاکم شرابخوار و قمارباز زن باره عیاش قیام می‌کند، می‌خواهد سیستم حکومت را تغییر داده آن را به صالح‌ترین فرد جامعه واگذار کند. او نمی‌خواهد امر به معروفی کرده باشد، تا ادای وظیفه نماید. بل تا سرحد شهادت برای براندازی حاکم فاسد به میدان امر به معروف و نهی از منکر آمده است انقلابیون بعد از واقعه کربلا کوشیده‌اند حکومت را از بنی امیه و بعدها از عباسیان گرفته به صاحبشان که امامان شیعه‌اند بسپارند.

زیدبن علی - سلام‌الله علیهما - مانند رهبران جنبش‌های ماقبل خود می‌داند، امامت و خلافت حق آن غاصبان و جنایتکارانی که بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند نیست. بلکه این حق را خداوند برای ائمه عادل و معصوم از خاندان ختمی مرتبت معین نموده است. چنانکه امام حسین - علیه‌السلام - فرموده‌اند: «أَنَا أَحَقُّ مِنْهُ بِهَذَا الْأَمْرِ» من برای حکومت و خلافت از دیگران [یزید] سزاوارترم.^۱

زیدبن علی - سلام الله علیهما - نیز همین اندیشه انقلابی الهی جد بزرگوارش را ملاک وظیفه قرار داده می فرماید: «ما برای خلافت، بر دیگران سزاوارتریم ولیکن این گروه [بنی امیه] آن را از دست ما گرفته اند و ما را کنار زده اند.»

البته منظور زید از ما، امام و سرورش بوده است. زیرا امام صادق - علیه السلام - در ضمن تجلیل از مقام زیدبن علی، عموی بزرگوارشان می فرمایند: «**أَمَّا إِنَّهُ لَوْظَفَرَ لَوْفِي،** **أَمَّا إِنَّهُ لَوْ مَلَكَ لَعُرَفَ كَيْفَ يَصْنَعُهَا**»^۱ همانا، اگر او [زید] پیروز می شد به پیمان خویش عمل می کرد، و اگر به ملک و حکومت می رسید، می دانست آن را چه کند.

امام رضا - علیه السلام - در ضمن سخنانی فرموده اند: «او حکومت و پیشوائی را برای خویش نمی خواست، وی مردم را به رضای آل محمد دعوت می کرد.»^۲

پس دعاة الحق، زیدبن علی و یارانش، خروج بر قدرت حاکم کرده، قصد براندازی حکومت غاصبانه امویان را داشتند. چنانکه حضرت صادق درباره عمویشان زید می فرمایند: «او بر سلطانی خروج کرد تا قدرتش را خرد و منکوب سازد.»^۳

اما آنچه که در منظور و هدف زیدبن علی وجود داشته و چون زیدیه برخلاف آن را اعتقاد دارند کمتر مطرح شده است و اگر بعضاً مانند دانشمند و محقق مدقق جناب سید ابوالفضل رضوی اردکائی به آن اشاره داشته اند در جایگاهی بوده که به آن توجه شده، لکن به این راز آشنا کننده نبوده است^۴ ارتباط امویان با حرکت قدرت طلبان بعد از پیامبر می باشد. زیدبن علی که با شعار خونخواهی شهیدان کربلا قیام نموده تا سلطنت اموی را براندازی کند به این توجه داشته که سرچشمه این گونه رخدادها از حرکت بعد از رسول خدا بوده؛ در معنا اگر پیروزی نصیبش می شد امروز همه و همه همانطور که با ایمان و اعتقاد به یک پیامبر و یک کتاب، رو به قبله می ایستند با اطاعت از امامان دوازده گانه که جانشینان رسول خدایند طریق عبودیت را طی می کردند.

زید در آخرین کلام، خویش را قربانی توطئه بعد از رسول خدا دانسته، می فرماید: «این سائلی عن ابی بکر و عمر، هما اقامانی هذا المقام»^۵ کجاست آن کسی که راجع به ابوبکر و عمر از من سؤال می کرد آنان مرا به این روز و حال کشاندند. یعنی اگر آن دو نفر

۱- رجال کشی: ۱۸۴، الغدیر: ۷۰/۳ چاپ بیروت.

۲- الغدیر: ۷۱/۳. ۳- اصول کافی باب الحجه و الغدیر: ۷۱/۳.

۴- شخصیت و قیام زیدبن علی: ۷۹ و ۲۱۱. ۵- همان مأخذ پیشین

خلافت را غصب نکرده بودند این پیشامدها نبود و من با این حال کشته نمی‌شدم، باعث این حوادث ناگوار بر سر مسأله خلافت و امامت آنها بودند.^۱

گزارش کرده‌اند: شخصی از حضرتش پرسید، امام حسین را چه کسی در کربلا شهید کرد؟! زید در جواب فرمود: «حسین را در سقیفه بنی ساعده شهید کردند.»^۲

و این به راستی حقیقتی است که در جابه‌جای تاریخ شیعه به آن اشاره شده است و متأسفانه با سعی فراوان جدیت کرده‌اند که در اذهان جایگزین نشود. شاعری دل‌باخته به آل علی - علیهم‌السلام - چه زیبا آنچه را خوانده و شنیده به شعر کشیده و سروده است:

اليوم من اسقاط فاطمه محسنا سقط الحسين عن الجواد صريعا

به خاطر آنکه محسن فاطمه را سقط کردند، امروز [عاشورا] حسین نیز از روی اسب بر زمین افتاد. یعنی شهادت امام حسین و فاجعه کربلا، یکی از آثار شوم سقیفه بود.

جهاتی که انقلاب زید را

شتاب داد

نوشته‌اند درست همان زمانها که زید زمینه‌ها را برای یک انقلاب ضد حکومتی مشاهده می‌کرد و در اندیشه قیامی اموی برانداز بود، یک فرد طرفدار زبیر بن عوام را که با آل علی - علیهم‌السلام - دشمنی داشت، در امورات مذهبی چون به خلوت می‌رفت، کارهای دیگر هم می‌کرد والی مدینه کردند. وی مأموریت داشت با اهل بیت به خشونت رفتار نموده درباره اموراتی که به خاندان وحی مربوط می‌شد سختگیر باشد، با خواست و راحت خاندان رسول اکرم موافقت نکند.

زید بن علی در چنین موقعیتی، بهترین راه حل اینگونه مشکلات را ملاقات با هشام بن عبدالملک خلیفه اموی و اتمام حجت با او تشخیص داده، عازم شام شد به دربار خلیفه رفت هشام با سابقه‌ای که از مخالفت‌های او داشت و آمدنش به شام مطلع شده بود دستور داد او را نپذیرند. این برخورد برای شخصیتی همچون زید اهانت به‌شمار آمده، تصمیم به سماجت گرفت. عاقبت پس از چهل روز، او را در دربار پذیرفتند، زید در اولین برخورد به او فرمود: تقوای خدا را در پیش گیر.

هشام در حالی که به اطرافیانش با تمسخر اشاره می‌کرد تا جایی به او برای نشستن ندهند، در جوابش گفت: همانند تو مرا به پرهیزگاری امر می‌کنند؟!

زید در جواب او فرمود: در میان بندگان خدا، هیچکس برتر نیست که دیگران را به تقوا و پاکی وصیت کند، و کسی از وصیت شدن به تقوا پست نگردد، پس از خدا بترس. هشام تند شد و فریاد زد: تو آرزوی خلافت را در دل می‌پرورانی و امید آن را به دل بسته‌ای، اما تو را با حکومت و خلافت چکار؟! بی مادر، تو فرزند کنیزی بیش نیستی.

زید با وقار و متانتی خاص خود جواب دندان شکنی به هشام داد، فرمود: من کسانی را والا مقام‌تر از پیامبران نزد خدا نمی‌یابم و حال آنکه اسماعیل پیغمبر خدا کنیز زاده بود، اگر این جهت حاکی از خرد مایگی بود، وی به رسالت مبعوث نمی‌گردید. پس مادران مانع ترقی فرزندان نیستند.^۱

هشام، تو چگونه به خود جرأت می‌دهی به کسی اهانت کنی که نبیره رسول خدا و فرزند امیرالمؤمنین است.

هشام از این سخنان کوبنده زید، آنهم با حضور اطرافیان چاپلوس سخت خشمگین شد و دوباره فریاد زد: دژخیم بیا، مبادا این مرد در میان لشکریان و اطرافیان من بماند. مواظب باش.

زید وقتی دید سخن گفتن و نصیحت به نامردی چون هشام نتیجه‌ای ندارد، درحالی که زیر لب زمزمه می‌کرد: «ملتی که از داغی شمشیر هراسیدند، پست و زبون شدند.» دربار اموی را ترک نمود.^۲

وقتی آخرین کلمات زید - علیه‌السلام - را به هشام رساندند، گفت: شما خیال می‌کنید که این خاندان، نابود می‌شوند، نه به جان خودم سوگند! خانواده‌ای که مثل این مرد از خود گذشته‌اند هرگز منقرض نخواهند شد.^۳

ولی به این مشاجره حضوری زید و هشام، اموری که مورد نظر او بود سرو سامان نگرفت، والی مدینه همچنان با اهل بیت جسورانه رفتار می‌کرد و این موجب شد که زید بار دیگر عازم شام شود، ولی این بار اجازه ملاقات با هشام را به او ندادند. مجبور شد مطالبش را به وسیله نامه برای هشام شرح دهد. هشام با خواندن نامه، زیر آن نوشت:

۲- ارشاد مفید: ۲۵۲.

۱- اعلام الوری: ۲۵۷.

۳- وقایع الایام خیابانی: صیام/۹۱.

«ارجع الی منزلک» به خانه خود برگرد.

این جواب زید را ناراحت نموده، در شام ماند تا موجبات وحشت و اضطراب هشام را فراهم آورد. جاسوسان هر روز گزارشی از اثر سوء ماندن زیدبن علی - علیه السلام - به هشام می دادند تا جایی که مجبور شد زید را بپذیرد.

وقتی زید از پله های کاخ بالا می رفت این جمله را زمزمه می کرد: «به خدا سوگند زندگانی توام با مذلت و خواری را دوست ندارم.» جاسوسان این را نیز قبل از ورود زید به اطلاع رساندند.

هشام با دیدن زید گفت: همان زیدی که آرزوی خلافت را در سر می پرورانی و بر او پرخاش کرد. زید هم جواب های تند و دندان شکنی به خلیفه سفاک داد.^۱

هشام چون عاجز شد و حساسیت پیروان امامت را نسبت به امام می دانست، برای این که تندی ها و یا سخن های دندان شکن زید را جبران کرده باشد با جمله توهین آمیزی رو به زیدبن علی کرد و گفت: برادرت بقره^۲ چکار می کند؟

زید در جواب فرمود: پیامبر خدا، برادرم را باقرالعلوم شکافنده دانش نام گذاری کرد ولی تو او را... می خوانی؟!^۳ سپس با خواندن اشعاری^۴ حضور هشام را ترک کرد.

نتیجه این دیدار، دستور زندانی بود که هشام برای زیدبن علی صادر کرد تا تماس او با مردم قطع شود.

عاقبت پس از پنج ماه از زندان آزاد شد. اینجا بود که توطئه ها علیه زیدبن علی آغاز گردیده و یکی پس از دیگری دامنش را می گرفت. هر روز به نوعی او را برای محاکمه احضار کرده به زندان می کشاندند.^۵ در معنا او را برای نهضتی خونین آماده تر می کردند.

قیام برای سقوطِ حاکم فاسد

زید پس از آنچه که عمال دست نشانده هشام با او کردند به کوفه رفته تدارک قیام را می بیند تا در زمانی نه چندان دور علیه حکومت غاصب و حاکم فاسد پرچم مخالفت

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۸۶/۳.

۲- دستم شکسته باد که ناگزیر به نوشتن این کلمه شدم.

۳- ریاض الاحزان قزوینی: ۱۸۳، اعلام الوری: ۲۵۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۸۶/۲.

۴- تاریخ یعقوبی: ۳۲۶/۲ مروح الذهب: ۲۱۸/۳ تاریخ ابن اثیر: ۹۳۱/۵.

۵- تاریخ طبری: ۴۸۵/۵ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۸۴/۳ مطالعه شود.

است اقدامی از سوی خود، بدون اجازه امام هر عصر وانمود کنند تا بدین وسیله دو موضوع را به تاریخ تحمیل نمایند:

یکم: اینکه امامان شیعه مشکلی با حکومت‌های زمان خود نداشته‌اند و این اطرافیان بوده‌اند که هوای حکومت داری داشته و برخلاف رضایت آنان قیام کرده‌اند.

دوم: سرکردگان جنبشهای مکتبی که اغلب فرزندان امامان شیعه بوده‌اند، نخست بر پدران خود که امام هم بوده‌اند شوریده، آنگاه نهضتی را برپا داشته‌اند.

در صورتی که در موضوع نخست اگر به این مهم پی می‌بردند که خواست امامان شیعه فقط آن نبود که به حکومت برسند و تشکیل دولتی یا نظامی اسلامی بدهند، بلکه دارای هدفی بزرگتر بودند که ساختن امت اسلام و آماده کردن آنان برای بقاء و گسترش اسلام بود، بالطبع به حکومت رساندن افراد امین و درستکار نیز می‌توانست تأمین‌کننده منظورشان باشد و نیازی نبوده است به صورت مستقیم در اینگونه انقلابها دخالت کنند. بلکه رهبری انقلاب به واسطه نماینده ایشان نیز تأمین‌کننده منظورشان بود. در حقیقت ائمه در رأس رهبری جامعه قرار داشتند که فقهاء و پارسایان، متکلمان و فلاسفه و صاحبان علوم و فنون مختلف و اصحاب فتوحات و فرماندهان نظامی و سیاستمداران جزء آن جامعه بودند و این همان منظور مقدسی بود که با در اختیار داشتن تمام اساس جامعه تأمین می‌شد.

بدین صورت امامان شیعه رهبری انقلاب آزادپخش ضد نظام‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس را عهده‌دار بودند و مردم را علیه سلطه آنها می‌شوراندند و در همین زمان که انقلابهای سیاسی توسط نزدیکانشان رهبری می‌شد، انقلابهای دیگر مانند فرهنگی، مذهبی و اقتصادی حتی همزمان با جنبش مکتبی، حرکت‌های نظامی دیگری را که در جهت گسترش قلمرو اسلامی بود هدایت می‌نمودند و مردم را به دامن امامت سوق می‌دادند. در چنین وضعیت و موقعیتی شرکت علنی امام آنها در یک حرکت انقلابی که با محرومیت گروههای انقلابی دیگر از هدایت‌های امام بود به نفع اسلام و مسلمین نبود. به علاوه اگر امام در جنبشی نظامی شرکت می‌نمود و آن انقلاب با شکست روبرو می‌شد، امام و جنبش وی و همه افراد وابسته به پایان کار خود می‌رسیدند و این چنین عملی عاقلانه نبود؛ زیرا امام در موضعی قرار داشت که سایر انقلابها را نیز هدایت و رهبری می‌کرد و بطور غیر علنی بر همه آنها اشراف کامل داشت. دشمنان خارجی تشیع

که نوشتن را آموخته داشته‌اند در برخورد با اینگونه صحنه‌ها در تاریخ شیعه به لحاظ هائی که اشاره کردیم سعی داشته‌اند جنبشهای مکتبی را که به واسطه نزدیکان امامان در حقیقت فرزندان عزیزشان هدایت می‌شد از اعتبار شرعی انداخته یک عمل خودسرانه، درست مقابل امام انجام پذیرفته، نشان دهند. در مورد زیدبن علی نیز مانند انقلابهای ماقبل و حتی بعد از او شایع کرده‌اند که بدون احراز رضایت امام زمان خویش پا در رکاب نموده‌اند. در صورتی که امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام - وقتی برادرش زیدبن موسی در بصره خروج می‌کند و خانه‌های بنی العباس را به آتش می‌کشد، هارون به احترام علی بن موسی الرضا از جرم او چشم‌پوشی می‌نماید. به امام رضا عرض می‌کند: زید برادر شما مانند زیدبن علی بن الحسین رفتار می‌کند.

در این جا حضرت، زبان به تعریف و ستایش زیدبن علی بن حسین باز کرده او را می‌ستاید که جنابش از علماء اهل بیت بود و برای خدا خشمگین شد، او با دشمنان خدا جنگید تا در راه خدا شهید گردید. سپس اشاره می‌کنند که امام صادق - علیه السلام - فرموده‌اند: زیدبن علی درباره قیام خود با من مشورت کرد، به او چنین گفتم: «ای عمو اگر دوست داری کشته شوی و جسدت را در «کناسه» به صلیب بکشند تصمیم خود را عملی کن.» و چون زید مرخص شد، حضرت فرمودند: «وای بر کسی که ندای زید را بشنود و پاسخی به او ندهد.»^۱

و وقتی خبر شهادت زیدبن علی را می‌شنوند می‌فرمایند: «درود خدا به روان او باد و لعن و نفرین حق بر قاتلینش!»^۲ مهمتر اینکه حضرتش از خداوند می‌خواهند که در زمره مجاهدان همراه زیدبن علی باشند.

فضیل که از کوفه باز می‌گردد تا خبر شهادت را به امام دهد می‌گوید، امام آنچه را من دیده بودم می‌دانست. سپس شنیدم که می‌فرمود: «خداوند مرا در ریختن این خونها شریک گرداند. به خدا عمویم و اصحاب وی شهید شدند، همچنان که علی بن ابیطالب و اصحابش به شهادت رسیدند.»^۳ و نشانه‌های دیگر که به آنها اشاره شده است و مفاخر عالم اسلام برای شرعیت انقلاب زید به آن گزارش استناد کرده‌اند و گفته‌اند: او مردم را به رضای آل محمد یعنی امام صادق - علیه السلام - دعوت می‌نمود^۴ و قیامش برای مطالبه

۲- کشف الغمه: ۴۴۲/۲ بحار الانوار: ۱۹۴/۴۶.

۴- ارشاد مفید: ۲۵۱.

۱- عیون اخبار الرضا: ۲۴۸/۱.

۳- بحار الانوار: ۱۷/۴۶.

حق امامت بود^۱ تا خلافت و حکومت را از دست حکام غاصب بیرون آورد، در مسیر اصلی و حقیقی اش قرار دهد^۲ در اینصورت اگر زید بن علی پیروز می شد و حکومت را در دست می گرفت این حق را به صاحب و اهلش^۳ حضرت امام صادق تفویض می کرد.^۴ چنانکه وقتی مأمون از حضرت رضا - علیه السلام - سؤال می کند: ای ابوالحسن آیا زید امامت را برای کسی که شایستگی آن را نداشت نمی خواست؟

امام رضا می فرمایند: زید امامت را برای شخص ناصالحی نمی خواست، پرهیز وی از خدا بیشتر از این سخنان بود، سخن زید این بود: من شما را به رضای آل محمد می خوانم.^۵

با این گزارش های تاریخ نمی توان پذیرفت که زید بن علی بدون اجازه امام زمانش قیام کرده باشد، او حتماً با رضایت کامل امام صادق - علیه السلام - قیام نموده است. چنانکه مرحوم آية الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی پس از بررسی و جرح و تعدیل روایات با صراحت و قاطعیت عقیده خود را چنین بیان داشته اند: «ان زیداً کان مأذوناً من قبله زید از جانب امام مأذون بود.»^۶

و این نه استنباطی است که بعدها بر اثر اجتهاد در تاریخ نتیجه گرفته باشند بل همان زمان که عده ای از شیعیان حضور امام صادق - علیه السلام - را در جنبش زید بن علی ندیدند، فکر کردند که امام با حرکت انقلابی مسلحانه زید مخالف است.^۷ خود را کنار کشیدند. سلیمان بن خالد که از شاگردان برجسته امام صادق بود و در جنگ، زید را یآوری می کرد می گفت: در قیام، زید از طرف امام اذن داشته است.^۸ به لحاظ همین ارتباط مرید و مرادی بین زید و امام صادق - علیه السلام - بوده است که هرگاه امام نام کوفه را می شنیدند گریه می کردند، محاسن مبارکشان از اشک خیس می شد. وقتی علت گریه حضرتش را جویا می شدند می فرمود به یاد عمویم زید گریه می کنم.^۹ و هرکس

۱- تنقیح المقال: ۴۶۹/۱. ۲- همان مأخذ پیشین: ۴۶۸/۱.

۳- وقایع الایام خیابانی: صیام/۴۴. ۴- مرآة العقول: ۲۶۱/۱.

۵- عیون اخبار الرضا: ۱۷۱/۱، الغدير: ۷۱/۳. ۶- معجم رجال الحدیث: ۳۵۸/۷.

۷- بحار الانوار: ۱۹۶/۴۶ تنقیح المقال: ۶۴۹/۱ کفایة الاثر: ۳۷۷.

۸- شخصیت و قیام زید: ۱۲۷.

۹- امالی صدوق: ۳۹۲ بحار الانوار: ۱۷۲/۴۶، امالی طوسی: ۲۷۷.

مانند ابن برده اسدی^۱ و سلیمان بن خالد^۲ و ابی ولاد کابلی^۳ و فضیل^۴ را می‌دیدند درباره زید بن علی سؤال می‌کردند و گریه می‌نمودند. پس اگر زید بدون اجازه امام قیام کرده بود، حضرت در پی شهادت او اشک نمی‌ریختند و مهمتر اینکه بر دار جنازه او نماز نمی‌خواندند.^۵ و اینکه پولهایی به عبدالرحمن بن سبابة می‌دادند تا میان خانواده شهدای قیام زید تقسیم کند.^۶ این حمایت امام تا جایی است که فرموده‌اند: فرد گریه کننده بر او، با وی در بهشت است و بدگوی وی در خون او شریک می‌باشد.^۷ یعنی با دشمنان او همدست می‌شود. و اگر بگوئید اینها به جهت ارتباط جسمانی بین زید و امام بوده، می‌گوئیم این در مسئولیت نبوت و امامت رنگی ندارد. ارتباط رسول خدا با نزدیکترین کسانش بر اساس وظیفه الهی بوده چنانکه امام رضا برادرش را با «زیدالنار» نام می‌بردند و وقتی مامون می‌خواهد او را با زید بن علی مقایسه کند ناراحت می‌شوند.

شهادت و دار زدن

و سوزاندن زید در راه امامت

عاقبت زید بن علی پس از احراز رضایت امام خود به اذن او در پیشاپیش رزمندگانی سلحشور که به شعار «یا منصور امت»^۸ خطابش می‌کردند روز چهارشنبه اول صفر ۱۲۱^۹ در حالی که آفتاب خود را پهن می‌کرد با قهرمانی و دلیری و بی‌باکی که مردم نظیرش را ندیده بودند^{۱۰} چون شیر شمیده و پلنگ شکار دیده دل بر کارزار بست^{۱۱} که به فرموده شیخ مفید، زنان همانندش را در فضائل و شجاعت نژاده بودند^{۱۲} قیام نمود و با پیروزیهای چشمگیری که به دست آوردند در یک حمله دشمن را در محله‌ای از کوفه به نام «جباله صائدین» که حدود پانصد تن از ارتش در آن جا بودند پراکنده کرد.^{۱۳} لشکریان زید چنان رشادتی با شعار «یا منصور امت» نشان دادند که همان روز اول جمع زیادی از

- | | |
|--|---|
| ۱- امالی ابن الشیخ: ۴۶ بحارالانوار: ۲۰۱/۶. | ۲- نفس المصدر: ۱۶۱/۸ بحارالانوار: ۲۰۵/۴۶. |
| ۳- کشف الغمه: ۴۴۲/۲ بحارالانوار: ۹۶/۴۶. | ۴- بحارالانوار: ۱۷۱/۴۶، امالی صدوق: ۳۴۹. |
| ۵- بحارالانوار: ۲۰۵/۴۶ نفس المصدر: ۲۱۵/۳. | ۶- رجال کشی: ۱۶۷ بحارالانوار: ۱۹۴/۴۶. |
| ۷- کشف الغمه: ۴۴۲/۲ بحارالانوار: ۱۹۴/۴۶. | ۸- تاریخ طبری: ۴۸۶/۵ مقاتل الطالبین: ۱۳۶. |
| ۹- البته سال ۱۲۲ هم نوشته‌اند / ۱۱۰. | ۱۰- انساب الاشراف: ۲۰۲/۳. |
| ۱۱- وقایع الایام خیابانی: صیام. | ۱۲- زید شهید: ۱۰. |
| ۱۳- تاریخ طبری: ۲۷۲/۸. | |

لشکر دشمن میدان را ترک کرده، شبانه از کوفه فرار نمودند.^۱ سرنوشت کارزار به اینجا که رسید چون استاندار بصره مردم کوفه را در مسجد زندانی کرده بود،^۲ سپاهیان زید برای نجاتشان به مسجد روی بردند. ولی مردم با اینکه صدای حمایت نصر بن خزیمه افسر رشید سپاه زید بن علی را شنیده بودند^۳ و پرچمهای برافراشته را که از دیوار مسجد به نشانه پیروزی بالا بود^۴ دیدند، باز برای بیرون آمدن از مسجد همتی نکردند^۵ تا اینکه سپاه تازه نفس استانداری کوفه آن موقعیت حساس را از دست یاران زید خارج نمود.^۶ ولی محله دارالرزق که خزینه دارائی کوفه بود، نزدیک باب الجرکه پشتش رود فرات قرار داشت^۷ به تصرف زید درآمد، دستور داده بود که تنها راه به خزینه را با هیزم و چوب مسدود کنند تا دزدان چپاولگر فرصت جو، وقت را برای غارت غنیمت ندانند.^۸

روز چهارشنبه درحالی که کوفه وحیر دو هزار کشته داده بود^۹ به نفع جنبشیان حمایت کننده از امامت به اتمام رسید. روز پنجشنبه زید درحالی که زرهی آهنین بر تن داشت و قبای سفیدی زیر آن پوشیده بود، شکل و شمائلش تجدید کننده خاطرۀ علی امیرالمؤمنین و جد بزرگوارش حسین بن علی در روز عاشورا بود^{۱۰} به جمع یاران و سربازان آمد. تا قبل از ظهر جنگیدند و نصر بن خزیمه به شهادت رسید^{۱۱} شهادت او چنان اثری در زید گذاشت^{۱۲} که چون شیر غرنده و طوفانی سهمگین به جنگ ادامه داد تا پیش از ظهر همان روز پنجشنبه جمع زیادی از دشمن به هلاکت رسیدند و عقب نشینی کردند.^{۱۳} بعد از ظهر، دلاوران سپاه زید با اینکه زخمهای زیادی دیده بودند و خستگی از چهره‌شان نمایان بود پیش می‌رفتند و بر دشمن تا حدی که از مرکز طلب کمک کند لطمه وارد آوردند، به هنگام غروب آفتاب که عده‌ای تیرانداز ماهر از ناحیه استاندار کوفه به سپاه دشمن پیوستند، زید بن علی چون تند باد به قلب دشمن حمله برد ناگهان تیری

۲- تاریخ طبری: ۴۸۵/۵ تاریخ ابن اثیر: ۹۶/۵

۴- مقاتل الطالبین: ۱۳۸

۶- تاریخ طبری: ۲۷۳/۸

۸- تاریخ طبری: ۲۷۵/۸

۱۰- شخصیت و قیام زید: ۲۰۵

۱۲- تاریخ طبری: ۲۰۳/۸

۱- شخصیت و قیام زید: ۱۹۸

۳- انساب الاشراف: ۲۰۳/۳

۵- ثوره زید بن علی: ۱۲۰

۷- خطط الكوفه: ۲۲

۹- وقایع الایام خیابانی: صیام/۱۰۱-۱۰۲

۱۱- تاریخ طبری: ۲۷۴/۸

۱۳- انساب الاشراف: ۲۰۲/۳

به طرف چپ پیشانی مقدس او اصابت کرد^۱ که با حالتی غمگین و متأثر فرمود: «این سائلی عن ابی بکرو عمر، هما اقاماتی هذا المقام»^۲ کجاست آن کسی که راجع به ابوبکر و عمر از من سؤال می‌کرد. آنان مرا به این روز و حال کشاندند. بدن مقدس قهرمان رشید علوی از اسب به زمین افتاده یاران زید اطرافش را گرفتند، او را به منزل حران بن ابی کریمه که در قسمت بازار نزدیکی سکه‌البرید بود^۳ یا بنا بر قولی به خانه «دارالحوارین» نزدیکی سینحه^۴ بردند. در این حال یحیی فرزند رشید و گرامی زید وارد شده خود را به روی پدر افکند. زید چشمان مهربان خود را به روی فرزند گشود و فرمود: «فرزندم تو با این گروه تبه‌کار مبارزه کن» در همین زمان طبیب وارد شد، پس از معاینه معروض داشت: آقا اگر این تیر را از پیشانی شما بکشم با مرگ شما همراه خواهد بود. زید فرمود: مرگ برایم آسان‌تر است از این حالتی که در آن هستم. طبیب با کلبتین تیر را از پیشانی زید بن علی بیرون کشید، گویا جان او هم با آن بود که در همان لحظه به جانان تسلیم کرد.

آری روز جمعه سوم صفر ۱۲۱ بود که زید بن علی - علیه السلام - در سن ۴۲ سالگی جان را به^۵ پای امام و امامت ریخت. در پی این مصیبت بزرگ، اطرافیان با مشکل دفن مواجه شدند. عده‌ای نظر دادند زره آهنین بر تن او کنیم به فرات اندازیم تا از تعرض دشمن در امان بماند. بعضی گفتند سرش را بریده تا شناسائی نشود داخل شهداء باشد. تا اینکه تصمیم گرفتند بدن را تا عباسیه که در غرب خزیمه قرار داشت^۶ ببرند و دفن کنند. چنان کردند. ولی جاسوسی ماجرای دفن زید شهید را گزارش کرد. به دستور استاندار کوفه قبر را نبش کردند، جسد مقدس را بیرون آوردند با طنابی بستند به دارالاماره حمل نمودند. سپس به دستور یوسف بن عمر استاندار، سر مقدس زید را از بدن جدا ساختند. آن را برای هشام بن عبدالملک به شام فرستادند. بدن مبارک قهرمان انقلاب آل محمد را با چند تن از افسران برجسته او در کنار کوفه به دار زدند^۷ و برای آنها نگهبان گماردند. یکی از نگهبانان می‌گوید: در عالم واقعه دیدم پیامبر اکرم در کنار چوبه

۱- همان مأخذ ۲۰۳/۳ مقاتل الطالبین: ۱۴۱ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۲۸۷/۳ جدید.

۲- شخصیت و قیام زید: ۲۱۲. ۳- مقاتل الطالبین: ۱۴۱.

۴- انساب الاشراف: ۲۰۳/۳. ۵- طبقات ابن سعد: ۴۰/۵ مقاتل الطالبین: ۱۳۰.

۶- معجم البلدان: ۷۵/۴. ۷- مقاتل الطالبین: ۱۴۲ تاریخ طبری: ۲۷۶/۸.

دار آمده با تعجب می فرمود: آیا بعد از من اینطور با فرزندم رفتار می کنید. سپس به زید فرمودند: ای زید تو را کشتند، خداوند آنها را بر دار زند.^۱ در همین موقعیت مردم کوفه شبها با بودن نگهبانان کنار چوبه دار زید شهید می رفتند و به عبادت می پرداختند^۲ تا اینکه پس از چهار سال در زمان ولید بن یزید آن را پائین آوردند و بنابر دستور او که در نامه ای بود در سال ۱۲۵ هجری آتش زدند. خاکسترش را با قایقی به رود فرات ریختند^۳ و سر مبارکش را بعد از آنکه مدتی در دروازه شام بر بلندی نصب بود و هر عابری می دید^۴ به مدینه فرستاده^۵ به خانه خواهرش زینب بردند و به دامن او افکندند^۶ و سپس یک شبانه روز نزدیک قبر رسول خدا نصب کردند.^۷ چون علائم شورش اهل مدینه دیده شد، سر را به دستور هشام در روز یکشنبه دهم جمادی الاخر ۱۲۲ به مصر فرستادند در مسجد جامع نصب کردند^۸ مردم شجاع مصر آن را شبانه دزدیدند در مسجدی به نام «محرس الحضرة» دفن کردند.^۹ در سال ۵۲۵ به دستور امیرافضل برای پیدا کردن سر زید مسجد را خراب کردند سر را در محراب یافتند فخرالدین ابوالفتوح زیدی خطیب و پیشوای مصر سر زید را خوشبو و معطر نمود. به منزل خویش برده، پس از تعمیر مسجد در محراب دفن کردند که هم اکنون زیارتگاه مردم مصر است و یکشنبه شب و روز را برای زیارت او اختصاص داده اند.^{۱۰}

فتنه ضلالت

در پی شهادت زید

آشنایان با تاریخ به این برخورد داشته اند که عده ای از طبقات مردم مبتلا به مرضی بودند که قدیسین عالم را از حریم خویش فراتر برند، به مدح و ثنای آنان پرداخته، تا منظوری را که دارند تأمین کنند. چنانکه پیروان مسیح بن مریم به این درد مبتلا شدند و با این بلا ماندند. یا گروهی از شیعیان که در حضور علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - به

۲- منهاج السنه: ۸/۱

۱- مقاتل الطالبین: ۱۴۴.

۴- مقاتل الطالبین: ۱۴۲ تاریخ طبری: ۲۷۶/۸.

۳- تاریخ یعقوبی: ۲۲۶/۲.

۶- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۱۲/۲ جدید.

۵- تاریخ طبری: ۲۷۷/۸.

۸- النجوم الزاهرة فی اخبار المصر والقاهرة: ۲۸۱/۱.

۷- عمدة الطالب: ۲۵۸.

۹- الولاة و کتاب القضاة کندی: ۱۴۷.

۱۰- زیدالشهید مقرر: ۱۶۲، ۱۶۵ وقایع الایام خیابانی: صیام/۱۰۶ قاموس الرجال: ۲۷۴/۴.

الوهیت درباره حضرتش سخن می گفتند.

می نویسند: گروهی از شیعیان به خدمتش رسیدند عرض کردند: یا امیرالمؤمنین تو او هستی؟ فرمود: من کیستم؟ عرض کردند: تو اویی؟ فرمودند: وای بر شما من کیستم؟ عرض کردند: تو پروردگار مائی، پروردگار مائی!!! فرمود: از این عقیده برگردید.^۱

امامان در راه مبارزه با چنین اندیشه فاسدی در حد کشتن آنهایی که مدعی خدائی ایشان شده اند اقدام کرده اند.^۲ البته این مخصوص علی بن ابیطالب نبوده، بلکه درباره رسول خدا^۳ و امام صادق - علیه السلام -^۴ نیز چنین فکری کرده اند - و با برخورد شدید آن ذوات مقدسه مواجه شده اند.

در کنار این گروه که پیامبران و امامان را خدا یا امامان را پیامبر می دانستند، عده ای بودند که بیشترین آنها برای شکاف بین امت واحد اسلامی، طرح جالب توجهی را پیاده کرده اند، نزدیکان امامان را تا حد امامت بالا برده اند و حتی رشته امامتی را از ناحیه آنها ادامه داده اند مانند: زیدیه و اسماعیلیه.

در موضوع اول که پیامبر و امام را خدا می خواندند می خواستند، شرک و کفر، صنم و صنم پرستی را به دینی که سالها زحمت شرک زدائی از جامعه و کفر رومی از درون انسانها را تحمل کرده، دوباره به این خفت و نجاست ذهنی مبتلا نمایند.

و در موضوع دوم که اغلب فرزندان امامان - علیهم السلام - انتخاب شده اند، دشمن خواسته است با این طرح و سینه زدن برای آن، بعد از ایجاد اختلاف بین رستگاران که تنها گروه ناجیه اند و چون پیروان امامان هستند و پدیده ولایت با امامت غدیر را قبول دارند توجه خلق را به این جلب کنند که امامت اگر پایه و اساس آسمانی داشت، نزدیکان او می بایست بر دیده قداست به آن نگاه کرده، به حریم کبریائی او تجاوز نمی کردند و بی حرمتی را در حق او روا نمی داشتند و ضمناً اینکه امامان در تربیت فرزندان مؤمن به امامت - العیاذ بالله - عاجز بوده اند.

از جمله آن جایگاهها که دشمن امامت توانسته این طرح شوم را دنبال کند، ماجرای زیدبن علی - علیه السلام - می باشد. طرح امامت جناب زید شهید در دوره آن وجود نازنین

۱- تاریخ دمشق ابن عساکر: ۲۲۶/۳.

۲- وسائل الشیعه: ۵۵۲/۱۸ و اثبات الهداة: ۷۴۴/۳.

۳- بحار الانوار: ۷۰/۲۵ سفینه البحار: ۳۲۴/۲. ۴- اثبات الهداه: ۷۶۶/۳.

شایعه بود. همچنانکه طرح خدائی علی بن ابیطالب - علیه السلام - در زمان حضرتش مطرح بوده است.

اول باید بدانیم که ماجرای زیدبن علی برخلاف محمد حنفیه فرزند رشید علی بن ابیطالب توأم با مسئله «قائمیت» نبوده، به این معنا که زیدبن علی بن الحسین را قائم آل محمد نمی دانستند تا بگویند امامت به او ختم می شود. بلکه در موضوع زیدبن علی بی حرمتی را نوعی زشت تر نمودند، عده ای معتقد شدند که زیدبن علی امامتِ امام باقر برادرش و امام صادق برادرزاده اش را قبول ندارد، به همین جهت امام می باشد. شیخ مفید در علت پیدایش این عقیده معتقد است که زید در موقع قیام می گفت: من شما را به «رضای آل محمد» دعوت می کنم. مردم خیال می کردند مقصود از رضای آل محمد خود اوست.^۱

بنابر تعبیر شیخ ثقة امامت «مردم خیال می کردند مقصود از رضای آل محمد خود اوست» می باید وقتی فهمیدند که منظور زیدبن علی از «رضای آل محمد» امام زمانش حضرت صادق - علیه السلام - می باشد، از چنان اندیشه که شایسته شخصیتی چون زید نیست دست بردارند در صورتیکه این شایعه روز به روز بیش از پیش در جامعه امامی مطرح می شد و جذب نیرو می کرد.

این نشانه مهمی است که «با آنچه مردمان خیال می کردند» سازش ندارد، بل پی گیری طرح اینکه زیدبن علی دو امام بعد از پدرش امام سجاد - علیه السلام - را قبول ندارد و خویش را امام می داند از جمله فعالیت های حساب شده دشمن امامت بوده است که حتی با اقرار زیدبن علی - علیه السلام - به امامت برادرش امام باقر و برادرزاده عظیم الشان خود امام صادق هم از بین نرفته، بلکه باز مطرح بوده که زید خویش را امام می دانسته است علامه ممقانی می فرماید: «عقیده عده ای نسبت به امامت زید به فریب شیطان است.»^۲ نتیجه گیری می کنیم شیطان به تعبیر خراز قمی همان مردمان معاند و ستیزه جو^۳ بوده اند که در مقابله با امامت کوشیده اند و از عصر امامت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین به صورت گروهی همیشه در صحنه مبارزه و مقابله ولایت با امامت حضور داشته اند و در هر دوره ای به نوعی برای امامت رقیب تراشیده اند و مهمتر اینکه امام

۲- تنقیح المقال: ۴۶۹/۱.

۱- ارشاد مفید: ۲۵۲.

۳- شخصیت و قیام زید: ۳۰۳ نقل از کفایة الاثر.

زادگان بزرگواری چون محمد حنفیه فرزند علی مرتضی و زید فرزند علی بن الحسین و اسماعیل فرزند امام صادق را در چنین موقعیتی قرار داده‌اند تا با یک تیر دو هدف را نشانه بگیرند.

امامت را با امام تراشی و امام را با مخالفت نزدیکترین فرد در خانواده که فرزندش می‌باشد، هدف بی‌اعتقادی به خاندان امامت قرار دهند، و آلا اگر بزرگانی چون شیخ مفید^۱ علامه مجلسی^۲ و علامه شهید قاضی نورالله شوشتری^۳ و علامه ممقانی^۴ و آیه‌الله خوئی که بر این عقیده‌اند زید بن علی امامت برادر بزرگوارش امام باقر و برادرزاده عزیزش امام صادق را قبول داشته حتماً براساس دلائلی بوده است.

یا بزرگانی مانند شهید اول^۵ و علامه ممقانی^۶ که معتقدند قیام زید به اجازه امام صادق - علیه السلام - صورت گرفته، حتماً بر پایه دلائلی استوار بوده که در دست می‌باشد. چنانکه امام رضا - علیه السلام - در جواب مأمون که سؤال می‌کند: آیا زید مدعی امامت برای خود بود؟ می‌فرمایند: او تقوایش بالاتر از این بود که چنین پندارد.^۷

یا وقتی متوکل به یحیی فرزند زید شهید می‌گوید: آیا پدرت مدعی امامت بود؟ در جواب می‌فرماید: ساکت باش، پدرم زیرک‌تر و داناتر از آن بود، چیزی را که حق وی نیست ادعا کند. او می‌گفت: من شما را به «رضای آل محمد» دعوت می‌کنم و منظور وی از «رضا» پسرعمویم امام صادق بود.

متوکل می‌گوید: پس در این زمان امام صادق فقیه و امام است؟ یحیی می‌فرماید: بلی در خاندان خود از همه داناتر و بالاتر است.^۸

یا عمرو بن خالد روایت می‌کند که از زید بن علی شنیده است در هر زمانی مردی از ما [خاندان پیغمبر] حجت خداست بر مردم، و حجت زمان ما فرزند برادرم جعفر بن محمد است پیروان او هرگز گمراه نمی‌شوند و مخالف وی راه هدایت نیابد.^۹

یا محمد بن بکیر که از زید بن علی می‌پرسد: فرزند پیغمبر! آیا تو صاحب این امر

۲- مرآة العقول: ۲۶۱/۱.

۱- ارشاد مفید: ۲۵۲.

۴- تنقیح المقال: ۴۶۹/۱.

۳- مجالس المؤمنین: ۲۵۵/۲.

۶- تنقیح المقال: ۴۶۹/۱.

۵- قواعد: ۲۰۷/۲ چاپ جدید.

۷- سفینة البحار: ۱/ ماده ز، الغدير: ۷۱/۳ تنقیح المقال: ۴۴۶.

۸- ریاض الاحزان: ۱۸۱ وقایع الایام خیابانی: صیام/ ۷۵ قاموس الرجال: ۲۶۲/۴.

۹- بحار الانوار: ۴۶ / ۲۰۳.

[امامت] نیستی؟ در جواب می فرماید: «نه من از عترت و خاندان پیامبرم»^۱ یا یحیی فرزند دلاور زیدبن علی وقتی از پدرش درباره تعداد ائمه معصومین سوال می کند او در جواب می فرماید: «امامان دوازده نفرند» می پرسد: آیا تو از آنها نیستی [امام نمی باشی]؟؟ زید به فرزندش می فرماید: نه لیکن من از عترتم.^۲

یا وقتی محمد بن مسلم که از اکابر شاگردان برجسته امام صادق - علیه السلام - است حضور زید بن علی شرفیاب می شود می گوید: شما امامید؟ می فرماید: این طور نیست من امام نیستم، بلکه از عترت رسول خدایم.^۳

یا عبدالله بن علاء می گوید: به زید بن علی عرض کردم درباره آن دو چه می گوئی؟ فرمود: آن دو را لعنت می کنم. می گوید گفتم: امام و صاحب امر تو نیستی؟ فرمود: نه من از عترت طاهره می باشم. می گوید سؤال کردم: ما را به چه کسی امر می کنی [امام ما کیست؟] مشخصات امام صادق را داده، به آن حضرت اشاره کردند.^۴

پس زید بن علی - علیه السلام - همچنانکه به سلیمان بن خالد فرموده: امام صادق - علیه السلام - را در حلال و حرام، امام می دانسته است.^۵

در این صورت به تعبیر دلنشین و جالب نویسنده ای محقق و دانشمندی مدقق «**باید حساب زید را از زیدیه جدا کرد.**»^۶ زیرا آن گروه که به فرموده امام رضا - علیه السلام - ادعا داشته پروردگار، به امامت او (زید) تصریح دارد، مردم را به آئینی جز دین خدا دعوت می کردند. این گروه [زیدیه] ناآگاهانه به گمراهی کشیده شدند.^۷ گمراهی در اصول اعتقادی زیدیه به خوبی نمایان و آشکار است. برای نمونه: امامیه در مورد حساس ترین و مهم ترین رکن ایمانی که امامت می باشد آن را بدون قید و شرطی در اولاد حسین بن علی می دانند. ولی زیدیه امامت را در اولاد امام حسن و امام حسین جایز می شمارند و برایش شرط قیام با شمشیر را می گذارند.^۸ و روی همین اصل زیدیه قائل به امامت زید بن علی هستند. چون او با شمشیر قیام کرده. در حقیقت امام سجاد و امام باقر و امام صادق را امام نمی دانند. البته می باید براساس این قانون اختراعی، امام حسن

۱- کفایة الاثر: ۳۲۶ بحار الانوار: ۲۰۳/۴۶

۲- وقایع الایام خیابانی: صیام ۸۷

۳- بحار الانوار: ۲۰۰/۴۶ کفایة الاثر ۳۲۷

۴- نفس المصدر: ۳۲۸ بحار الانوار: ۲۰۱/۴۶

۵- تنقیح المقال و رجال کشی حرف (ز) و جامع الرواة اردبیلی: ۳۷۸/۱

۶- آشنائی با فرق و مذاهب اسلامی از رضا برنجکار: ۸۶

۷- عیون اخبار الرضا: ۲۴۸/۱

۸- ثوره زیدبن علی: ۱۹۷

مجتبی - علیه السلام - را که قیام به سیف نکرده‌اند امام ندانند که می‌دانند. باید به آنهایی که سه امامی و چهار امامی و شش امامی را شیعه معرفی کرده‌اند گفت: بر این توجه داشته باشند، او که از مسیر امامت دوازده گانه مطرح شده در غدیر خم توسط رسول خدا منحرف شد نمی‌تواند شیعه باشد. زیرا شیعه لغوی را نباید شیعه غدیری دانست. چون او که امامت امامان دوازده گانه را نپذیرفته باشد انحراف در مسیر اصلی امامت فراهم آورده؛ علاوه بر این که قول امامی را با ادعای پذیرش امامت او نسبت به امام بعد از او نپذیرفته است غیر امام را امام دانسته، فتنه‌ای به پا کرده. با این تفاوت که در آنچه بعد از پیامبر صورت گرفت، علی امیرالمؤمنین خلع شد، در جاهای دیگر امامی از امامان دوازده گانه کنار گذاشته شد و همان طور که می‌بینیم «زیدیه» و «اسماعیلیه» خلق را به انحراف کشانده‌اند.

مهم‌تر اینکه اصل عصمت که از جمله ارکان شروط امامت است و امامیه بر آن اصرار دارد^۱ زیدیه آن را قبول ندارند.^۲ به همین اعتبار امامیه قائل است که پیامبران معصوم هستند؛ در صورتی که زیدیه می‌گویند پیامبران فقط گناه کبیره نکرده‌اند، لکن گناه صغیره از آنان سر زده است.^۳

پس می‌باید باور داشت آنهایی که از زمان حیات زید بن علی نقشه ضلالت مردم را می‌کشیدند و مصمم بودند یک مسیر انحرافی در کنار خط نورانی امامت به وجود آورند و مردم را به آن فراخوانند، مورد پذیرش و قبول زید بن علی نبودند. چنانکه سید علی حویزی می‌فرماید: **زید بن علی** به اعتقاد کسانی که گمان کردند از وی پیروی می‌کنند و از نور وجودش استفاده می‌نمایند از **فرق زیدیه نبود**^۴

چنانکه زید بن علی درباره حجت زمان که از خاندان پیامبر می‌باشد و حجت خدا بر مردم است می‌فرماید: پیروان او هرگز گمراه نشوند و مخالف وی [حجت زمان] راه هدایت نیابد.^۵ و می‌بینیم زیدیه امامت امام باقر و امام صادق - سلام الله علیهما - را چون قیام به شمشیر نکرده‌اند قبول ندارند. در حقیقت از امام باقر تا حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - وارد کرده‌اند. در صورتی که زید بن علی آن ذوات مقدسه را امام می‌شناسد^۶ و حتی درباره امام زمانش جعفر بن صادق در اشعاری سروده است: ای اباجعفر نیکو

۲- شخصیت و قیام زید بن علی: ۴۲۵

۱- اصول کافی: ۲۰۳/۱

۴- وقایع الایام خیابانی: صیام / ۶۶

۳- مجموعه علم کلام از سید مرتضی: ۶۷

۶- وقایع الایام خیابانی: صیام / ۸۷

۵- بحار الانوار: ۴۶

خصال! تو پیشوائی و در روز بلوا و محشر فقط امید به تو می باشد.^۱

پس **زید بن علی نه تنها مدعی امامت نبوده است**، در صورتی که زیدیه او را امام در مقابل امام قرار داده اند، بلکه به وجود امام صادق - علیه السلام - افتخار می نموده و به او امید داشته است.

کندوکاوی کوتاه

در شناخت انحراف از امامت

چون کار تدوین رساله ما بدین جایگاه رسید، در نظر نشست به نتیجه عملکرد رهبران ضلالت در این چند دوره حاکمیت الهی امامت به طور فشرده اشاره نموده، متذکر شویم و بدانیم آیا به راستی آنچه از انحراف در پی دوره مختار و زید بن علی بازمانده، فقط نامی از «کیسانیه» و گروه های «زیدیه» هستند یا علاوه بر پاره پاره کردن تشیع، لطمه دیگری نیز بر پیکر قدسی تشیع وارد کرده اند؟

تشیع که در عصر نبوت به دوره هجرت، تمامیت اسلام بود و بعد از به رفیق اعلی پیوستن ختمی مرتبت با اعضای محدود، خانواده خویش را حفظ کرد، چنان مورد حملات شدید بود که دشمنان تصور نمی کردند از میان آن همه کشتارهای فجیع و آتش سوزی های مهیب جان سالم به در برد که با صبوری و تحمل شکنجه های روحی و جسمی دوران های سختی را پشت سر گذاشت.

در این دوره هولناک که امامت خانه نشینی اختیار کرده و امام همچون مسلمانی به امور زندگی شخصی خویش اشتغال دارد دشمن، امامت را به صورت مرجعیت دینی برای مسلمانان در آورده تا امت به هنگام ضروری برای دانستن و شناخت تکالیف شرعی به او رجوع کنند. و خلافت را به مرکز پیشوائی سیاسی عالم اسلام اختصاص دادند که فردش در حرکت بعد از پیامبر شناخته شد. وفاداران به رسول خدا که هواداران علی - علیه السلام - بودند برخلاف طرح جداسازی مرجعیت شرعی از رهبری سیاسی «امامت را ریاست عامه مطلقه برای امور دین [مرجعیت شرعی] و دنیا [رهبری سیاسی] می دانستند» چنانکه سید مرتضی^۲ و شیخ طوسی^۳ و علامه حلی^۴ به آن اشاره کرده اند.

۲- الحدود الحقایق: ۷۳۴

۴- کشف الفوائد: ۷۷

۱- مناقب آل ابی طالب: جزء ۱۹۷/۴

۳- رساله اعتقادات: ۷۲۹

در این مقطع از عمر شریف امامت، نقش امام در مرجعیت دینی جامعه مؤمنان در مقایسه با نقش سیاسی امام از اهمیت بیشتری برخوردار گردید؛^۱ زیرا غاصبان خلافت را در رأس امور اجتماعی می‌دیدند که بدون داشتن حق شرعی از ناحیه خدا و پیامبر در امورات جامعه اسلامی، به سلیقه، نه وظیفه اسلامی مداخله می‌کردند و این با مذاق وفاداران رسول خدا سازش نداشت. به همین لحاظ در همان دوران نخست، که خلافت در اختیار غیر خلیفه برگزیده خدا بود، هواداران رسول خدا بنابر «نص» الهی علی بن ابیطالب را امیرالمؤمنین جانشین خدا و خلیفه پیامبر اکرم می‌شناختند.^۲ امامت و خلافت را مخصوص برگزیده غدیر که دوستدارش، دوستدار پیامبر است می‌دانستند. این روش هر دوازده امامی بود که امامت را مخصوص فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی - سلام الله علیهما - می‌دانست، تا قیام مختار که به لحاظ خونخواهی امام شهید حسین بن علی پا گرفت و موفقیت هائی همراه داشت، در این روزگار تشیع دچار فتنه‌ای دیگر شد، گروهی محمد حنفیه را مهدی قائم آل محمد شناساندند، به جذب نیرو پرداختند، «کیسانیه» خوانده شدند.

پس از مرگ محمد حنفیه فرزند رشید و مؤمن به امامت علی بن ابیطالب، که در تاریخ ۷۰۰/۸۱ مسئله امامت او را آب و رنگ دادند، رشته امامتی را به وجود آوردند، در صورتی که اگر اینان براساس «مهدی آخرالزمان» بودن محمد حنفیه، دست به چنین کاری زدند می‌بایست «امامت» را به او ختم می‌کردند. نه اینکه «امامت» را ادامه دهند. زیرا در پی قائم آل محمد - ارواحنا فداه - امامی نخواهد بود که امامت ادامه یابد.

اندیشه اینان بعدها به صورت یک اصل انقلابی با ادعای رشته امامتی دیگر به عباسیان انتقال یافت، تا اینکه در پس قیام زید بن علی بن الحسین بازماندگان آن جنبش از نیمه قرن سوم آنهم به نام زیدیه به فعالیت خویش ادامه داده، در قالب زعامت سیاسی، مدعی امامت الهی هم شدند.

این دو اقدام اجرامی که حرامیان در تشیع بوجود آوردند به ظاهر یک حرکت تخریبی در تشیع آغاز شده و چندان مهم به نظر نمی‌رسید، در صورتی که علاوه بر وجود

۱- بصائر الدرجات: ۳۳۱ - ۳۳۲، اصول کافی: ۱/۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۸، کمال الدین: ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۱

۲- امام رضا(ع) می‌فرمایند: امامت جانشینی خدا و خلافت پیغمبر و مقام امیرالمؤمنین و جانشینی امام حسن و امام حسین است. (تحف العقول: ۵۱۳ - ۵۱۹)

آوردن یک خط گمراهی کنار خط نورانی امامت، دست به خیانتی زدند که کمتر به آن توجه شده است این دو گروه «کیسانیه» و «زیدیه» قانون امامت را که به اراده الهی به فرزندان حسین بن علی اختصاص داشت^۱ و پس از وجود نازنین حسنین در دو برادر جمع نمی‌شود^۲ نادیده گرفته، آن را در مسیری غیر از مسیر معین شده آن انداختند. عده‌ای بدون اینکه به شرط انتقال امامت به امام دیگر توجهی بنمایند، فریب «کیسانیه» و «زیدیه» را خوردند. تن به امامت ساختگی دادند به انحراف کشیده شدند. در صورتیکه شرط اساسی شناخت امام، نصب او از سوی امام پیشین است. چنانکه امام صادق - علیه السلام - فرموده‌اند: «هیچ مردی از خاندان ما نمی‌میرد مگر اینکه ولی و امام بعد از خویش را معرفی کند»^۳ و بررسی و تحقیق نشان نمی‌دهد که حسین بن علی برادر رشید خود محمد حنفیه یا علی بن الحسین - سیدالساجدین - فرزند برومند و شجاع خود زید را به جانشینی خود معرفی کرده باشند.

کیسانیه که بدون توجه به رضایت محمد حنفیه او را امام معرفی کردند، یا زیدیه که در پس شهادت آن بزرگوار ادامه نهضت مکتبی او را بهانه قرار دادند، زیر پوشش تأسیس حکومت «زیدی» مدعی امامت برای زید بن علی - علیه السلام - شدند، هرکدام چند امامی را پذیرفته‌اند و به همین اعتبار چون غدیر را قبول داشته‌اند، یعنی اصل امامت را در پی رحلت پیامبر به آل علی که فرزندان فاطمه زهرا هستند اختصاص داده‌اند به همان تعداد از امامان دوازده گانه که امامتشان را پذیرفته‌اند، سه یا شش امامی خوانده می‌شوند. در صورتیکه اگر به فرمایش امام صادق - علیه السلام - توجه گردد که فرموده‌اند: «**مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ**»^۴ هرکس یکی از امامان زنده را انکار کند، محققاً (امامان) در گذشته را رد و انکار کرده است.

۱- سفینه البحار ماده (امم).

۲- الامامة والتبصرة من الحيرة از ابن بابويه علی: ۱۸۸، اصول کافی: ۲۵۸/۱ کمال الدین: ۴۱۴، ۴۱۷.

۳- بحار الانوار: ۷۳/۲۳ نقل از بصائر الدرجات. ۴۲۶

۴- بحار الانوار: ۹۵/۲۳ از کمال الدین صدوق.

اسماعیلیه

جنبشی در مقابل انحراف عباسیان

نگریستن در تاریخ اندیشه تشیع نشان می‌دهد، خواسته‌های سیاسی نخبگان ناآشنای با «**معرفت سیاسی**» که در حوزه «امامت» اصل اصول اسلامی کسب می‌شود، در چگونگی رفتارهای انسانی و ژرف نگری در روابط و مناسبات سیاسی فرد و جامعه همواره، **انحراف از راست کیشی** را همراه داشته است. به لحاظ همین خطر وحشتناک سقوط ایمانی بوده است که کوشیده‌اند **سیاست را از پیکره وحی^۱ جدا ننموده** تا به صورت افزارهای سرکوب نظامی در نیاید و جوازی برای برخوردهای فیزیکی نامشروع نشود.

پس تا «سیاست» از خاندان وحی آموخته می‌شود، تحت الشعاع دیانت می‌باشد و مسلماً به صورت «سلطه» در صحنه زندگی فرد و جامعه وارد نمی‌شود. با نگریستن از این منظر، سیاست اگر از این فضیلت جوئی محروم بماند از راست کیشی دور افتاده، کج روی اش در برخورد با قدرت به صورت «سلطه» به نمایش در می‌آید. زیرا «دین» با سلطه‌گری به هر شکل آن بیزار بوده، حتی آموزه‌هایی را برای مقابله با آن به دست می‌دهد، و هرکجا سیاستمداران به این آموزه‌ها بی‌اعتنا بوده‌اند، از پیکره وحی که قرآن و عترت است دور افتاده‌اند، راه از راست کیشی جدا نموده، جریان‌هایی نظیر اسماعیلیه شده‌اند. که در پی کسب استقلال سیاسی به سرکوبی معرفتی گرفتار آمده، با طرح امامت بدلی برای کسانی که «امام» نبوده‌اند یعنی نمی‌توانستند «امام» باشند، نظامهای اعتقادی را که مخصوص بشر است به وجود آورده، جنجال برانگیز گردیده،

۱- کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه تالیف: دکتر میثم نادم - از انتشارات مرکز کرمان شناسی؛ کرمان خیابان شهید رجائی را حتماً بخوانید. ۲۲۶۲۲۵۵ - ۲۲۳۵۰۸۱ - ۰۳۴۱

جریان سرکوب معرفتی در دوران امامت شده‌اند. که بدون نقد و تحلیل تاریخی و بهره‌گیری از نگاهی آسیب شناسانه نمی‌توان با آنها روبرو شد.

اسماعیلیه که تصور روشنی از دوره نخستین آن نداریم^۱ و **به روزگار ما یک منحنی زشت تحول فکری غلط عده‌ای** در دوران مظلومیت امامت است، از جمله همان‌هاست که باید به وسیله محققان آزادمنش، دور از هر جهتی آزادانه نقادی گردد و شناسائی شود تا دامنه طعن‌ها و نقض‌های آن از لابه‌لای گزارش‌های تاریخ بیرون آورده به جامعه نیازمند پیشکش کنند.

این **فرقه‌های ستیزه‌جوی با امامت**، آنگاه که غصب خلافت فروپاشی می‌شد و می‌رفت مرجعیت دینی و رهبری سیاسی به امامت واگذار شود با «امام تراشی» دو کار کردند، هم غصب خلافت را از هرگونه فروپاشی حفظ کردند و بلای برای امامت شدند. هم شیوه‌ای جدید برای جداسازی مرجعیت دینی و رهبری سیاسی ارائه دادند که خوشبختانه چون با گذشت زمان در خدمت استعمار قرار گرفتند همان حیثیت بی‌حیثیت را هم از دست داده، مانند اسماعیلیه وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف شوم سیاستهای حاکم استعماری گردیدند.

وجدان مذهبی

فرقه‌ای ضد مذهب شد

بنی‌عباس منتظر سقوط بنی‌امیه بودند تا بتوانند حکومت را به دست گیرند، برای جلب نظر علویان که در جذب دل‌های مردم نیروی جادویی داشتند، به مذاق ایشان چنین وانمود می‌کردند که احکام الهی را به اجرا درخواهند آورد و مظهر رسالت الهی خواهند بود با اینکه حکومت را برای خود می‌خواستند. در ابتدای فعالیت‌های سرّی بنی‌امیه برانداز خود به وسیله «ابوسلمه» ترسیم‌کننده خطوط حرکت بنی‌عباس، عریضه‌ای به امام صادق - علیه‌السلام - نوشتند: «ای فرزند رسول الله! ما به رضای آل محمد دعوت می‌کردیم و رضای آل محمد تو هستی و ما مردم را به سوی تو دعوت می‌کنیم، پیروزی نزدیک است، ما ابومسلم (خراسانی) و سایرین را در نقاط دیگر به کار

۱- فرقه اسماعیلیه تالیف: مارشال ک.س. هاسق؛ مترجم ۱۳.

گماشته ایم».

نامه را به قاصدی دادند تا به حضرت صادق برساند و ضمناً به او گفتند اگر به نامه پاسخی ندادند به عمر بن علی بن الحسین امام زین العابدین بدهد. قاصد نامه را به امام صادق - علیه السلام - تقدیم می کند، حضرت بدون اینکه نامه را بخوانند، روی چراغی که در پیش داشتند می گیرند، آتش می زنند و می فرمایند «من کجا و ابوسلمه کجا؟ ابوسلمه پیرو دیگران است.» آورنده نامه با دیدن این صحنه عرض می کند: ای فرزند رسول الله! پاسخ نامه چه شد؟ حضرت فرمود: آنچه دیدی برای ابوسلمه بازگو.^۱

بخش دوم
۱۴۵

این و حقایقی دیگر تفهیم می کند بنی عباس از آغاز در مسیر صحیحی حرکت نمی کردند و به دروغگوئی مدعی بودند که برخلاف بنی امیه عمل خواهند کرد. چنانکه وقتی به خلافت رسیدند کسانی همچون ابومسلم خراسانی که آنها را به حکومت رسانده، خدمات ارزنده ای به آنان کرده بودند پاکسازی کردند. اینان که از نام هر علوی در پیشاپیش حرکت خویش استفاده می نمودند، یک علوی را در رأس امور حکومتی قرار ندادند.

اندکی پس از پیروزی بنی عباس بر بنی امیه که افراد زیرک و تیزهوش بل سیاستمدار ماجرای انتقال قدرت را مورد شناسائی خاص قرار داده بودند به این نتیجه رسیدند، دستگاه حاکم جدید نشان می دهد در ترکیب نظام گذشته دستی نخواهد برد و در اداره امور، خاصه برخورد با خاندان پیامبر اکرم دست کمی از امویان ندارند. به لحاظ همین یقین و استنباط بود آن گروهی که به امید رفع ظلم و اخاذی فرمانروایان عرب اموی به ستوه آمده بودند و عباسیان را در رسیدن به حکومت یاری کرده، چون اوضاع را همان دیدند که به عصر بنی امیه دیده بودند، بار دیگر تصمیم به قیام گرفتند. به همین جهت هنوز یک سال از خلافت عباسیان نگذشته بود که در خاور اسلام آتش شورش درگرفت و پس از قتل ابومسلم خراسانی سراسر زمینهای شرقی خلافت را در خود فروکشید.

در چنین اوضاعی، شیعیانی که دوره امامت حضرت صادق را درک می کردند و از پیروان حضرتش محسوب می شد و انتظار برخورد نظامی و مسلحانه امام را با دستگاه

حاکم داشتند، چون دیدند امام اندیشه مبارزه قهراً امیز را ندارند، خود به قیامهای پراکنده دست زده و به دعوت سرتی و سازمان یافته که قبلاً در به قدرت رسیدن عباسیان انجام داده بودند اقدام کردند.

این گروه برخلاف سلیقه علوی از نهضت ابوالخطاب که مورد لعن حضرت امام صادق بود متأثر شدند و راه او را پس از اینکه با هفتاد تن از پیروانش در مسجد کوفه به قتل رسیدند ادامه دادند.

قابل تذکر است در اینصورت «اسماعیلیه» قبل از آنکه به وسیله عده‌ای ضد شیعه، در حقیقت مخالف امامت، به صورت یک انشعاب مذهبی مطرح شود یک جنبش سیاسی بوده و پیروان آن که وسیله‌ای دینی برای بیان مقاصد اجتماعی خویش می‌جستند، دعوی این را که قرآن دارای معنی باطنی است شعار خود ساختند تا با تفسیر دلخواه خود، آیات قرآنی را در خدمت مقاصد اجتماعی خویش قرار دهند.

چنانکه در مورد اساسی‌ترین اعتقادات اسلامی شیعه، مسئله امامت انحصاری معنوی از دیدگاه اسماعیلیه منصبی الهی است و امام از جانب خداوند هدایت و برگزیده می‌شود، مسلمانان به وساطت او می‌توانند به وظایف دینی خود عمل کنند و درکی کامل و جامع از ابعاد ظاهری و باطنی قرآن حاصل نمایند.

در اینصورت اسماعیلیه در آن روزگار که متکی بر اصل وجدان مذهبی علیه بنی‌العباس خائن مزور قیام کردند، ولایت امام را یکی از ارکان دین می‌دانستند و معتقد بودند که امامت برترین ارکان دین و حتی آن را عین ایمان می‌انگاشتند و بر آن عقیده بودند که امامت تا ابد ادامه دارد، جهان هستی بدون وجود امام لحظه‌ای دوام نخواهد داشت و اگر از دست برود، بی‌درنگ همه عالم نابود می‌شود.^۱

به همین اعتبار یکی از اصول اعتقادی اسماعیلیه این است که بعد از وفات پیامبر اکرم، علی بن ابیطالب به امر الهی و با نص پیامبر در زمان حیاتش به عنوان امام برگزیده شد و امامت باید به صورت موروثی در نسل فاطمه زهرا و علی مرتضی - سلام الله علیهما - ادامه یابد^۲ و جانشینی امام لاحق مبتنی بر نص امام سابق است.^۳

در صورتی که گزارش تاریخ‌گویای اینست، دوره شکل‌گیری اسماعیلیه و عصر

۱- به دعائم‌الاسلام مترجم: ۶۵/۲ - ۶۶ رجوع شود.

۲- العلل فضل بن شاذان: ۱۰۲. ۳- دعائم‌الاسلام چاپ قاهره: ۱۴/۲.

سازش اسماعیلیان با سیاستهای غریبه با اسلام چنین اندیشه‌ای که رکن موضوعات مربوط به امامت است کنار زده شده، به آن اعتنا و توجهی نمی‌شود. زیرا پرداختن به چنین مهمتی که اصل اصول اندیشه اسماعیلی است موجب سؤال می‌شود. اسماعیل به چه «نص» و در کجا از ناحیه امام زمانش به امامت منصوب شده است؟ بر فرض اگر قول آنهایی را که به خیال تصور کرده بودند چون اسماعیل فرزند ارشد امام به‌شمار می‌رود، امامت بعد از پدرش به او اختصاص پیدا می‌کند را قبول کنیم، همه در این اتفاق نظر دارند که برای خدای تعالی در امامت اسماعیل بداء حاصل شده^۱ است.

تفصیلات
دوم
۱۴۷

البته به اعتقاد شیعه بداء^۲ در مسأله امامت جایز نیست. به همین لحاظ منابع امامیه هیچ‌گاه ارتباط بداء با امامت اسماعیل را نپذیرفته‌اند و معتقد نیستند که در آغاز «نص» بر امامت اسماعیل صادر شده، سپس با حصول «بداء» وی از امامت عزل گردیده است. به همین جهت در منابع اسماعیلی بر امامیه خرده گرفته شده است.^۳ حتی حدیثی از امام صادق - علیه‌السلام - به نقل از اسماعیلیان روایت شده که حصول بداء درباره اسماعیل را از اساس نفی کرده است.^۴ و این خود بهترین دلیل و نشانه می‌باشد جنبش عصر امام صادق - علیه‌السلام - که جناب اسماعیل فرزند بزرگوار حضرتش آنرا هدایت می‌کرده و پیشوای اهل قیام بوده، براساس وجدان مذهبی بوده که در عده‌ای از مخالفان بنی‌امیه و بنی‌عباس دیده شده است و بطور حتم این گروه مخلوطی از شیعیان و غیره بوده‌اند که دست به انقلاب علیه بنی‌عباس زده‌اند، زیرا پیروان اهل بیت عصمت - علیهم‌السلام - بر اثر نزدیکی به مقام امامت از این راز آگاه بودند که عباسیان نقش آن سوی سکه مخالفان خاندان رسالت، در حقیقت امامت می‌باشند.

مشروعیتی بی اعتبار

برای اسماعیلیه

جستجو در آثار تالیفی که از گذشته‌های دور یا نزدیک بازمانده، آدمی را با

۱- اصول السنة عشر: ۴۹.

۲- ایجاد رایی برای خالق به جز آنچه که قبلاً اراده وی بر آن تعلق گرفته بود.

۳- سرائر و اسرار النطقاء: ۲۴۶-۲۴۷، الوافی بالوفیات: ۱۰۱/۹-۱۰۲ تاریخ جهانگشا: ۱۴۵/۳. قواعد العقاید همراه تلخیص المحصل: ۴۲۱-۴۲۲، الفصول المختارة من العیون: ۹۹-۱۰۰.

۴- مذهب الباطینه و بطلانه از دیلمی: ۲۳، الحورالعین: ۱۶۲.

موضوعاتی آشنا می‌سازد که می‌تواند آغاز تحولی علمی یا تاریخی گردد. مهم‌تر اینکه باید دانست خیال‌بافی‌های عده‌ای، چگونه توانست در تغییر دادن ماهیت حقایق ثبت شده تاریخ برای چند ایامی به صورت یک اصل بی‌خدشه، اعتبار یابد و حتی مورد استفاده قرار گیرد. در مورد «کیسانیه» همان کسانی که محمد حنفیه را بعد از حضرت اباعبدالله الحسین - علیه‌السلام - امام دانستند و امامت علی بن الحسین را نپذیرفتند، زید بن علی را امام معرفی کردند و «اسماعیلیه» که از جنبش‌های مکتبی بعد از قیام عاشورا بودند.

بعد از انقراض این نهضت‌ها، پیروانی که نمی‌توانستند ساکت در کنجی به زندگی مشغول شوند و از سوئی توان و بنیه ادامه قیام را هم نداشتند به همین خصوصیتها، نفوذپذیر شده، دشمنان همیشه در کمین امامت بر آتش ناآرامی آنان دمیدند تا جرأت دینی پیدا کردند برخلاف حقایقی که همه دیده بودند مدعی شوند محمد حنفیه و زید بن علی و اسماعیل بن جعفر صادق، اینان چون از امام خود اجازه داشتند، امام بودند، رشته امامتشان می‌تواند به عنوان امامت شیعه ادامه پیدا کند. و با مطالعه تاریخ متوجه می‌شویم این بیکاره‌های بعد از نهضت‌های اسلامی چه آشوبی به پا کردند که اگر «کیسانیه» منقرض شد. «زیدیه» و «اسماعیلیه» باقی ماند، به نگران کردن مردم ناآگاه مشغول شدند و هستند.

در صورتی که مسئله «امامت» اینان موضوعی مانند «امام جماعت» و «امام جمعه» بوده است که بر پایه و اساس امامت امام الهی شرعیت داشته و اگر بر این حیثیت استوار نبوده، چنین پشتوانه‌ای نداشته باشد موضوعی خودسرانه و بی‌اعتبار است که قابل اعتنا نخواهد بود. چنانکه تاریخ گزارش می‌کند مردی از زیدیه به عنوان امتحان از شیخ مفید پرسید: به چه دلیل امامت زید را نفی می‌کنی؟

شیخ مفید فرمود: تو درباره من گمان بیهوده‌ای برده‌ای، عقیده من را درباره زید، احدی از زیدیه انکار نمی‌کند و آن را می‌پذیرد.
مرد زیدی پرسید: عقیده‌ات چیست؟

مفید فرمود: آنچه را زیدیه درباره زید اثبات می‌کنند، من نیز اثبات می‌کنم و آنچه را از او نفی می‌کنند من نیز نفی می‌کنم. می‌گوییم: «**كَانَ أَمَامًا فِي الْعِلْمِ وَالزُّهْدِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَانْفَى عَنْهُ الْإِمَامَةُ الْمَوْجِبَةُ لِمَوْلَاهَا الْعِصْمَةُ، وَالنَّصُّ**

والمعجزة فهذا مالا يخالفني احد» زید، امام در علم و زهد و امر به معروف و نهی از منکر بود و امامتی را که موجب عصمت برای صاحب آن منصب باشد و در آن نص و اعجاز باشد درباره زید نفی می‌کنم. و این مطلبی است که احدی مرا مخالفت نمی‌کند.^۱ زیرا زیدیه در موقعیت امام، نص و اعجاز و عصمت را شرط نمی‌دانند، سه خصوصیتی که امام الهی دارد و محمد حنفیه، زیدبن علی، اسماعیل بن جعفر صادق - علیه السلام - نداشتند. زیرا امام با مقام امامت که ادامه دهنده نبوت است نبودند.

پس اگر امامان شیعه به امثال محمد حنفیه یا زیدبن علی و اسماعیل اجازه‌ای داده‌اند، این مقام پیشوائی نهضت و هدایت و ارشاد جنبش‌ها بوده است؛ نه اینکه حکم «نص» بر امامت آنان محسوب شود.

در همین راستا که کوسه، برای ریش خود دست و پائی می‌زند، ملاسلطان گنابادی که می‌کوشیده، به هر نحوی شده است، برای همه چیز تصوف فرقه‌ای خود جهت شرعی و دلیل اصیل تاریخی مذهبی که به امامت مستند باشد پیدا کند، برخلاف آنچه تاریخ گواه آن می‌باشد. «اسماعیلیه» را فرقه‌ای صوفیانه می‌شناساند. و اسماعیل را از ناحیه پدرش امام صادق - علیه السلام - مجاز در اموری می‌داند که رؤسای فرق تصوف مدعی آن هستند.^۲

در صورتی که این اختراعی است بی پایه و اساس و بدون تردید محقق را در مسیر تحقیق مدت‌ها به بیراهه و گمراهی می‌کشد و نمی‌گذارد نتیجه‌ای قابل اعتماد و مبتنی بر حقایق تاریخ گرفته به جامعه اسلامی پیشکش کند. مهمتر اینکه سندی برای محققان غیر اسلامی باشد تا به نتیجه برسند: به گواهی تاریخ براساس گزارش‌های گوناگون اجازه اسماعیل فرمانی برای هدایت جنبشی بوده است که بر اثر وجدان مذهبی بوجود آمده بود و بعدها که به بیراهه کشیده شد فرقه‌ای ضد مذهب گردیده، راهش را تا امروز ادامه داده و این بلوائی که قرن‌ها مورد استفاده دنیاخواران و ریاست طلبان قرار گرفته، به زمان امام صادق - علیه السلام - بازگشت داده می‌شود تا به تائید صحت برسد، خواننده جوینده حقیقت راه بارور می‌کند که «اسماعیل در زمان امام صادق درگذشت و اسماعیلیه گروهی بودند که بعد از اسماعیل پس از امام صادق، نه در روزگار ایشان پیروی می‌کردند.»^۳ زیرا

۱- مناقب: ۲۲۳/۱ بحارالانوار: ۱۹۰/۴۶. ۲- ولایت نامه همو: ۲۳۶.

۳- نهضت‌های مقابله کننده با عباسیان از دکتر هاشم مدنی: ۱۷۵.

این اجازه‌ها که به محمد حنفیه و زید بن علی و اسماعیل - علیهم السلام - داده شده است، اجازه هدایت جنبشهای مکتبی و نهضت‌های مقابله‌کننده با امویان و عباسیان بوده و نصی بر امامت محسوب نمی‌شده است.

در اینصورت آنچه امثال ملاسلطان گنابادی بافته‌اند و به اوراقی چند سپرده‌اند برداشت غلط، سلیقه‌ای نادرست شخصی است که تا برای تصوف فرقه‌ای تائیدی باشد. و ضمناً خویش را در ردیف امامان ساختگی اسماعیلیه قرار دهند.

اسماعیل

وسیله‌ای برای تغییر امامت

از مسیر الهی

اسماعیل فرزند ارشد امام صادق - علیه السلام - از فاطمه دختر حسین بن حسن بن علی بن ابیطالب است^۱ که امام در زمان حیات او همسر دیگری اختیار نکرد و به همین سبب حدود ۲۵ سال پیش از ولادت امام کاظم - علیه السلام - آن حضرت به جز اسماعیل و برادرش عبدالله فرزند دیگری نداشته‌اند.^۲

در بسیاری از منابع دیده می‌شود که اسماعیل مورد علاقه و محبت شدید پدر بوده است^۳ و شاید به لحاظ همین علاقه و ارشد بودنش عده‌ای انگاشته‌اند که او امام آینده شیعه می‌باشد.

باید دانست تاریخ تولد اسماعیل به درستی معلوم نیست، اما با توجه به اینکه، تولد امام صادق - علیه السلام - در آغاز دهه هشتم سده نخست هجری بوده، اسماعیل که فرزند ارشد ایشان است و با توجه به این نکته که تقریباً ۲۵ سال اختلاف سنی میان امام کاظم - علیه السلام - و اسماعیل بوده^۴ می‌توان حدس زد که اسماعیل در نخستین سالهای سده دوم هجری به دنیا آمده است و در سال ۱۳۸ هـ سال پیش از وفات امام صادق در منطقه‌ای به نام «غریض» نزدیکی مدینه از دنیا رفته است.

۱- نسب قریش از زبیری: ۶۳.

۲- الزنیه از ابوحاتم رازی همراه الغلو والفرق الغالیه فی الاسلام: ۲۸۸.

۳- سر السلسله العلویه: ابونصر بخاری: ۳۴، ارشاد مفید: ۲۸۴-۲۸۵.

۴- الزنیه: ۲۸۸.

۵- المجدی تالیف علی بن محمد عمری: ۱۰۰، اتعاض الحنفاء مقریزی چاپ قاهره: ۱۵.

البته غلامحسین مصاحب ۵ سال قبل از وفات امام صادق^۱ و مولف دستورالمنجمین سال ۱۴۵/۷ را که در هیچ یک از منابع قدیمی اعم از اسماعیلی و غیر اسماعیلی به آن اشاره نشده نام می‌برد.^۲ ولی بعدها اسماعیلیه چون مرگ اسماعیل را قبل از پدرش امام صادق - علیه السلام - با منظور فرقه‌ای سازگار ندیدند، دست به طرح عقیده‌ای زدند و آنرا در آثار اسماعیلی به ثبت رساندند که امام صرفاً مسأله مرگ اسماعیل را به قصد پوشش و مخفی‌کاری و فریب دستگاه حکومت عباسی که در صدد متوقف ساختن حرکت امامان شیعی بود مطرح کردند.^۳

به همین جهت شعار گروهی از اسماعیلیه این بود که اسماعیل زنده است.^۴ و حتی ساختند که اسماعیل بعد از وفات امام صادق - علیه السلام - در بصره بوده، کراماتی نیز از وی ظاهر شده است.^۵ و شایعه کردند یکی از فرزندان امام صادق به هنگام ملاحظه جسد اسماعیل در حضور همه اشاره به زنده بودن او کرده است در معنا ندانسته با این دروغ و افترا یکی از امامان خویش را که جعفر بن محمد صادق می‌باشد به آداب زنده به گور کردن دوران جاهلیت محکوم کرده‌اند. که البته این اکاذیب تماماً ناشی از یک باور فرقه‌ای است، نه واقعیت‌های تاریخی. زیرا گزارش‌های رسمی رسیده از اسماعیلیه بر این است که اسماعیل - علیه السلام - در زمان حیات پدر از دنیا رفته است.^۶

طرح امامت اسماعیل از کجاست؟

آنچه از گزارش‌های معتبر تاریخ به دست می‌آید، اسماعیل با برخی از گروه‌های افراطی شیعه و غالیان که رفتار و اعتقادات آنها با منش و مشی امام صادق سازگار نبوده ارتباط داشته، و امام نیز از این روابط آگاه و ناخشنود بوده است، از جمله آنها «مفضل بن عمر جعفر» یکی از یاران و شیعیان امام است که گاه راوی روایت‌هایی آمیخته با اندیشه غالیان نیز بوده و زمانی با خطابیه گروه پیرو ابوالخطاب سر و سری داشته است

۱- دائرةالمعارف فارسی: ۱۴۵/۱. ۲- تعلیقات تاریخ جهانگشای جوینی: ۲۰۹/۳.
۳- الرسالة فی الامامة از ابوالفوارس: ۳۶-۳۷. ۴- المقالات والفرق از سعد بن عبدالله اشعری: ۸۰.
۵- الوافی بالوفیات: ۱۰۲/۹ کنز اللؤلؤ حامدی: ۱۹۲ و التراتیب: ۱۳۶-۱۳۷.
۶- المقالات والفرق: ۸۰ + ارشاد مفید: ۲۸۵ شرح الاخبار قاضی نعمان: ۳۰۹/۱۱.

که اول آنها پسر عم من است و یازده نفر از اولاد من که آخر ایشان قائم است.^۱ حتی وقتی شخصی از عایشه دختر ابوبکر، همسر رسول خدا درباره عدد خلفاء بعد از پیامبر اکرم سؤال می کند، جواب می دهد: «پیغمبر مرا خبر داد که بعد از آن سرور دوازده خلیفه خواهد آمد و اسامی آنها را فرمود و اکنون نوشته آنها نزد من است.»^۲ نظیر این روایات از ناحیه رسول خدا که به عموی خود عباس بن عبدالمطلب^۳ و سلمان فارسی^۴ و ابن عباس^۵ فرموده اند: در متون روایی اسلامی اعم از شیعه و سنی به چشم می خورد.

در اینصورت اسامی امامان که نزد خدای متعال معین بوده، و در جاهای مختلف از رسول اکرم شنیده شده است، نامی از «اسماعیل» در آن نیست که امام صادق - علیه السلام - او را امام معرفی کند. چنانکه در حدیث معراج فرموده اند: «خداوند خطاب نمود: ملتفت به جانب راست عرش باش. پیامبر می فرماید: ملتفت شدم، دیدم علی و فاطمه، حسن و حسین، علی و محمد، جعفر و موسی، علی و محمد، علی و حسن و مهدی را که در نوری مثل آب تنگ ایستاده اند و نماز می کردند و مهدی در میان آنها مانند ستاره های درخشان بود. پس حق تعالی فرمود: ای محمد! اینها حجتند و این مهدی از جمله عترت تو، باز یافت کننده خون و خونخواه است. ای محمد! به عزت و جلال خودم قسم که اوست حجت لازم از برای دوستان من و انتقام گیرنده است از دشمنان من!»^۶ آنوقت می توان باور کرد که امام صادق - علیه السلام - با چنین آشنائی کامل از موقعیت ائمه طاهرين ماقبل و بعد از خویش، اسماعیل را امام خوانده باشند؟!!

جای سؤال دارد، جویا شویم ممکن است امام صادق - علیه السلام - که از خصوصیت های خاص امام برخوردار هستند، از چنین مهمی بی اطلاع باشند؟ جواب منفی است. آیا ممکن است امام با چنین اطلاعات کامل و وسیعی که از دوره های امامت

۱- کمال الدین: ۳۱۱/۱ ح ۲.
 ۲- اعلام الوری: ۳۸۵، اثبات الهداة: ۱۵۲/۳ ح ۲۲.
 ۳- اعلام الوری: ۳۸۵ مناقب ابن شهر آشوب: ۲۵۲/۱ عوام العلوم: ۱۵۵/۱۵ ح ۱۰۸.
 ۴- کمال الدین: ۶۲۶/۱ ح ۹، اختصاص: ۲۰۷ طرائف: ۱۷۴ بحار الانوار: ۲۴۱/۳۶، حلیة الابرار: ۷۲۰/۲، الصراط المستقیم: ۱۱۹/۲ مائة منقبة: ۱۱۳ کشف الغمه: ۲۹۸/۴.
 ۵- الحجة البالغة فی غیبة السابغة: باب ادله نقلی حدیث ۶.
 ۶- مقتل خوارزمی: ۹۶/۱ صراط المستقیم بیاضی: ۱۴۳/۲ طرائف سید بن طاوس: ۱۷۲/۱. عوالم بحرانی: ۳۷/۱۵ و ۳۸.

دارند و می‌دانند امامان دوره امامت توسط خدای تعالی معین و مشخص شده‌اند حتی به اسامی آن ذوات مقدس اشاره شده است، فرزندشان اسماعیل را به جای امام کاظم - علیه السلام - قرار دهند؟ بدون هیچ تردیدی جواب منفی است.

زیرا اگر بخواهیم بپذیریم امام با داشتن این یقین که مسیر امامت از قبل تعیین شده است و امامان آن با زمان امامت برگزیده خداوند به‌شمار می‌روند، فرزند دیگرشان را برای امری که خدا تعیین کرده است، انتخاب نمایند! خروج بر اراده الهی و طریقی که جهت امامت به تائید رسول خدا رسیده نموده‌اند، که این در شأن امام معصوم برگزیده خدا نیست و نمی‌توانیم بپذیریم، امام مسیر امامت را تغییر داده، و اصولاً او که امام حقیقی است یعنی دارای عصمت می‌باشد و به نص الهی به امامت رسیده، امامتش الهی است چنین عملی از او سر نخواهد زد.

به علاوه دلالتی داریم که مسئله امامت اسماعیل از ناحیه مقدس امام صادق نبوده است. حتی در جای خودش متذکر می‌شویم، با اشرافی که امام بر اوضاع داشته‌اند و می‌دانستند در پی رحلت حضرتش باز فتنه دیگری در به انحراف کشاندن مسیر اصلی و حقیقی امامت به وقوع می‌پیوندد طرح امامت غیر حضرت امام کاظم - علیه السلام - را رد می‌کنند.

پس این مسلم تاریخ است که امام صادق - علیه السلام - کوچکترین حرکتی که امامت غیر امام تعیین شده را نقض کند ننموده‌اند و اصلاً نمی‌توانند داشته باشند. زیرا اگر چنین اقدامی صورت می‌گرفت در امام بودن حضرت صادق آل محمد - علیهم السلام - نیز شک و تردید روا بود. چنانکه در بررسی تاریخ به این گزارش از منابع اسماعیلی و غیر اسماعیلی^۱ دست می‌یابیم که خلفای فاطمی نخست به جای اسماعیل برادرش عبدالله افطح را امام و جد خود معرفی کرده‌اند، سپس از این امر عدول نموده امامت اسماعیل را مطرح می‌کنند.

این موضوع خود حاکی از آن است که فاطمیان در آغاز کار طرح روشنی از مسأله امامت نداشته‌اند. اگر اینان به راستی به عنوان امامت مطرح بودند، فاطمیان دچار چنین شک و تردید با قدرت انتخاب می‌شدند؟

۱- جمهرة انساب العرب ابن حزم چاپ بیروت: ۵۹، فی نسب الخلفاء الفاطميين: ۹-۱۲.

ما نتیجه می‌گیریم مخالفان بنی‌امیه که در براندازی آنان نقش به‌سزائی داشته‌اند وقتی از حکومت بنی‌عباس سهمی نصیبشان نشد و متوجه شدند در به قدرت و آقائی رسیدن آنان رعیت جنگی بوده‌اند که برای آن همه فعالیت‌های خطرناک حکومت برانداز سهمی برایشان منظور نشده است، فوراً دست به دامن تدبیر آلوده به شیطنت زدند؛ زیر گوش افراد در جامعه زمزمه کردند، عملکرد بنی‌عباس با بنی‌امیه تفاوتی ندارد، ما در براندازی امویان فعالیت کردیم تا از شر زورگوئی و زراندوزی آنها رهائی یابیم گوئی اشتباه کرده‌ایم. این، انگیزه قیامی دیگر علیه حکومتی فاسد در پی بنی‌امیه شد. به همین لحاظ‌ها و مصلحت‌های زیادی که نقل آن کار تحقیق را به درازا می‌کشاند به حضور امام صادق - علیه‌السلام - رسیدند تا در مخالفت با عباسیان حضرتش را با خود هم عقیده نمایند و به عنوان پیشوای مبارزه، در سایه موقعیت حضرتشان آنچه می‌خواهند انجام دهند.

امام با اشراف بر ضمائر انسانها می‌دانستند، اینان چنین شعار به ظاهر حمایت مظلوم را برای رسیدن به مقاصد شخص خود بهانه قرار داده‌اند و می‌خواهند با شعار بین امویان و عباسیان تفاوتی دیده نشود، پس می‌باید اصلاح شوند یا دست از حکومت بردارند، قدرتی دیگر را به سرکار آورند که در آن سهمی داشته باشند. و چون امام صادق - علیه‌السلام - را موافق خود ندیدند در اسماعیل فرزند ارشد و مورد علاقه امام نفوذ کرده و او را با خود همصدا نمودند که این نیز بنا بر سیاستی، بدون رضایت امام امکان نداشته لکن مهم این است که جز امام و فرزندش اسماعیل از آن اطلاعی نداشتند. که در جای خودش به آن اشاره خواهیم کرد.

وقتی ارتباط اسماعیل را با گروه مخالف در جامعه جا انداختند و حتی در دستگیریهای حکومتی، اسماعیل را نیز قرار دادند، چنین وانمود کردند امام صادق به لحاظ هائی از حمایت و پشتیبانی آشکارا معذور هستند؛ لکن اسماعیل فرزند عزیز و محبوب خود را که امام آینده شیعیان می‌باشد با گروه مقابله کننده با نظام همراه کرده‌اند. از این جایگاه تاریخ بدون اینکه امام صادق و حتی اسماعیل راضی به چنین وضعی باشند، اسماعیل با عنوان «امام» در جامعه اسلامی - شیعی مطرح شد و امامتش در اذهان مطرح گردید.

در اینصورت تمامی آنچه که برای امامت اسماعیل بعدها بافته، گفته، نوشته به

تاریخ سپرده و در امامتش قانون «بداء» را مطرح کرده‌اند، قصه‌ای بیش نیست و نمی‌توان به عنوان یک اصل الهی پذیرفت. در حقیقت اسماعیل - علیه‌السلام - را بدون رضایت او، گروه سرخورده از عباسیان که خود را در تعصب به امامت از افراطیون نشان می‌دادند و عنوان غالی بودن به خود گرفتند تا به اسم احقاقِ حقوق آل محمد هم در پیشبرد اهداف سیاسی خویش موفق باشند و هم از امام صادق - علیه‌السلام - که تن به همکاری ندادند انتقام گیرند.

و البته به آنچه برای پیشبرد اهداف سیاسی خود، یعنی براندازی حکومت نرسیدند. لکن در منظور دوم که تضعیف امامت بود موفق شدند و این موفقیت آنها را واداشت بی حیثیتی خویش را در جامعه جبران کنند و لذا بر آنچه در اذهان عامه مردم نسبت به امامت اسماعیل جای داده بودند جدیت کردند. زیرا دو قدرت مهم عباسیان و شیعیان پذیرای آنها نمی‌شدند. به همین دلیل چون جایگاهی عقیدتی در اسلام خاصه تشیع نداشتند، طرح امامت اسماعیل را بهترین سرگرمی و جایگاهی برای فرار از آوارگی سیاسی و دینی دانستند.

وازدگان امامت و سرخورده‌های عباسیان با حمایت از جعلی که خود ساخته بودند تا مردم را به نهضت علیه عباسیان تشویق کنند و برای قیام خود پشتوانه‌ای به قدرت و قداست امامت داشته باشند به دلائلی دانسته یا ندانسته، تنها قدرتی را که می‌توانست با بنی عباس مقابله کند تضعیف می‌کردند:

اول: با شایعه امامت اسماعیل مسیر اصلی امامت الهی را اگر متوقف نکردند یک رشته انحرافی در کنار آن به وجود آوردند که از جمله آرزوهای عباسیان به‌شمار می‌رفت.

دوم: با طرح امامت اسماعیل، اصل اصول رهبری دینی سیاسی - اسلامی را زیر سؤال بردند تا جایی که عده‌ای مجبور شدند امامت اسماعیل را پذیرفته، لکن برای برکناری او از امامت «بداء» را که گفتیم در امر امامت جایگاهی ندارد، بپذیرند.

سوم: این دوستان پرتوقع امامت وقتی از امام در مسیر مقاصد خود محروم شدند و طرح امامت اسماعیل را ریختند، چنان لطمه‌ای به امامت وارد آوردند که علاوه بر به گمراهی کشیدن عده‌ای، هنوز در مسیر تحقیق عده‌ای را به خود سرگرم کرده و خویش را مورد سؤال قرار می‌دهند، به راستی امام از آنچه وظیفه الهی او بود اطلاعی نداشت؟ و اگر اطلاع یابی و آگاهی امام در مسیر اصول امامت از ناحیه خداست، خداوند به چه

مصلحتی برخلاف آنچه درباره امامت و امامان دوازده گانه اراده نموده، اسماعیل را برای امامت تعیین کرده‌اند، در صورتی که همه چیز در کف اراده الهی می‌باشد، چطور در این جایگاه از مرگ اسماعیل پیش از پدر بی اطلاع بوده‌اند؟ یعنی خداوند می‌خواسته خلیفه خود و جانشین رسول بزرگوارش را زیر سؤال ببرد؟

غافل از اینکه هیچکدام از این سؤال‌های ذهنی قابل طرح نیست. **زیرا امامت اسماعیل را گروهی سیاسی شکست خورده که جایگاهی در اجتماع نداشتند، برای جبران بی سرو سامانی خود طراحی کردند.** و امام صادق - علیه السلام - بر مسئله جانشینی و امامت حضرت کاظم - علیه السلام - یقین کامل داشتند.

طراحان امامت اسماعیل

از گزارشهای تاریخ و نوشته‌های اسماعیلی یا غیر اسماعیلی چنین نتیجه گرفته می‌شود^۱ در زمان حیات حضرت صادق - علیه السلام - گروه هائی غالی به ویژه خطابه پیروان ابوالخطاب، طراح مسئله امامت اسماعیل، این انحراف را در سر داشته‌اند.^۲ حتی مفضل بن عمر شخصی را مأمور می‌کند تا در حضور امام صادق، امامت فرزندش اسماعیل را پس از وی مطرح سازد.^۳ چنانکه ابوحاتم رازی می‌نویسد: «خطابه در زمان امام صادق قائل به امامت اسماعیل بوده‌اند.»^۴ و گفتنی است در برخی منابع زیدی و نصیری نیز ارتباط اسماعیل با گروه «خطابه» غالیانی که در اصل مخالفان امام بودند، در شکل‌گیری فرقه اسماعیلیه با امامت اسماعیل تائید شده است. به همین اعتبار بوده که اسماعیلیان آسیای میانه معتقدند ابوالخطاب مؤسس فرقه اسماعیلی بوده است^۵ متقابلاً فاطمیان هیچگاه در اظهارات رسمی خود نقشی برای ابوالخطاب در پدید آمدن اسماعیلیه قائل نشده‌اند. و امامیه ابوالخطاب را که به دوستداری امام آنها در حد غلو مشهور است، فردی بدعت‌گذار و مطرود و مردود، حتی مورد لعن امام صادق - علیه السلام - شناخته و معرفی نموده‌اند.^۶

۱- فرق الشیعه: ۵۷-۵۹، المقالات والفرق: ۸۰-۸۱

۲- خطابه کسانی هستند که پس از امام صادق معتقد به امامت اسماعیل بودند و مرگ او را انکار کردند (مسائل الامامه: ۴۷).
۳- معرفة الرجال: ۳۲۵-۳۲۶.

۴- الزنیه: ۲۸۹. ۵- ام‌الکتاب: ۱۱.

۶- دعائم الاسلام: ۵۰/۱ شخصیات قلقة از عبدالرحمان بدوی: ۱۹.

البته در منابع موجود از شخص دیگری به نام «مبارک» سخن به میان آمده که در تأسیس و شکل‌گیری فرقه اسماعیلی نقش مهمی داشته است^۱ ولی قابل دانستن می‌باشد که عده‌ای معتقدند «مبارک» نامی وجود خارجی نداشته، بل منظور از «مبارک» شخص اسماعیل می‌باشد که در منابع اسماعیلی از او به این لفظ یاد کرده‌اند^۲ این گزارش‌های به ثبت رسیده تاریخ دلالت بر مهمی دارد که شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته و آن اینست: همانطور که امامیه معتقدند هیچ اصلی برای امامت اسماعیل در دست نیست، در این صورت ادعای طرح امامت اسماعیل از ناحیه امام صادق - علیه السلام - دروغی بیش نیست که عده‌ای فرصت طلب، در جنجال پیش آمده آن عصر تعقیب کرده‌اند تا در جامعه‌ای که جایی برای مطرح شدن ندارند سرگردان نباشند. بخت یارشان شد دشمنان همیشه کمین کرده امامت در پیشرفت امامت اسماعیل مؤثر واقع شده، بر آنچه آنان مطرح کرده بودند صحنه گذاشته در همگانی کردنش کوشیدند. و آلا حتی در منابع اسماعیلی و فاطمی به ویژه در آثار قاضی نعمان مانند منابع امامیه هیچ نص و قانونی درباره امامت اسماعیل روایت نشده است. تنها موردی که در امامت اسماعیل وجود دارد، احادیث غیر مشهور و بی اعتباری است که جعفر بن منصور الیمن نقل کرده^۳ و در پی او مورد استفاده همان سرخورده‌های نظام عباسی و وازدگان امامت قرار گرفته، دلیلی بی اعتبار برای امامت اسماعیل گردید.

برخورد امام صادق (ع)

با مسأله امامت اسماعیل

هرچند بر اساس آنچه رسول خدا با اعتباری الهی درباره امامان دوازده گانه و نام آن ذوات مقدسه فرموده بودند هرگونه طرح و تأیید امامت اسماعیل از ناحیه امام صادق را رد می‌کند. ولی با این حال چون اشراف بر آینده داشتند و می‌دانستند این فتنه‌ای را که عده‌ای در زمان حضرتش ریخته‌اند به زودی به صورت رسمی اعلام موجودیت نموده، با اعتباری حقیقی حرکتش را آغاز می‌کند و با جذب نیرو به فریب مردم می‌پردازد، حضرتشان را وادار نمود تا در جای جای زندگی شخصی خود و اسماعیل، هرگونه

۱- فرق الشیعه: ۷۵، المقالات والفرق: ۸۱-۸۰، الزنیه: ۲۸۹.

۲- اثبات النهورات از ابویعقوب سنجرى: ۱۹. ۳- سرائر و اسرار النطقاء: ۲۵۶.

عملکردی را که مؤید امامت او باشد رد نموده تا هیچگونه تائیدی از جانب حضرتشان به ثبت تاریخ نرسد. و این تنها موضوعی نبود که به وسیله امام صادق - علیه السلام - جهت خنثی کردن طرح خائنانه امامت اسماعیل اعمال می شد، بلکه اسماعیل نیز در ایفای چنین نقش مهمی از امامت الهی در باطل نشان دادن امامت بدلی همراهی کرده، رفتاری از خود نشان می داد و در محافلی آمد و شد داشت که شایستگی جانشینی امام - علیه السلام - را از او می گرفت.^۱ در صورتی که اگر اسماعیل خویش را برای منصب امامت آماده می کرد و به آن راضی بود حتماً خود را به حرکات و رفتاری که در شأن و شئون امامت نبود گرفتار نمی کرد. خصوصاً اینکه با امام بزرگ شده، راه و رسم امامت کردن را نیز آموخته داشت. چنانکه افراد محقق امثال غلامحسین مصاحب آورده اند: «مسئله امامت اسماعیل بعد از وفات او در عصر امامت امام صادق مطرح شده است.»^۲

پس اگر افرادی مانند دکتر دفتری مدعی می شوند: بنابر بیشتر منابعی که در اختیار ماست امام جعفر صادق (ع) فرزند خود اسماعیل را از طریق نص به جانشینی خود برگزید، در صحت و درستی این تصمیم و قرار دادن نص امامت به نام اسماعیل که اساس و شالوده اش ادعای اسماعیلیان را تشکیل می دهد، جای هیچ گونه شک و تردید نیست؛^۳ بدون هیچ تردیدی دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارند و نمی توانند امامت اسماعیلی را به دلائل الهی که برای امامت و امام، است ثابت کنند. امثال جناب ایشان از همان دوره آغاز امامت بوده اند که با جعل حدیث و نسبت های بی اساس به پیامبر اکرم به فتنه ای که به پا شده بود مشروعیت قانونی دادند.

برای روشن کردن این اشتباه عمد، نخست همانطور که اشاره کردیم اگر اسماعیل به مسئله امامت خویش راضی بود بطور حتم و یقین رفتاری از خود نشان نمی داد که موقعیت امامتش را زیر سؤال ببرد.

اگر ادعا کنیم حضرت اسماعیل - علیه السلام - نیز به نوعی از امام تراشی خود اطلاع داشته و با رفتار و کرداری که در شأن امام نیست، موضوع امامت اختراعی خویش را زیر سؤال برده است، حرفی بی جا و ادعائی بی ربط نکرده ایم.

۱- معرفة الرجال: ۳۰۲-۴۰۱ کمال الدین: ۶۸-۶۹، الاصول الستة عشر: ۴۹ مناقب ابن شهر آشوب:

۲- دائرة المعارف فارسی: ۱۴۷/۱.

۳- ۲۸۵ جامع التواریخ: ۹.

۳- تاریخ و عقاید اسماعیلیه: ۱۱۲.

علاوه آنگاه که اسماعیل در منطقه «عریض» نزدیکی مدینه منوره از دنیا می‌رود تابوت وی بر دوش مردم به گورستان بقیع تشیع می‌شود، امام صادق - علیه السلام - با وضعیتی غیر معمول پیشاپیش او حرکت می‌کردند تا به این ترتیب حاضرین را متوجه مرگ اسماعیل نمایند و در جاهای مختلف تا قبل از دفن اسماعیل، بارها پوشش روی وی را کنار می‌زنند تا مرگ اسماعیل را آشکار سازند.^۱ حضرت به این نوع اطلاع رسانی اکتفا نکرده، جمعی از معاریف و مشایخ را که والی منصوب از بنی عباس در مدینه هم در جمع آنها دیده می‌شد شاهد گرفته که اسماعیل از دنیا رفته است و حتی استشهادی تهیه نمودند که خط و امضاء شهود در آن دیده می‌شد.^۲ به این نیز اکتفا نکردند، ساعاتی پیش از دفن به اعتبار آنچه زرارة بن اعین روایت کرده حدود سی تن از اصحاب و یاران نزدیک خود را به مرگ فرزندشان اسماعیل شاهد گرفتند.^۳ به داود فرمودند: کفن از چهره او بردار و آنگاه اضافه کردند: با دقت به او نظر کن و ببین که آیا زنده است یا مرده؟ داود پاسخ داد مرده است. امام جنازه را به فرد دیگری عرضه کرد و همین عمل را تا آخرین نفر ادامه داد و فرمود پروردگارا! تو خود شاهد باش. سپس امر به غسل و تکفین اسماعیل دادند و فرمود: ای مفضل! کفن را از چهره او بردار. وی نیز چهره اسماعیل را آشکار کرد. سپس امام فرمودند: آیا او زنده است یا مرده؟ همگی به او بنگرید. مفضل پاسخ داد: ای آقا مرده است. امام فرمود: آیا به مرگ او شهادت دادید و وفات او بر شما ثابت شد؟ گفتند: آری. این عمل امام تکرار شد تا اینکه اسماعیل را در قبر گذاشتند. سؤال کردند: این جنازه کفن شده و حنوط کرده شده و مدفون در این قبر کیست؟ گفتند: اسماعیل فرزندت، امام فرمود: خدایا شاهد باش. سپس دست موسی را گرفت و فرمود: او حق است و حق با او و از اوست.^۴ و قرائن زیاد دیگر که نقل آن به رساله مستقل نیاز دارد، همه و همه دلالت می‌کند که اسماعیل - علیه السلام - قبل از پدر بزرگوارش از دنیا رفته و با

۱- شرح الاخبار قاضی نعمان: ۳۰۹/۱۱ کمال الدین: ۶۹ سرالسلسلة العلویه: ۳۴، ارشاد مفید: ۲۸۵ تاریخ جهانگشا جوینی: ۱۴۶/۳، اعلام الوری طبرسی: ۲۸۴ حقایق تحریف شده از امام ظهیرالدین مصری: ۱۲۵/۱ سفینه البحار: ۶۵۷/۱ غزالی نامه: ۲۴ مقاله محققانه آقای مهدی محقق در مجله یغما سال ۱۱/ص ۱۲۵ بحار الانوار: ۲۴۳/۴۷.

۲- تاریخ جهانگشا: ۱۴۶/۳، الملل والنحل: ۶۷/۱ اسرائر و اسرار النطقاء: ۲۶۲.

۳- مناقب ابن شهر آشوب: ۲۶۶/۱ غیبت نعمانی: ۴۶۷-۴۶۹.

۴- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۰۱ حقایق تحریف شده: ۲۷۰/۱.

چنین قانونی بر فرض محال که نیست اگر هم نامش در طومار امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا هم بوده که نبوده مسأله امامت او منتفی می شود و اینان که رشته‌ای کشیده‌اند به صورت امامت مطرحش کرده‌اند به این توجه نداشته‌اند اگر به راستی اسماعیل امام هم بوده، چون با حضور امام ماقبل خود از دنیا رفته، هر بحث و دلیلی را برای امامت خود منتفی و بی اعتبار می نماید.

باید به این اشاره کرد عده‌ای که بعدها مصمم شدند دستگاهی به راه بیندازند و امامی در مقابل امام حقیقی بتراشند، منکر مرگ اسماعیل شدند و گفتند مُردن او از روی تقیه اظهار شده تا دشمنان قصد جان او نکنند و بر اثبات قول خود دلیل آوردند که بر خلاف مرسوم بر موت اسماعیل استشهاد کردند و محضر نوشتند^۱ درحالی که معهود نیست بر مرگ کسی «سجل نویسند»^۲.

باید از این گروه اسماعیلی سؤال کرد: پس او که در تابوت بر دوش مردم به قبرستان بقیع حمل شد و چندین بار جسدش را به نمایش گذاشتند تا مردم بر فوتش آگاهی کامل یابند چه کسی بوده است؟ اگر بگویند اسماعیل بود که موضوع حل است و منتفی. ولی اگر بگویند فردی غیر اسماعیل بود، با منظورشان که مرگ اسماعیل را مطرح کرده‌اند تا حاکم عباسی آرام گیرد و خاطر جمع باشد سازش ندارد، زیرا نماینده حاکم عباسی در تشییع جنازه شرکت داشته و از جمله افرادی بوده که چندین بار جسد اسماعیل را دیده است.

در جواب استدلال آقای فریدون بدره‌ای که می خواهد^۳ این گروه از اسماعیلیه را تائید کرده با آنها همصدا شود که اسماعیل نمرده، استشهاد را دلیل ادعای خود می آورد تا با ارائه کردن آن به حاکم عباسی اطمینان دهند که اسماعیل مُرده است، ما می گوئیم اتفاقاً امام به تعبیر استنادی ایشان، در مرگ اسماعیل سجل مرگ تنظیم کردند تا برای مردم حجتی باشد که فریب مخالفان امامت را نخورند و به دنبال شعار شیادانی وابسته به یهود نروند. بدانند براساس این استشهاد اسماعیل مُرده است و مسئله امامتش ساخته و پرداخته آنهایی است که از به حکومت رسیدن بنی عباس سهمی دریافت نکردند.

به علاوه آن گروه از اسماعیلیه که ساخته‌اند و انتشار داده‌اند، مرگ اسماعیل برای

۱- الملل والنحل ترجمه افضل الدین: ۱۵۲. ۲- همان مأخذ پیشین: ۱۵۲.

۳- فرقه اسماعیلیه: مارشال گ.س. هاجسن ترجمه نامبرده صفحه هفده گفتار مترجم.

اطمینان دادن به حاکم عباسی بود، می‌گوئیم اگر حاکم عباسی را با طرح دروغین مرگ اسماعیل می‌خواستند از ترس و بیم زنده بودن امام آرام کنند، مرگ اسماعیل، مشکل نظام حاکم را حل نمی‌کرد تا چنین شایعه را ساخته باشند. زیرا امام صادق - علیه السلام - با اقتدار هزار برابر اسماعیل هنوز زنده بود.

پس این ادعاهای بی‌پایه و مایه که متأسفانه بهانه دست امثال آقایان فریدون بدره‌ای و فرهاد دفتری شده است تا آقاخان‌های بی‌آبروی اسماعیلیه را وارث امامت اسماعیل معرفی کنند، تکرار مکرراتی می‌باشد که آبرویش را بارها و بارها در تاریخ برده‌اند.

توجیه طرفداران

امامت اسماعیل (ع)

اصولاً تاریخ همیشه برای حرکت‌های بعدی الگو قرار می‌گیرد. افرادی که سعی می‌کنند یک سر و گردن از دیگران بلندتر باشند، بعضاً حتی بدون اینکه بخواهند به تاریخ تأسی نموده، فریادی را که در گذشته برای طرحی بلند شده سر می‌دهند. در این مقطع مانند زمان رحلت رسول خدا که فریاد پیامبر نمرده است سر داده شد^۱ تا کودتا سر و سامانی پیدا کند، مردم فوراً به مراسم دفن نپردازند. زیرا اگر کفن و دفن رسول اکرم تمام می‌شد، فوراً با علی بن ابیطالب بیعت می‌کردند و کار از کار می‌گذشت، سقیفه‌ای تشکیل نمی‌شد، پس شعار پیامبر نمرده است را سر دادند تا مردم سرگرم شوند و کار غصب خلافت را از پیش ببرند که به گواهی تاریخ بُردند. در ماجرای مرگ اسماعیل نیز شعار اسماعیل نمرده است را ساختند و حتی نسبت آن را به یکی از فرزندان امام صادق - علیه السلام -^۲ دادند که هنگام دیدن جسد اسماعیل اشاره به زنده بودن اسماعیل کرده است.^۳

اصولاً اغلب افرادی که دست به اینگونه توطئه‌ها می‌زنند، شراب سیاسی می‌پاشند و برای پیشبرد و همگانی کردن توطئه خویش شعار می‌سازند، بر سر زبانها می‌اندازند،

۱- تمام جزئیات را می‌توانید در کتاب «سیری در الغدیر» تألیف آقای محمد امینی: ۱۰۸ بخوانید.

۲- این فرزند غیر از حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - می‌باشد.

۳- الوافی بالوفیات: ۱۰۲/۹.

پی آمده‌های آن را در نظر نمی‌گیرند. برای نمونه به این دو مهم در ماجرای ساختن و پرداختن «اسماعیل نمردده است» توجه کنید:

۱- اگر اینان امام صادق - علیه السلام - را امام خود می‌دانستند و به مصلحت روزگار تن به امامتش نداده بودند، حاضر نمی‌شدند برای پیشبرد اهداف سیاسی ولو در خط حمایت از امام به دروغ متوسل شوند، آنهم دروغی که درست امام را زیر سؤال می‌برد. زیرا حضرت مرگ اسماعیل را پذیرفته بودند.

یا اینکه بنا بر گفته آقای فریدون بدره‌ای امام برای حفظ مسأله امامت خود یا فرزند خویش به دروغ شایعه سازند که اسماعیل مُرده است. ما می‌گوئیم چنین افرادی اگر در امام‌شناسی طی مراتب کمال را کرده بودند، این مقدار سطحی با امامت برخورد نمی‌کردند. اینان نمی‌دانند «تقیه» با دروغ گفتن چقدر تفاوت دارد و مهمتر اینکه امام هیچگاه در مسأله امامت «تقیه» را به کار نمی‌گیرد.^۱

۲- آیا امام حاضر می‌شود، انسانی را به رسم جاهلیت، آنهم به قول ایشان، امام بعد از خودش را زنده به گور کند؟ مسلماً چنین نسبتی به امام افترا و گناهی کبیره است. به همین لحاظ این حنا فقط به دستهایی رنگ انداخت که از اتباع توطئه بودند. کاربردی در جمعیت‌های مورد نظر نداشت. همانطور که در منابع اسماعیلی هم دیده می‌شود^۲ پذیرفتند که اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفته است. پس اگر بر فرض محال او امام بعد از حضرت صادق بوده، مسأله امامتش منتفی می‌شود. چنانکه پس از مرگ اسماعیل کسانی از اصحاب که اعتقاد به امامت او داشتند از اعتقاد خود دست کشیدند، مگر گروه اندکی که نه از یاران خاص امام و نه از راویان حدیث امام بودند.^۳

شکل پذیری اسماعیلیه

گزارش‌های رسیده از تاریخ چنین راهنمایی می‌نماید، دو گروه در شکل‌گیری آنچه طرحش زمان امام صادق - علیه السلام - ریخته شد سهیم بوده‌اند.

۱- به کتاب «حسن بصری چهره جنجالی تصوف» رجوع شود بحثی به این موضوع مهم اختصاص داده شده است.

۲- شرح الاخبار: ۳۰۹/۱۱ عیون الاخبار و فنون الآثار: ۳۳۴/۴.

۳- ارشاد مفید: ۲۸۵.

گروه اول: آن عده از افراد معتقد به امامت اسماعیل که در زمرة یاران یا راویان حدیث امام صادق - علیه السلام - نبودند و بعد از مرگ او به امامت اسماعیل پایبند ماندند و افسانه رجعت او را مانند امامتش به عنوان امام قائم و مهدی موعود ساختند و به آن، اقلیت خویش را از پاشیدگی حفظ کردند، اینان را «اسماعیلیه خالصه»^۱ یا «اسماعیلیه واقفه»^۲ می خوانند و در زمرة پیروان محمدبن اسماعیل درآمدند.^۳ همو که وقتی به حضور هارون می رسد به او می گوید: «امیرالمؤمنین! دو خلیفه روی زمین حکومت می کنند. موسی بن جعفر در مدینه که برای او خراج جمع می شود و تو در عراق که برای تو نیز خراج جمع می شود.»^۴ زمینه دشمنی با امام کاظم را فراهم می سازد.

بخش دوم
۱۶۵

گروه دوم: مرگ اسماعیل را پذیرفته بودند و پس از وفات امام صادق - علیه السلام - فرزند ارشد اسماعیل، محمد را به امامت پذیرفتند، به عقیده این گروه که «مبارکيه» خوانده شده اند، رشته امامت از ناحیه امام کاظم - علیه السلام - ادامه نمی یابد.^۵ این راه توسط افرادی که اگر اسماعیلیه دقیقاً رجال شناسی شود معلوم می گردد، طیف مخلوطی از یهود و مسلمانان دل زده از اسلام و غالیان که مأموریت داشتند با طرح مباحثی نظیر مقام خدائی برای امامان، امامت را تضعیف کنند ادامه پیدا کرد. که هر کدام به نوبه خود جانفشانی کرده، گردونه اسماعیلیه را به حرکت درآوردند. در هر دوره ای به کمک مخالفان امامت حمایت شدند. از پیچ و خم های زیادی گذشته تا امروز به آقاخان ها رسیده، زیر سایه استعمار از هر خطری در امان می باشند. و شما می توانید در کتاب ارزشمند و گرانسنگ «آقاخان ها» تالیف «ماهر بوس» ترجمه آقای محمود هاتف از انتشارات «کتاب سرا» آنها را بشناسید و ملاحظه کنید چه عناصر عیاش و ولگردهای نوکر، باچه شکل و شمائلی در کنار معروفه های انگلیسی و فرانسوی، امامان اسماعیلیه اند.

اسماعیل، نماینده امام

در قیام علیه عباسیان

تحقیق بر اثر گزارشهایی که تاریخ در اختیار می گذارد و روش سیاسی امامان شیعه

۱- فرق الشیعه: ۵۸-۵۷، المقالات والفرق: ۸۰ ۲- الملل والنحل: ۳۵/۱، ۱۴۹.
 ۳- مسائل الامامه: ۴۷ ۴- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۱۸۵.
 ۵- فرق الشیعه: ۵۸، المقالات والفرق: ۸۰-۸۱، مقالات الاسلامیین: ۲۶-۲۷، الفرق بین الفرق: ۷۰-۷۱، الملل والنحل: ۳۵/۱، ۱۴۹، ۱۷۱.

نیز مؤید آن می‌باشد، شکل برخورد رهبران آسمانی با نظامهای حاکم جائر را بعد از قیام کربلا گونه‌ای می‌نمایاند که امامان، پیشوایان شیعه هیچکدام مستقیماً جنبشهای مکتبی را که براساس براندازی حکومتهای غیر مردمی، در حقیقت سلطه‌گر به وجود آمده‌اند رهبری نکرده‌اند و باز به گواهی تاریخ بطور حتم و یقین تمامی این نهضت‌های مسلحانه را که با شهادت توأم بوده است، به وسیله نماینده تام‌الاختیاری حمایت کرده، حتی در مقابل دریافت گزارش‌های قیام، راهنمایی‌های لازم را نموده‌اند. در معنا نهضت پیروان امامت را به آن سوئی که تقویت امامت آسمانی است هدایت کرده‌اند و از این، دو منظور را تأمین نموده به تاریخ سپرده‌اند:

اول: از تاسیس اسلام تاریخ به بعد جایگاهی که رأی و اراده پیامبر را در مسئله رهبری جامعه اسلامی تغییر دادند، حاکمان سیاسی جامعه اسلامی به دینداری و مسلمانی تظاهر می‌کردند و خویش را جانشین پیامبر و خلیفه اسلامی خواندند. مردم را با این تظاهر و عمل ریاکارانه مخالف با واقعیت موجود به ضلالت و گمراهی می‌کشاندند و به همین اعتبار وقتی امثال معاویه و یزید با لقب انحصاری «امیرالمؤمنین» مورد خطاب قرار می‌گرفتند، بدترین لطمه ممکن به مقام رهبری اسلامی زده می‌شد که متأسفانه در دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس که قلندران بی‌پروا بر اسلام حکومت می‌کردند مسلمانان بهاء سنگینی برای مبارزه با آن دادند.

دوم: با قیام انقلابی پیروان امامت که ولایت بی‌امامت را تزویر و خیانتی طراحی شده از ناحیه یهود می‌دانستند، روش و سیستم حکومت داری دوران ننگ‌آور امویان را بل قبل و بعد از آن که به ظاهر شباهتی به اسلامی بودن داشت، لکن درست مغایر با نظام حکومتی بود که پیامبر اکرم با تمامی جزئیات آن را تدوین کرده بودند زیر سؤال ببرند تا مردم بدانند افرادی که حکومت را در اختیار گرفته و با روش حکومت داری مخصوص به خود به نام جانشینان پیامبر و قوانین آسمانی اسلامی در رأس نظامی قرار گرفته‌اند. مدعیان حرامی هستند که به زور و زر حکومت می‌کنند.

و این برملاسازی که در طول زعامت امامت ادامه داشت تحقق نمی‌یافت مگر نخست امت متحول می‌شد و به دنبال چنین تحولی حاکم فاسد سقوط می‌کرد و مهم دانستن این حقیقت که تحول بیدار کننده فقط توسط امامان شیعه امکان پذیر بود ولاغیر. و اگر تحول حاکم برانداز در روحیه امت فراهم نمی‌آمد کاری از پیش نمی‌رفت،

پس حساسترین نقش جنبش‌های ضد قدرتهای سلطه‌گر در اختیار امامان بوده است که اگر به عهده نمی‌گرفتند، جنایتکارانی چون بنی امیه و بنی عباس، سالها بر گرده جامعه اسلامی سوار بودند و یک نظام دیکتاتوری قدرتمند قوی را اداره می‌کردند.

آنچه مهم می‌نمایند گونه حضور امامان در صحنه مسئولیت است. برای نمونه صحیفه سجادیه که به ظاهر مجموعه‌ای برای دعا کردن به زبان امام معصوم، زبور جنبش مکتبی می‌باشد که اساس اندیشه انقلابی امت اسلامی است.

در اینصورت امامان حتی در آن زمان هم که وانمود می‌کردند سرگرم راز و نیاز با خدای عالمیان هستند در برابر رخدادهای جامعه اسلامی بی تفاوت نبوده‌اند که خلفای اموی و عباسی قبل از دریافت اخبار، از جانب هر یک از ائمه، خواب بر چشمشان راه نمی‌یافت و لذا می‌بینیم خلفا بارها و بارها ائمه را به اتهام آن که مردم را به سوی خود دعوت می‌کردند و نیز به اتهام انجام دادن فلان عمل احضار می‌کردند، و باز می‌بینیم تعدادی از ائمه در زندان به سر برده‌اند، و اگر یکی از آنها بر مسند ولایتعهدی تکیه داده است و بار دیگر یکی از ائمه را در شهری که خلیفه در آن سکونت داشت^۱ به زندان می‌افکند، هر دو اقدام به لحاظ این بوده است که خلیفه بیمی از آنها به دل راه ندهد. بلکه اطمینان داشته باشد که امام مستقیماً زیر نظر اوست، و زمانی نیز به امامی بر می‌خوریم که تمام عمر خود را در زندان سپری می‌کند و در زمانی دیگر خلفا پیوسته علمای شهرهای مختلف و برگزیدگان آن را دعوت می‌کردند تا با ائمه مباحثه کنند، به خطایی در ایشان آگاهی یابند. همه این واکنش‌های خلفا دلالت بر این واقعیت دارد که ائمه در برابر هر واقعه‌ای ولو کوچک که در دنیای اسلام اتفاق می‌افتاد موضع خاصی داشته‌اند و این سخن آن ذوات مقدسه که فرموده‌اند «هیچ کس از ما نیست که به قتل نرسد یا مسموم نشود.» مفهومی جز آن ندارد که ائمه اساس و محور رهنمودهای سیاسی به شمار می‌آمده‌اند.

پس ائمه همانطوری که خود بر آن روش آگاهی داشتند در تمامی امورات جاری جامعه اسلامی مداخله کرده‌اند؛ ولی جای پائی هم از خویش برجا نمی‌گذاشتند و لذا می‌بینیم امام صادق (ع) به والی منصور در اهواز نامه‌ای می‌نویسند، چگونگی داوری و

۱- این امام حضرت هادی - علیه السلام - و خلیفه متوکل عباسی است.

راه و روش‌های اداره مملکت را برای او روشن می‌نمایند.^۱ از این در می‌یابیم که امامان تمام جنبش‌ها را زیر نظر و نسبت به همه امور آگاهی کامل داشته‌اند و این درست برخلاف آن است که عده‌ای تصور می‌کنند وظیفه اساسی همه امامان پرداختن به امور فقه می‌باشد. مهمتر اینکه بعضاً فهم کرده‌اند یا مغرضان به افراد ناآشنای با سیره معصومین تفهیم نموده‌اند که ائمه در امور سیاسی دخالتی نداشته‌اند. در صورتی که چنین نیست. زمانی که حکومت با مشکلات اجتماعی و سیاسی، اقتصادی و اقلیتی دست به گریبان بود، امامان رخدادهای پیرامون خود و جامعه اسلامی را نادیده نمی‌گرفتند. حتی برای پنهان داشتن تاکتیک‌های نظامی مسلحانه در براندازی حکومت، سفارش‌ها می‌کردند تا پخش نشود و بر سر زبانها نیفتد. امام صادق - علیه السلام - فرموده‌اند: «به خدا کسی که علیه ما جنگی به پا کند برای ما رنج‌آورتر از کسی نیست که سخنانی از ما نقل کند که مورد پسند ما نباشد، پس هرگاه فردی را یافتید که اسرار ما را فاش می‌کند به سوی او روید و او را از این کار بازدارید اگر پذیرفت چه بهتر والا کسی را نزدش بفرستید که او را بپذیرد و سخنش را قبول کند.»^۲

نظیر این دستورات به دلیل ساده‌ای صورت می‌گرفت، زیرا اگر نظام حاکم به روش امامان در راهنمایی امت پی می‌برد به دسیسه‌هایی که خود فراهم می‌آورد بر ضد آنان اقدام و کار امامان را با موانعی روبرو می‌کرد تا به شکست ختم شود. در این مقطع از تاریخ که دشمنان از نشر فضائل امامان ترسان بودند، از منع اسرار ائمه سوء استفاده کرده شایع می‌ساختند و متأسفانه هنوز هم می‌سازند که اسرار امامان همان شخصیت الهی و موقعیت آسمانی ایشان می‌باشد که دستور داده‌اند از عوام مردم پنهان دارید و بدبختانه هنوز هم عده‌ای عوام همان تاکتیک را که دشمن دوست داشته و دارد به کار گرفته، اگر کسی به فضائل گوئی آل بیت مشغول شود او را منع می‌کنند. در صورتی که درست برعکس است؛ امامان، امثال دعبل و سید حمیری و کمیت و فرزدق را در اظهار محاسن استثنائی خود تشویق می‌کردند. برای مثال زمانی که امام علی بن الحسین (ع) خبر زندانی شدن فرزدق را به سبب قصیده مشهورش که در آن، امام را در برابر آن گردنکش اموی ستوده بود شنید، خشمگین نشد و هیچ فشاری بر امام وارد نیامد، بلکه برای

تشویق این موضعگیری فرزندق چندین هزار درهم برای او فرستاد. همینطور سایر امامان که به دیگران چون دعبل و حمیری و شجع سلمی برای اظهار محاسن خود صله‌ها داده‌اند، که این به لحاظ تجلیلی بود که از امامت می‌شد.

پس آنچه را که ائمه پیروان خود را از برملا نمودن آن منع می‌کردند و دستور کتمان آن را می‌دادند، تاکتیک‌هایی بود که امامان در نظامهای تروریستی، برای رساندن مکتب و مراقبت از آن به کار می‌برده‌اند. زیرا اگر حکومت طاغوتی به روش قیام نظامی مخالفین پی می‌برد، بسیار آسان و طبیعی بود که نقشه‌هایی علیه آن روش طرح می‌نمودند و جنبش را در نطفه خفه می‌کردند و کادر رهبری آن را از بین می‌بردند. در چنین وضعیت و موقعیتی آنچه می‌باید مورد توجه قرار گیرد این است که امامان مستقیماً در امورات جنبشهای مسلحانه شرکت نمی‌کردند؛ بلکه شخصی را با اختیارات تام به عنوان نایب خویش برای هدایت نهضت‌های مکتبی معین می‌نمودند تا دقیقاً همه چیز را زیر نظر بگیرد و گزارش کرده در مواقع حساس دستورات ضروری را از امام دریافت نموده به کار بندد.

امام برای اینکه حتی این روش جلب توجه نکند در تمامی امورات چنین روشی را اتخاذ می‌کردند. برای نمونه وقتی عبدالله دیصانی به مدینه وارد می‌شود به امام صادق عرض می‌کند: «آمده‌ام تا با شما مباحثه کنم.» امام جويا می‌شوند «در چه موضوعی؟» عرض نموده است: «در فقه» و امام او را به نزد محمدبن مسلم می‌فرستد، وقتی از او شکست خورد، خواستار مباحثه در کلام می‌شود. حضرت دستور می‌دهند: «با هشام بحث کن.» سپس خواستار مباحثه در تاریخ می‌شود. امام او را به سوی شاگردی دیگر می‌فرستند. در مورد نهضت مخالفان قدرت حاکم که در براندازی امویان سهم به سزائی داشتند، ولی عباسیان به آنها اعتنائی نکردند، آنها نیز به بهانه اینکه بنی‌عباس عملکردی مانند بنی‌امیه دارند، وقتی از امام صادق تقاضای حمایت می‌کنند، حضرت فرزند ارشدشان اسماعیل را که شخصیتی وارسته و دوره دیده بود به نیابت از طرف خویش، امام نهضتی قرار دادند که می‌بایست علیه بنی‌عباس آغاز می‌شد.^۱ و نفوذی‌های بنی‌عباس این را به معنای نصب امامت تلقی کردند تا امامت را از مسیر اصلی منحرف

کرده، طرح امامتِ امام بدلی را پیاده کنند.

پس شخصاً بزرگترین جنبش را بر ضد حکومت عباسی برعهده گیرد و نیز بزرگترین قیام مسلحانه تاریخ حکومت اسلامی را رهبری کند. تمامی فضیلت این عمل به پرورش و راهنمایی و حمایت امام صادق و مراقبتهای آن حضرت نسبت به امور اجرایی باز می‌گردد.^۱ و برای اینکه رفت و آمدهای اسماعیل - علیه السلام - در سر و سامان دادن به جنبش علیه عباسیان جلب توجه نکند، او را به پیشه بازرگانی گماشتند. عاقبت پس از فراهم آمدن مقدمات نهضت بطور ناگهانی بازرگانی او به رهبری جنبش بزرگی در تاریخ تبدیل شد. در واقع وی به بازرگانی اشتغال نداشت، بلکه بازرگانی را با صلاح دید امام زمانش که پدرش نیز بود برای انجام کارهای بزرگتر و به منزله پوشش اختیار کرده بود. حال آیا قابل تصور است بگوئیم چنین شخصیتی برجسته که مجری اراده امام می‌باشد، مدعی امامت شود؟! بدون هیچ تردیدی جواب منفی است. چنانکه غلامحسین مصاحب در بررسیهای تاریخی خود به این نتیجه رسیده، می‌نویسد: «اسماعیل در واقع مؤسس فرقه‌ی اسماعیلیه نیست بلکه تأسیس این فرقه را به شخص موهوم و مجعولی مشهور به قداح نسبت داده‌اند. (و بدین ترتیب باید پذیرفت) مسأله امامت بعد از وفات اسماعیل در عصر امامت امام صادق مطرح شده است.»^۲

و اگر اسماعیل مدعی امامت بود، امام او را امین و نایب خود در جمع انقلابیون قرار نمی‌دادند و در مرگش جزع و فزع نمی‌کردند. در صورتیکه بر مرگ فرزند خود (اسماعیل) سخت می‌گیرند، پیشانی و چانه و گلوگاه جنازه فرزند خویش را بوسه می‌زنند.^۳ بدون کفش و ردا در پیشاپیش تابوت اسماعیل حرکت می‌کنند.^۴ و این نیست مگر به تعبیر علامه محقق محمد تقی مدرسی: اسماعیل فردی مومن، صادق و صالح بوده است.^۵ چنان‌که از عمار بن حیان نقل شده جعفر بن محمد نیکی‌های فرزندش اسماعیل را نسبت به خود به اطلاع من رساند و فرمود: «او را دوست می‌داشتم و همیشه محبت من نسبت به او در حال افزایش بود.» و اضافه می‌کند امام هنگام مرگ وی، ناله فراوانی کردند که خود نشانگر این واقعیت است، اسماعیل در راه راست قدم بر می‌داشته است^۶ و این با

۱- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۱۷۳.
 ۲- دائرةالمعارف فارسی: ۱۴۷/۱.
 ۳- حقایق تحریف شده: ۳۰۲/۱.
 ۴- بحارالانوار: ۲۴۳/۴۷.
 ۵- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۰۰.
 ۶- حقایق تحریف شده: ۳۰۳/۱.

ادعای امامت که انحراف از صراط مستقیم اسلام می باشد منافات دارد.

شکل گیری اسماعیلیه با ادعای قائمیت اسماعیل

توجه خاص و علاقه شدید امام صادق - علیه السلام - نسبت به فرزندشان اسماعیل چنان تأثیری بر روحیه مردم گذاشته بود که گمان می کردند پس از امام علیه السلام - فرزندشان اسماعیل قائم آل محمد و جانشین ایشان خواهد بود^۱ و این درست همان خواستی بود که دو دسته از مردمان زمان امام صادق از اشاعه آن دل شاد و خرسند بوده و سعی داشتند چنین تصور عوامانه همه گیر شود.

حکومتیان عباسی که امام و امامت را خطرناکترین مقابله کننده با قدرت و استقلال و بقاء زمامداری خود می دانستند، به همین جهت در نابودی امام و محور امامت می کوشیدند.

تندروهای یاران امام، که در حمایت طلبی از امام، علیه بنی عباس به سلیقه خویش ناامید شده، جوابی مثبت دریافت نکرده بودند به همین لحاظ مسئله امامت اسماعیل را با برداشت غلط و ناآگاهی که ارادتمندان ولایت با امامت داشتند و تصور می کردند علاقه شدید امام به اسماعیل نشانه امامت اوست برای جایگزینی حمایت امام صادق - علیه السلام - پسندیدند از توهم و خیال عده ای استفاده کرده، مسئله رهبری نهضت علیه بنی عباس که برحسب اراده امام صادق - علیه السلام - به فرزندشان اسماعیل اختصاص یافته بود و به تعبیر مردم مذهبی آن زمان اغلب با اطلاق لقب «امام» توأم بود به هم آمیختند، برای انتقام گیری از امام صادق - علیه السلام - شایعه بی اساس امامت اسماعیل را در گوشه و کنار کشور اسلامی پراکنده کرده به همه نقاط رسانیدند؛ تا به روزگاری از آن علیه امامت الهی استفاده کنند.

این دو گروه در عصر امامت حضرت صادق - علیه السلام - در اشاعه جعل امامت اسماعیل کوشیدند. با مرگ اسماعیل، گروه عوام بی غرض، به این اکتفا کردند که در امر امامت اسماعیل، برای خدا «بداء» حاصل شده است، موضوع جانشینی اسماعیل را

فراموش کردند و به امامت حضرت امام کاظم - علیه السلام - گردن نهادند.

لکن آن دو دسته مغرض حکومتیان دشمن امام و امامت و ناراضیان رنجیده از برخورد امام صادق - علیه السلام - با اینکه یقین داشتند طراح مسئله امامت اسماعیل، آنها بوده‌اند نه امام صادق و مهمتر اینکه به مرگ اسماعیل یقین کامل داشتند، موضوع مرگ او را نوعی غیبت سیاسی تفهیم کردند و به فریب مردمانی که دیده بودند اسماعیل به خاک سپرده شده است پرداختند. آنها را دعوت به انتظار و رجعت او نموده، وعده دادند مسلماً ظهور خواهد کرد. این دو گروه نابکار که هر دو مورد بی‌اعتنائی و لعن و نفرین امام بودند با چنین تزویر مزورانه، ماجرای امامت اسماعیل را تا سرو سامان دادن به آن در اذهان زنده نگهداشتند.

در این جایگاه از تحلیل تاریخ می‌باید به چند موضوع حائز اهمیت توجه داشت تا بتوان حقایق تحریف شده تاریخ را فهم کرد و به سوداگری فریبکاران فرقه‌ساز گرفتار نیامد:

الف: امام صادق - علیه السلام - جنبش مکتبی علیه عباسیان را که هنوز نام اسماعیلیه به خود نگرفته بود، در حقیقت قیامی مسلحانه علیه نظام طاغوتی محسوب می‌شد، نه «فرقه اسماعیلیه» به وسیله اسماعیل - علیه السلام - فرزند ارشد خویش رهبری و هدایت می‌کردند.

ب: مسئله امامت اسماعیل و شایعه آن، طرح خصمانه گروهی بود که امام صادق تقاضای آنها را برای حمایت آشکارا نپذیرفته بودند و این گروه مخالفان دیروز بنی‌امیه و بنی‌عباس به لحاظ چنین طرحی که مقابله با امامت و تضعیف امام بود از ناحیه عباسیان به طور غیرعلنی حمایت می‌شدند. زیرا عباسیان از مانع و رقیب تراشی برای امامت به وسیله هر شخص و گروهی به جهت دفع خطر جدی امامت برای حکومت حمایت می‌کردند.

این گروه حکومتیان و رنجیدگان از امام صادق - علیه السلام - از اطلاق «امام» به اسماعیل دو منظور داشتند نخست، در جذب نیرو موفق تر باشند. زیرا مردم به این اعتبار که قیام کننده آل محمد، سعادتخواه و حمایت‌کننده آنهاست. چنانکه در بعضی نوشته‌های حامیان اسماعیلی به چنین توجهی از مردم اشاره شده و آمده است: «جنبش اسماعیلی که بر انتظار ظهور قریب الوقوع مهدی که می‌بایست بیاید و حکومت عدل را در

جهان مستقر سازد تمرکز یافته بود، جاذبه مسیحایی فوق العاده‌ای برای گروه‌های محروم از طبقات اجتماعی مختلف داشت.^۱.....

..... تا اینکه توجه امام صادق - علیه السلام - به محمد شانزده ساله فرزند اسماعیل آنان را متوجه مهمی کرده، که اگر بخواهند این دلهره ایمانی و دشمن خطرناک امامت را که ساخته و پرداخته‌اند، بلای همیشگی برای امامت قرار دهند، باید به حمایت از محمدبن اسماعیل نواده امام صادق - علیه السلام - برخاسته، طرح امامت او را با عنوان قائم آل محمد روزی ظهور خواهد کرد دنبال کنند.

در همین گیر و دار امام - علیه السلام - پرورش نواده‌اش محمدبن اسماعیل را به عهده شخصی به نام «میمون قداح» گذاردند^۲ و چون منظور ما، نگارش سیر تاریخی فرقه اسماعیلیه نیست، ادامه دانستنی‌های این مقطع از روزگار فرقه اسماعیلیه را به کتابهای تحقیقی محققان غیر وابسته به اسماعیلیان ارجاع می‌دهیم:

یکم: امام صادق به این تمایل داشتند، جنبش مکتبی انقلابیون سر خورده از بنی عباس که با آنها در براندازی بنی امیه شریک بودند، ادامه یابد.

دوم: محمدبن اسماعیل نواده عزیز خود را که محبوب قلوب خانواده و انقلابیون بود برای ادامه مبارزه با نظام طاغوتی انتخاب کرده، به همین اعتبار حمایت و حفاظت او را به میمون قداح واگذار کردند. به طوری که «میمون» از القاب سرتی محمدبن اسماعیل شناخته شد و شاید منظور علامه محقق نوری - مدظله - از اطلاق اسم «میمون» به محمدبن اسماعیل به همین لحاظ باشد.^۳ چنانکه دکتر فرهاد دفتری نیز می‌نویسد: «المیمون لقب یا نام رمزی خود محمدبن اسماعیل بوده»^۴ و این به اعتبار عهده‌داری سرپرستی «میمون قداح» اطلاق شده، به این معنا با بردن نام میمون قداح فهم می‌شده منظور محمدبن اسماعیل است. نه اینکه تصور شود میمون قداحی وجود نداشته، بلکه یک اسم نشان دو کس بوده است.

که این در تاریخ گنگ است. زیرا امام با اشراف به آینده هیچ‌گاه امثال «قداح» را که در

۱- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۵۷.

۲- درآمدی بر کشایش غزالی و اسماعیلیان: ۱۹۴/۱ به بعد.

۳- ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران و شرحی از ۱۷ شهریور از آیه‌الله علامه نوری: ۱۹۵.

۴- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۵۵.

سر خیالی شوم داشته است را به امری مهم نمی‌گمارد.

سوم: موضوع میمون قداح است که عده‌ای ای با شخصی به نام قداح دو کس دانسته‌اند: قداح را فردی از اهالی اهواز مجهول‌الهویه^۱ و میمون قداح را زردشتی زاده‌ای^۲ که به آئین مقدس اسلام درآمده، به مرتبت و شرافت غلامی امام باقر و امام صادق نائل آمده، به مرتبه راوی حدیث از ناحیه آن دو بزرگوار رسیده است.^۳ با اینکه امکان پذیر است غلام، راوی حدیث هم باشد، ولی چگونه شخصی بازرگان با اشتغالی که داشته غلام دو امام هم بوده است؟ با در نظر داشتن ضرورت بحث و بررسی پیرامون مسائلی که به آن اشاره کردیم، می‌طلبید به موضوع «میمون قداح» توجه نموده، به مقدار ضرورت و بضاعت تحقیقی مطالبی را به قید تحریر درآوریم:

عده‌ای از محققان این فرقه بر چنین اعتقادی بوده‌اند که نقش میمون قداح در جنبش مکتبی که رهبری آن از ناحیه امام به اسماعیل واگذار شده بود مهم بوده و برخی از مورخان او را مؤسس حقیقی فرقه اسماعیلیه که ما آن را راه جدا کرده از جنبش می‌دانیم دانسته‌اند.^۴ و متقابلاً گروهی با این استنباط مخالف بوده‌اند.^۵

در مقابل این گروه که معتقدند میمون قداح از طرفداران اهل بیت به‌شمار می‌رود و روحیه انقلابی سراسر وجودش را در بر گرفته بود می‌گویند: پس چرا چنین فردی بنا بر گزارش تاریخ در حقیقت همین محققان جانبدار میمون قداح^۶ در عصر امام صادق - علیه‌السلام - برای محمد بن اسماعیل شانزده ساله از مردم بیعت گرفته^۷ به این اعتبار نتیجه گرفته‌اند، میمون قداح از تشیع به تأسیس فرقه معروف اسماعیلیه منحرف شده است.^۸ متقابلاً مدافعان میمون قداح به دفاع برخاسته نوشته‌اند این بعید به نظر می‌رسد، زیرا برخی از فقهای امامیه اخبار و احادیث بسیاری از او نقل کرده‌اند. در معنی او را موثق شمرده‌اند.^۹

۱- دائرةالمعارف فارسی از غلامحسین مصاحب: ۱/۱۴۷.

۲- فرهنگ اسلامی از مرحوم دکتر جواد مشکور: ۴۹.

۳- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۲۴. ۴- مأخذ پیشین: ۲۲۵.

۵- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۵۵. ۶- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۲۵.

۷- حقایق تحریف شده: ۱/۳۵۰.

۸- منحرفان از امامت تألیف دکتر حسام‌الدین علوی: ۱/۲۰۲.

۹- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۲۹.

البته برای تمامی رد و قبول‌های شخصیتها دلائلی می‌توان آورد. برای نمونه بر آنهایی که بیعت‌گیری میمون قداح برای محمدبن اسماعیل را دلیل تقویت تفکر امامت برای اسماعیل آورده‌اند، می‌توان جواب داد: از جمله سنت‌های جائز و حائز اهمیت دوران جنگ، بیعت نظامیان با امام سپاه بوده است که جنبه امیری سپاه را داشته و نایب الامام محسوب می‌شدند، و این دلیل نمی‌شود که میمون قداح فرزند اسماعیل را امام بعد از پدرش می‌دانسته و برای امامتش بیعت می‌گرفته است؛ بل درست برعکس بود. او برای جنبشی که امام صادق جهت مبارزه با نظام طاغوتی عباسیان هدایت می‌کرده، نیروی مؤمن یعنی بیعت‌کننده جذب می‌نموده است.

و البته می‌توان درباره ثقه بودن او نزد بزرگانی از عالمان دین که روایاتش را پذیرفته‌اند^۱ این را نیز دلیل قداست و تبعیت او از امامت دانسته، گفت: با تخصصی که عالمان دینی در رجال‌شناسی برای جداسازی حدیث ثقه از مجعول و بی‌اعتبار دارند، درباره هر راوی حدیثی که در ابتدا از موثقین ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - بوده، لکن بعد از مدتی بر اثر غالی بودن یا جهات دیگر مورد طعن و لعن و نفرین قرار گرفته، مثل نقل احادیثی که او راوی بوده، حل کرد. به این معنا، متخصص در علم حدیث‌شناسی می‌تواند با تخصصی که دارد بین کلام امام - علیه‌السلام - و اینکه به نام او جعل کرده‌اند تفاوت قائل شود و احادیث صحیح و نادرستی را که فرد برگشته از امام نقل نموده تشخیص دهد.

در اینصورت با اینگونه دلائل نمی‌شود نسبتی را که به میمون قداح در نشر امامت محمدبن اسماعیل داده‌اند نادیده گرفت. ولی این را هم نمی‌شود انکار کرد که امام صادق و حتی امام کاظم به مبارزه علیه نظام طاغوتی عباسیان مایل بوده، میمون قداح را بعد از اسماعیل - علیه‌السلام - مأمور کرده‌اند تا در کنار محمدبن اسماعیل، جنبش مکتبی علیه عباسیان را که تا این زمان بدون نام و نشانی که حکایت از فرقه اسماعیلیه نماید رهبری کند. چنانکه به اعتبار نتیجه‌گیری عده‌ای از محققان «اصولاً واگذاری سرپرستی فرزند اسماعیل به میمون قداح نشانگر آن است که جنبش اسماعیلیه نهضتی بوده که از ابتدا اهداف سیاسی معین و صحیحی را تعقیب می‌کرده است.»^۲ و این با مقاصد فرقه‌گرایی یا فرقه‌سازی بسیار تفاوت دارد. ولی آنگاه که این نهضت مکتبی منجر به «ایجاد دولت

۱- جامع‌الرواة علامه اردبیلی: ۲/۲۸۶ و ۱/۵۱۳.

۲- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۲۳.

فاطمی در مصر گردید» به «علل و عواملی متعدد با ائمه طاهرين در حجاز و عراق ربط ظاهری مستقیم برقرار نمودند، شکافی در این میان پدید آمد.»^۱ اینجا بود که جنبش «از خط اصیل خود منحرف شده»^۲ نهضت ضد عباسیان به صورت فرقه اسماعیلیه درآمد. و برای اینکه بطور مستقل یعنی دور از هر ضابطه‌ای که ارتباط امامت شیعی فراهم می‌آورد عمل نمایند، طرح امامت اسماعیل را که از قبل ریخته بودند قوت بخشیده، اصل و رکن فرقه قرار دادند. چنانکه در نوشته‌های طرفدار فرقه‌ای اسماعیلی می‌خوانیم: «این امر مسلم به نظر می‌رسد که تقریباً حدود یک قرن بعد از محمد بن اسماعیل، گروهی از رهبران که در اصل در فرقه نوپای اسماعیلیه موضعی مکین داشتند، پنهانی و با روشی نظام‌مند برای ایجاد یک جنبش متحد و گسترنده اسماعیلی در تلاش بودند.»^۳ ملاحظه کنید بعد از یک قرن، جنبش ضد عباسیان که نامی نداشته، بصورت فرقه درآمد. و این را گزارش ابن ندیم تأیید می‌کند: زمانی **عبدالله بن میمون، دچار مشکلات عقیدتی گردید و با حيله و تزوير راهش را به صورت فرقه [اسماعیلیه] ادامه داد**^۴ و لذا می‌بینم بنابر گزارش مقریزی مورخ دقیق و سرشناس، احمد بن عبدالله بن میمون قداح، ادعا می‌کند که از نسل محمد بن اسماعیل است^۵ تا عهده‌دار امامت فرقه‌ای شود.

باید پذیرفت همین دنیا طلبی‌های توأم با مکر و حيله، کار جنبش اصیل ضد عباسی را به انحراف کشانده به صورت فرقه‌ای که امام ساختگی دارد درآمده، تا امروز ادامه یافته، در خدمت به سلطه‌گران بین‌المللی کوشا بوده است.

البته قابل تذکر و دانستن است آنهایی که تحقیقات خویش را بر اصل گزارش‌های اسماعیلی قرار داده‌اند، معتقدند، عده‌ای از انقلابیون جنبش ضد عباسی بعد از رحلت امام صادق - علیه السلام - محمد بن اسماعیل را به امامت خود برگزیدند^۶ و این ادامه یافته است. در صورتیکه قاضی نعمان شخصیت برجسته علمی اسماعیلی می‌گوید:

۱- ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران و شرحی از ۱۷ شهریور از علامه نوری: ۱۹۵.

۲- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۲۳ و حقایق تحریف شده: ۳۵۱/۱.

۳- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۵۳. ۴- الفهرست: ۳۴۸.

۵- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۳۱.

۶- درآمدی بر گشایش غزالی و اسماعیلیان: ۱۹۵/۱.

«جانشینی امام لاحق مبتنی بر نصِ امام سابق است»^۱ می‌دانیم که نصی از ناحیه امام سابق برای امامت محمدبن اسماعیل وارد نشده است. عده‌ای هم مرگ محمدبن اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت وی به عنوان قائم منتظر باقی ماندند^۲ که بعداً به نام «قرامطه» معروفیت پیدا کردند و محمدبن اسماعیل را آخرین امام شناختند. گروهی بعد از مدتی گمراهی به بی‌اساسی آنچه اسماعیلیه ساخته بودند پی برده، با امامت الهی تجدید بیعت کردند.^۳

عقائدشناسی اسماعیلیه

نخست باید بدانیم پیروان امامت که در براندازی بنی‌امیه با عباسیان هم رزم گردیدند تا سقوط کامل امویان هرچند در کنار بنی‌عباس در جبهه‌ای متحد علیه بنی‌امیه شمشیر می‌زدند، لکن دارای اعتقادات مذهب اهل بیت بودند و آن زمان که پی بردند عباسیان چیزی کمتر از امویان نیستند، تصمیم بر ادامه جنبش تمام مکتبی خود گرفتند. جز چند تنی که امام صادق - علیه‌السلام - در مقابل تقاضای آنها جواب مثبتی به ایشان نداده بودند، همه اعضا جنبش بدون هیچ دل‌آزردگی و رنجشی مؤمن به امامت و پیرو مذهب اهل بیت بودند و این اعتقاد و اندیشه ناب اسلام محمدی حتی زمانی که مسئله امامت اسماعیل با سوء استفاده از منصب امامت جنبش شایع بود، بین انقلابیون با این تفاوت که سران جنبش رنجشی از امام به دل داشتند حاکم بود. تا اینکه جنبش ضد عباسی به رهبری اسماعیل - علیه‌السلام - پس از یک قرن که جز پیروان اهل بیت نامی به خود نگرفته بود، بعد از مرگ محمدبن اسماعیل به صورت فرقه‌ای درآمد، به لحاظ خوشنامی رهبری جنبش ضد طاغوتی با نام «اسماعیلیه» برگرفته از نام اسماعیل - علیه‌السلام - به صورت فرقه‌ای با امام مخصوص به خود در مقابل امامت ادامه دهند. نبوت مطرح شد راه جدا کردگان از امامت با چنین ترفندی مزورانه دو مقصود را تامین کردند:

یکم: شهرت اتصال به امامت آنها با وجود اسماعیل بن امام صادق - علیه‌السلام - را

۱- شرح الاخبار: ۸۹/۱

۲- فرقة الشیعه: ۶۱-۶۴، المقالات والفرق: ۸۳-۸۴ کتاب الکشف: ۱۰۴.

۳- هدایت یافتگان از حجة الحق حاج آقا رضا نائینی: ۲۰۲.

که اعتباری حائز اهمیت بود حفظ کردند.

دوم: مقصود شکاف در امامت، اصل اصول تشیع را تأمین کردند که از جمله مقاصد شوم بنی امیه و بنی عباس به شمار می‌رفت. زیرا آنها می‌خواستند با فرقه‌سازی در تشیع از خطر یکپارچگی شیعیان در امان بمانند.

فرقه نوپای اسماعیلیه اگر می‌خواست با همان اعتقادات دوران جنبش، راهش را ادامه دهد می‌بایست تن به فرمان‌پذیری امام زمان شیعه که در عصر خود هادی و مهدی، بل قائم آل محمد بود می‌داد و این با روحیه استقلال‌طلبی گروه جدائی‌طلب از امامت سازگار نبود. لذا دست‌اندرکاران فرقه ضروری دانستند، دستی در اعتقادات ناب دینی جنبش ضد عباسی که به رهبری اسماعیل اداره می‌شد بردم، راه و نشانه هرگونه تبعیت از امامت را در فرقه برای اتباع فرقه مسدود سازد.

از اینجا سلیقه فرقه‌سازی به نام اصول اعتقادی اسماعیلیان با آب و رنگ آنچه در امامیه رکن، و از اصول به شمار می‌رفت وضع گردید و همین مخلوط نمودن برگرفته‌های از قرآن و سنت آل بیت با سلیقه‌های فرقه‌سازان می‌طلبید که برای شناسائی باطل و جداسازی حق از باطل گروهکی کوشید تا اضافات سلیقه‌ای که کار فرقه‌سازان طول تاریخ است و جمعیت معتقد به امامت شیعه را از اصول اصیل، اولیه «ناجیه در اسلام» جدا می‌نماید بیرون کشید، تا دانست اینان که متأسفانه به نام شیعه فلان امامی خوانده می‌شوند، نه اینکه شیعه نیستند، بل در طول تاریخ ننگی برای تشیع محسوب می‌شوند. مرحوم آیه‌الله مجاهد حاج شیخ حسین لنکرانی، پیر دین و سیاست لطیف می‌فرمود، ایشان می‌گفتند عده‌ای مصمم هستند به این شکل که فرقه‌سازان ضد شیعه، چند امامی هستند پس شیعه‌اند شمارش شیعیان را بالا برند ولی غافل از اینکه تشیع را با هزاران سؤال ننگ‌بار مواجه می‌سازند. زیرا آنچه در مسلک‌ها و فرقه‌ها اصل و اساس قرار گرفته تفکر ضد اسلام است که در هر عصری به نوعی قدرت‌طلبان وابسته به سیاست حاکم آنروز برای مقابله با اسلام به میدان اعتقادات فرستاده‌اند.

کلام حضرت عبدالعظیم حسنی یادم آمد در پی مأموریت نیابت امام هادی (ع) در ری که مخفیانه عازم ری بودند با زیدیه برخورد داشته می‌فرمایند: «امامت گوشت قربانی نیست که قطعه قطعه شود» پس شیعه را با پسوند چند امامی شناساندن امامت را قطعه قطعه کردن است.

قبل از هرگونه تحقیق و پژوهشی باید بدانیم که فرقه‌سازان اسماعیلیه برخلاف میل باطنی خود، برای مقاصد خویش ناگزیر بودند در تدوین اساسنامه اعتقادی فرقه از اعتقادات اصولی و فروعی امامیه که روح اسلام ناب محمدی است استفاده کنند. زیرا اینان با تکیه بر امامت اسماعیل خود را مطرح کردند، پس می‌باید به امامت و امام عصر خویش که حضرت صادق - علیه السلام - می‌باشد به دیده اعتقاد و تکریم و تعظیم بنگرند تا بتوانند به طرح امامت اسماعیل مشروعیت بدهند. و لذا می‌بینیم متأسفانه اغلب محققان اسلامی به لحاظ همین اعتبار آنان را شیعه دانسته‌اند. در صورتی که اگر اینان برای تشیع حرمتی قائل شده‌اند به جهت ناچاری بوده است نه اعتقاد. زیرا باید برای اسماعیل «امامت» قائل شوند. یعنی او را بعد از امام صادق - علیه السلام - امام بشناسانند و این اعتقاد به امامت صادق آل محمد - علیهم السلام - را می‌طلبد، تا بتوان به امامت اسماعیل مشروعیت بخشید.

بخش دوم
۱۷۹

چنانچه اگر اینان واقعاً به حضرت صادق - علیه السلام - ایمان قلبی و اعتقاد حقیقی واقعی داشتند از تبعیت امام صادق آن هم در عصر امامت حضرتشان سرپیچی نمی‌کردند و مهمتر اینکه به او نسبت دروغ نمی‌دادند که حضرتش اسماعیل را به امامت بعد از خویش منصوب کرده‌اند. و هرکس چنین موضوعی را بپذیرد زشت‌ترین بی‌حرمتی را نسبت به امام و حتی فرزند بزرگوارشان اسماعیل روا داشته است. زیرا امامان دوازده‌گانه براساس روایاتی که در دسترس ما می‌باشد، همانطور که ائمه ماقبل خویش را به خوبی می‌شناختند، امامان بعد از خود را نیز با مشخصات کامل شناخته حتی جزئیات امامت آنان را می‌دانستند.

پس ادعای اینکه امام صادق - علیه السلام - فرزندشان اسماعیل را امام معرفی کرده‌اند، نشانه بدترین نوع بی‌اعتقادی و سوجدوئی از امامت است و اگر بگوئیم چنین نسبت دروغی، هتک حرمتی در حد انکار ضروری دین می‌باشد، گزاف گوئی نکرده‌ایم بل به وظیفه عمل نموده‌ایم.

در چنین صورتی، این ادعا که اینگونه گروه‌ها شیعه‌اند، براساس هر مصلحتی باشد، بدون هر پشتوانه اساسی حقیقی اسلامی است. زیرا آن گروه یا شخصی شیعه به‌شمار می‌روند که مانند سلمان و ابوذر، مقداد و حذیفه به امامت و امام اعتقاد و تبعیت داشته باشند، چنانکه معصوم - علیهم السلام - اینان را شیعه معرفی کرده‌اند.

بہ علاوہ او را کہ بہ اعتبار اعتقادِ مصلحتی اش بہ امامی مثلاً ہفت امام معتقد است و بہ ہمین لحاظ «شیعہ ہفت امامی» لقبش دادہ اند، بہ آخرین امام از ہفت امام بی اعتقاد بودہ؛ زیرا قول آن امام را نسبت بہ امام بعد نپذیرفتہ، پس ادعای شیعہ ہفت امامی بودن برای او شانی بی اعتبار است. با چنین اعتبار، شیعہ بہ کسی اطلاق می شود کہ امامتِ دوازده گانہ امامان بعد از حضرت ختمی مرتبت - صلوات اللہ علیہ وآلہ - را پذیرفتہ باشد. در غیر این صورت چنین شخصی، مسلمان «اسلام تاریخ» است ولو اگر بہ فقہ ہیچ کدام از فرق چہارگانہ وابستہ بہ اسلام ہم وابستہ نباشد.

بہ علاوہ اگر بخواہیم براساس اینگونہ دلائل، افراد و جمعیتی را شیعہ بدانیم، ابوحنیفہ از تمامی این مقابلہ کنندگان مزور با امامت شیعہ تر است. زیرا نوشتہ اند شخصی از او سؤال می کند، مقداری وجوہ دارم می خواہم بہ امام عادل بدہم؛ ابوحنیفہ می گوید: بہ جعفر بن محمد کہ امام عادل است تقدیم کن.

یا از امام صادق (ع) روایت شدہ کہ فرمودہ اند: ابوحنیفہ با یاری دادن زید بن علی دوستیش را برای ما بہ اثبات رساند.^۱ البتہ این دوستداری چیزی را دربارہ او بہ اثبات نمی رساند چنانکہ علامہ سید محمد تقی مدرس در مورد فقہائی کہ از زید بن علی پیروی می کردند، می نویسد: «فقیہی مکتبی، امام باقر و امام صادق را رها کردہ و از زید پیروی می کند، چگونہ می توان چنین فقیہی را دوستدار اہلبیت بہ شمار آورد؟!»^۲

ما نیز می گوئیم چطور می توان کسانی را کہ قولِ امامی چون حضرت صادق - علیہ السلام - را نسبت بہ امامت حضرت کاظم نپذیرفتہ اند و مهمتر اینکه بہ تاکیدات امام بر مرگ فرزندِ عزیزشان اسماعیل بہ لحاظ مقاصد دنیائی خود بی توجہی نمودہ اند شیعہ دانست، اگر بہ اینگونہ جمعیت ہا بتوان شیعہ گفت، ہمہ شیعہ اند. چنین نیست باید پذیرفت آن گروہی شیعہ اند کہ در ارتباط با امامت، اعتقادی بدون خدشہ داشتہ باشند و در مقابل امامت کہ عیناً نبوت است، امامت بدلی فراہم نیاورند و مهمتر با امام بدلی بہ تضعیف امام الہی نپردازند.

۱- امامان شیعہ و جنبشہای مکتبی: ۱۱۴ بہ نقل از مقاتل الطالبین: ۱۴۵.

۲- همان مأخذ پیشین.

سبک شناسائی عقائد

نخست باید اعتقادات هر گروه و جمعیتی که پیامبر اکرم را به نبوت پذیرفته‌اند در حقیقت «اسلام» دین رسمی و حقیقی ایشان محسوب می‌شود با آنچه در آئین اسلام به صورت قانون «اصول» اعتقادی و «فروع» مقرر گردیده مطابق باشد. زیرا پذیرفته‌اند که اسلام دین ایشان و محمد بن عبدالله (ص) پیامبر آنهاست.

در پی آن می‌باید دید این گروه و جمعیت که اعتقاداتشان مورد تحقیق و پژوهش قرار می‌گیرد، از اسلام تاریخ که اسلام غیر اهل بیت می‌باشد جدا شده است یا اسلام «غدیر»؛ وقتی زادگاه اعتقادی آنان شناسائی شد، سپس می‌باید در مسیر شناسائی عقائد و افکار آنها از همان مسیر کار تحقیق و پژوهش را آغاز کرد.

اگر اسماعیلیان از اسلام «غدیر» که تشیع نام دارد راه جدا کرده‌اند، باید دقت شود از کجای تاریخ شیعه به بیراهه کشیده شده‌اند. به این معنا که امامت چند امام دوازده گانه شیعه را پذیرفته‌اند. سپس دانست به چه دلیل و عنوانی راه اختراعی و ابداعی خود را ادامه داده‌اند.

برای نمونه اسماعیلیه تا امامت حضرت صادق - علیه السلام - را مدعی هستند و قبول دارند. پس باید اعتقادات آنها را به امامیه ارائه داد تا به این بوسیله پیامبر اکرم و امامان شیعه تا حضرت صادق شناسائی شوند.

قبل از هر مطلبی باید متذکر شویم اسماعیلیه برخلاف ادعایشان امامت حضرت صادق (ع) را قبول ندارند. زیرا اگر به امام بودن حضرتش اعتقاد داشتند، امر آن بزرگوار را در مسئله امامت حضرت کاظم (ع) می‌پذیرفتند، در صورتیکه ساز خود را نواخته‌اند. پس اگر اعتبار امامت اسماعیل و فرزندش به امامت امام صادق بستگی دارد که همینطور نیز می‌باشد، چون اسماعیلیه در ابداع امامت اسماعیل برخلاف نظر و امر مطاع امام صادق (ع) عمل کرده‌اند، قول و فعل حضرتش را که امام عصر و زمانش بوده نپذیرفته‌اند؛ بر امام زمان خود خروج کرده، نمی‌توانند امامت مورد قبول خویش را به امامی برسانند که امامتش به تائید خدا رسیده است. و مهمتر، امامت آن امام را رد کرده‌اند. در اینصورت امامت اسماعیلی نمی‌تواند به امامت شیعه اتصال داشته باشد. بلکه امامتی است ابداعی و اختراعی. ولو اینکه شیعه هم خوانده شوند. گمان نمی‌رفت اگر سردمداران اولیه فرقه اسماعیلیه حضور داشتند با چنین استدلالی حاضر بودند شیعه خوانده شوند. زیرا اگر

اینان با تشیع و شیعه بودن میانه خوبی داشتند در مقابلش نمی ایستادند و بر امام آن دروغ و افترائی چون امامت اسماعیل نمی بستند.

اما در شناخت این ابداعی که اساس آن را به قائمیت تشیع استناد می کنند، می گوئیم به دو جهت چنین ادعائی براساس آنچه اسماعیلیه به آن معتقدند در حقیقت رکن اعتقادی به شمار می رود مردود و مطرود است، زیرا اسماعیلیان مدعی هستند تا امامت صادق آل محمد را پذیرفته اند، در حقیقت باید به قول و فعل پیامبر اکرم و شش تن از امامان دوازده گانه تن داده، آنچه را فرموده اند «رکن» قرار دهند. زیرا براساس حدیث ثقلین که پیامبر اکرم (ص) عترت را کنار قرآن قرار داده اند، هر دو را هم شأن، هم سنگ هم رتبت و هم منزلت دانسته اند. یعنی اگر امر خطیری در قرآن به آن اشاره نشده باشد، مانند ارکان نماز، باید از شریک قرآن جو یا شد. و ما مسئله قائمیت هر شخص مدعی، جز حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - قائم حقیقی امامان اهل بیت را به دو طریق مورد بررسی قرار داده، تا سیه روی شود هر که دروغش باشد:

یکم: باید دانست رسول خدا و امامان، کدامین امام را «قائم موعود» معرفی کرده اند. به طوری که در روایات اسلامی اعم از شیعه و سنی وارد است، امام دوازدهم «قائم موعود» آل محمد به شمار می رود. چنانکه رسول خدا فرموده اند: اوصیاء بعد از من دوازده نفر هستند اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی است.^۱ عدد دوازده که در روایات شیعه^۲ و سنی^۳ از ناحیه رسول خدا مقرر گردیده، هم تعیین کننده تعداد امامان اوصیاء بعد از حضرتش می باشد و هم قائمیت را برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت می نماید.

^۱ احمد بن حنبل و بخاری دو شخصیت معروف اهل سنت نقل کرده اند، پیامبر اکرم فرموده اند: بعد از من دوازده امیر می باشد^۴ و همیشه اسلام عزیز خواهد بود تا [این]

۱- کشف الغمه: ۴۲۲/۳ کمال الدین: ۲۸۰/۱ ح ۲۹، اعیان الشیعه: ۵۳/۲.

۲- احقاق الحق: ۴۳/۱۳.

۳- مقتل خوارزمی: ۱۴۶/۱ فرائد السمطین: ۳۲۱/۲ ینابیع الموده: ۳۰۷، مجمع الزوائد: ۱۹/۵ تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۰.

۴- صحیح بخاری: ۱۲۸/۸ تاریخ الکبیر بخاری: ۱۷۰/۲ (قسم اول) مسند احمد: ۹۵/۶ حدیث ۲۰۳۲۷ و صفحه: ۹۷ حدیث ۲۰۳۴۹ و صفحه ۱۱۰ حدیث: ۲۰۴۴۳.

دوازده خلیفه به هم رسند.^۱

در اینصورت اسماعیل به اعتبار ادعای اسماعیلیه که ابداع کننده امامت او می باشند، و بنابر ادعای بی اساس آنها امام هفتم محسوب می شود، نمی تواند «قائم موعود» باشد.

دوم: در این جایگاه نیز باید بدانیم کدامین تن از امامان دوازده گانه «قائم» و «مهدی» موعود خوانده شده اند؟^۲

در حدیث معراج که خداوند امامان دوازده گانه را به پیامبر اکرم معرفی می کند، فرزند امام حسن عسکری را که امام دوازدهم می باشد «مهدی» خوانده، پیامبر را خطاب فرموده اند: «ای محمد! به عزت و جلال خود قسم که او حجت^۳ من است.»

خوارزمی از مشاهیر اهل تسنن نیز روایت کرده است: سلمان فارسی حدیث نموده، روزی بر **رسول خدا** وارد شدم دیدم حسین بن علی را روی رانهای خود نشانده، چشمها و دهان او را می بوید و می فرمود: «تو سید پسر سیدی، تو امام پسر و پدر نه امامی، تو حجت، پسر حجتی و پدر حجت های نه گانه ای که نهم ایشان قائم ایشان است.^۴»

از ناحیه حضرت **فاطمه زهرا** - سلام الله علیها - نیز روایتی وارد است. جابر بن عبدالله انصاری با زیارت لوح اسماء ائمه طاهرین در حضور فاطمه جو یا می شود لوح چیست؟ حضرت می فرمایند: «اسماء اوصیاء است که اول آنها پسر عم من است و یازده نفر از اولاد من، که آخر ایشان قائم است.^۵»

علی امیرالمؤمنین علاوه بر اینکه به فرزندشان امام حسین فرموده اند نهمین فرزندت قائم است،^۶ به علائم خروج حضرتش هم اشاره نموده اند.^۷

امام حسن مجتبی - علیه السلام - بعد از ماجرای معاویه خطبه خواندند: «هیچ یک

۱- صحیح مسلم: ۲۰۱/۱۲ تا ۲۰۳ صواعق المحرقة: ۱۱۳ مجمع الزوائد: ۱۹۰/۵.

۲- البته تمامی ائمه «مهدی» هستند چنانکه امام صادق می فرمایند: از ما دوازده مهدی است که اول آنان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و آخرشان قائم می باشند (منتخب الاثر: ۸۶).

۳- مقتل خوارزمی: ۹۶/۱ صراط المستقیم بیاضی: ۴۳/۲ طرائف سیدبن طاوس: ۱۷۲/۱ عوالم بحرانی: ۱۵ (۳)/۳۷ و ۳۸.

۴- بحار الانوار: ۴۳/۳۸ ح ۳ مناقب ابن شهر آشوب: ۲۸۷/۱.

۵- کمال الدین: ۳۱۱/۱.

۶- یوم الخلاص: ۴۹ محجة البیضاء: ۳۳۷/۴ کمال الدین: ۴۲۰، اثبابة الهداة: ۴۶۴/۳ كشف الغمه: ۵۲۱/۲.

۷- ناسخ التواریخ: ۱۸۳/۶.

رهبران ضلالت ————— رهبران ضلالت در دوره امامان هدایت

از ما اهل بیت نیست جز آنکه طاغوت‌های زمان بر گردنش حق بیعتی دارند به جز قائم که روح‌الله بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند.^۱

امام حسین - علیه‌السلام - نیز فرموده‌اند: «نهمین فرزندم قائم بر حق است.»^۲

امام سجاد - علیه‌السلام - به ابو حمزه ثمالی، امام دوازدهم را امام قائم معرفی می‌کنند.^۳

امام باقر - علیه‌السلام - می‌فرمایند: «هفتمین فرزندم قائم است.»^۴

امام صادق - علیه‌السلام - فرموده‌اند: «وقتی که سه اسم مبارک محمد [محمد بن علی الرضا] و علی [امام هادی] و حسن [عسکری] پشت سر هم باشند، چهارمین آنان قائم است.»^۵ حتی حضرت به دو غیبت داشتن امام دوازدهم اشاره کرده فرموده‌اند: «دو غیبت دارد. در یکی از آن دو غیبت در مراسم حج حضور خواهد داشت و مردم را می‌بینند ولی مردم او را نمی‌بینند.»^۶

حال باید به این مهم توجه داشت **اگر اسماعیلیه امامان ماقبل حضرت صادق را قبول دارند نمی‌باید برخلاف فرمایش آنان که فرموده‌اند امام دوازدهم قائم ما اهل بیت است، اسماعیل یا فرزندش محمد و یا هرکس دیگر را قائم آل محمد بدانند.** این ادعا و بی‌توجهی به امامانی از رشته امامت دوازده‌گانه که مورد قبول اسماعیلیه است علاوه بر اینکه دلالت بر قائمیت ساختگی اسماعیل یا فرزندش محمد می‌کند، دلیل بی‌اعتقادی اسماعیلیه به امامان ماقبل حضرت صادق (ع) نیز می‌باشد. علاوه امام صادق که مورد قبول و پذیرش اسماعیلیان و از امامان آنها محسوب می‌شود در مورد منکر حضرت قائم آل محمد حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - فرموده‌اند: «کسی که اقرار و اعتراف به همه امامان کند ولی منکر مهدی باشد، همچنان است که معتقد به همه پیامبران بوده ولی نبوت محمد - صلوات الله علیه و آله - را نپذیرفته باشد.» عرض کردند: «یابن رسول الله! مهدی از فرزندان کیست؟» فرمودند:

۱- اعیان الشیعه: ۵۵/۲، احتجاج طبرسی: ۶۸/۲ کمال الدین: ۳۱۵/۱ فرائد السمطين: ۱۲۳/۲

بحار الانوار: ۱۹/۴۴ و ۱۳۲/۵۱ و ۲۷۹/۵۳. ۲- یوم الخلاص: ۵۳.

۳- بحار الانوار: ۳۷۸/۵۲. ۴- یوم الخلاص: ۵۴.

۵- سفینة البحار: ۷۰۴/۲ یوم الخلاص: ۶۰.

۶- اصول کافی: ۷۵/۲ بحار الانوار: ۱۵۶/۵۲، اثبات الهداة: ۴۴۴/۳.

«پنجمین فرزند از امام هفتم که شخص او از شما غائب باشد و بردن نام او حلال نباشد.»^۱ مهمتر اینکه چهره سرشناس اهل تسنن، علامه زمخشری حنفی مذهب از رسول خدا روایت نموده که فرموده‌اند: «فاطمه سرور دل من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است، و امامان از اولاد او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند که کشیده شده است میان خدا و خلق، هرکه متمسک شود به ایشان و تابعشان باشد رستگار است. و هر یک تخلف کند هلاک است.»^۲ در جای دیگر فرموده‌اند: «ایشان، این امت را از طریق هدایت بیرون نمی‌برند و به وادی ضلالت نمی‌افکنند.»^۳ به جای دیگر فرموده‌اند: «وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند، خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند.»^۴

در اینصورت اسماعیلیه نمی‌توانند شیعه باشند؛ زیرا امام صادق فرموده‌اند: **هرکس یکی از امامان زنده را انکار کند محققاً [امامان] گذشته را رد و انکار کرده است.**^۵ پس باید امثال اسماعیلیه و زیدیه و... را گروهی از جمعیت مسلمین دانست که با شعار حمایت از امامت به مقابله با آن برخاسته‌اند، نه تنها به آنچه امامان مورد قبولشان فرموده‌اند بی‌اعتنائی کرده‌اند، بلکه با امام تراشی و فرقه سازی خلق کثیری را از صراط مستقیم منحرف و به ضلالت و گمراهی افکنده‌اند. و اگر روایت امام صادق - علیه السلام - را ملاک قرار دهیم که می‌فرماید هرکس امام مفترض الطاعة را انکار کند و بمیرد چون یهود یا نصرانیان در گذشته و مرده است.^۶ اوضاع ایمانی این افراد که بی‌ایمانی است آشکار می‌شود.

حال بیشتر به موقعیت امامت امامان دوازده گانه پی می‌بریم که چطور نمی‌شود به تعدادی از آن ذوات مقدسه اکتفا کرد و مهمتر اینکه اگر به یک تن از آن عده معین شده

۱- یوم الخلاص: ۶۱ کشف الغمه: ۵۲۲/۲ بحار الانوار: ۱۴۳/۵۱ جامع احادیث الشیعه: ۵۶۱/۱۴.

۲- احقاق الحق: ۷۹/۱۳ نقل از مناقب زمخشری مقتل خواریزمی: ۵۹/۱ ینابیع الموده: ۹۳ فرائد السمطین: ۶۶/۲.

۳- مناقب خواریزمی: ۷۵ ح ۵۵ مستدرک حاکم: ۱۳۹/۳ ح ۲۴۰ (با اندکی اختلاف) کنز العمال ۶۱۱/۱۱ ح ۳۲۹۵۹ و ۳۲۹۶۰ حلیة الاولیاء: ۸۶/۱ (با اندکی اختلاف) فرائد السمطین: ۵۵/۱ ح ۲۰.

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۷۰/۹ حلیة الاولیاء: ۸۶/۱ کنز العمال: ۱۰۳/۱۲ حدیث ۴۱۹۸ فرائد السمطین: ۵۳/۱ ح ۱۸ کشف الاسرار: ۱۱۴ و ۱۹۴.

۵- بحار الانوار: ۹۵/۲۳ از اکمال الدین. ۶- بحار الانوار: ۸۵/۲۳ - از ثواب الاعمال.

بی اعتقاد بود، همه را انکار کرده۔ در معنا شیعہ نیست و نمی توان او را شیعہ دو یا چہار یا شش امامی خواند۔ علاوہ قابل شنیدن است محققان بحق محقق می نویسند «مأمون طبق آنچه خود بدان اعتراف دارد کہ موسی بن جعفر بہ جانشینی پیامبر از او و ہمہ مردم شایستہ تر است^۱ بہ تشیع گرویدہ، ولی چگونہ شیعہ ای است کہ امام زمان خود را بہ قتل می رساند اگر تشیع صرفاً یک عقیدہ باشد، پس ہمہ خلفا شیعہ بودہ اند، تشیع تنها یک مرام نیست، بلکہ عقیدہ ای است کہ در رفتار آدمی انعکاس می یابد^۲ با چنین نتیجہ گیری فردی کہ اسماعیلی است با قول و دستور پیامبر و ہفت امام مخالفت کردہ مسیر امامت را تغییر دادہ، چگونہ شیعہ می باشد؟

اعتبار بی اعتبار

اسماعیلیہ کہ بہ لحاظ مدعی امامت بودن ناچاراً شیعہ را پذیرفتہ بودند و بہ مسئلہ ولایت با امامت توجہ داشتہ حتی حساسیت نشان می دادند بہ ہمین لحاظ اعتقاد بہ امامت در تمام دورہ های اسماعیلی اصل اصول اعتقادی و پایہ و اساس نظام فرقه بودہ است۔

توجہ بہ امامت علاوہ بر اینکہ تأمین کنندہ منظور دست اندرکاران فرقه بودہ، کارگردانان اسماعیلی را از عمل بہ قیاس و اجماع و اجتہاد بی نیاز می کردہ است زیرا با قانون امامت در شیعہ امام مفسر واقعی قرآن و قرآن ناطق بشمار می رود، بہ ہمین اعتباری کہ جہت امامان الہی است می توانستند ادعای بی پایہ و اساس خویش را در قالب اینکہ امام اسماعیلی مفسر واقعی قرآن و قرآن ناطق است^۳ از مخالفت مردم و پیروان در امان نگاہ بدارند۔

دکتر تارم کہ اثر تحقیقی اش نشان دہندہ بررسی دقیق او پیرامون موضوعات مهم فرقه اسماعیلی است معتقد می باشد: «اسماعیلیان در طول تاریخ نام های بسیاری برای امام وضع کردند کہ این موضوع نشان دہندہ اهمیت مقام امام در نزد آنان است»^۴۔ در بررسی این اعتقاد کہ برحسب نیاز زیاد بہ امامت در اسماعیلیہ اصل قرار گرفتہ متوجہ موضوعاتی مهم می شویم کہ پرداختن بہ آن رسالہ ای جداگانہ خواهد شد لکن دو

۱- بحار الانوار: ۱۳۱/۴۸۔

۲- امامان شیعہ و جنبشهای مکتبی: ۲۴۷۔

۳- دیوان خاکی خراسانی بیت ۱۳۳۷

۴- تاریخ و عقاید اسماعیلیہ آقاخانہ: ۱۱۷

موضوع بسیار مهم و قابل اعتناء جلب توجه می نماید.

یکم: اصل قرار داده اند که «امامت با نص از پدر به پسر می رسد»^۱ بر اساس این تفکر و قانون برادر نمی تواند مانند حضرت امام حسین علیه السلام جانشین برادر شود. و متأسفانه بعضی از محققان در این جایگاه خدعه و تزویر که فرقه داران اسماعیلی جهت خلاصی از ایرادی قوی و اشکال آفرین وضع کرده اند را پذیرفته نقل نموده اند: «وقتی که امام جعفر صادق نص بر امامت فرزندشان حضرت امام کاظم کردند، گروهی که بعدها اسماعیلیه نامیده شده اند تسلیم این امر نشدند و گفتند امامت از برادر به برادر دیگر قابل انتقال نیست»^۲ در صورتیکه اسماعیل برادرش امام کاظم علیه السلام را جانشین تعیین نکرده است که به لحاظ قانون اسماعیلی امامت حضرت موسی بن جعفر باطل و بدعت باشد. امام صادق که اسماعیلیه حضرتش را امام خود می دانند امام کاظم را به امامت منصوب کرده اند.

دوم: با پی بردن به این تزویر، قانون ابداعی «امام مستقر» که به اعتقاد اسماعیلیان عصمت ذاتی دارد و صاحب نفوذ و قدرت معنوی و از تمام امتیازات امامت برخوردار است و حق دارد امامت را به فرزندان و جانشینان خود واگذار کند.^۳

و «امام مستودع» که درست از تمامی اختیارات امام مستقر محروم می باشد^۴ از اعتبار ساقط می شود. در این مقطع اسماعیلیه با مشکلی بزرگ و بی جواب مواجه هستند، فرقه سازان اسماعیلی قانون ابداعی امام مستقر و امام مستودع را به لحاظ رهائی از مسئله امامت حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما اختراع کردند تا بگویند امام مستقر که محمد بن اسماعیل است برای محفوظ ماندن از شر و دشمنان در پس پرده غایب است که البته چنین نبوده، پس امام کاظم علیه السلام با عنوان امام مشروع که «امام الحفیظ»^۵ است به رسم امانت امامت را اداره می کند. این با آنچه اسماعیلیه معتقدند که نقش امامان مستودع [مانند امام حسن مجتبی علیه السلام] بیشتر در دوره ستر [امام حسین علیه السلام] آشکار می شود منافات دارد، زیرا اینان معتقدند در این

۱- طائفه اسماعیلیه از محمد کامل حسین: ۱۵۳

۲- تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه: ۱۲۰

۳- الامامة فی الاسلام از تامر عارف: ۱۴۴ + تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم تألیف دکتر

جواد مشکور: ۲۰۷

۴- تاریخ شیعه از مشکور: ۲۰۸

۵- تاریخ شیعه از مشکور: ۲۰۸

دوران امامان واقعی اسماعیلی [امام حسین علیه السلام و محمد بن اسماعیل] در خفا و پنهان بسر می‌برند، امامان مستودع [امام حسن و امام کاظم سلام الله علیهما] مسئولیت امامت را از طرف آنان به عهده می‌گیرند تا امامان مستقر از شر دشمنان در امان باشند.^۱ این قانون با یک دقت نظر باطل می‌شود بر فرض محال اگر برای اختراع «امام مستقر» و «امام مستودع» تائید نقلی و عقلی پیدا کنیم زندگی امام حسین از لحاظ غایب بودن هیچ شباهتی با محمد بن اسماعیل که مدتی او را پنهان کرده بودند وجود ندارد. در اینصورت اگر اسماعیلیه قانون اختراعی امام مستقر و امام مستودع را بپذیرند با مشکل امامت امام حسین که به تعبیر ایشان امام مستقر نبوده مواجه‌اند زیرا حضرتشان از تولد تا شهادت حضور عینی داشته‌اند پس ناگزیرند برخلاف ادعا بپذیرند امام حسین جانشین امام حسن بوده‌اند و این برخلاف آن عقیده‌ای است که در اسماعیلیه اصل شده است.

سوم: ایراد قابل مطرح است وقتی اسماعیلیه به امامت و موضوعات مربوط به آن بر اساس نص امامان ماقبل اسماعیل بن امام صادق علیه السلام استناد می‌کنند می‌باید برای مسئله امام مستقر و امام مستودع هر شخصی باشد از ناحیه امام دلیلی ارائه می‌دادند که فقط به استناد منابع بدون اصالت اسماعیلی استناد نشود بلکه با ارائه مدرک متون شیعه تا عصر طرح این ابداع که امامت را قبول دارند به تائید برسد، در صورتیکه موضوعات مربوط به امامت مسئله امام مستقر و امام مستودع از امامان ماقبل اسماعیل شنیده نشده است و مهمتر اینکه در طول دوران امامت به چنین رخدادی در زندگی امامان برخورد نمی‌کنیم. و چون با مشکل امامت حسین بن علی مواجه می‌شوند که جانشین برادرشان امام حسن مجتبی می‌باشند. جهت حل این معضل لاینحل، قانون ابداعی بی‌پایه و اساس امام مستقر و امام مستودع را پیش می‌آورند می‌گویند امام حسن علیه السلام بطور عاریت امامت داشته و حسین بن علی امامت مستقر را دارا بوده است.^۲ در حالی که امام حسین علیه السلام برخلاف محمد بن اسماعیل از تولد تا واقعه دلخراش کربلا در جابه‌جای تاریخ حیاتشان دیده شده‌اند و در دسترس بوده‌اند، پس اسماعیلیه اگر بخواهند ادعای خویش را ثابت کنند می‌باید شواهدی از گزارشات تاریخ ارائه دهند.

اسماعیلیه

از تاسیس تا انحراف

هر محققِ منصف و آشنا به روش تحقیق که به مرضِ افراط و تفریط گرفتار نیامده باشد در رهگذر پژوهش پیرامون گروهی که در براندازی امویان با عباسیان سهیم بودند به این نتیجه می‌رسد، چون عباسیان را در همان مسیرِ سبکِ زمامداری اموی دیدند، جنبشی ضد حکومت راه انداخته، مبارزهٔ ضد اموی را علیه عباسیان ادامه دادند، ولی متأسفانه به لحاظ دنیاطلبیِ چهره‌های برجستهٔ جنبشِ ضد طاغوتی، به صورت فرقه‌ای با نام «اسماعیلیه» در مقابلِ امامت قرار گرفته از نسلِ محمد بن اسماعیل فرزند امام صادق - علیه السلام - رشتهٔ امامتی را برای مقابله با امامت دوازده‌گانه منصوب از ناحیه خدای تعالی اختراع کردند.

توجه به موضوعاتی پیرامون فرقهٔ اسماعیلی، می‌تواند حقایقی را شکل دهد که گویای انحرافِ کاملِ این گروه از خطِ ترسیمی اعتقادی و سیاسی و حتی اسماعیلیان دوره نخستین است. در اینصورت ما تردیدی نداریم که اسماعیلیه کنونی از خط اصلی اصیل خود منحرف شده است همچنانکه «زیدیه» نیز به این سرنوشت مبتلا گردیدند و اینکه بسیاری از گروه‌های دوستدارِ اهل بیت از خطِ صحیح مکتبی خود منحرف شدند مانند «غلات». البته باید به این توجه داشت انحرافِ هر نهضتی که در اصل از آغاز تحت سرپرستی و نظارتِ کاملِ امامت، فعالیتش را شروع نموده، دلالت بر آن ندارد که این نهضت از اساس منحرف بوده است. همانطور که از انحرافِ کنونی بعضی جوامع اسلامی یا تعدادی مسلمانان نمی‌توان این نتیجه را گرفت که مسلمانان از آغاز منحرف بوده‌اند. و اسماعیلیه از این قانون مستثنی نیست.

باید بدانیم از دورانی که محمد بن اسماعیل را امام معرفی کردند و امامت آسمانی امام الهی حضرت موسی کاظم - علیه السلام - را پذیرفتند، مسیری انحرافی را ترسیم نمودند و مردم را از گرایش به امام حقیقی بازداشته به امامان بدلی دعوت کردند.

ولی همین اسماعیلیه، وقتی قاضی نعمان مؤلف «دعائم الاسلام» که اسماعیلیان او را «قانونگذار» خویش نامیده‌اند و مدعی هستند که از فقهای اسماعیلی است و به نظر می‌رسد دوازده امامی است، زیرا، او احادیث فقهی را تا امام صادق روایت می‌کند و

علیرغم اینکه سیزدهمین امام اسماعیلی^۱ در آن زمان بوده است از امامان ماقبل مثل او روایتی نقل نمی‌کند [چون اینان را مدعی امامت می‌داند در مقابل امامت دوازده گانه] به علاوه فقه او نیز نظیر فقه فقهای مکتبی دوازده امامی است^۲ که این دلالت می‌کند فرقه اسماعیلیه اگر به حسب ظاهر مسیر انحرافی را طی کرده، در امور دینی بر آنچه سیره فقه امامیه است حکم نموده‌اند. چنانکه به لحاظ چنین اعتباری در بسیاری موارد شخصیهائی نظیر علامه فقیه نوری - قدس سره - در کتاب مستدرک وسائل الشیعه به «دعائم الاسلام» که از کتب مهم اسماعیلی است استناد می‌کند.

عارف نامی جمال‌الدین عین‌الزمان گیلی شاگرد برجسته نجم‌الدین کبری که مورد تکریم اسماعیلیه می‌باشد و این بزرگوار را از خود می‌دانند می‌گوید: «ادعای امامت در اسماعیلیه بعد از حضرت اسماعیل لغوی است که سودجویان فراهم آورده‌اند و پایه و اساسی ندارد. باید به اسماعیلیه جنبشی که اسماعیلیه علمی شد توجه نمود»^۳

جای سؤال دارد مطرح کنیم: اگرچه اسماعیلیان به شش امام یعنی از علی امیرالمؤمنین تا امام صادق - علیهم‌السلام - بسنده می‌کنند، ولی آیا چنین حکومتی بهتر از حکومتیهائی به‌شمار نمی‌آید که اصلاً امامت را نپذیرفته و امامان شیعه را خطری برای خود می‌شناختند؟ جواب می‌دهیم رهبران اسماعیلی دیروز برخلاف روزگار ما، مقابله کنندگان حکام ستمکار بوده‌اند و متأسفانه به عصر ماست که می‌کوشند بر مستی مردم که نه اسماعیلی‌شناس هستند و نه آزادیخواه ریاست کنند. **ولی خطر امام تراشی اسماعیلیه را در مقابل امام آسمانی نمی‌توان با مقابله‌ای که نسبت به حکام ستمکار بنی‌العباس کرده‌اند نادیده گرفت.**

پس اگر مدعی شویم آنچه امروز به نام اسماعیلیه در جای جای جهان اسلام مطرح است، کوچکترین شباهتی به اسلام نداشته و هیچگونه نشانی که دلالت بر اسماعیلی بودن کند ندارند، ادعائی به گزاف نکرده‌ایم.^۴ چنانکه عین‌الزمان گیلی می‌فرماید: «اسماعیلیه [دوره او] هیچ شباهتی به اسماعیلیه بعد از امام صادق ندارد»^۵

۱- معزالدین بن منصور بن القائم بامرالله بن عبدالله مهدی بن حسن بن احمد بن عبدالله (احمدوفی) بن محمد بن اسماعیل بن امام صادق - علیه‌السلام -

۲- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۳۷. ۳- کبروی مشربان هند: ۲۹۵

۴- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۳۷. ۵- کبروی مشربان هند: ۲۹۷

ارتقاءِ درجۂ امامت

قا الوهیت

تاریخ با همه خصوصیت‌های خاص خودش به ما می‌گوید نیرنگ‌های عجیبی وجود داشته که روز به روز فعالیت خود را به گونه‌ای مشکوک و قابل ملاحظه علیه امامت گسترش می‌داده است.

ریشه برخی از این فعالیتها در داخل و در محافل مسلمانان و مهمتر اینکه از سوی نزدیکان اسلام بوده و برخی دیگر از خارج وارد می‌شده، که غیر مسلمانان به ظاهر مسلمان در به نتیجه رساندن آن نقش بسیار حساس و قابل توجه‌ای داشته‌اند.

این فعالیتها به صورت عواملی در تقویت اختلاف یا سبب‌سازی برای به وجود آمدن، در تاریخ دیده می‌شود و عجیب است طوری عمل شده که تنها قربانی این اختلافات امامت بوده، تا امام را که مزاحمی خطرناک برای طرح‌های اسلام برانداز شناخته بودند از میان بردارند. علی‌امیرالمؤمنین هنگامی که خلافت را به عهده می‌گیرند می‌فرمایند: «از زمانی که پیامبر اکرم رحلت فرمود تا به امروز همیشه قربانی انحصار طلبیها بوده‌ام.»^۱ جایگاهی که اختلاف به وجود می‌آورد، زیرا «انحصار طلبی» پای از حدود خویش فراتر گذاشتن است که انگیزه اختلاف برانگیز می‌شود.

بسیاری از یهودیان که تحت عنوان اسلام مخفی شده بودند و پیشینه‌های خصمانه و ارتباط آنها با برادران یهودشان در نقاط دور ادامه داشت بهترین کسانی شناخته شده‌اند که در جهت وارونه نمودن بسیاری از موضوعات پیرامون امامت یا حذف و تغییر نصوص آن دسیسه چینی می‌کردند.

تاریخ به هر پژوهشگری که چنین موضوعی را به بررسی گرفته تفهیم می‌کند، لازم است این مسأله را به عنوان حقیقتی روشن در نظر داشته باشد، پدیده‌ای که بسیاری از عوامل پیش گفته آن را تقویت کرده، امویان و پس از آن عباسیان به صورتی هدفدار بر

آن تأکید کردند و در راه رسیدن به خراب کردن امامت یا فراهم آوردن امامان بدلی هر پایگاه اجتماعی و هر وسیله تبلیغاتی که داشتند به خدمت گرفتند تا آنجا که این وارونه‌ها و تحریف شده‌ها، نزد بسیاری از مردم به صورت حقایقی ثابت شأنیت یافت که هیچ قابل کنکاش نیست. مگر به دقتی عمیق و هوشی سرشار از معرفت به موقعیت امامت در قانون‌گذاری نبوت. در چنین وضعیتی که محقق به این نتیجه رسید، چون امامت بعد از نبوت بهترین وسیله اتحاد و دوستی، همبستگی و همدلی به‌شمار می‌رفت، تنها امام قادر بود مانند پیامبر، امت را دور از هر جنجالی با تمام خصوصیت‌های اختلاف‌انگیز کنار هم قرار دهد، هدف اصلی یهود بود. زیرا از صلح و صمیمیت مسلمانان در کنار امامت می‌ترسیدند و می‌دانستند اگر این قوم شجاع و سلحشور، گرد وجود امام، مطیع و فرمانبر باقی بمانند، قومی به نام یهود نخواهند ماند، به همین جهت به نتیجه رسیدند در ادامه اختلاف سقیفه که توانست مسیر خلافت اسلامی را به نفع آنها تغییر دهد^۱ باید به هر کیفیتی شده است نیروی جان بر کف امامت را به اختلافاتی گوناگون سرگرم سازد. چنانکه آورده‌اند روزی «شاس بن شماس» در راه می‌رفت جمعی از مسلمانان اوس و خزرج را دید که محبت، آنها را به یکدیگر پیوند داده و در سخنشان لطف و صفا پیدا بود، این یهودی از اینکه مسلمانان را با چنین الفت و محبت کنار هم می‌دید به خشم آمد، به جوان همراه خود پس از سفارشهای شیطانی دستور داد تا به میان آنها برود و در گفتگوشان شرکت جوید و در خلال آن اشعار شاعران دو قبیله را که در آن به گونه‌ای حماسی و برانگیزاننده یکدیگر را هجو کرده بودند بخواند، این جوان یهودی نقشه جهنمی خود را با دقت به اجرا درآورد تا کار بدان جا رسید که از هم جدا شدند و به سلاح فراخواندند و یکدیگر را از نو به جنگ دعوت کردند. ولی خداوند به برکت وجود پیامبر اکرم (ص) آتش این فتنه را خاموش کرد.^۲

از این حوادث که یهودیان عامل آن بودند همیشه در تاریخ اسلام شیعی دیده شده است. **دیروز با «امامت» سرستیز و ناسازگاری داشتند، امروز نیز مرجعیت شیعه را خطرناکترین قدرت یهود برانداز می‌دانند.** زیرا به یقین رسیده بودند خداوند آن شخصیتی را که با عنوان «امام» برای ادامه مسئولیت همه جانبه «نبوت» انتخاب کرده،

۱- به کتاب علی، مظلومی گمشده در سقیفه تالیف شهید دکتر رضا پاک نژاد رجوع شود.

۲- تفسیر فخر رازی: ۱۵۹/۸.

رهبران ضلالت _____ ارتقاء درجه امامت تا الوهیت

مانند پیامبر دسیسه‌های خائنانه هر قوم و ملتی را علیه اسلام و مسلمانان خنثی می‌کند. به لحاظ چنین موقعیت خاص که بعد از نبوت به امامت اختصاص داده شده، سعی در از بین بردن طنطنه امامت داشتند و هر روز به نوعی عده‌ای را از امام جدا می‌کردند و متقابلاً در مقابل امامت قرار می‌دادند. تا جایی که هرگاه تاریخ دوران اموی و عباسی را ورق می‌زنیم با صحنه‌هایی از شیطنت‌های یهود مواجه می‌شویم و برای ما آشکار می‌گردد با چه حيله و تزویرهایی به واسطه امویان و عباسیان علیه امامت موضعگیری کرده‌اند و در چه جایگاه‌های حساس و سرنوشت‌سازی دست خائنانه یهود از آستین بنی‌امیه و بنی‌عباس بیرون آمده، بر فرق عزت و سربلندی امت اسلامی خورده است. تا در رسیدن به مقاصد شومی که از هجرت پیامبر اکرم علیه امامت شکل گرفته بود و با رحلت رسول خدا به اوج خود رسید و می‌رفت سبکی کهنه شده بی‌رمق گردد، شیوه نو و جذابی را ارائه داده باشند.

این بار اندیشه‌ای خطرناکتر از گذشته به مبارزه و مقابله با امامت فرستادند، یهودیان به نتیجه رسیدند شیوه‌های دوران غصب خلافت و بنی‌امیه، کاربرد خویش را از دست داده باید در قالب دوستی از امامت پوستی کند که توان ادامه حیات را نداشته باشد. به همین منظور از میان ارادتمندان امامت، آن عده که به افراط گرفتار بودند و از سوئی به لحاظ‌هایی رنجش نیز بر دل داشتند استفاده کنند. با طرحی نو و اندیشه و تفکری که در جمع یاران امامت از عصر علی بن ابیطالب - علیه السلام - رواج داشته، امام را که ادامه دهنده رسالت است هدف قرار داده، با ارتقاء درجه امامت تا الوهیت در اذهان مریض امامت را به صورت «بت» مقابل خدای تعالی قرار دهند و فریاد دلسوزانه او محمداً، و اسلاماً بلند کنند.

ولی هوشیاری یاران نزدیک امام در چنین لحظات حساس برای اینکه نارضایتی امام را از ارتقاء امامت تا الوهیت به ثبت تاریخ رسانند، رأی امام را در قالب سئوال‌هایی اخذ نموده در اختیار فرد و جامعه می‌گذاشتند. و مردم را نسبت به دسیسه‌های جدید دشمن امامت واقف می‌نمودند.

عبدالرحیم بن عتیک قصیر می‌گوید: به امام صادق نوشتیم که برای من از مذهب صحیح توحید مرقوم بدار، آن حضرت برایم نوشت: خدایت رحمت کند! از توحید پرسیده‌ای، بدان که خدایت پیامزاد! مذهب درست توحید همان است که در قرآن راجع

به صفات خدای عزوجل نازل شده است. از خدای تعالی سُستی و تشبیه به خلق را نفی کن، نه نبودن خدا درست است و نه خدای شبیه و همانند به خلق، بلکه می باید باور داشت به اینکه اوست خدای ثابت و موجود و برتر و بالاتر است از آنچه وصف تراشان گویند شما از مفاهیم قرآن پافراتر نگذارید که گمراه شوید...^۱

محمدبن ابی زینب مقلاص اسدی معروف به «ابوالخطاب» که در زمره انقلابیون آغاز عصر عباسی بود و بعضاً عده‌ای در ارائه دادنِ مشخصات او به اشتباه افتاده‌اند^۲ برخلاف آنکه او را از اصحاب امام باقر - علیه السلام - دانسته‌اند^۳ در عصر امام صادق پیش از آنکه به غلو کشیده شود، سئوالات اصحاب امام را بر آن حضرت عرضه می کرده و پاسخ دریافتی را برای اصحاب ارسال می داشته است.^۴

چنانکه قاضی نعمان اسماعیلی نیز وی را پیش از انحراف، از بزرگان دُعوات امام صادق - علیه السلام - می داند.^۵ براساس چنین گزارش‌هایی اصیل که نسبت به او رسیده می توان مدعی شد بدون تردید ابوالخطاب قبل از انحراف و دچار کج اندیشی شدن، از روایات احادیث به شمار می رفته چنانکه به روزگارهای بعد، از احادیث او با قید اینکه مربوط به قبل از انحراف اوست استفاده شده است.^۶

این مرد زمانی که امام کاظم در سنین کودکی به سر می برده‌اند،^۷ چون در حرکت سیاسی ضد عباسی وارد می شود و اهدافی انقلابی را دنبال می کند، از امام صادق - علیه السلام - استمداد می طلبد که رهبری جنبش را بطور آشکارا شخصاً عهده دار باشند، امام پیشوائی انقلاب را می پذیرند؛ ولی نه به طوری که خواست ابوالخطاب بوده، بل به گونه و شکلی که خود صلاح می دانستند. و چون این تقاضا، مطابق میل او و همراهانش نبوده، علاوه بر اینکه طرح امامت اسماعیل - علیه السلام - را برخلاف میل و رضایت او می ریزند و همه جا پخش می سازند، به اتفاق یاران انقلابیش^۸ در هیات احرام، لبیک گویان جعفر بن محمد را ندا می کردند و به خدایی او شهادت می دادند.

۱- اصول کافی: ۱/۱۰۰.

۲- الخطط: ۲/۳۵۲، رجال علامه حلی: ۲۰.

۳- بصائر الدرجات: ۳۲۰.

۴- اصول کافی: ۱/۴۹، اصول کافی: ۲/۴۱۸.

۵- اصول کافی: ۵/۱۵۰، ۴/۸ و ۳ عمدة الاصول شیخ طوسی: ۱/۲۸۳، بصائر الدرجات: ۱۹۴.

۶- اگر تاریخ تولد حضرتش: ۱۲۸-۱۲۹ باشد می توان حدود ۱۳۵ را تخمین زد.

۷- اعتقادات فرق المسلمین از فخر رازی: ۵۰۸.

امام صادق با شنیدن چنین گزارش‌هایی که امامت را هدف تیر زهر آگینِ خطری بسیار جدی قرار می‌داد و تقریباً بی‌سابقه هم نبود، لکن هدف‌ها فرق می‌کرد، فوراً ابوالخطاب و یارانش را لعن و نفرین کردند^۱ و این انزجار و نفرت امام توسط نزدیکان و متابعان امامت به مردم انتقال یافت که ابوالخطاب به لحاظ چنین اعتقادی مورد لعن و نفرین امام زمانِ شیعه قرار گرفته، با عناوین، فاسق و کافر، مشرک و دشمن خداوند مطرح شد^۲ تا جایی که گفتند شیطان بر او نزول می‌کند.^۳

باید بدانیم این روش حساب شده امثال ابوالخطاب نمی‌توانست به لحاظ عشق و دل‌باختگی به امام صادق - علیه السلام - باشد. زیرا در آغاز حرکت سیاسی از حمایت علنی امام ناامید شد. روش مبارزه با امامت را به صورت غلو که جامعه از همان روزهای زعامت «امامت» با آن آشنا بود پیش کشید که از تمامی روشهای دیگر خطرناکتر بود. چون علاوه بر اینکه فرمایشات حضرتش را تحریف می‌کرد^۴ به امام صادق - علیه السلام - دروغ نسبت می‌داد^۵ و این نشانه کینه شدید و عداوت فراوان به امام است که به جهت مبارزه با امامت بود. و لذا می‌بینیم حضرت صادق علاوه بر اینکه به وسیله لعن و نفرین مخالفت خویش را با ابوالخطاب اعلام می‌دارند با نپذیرفتنش این مخالفت را در معرض دید و نمایش می‌گذارند.^۶ و حتی در ضمن نامه‌ای به وی، گفته‌هایش را تکذیب می‌کنند.^۷

حکومت که تضعیف امامت را به هر شکل می‌پذیرفت و آن را حمایت می‌کرد پس از بهره برداری از ابوالخطاب و یارانش، آنها را دستگیر نموده به قتل رسانید و سرشان را چند روزی بر دروازه‌ها آویخت. که این نیز نوعی تخریب امامت بود. زیرا حمایت حکومت از امامت به هر شکلی، به عوام جامعه تفهیم می‌کرد حاکمان در خط امامت هستند و از حمایت و یاری دادن آنان کوتاهی نکرده و نمی‌کنند، که این بسیار خطرناک بود، و از جمله تزویرهای امویان و عباسیان به شمار می‌رفت.

۱- معرفة الرجال: ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۶ معانی الاخبار: ۳۶۹ تهذیب الاحکام طوسی: ۲۵۸/۲، المقالات والفرق: ۵۵-۵۱.

۲- بصائر الدرجات: ۵۳۶ معرفة الرجال: ۲۹۶ دعائم الاسلام: ۵۰/۱ من لایحضره الفقیه: ۲۲۰/۱.

۳- خصال صدوق: ۴۰۲/۲.

۴- دعائم الاسلام: ۱۳۸/۱ تهذیب الاحکام: ۲۵۸/۲.

۵- معرفة الرجال: ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۹۴، ۳۰۳. ۶- همان مأخذ: ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵.

۷- بصائر الدرجات: ۵۳۶ معرفة الرجال: ۲۹۱.

علامه متفکر فقیه مستغنی از القاب حاج سید ابراهیم میلانی در تحلیل مسأله غلات بر این عقیده بودند بررسی دقیق تاریخ تفهیم می کند که طرح مسئله الوهیت در اسلام برای امامان شیعه از جمله فعالیتها و برنامه های مرموزانه مخالفان امامت است که توسط یهود با استفاده از تفکر رایج مسیحیت نسبت به عیسی بن مریم در عده ای تزریق شد. زیرا می دانستند با مخالفت شدید مسلمانان مواجه می شود چون رسول خدا در ملاقات با مسیحیان چنین اندیشه ای را برخلاف توحید ناب دانسته بودند. مخالفان قانون الهی امامت در اسلام از آن علیه اصل اصول اعتقادی اسلام ناب محمدی استفاده می کردند. و این سبک ضربه زدن به پیکره امامت بیش از هر طرح دیگر مؤثر بود. زیرا به دست امت امام، امامت را مرکز شرک و الحاد می ساختند.

بخش دوم
۱۹۷

اسماعیلیان دوره فاطمی نیز چون متوجه این شدند که خطابه در ارتباط با آنها مطرح هستند، آنان نیز برای حفظ خویش نه به لحاظ مخالفت با تفکر الوهیت نسبت به امام صادق بلکه به جهت همسازی با نظام حاکم عباسی از ابوالخطاب انتقاد کردند، او را به عنوان غالی و کافر شناساندند.^۱ ولی این بلا را، که جنبش ضد طاغوتی عباسی به رهبری اسماعیل برای شیعه به همراه آورد و در تبدیل جنبشی بی نام به فرقه اسماعیلی فعال بود، نتوانستند از اسماعیلیه دور سازند. زیرا در میان پیروان محمد بن اسماعیل کسانی وجود داشتند که برای ابوالخطاب جایگاه ویژه ای قائل بودند.^۲ اینان لعن و طرد امام صادق را عملی از روی تقیه به حساب می آوردند. و روایات بسیاری را به نقل از آن حضرت در فضائل و مناقب ابوالخطاب بازگو می کردند^۳ که این نشان دهنده سیاست اسماعیلیه در مقابله با امامت است. و مهمتر تفهیم می کند، ابوالخطاب در شکل گیری اسماعیلیه سهمی به سزا داشته، بلکه به اعتبار اقوالی در تأسیس آن همت گماشته است.^۴ چنانکه در «ام الکتاب» کتاب مقدس و سری فرقه اسماعیلیه ابوالخطاب جایگاه خاص و ویژه ای دارد و در منابع کهن دیگر این فرقه نه تنها نقش حساس ابوالخطاب در تبدیل جنبش بدون نام و ضد طاغوتی عباسی به فرقه اسماعیلی دیده می شود،^۵ بلکه در دشمنی با امام

۱- دعائم الاسلام: ۴۹/۱ عیون الاخبار و فنون الآثار: ۲۸۷/۴-۲۹۲.

۲- المقالات والفرق: ۸۳ - حقایق تحریف شده: ۳۶۰/۱

۴- فرهنگ فرق اسلامی: ۱۸۲.

۵- مسائل الامامه از ناشی اکبر: ۴۷۷ المقالات والفرق: ۸۰-۸۱ فرق الشیعه: ۵۷-۶۰. والزنیة ابو حاتم:

صادق - علیه السلام - علاوه بر شایع کردن مقام خدائی برای حضرتش، مسئله امامت اسماعیلی را مطرح نمود.^۱ تا به این وسیله امامت حقیقی و واقعی را تضعیف نماید و مهمتر اینکه انتشار دادند جعفر بن محمد، خداوند ارجمند والاست و پرتوی از نور خدا می باشد که در تن های برگزیدگان درآمده است و آن نور از جعفر بن محمد بیرون رفته در تن ابوالخطاب داخل شده^۲ است.

این اصرار بر حمایت از ابوالخطاب که با نقل آرای او در آثار مهم اسماعیلی به چشم می خورد دلالت می کند مخالفت آنان با ابوالخطاب به مصلحت بوده و آن را در مقطعی خاص برای پیشبرد اهداف سیاسی به کار گرفته اند.

کثرت صور بدلی

در تضعیف صورت قدسی

اصحاب عقائد مختلف که کوشش داشتند غرض بشری خود را به جای ولایت الهی نشانند، در معنا باطل‌گرایی را در مسیر اقتدار امامت قرار داده، اگر نتوانست کلی مسلمانان را در آغوش بگیرد لااقل به توان ترفندهای مزورانه تا آنجا که ممکن است رهروان امامت را به سوی سراب‌های خود کشانده، با این توده آشوبناک بلعنده که شمایل‌پردازی صورت بدلی، صورت‌های قدسی است، شالوده فرقه‌ای مذهبی شبیه اسلام را ریخته، با انتخاب شده‌های خویش که از معرفت اصیل یعنی آن نوع معرفتی که می‌تواند به درون عوالم صوری نا آشنا رخنه کند و معانی باطنی آن‌ها را روشن نماید بی بهره سازند. و به خیال خام خود برای تخریب بیش‌تر باقی مانده‌های امر قدسی امامت، شگردی جدید ارائه داده باشند.

زیرا دانسته بودند چون کار آدمی زاده در فریب‌پذیری به اینجا کشید «**قطب قرآن**»^۱ را که امام الهی است از **قطب بدلی تشخیص نداده**، وظیفه شناخت امام را به جد نمی‌گیرند.^۲ و باید پذیرفت این نیست که چنین فریب‌خوردگانی به دین خویش ایمانِ راسخ ندارند. بلکه این است که آنان به اصل ایمان دارند، ولی از معرفت اصیل، همان نوع معرفتی که می‌تواند راهی به صراط مستقیم الهی باشد بی‌بهره‌اند. افراط‌های تاریخ را در کنار تفریط‌های آن فراهم آورده، به تعبیر علامه عارف حکیم متأله آیه‌الله حاج سید ابراهیم میلانی «نزاع بی‌پایان و دامنه‌دار کدام فرقه موجود، گروه ناجیه [رستگار] است برای ابد به ثبت رسانده، وحدت و اتحاد مسلمانان را که یهود از آن ترسان و بیمناک بود، برای رهبران دینی جهان اسلام آرزوئی محال کرد. زیرا چنین نعمتی در کنار امامت اسلام الهی که دانای الهی به شمار می‌رود فراهم است و هر کجا این منصب

۱- حضرت صادق می‌فرمایند: «همانا خدا ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن و قطب ائمه کتابهای آسمانی قرار داد» (بحارالانوار: ۲۷/۸۹)

۲- تعمیم ولایت از دکتر عبدالهادی مجتهدی: ۲۱۰

قدسی و صاحبِ آسمانی آن موردِ تعرض و تجاوز قرار گیرد، وحدت بین امت، آرزوئی محال خواهد بود.^۱

و لذا آن روز که منکرانِ واقعیت امرِ قدسی امامت به معنای دقیق کلمه، بعد از رحلت رسول خدا صلوات الله علیه و آله، کثرتِ صور مقدس را که خود قاطع ترین دلیل بر واقعیت امرِ قدسی و جهان شمولی آن حقیقت که هر عالم، صورت و معنا آن را به سبک خاص خود منتقل می کند فراهم آورد، دست به شیطنتِ امام تراشی زد حتی بعدها با تزویر، خویش را انتقام گیرنده خون اباعبدالله الحسین - علیه السلام - شناساند. سر بریده مروان آخرین خلیفه اموی را نزد ابوالعباس نخستین خلیفه عباسی آوردند، پس از سجده ای طولانی خطاب به سر مروان گفت: «ستایش خدا را که مرا بر تو پیروز و مظفر گردانید، اکنون برایم مهم نیست که مرگم فرا می رسد، زیرا به انتقام خون حسین - علیه السلام - دو هزار نفر از بنی امیه را کشتم.^۲ امام به تزویر بنی العباس که از جنجال بعد از رحلت پیامبر اکرم برای فرزندان عباس بن عبدالمطلب منصب امامت آرزو داشتند پی برده، و می دانست شعارهای عزل بنی امیه و برقراری حکومت تحت زعامت اهل بیت فریبی بیش نیست.

و لذا می بینیم آن هنگام که ابومسلم، حجاج زمان خود لقب گرفته بود^۳ خون ششصد هزار نفر را^۴ که به گفته خودش، خدا حرمتشان را واجب کرده بود^۵ با شعار اینکه می خواهند حکومت آل علی را از بنی مروان بستانند به زمین ریخت، امام صادق که به خوبی سیاست بازان حرفه ای و فریبکاران دغلباز را می شناخت و به انتقال قدرت از بنی امیه به بنی العباس خوشبین نبود، مخالفت خویش را اظهار می داشت. وقتی ابومسلم بعد از مرگ ابراهیم بن محمد بن علی معروف به «امام»، اولین خلیفه عباسی برای امام صادق نوشت: «من مردم را به دوستی اهل بیت دعوت می کنم. اگر مایل هستید کسی برای خلافت بهتر از شما نیست.» حضرت در جوابش نوشتند: «**مَا أَنْتَ مِنْ رَجَالِي وَلَا**

۱- ولایت نامه: ۱۸۷

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۳۰/۷ مروج الذهب: ۳۵۷/۳

۳- از ظهور اسلام تا سقوط بغداد: ۱۴۰/۱. حتی نوشته اند: وقتی اهل بادیه مطلع شدند ابومسلم به حج می رود از ترس خون آشامی او به گذرگاه ها می گریختند. (وفیات الاعیان: ۱۴۸/۳)

۴- البداية والنهاية ابن کثیر: ۵۷۲/۱۰ تاریخ طبری: ۱۶۷/۹ کامل ابن اثیر: ۴۷۶/۵

۵- تاریخ خطیب بغدادی: ۲۰۸/۱۰

الزَّمانُ زمانُ «نه زمان، زمان من است و نه تو از یاران من هستی»^۱

اینگونه پاسخ‌های کوبنده امام به ابومسلم و ابوسلمه، نشانگر آنست که امام صادق - علیه السلام - چرا نشسته سکوت پیشه کرده بودند.

امام پرسیدند: ای سدید چه اتفاقی افتاده است؟ عرض کردم: از فراوانی دوستان و شیعیان و یارانتان سخن می‌گویم.

امام پرسید: فکر می‌کنی چند تن باشند؟ عرض کردم: یک صد هزار نفر.

امام پرسیدند: یک صد هزار نفر؟! عرض کردم: آری شاید دویست، هزار نفر.

امام پرسیدند: دویست هزار نفر؟

به دنبال این گفتگو امام به همراه سدید به «ینبع» رفتند. در آنجا گله بزغاله‌ای را دیدند و فرمودند: ای سدید اگر شمار یاران و پیروان ما به تعداد این بزغاله‌ها رسیده بود ما قیام می‌کردیم.^۲

در چنین موقعیتی که امام به تربیت شاگردانی شایسته و برجسته اشتغال داشت و زمینه را برای هیچ نوع مخالفتی با حکومت آماده نمی‌دید، منصور دوانیقی کوشش می‌کرد خویش را به امام صادق - علیه السلام - نزدیک کند. البته هرچه بیش‌تر می‌کوشید نتیجه کمتری می‌گرفت. تا اینکه عریضه‌ای برای حضرتش نوشت که: چرا مانند دیگران نزد ما نمی‌آیی؟

امام در جواب او نوشتند: ما از امور مادی و مالی چیزی نداریم که برای حفظ آن‌ها نگران باشیم و به تو نزدیک شویم و از نظر اخروی هم چیزی تو نداری که به خاطر دریافت آن‌ها به نزد تو بیائیم. تو نه دارای نعمتی هستی که به داشتن آن‌ها بیائیم به تو تبریک گوئیم و نه خود را در بلا و مصیبت می‌بینیم که بیائیم به تو تسلیت بگوئیم، پس چرا نزد تو بیائیم.

منصور مجدداً عریضه ارسال داشت و نوشته بود: بیائید ما را نصیحت کنید. امام - علیه السلام - برای او نوشت: «کسی که اهل دنیا است ترا نصیحت نمی‌کند و کسی که به دنبال آخرت است با تو معاشرت نخواهد کرد»^۳.

منصور وقتی این ترفند را مؤثر نیافت، در صدد تضعیف علمی امام صادق برآمد و لذا

ابوحنیفه را وادار کرد تا قد علم کرده اظهار وجود کند. و مالک بن انس را هم وادار به صدور فتوا نموده بلکه به این هم اکتفا نکرد، دستور داد هیچ کس جز مالک بن انس حق ندارد در مسائل اسلامی فتوا بدهد.^۱

این چنین به کثرت صور بدلی پرداخت تا شاید امر قدسی امامت را تضعیف نموده، مردمانی عادی را در مقابل امام الهی وادار به مداخله در اموری نماید که در حد آنان نیست. و لذا به مالک بن انس گفت: امروز داناتر از تو هیچ کس وجود ندارد! و او به تدوین کتاب مشهور «موطا» پرداخت.

گفتنی است همین آخوند درباری که وظیفه داشت خویش را تا حد امامت بالا ببرد تا بتواند امت را از نیاز به امام الهی مستغنی سازد، بر اثر صدور یک فتوا که باب طبع خلیفه عباسی نبود، هفتاد تازیانه خورد.^۲ یعنی عالم‌ترین فرد دیروز فقط به لحاظ عمل کردن به وظیفه دینی اش مهجورترین و منفورترین فرد امروز پیش منصور دوانیقی، خلیفه عباسی شد.

روشی ماهرانه

در بطلان کثرت صور قدسی

پس از اینکه به امر منصور دوانیقی خلیفه عباسی، انگور زهرآلود را به امام صادق - علیه السلام - خوراندند^۳ و خبر شهادت حضرتش را در سن ۶۵^۴ یا ۶۸ و ۷۱^۵ سالگی در سال دهم^۶ خلافت به منصور دادند، فوراً ابویوب جوزی را احضار کرده، با گریه خبر شهادت امام را به او داده گفت: مثل جعفر بن محمد کجا می‌رسد! سپس دستور داد به محمد بن سلیمان، والی مدینه بنویس، اگر یک کس را بخصوص وصی کرده است، او را بطلب و گردن بزن. ابویوب جوزی دستور خلیفه را به والی مدینه انتقال داد، او در جواب نوشت: خلیفه و محمد بن سلیمان والی مدینه (خودش) و دو پسر خود عبدالله و موسی و حمیده مادر موسی را جانشین و وصی نموده است. کدام از ایشان را باید بکشم؟ منصور

۲- ابن خلکان: ۱۲۷/۴

۱- وفيات الاعیان: ۱۳۵/۲

۳- الفصول المهمه: ۲۷۷، ارشاد مفید: ۱۸۰/۲ مناقب ابن شهر آشوب: ۲۰۲/۴

۴- اصول کافی: ۴۷۲/۱، ارشاد مفید: ۱۸۰/۲ ۵- کشف الغمه: ۳۷۴/۲

۶- اعلام الوری: ۲۷۲

نامه را خواند و گفت: این‌ها را نمی‌توان کشت.^۱

درست در همین زمان که منصور دوانیقی از کشتن افرادی که به عنوان جانشین مطرح بودند صرف نظر کرد، محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق با تبدیل جنبش ضد طاغوتی به رهبری اسماعیل به فرقه تشکیلاتی اسماعیلی، امام دار و دسته نوپای اسماعیلیه می‌شد و میمون قداح برای او بیعت می‌گرفت. عبدالله افطح^۲ چون مهمترین فرزند بود و در مجلس آن حضرت می‌نشست، دعوی امامت و جانشینی پدر می‌کرده، مدعی شد. عده‌ای اطرافش را گرفتند، دلیل می‌آوردند چون امام فرموده است «امامت در مهمترین فرزندان امام است» و هم اکنون عبدالله افطح فرزند ارشد امام می‌باشد. پس دیگری امام نخواهد بود.

بدین ترتیب فرصت طلبان مخالف امامت، رشته امامت را به دلخواه خود به عبدالله افطح انتقال دادند^۳ و متقابلاً مخالفان این برداشت غلط از کلام امام در مقابل اینکه «امامت در اکبر اولاد امام پیشین است» می‌گفتند در صورتی که خالی از عیب و آفت باشد، و عبدالله افطح مبرا نیست. چنانکه ابو حمزه ثمالی فرموده بود: اگر فرزند بزرگ علتی در بدن و دین نداشته باشد، می‌باید او را امام دانست. ولی عبدالله «فیل پا» است و دینش ناقص است و به احکام شریعت جاهل می‌باشد، اگر او علتی نمی‌داشت به او اکتفا می‌شد.^۴ عده‌ای نیز دلیل می‌آوردند، هنوز به یاد دارند که روزی عبدالله در محضر پدرش امام صادق حاضر شد، امام ساکت شدند تا اینکه از مجلس بیرون رفت. اصحاب علیت خاموشی آن حضرت را پرسیدند، فرمود: که عبدالله از مرجئه است.^۵ با این همه باز بسیاری از اصحاب به عبدالله گرویدند. ولی چون در وی دانشی نیافتند از امامت او سرباز زدند. عده‌ای نیز که به امامت او یقین کرده بودند، ماندند تا اینکه پس از هفتاد روز فوت کرد.^۶ معتقدانش که به لحاظ مقابله با امامت او را امام پذیرفته بودند، بعد از مرگش فرزند او را که از کنیزی بود و محمد نام داشت به امامت برگزیدند و مدعی شدند امام قائم منتظر است.^۷ این گروه به نام «فطحیه» از جمله فرق شیعه معرفی شد و در کنار تشیع ماند.

۱- اصول کافی: ۳۱۰/۱ مناقب ابن شهر آشوب: ۳۴۵/۴

۲- درباره اطلاق «افطح» به او نوشته‌اند: سر یا پائی پهن داشت.

۳- فرهنگ فرق اسلامی: ۳۳۶ ۴- مناقب ابن شهر آشوب: ۳۴۵/۴

۵- فرهنگ فرق اسلامی: ۶۵ ۶- مقیاس الهدایه مامقانی: ۸۳

۷- فرهنگ فرق اسلامی: ۶۶

تکرارِ تزویرهای گذشته

در دوران امام موسی کاظم (ع)

آنگاه که عیوب جسمی و دینی عبدالله افطح به ظهور نشست، شخصیت‌های عالی رتبه و بلند مرتبه جهان اسلام که از مقربین به امام و نیروهای مؤمن به امامت دوازده گانه مطرح شده در غدیر بودند، به آرزوی خود رسیده فرصت را برای مطرح کردن برداشت صحیح و فهم درست وصیتنامه امام صادق مناسب دیده هرکدام براساس ذوق معنوی خویش به توضیح پیرامون وصیت بی سابقه و تاریخی امام پرداختند.

ابوحمزه ثمالی که از مشاهیر و اکابر مؤمنان به طرح امامت غدیر می‌باشند، وصیتنامه امام را چنین شرح دادند: «خداوند عیوب فرزند بزرگ [امام صادق یعنی عبدالله افطح] را آشکار کرد و با افزودن فرزند کوچک [حضرت امام موسی کاظم] به فرزند بزرگ، ما را به سوی فرزند کوچک (که امام حقیقی است) دلالت کرد.»^۱ و با افزودن نام منصور در زمره جانشینان، جانِ وصی واقعی را که امام الهی است حفظ نمود و در شناخت وصی حقیقی امام صادق - علیه السلام - والی کوفه او را حیران و سرگردان کرد. تا اینکه بیعت امامیان با حضرت موسی کاظم (ع)، مسلم کرد حضرتش وصی و جانشین واقعی پدر بزرگوارشان می‌باشند.

قدرت حاکم برای کثرت صورت قدسی، جانب عبدالله افطح را فرو نگذاشت و از موسی بن جعفر نیز نمی‌توانست غافل باشد؛ زیرا اکثر یاران بلند مرتبه امامت که هر کدام خطری جدی برای حکومت به شمار می‌رفتند در کنار امام کاظم دیده می‌شدند. و بر هرکس، اضطراب و دلهره می‌افزودند. که البته بی‌ربط هم نبود. زیرا حکومت کنندگان توجه داشتند مراقبت و توجه دقیق ائمه نسبت به رویدادهای سیاسی و به وجود آوردن جنبش‌های مکتبی برای مقابله با آن که به مثابه دولتی بود و امام آن را رهبری می‌کرد، به شکل دولتی در داخل دولت رسمی بوده، بدون توجه به قوانین مملکتی، خود آنچه

صلاح تشخیص می دادند عمل می کردند.

به همین لحاظ خلفاء اموی و عباسی به موضوع از میان برداشتن این مانع جدی و حکومت برانداز توجه کامل داشتند و نقشه ترور امامان را طرح کرده به یکی از خواص خود می سپردند تا دور از اطلاع همه اطرافیان خلیفه حتی وزرا به اجرا درآید. و لذا می بینیم در همین تصمیم بود که امام حسن مجتبی - علیه السلام - با مکر و فریب مسموم شد و با این شیوه ناجوانمردانه توانستند حضرتش را از بین ببرند، راه را برای رسیدن به طرح ولیعهدی یزید هموار کنند. امام سجاد - علیه السلام - نیز با روش مکارانه مسموم شدند. حضرت صادق و علی بن موسی الرضا و سائر ائمه نیز به همین طرح خائنانه به شهادت رسیدند. و از جمله شگردهای مزورانه دغلبازان فریبکار این بود که در شهادت امامان می گریستند و در تشییع جنازه ایشان شرکت می کردند.

در مورد موسی بن جعفر - علیه السلام - که براساس گزارش های دریافتی یقین کرده بودند جنبش مکتبی را به صورت دولتی در دولت فراهم آورده، حتی تا درون دستگاه غاصب خلافت رخنه کرده، نظیر علی بن یقطین را تا حد وزیر هارون الرشید^۱ پیش برده است. این وحشت دستگاه حاکم زیر نظر گرفته می شد تا اینکه محمد بن اسماعیل به حضور هارون رسید به او گفت: «یا امیرالمؤمنین! دو خلیفه روی زمین حکومت می کنند. موسی بن جعفر در مدینه که برای او خراج جمع می شود و تو در عراق که برای تو نیز خراج جمع می شود.»

هارون گفت: «تو را به خدا راست می گوئی؟» محمد پاسخ داد: «به خدا چنین است»^۲ هارون که از قبل وحشت زده بود و مضطربانه ماجرای پیش آمده را دنبال می کرد، عازم مدینه شده دستور بازداشت امام را داد و مأمورین حکومتی در حالی که حضرتش مشغول زیارت تربت رسول خدا بود و نماز می خواند او را دستگیر کرده، نزد هارون آوردند، موسی بن جعفر پیش خود چنین می گفت: «یا رسول الله! من از آنچه به من می رسد به تو شکایت می کنم» مردم از هر سو گرد آمدند گریه و ناله سر دادند.

چون امام نزد هارون رسید، ایشان را سرزنش کرده، از حضرت اظهار بیزارگی کرده با فرارسیدن شب دستور داد دو هودج آماده کنند؛ چون آماده شد مخفیانه امام موسی بن

رهبران ضلالت _____ تکرارِ تزویرهای گذشته در دوران امام موسی کاظم(ع)

جعفر را در یکی از هودج‌ها نهاد و آن را به سوی «حسان سروی» فرستاد و به او فرمان داد تا امام را در همان هودج به بصره برده، تسلیم عیسی بن جعفر بن ابی جعفر کند. فردا هودج دیگر را به شکل علنی به همراهی گروهی به کوفه برد تا مردم را دربارهٔ محل اقامت امام گمراه کنند.

عیسی بن جعفر والی بصره امام - علیه السلام - را تحویل گرفته در یکی از سلول‌های زندان محبوس کرد و بر درب زندان قفلی زده، حضرتشان را ممنوع الملاقات کرده جز برای طهارت و بردن غذا در راه روی امام نمی‌گشود. تا اینکه نامه‌ای به هارون نوشت که حبس موسی بن جعفر نزد من به طول کشیده، من بر قتل وی اقدام نمی‌نمایم کسی را بفرست که من او را تسلیم وی نمایم، و الا رهایش خواهم کرد. دیگر حبس و زجر او را بر خود نمی‌پسندم.^۱

بدین ترتیب امام را از بصره به بغداد انتقال دادند و مسئولیت نگاهداری حضرتش را به فضل بن ربیع سپردند. بنابر گفته او بارها دستور شهادتش را دریافت داشته بود لکن قبول نکرد.^۲

تا اینکه، توسط سندی بن شاهک به وسیلهٔ رطب زهرآلود^۳ یا بنابر قولی فضل بن یحیی برمکی، ریحانی را به زهر آغشته کرده^۴ به حضرتش خوراند و یا طعام امام را به زهر مسموم کرده بود^۵ یا بنابر فرمودهٔ امام رضاسی رطب که یحیی بن خالد به حضرتش داد و میل نمودند^۶ پس از سه روز در سن ۵۴ یا ۵۵ سالگی در روز جمعه ۲۵ رجب سال ۱۸۱ یا ۱۸۳^۸ یا ۱۸۶^۹ در حالی که می‌فرمودند توسط ایادی هارون مسموم شده‌اند^{۱۰} شهید شدند. چون خبر به مدینه رسید اهل بیت به ماتم نشستند، اعیان و اشراف مدینه جهت تعزیت می‌رفتند.^{۱۱}

۲- امالی شیخ صدوق: ۱۲۶

۴- بصائر الدرجات: ۴۸۱

۶- معرفة الرجال: ۸۶۳

۱- عیون اخبار الرضا: ۸۲/۱

۳- کتاب الغیبه طوسی: ۲۹

۵- امالی شیخ صدوق: ۱۲۷

۷- بحار الانوار: ۲۰۷/۴۸

۸- مناقب ابن شهر آشوب: ۳۴۹/۴ و اعلام الوری: ۱۸۳ / ۲۵۴

۱۰- عیون المعجزات: ۹۷

۹- مناقب ابن شهر آشوب: ۳۴۹/۴

۱۱- اصول کافی: ۳۸۱/۱

در بغداد پیکر مطهر موسی بن جعفر را در معرض دید ارادتمندان حضرتش گذاشتند. در همین زمان دوگونه سمپاشی نمودند: نخست با شعار «این همان موسی بن جعفر است که به اعتقاد رافضیان هرگز نمی‌میرد، پس به جنازه او بنگرید»^۱ دیگر اینکه برای فردا هم فکری کرده، شایع ساختند امام موسی بن جعفر قائم آل محمد بوده است.^۲ در پی این شعار مسوم و سیاسی که نظام حاکم برای مقابله با امامت علی بن موسی الرضا فراهم آورده بود، عده‌ای از حقوق‌بگیران فریاد بلند کردند: موسی بن جعفر نمرده و زنده است تا اینکه شرق و غرب عالم از آن او گردد و جهان را پر از عدل و داد کند و او مهدی قائم است.^۳

دقت کنید چطور همان ترفندهای گذشته را برای مقابله با امامت به میدان می‌آورند. یکروز فریاد پیامبر و علی و امام صادق - علیهم‌السلام - خدایند را سر می‌دهند، یکروز هم می‌گویند بنا بر اعتقاد امت امامت، امام هرگز نمی‌میرد. پیروان ولایت با امامت را به مخالفت با قرآن که می‌فرماید «کل نفس ذائقة الموت» مشهور سازند. آنها که به این ترفند دشمن، شیعه را مخالف قرآن شناختند و فریب خوردند، راه از امامت جدا می‌کنند و آنان که فریب نخورده، فهمیدند دسیسه دشمن است شاید با اطلاق قائمیت به امام هفتم نسبت به امام هشتم متزلزل شده از شیعیان راه جدا کنند.

در همین گیر و دار شراب سیاسی پاشی، دو وکیل امام که در کوفه سی هزار دینار سهم امام از شیعیان در دست داشتند، فریب خورده، با شنیدن خبر شهادت، برای اینکه وجوه را به صاحبشان پس ندهند، با کمال بی‌شرمی منکر مرگ حضرت موسی بن جعفر شدند.^۴

در چنین معرکه سیاسی که برای پراکنده کردن معتقدان امامت بود، محمد بن بشیر کوفی، حيله گر مزور شعبده باز که از همان گروه گمراهان بود، این مطلب را ساخته و بین توده‌ها پخش کرد: موسی بن جعفر غایب شده، خود را به اهل نور، نورانی و به اهل ظلمت، ظلمانی نشان می‌دهد.

اطرافیان این دغلباز فریبکار، مسئله «غیبت» موسی بن جعفر - علیه‌السلام - را دامن زدند و سپس افزودند که در ایام غیبت حضرتش، محمد بن بشیر کوفی جانشین قرار داده

۲- امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی: ۱۸۳

۴- همان مأخذ: ۴۱۵

۱- مقاتل الطالبین: ۵۰۵

۳- فرهنگ فرق اسلامی: ۴۳۰

شده است.^۱

آغاز تزویری نو علیه امامت

مأمون عباسی که زیرک‌ترین خلیفه عباسی به شمار می‌آمد، ابدأً برای دین و ارزش‌های دینی بهایی قایل نبود، با تظاهر به دینداری و توصیف تجلیلی از علی امیرالمؤمنین که «امیر همگان بود و هیچ کس بر او امارتی نداشت» و «او صاحب ولایت در غدیر خم است»^۲ دوره جدیدی را به وجود آورد که هیچ شباهتی به دوران‌های ماقبل امامت نداشت. بل باید پذیرفت عصر متنوع جدیدی به شمار می‌آمد که فریبکاری‌ها به شکل ارادتمندی به خاندان رسالت مطرح می‌شد و سیاست مقابله با امامت از نوعی که می‌توان خلط بین شخصیت‌ها دانست به شمار می‌رفت. شاید کلام امام رضا - علیه السلام - را بتوان برای استناد آورد که فرموده‌اند: «خدای را سپاس که آنچه را مردم تباه کردند برای ما حفظ کرد، و آنچه را دیگران پست شمردند برای ما ارزشمند گرداند، تا آن که هشتاد سال بر منابر کفر، لعن شدیم، فضائل ما پوشیده ماند و اموال زیادی صرف دروغ بستن بر ما شد، ولی پروردگار چیزی جز برتری نام و بیان فضل ما را نپذیرفت...»^۳

دقت در این کلام نورانی، رشدی را که جنبش هواداران امامت از آن برخوردار بوده‌اند نشان می‌دهد و تفهیم می‌کند آنچه خلفاء بنی امیه و عباسیان نخستین، علیه امامت به کار می‌گرفته‌اند دوره‌اش به سر آمده، شگرد جدیدی را از زمان امامت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - برای تضعیف امامت به کار گرفته‌اند.

دهیدن بر آتش ارادت

به احمدبن موسی.

در پی شهادت امام موسی کاظم - علیه السلام - عمال حکومت عباسی متوجه عده‌ای از شیعیان شدند که نسبت به احمدبن موسی شاهچراغ ارادتی وافر دارند و او را

۱- رجال کشی: ۲۴۰

۲- بحارالانوار: ۴۹/۴۹ از مسکویه صاحب حوادث الاسلام

۳- بحارالانوار: ۱۴۷/۴۹

برای امامت در نظر گرفته‌اند. از این فرصت پیش آمده استفاده نموده، به وسیله نفوذی‌ها، بر آتش این ارادت دمیدند و با طرح مطالبی امت را از علی بن موسی الرضا - علیه السلام - دور نموده، به پافشاری بر امامت احمد بن موسی شاهچراغ وادار می‌کردند. تا جایی که طرح امامت آن بزرگوار اوج گرفته، می‌رفت آوازه امامت علی بن موسی - علیه السلام - را تحت الشعاع قرار دهد.^۱

غافل از اینکه دست حمایت غیبی از آستین به در خواهد آمد و امامت حقیقی را پشتبانی می‌نماید. اقدام شجاعانه و مؤمنانه ام احمد همسر دانا و پرهیزکار و گرامی امام موسی کاظم مادر مجلله احمد بن موسی که امام، اسرار خویش را به او می‌فرمود و امانتش را به او می‌سپرد^۲ توانست مسیر امامت اصلی را بنمایاند و در مقابل حرکت تزویری عمال عباسی که متأسفانه با فریب دادن شیعیان فراهم آمده بود بایستد، زیرا موسی بن جعفر قبل از شهادت، امانت سر به مہری را به ام احمد سپرده فرمودند: «بعد از شهادت من هر کس از اولاد من در طلب این امانت آمد خلیفه و جانشین من است، با او بیعت نما که جز خدا کسی خبر از این امانت ندارد.»

پس از شهادت امام کاظم، حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - به نزد ام احمد آمدند و امانت پدر را طلبیدند. ام احمد به گریه افتاده، دانست که امام - علیه السلام - شهید شده‌اند. با تقدیم امانت امامت به عنوان امام هشتم از امامان دوازده گانه غدیر با حضرتش بیعت کردند^۳ و این حرکت شجاعانه مادر احمد بن موسی شاهچراغ توطئه طراحان امامت او را نقش بر آب کرد.

موضوع مهم دیگر اقدام احمد بن موسی علیه طراحان امامت خود می‌باشد، وقتی عده‌ای جهت بیعت با حضرتش، شرفیاب حضورش شدند بر منبر آمده خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت بیان نموده و آنگاه اظهار داشتند: «پس از پدرم، برادرم رضا - علیه السلام - امام هشتم شیعیان و خلیفه بحق و ولی خدا هستند، اطاعت آن بزرگوار از جانب خدا و رسول بر من و شما واجب است.» سپس به نقل فضائل و کمالات برادر خود علی بن موسی

۱- مخالفان امامت از علامه میر زین العابدین همدانی معطرعلیشاه: ۳۲۵.

۲- مرآة العقول شرح حدیث ۱۵.

۳- اصول کافی: ۳۸۱/۱ بحار الانوار: ۳۰۷/۱۱ تحفة العالم فی شرح خطبه العالم از سید جعفر آل بحر العلوم: ۸۷/۲ منتهی الآمال: ۲۵۰/۲.

پرداختند.

در پی این خطبه، آنان که حقیقتاً آماده بیعت با احمد بن موسی بودند دور از حضور نفوذی‌های حکومت عباسی به حضور مبارک امام رضا مشرف شدند و بر امامت و جانشینی حضرت موسی بن جعفر با آن جناب بیعت نمودند.^۱

طرح، امامت الهی ولیعهد خلافت عباسی

بخش دوم
۲۱۲

پس از طرح ولیعهدی مأمون و دعوت او از علی بن موسی الرضا - علیه السلام - هوشیاری امام، توطئه مأمون عباسی علیه امامت را نقش بر آب کرد. علی بن موسی علی رغم پیوستن به حکومت، آن را به رسمیت نشناختند، زیرا نمی‌توان شخصی را یافت که به حکومت رسمی کشوری بپیوندد، وزرا و نخست وزیر و رئیس جمهور آن را به رسمیت نشناسد. امام با آن که به حسب ظاهر و پیشنهاد و اصرار مأمون ولیعهدی او را پذیرفته بودند، هیچگاه حکومت وی را به رسمیت نشناختند و چنین می‌فرمودند: «این حکومتی ظالم و نظامی باطل و فاسد است، من در آن دخالتی ندارم» و در پذیرفتن منصب ولایتعهدی شرط می‌گذارند «من هیچ کس را به ولایت بر نمی‌گزینم و کسی را نیز برکنار نمی‌کنم و هیچ رسم و سنتی را زیر پا نمی‌گذارم»^۲ و لذا وقتی مأمون از حضرتش تقاضا می‌کند: یکی از کسانی را که مورد اعتمادشان می‌باشد به ولایت شهری که از زیر فرمان او خارج است بگمارد می‌فرمایند: «این منصب را به شرطی پذیرفته‌ام که از امر و نهی به دور باشم و کسی را برکنار نکنم و به کسی ولایت ندهم و در حکومت دخالتی نداشته باشم، پیوستن من به حکومت نعمت جدیدی برایم به ارمغان نیاورده است، هنگامی که در مدینه زندگی می‌کردم فرمان من در شرق و غرب اجرا می‌شد»^۳.

امام به این وسیله توطئه مأمون را از تفویض ولیعهدی که فرو نشاندن خشم مردم علیه عباسیان بود نقش بر آب نمود. زیرا آن چنان که خواندید به مردم تفهیم می‌کردند: حکومت را مشروع نمی‌دانند و مأمون را به رسمیت نمی‌شناسند. در اینصورت می‌توان نتیجه گرفت امام بر این یقین داشته‌اند که نصب حضرتشان به ولایتعهدی جز یک

۲- همان مأخذ پیشین: ۱۳۰/۴۹.

۱- بحارالانوار: ۱/۶-۲۷۴.

۳- بحارالانوار: ۱۴۴/۴۹.

نمایش نبوده است.

و عجیب است دکتر **نورعلی تابنده** صوفی سرشناس نعمةاللهی می نویسد: «مأمون هم واقعاً دلش می خواست حضرت رضا خلیفه شود»^۱ دقت کنید چگونه صوفیه با تشیع مسئله دارند.

بهرحال علی بن موسی چون از هوشمندی الهی برخوردار بود، از این توطئه و خدعه به نفع امامت بهره برداری زیادی کرد. وقتی مأمون مصمم شد برای خود به عنوان «امیرالمؤمنین» و برای امام به عنوان «ولیعهد» و برای فضل بن سهل به عنوان «وزیر» از مردم بیعت بگیرد، دستور داد سه تخت آورده، سه نفر بر آن تکیه زده، به مردم اجازه دخول داده شد، مردم وارد شدند و یک یک با ایشان بیعت می کردند؛ روش بیعت مردم چنین بود که با دست راست، سه انگشت دست راست این سه نفر را از انگشت نر تا انگشت کهین می فشردند و خارج می شدند، آخرین نفر جوانی از انصار بود، وی با دست راست ولی از انگشت کهین به طرف انگشت نر بیعت کرد، در این هنگام امام رضا - علیه السلام - لبخندی زد و فرمود: «هیچ کس جز این جوان با ما بیعت نکرد» مأمون گفت: «چگونه جز این جوان هیچ کس با ما بیعت نکرد؟» امام فرمودند: «عقد بیعت از بالای انگشت کهین به طرف انگشت نر صورت می گیرد و فسخ بیعت از بالای انگشت نر به طرف بالای انگشت کهین.»

در این هنگام مردم با یکدیگر به بحث پرداختند و مأمون دستور داد دوباره از مردم بیعت گرفته شود. اینجا بود که جمعیت به یکدیگر چنین گفتند: چگونه کسی که آداب عقد بیعت را نمی داند شایسته امامت است؟ آن که می داند [امام رضا] شایسته تر است از آن که نمی داند. گزارش کننده این ماجرای تاریخی اضافه کرده است همین عمل امام موجب شد که مأمون حضرتش را مسموم کند.^۲ این گونه رسوائیهای مأمون در دوران ولیعهدی امام رضا - علیه السلام - توانست حقایقی را که عمال حکومت تحریف کرده بودند برملا سازد و نتیجه نقشه های فریبکارانه مأمون را به نفع امامت مطرح سازد.

شایعه اعطای

لقب رضا به امام

نتیجه معکوس طرحهای فریبکارانه مأمون او را از آنچه در خیال می‌پروراند باز نمی‌داشت. در پی هر رسوائی که می‌دید دوباره با تزویری دیگر به امامت نزدیک می‌شد تا شاید امام را در انظار مردم از مقامات دست‌نشانده دربار قلمداد کند؛ به همین منظور اصرار می‌ورزید حضرت برای امامت جماعت به مسجد روند. و حضرت نمی‌پذیرفتند تا توانست بر اثر اصرار زیاد امام را آماده مسجد سازد و بدین وسیله وانمود کند که امام از اتباع مطیع حکومت عباسی است.

روزی که بنابراین شده بود امام عازم مسجد شوند، هنوز از خانه خارج نشده بودند که مردم برای زیارتشان صف بسته انتظار قدوم مبارکش را می‌کشیدند، با رؤیت امام به سبب احساس تقصیر و گناه در برابر امام فریادهای گریه بلند کردند؛ جاسوسان مأمون نزد وی آمدند تا او را از چگونگی اوضاع آگاه سازند، مأمون پس از دریافت گزارش، از امام درخواست کرد به خانه مراجعت کنند و بدین وسیله از وضعیت حاد نجات یافت. زیرا در غیر اینصورت اوضاع به سبب محبت قلبی مردم نسبت به امام به سرعت واژگون می‌شد.^۱ وقتی مأمون از این توطئه‌ها هم نتیجه‌ای نگرفت به جیره خواران ولگرد دستور داد که در شهر پخش کنند مأمون امام را به لقب «رضا» ملقب کرده‌اند.

این تزویر مکارانه حتی به دوره امامت امام جواد - علیه السلام - به کار گرفته می‌شد. چنانکه بزنطی روایت کرده است خدمت حضرت امام محمد تقی (ع) عرض کردم: گروهی از مخالفان شما گمان می‌کنند که والد بزرگوارتان را مأمون وقتی که برای ولایت عهدی خود اختیار کرد ملقب به «رضا» گردانید؟

حضرت در جواب می‌فرمایند: «به خدا سوگند که دروغ می‌گویند بلکه حق تعالی او را به رضا مسمی گردانید. برای آنکه پسندیده خدا بود در آسمان.»^۲ چنانکه سلیمان بن حفص نیز روایت می‌کند: حضرت موسی بن جعفر، پیوسته فرزند پسندیده خود را رضا می‌نامید و می‌فرمود: بخوانید فرزندانم را رضا، و گفتم به فرزند خود رضا.^۳

۱- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۲۷۰. ۲- عیون اخبارالرضا: ۲۲/۱.

۳- همان مأخذ پیشین: ۲۳/۱.

عصر امام جواد (ع)

امتحانی برای پیروان امامت

بهبانهای در دست مخالفان

هرچند ابن بابویه روز جمعه ۲۱ ماه رمضان ۲۰۳ هجرت را که علی بن موسی الرضا - علیه السلام - ۴۹ سال و شش ماه داشتند، پس از ۲۴ سال امامت روز شهادت حضرتش دانسته است،^۱ یا علامه مجلسی به ۱۴ و ۱۷ و ۲۳ ماه ذیقعه^۲ نیز اشاره داشته‌اند، لکن قول آخر صفر سال ۲۰۳^۳ را که عمر شریفشان ۵۵ سال بوده^۴ پذیرفته آن روز به طور رسمی شناخته شده است.

امام محمد تقی که به سن هفت سالگی در غیاب پدر محل رجوع شیعیان مدینه و بنی‌هاشم بودند، روزی در حضور عموها و خویشان، اشراف و اعیان مدینه، جاریه خویش را احضار نموده، دستور دادند به اهل خانه اطلاع دهد برای ماتم مهیا شوند. جاریه عرض کرد: برای چه کسی؟ فرمود: بهترین اهل زمین.

بعد از چند روز خبر رسید که علی بن موسی الرضا به شهادت رسیده‌اند.^۵ همان لحظه که بر جاریه جهت حرم امامت خبر به ماتم نشستن دادند به معمر بن خلاد نیز دستور دادند سوار شود، عرض می‌کند به کجا تشریف فرما می‌شوید؟ می‌فرماید: سوار شو، کاری مدار.

معمر می‌گوید: چون در خدمت آن حضرت به صحرا رفتم فرمود: اینجا بایست، آن جناب ناپیدا شد بعد از ساعتی در کنارشان بودم، عرض کردم: فدای شما شوم کجا بودید؟ فرمود: به خراسان رفتم و پدر مظلوم غریبم را دفن کردم و برگشتم.^۶

رهبران جنبش مکتبی^۷ در خانه عبدالرحمان بن حجاج گرد آمدند و از مصیبت شهادت امام رضا - علیه السلام - گریه و زاری کردند که «یونس بن عبدالرحمان» گفت:

۱- عیون اخبار الرضا: ۲/۲۷۴

۳- اصول کافی: ۱/۴۸۶

۵- اعلام الوری: ۳۵۰

۲- جلاء العیون: مترجم ۹۵۴/

۴- ارشاد مفید: ۲/۲۴۷ و اعلام الوری: ۳۱۴

۶- کشف الغمه: ۳/۱۵۶ خرایج: ۲/۶۶۶

۷- منظور «ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، ابن حکیم، عبدالرحمان بن حجاج و یونس بن عبدالرحمن» است.

«گریه را کنار بگذارید، تا این کودک [امام جواد] بزرگ شود چه کسی را به جانشینی امام برگزینیم؟» ریان بن صلت برخاست و دست خود را بر حلقوم او نهاد، در حالی که می فشرد گفت: «تواظهار ایمان می کنی ولی شک و شرک در باطن داری، اگر امامت او از جانب خدا باشد حتی اگر نوزاد یک روزه ای بیش نباشد به منزله پیری حکیم یا بالاتر از آن است و اگر از جانب خدا برگزیده نشده باشد حتی، اگر هزار سال هم داشته باشد باز فردی چون سایر افراد مردم است.»^۱

آری مسأله مهم سن و سال نیست، بلکه نص امام پیشین است که اگر در مورد هرکس شرف صدور یابد مانند امام جواد - علیه السلام - می شود. در سن هفت سالگی بزرگ ترین فقهاء و محدثان که همگی از نیرومندترین رهبران جنبش مکتبی به شمار می آمدند و نیمی از جهان اسلام با ایشان در ارتباط بودند همه طوق اطاعت به گردن افکنده، در حضور وجود اقدسش تلمذ می نمودند. فتوای خویش را براساس آرای امام زمان خود می دادند. چنانکه نوشته اند چون موسم حج فرا رسید، هشتاد نفر از فقها و علمای بغداد و شهرهای دیگر قصد حج کردند و برای دیدن امام جواد وارد مدینه منوره شدند. چون همگی جمع شدند به خانه امام جعفر در آمدند. زیرا در این خانه کسی سکونت نداشت. ایشان داخل شدند و بر فرش بزرگی نشستند. یکی از پسران حضرت موسی بن جعفر بر آنها وارد شد و در بالای مجلس نشست. منادی ندا داد که این فرزند رسول الله است و هرکس سوالی دارد می تواند از او بپرسد. حاضران چند سوال را مطرح کردند ولی، پاسخ وی نادرست بود. این عده از علمای شیعه دچار حیرت شدند، غم و اندوه، آنها را دربر گرفت، برخاستند تا آن جا را ترک گویند. عده ای ارادتمند امام جواد که می دانستند حضرتش امام است پیش آمده گفتند: اگر امام جواد می بود پاسخ کامل سوالات ما را می داد زیرا علم او با سرچشمه الهام الهی در ارتباط است.

در این هنگام یکی از درها گشوده شد، موفق خادم امام جواد وارد شد و چنین گفت: امام جواد به این مجلس وارد می شود. به دنبال سخن او همه برخاستند تا امام را استقبال کنند، سلام کردند، امام در حالی که دو پیراهن بر تن داشتند دو تحت الحنک همچون دو گیسو بر شانه انداخته بودند وارد شدند. وقتی جلوس فرمودند، همه ساکت

رهبران ضلالت _____ عصر امام جواد(ع) امتحانی برای پیروان امامت...

ماندند. طراح سوالات پرسش‌های خود را از امام پرسید و حضرتش جواب صحیح دادند. حاضران شاد شدند و امام را دعا کردند.^۱

محمد بن حسن بن عمار می‌گوید: نزد علی بن جعفر بن محمد باقر در مدینه نشسته بودم که امام جواد به مسجد رسول الله درآمدند، در این وقت علی بن جعفر بدون کفش و ردا به سوی او پرید و دستش را بوسید، بزرگش داشت.

ابوجعفر به او فرمود: بنشین ای عمو که رحمت خدا بر تو باد! وی پاسخ داد: سرورم چگونه بنشینم در حالی که تو ایستاده‌ای و چون علی بن جعفر به خانه خود باز گشت، یارانش او را سرزنش کردند و گفتند: تو عموی پدر او هستی ولی با این حال چنین متواضعانه در برابر او اظهار کوچکی می‌کنی؟ وی پاسخ داد: ساکت باشید، اگر خداوند کهولت مرا شایسته ندانسته است، این جوان (امام جواد) را شایسته دانسته، او را موضع مناسب خود قرار داده است. آیا می‌توانم فضیلت او را انکار کنم؟^۲

ولی عده‌ای زمانی که امامت شرعی به جواد بن علی - سلام الله علیهما - منتقل شد او را خرد و کودک شمرده گفتند: باید مردی بالغ و پارسا باشد و اگر خداوند خواهد مردم را به پیروی از کودکی نارسیده امر کند لازم آید که نابالغی را مکلف کرده باشد، چه از روی خرد، کودک نابالغ را نمی‌توان مکلف به انجام تکالیف شرع دانست. زیرا او داوری بین مردم نتواند کرد و شایسته مقام امامت نیست و از فهم احکام دقیق و پیچیده شریعت ناتوان است. از این رو امامت را در پی یکدیگر روا داشتند و به امامت احمد بن موسی قایل گشتند.^۳ این گروه به «احمدیه» معروف شدند.^۴ البته قابل ذکر است که حضرت احمد بن موسی شاهچراغ از این تصمیم کوچک‌ترین اطلاعی نداشتند. زیرا در این ایام شش هزار تن از علویان و محبان خاندان رسالت، از جمله حضرت فاطمه معصومه و زینب، دختران موسی بن جعفر (ع) برای دیدار در مسیر خراسان بودند و چون بین راه مطلع از شهادت شدند جهت انتقام خون امام رضا - علیه السلام - از طریق شیراز روانه طوس گردیده بودند.^۵

۱- بحارالانوار: ۹۹/۵۰
 ۲- بحارالانوار: ۳۶/۵۰
 ۳- فرق الشیعه نوبختی: ۸۷
 ۴- فرهنگ فرق اسلامی: ۳۶
 ۵- حیات الامام موسی بن جعفر: ۴۱۳/۲، اعیان الشیعه: ۲۸۷

ظهور خصوصیت الهی امامت

بلوغ تشیع

بررسی دقیق تاریخ گویای چنین حقیقت است که این مرحله از دوران عمر امامت امتحانی برای امت اسلامی بود تا به بهانه‌های واهی که دشمنان براساس سن، قد و جثه امامی مانند حضرت جواد - علیه السلام - طرح می‌کنند از مسیر سعادت و راه مستقیم که امامت باشد منحرف نشوند.

آنچه از مباحث علمی در دوره امامت نهمین امام گذشت، چنان رسواکننده فقهای غیر شیعی اسلامی بود که بعضاً افرادی مانند ابن ابی داود را برانگیخت تا نزد معتصم عباسی از امام جواد سعایت نموده، زمینه به شهادت رساندن حضرتش آماده شود.^۱ این شهرت چنان بالا گرفته بود که از عمر بن فرج الرخجی روایت شده است به امام جواد - علیه السلام - عرض کردم: شیعیان ادعا می‌کنند که هر چیزی حتی حجم آب دجله و وزن آن را می‌دانی؟ امام فرمود: آیا خداوند می‌تواند علم این مسائل را به پشه‌ای بدهد یا نه؟ عرض کردم: آری می‌تواند.

امام فرمودند: من نزد خدا از یک پشه و بیشتر مخلوقات خدا عزیزترم.^۲

آری پیروزی علمی امام جواد در مجالس مناظره‌ای، علاوه بر اینکه دلایلی برای امامت ایشان بود که چون خورشید درخشان آشکار می‌شد، توجه را به مهمی بسیار حائز اهمیت نیز جلب می‌کند که تشیع در زمان حضرتش به بلوغ رسیده، ایدئولوژی خاص آن را در اعماق جان امت جای داد و فهماند مسأله عمر، طول قد، جثه، ریش سفید یا اصولاً داشتن هر نشانه‌ای که دلالت بر کهولت سن کند شرط امامت امامی از پیشوایان دوازده گانه آسمانی شیعه نیست. زیرا امام جواد در آن زمان که مسئولیت امامت بر حسب نص الهی به ایشان تفویض شد، هنوز در سنی نبودند که حتی دارای محاسن باشند و در همان ایام خاص سنی چنان از عهده مراجعات علمی و سیاسی جامعه اسلامی آن روز بر می‌آمدند که همه را متحیر می‌کردند.

وقتی مأمون عباسی از حضرتش که کودکی یازده ساله بودند یعنی چهار سال بعد از امامتشان، سوال می‌کند از علوم چه می‌دانی؟ می‌فرماید: از اخبار آسمان‌ها از من بپرس

مأمون بدون سؤالی حضورِ امام را ترک می‌کند. چون از امام دور شد، باز شکاریِ خود را پرواز داد، باز به دنبال شکار آن قدر اوج گرفت که ساعتی از دیدگان همه پنهان بود تا آن که سرانجام با ماری شکار کرده بازگشت.

باز مار را در لانه خود گذاشت. مأمون به اطرافیان خود چنین گفت: زمان مرگ این کودک (امام جواد) به دست من فرا رسیده است سپس به سوی امام جواد رفت به او گفت: تو از اخبار آسمان‌ها چه می‌دانی؟ امام فرمود: آری پدرم از پدرانِش و ایشان از پیامبر و او از جبرئیل و او از پروردگار نقل کرده که فرموده است: بین آسمان و زمین دریای موجی است که امواج آن همیشه در تلاطم است، در این دریا مارهایی وجود دارد که شکمشان سبز و پشت آن‌ها خال خال است و سلاطین با بازهای خاکستری رنگ، به شکار آن‌ها می‌پردازند تا بدین وسیله علما را بیازمایند. مأمون عرض کرد: تو راست گفتی.^۱

عصرِ امام هادی (ع)

دورهٔ مخدوش کردن چهره امام

اگر این دوره حساس از عمر امامت را که می‌توان آن را آستانه قائمیت نامید و عصر رشد جنبش‌های مکتبی به رهبری امامان معصوم است، مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار دهیم متوجه حقیقتی تلخ خواهیم شد که در چنین دوره‌ای خاص از امامت، خلفای بنی عباس بیش از گذشته و افزون‌تر از پیشینیان تبار خود برای کوبیدن امام فعال بوده و با تزویری تازه و بی‌سابقه وارد میدان مخالفت با امامت شده‌اند.

بررسی این مقطع تاریخ ما را متوجه این شگرد بی‌سابقه می‌نماید، عباسیان برای کوبیدن شخصیتها که در حرکت و پیشبرد اهداف امامت مؤثر بوده، از خلط بین شخصیت‌ها استفاده کرده‌اند. چنانکه یعقوب بن یاسر گزارش می‌کند متوکل عباسی پیوسته می‌گفت: وای بر شما! فرزند رضا (امام هادی) مرا عاجز کرده است. تلاش بسیار کرده‌ام که با من شراب بیاشامد و مرا همنشینی کند، ولی او نپذیرفته است. کوشا بوده‌ام و هستم که چنین فرصتی را به دست آورم، ولی موفق نمی‌شوم. یکی از حاضران می‌گوید: اگر در فرزند رضا چنین موافقتی را نمی‌یابی برادرش موسی فرزند امام جواد - علیه السلام - در دسترس توست، او فردی مطرب و شرابخوار است و از خوردن و آشامیدن هیچ چیز ابایی ندارد، او را حاضر کن تا بدین وسیله فرزند رضا را بدنام سازی و در نتیجه، میان مردم خواهد پیچید که فرزند رضا چنین کرده است، مردم او و برادرش (امام هادی) را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهند و کسی هم که او را بشناسد به همان اعمال برادرش متهمش خواهد کرد.^۱ خصوصاً اینکه از امام جواد تا امام حسن عسکری، امامان را با خطاب «فرزند رضا» می‌خواندند و مردم ایشان را جز به این نام نمی‌شناختند.^۲

ولی باید دانست در این تصمیم موفقیتی نصیب مخالفان امامت نشد. و طرح خائنانه آنها عقیم ماند. تاریخ گزارش می‌کند وقتی متوکل به پیشنهاد اطرافیان برای

استفاده از موسی پسر امام جواد - علیه السلام - نواده امام رضا و برادر امام هادی در مخدوش کردن چهره امام، دستور احضار او را صادر می کند، که به مرکز حکومت اسلامی آن روزگار عزیمت کند، موسی به هنگام خروج از مدینه در پل «وصیف» با برادرش امام هادی برخورد می نماید، حضرت به او می فرماید: «این مرد تو را احضار کرده تا پست و رسوایت کند، پس پرده از شرابخواری خود بردار، در انجام محرمات ترس از خدا را پیشه خود کن.» موسی در جواب امام عرض می کند: «او مرا به همین سبب احضار کرده است ولی چاره ام چیست؟» امام می فرماید: «ارزش خود را پائین میاور و خدای خود را سرپیچی مکن و از انجام آنچه تو را رسوا می کند دوری کن، زیرا او هدفی جز رسوائی تو ندارد.»

بخش دوم
۲۲۳

موسی نپذیرفته، امام پند و اندرزهای خود را تکرار می کرد. ولی موسی توجهی نداشته حتی خشمگین شد که چرا امام بر آنچه می فرماید سماجت و پافشاری دارد؛ امام هادی چون چنین حالی را در او دید فرمود: «مجلسی که خواهان تشکیل آن با متوکل هستی هرگز برپا نخواهد شد.»

راوی این واقعه تاریخی اضافه می کند موسی سه سال هر روز صبح زود بر در قصر متوکل عباسی حاضر می شد، به او می گفتند: متوکل مشغول است و چون روز بعد باز می گشت به او گفته می شد: متوکل مست است یا شراب نوشیده است، به همین ترتیب سه سال خواستار ملاقات متوکل بود تا آن که متوکل کشته شد و موسی هرگز نتوانست با او به شراب خواری بنشیند^۱ و موجب سرشکستگی فرزندان رضا شود.

علامه سید محمد تقی مدرسی معتقد است: این داستان نشانگر آن است که در خاندان علویان گروه منحرفی با این ویژگی ها یافت می شده اند تا حکومت از آن ها علیه امام استفاده کند و آبروی امام را مورد سوال قرار دهد.^۲

در چنین دوره بسیار حساس و پر خطری که دشمن امامت با شیوه ای بی سابقه وارد میدان امامت می شود، روز سه شنبه یازدهم ذی قعدة^۳ یا دوشنبه ششم ذی حجه^۴ امام هادی - علیه السلام - به سن شش سال و پنج ماه^۵ در مدینه نشسته بودند لوحی را که در

۲- امامان شیعه و جنبش های مکتبی: ۲۶۷ - ۲۶۸

۱- بحار الانوار: ۴/۵۰

۴- کشف الغمه: ۱۵۵/۳

۳- کشف الغمه: ۱۳۷/۳ و ۱۴۳

۵- کشف الغمه: ۱۶۸/۳ مناقب ابن شهر آشوب: ۴۳۳/۴

رهبران ضلالت _____ عصر امام هادی(ع) دوره مخدوش کردن چهره امام

پیش داشتند می خواندند، ناگهان تغییری در ایشان ظاهر شد به اندرون رفتند، بعد از لحظه‌ای صدای گریه و شیون بلند شد، سپس بیرون آمدند؛ حاضرین از علت گریه سؤال کردند در جواب فرمود: «پدر بزرگوام را شهید کردند.» جویا شدند چگونه متوجه شدید؟ می فرماید: «از اجلال و تعظیم خدای تعالی مرا حالتی عارض شد که پیش از این در خود چنان حالتی نمی یافتم از این حالت دانستم امامت به من منتقل شده.»^۱

حضرت به نیروی ولایتی در بغداد مراسم کفن و دفن پدرشان را انجام داده، دوباره به مدینه مراجعت نمودند.^۲ بر سریر امامت قرار گرفته به وظائفی که به عهده ایشان گذاشته شده بود پرداختند.

امام هادی نیز مانند امامان ماقبل خود که خطری جدی برای خلفای عصر خویش به شمار می رفتند، افکار متوکل عباسی را به خود جلب نموده بود؛ مخصوصاً آن زمان که متوجه شده حتی مادرش برای شفای دُمل او ده هزار دینار نذر امام هادی نموده در کیسه‌های مَهر کرده به حضور حضرتشان تقدیم داشته است،^۳ بیش از پیش دچار ترس و وحشت گردیده با اضطرابی شدید وقایع زندگی امام هادی را زیر نظر می گرفت.

بعد از مطلع شدن ماجرای نذر کردن مادرش جهت امام هادی - علیه السلام - متوجه موقعیت حضرتش در اندرون کاخ خلیفه عباسی گردید. و با اخباری که توسط عبدالله بن محمد، والی مدینه می رسید خشم متوکل برانگیخته تر می شد^۴ و بیش از پیش خلیفه را سرگرم خطر امام هادی می کرد.

مخصوصاً زمانی که «بریحه» به او نوشت: اگر «تو را به مکه و مدینه حاجتی هست علی بن محمد جواد را از این دیار بیرون بر که اکثر این ناحیه را مطیع و منقاد خود گردانیده است.»^۵

خلیفه به همین لحاظ فوراً دعوتنامه‌ای به مدینه ارسال داشته، حضرتش را به «سَرِّ **من رأی**» فرا خواند^۶ ولی وقتی امام پس از سیزده سال اقامت در مدینه،^۷ عازم پایتخت

۱- بصائر الدرجات: ۴۶۷ به همین مضمون در اصول کافی: ۳۸۱/۱ عیون المعجزات: ۱۱۹

۲- جلاء العیون مترجم: ۹۷۰

۳- اعلام الوری: ۳۴۴، اصول کافی: ۴۹۹/۱، ارشاد مفید: ۳۰۹ مناقب ابن شهر آشوب: ۴۱۸/۴

۴- ارشاد مفید: ۳۰۹/۲ ۵- عیون المعجزات: ۱۱۹

۶- روضة الواعظین: ۲۴۶

۷- مناقب ابن شهر آشوب: ۴۲۳/۴ کشف الغمه: ۱۳ و ۱۹۰، ارشاد مفید ۲۹۷/۲

گردیده به آنجا رسیدند، چند روز گذشت خلیفه آماده شرفیابی نشد، دستور داد حضرتش را در کاروان سرایی که غربا و گدایان را در آنجا منزل می دادند، فرود آورند.^۱

در همین موقعیت که شیعیان از نحوه برخورد متوکل خشمگین و ناراحت بودند، امام بر صالح بن سعید که از وضعیت پیش آمده شدیداً غضبناک شده در صدد برخورد بود، فرمودند «ای پسر سعید! هنوز تو در معرفتِ قدر و منزلتِ ما در این پایه‌ای و گمان می کنی که این‌ها با رفعت شأن ما منافات دارد و نمی دانی کسی را که خدا بلند کرد به این‌ها پست نمی شود.» پس به دست مبارک خود اشاره کرد به جانبی، صالح بن سعید می گوید: چون به آن جانب نظر کردم بستان‌ها دیدم به انواع ریاحین آراسته، باغ‌ها به انواع میوه‌ها پیراسته، نهرها در صحن باغ‌ها جاری و قصرها برقرار... و آنگاه امام فرمودند: ما هرجا که باشیم این‌ها از برای ما مهیاست و در کاروان سرای گدایان نیستیم.^۲

بروز و ظهور این گونه خارق العادات و معجزات و ترس از آنچه که جنبش‌های مکتبی به رهبری امامان شیعه با حکومت‌ها نموده بودند، متوکل را واداشته بود به هر کیفیتی که شده است عصمتِ امام را زیر سؤال برده، بدین ترتیب اعلام دارد که چنین فردی نمی تواند امام باشد. چون موفق نشد تصمیم گرفت امامی بدلی از فرزندان رضا را در مقابل حضرتش قرار دهد. به او پیشنهاد کردند موسی نواده امام رضا که از نظر مذهبی سقوط کرده بود^۳ برای منظوری که خلیفه دارد مناسب است. زیرا سلیقه او با آنچه در کاخ عباسی می گذرد مطابق می باشد. پس «او را عاجز کن تا بدین وسیله فرزند رضا را بدنام سازی و در نتیجه میان مردم خواهد پیچید که فرزند رضا، چنین کرده است، مردم او و برادرش امام هادی را از یکدیگر تشخیص نمی دهند.^۴

اینجا بود که مخالفان سرسختِ امامت نقشه امام تراشی دوره‌های پیش را به یاد آوردند، موسی فرزند امام جواد را جانشین پدرش معرفی کردند و مردم به جای بیعت با امام هادی بر اثر تبلیغات دشمن با موسی فرزند دیگر امام جواد بیعت کردند. ولی باید به این نیز اشاره کرد که فریب خوردگان هنوز اندکی از امامت ساختگی موسی بن امام جواد

۲- اصول کافی: ۴۹۸/۱

۱- ارشاد مفید: ۳۰۲/۲

۳- امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی: ۲۶۶

۴- همان مأخذ پیشین: ۲۶۷ به نقل از بحارالانوار: ۴/۵۰

رهبران ضلالت _____ عصر امام هادی (ع) دوره مخدوش کردن چهره امام

نگذشته بود که از او روی گردانیدند و به امامت علی بن محمد النقی بازگشتند.^۱ و مخالفان امامت حضرت هادی را از آنچه در سر داشته و آرزویش را می کشیدند مأیوس و منصرف نمودند.^۲

تلاش‌های امام هادی (ع) برای خاصیت خاتمیت در ظهور قائمیت

امام هادی (ع) در سخت‌ترین شرائط که کاربر علویان بسیار سخت شده بود^۳ - حتی قادر به تهیه لباس نبوده، فقط با یک دست لباس که به نوبت می پوشیدند نماز می خواندند^۴ - امامت را که تمام خصوصیت و خاصیت نبوت خاصه به شمار می رفت عهده‌دار شده و در اجتماعی که زبان ابن سکیت معلم را به لحاظ تجلیل از حسنین - سلام الله علیهما - از پشت سرش بیرون کشیدند^۵ و نصر بن علی جهضمی را به جرم نقل یک حدیث از پیامبر اکرم در باره آل کسا هزار تازیانه زدند،^۶ سی و سه سال و چند ماه یا بنابر قولی کسری^۷ در میان فشار و تهدید هفت خلیفه عباسی^۸ که بدترین دوره ترور در اسلام خوانده‌اند،^۹ جامعه اسلامی را رهبری و جنبش‌های مکتبی را هدایت می نمودند. امام هادی در عصری مسئولیت سنگین امامت را به عهده داشتند و افراد مکتبی را علاوه بر پست‌های حساس کلیدی، مانند حاجب متوکل^{۱۰} و وزیر او^{۱۱} می گماردند، در جای جای قلمرو اسلامی پراکنده می کردند تا مشعل آزادگی را در میان امت اسلامی به نام تشیع برافروزند و امامت را تنها حامی فرد در جامعه و ادامه دهنده خاتمیت بشناسانند این درست زمانی بود که متوکل شرط استخدام در ارتش حکومت عباسی را ضدیت با شیعه قرار داده بود.^{۱۲}

۲- حقایق تحریف شده: ۱۴۵/۳

۴- منتهی الآمال: ۴۳۸

۶- سیره پیشوایان: ۵۸۹

۷- مناقب ابن شهر آشوب: ۴۳۳/۴ کشف الغمه: ۱۷۷/۳ و ارشاد مفید: ۲۹۷/۲

۸- از ظهور اسلام تا سقوط بغداد: ۱۸۷/۱

۹- الفخری: ۲۱۳ تاریخ کامل ابن اثیر: ۱۹/۷ تاریخ ابوالفداء: ۲۰/۲

۱۰- مانند زرانی (بحار الانوار، ۱۹۴/۵۰)

۱۱- مانند فتح بن خاقان (ناظران در جمع منکران: ۲۰۲/۱)

۱۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم از دکتر جاسم حسین: ۸۲

۱- فرهنگ اسلامی: ۳۸۶

۳- تنمة المنتهی: ۳۳۸

۵- تاریخ الخلفاء سیوطی: ۳۴۸

امام هادی برای دست یافتن امت اسلامی به این آگاهی که **آزادگی بدون هر شرطی در قید شیعه بودن است**، نیروهای وفادار به امامت را دستور داد که فعالیت‌های خود را غیر علنی و زیرزمینی انجام دهند. شبکه‌های وسیع اطلاع رسانی و اطلاع دهی امامت را به اوج خود رساند و فعال کرد.^۱

این فعالان جان بر کف امامت که به صورت بیش از بیست جنبش و نهضت در آمده بودند^۲ به دستور امام هادی به چهار منطقه تقسیم می‌شدند:

منطقه اول: شامل بغداد، مدائن و عراق که کوفه را شامل می‌شد.

منطقه دوم: شامل بصره و اهواز بود.

منطقه سوم: شامل قم و همدان بود.

منطقه چهارم: حجاز و یمن و مصر می‌شد که توسط امام هادی رهبری می‌گردید. چنانکه حضرت در نامه‌ای به ایوب بن نوح می‌نویسند: «به موجب این فرمان از برخورد با ابوعلی (نماینده دیگر امام در بغداد) خودداری نما و با او رفت و آمد نداشته باش...»^۳

آری در عصری که همه مردم در رفاه به سر می‌بردند، جز پیروان امامت که به سختی روزگار می‌گذرانند و متوکل برای مراسم برگزاری ختنه پسرش عبدالله معتز بیست میلیون درهم برای نثار آماده می‌کند و بر سر زنان و خدام و حاشیه نشینان می‌ریزد، حاضری هشتاد هزار دینار (حدود هشتاد میلیون تومان امروز) عایدش می‌شود، مجلس جشن و سرور ختنه کنان با صورت وضعیت و هزینه ناقابل ۸۶ میلیون درهم خاتمه می‌یابد^۴ در صورتی که امام هادی می‌بایست با فشار مالی علاوه بر رسیدگی به امور اقتصادی حوزه وسیع امامت، مخارج سنگین جنبش‌های مکتبی را فراهم می‌کردند.

در عصری که به تعبیر نویسندگانی محقق **همه چیز آزاد بود جز دینداری و ارتباط با امامان شیعه**،^۵ یکی از اقدامات بسیار حائز اهمیت و درست و ضروری امام هادی تهیه و تدوین و انتشار ایدئولوژی شیعه تحت نام «زیارت» است که مانند بسیاری از ائمه طاهرین عالی‌ترین مسائل عرفانی فکری و عقیدتی را تحت نام دعا و زیارت به پیروان خود تعلیم دادند، تا پیروان امامت با تمامی موضعگیری‌های یک مسلمان واقعی

۱- از ظهور اسلام تا سقوط بغداد: ۱۸۸/۱

۲- ناصران در جمع منکران: ۱۰۸/۱

۳- رجال شیخ طوسی: ۵۱۴

۴- سیره پیشوایان از مهدی پیشوائی: ۵۹۴

۵- از ظهور اسلام تا سقوط بغداد: ۱۸۹

یک شیعه حقیقی آشنا شوند.^۱ در کنار این همه مسئولیت حساس که با قدرت حاکم سازگار نبود، امام با تربیت شاگردانی شایسته، فردای امامت را پُر از افراد برجسته و پرتوان نمود و شخصیت هائی چون فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی حسن بن علی ناصر کبیر، عبدالعظیم حسنی و عثمان بن سعید اهوازی را که تعدادشان به ۱۸۵ نفر می‌رسید تربیت نمودند که امام دربارهٔ یک تن آنان می‌فرماید: «من بر اهل خراسان غبطه می‌خورم که شخصی مانند فضل بن شاذان بین آن‌هاست.»^۲

تصوف چون تیری در کمان بنی عباس

این ثابت شده تاریخ است که ترویج حق و باطل در کنار هم به شکل‌های مختلف صورت پذیرفته، الگو قرار گرفته، بعضاً بر اثر نیاز زمان و مردم جامعه روشهای نوینی را به آنچه در تاریخ اصل و اساس شناخته شده افزوده‌اند ولی این قاعده است که برای پیشبرد اهداف مکتبی، علاوه بر مقتضیات روز، نظامیان و فرهنگیان، تاجران و کشاورزان بسیار مؤثر بوده‌اند. این چهار طبقه اصلی هر جامعه‌ای که در تاریخ جایگاهی دارند، می‌توانند جنبش و انقلابی، شورش و کودتائی را تا مدت زمانی با تاکتیک‌های نظامی پیش برند و چه بسا در یک مقطع خاص ادامه کار نظامی از تاجران و کشاورزان و نظامیان ساخته نباشد؛ بلکه باید با نشر فرهنگ پیش برد. برای نمونه آنچه بعد از شهادت علی بن ابیطالب پیش آمد، اولش تزویر صلح با امام حسن مجتبی بود که به صورت شعاری دهان به دهان گشت. سپس به برخوردی فیزیکی تبدیل شد و آنگاه در همین گیر و دارهای وقت تلف کن، مراسم بیعت‌گیری به‌طور پراکنده برگزار شد. و مهم دانستن این حقیقت است، آنچه «اسلام غیر اهل بیت» بر آن استوار بود و آن را نگاه داشت فرهنگ اعتقادی بود که بعد از آن تدوین گردید با اینکه «اسلام اموی» بود اسلام محمدی شناسانده شد. ولی چون «توطئه جدا کردن اسلام از امامت و امام زیر پوشش‌های فراهم آمده تداوم نیافت، در هر مقطعی از تاریخ بادستاویز تازه و شگرد نوینی دنبال شد و از مسلک‌ها و باورمندی‌های دیگر ادیان نیز در این راستا بهره‌برداری به عمل آمد رونق بخشیدن به صوفیگری که نوعی جدید

۱- زیارت جامعه کبیره در مفاتیح الجنان نیز دیده می‌شود.

۲- رجال شیخ طوسی: ۴۰۹

از رهبانیت به شمار می‌آمد»^۱ مخصوصاً که «با فراخوانی مردم به گوشه‌گیری، دست شستن از زندگی، نیندیشیدن به امور سیاسی و کشوری و عدم رویارویی با ستمگر، جاده صاف کن حاکمان خودکامه و ستمگران روزگار خود بودند و نقش بزرگی در استواری سلطنت کاخ نشینان ایفاء می‌کردند.»^۲ رگه‌های زهد اسلامی که با سبک قناعت و صبوری در ایام مشکل اقتصادی اسلام توأم گردیده بود و به صورت داستانهائی از زندگانی اصحاب صفا، همه آن را می‌شناختند فزهنگ شده، مورد توجه خاص عده‌ای که از صحنه‌های برخورد های نظامی فراری بودند قرار گرفته، به عنوان یک اصل اعتقادی لکن به شکل احزاب سیاسی مطرح شدند. این زاهدان فراری از سلیقه نظامی در دوره حساس تأسیس ابداع اسلام غیر اهل بیت که در جامعه شأنی گرفته بودند، بر اثر استفاده از البسه زهاد غیر اسلامی برای مبارزه با آسایش و آرامش که از اصول اولیه ریاضت‌های مرسوم مسیحیت و... محسوب می‌شد، به پشمینه پوشان مشهور شدند. و شکل زهاد را بدون هیچ نامی به نمایش می‌گذاشتند. **تا زمان امامت جعفر بن محمد صادق - علیه السلام - که تزویر تأسیس فرقه هائی به ظاهر اسلامی برای تضعیف امامت قدم به عرصه موجودیت می‌گذاشتند پیش آمد.**

در این برهه از عمر امامت، گروهی که نه صحابی بودند و نه تابعی محسوب می‌شدند تا به این نام خوانده و شناخته شوند بدون اینکه زمانی یا علتی، جهتی یا لحاظی برایش پیدا کنیم به جهت زهد و عبادات و انزوای از خلق «صوفی» خوانده شدند^۳

حال چرا زهد و عبادت، انزوای از خلق و خلوت نشینی که در آغاز صبغه‌ای کاملاً دینی داشته «تصوف» نام گرفت و زهاد و عباد را «صوفی» خواندند؟ سئوالی است که تا به امروز بی جواب مانده و اگر کسی هم مطلبی گفته یا نوشته قانع کننده نبوده و نیست.

بسیاری از مؤلفان اسلامی و مستشرقین که به پیروی از آنها تحقیقی کرده، کتابی در این زمینه نوشته‌اند اعتقاد دارند: عواملی نیز خارج از متن اسلام در پیدایش و تشکل عقائد و افکار فرقه‌سازی‌ها خصوصاً صوفیه تأثیر داشته‌اند.

بنی امیه که به گفته نورعلی تابنده صوفی‌گنابادی «از آن اول اصلاً به اسلام اعتقادی

۱- نهضت امام خمینی از تاریخ شناس معاصر آقای سید حمید روحانی: ۱۲۳/۳.

۲- همان مدرک قبل: ۱۲۴/۳.

۳- حقایق گفته نشده درباره تصوف از علی‌رضا سعادت: ۱۲۹.

رهبران ضلالت _____ عصر امام هادی(ع) دوره مخدوش کردن چهره امام

نداشته و با اساس اسلام مخالف بودند.^۱ و «بنی عباس شیعه‌ای بودند [!!!] که امام زمان خودشان را قبول نداشتند»^۲ به اعتبار تحقیقات عباسعلی کیوان قزوینی - منصور علیشاه - شیخ فرقه همو «**بنی امیه فرقه ساز دشمن خاندان** که کوشش داشتند تشیع را پاره پاره کنند، کردند و افرادی مانند حسن بصری را در مقابل ائمه قرار دادند»^۳، «**خلفای بنی عباس به ویژه هارون (که) مایل به تأسیس تصوف بلکه مخترع آن بوده‌اند**»^۴ وقتی کاربرد تزویر و خدعه امام تراشی برای مقابله کردن با امام الهی را مؤثر ندیدند و از به وجود آوردن غلاة در دستگاه امامت نیز سودی در تضعیف امام نبردند. تصمیم گرفتند پیروان تصوف بوجود آمده را که به گفته کیوان قزوینی گنابادی «ایرانی آن را تزریق به اسلام نموده»^۵ یا بقولی تراشیده^۶ بود برای مقابله با امام به میدان امامت فرستند.

به همین منظور درست همان زمان که فعالیت‌های قابل توجه و چشمگیر امام هادی - علیه السلام - مبارزه با خرافات و غلات و منحرفین و مذاهب ساختگی به شمار می‌رفت و قابل اعتناترین آنها تصوف بود که نخستین سالهای اقامت در اسلام را می‌گذرانید و هنوز به صورت فرقه‌ای اداره نمی‌شد که دارای قطب و شیخ مأذون در دستگیری و مجاز در امورات باشد و لذا، نه پیر سجاده‌نشین داشت، نه پیر دلیل و پیر صحبت، نه پیر دعا و پیر شاهد، نه مجلس نیاز سبز می‌کردند و نه عشریه می‌گرفتند، فقط تصوف بود و همان مراسم حلقه ذکر و ثنا و سماع، خلیفه عباسی، صوفیانی را «که به اقتضای مولد و اجتماع محل رشد خود بالتبع (بالتبع) به یکی از مذاهب اهل سنت عمل»^۷ می‌کردند و مذهب امامان اهل بیت را نداشتند، پر و بال داده **تا قطبیت تصوف را در کنار امامت با همان حیثیت آسمانی مطرح کنند** در معنا آنچه را بعد از پیامبر عزیز اسلام در دوره امام صادق فراهم آمده بود زنده نگاه دارند^۸ و ما می‌گوئیم اگر غیر از این بود، صوفیان در مسجد بدون اینکه اعتنائی به امام هادی - علیه السلام - بنمایند به ذکر نمی‌نشستند و اصولاً ذکر مهم می‌باشد یا اعتناء و

۱- فصلنامه عرفان ایران: ۱۱/۹

۲- همان مأخذ پیشین

۳- صوفیان پشیمان از دکتر منوچهر خسروشاهی: ۱۲۸

۴- راز گشا تألیف کیوان قزوینی: ۱۲۴

۵- راز گشا: ۱۲۴.

۶- احمد شاملو شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها: ۳۶۷ شماره ۱۶

۷- فصلنامه عرفان مربوط به فرقه گنابادی: ۸۳/۱۰

۸- پدیده تصوف در اسلام تألیف شرف‌الدین زابلی: ۹۹.

توجه به امام - علیه السلام - که وجه الله اعظم است.^۱ و به اعتبار «نحن اسماء الحسنی»^۲ با جلالتی الهی باید در جمع خلق مورد تعظیم و تکریم قرار گیرد؟! و خود را به امام و در غیر حضور ائمه به قرآن عرضه کنند. نه اینکه خویش را سرگرم فرع نموده تا به این وسیله هتک حرمت امام را بنمایند. چنین گروه و طایفه مورد اهانت خدا قرار می گیرند، زیرا جبار عزوجل وقتی به قرآن می فرماید: «به عزت و جلال و بلندی مقامم قسم که البته اکرام کنم کسی را که اکرام کرده است تو را و اهانت کنم کسی را که اهانت کرده تو را»^۳ یعنی امام - علیه السلام - را که قرآن ناطق است.

علاوه این گروه با چنین عملی هرکسی باشند اصل را فدای فرع می کنند یا بهتر است بگوئیم با **فرع به تضعیف اصل که امامت باشد پرداخته اند**. مانند جاهلان ناآگاه که بعضاً به غرض گفته یا نوشته اند: امام حسین - علیه السلام - برای نماز شهید شد همین گونه افراد می گویند ذکر از اعتناء به امام - علیه السلام - مهمتر است. در صورتی که «واجبات حتی نماز، هرچند مهم و بسیار مورد تاکید و توجه شارع مقدس است، لکن در مقایسه با وجود مقدس امام، فرع به حساب می آید و آنچه اصل است، وجود ملکوتی حضرت سیدالشهدا است. چگونه ممکن است اصل فدای فرع شود؟ امام روح نماز است آیا روح نماز برای نماز کشته می شود و آیا اصل فدای فرع می شود؟!»^۴

در اینصورت برخورد و **بی اعتنائی صوفیه به امام هادی** به بهانه اینکه به ذکر تهلیل (لااله الاالله) مشغولیم فریبکاری بوده است تا مردم در برخورد با امامت، ذکر تهلیل را بر امام ترجیح بدهند، در صورتیکه اینان به دوره امامت حضرت هادی - علیه السلام - حتماً با حدیث سلسله الذهب که امام رضا - علیه السلام - امام را شرط «لااله الاالله» دانسته اند^۵ آشنا بوده و این را فهم کرده اند حدیث سلسله الذهب که امام شرط توحید ناب می باشد شرحی است بر افضل الذکر بودن لااله الاالله که اگر به ولایت و امامت توام نباشد، افضل نیست، پس صلوات یعنی توجه به امامت افضل خواهد شد.

علاوه رسول خدا به سعیدبن معلی فرمود: نزد من بیا بعد از نماز عذر آورد به اینکه یا

۱- اسناد روایت در کتاب علی فیض ازل آمده است.

۲- مائیم اسما الحسنی خدا (اصول کافی: ۱/۱۹۶).

۳- اصول کافی: ۴/۴۰۰.

۴- صحاب رحمت تألیف محقق بزرگوار آقای عباس اسماعیلی یزدی: ۲۱۵.

۵- بحار الانوار: ۱۳/۳ و ۱۹۲/۹۰.

رهبران ضلالت ----- عصر امام هادی (ع) دوره مخدوش کردن چهره امام

رسول الله در نماز بودم. حضرت فرمودند: نماز منم، من که گفتم سوی من بیا یعنی به سوی نماز بیا.^۱ و این درست همان حقیقتی است که از کلام نورانی علی امیرالمؤمنین فهم می‌شود «انا صلوة المؤمنین و صیامهم من نماز مؤمنین و روزه ایشان هستم»^۲ یعنی امام نماز و روزه مؤمنین می‌باشد. که هزار نکته باریکتر از مو اینجاست.

مهمتر اینکه از برخورد امام هادی - علیه السلام - با صوفیان تهلیل گوی مسجد نیز چنین استنباطی می‌شود. روایت کرده‌اند امام هادی با جمعی از اصحاب در مسجد حضور داشتند که جمعی از صوفیان درآمدند و در گوشه‌ای به صورت حلقه و دایره‌وار نشستند، شروع به لاله‌الاله گفتن کردند. امام فرمودند: «به این خدعه کاران و نیرنگ بازان توجه نکنید که آنان هم سوگندان شیطان و مخربان پایه‌های دین‌اند».

مردی از اصحاب عرض می‌کند: اگرچه معتقد به حقوق شما و ولایتان باشند؟ حضرت خشمگین به وی نگریست و فرمود: «از این سخن در گذر هر که معتقد به حقوق و ولایت ما باشد به سوی نافرمانی نرود، آیا نمی‌دانی اینان پست‌ترین طوائف صوفیان هستند و همه صوفیان مخالف ما می‌باشند و روش آنان با روش ما مغایر است»^۳

آری بنی‌عباس با چنین هتک حرمت‌هایی نیز توسط گروه‌های وابسته به فرقه‌هایی مانند صوفیه می‌کوشیدند راه بی‌اعتنائی به امامت را به فرد در جامعه بیاموزند و تفهیم کنند که حرمت امامت با نبوت و ربوبیت هم‌سنگ نیست.

توجه به موضوعی بسیار حساس و مهم ضروری است، باید پذیرفت شکل و شمائل اسلامی نمی‌تواند معیار اسلامی بودن افراد قرار گیرد. زیرا چه بسا گروه‌ها و طوائفی مانند صوفیان باشند که حتی به آداب عبادی و سنن آن مؤدب بوده، لکن به اصل و اساس اسلام که امامت و استمرار آن در دوران غیبت است کوچکترین اعتقادی نداشته باشند. حتی رئیس صوفی وقت را همان منجی عالم بشریت بدانند که تمام طوائف الهی در انتظارش دقیقه شماری می‌کنند. چنانکه صوفیان دوران غیبت با شکل و شمائل اسلامی حتی انجام وظائف مسلمانی آنها شیعیه بودن، از جمله مقابله‌کنندگان با ارکان اعتقادی شیعی به‌شمار می‌روند و در بخش‌های آینده به نمونه‌ای از آن می‌پردازیم.

۱- هزار و یک نکته از علامه حسن زاده آملی: ۱۹۰/۱ به نقل از من التحریر الصریح الاحادیث الجامع الصحیح: ۱۰۶/۲.

۲- جمع اینگونه احادیث را در کتاب شریف راهی به حریم کبریا از انتشارات سعدی تهران خیابان ناصرخسرو کوچه امام جمعه بخوانید. ۳- سفینه البحار: ۵۸/۲.

عصر امام عسکری (ع)

ختم تزویر امام تراشی

اگر ثابت شود امام هادی در سال ۲۵۴ به دست معتز دوازدهمین خلیفه عباسی یا به سال ۲۶۰ هجری به وسیله چهاردهمین حکمران عباسی در سنِ چهل^۱ یا چهل و یک سالگی^۲ مسموم شده‌اند، ۲۵ یا ۲۶ یا ۲۷ جمادی‌الثانی و بنا بر قول مشهور سوم/رجب/۲۵۴ هجری به شهادت رسیده، امام حسن عسکری امر غسل و کفن را انجام داده در حجره‌ای که محل عبادت آن حضرت بود^۳ و اکنون تربت‌گاہ شریف حضرتش می‌باشد^۴ دفن گردیدند.

و امام حسن عسکری به سن ۲۲ سالگی درحالی که سختگیری با حضرتش در دستور کار زبیر معتز معروف به المعتز بالله بود به امامت رسیدند^۵ و درست زمانی که معتز فوج فوج از علویان و دودمان جعفر طیار و عقیل بن ابیطالب را آنقدر در زندان نگاه داشته بود تا جان دادند^۶ زمام امور جامعه اسلامی را به دست گرفتند.

مزوران فریبکار مزدورِ دربار عباسی که مأموریت داشتند مسأله پر اهمیت امامت را زیر نظر داشته، با شهادت امامی، امامت را در انظار پیرامونِ امام شده تلقی کنند در این مقطع از عمر شریف امامت به تزویری نو پرداختند و برای اینکه امامت را بعد از شهادت امام هادی دچار مشکل کرده باشند، برای امام حسن عسکری که می‌بایست براساس نص الهی عهده‌دار مسئولیت امامت می‌شدند، رقیبی تراشیده، حتی قبل از شهادت امام هادی عده‌ای را وارد کرده بودند تا برای امام بدلی سینه زده، امامتش را با طنطنه و طمطراق مطرح کنند. به این وسیله مانع شوند پیروان امامت براساس سنت سنی در پی شهادت امام هادی به امام غدیر توجه نموده، رشته امامتِ دوازده گانه را که

۲- همان مدرک + ارشاد مفید: ۲۹۷/۲.

۴- روضة الواعظین: ۲۴۶.

۱- کشف الغمه: ۱۶۸/۳ و ۱۷۷.

۳- معرفة الرجال: ۸۴۲/۲.

۵- از ظهور اسلام تا سقوط بغداد: ۲۰۱/۱.

۶- سیره پیشوایان: ۶۲۵ به نقل از بحارالانوار: ۲۶۹/۵۰.

رسول خدا به امر الهی با مشخصاتی دقیق و کامل در جا به جا به عمر شریفشان معرفی نموده بودند دنبال کنند و با امام الهی به امامت بیعت نمایند.

به همین منظور محمد بن علی النقی را برای چنین برخوردی با امامت انتخاب کردند و با وسائل تبلیغی که در اختیار داشتند، مثل گذشته‌ها که امویان طراحی می‌نمودند شایعه‌ای ساختند و به مخبران ولگرد سپردند؛ آنان نیز پخش کردند: محمد فرزند امام هادی به جانشینی پدر رسیده است. ولی دیری نپائید مانند همیشه خدای متعال با مرگ محمد بن علی النقی نقشه آنان را برآب کرد.

ولی چه سود! دشمنان قسم خورده عباسی که همیشه از وجود امام - علیه السلام - در زحمت بودند، فوراً با صلاح دید و تشخیص سیاستمداران کهنه کار عباسی که کارشان در مقابل حقوق دربار مقابله با امامت بود شایع کردند: «محمد بن علی النقی در زمان حیات پدرش امام بود و جایز نیست امامی که امامتش ثابت شده و به درستی پیوسته، به کسی جز امام اشارت کند»

پس حتماً به هنگام مُردن برای خود جانشینی تعیین کرده، منصب امامت را محل جلوس او قرار داده است. یعنی شایسته ندیده که امامت را به پدرش امام هادی سپارد و او را که خود جانشینش بوده، جانشین خود سازد. زیرا امامت وی از طرف پدر و جدش تثبیت شده بود، از طرفی جائز نبوده با وجود پدرش امر و نهی کند، کسی را برگزیند که با او در امر و نهی‌های حکومتی شریک باشد.

ناچار می‌بایست مردم ناآگاه ساده لوح فریب خورده را از گرویدن به امام حسن عسکری باز دارند تا بتوانند طرح این خیانت را به نوعی با امامی که می‌تراشند ادامه دهند. به همین منظور موضوع مهم خویش را با غلامی از بیت امامت به نام «نفیس» که زیرک و کاردان بود در میان گذاشتند و مدعی شدند محمد بن علی النقی اسرار امامت خویش را در اختیار این غلام نهاده تا پس از مرگ پدرش امام هادی به جانشین او تحویل دهد.

در همین گیرودارها پیروان امامت، حرکت‌های مشکوک افراد وابسته به محمد بن علی را که به خانه امام هادی رفت و آمد داشتند، زیر نظر گرفتند و عاقبت به «نفیس» بدبین شدند و خلاصه به دست آوردند، او مأموریتی دارد تا ماجرای محمد بن علی النقی را به عنوان وصیت امام برای جانشینی که طرح نظام حاکم بود ادامه دهد. «نفیس» که بر

خویشتن می ترسد، متوجه می شود طرفداران امامت و هواخواهان امام به نقش او در مقابله با جانشین واقعی امام پی برده اند، چه بسا بدون کوچکترین تأملی او را به سزای خیانتش نسبت به امامت برسانند. به همین جهت با پیشنهاد طراحان طرح امامت بدلی جعفر بن علی النقی برادر محمد را که با شهرت «کذاب» همه او را می شناختند و کاندیدای امامت برای جانشینی برادرش محمد بن علی النقی بود تا بعد از شهادت امام هادی طرح و نقشه دربار عباسی برای به انحراف کشاندن امامت، آنهم با عنوان نص را اجرا کند، در مراسمی جعفر کذاب را امام معرفی کرده، اسرار امامت را به او سپرد.

اینان که در زمان حیات امام هادی - علیه السلام - برای امامت جعفر کذاب فعالیت حساب شده ای را آغاز کرده بودند با شهادت امام هادی از اطاعت امام حسن عسکری سرپیچی کردند، نه تنها امامتش را نپذیرفتند، بلکه در اشاعه جعلیاتی نظیر، حسن بن علی الهادی را پدرش امام نخوانده، پس وصی و جانشین محسوب نمی شود. زیرا امام هادی وصیت خود را نسبت به محمد تغییر نداده است. در اینصورت جعفر کذاب امام می باشد.

و ای کاش! به اینگونه حرکات اکتفا می کردند و از نسبت های ناجوانمردانه در حق امام حسن عسکری خود داری می نمودند. کار به این هم ختم نشد، طرفداران اجیر شده جعفر کذاب که در قبال دریافت مستمری از دربار عباسی از هیچ حرکت و رفتار و گفتاری در حق امام الهی کوتاهی نمی کردند، هواداران امامت عسکری را کافر می شمردند و متقابلاً جعفر کذاب را «قائم آل محمد» می خواندند و حتی او را بر علی بن ابی طالب برتری می دادند^۱ در صورتی که امت از امام هادی - علیه السلام - شنیده بودند: «جعفر نسبت به من به منزله نمرود است به نوح»^۲ به این وسیله دربار عباسی برای چندمین بار شیعیان را دچار مشکل اختلاف کرده تا جایی که عده ای به طور کلی نسبت به امامت به شک و تردید و دودلی مبتلا شده بودند و ناگزیر مسئله تردید خویش را با امام حسن عسکری - علیه السلام - در میان می گذاشتند.

قاسم هروی می گوید: فردی از بنی اسباط نامه ای به حضرت نوشته، ایشان را از اختلاف شیعیان پیرامون امامت حضرتش آگاه کرده، از ایشان راهنمایی خواسته بود و

۱- در این زمینه به کتابهای: فرق الشیعه نوبختی: ۱۰۸-۱۰۶، المقالات والفرق: ۱۱۲ تا ۱۱۴ تحفه اثنی عشریه: ۱۵ رجوع شود.
۲- تاریخ سامرا: ۲۵۱/۲.

حضرت در پاسخ او مرقوم داشته بودند: «خداوند عزوجل، انسان خردمند را مخاطب قرار می‌دهد و هیچ کس نمی‌تواند آیه‌ای بیاورد با دلیلی بزرگتر از خاتم پیامبران و سرور فرستادگان ارائه دهد ولی، با این حال کفار، پیامبر را به جادوگری و کهنانت و دروغگویی متهم می‌کردند، و خداوند کسی را هدایت می‌کند که هدایت بپذیرد، بسیاری از مردم با این دلائل قانع می‌شوند و اگر خداوند به ما اجازه سخن گفتن دهد ما سخن خواهیم گفت و الا سکوت خواهیم کرد.

مردم به طبقات مختلفی تقسیم می‌شوند، طبقه‌ای از ایشان طالب راه نجات می‌باشند و به حق چنگ می‌زنند و خود را به شاخه‌ای استوار، می‌آویزند و شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهند، زیرا از شک و تردید، امید یافتن پناهگاهی ندارند.

در مقابل، طبقه دیگری است که حق را از اهل آن نمی‌گیرند، این عده چون کسانی هستند که بر دریا سوارند و با امواج دریا متزلزل می‌شوند و چون دریا آرام گیرد آنها نیز آرام می‌شوند. طبقه دیگر کسانی هستند که شیطان بر آنها مسلط شده است، این عده به سبب حسد ذاتی خود کاری جز رد اهل حق و مطرح کردن باطل ندارند. کسی را که به چپ و راست می‌رود رها کن، زیرا هرگاه چوپانی بخواهد گله خود را گرد آورد باید با کمترین تلاش، آن را به انجام رساند.

اختلاف شیعیان را بیان کردی، اگر وصیت پدر و سن و سال شرط است، که شکی در آن نیست [زیرا بدون هیچ شک و تردیدی من هم وصی و هم فرزند ارشد امام هادی هستم] و کسی که در مسند داوری قرار گیرد [و همگان به او رجوع کنند] او برای داوری شایسته‌تر است...^۱

عده‌ای هم برای اینکه دلشان از آنچه پیش آمده در امان بماند و آرام گیرد به حضور حضرتش می‌رسیدند. جلی می‌گوید: در میان تجمع کنان نگران که انتظار ورود امام عسکری - علیه السلام - را به سامرا می‌کشیدند، جوانی را در کنارم دیدم از او پرسیدم: از کجایی؟! گفت: از مدینه. پرسیدم: این جا چه می‌کنی؟ جواب داد: درباره امامت ابومحمد اختلافی پیش آمده است، من نیز آمده‌ام تا او را ببینم و سخنی از او بشنوم یا نشانه‌ای ببینم تا دلم آرام گیرد. من از نوادگان ابوذر غفاری هستم. در همین هنگام امام عسکری را

به همراه خادمشان زیارت می‌کند که به طرف آنها می‌آمدند چون در برابر آنها قرار گرفتند به جوان فرمودند: «آیا تو غفاری هستی؟» جوان عرض کرد: «آری». امام فرمود: «مادرت حمدویه چه می‌کند؟» جوان عرض کرد: «خوب است.» و سپس به راهشان ادامه دادند.

جلی می‌گوید: به جوان گفتم: آیا قبلاً حضرتشان را دیده بودی؟ او در جوابم گفت: خیر. به او می‌گوید: «آیا همین تو را کافی است؟» جوان با دلی سرشار از ایمان و یقین پاسخ می‌دهد: «کمتر از این نیز کافی بود.»^۱ آری با تمام شیطنت‌های شیطانهای عباسی، همانطور که حضرت قرآن می‌فرماید^۲ نتوانسته حقیقتی را که در آن عصر به امام عسکری اختصاص داشت از بین ببرند و با اینگونه حرکات فرعون مآبانه، نور الهی را خاموش کنند. بلکه گروههای مختلف مردم خاصه فرستادگان جنبشهای مکتبی و از آزادیخواهان برای تجدید بیعت روی به مدینه منوره می‌نهادند تا کسب تکلیف و وظیفه نیز کرده باشند.

این توجه و اقبال طبقات مختلف که به خلیفه عباسی گزارش می‌شد او را به وحشت انداخته، به بهانه اینکه مایل است امام معاصر او در مرکز خلافت نزد او باشد^۳ حضرت را از مدینه به سامرا آوردند. به این تحت مراقبت قرار دادن امام اکتفا نکردند، امام را در منطقه نظامی مرکز خلافت منزل دادند تا بطور کامل رفت و آمدها قابل کنترل باشد. ولی امام چنان آگاهانه با ماجرای تبعید از مدینه به سامرا برخورد کردند که حتی دوستداران امامت ساکن در مرکز خلافت شناسائی نشدند.

چنانکه تاریخ گزارش می‌کند «جلی» گفته است: در سامرا جمع شده بودیم و نگران روز ورود امام عسکری بودیم، در این هنگام نامه‌ای از حضرت دریافت کردیم که در آن چنین آمده بود: «آگاه باشید، هیچ کس به من سلام نگوید. کسی با دست خود به سوی من اشاره نکند، زیرا در غیر این صورت در امان نخواهد بود.»^۴

حضرت این سیاست را نسبت به هواداران امامت و دوستداران خود در تمام مدتی که در محل ارتشیان بی مایه و بی شرم و هتاک اسکان داشتند حفظ می‌کردند. زیرا می‌دانستند کلیه رفت و آمدها زیر نظر است. عبدالعزیز بلخی می‌گوید: در یکی از

۱- همان مأخذ پیشین.

۲- یریدون لیطفوا نور الله بافواهم والله... (سوره صف آیه ۷).

۳- امامان شیعه و جنبشهای مکتبی: ۳۶۲. ۴- بحارالانوار: ۲۶۹/۵۰.

خیابانهای سامرا امام عسکری را از دور دیدم می خواستم فریاد کنم که مردم، این امام زمان و حجت خداست، خودداری کردم تا اینکه، امام به من نزدیک شد، به او توجه کردم دیدم، درحالی که انگشت سبابه را بر دهان گذاشته بودند به من فرمودند: «مواظب باش، اگر فاش کنی کشته می شوی» بعد هم فرمود: «باید رازداری کنید وگرنه کشته می شوید، خود را به خطر نیندازید.»^۱ با این توجه و دقت نظر، هیچ کس نمی توانست طرفداران امام را شناسائی کند و برای ایشان تولید زحمت نماید. نوشته‌اند در روزهای اولیه حضور امام در محله ارتشیان برخی از صاحب منصبان ارتش در برابر عظمت امام و جلالت شأن و منزلت چشمگیر ایشان سرتعظیم فرود آوردند و تحت تأثیر قرار گرفتند. همانهایی که مأمور مراقبت امام بودند خویشتنداری را از دست دادند و بر دست امام بوسه زدند، جاسوسی دید که یکی از فرماندهان ارشد ارتش عباسی بر دست امام عسکری بوسه زد، فرمانده شدیداً مرعوب شد که اگر این مأمور موضوع را به خلیفه گزارش کند، صبح بلائی بر سرش خواهد آمد، مأمور که متوجه اضطراب و ترس افسر برجسته شده بود گفت: غم مخور، این آقا، آقای من هم هست.»^۲

به همین لحاظ چون خلیفه از امام تراشی و اقامت امام الهی در محل زندگی سران ارتش طرفی نسبت و نتیجه‌ای نگرفت در این فکر فرو رفت که شاید امام پنهانی دور از چشم مأموران محافظ و جاسوسان در کمین، مخفیانه از محل اقامت خویش خارج می شوند و لذا مقرر کرد که هفته‌ای دو بار روزهای دوشنبه و پنجشنبه امام در دربار حاضر شوند، اعلان حضور کنند.^۳

ولی این سختگیری هم نتوانست ارتباط امام را با پیروان امامت و هواداران امام قطع کند. زیرا گزارشهای رسیده از گوشه و کنار کشور دلالت می کرد، امام نه تنها جنبشهای ضد حکومتی را هدایت می کنند، بلکه به تمامی امور جاری شیعیان، اعم از اجتماعی و فردی رسیدگی کامل می نمایند. مهمتر اینکه گذشت زمان از اعتبار امام بدلی دربار عباسی می‌کاهد و مردم به ماهیت جعفر کذاب پی برده، رفتار و حرکات، برخوردهای شخصی و مردمی او را مغایر با منصب امامت دیده، از او بریده، به امام حسن عسکری پیوسته‌اند. این گرایش چنان چشمگیر بود که خلیفه براساس گزارشهای

۱- از ظهور اسلام تا سقوط بغداد: ۲۰۱/۱. ۲- از ظهور اسلام تا سقوط بغداد: ۲۰۲/۱.

۳- همان مأخذ پیشین: ۲۰۱/۱.

رهبران ضلالت _____ عصر امام عسکری (ع) ختم تزویر امام تراشی

جاسوسان از شرکت امام حسن عسکری در مراسم حج به وحشت افتاده، مانع می‌شود حضرتشان در مراسم حج حضور یابند. زیرا دانسته بود بهترین جایگاهی که پیروان امامت از سراسر کشور اسلامی می‌توانند با امام و مقتدایشان بدون هیچ زحمتی ملاقات کنند در مراسم حج است.

به لحاظ همین موقعیت و حساس بودن برگزاری مراسم مناسک حج و به همان دلائلی که مانع حضور امام از شرکت در حج شدند، تصمیم گرفتند جعفر کذاب را با عنوان ساختگی امام که برایش فراهم آورده‌اند، عازم حج نمایند تا شاید شک و دودلی را نسبت به امامت با جذب نیروی امام بدلی پیش از پیش نمایند. که با دریافت گزارش‌هایی از جمع پیروان امامت و هواداران امام الهی مطلع شد شیعیان با درایت و کیاست پیش‌بینی چنین توطئه‌ای را کرده تصمیم دارند، کار جعفر کذاب را به رسوائی کشند. و لذا از شرکت جعفر کذاب به عنوان امام در مراسم حج منصرف شدند.

امام که از تمامی جریان‌های پشت پرده اطلاع کامل و کافی داشتند چنان با تصمیمات دربار عباسی آرام برخورد می‌کردند که عبدالله بن یحیی خاقان وزیر عباسی - خبیث‌ترین فرد با قدرت و نفوذ عباسی - را تحت تأثیر قرار داده، حضرتش را چنین می‌ستاید: «هیچ مردی از علویان مانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا - علیه‌السلام - در سامرا از حیث آرامش و سکون و عفاف و پاکی و شرف و بزرگی نزد خاندانش و نزد همه بنی هاشم که او را بر همه سالخوردگان قوم خود برتری و سیادت دادند، ندیدم و نشناختم»^۱

البته باید بدانیم امام در کنار آنهمه آرامش و سکوت که حتی یاران امامت را به خاموشی دعوت می‌کرد، خود محتاطانه با دستگاه حکومت برخورد می‌نمود، برای آنان مشکل آفرینی می‌کردند، بررسی تاریخ نشان می‌دهد بعضاً چنان رفتار کرده‌اند که حاکم عباسی را نسبت به عالیترین منصب و مقرب‌ترین فرد مورد اعتماد خود دچار ظن و گمان نموده‌اند تا به صداقت او گرفتار وسوسه و شک و دودلی شود که آیا وزیر در این منصب از یاران وفادار امام است؟ زیرا امام برخلاف تصور روزی به منزل عبدالله بن یحیی بن خاقان نزول اجلال می‌کند مورد تجلیل و تکریم و تعظیم قرار می‌گیرند، حضرتش را بالای مجلس در محل نماز می‌نشانند و خود زیر دست حضرتشان قرار

می‌گیرد.^۱

یا وقتی یارانش در بند و زندان بودند، آنان را از شکوه و تظلم باز می‌داشت یک بار گروهی از اصحاب را به زندان انداختند و آنان را زیر نظر «صلح بن وصیف» قرار دادند. یاران امام که عبارت بودند از ابوهاشم جعفری، داود بن قاسم، حسن بن محمد عقیقی، محمد بن ابراهیم العمری و دیگران در زندان دچار بلیه‌ای شده بودند که خود از آن اطلاعی نداشتند. امام آنها را مطلع نمودند: «از کسی که در زندان مدعی است علوی می‌باشد برحذر باشند که او از آنان نیست و در جامه او نوشته‌ای وجود دارد که برای سلطان نوشته است تا به او گزارش کند که از او چه می‌گویند، پس یکی از آن گروه، جامه او را بررسی کرد و همانسان که امام فرموده بود نوشته را یافت.^۲

اینگونه اقدامات به موقع و دقت نظرهای الهی امام عسکری که دولتیان عباسی در جا به جای زندگیشان با آنها مواجه شده، از نزدیک ناظر بودند امام - علیه السلام - چگونه بدون برخورد صریح با درباریان عباسی فتنه‌ها و تزویرهای آنان را خنثی می‌نماید و هرگونه شیطنت دست پرورده‌های فراعنه زر و زور را قبل از آسیب زدن نقش بر آب می‌کند، دو مهم را برای آنان به اثبات رساند:

یکم: امامت ودیعه الهی است که به برگزیده خدا اختصاص دارد^۳ و هیچکس تا انتخاب شده حق تعالی نباشد توان اداره امامت را نخواهد داشت.

دوم: طرح امامت جعفر کذاب که پدرش امام هادی - علیه السلام - او را نمرود و خود را نوح معرفی کرده، نه تنها کوچک‌ترین سودی نداشت، بل برخلاف امام‌های بدلی گذشته که توانسته بودند مدت‌ها برای امامت مشکل باشند فتنه او در زمان حیاتش حتی قبل از غیبت کبری برچیده شد به ماهیت او پی بردند.

۱- ارشاد مفید: ۳۱۸.

۲- کشف الغمه: ۴۰۷/۳، اعلام الوری: ۳۰۴.

۳- امام جواد - علیه السلام - فرموده‌اند: «امامت موهبتی است که خداوند به هر یک از بندگان که بخواهد عطا می‌فرماید.»

امامت قائم آل محمد (عج)

آغاز دوران مہدویت

سال ۲۵۹ با فرارسیدن ایام برگزاری مناسک حج، امام حسن عسکری - علیه السلام - مادر خویش را با خبر وفات خود و نشانی‌های امام بعد به حج فرستادند و درست در همین زمان که مردم نسبت به امام آینده در شک و تردید به سر می‌بردند، حضرت اسم اعظم الهی و مواریث پیامبران و وسائل امامت را که تمام دوران عمر امامت امامان یازده گانه با آنان بوده است به صاحب الامر^۱ که بیش از چهار سال نداشتند تسلیم کردند^۲ و از همین تاریخ، شیعیان را که از نقاط دور دست به زیارتشان می‌آمدند، از وجود جانشین خویش مطلع می‌ساختند. به احمد بن اسحاق نوشتند: «ما را مولودی متولد شده است باید این امر را نزد خود پوشیده بداری و از همه مردم مکتوم نمائی»^۳ وقتی خدمت حضرت شرفیاب می‌شود می‌گوید: به امام عسکری وارد شدم امام رو به من کردند و فرمودند: «ای احمد! شما در شک و تردیدی که مردم را فرا گرفته است چگونه اید؟».

عرض کردم: «چون خبر تولد سرورمان را شنیدم هیچ مرد و زن و جوانی باقی نماند مگر آنکه به حق اقرار کرد.» حضرت فرمودند: «آیا ندانسته‌اید که زمین از حجت خدا خالی نخواهد ماند؟»^۴

تا اینکه پانزده روز قبل از شهادت، ابوالادیان خادم و نامه‌رسان خویش را احضار کردند، نامه هائی را به او مرحمت کردند تا در مدائن به صاحبشان برساند و سپس فرمودند: بعد از پانزده روز که به سامره خواهی آمد شیون از خانه من خواهی شنید.

ابوالادیان فوراً جویا می‌شود: امر امامت با کیست؟ حضرت می‌فرمایند: هر که جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند، او بعد از من امام است. عرض می‌کند: «علامتی دیگر بفرما»

۱- عیون المعجزات: ۱۲۵

۲- تولد حضرت ولی عصر در ۱۵ شعبان ۲۵۵ هجری صورت گرفته است و اقدام حضرت برای این امور در سال ۲۵۹ بوده که حد فاصل چهار سال می‌شود.

۴- امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی: ۳۶۲

۳- تاریخ غیبت از صدر: ۲۷۶

می فرمایند: هرکس بر من نماز کند او جانشین من خواهد بود، عرض می کند: «باز بفرما»
حضرت می فرمایند: «هرکه بگوید در همین چه چیز است او امام شماست.»
ابوالادیان می گوید: مهابت حضرت مانع شد که بپرسم کدام همیان، عازم مأموریت
شدم.»^۱

در همین زمان که نوشته اند چند روز قبل از شهادت حضرتش بوده است، امام
عسکری بین چهل تن از یاران وفادار مانند محمد بن عثمان و معاویة بن حکیم و محمد
بن ایوب بودند به بزرگ ترین اعلان و افشاگری درباره ولادت فرزندشان اقدام کرده به آنان
فرمودند: «او بعد از من صاحب و خلیفه شماست، او قائمی است که گردن ها در انتظار، به
سوی او کشیده شده است، پس وقتی زمین از ستم و ناروایی پُر شد، خروج می کند و
زمین را از قسط و عدل سرشار می سازد.»^۲

در این مدت کوتاه، زمان شهادت امام فرا رسیده، ابوالادیان درست همان طور که
حضرت فرموده بودند وارد سامرا می شود، می گوید با همان صحنه مواجه شدم که امام
فرموده بود، ولی همین که خواستم اولین نشان را در شناسائی امام دوازدهم بدانم و
حضرتش را بشناسم، دیدم جعفر کذاب، امام بدلی که دربار عباسی از دوران امام هادی
برای امامتش تبلیغ می کرد، در خانه امام عسکری نشسته شیعیان او را تسلیت می دهند
و امامت را به او تهنیت می گویند، در خاطر خود گفتم اگر این امام می باشد. پس امامت
نوع دیگری شده است، این فاسق کجا اهلیت امامت را دارد او شراب خوار و قمار باز و
طنبور نواز است.

اضافه می کند: من هم مانند سایر مردم پیش رفتم به تبعیت از مردم تعزیت و
تهنیت گفتم ولی هیچ سوالی از من نکرد.^۳ متوجه شدم این برخلاف چیزی است که امام
به من فرموده بود، پس او نمی تواند امام باشد، خصوصاً زمانی که متوجه شدم عده ای
مأمور حکومتی مشغول تفتیش خانه هستند تا امام حقیقی را بیابند^۴ دانستم اینان در
پی یافتن امام هستند که امامت به او واگذار شده خصوصاً اینکه قابله ها در شناسائی
همسر باردار امام بودند.

در همین اثنا عقید خادم بیرون آمد به جعفر کذاب گفت: برادرت را کفن کرده اند

۲- تاریخ غیبت نوشته صدر: ۲۸۳

۴- الخرائج والجرائح: ۱۶۶

۱- جلاء العیون مترجم: ۹۹۶

۳- جلاء العیون مترجم: ۹۹۶

رهبران ضلالت _____ امامت قائم آل محمد (عج) آغاز دوران مهدویت

جهت نماز آماده باش. جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند، چون به صحن خانه رسیدیم، جعفر پیش رفت تا بر برادر خود نماز کند که ناگهان طفلی پنج ساله ردای او را کشید و گفت: «ای عموا! پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدرم. جعفر رنگش متغیر شد» حضرت صاحب الامر بر پدر نماز خواندند و حضرتش را در کنار پدرشان امام هادی - علیه السلام - به خاک سپردند، متوجه ابوالادیان شده فرمودند: «ای بصری! جواب نامه‌هایی که نزدتست به من ۵۵.»

در همین لحظات که دو نشان امامت برای ابوالادیان روشن شده بود، فردی از وابستگان دربار عباسی از جعفر کذاب پرسید: آن طفل کجا بود؟ جعفر در جواب گفت: والله من او را هرگز ندیده بودم و نمی‌شناختم. موضوع به معتمد عباسی گزارش شد و او دستور جلب مادر امام، همسر عسکری - علیه السلام - را صادر کرده، خواستار شد تا جایگاه آن طفل نمازگزار را به آن‌ها نشان دهد، او انکار کرد ولی برای رفع این ظلم و ادامه شناسائی گفت، من از آن حضرت حملی دارم، مأموران با شنیدن این قصه ساختگی همسر امام را به ابن ابی الشوارب قاضی سپردند تا فرزند که متولد شد او را به خیال اینکه امام است بکشند^۱ و به مردم وانمود کنند که امامت عقیم است.

ولی شیعیانی که با امام عسکری در ارتباط بودند، می‌دانستند او که بر امام نمازگزارد و رفت امامشان حضرت صاحب الامر می‌باشد و می‌توانند به واسطه گروهی از خاصان امامت حضرتش را ملاقات کنند.

اینگونه خدای تعالی طرح خائنانه امامت جعفر کذاب را فاش کرد و توطئه خلفاء عباسی را که مصمم بودند امامت را عقیم معرفی کنند خنثی نمود. و آن بانو پس از دو سال که به صورت زندانی در میان زنان معتمد و موفق و قاضی ابن ابی الشوارب زندگی می‌کرد به لحاظ بالاگرفتن دشواری‌های دربار از یاد رفت، توانست به سلامت از چنگ آنان برهد.^۲

چون کون و مکان به تو عیانست

رویت به جهان چرا نهانست^۱

پیش از آنچه به تصور نشیند، دلباختگان حضرت بقیه خدا^۲ که از تبار محققان نویسنده و نویسندگان محقق بوده‌اند و هستند، پیرامون موضوعات گوناگون زندگی، خصوصاً غیبت آن جهان کرده به تن منور، نوشته‌اند و به لطائف و ظرائف بی شماری که آدمی را مات و مبهوت می‌کند به جزئیات زندگی حضرتش اشاره نموده‌اند. با چنین سرمایه‌ای که میراث درخشان دلباختگان حضرت صاحب الامر (ع) است، به اندیشه گفتن یا نوشتن افتادن کاری بس صعب و دشوار خواهد بود، زیرا ذواتی قدیس که از قرن‌ها پیش تا به عصر ما به این افتخار نائل آمده‌اند و سعادتنامه‌ای را برای پیروان مهدویت تدوین نموده به زمان سپرده‌اند، چنان عارفانه با مسئولیت چنین تحقیق و پژوهشی برخورد کرده و عاشقانه زحمات این امر خطیر و حساس را پذیرفته‌اند که اگر به دوره ما دلباخته شیفته‌ای بخواهد با قرار دادن نامش، کنار اسامی آن زباینندگان کوی سعادت به افتخار ابدی دست یابد، اگر هم مردی توانمند و خوش ذوق باشد می‌تواند با التجا به ذیل عنایات مخلصان صدرنشین بارگاه حضرت صاحب الامر، حجابی از چهره آن همه زحمات و تحقیقات قابل تحسین برگیرد. و باید متذکر شد مبدا او که شرافت اندیشیدن و نوشتن پیرامون موضوعات زندگی لطف کامل خدا، حضرت صاحب الامر و العصر والزمان - ارواح العالمین له الفداء - را یافته، به همت خویش داند که بر خود جفا کرده است. بل او را که به عنایت بی علت برگزیدند و به توجهی نواختند، شرافتش بخشیدند، توانست سعادت نصیب خود سازد، باید زبان حالش این بیت خواجه شیراز باشد:

من خاکی که از این در نتوانم برخاست

از کجا بوسه زخم بر لب آن قصر بلند

به راستی چه کسی را زهره است که بدون عنایت رب الارض نایب الحق قائم آل محمد خویش را به حریم مستان مست خمخانه آن زمین کرده به تن مطهر رساند. از طرفی چون شمس وجودش که روشنائی هر منیر از اوست چون ذره را به سوی خود

۱- شعر از شمس لاهیجی

۲- حضرت امام صادق - علیه السلام - صاحب الامر را چنین معرفی می‌کنند: «القائم بالحق بقیة الله فی ارضه و صاحب زمان» (کمال الدین: ص ۳۴۲ / باب ۳۳)

جذب کند، او را که در راه دیدار حضرت دوست از سرپا ساخته، به حریم جنةاللقا راهش داده‌اند و به جلوه‌ای که تکراری نیست نواخته‌اند، بر این راز بارورش کرده‌اند «هستی عالم همه هستی اوست» که وجه اعظم خداست، نغمه سرایش نیز می‌نمایند:

هرچه دارد نقش هستی در جهان سر به سر آئینه وجه خداست^۱

درست است این بی سر و پا در پی مستانی که با ساکنان حرم سر و عفاف حضرت بقيةالله باده مستانه زده‌اند، به لحاظ دوستداری سراندازی به پای یوسف فاطمه - سلام الله علیها - جفت خوش حالان شده‌ام، باید پذیرفت همچو منی به حکم

هر زمان تازه جمالی بنماید رخ دوست

ز آنکه حُسن رخ او بی حد و بی پایانست

به فیوضاتی مستفیض بل مست فیض می‌شود که فقط نصیبه اوست. پس اگر بی سروپائی چون راقم این سطور حسین بن حسن بن هادی بن پیر حیدر به دریافتی اشاره می‌کند، به همان جلوه‌های تازه است که تکراری نیست به آنچه از غلام نوازی مولایش دریافته اشاره کرده است و لاغیر.

نظام پنهان شدن

در امامت

به اعتبار آنچه از نظر گذشت بر اثر نالایق نوازی به عنایت بی علت ملهم شدم نظام پنهان زیستن از زمان امام هادی - علیه السلام - در امامت به صورت جدی آغاز شد، حضرتش به واسطه جور و ظلم حکام، از انظار پنهان شدند و از راه توقیعات و نامه‌ها برای پیروان خود پیام می‌فرستادند و با آنان تماس می‌گرفتند تا شیعیان، به تدریج به این معنی عادت کنند و این روش با فهم و درک مردم بیشتر سازش پیدا کند^۲ و لذا بررسی و تفحص تاریخی نشان می‌دهد، دوستان و طرفداران او عادت کردند که به وسیله مکاتبه و مراسله با او تماس گیرند و از او پرسش کنند.^۳ این نظام پنهان شدن که در عصر مهدویت رکن اساسی امامت شناخته شد و «غیبت» نام گرفت از دوران امامت حضرت عسکری - علیه السلام - به صورت وظیفه الهی مورد توجه قرار گرفته و از دشوارترین مسئولیتها بود

۲- اثبات الوصیه: ۲۶۲

۱ و ۲ - از شمس‌الدین لاهیجی

۳- ارشاد مفید: ۳۲۳ کشف الغمه: ۲۰۷/۳

که می‌بایست زمینه‌اش برای امام دوازدهم فراهم می‌آمد تا مردم به این باور یقین کنند، زمانش رسیده و تنفیذ آن در شخص امام مهدی صورت گرفته است. که با سه اقدام مقدماتی از ناحیه حضرت عسکری پدر بزرگوار امام صاحب الامر شروع گردید:

یکم: مخفی کردن آن وجود نازنین از چشم و نشان دادن حضرتش فقط به بعضی از خواص.

دوم: آنکه به ترتیب، فکر غیبت را در اذهان و افکار رسوخ دادن و به مردم فهماندن که این مسئولیت اسلامی را باید تحمل کنند، مردم را به این اندیشه و متفرعات آن عادت دهند.

سوم: مردم را به انتظار ظهور که دیدار امام زمانشان می‌باشد، همشیه چشم به راه حضرت صاحب الامر نگاه داشته، و مهم‌تر اینکه چنین امر خطیری به ضرورت رکن اصلی مهدویت و قانونی برای شیعیان در عصر غیبت مطرح باشد. و لذا می‌بینیم امام حسن عسکری به ابن بابویه می‌نویسند: «بر تو باد بردباری و انتظار گشایش.» که پیامبر فرمود: برترین عمل امت من انتظار کشیدن است و شیعه ما پیوسته در اندوه است تا فرزندم ظهور کند.

پیامبر اکرم (ص) مژده داده است که او زمین را از قسط و عدل پُر می‌سازد، انسان که از جور و ستم آکنده شده است. ای شیخ من! شکیباً باش. ای ابوالحسن علی! همه شیعیان مرا به شکیبائی فرمان ده که زمین از آن خداست و آن را به هرکس از بندگان که بخواهد به ارث وا می‌گذارد و پایان فرخنده از آن پرهیزگاران است»^۱

پس باید بدانیم نظام «**پنهان شدن**» و به وسیله نواب مطالب خود را به عرض امام رساندن که در غیبت صغرای حجة بن الحسن - ارواحنا فداه - معمول بود و اجرا می‌شد، سنتی بود که شیعیان از عصر امامین عسکریین به آن خوگر شدند. خصوصاً در عصر امام عسکری - علیه السلام - شیعیان وقتی اموالی را از حقوق شرعی که بر آنان واجب بود، برای امام می‌بردند، ابتدا به «عثمان بن سعید» وارد می‌شدند و او برای سرپوش گذاشتن بر فعالیت‌های امام و برای مصلحت او، تجارت روغن می‌کرد. پولهایی را که تحویل می‌گرفت در خیک‌های روغن می‌گذاشت و دور از چشم حکام برای امام می‌فرستاد.^۲

این پنهان زندگی کردن با تعبیر دو غیبت کوتاه و دیگر طولانی بر زبان مبارک رسول خدا^۱ و امام صادق^۲ جاری شده که به صغری و کبری شهرت یافته است.

انگیزه غیبت صغری

در شکل‌گیری لطف امامت که خواجه نصیرالدین طوسی به آن اشاره دارد^۳ علامه حلی، آن را به امور مهم بستگی می‌دهد:

اول: آنچه به خداوند مربوط می‌شود، که آفرینش امام است و خصوصیت‌های خاص امام، خداوند متعال انجام داده است.

دوم: در رابطه با شخص امام می‌باشد که امامت را بپذیرد و بر دوش کشد، امام نیز وظیفه الهی‌اش را به انجام رسانده است.

سوم: در رابطه با مردم است که باید با امام مساعدت نموده، او را یاری کنند، دستوراتش را بپذیرند، فرمانش را اطاعت کنند. اما مردم، در اجرای این مسئولیت، کوتاهی کردند، وظایف خود را نسبت به امام انجام ندادند، پس علت کامل نشدن لطف امامت از سوی مردم است نه از جانب خداوند و امام^۴

پس نقش مردم اساسی‌ترین آنهاست، زیرا به اطاعت و حمایت آن، امام زمام امور را به دست می‌گیرد و اگر در این وظیفه کوتاهی کنند همان می‌شود که از پی رحلت رسول خدا دامنگیر امامت شد، زمام امور مملکت به نااهلان و جاهلانی مانند امویان و عباسیان سپرده شد.

وقتی این بی‌همتایی به نمایش درآمد، دشمن فهمید که از ناحیه پیروان امامت خطری تهدیدش نمی‌کند، تصمیم به قتل امام می‌گیرد، اینجاست که حجت خدا غائب می‌شود.

این علت را حتی در ماجرای اقامت رسول خدا در شعب ابوطالب - علیه السلام - می‌توانیم دلیل اصلی بدانیم که حضرتش برای مصون ماندن از ضررها و خطرات در شعب اقامت گزیدند و یا زمان هجرت در غار ثور پنهان شدند تا ناامنی که به لحاظ دشمن فراهم آمده از بین برود.

پس می‌توانیم بگوئیم انگیزه غیبت صغری، علاوه بر اینکه مقدمه‌ای برای انس غیبت کبری و به جهت حفظ حضرت صاحب‌الامر بوده است. چنانکه عالم بزرگوار شیعی سید

۱- بحارالانوار: ۳۸۰/۵۲ یوم الخلاص: ۱۶۸ ۲- بحارالانوار: ۱۵۵/۵۲ و کافی: ۳۴۰/۱

۳- وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا = وجود امام، لطف است، زمامداری و تصرف او در امور، لطف دیگری است و عدم آن، از ناحیه‌ی ما مردم است.

۴- شرح تجرید الاعتقاد: ۲۸۵.

مرتضی که در اوائل غیبت کبری می زیسته، درباره علتِ پنهان زیستی حضرت حجة بن الحسن همانطور که امام صادق به اعتبار کلام رسول خدا^۱ و امام کاظم^۲ علت غیبت را به ترس از قتل دانسته اند می نویسد: «سبب و انگیزه پنهان شدن امام آن است که ستمگران حضرت را (به تهدید قتل) ترسانده و از دخل و تصرف در اموری که زمامش به دست آن حضرت است ممانعت نمودند... و زمانی که بر حیات خویش بترسد و از شر ظالمان، امنیت جانی هم نداشته باشد لازم است غیبت نماید، از دیده ها پنهان گردد. زیرا اجتناب از خطر و دوری از ضرر، هم به حکم عقل و هم به حکم نقل واجب است.»^۳

شیخ طوسی نیز یگانه علت غیبت را چنین بیان می دارد: «هیچ انگیزه ای مانع از ظهور آن حضرت نیست مگر ترس بر جاننش از کشته شدن. زیرا اگر چیزی جز قتل در کار بود، هرگز اختفاء و غیبت به حضرتش روا نمی بود، همه ی سختی ها و اذیت ها را تحمل می نمود.»^۴

البته علاوه بر نظریه شیخ طوسی در روایاتی از علی امیرالمؤمنین^۵ و امام حسن مجتبی^۶ و امام سجاد^۷ و امام رضا^۸ از جمله علت های غیبت را چنین بیان کرده اند که بیعتی بر عهده حضرتش نباشد و این به تمام عمر حضرتش در معنا دو غیبت مربوط می شود. پس اینکه فرموده است «اگر چیزی جز قتل در کار بود هرگز اختفاء و غیبت نمی کردند» مخصوص دوره غیبت صغری است. و الا، در دسترس بودن امام در غیبت کبری، با مشکلات توأم می شد که برطرف نمودن آن امکان نداشت، لکن می باید توجه داشت از اهم انگیزه های پنهان داشتن امام در دوران غیبت صغری چند مهم است.

الف: در خصوصیت امام دوازدهم این اصل قرار گرفته است که حضرتش در مرحله ای از زندگی از دسترسی عامه ی مردم دور باشند که این با نام «غیبت» مطرح می گردد در چنین موقعیتی انگیزه هر دو غیبت مانند زمان ظهور نزد خدای تعالی است و هیچکس از آن اطلاعی ندارد. چنانکه رسول خدا آن را سری از اسرار امام غائب می داند که علت آن در علم خدا پنهان است^۹ امام مجتبی نظیر رفتار خضر در سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و ساخت دیوار دانسته اند.^{۱۰}

ب: اینکه خداوند تبارک و تعالی یک تن از فرمانروایان آسمانی را ذخیره نموده تا عصارة بعثت و رمز خلقت به وجود نازنین او ظاهر شود و چنین بزرگواری که باید هم

۱- بحار الانوار ۹۰/۵۲ - ۲- وسائل الشیعه: ۲۷/۱۱ و یوم الخلاص: ۱۲۳ - ۳- کلمات المحققین: ۵۳۳.
 ۴- انگیزه غیبت از حجة الحق علامه عارف شیخ علی محمد همدانی - مهر علیشاه: ۱۲۸. - ۵- اعلام الوری: ۴۰۰
 ۶- یوم الخلاص: ۱۱۶ - ۷- منتخب الاثر: ۲۸۷ بحار الانوار: ۱۳۵/۵۱ - ۸- یوم الخلاص: ۱۲۴ بحار الانوار: ۱۵۲/۵۱
 ۹- یوم الخلاص: ۸۴۶ - ۱۰- اعلام الوری: ۴۰۱ محجة البیضاء ۳۳۸/۴ بحار ۱۳۲/۵۱

نتیجه‌ی خلقت و هم نتیجه‌ی بعثت به وجودش ظاهر شود، بدون تردیدی می‌بایست آخرین آن ذوات قدسی باشد و این امکان‌پذیر نیست مگر دارای امتیازاتی نظیر غیبت و طول عمر نسبت به امامان ماقبل خود باشد که تمامی اینها دارای اسراری می‌باشد که به فرموده‌ی امام صادق الهی است «اگرچه راه و جهت آن بر ما مکشوف نباشد»^۱ در اینصورت غیبت صغری در موقعیت زمانی و سیاسی بی‌سابقه که از عصر امام هادی و امام عسکری آغاز می‌شود بهترین روش محافظت از امامی است که باید با خصوصیت‌های مخصوص به خود امامت نماید.

انگیزه غیبت کبری

همانطور که در متون روایی شیعی پیرامون موضوع حساس امامان دوازده‌گانه بعد از رسول خدا روایاتی از ختمی مرتبت - صلوات‌الله‌علیه‌وآله - موجود است. در کتب «صحاح» و مسانید بزرگان اهل سنت احادیثی از پیامبر اکرم و خلفاء دوازده‌گانه بعد از حضرتش دیده می‌شود و ثبت کرده‌اند که رسول خدا فرموده‌اند: «این دین همیشه تا قیامت و تا هنگامی که دوازده نفر خلیفه بر شما باشند، استوار و برپاست. این خلفا همگی از قریش‌اند»^۲

در روایت دیگری فرموده‌اند: «کار این امت همیشه به سامان است و پیوسته بر دشمنانشان پیروزند تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه که همگی آنها از قریش‌اند، درگذرند»^۳

در روایت دیگر می‌خوانیم: «این امت دوازده‌قیم دارد که هرکس آنان را یاری نکند، زیانی هم به ایشان نرساند، همگی آنان از قریش‌اند»^۴

در روایت دیگر نیز آمده است: «کار این مردم تا هنگامی که دوازده مرد بر آنان ولایت داشته باشند، همواره در جریان است»^۵

در روایت دیگر می‌خوانیم: «این دین تا دوازده نفر از قریش باشند، به هیچ روی نابود نگردد و چون از دنیا بروند زمین اهل خود را فرو می‌برد»^۶

در روایت دیگر آمده است: «کار این امت، تا هنگامی که همه آن دوازده نفر قیام

۱- بحارالانوار: ۹۱/۵۲ یوم‌الخلاص: ۱۲۰

۲- صحیح مسلم: ۱۴۳/۳ ح ۱۸۲۱ صحیح بخاری: ۱۶۵/۴. سنن ابی داود: ۱۰۶/۳ مسند طیالسی: ح ۷۶۷ و ۳۲۷۸ مسند احمد: ۲۶/۱۳ و ۲۷ حلیة‌الاولیاء: ۲۳۳/۴.

۳- منتخب کنز‌العمال: ۳۲۱/۵ تاریخ ابن کثیر: ۲۴۹/۶ تاریخ خلفا سیوطی: ۱۰ صواعق‌المحرقة: ۲۸.

۴- کنز‌العمال: ۲۷/۱۳ و منتخب آن: ۳۱۲/۵.

۵- شرح صحیح مسلم از نووی: ۲۰۲/۱۲ صواعق‌المحرقة: ۱۸ تاریخ خلفا سیوطی: ۱۰.

۶- کنز‌العمال: ۲۷/۱۳.

کنند، همیشه قرین پیروزی است، آنان همگی از قریش اند.»^۱
موضوعات مهمی در این روایات توجه را به خود جلب می‌کند که نمی‌توان به آنها اشاره نکرد، زیرا موقعیت‌هائی را مشخص و گوشزد می‌نماید که از اهمیت بسیاری برخوردار می‌باشند:

اول: اینکه دوازده نفر خلفاء بعد از رسول خدا «قیم» امت می‌باشند.

دوم: این قیم‌های دوازده گانه بر امت ولایت دارند.

سوم: بقای دین به این دوازده نفر خلیفه قریشی می‌باشد.

چهارم: پیروزی امت تحت لوای رهبری امامان است.

پنجم: تأکید شده است که این دوازده قیم صاحب ولایت که بقای دین به آنها می‌باشد همه قریشی اند.

مقصود از قریشی بودن امامان بعد از رسول خدا را می‌توانیم از کلام نورانی علی امیرالمؤمنین به دست آورده، فهم کنیم. حضرتش فرموده‌اند: «همه امامان از قریش‌اند و در این تیره از هاشم [اهل بیت] جایگزین شده‌اند، [ولایت] برای غیر آنان روا نیست و والیان جز ایشان شایسته [ولایت] نباشند.»^۲

آنچه در این روایات باید مورد توجه قرار گیرد تا انگیزه غیبت کبری به دست آید زمان خلافت و امامت امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا می‌باشد که در این روایت دیده می‌شود، فرموده‌اند: «این دین تا قیام قیامت، تا هنگامی که دوازده خلیفه بر سرش باشند، استوار و برپا خواهد بود.»^۳

در حدیث دیگر می‌فرماید: «این دین پیوسته تا زمانی که دوازده نفر از قریش موجود باشند، استوار و برپاست و هنگامی که درگذرند زمین اهل خود را فرو می‌برد.»
دقت کنید. در این دو روایت علاوه بر اینکه بقای دین را تا پایان عمر امامان دوازده گانه تأیید نموده است. پایان عمر امامان را پایان دنیا می‌داند.

از این دو روایت مَلْهَم می‌شویم بعد از دوازدهمین امام از امامان، عمر این عالم پایان می‌یابد. پس لازم است، عمر یکی از این دوازده نفر تا نهایت دنیا به طول می‌انجامد. چنانکه روایت «امر خلافت مادامی که در جهان حتی دو تن مانده باشند در قریش خواهد

۲- نهج البلاغه خطبة ۱۴۲.

۱- کنز العمال: ۲۷/۱۳.

۳- اسناد آن را نقل کردیم.

بود»^۱ همین مهم را به اثبات می‌رساند که به برپائی قیامت پیوند بخورد؛ چنانکه در روایت نبوی فرموده‌اند: «قیامت برپا نگرود تا زمین از ظلم و ستم و دشمنی انباشته گردد. سپس فردی از اهل بیتم قیام کند و آن را از عدل و داد پر نماید. همانگونه که از ظلم و ستم انباشته شده بود.»^۲ و «دنیا پایان نگیرد تا مردی از اهل بیتم که همانام من است حاکم عرب گردد.»^۳ پس انگیزه غیبت کبری به لحاظ فرارسیدن قیام قیامت است. درست برخلاف انگیزه غیبت صغری که به آن اشاره کردیم.

قانون رجوع به وکلاء امامان

زمانی که شرایط سیاسی و اجتماعی یا بُعد مکانی اجازه نمی‌داد مسلمانان برای دانستن وظائف خویش در قبال رخدادهای حل مشکلات دینی و به دست آوردن احکام شرعی به امامان رجوع کنند، دستور داشتند به نایبان ائمه مراجعه نموده، وظیفه خود را در برخورد با رویدادهای سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی شناخته به کار گیرند. چنانکه شخصیت بلند پایه علمی معنوی شیعی که مقام نیابت کبری حضرت صاحب الامر را در غیبت کبری عهده‌دار بودند مرحوم حاج آقا حسین بروجردی به این اشاره داشته‌اند که ائمه طاهرین، اوصیاء پیامبر خدا «افرادی را برای رجوع پیروان خود معین فرموده‌اند»^۴ تا وظیفه خویش را در قبال آنچه نمی‌دانند یا دانسته، لکن بر اثر حادثه‌ای پیش آمده نیاز [بیشتری به شناخت وظیفه] دارند. کسب اطلاع کنند که آیا وقوع حادثه در ترکیب وظیفه شرعی امت اسلامی تاثیری گذاشته یا نه^۵ تا به وظیفه عمل کرده باشند.

بازگشت این اجتهاد متخصصان دینی، به دوره ختمی مرتبت می‌باشد که در تاریخ اسلامی ثبت شده است، وقتی یکی از صحابه را برای رسیدگی امور مسلمانان مکه مأموریت می‌دهند، از او جویا می‌شوند: وظیفه‌ات را در قبال مراجعات مردم چگونه فهم

۱- صحیح مسلم: ۳/۶ چاپ مصر.

۲- مستدرک حاکم: ۵۵۷/۴ حلیة الاولیاء: ۱۰۱/۳ مسند احمد: ۳۶/۳ تفسیر سیوطی: ۵۸/۶.

۳- سنن ترمذی: ۷۴/۹ سنن ابی‌داود: ۷/۲ حلیة الاولیاء: ۷۵/۵ مسند احمد: ۳۷۶/۱ تاریخ

بغداد: ۳۸۸/۴ ۴- البدر الزاهر = تقریرات درس معظم له: ۵۶.

۵- در اصطلاح فقهی مسائل مستحدثة نام دارد.

می‌کنی و به دست می‌آوری؟ در جواب عرض می‌کند: به قرآن رجوع می‌کنم، می‌فرمایند: اگر تکلیف را نیافتی چه می‌کنی؟ عرض می‌کند: به سنتِ شما رجوع می‌نمایم. حضرت می‌فرمایند: اگر چیزی به دست نیاوردی چه می‌کنی؟ عرض می‌کند: به عقل خویش حکم می‌کنم. حضرت او را می‌ستایند.

این اجتهاد تخصصی در عصر امامت ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - نیز مورد توجه و عمل بوده، به تأیید امام رسیده است. حتی امام صادق فرموده‌اند: اگر «بریدبن معاویه عجلی و ابوبصیر لیث بن بختری مرادی و محمد بن مسلم و زراره، نجیبان و برگزیدگان که امینان خدا بر حلال و حرام می‌باشند نمی‌بودند، آثار نبوت مندرس و منقطع می‌شد»^۱ «کسی استنباط حکم نمی‌کرد، اینان حافظان دین و امینان پدرم بر حلال و حرام خدایند»^۲ که منظور امام منصب و مقام حکم بر حلال و حرام، نایبان معصوم - علیه‌السلام - در تمامی دوره‌های امامت تا آخرین غروب دنیا می‌باشد، زیرا چنین صاحبان مقامی که حافظ دین و امین امام بوده‌اند در هر عصر از ناحیه امام آن دوره به چنین منصبی گمارده می‌شده‌اند.

حضرت سرالله الاعظم علی امیرالمؤمنین در نامه‌ای که به قثم بن عباس، عامل خویش در مکه معظمه مرقوم می‌دارند، دستورش می‌دهند: «حج را برای مردم اقامه کن و آنان را به روزهای خدا متذکر ساز و عصرها برای مردم بنشین، آنان که از تو فتوی می‌خواهند، فتوی بده به نادان بیاموز، با عالم مذاکره کن»^۳

مهم‌تر اینکه حتی با حضور امام، صحابه به چنین مقامی گمارده می‌شده‌اند. امام محمدباقر - علیه‌السلام - نیز به ابان بن تغلب صحابی شایسته که به درجه اجتهاد رسیده است می‌فرمایند: «در مسجد مدینه منوره بنشین برای مردم فتوی بده که من دوست دارم در میان شیعیانم مثل تو دیده شود»^۴

در دوره امامت جعفر بن محمد - سلام‌الله علیهما - وقتی عبدالله بن ابی‌یعفور عرضه می‌دارد: «مقدورم نیست که هر ساعت به دیدار شما برسم و پاسخ حکمی را که از من پرسیده‌اند، قادر به جواب نیستم جویا شوم» حضرت او را به محمد بن مسلم ثقفی ارجاع

۲- همان مدرک: ۱۰۴/۱۸.

۱- وسائل‌الشیعه: ۱۰۳/۱۸.

۳- نهج‌البلاغه ترجمه مرحوم فیض‌الاسلام: ۱۰۶۳.

۴- ولایة‌الفقیه: ۹۵/۲.

رهبران ضلالت امامت قائم آل محمد (عج) آغاز دوران مهدویت

داده می‌فرمایند: «او از پدرم شنیده و نزد او [جهت فتوی دادن] موجه بوده است.»^۱

در عصر امامت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - عبدالعزیز بن مهتدی حسن بن علی بن یقطین به حضرتش عرض می‌کند: «گاهی نمی‌توانم شرفیاب حضور شوم و هرچه از معالم دین مورد احتیاجم می‌باشد بپرسم. آیا یونس بن عبدالرحمن مورد وثوق می‌باشد تا احکام دینم را از او بپرسم؟» می‌فرمایند: «آری.»^۲

به زمان امامت حضرت هادی - علیه السلام - وقتی احمد بن اسحاق از حضرت جويا می‌شود: «از چه کسی اخذ احکام نمایم و گفته چه کسی را بپذیرم؟» می‌فرمایند: «محمد بن عثمان عمري مورد وثوق من است آنچه به تو می‌رساند از من است.»^۳

در شناخت موقعیت این برگزیدگان همین بس که امام صادق - علیه السلام - درباره رد رأی آنان فرموده‌اند: «در حقیقت حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و کسی که با ما مخالفت کند با خدا مخالفت نموده است.»^۴ مرحوم علامه فقیه حاج سید ابراهیم میلانی در درس خارج می‌فرمودند: «این فرموده امام، موقعیت رهبری پیشوایان دینی را در کنار امام معصوم - علیه السلام - قرار می‌دهد که سرپیچی از حکم آن ذوات مقدسه که نواب عام می‌باشند، به وظیفه الهی عمل نکردن است. به همین اعتبار تا حکومت در دست فقیهی از فقهای اهل بیت - علیهم السلام - نباشد، آنچه اختصاص به وجود امام دارد مانند اقامه نماز عیدین به جماعت غیر ممکن است مگر حکومت در دسترس فقیهی باشد....»

حق انتخاب

در دوران عمر امامت که رجوع به امام به هر جهتی سیاسی یا اجتماعی امکان پذیر نبوده و از سوئی امام نیز برای آن زمان یا محیط شخصی را جهت کسب تکلیف پیروان امامت معین نکرده بودند تا به هنگام ضرورت، برای پی بردن به وظائف نظرش را جويا شوند، مانند عصر غیبت کبرای صاحب الامر - ارواحنا فداه - طبق شرائطی انتخاب را به امت واگذاشته‌اند تا بر اساس قواعد و ضوابطی شخصاً فرد دانای اصحاب که علاوه بر آشنائی با احکام و نظریات معصوم قوه استنباط را دارا می‌باشد، شناسائی کند وظیفه‌اش

۲- وسائل الشیعه: ۱۰۷/۱۸

۴- همان مدرک قبل: ۶۷/۱

۱- وسائل الشیعه: ۱۸۵/۱۸

۳- اصول کافی: ۳۲۹/۱

را از او جویا شود. زیرا وقتی عمر بن حنظله از حضرت صادق - علیه السلام - سئوالاتی می‌کند: «به هنگام ظهور اختلاف وظیفه چیست؟» حضرت بعد از اینکه رجوع به حاکم جائر را نهی می‌نمایند می‌فرمایند: «باید ملاحظه کنند و ببینند که از شما چه کسی سنن و حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، صاحب نظر شده، احکام و قوانین ما را شناخته است، باید او را به عنوان داور و حاکم بپذیرند و به حکم او راضی باشند. زیرا من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام و اگر چنین شخصی براساس احکام ما داوری نمود طرف مقابل نپذیرفت، در حقیقت حکم خدا را سبک شمرده، ما را رد کرده است و کسی که با ما مخالفت کند با خدا مخالفت نموده است.»^۱ مهم اینست که ابو خدیجه می‌گوید: «من از ناحیه امام - علیه السلام - مأموریت یافتم دستورالعمل امام را به پیروان امامت ابلاغ کنم: «مبادا هنگامی که میان شما دشمنی و ستیزه‌ای رخ می‌دهد یا برای دریافت و پرداختی اختلاف بروز می‌کند برای رسیدگی آن به یکی از این گروه بد کردار رجوع کنید! باید فردی را از بین خود که حلال و حرام ما را می‌شناسد به داوری بگیرید که من او را قاضی قرار می‌دهم.»^۲ البته از این دستور خدشه‌ناپذیر امام، حکومت فقیه آل محمد به دست می‌آید که بیان کننده حلال و حرام، اذن بل وظیفه دارد در اموراتی که به غلط به حکومت‌های جائر اختصاص یافته دخالت کند.

در دوران امامت حضرت صاحب الامر - روحی فداه - اسحاق بن یعقوب مسائلی را که برایش پیش آمده بود در عریضه‌ای به شرف عرض حضرت می‌رساند، در جواب به خط شریف خودشان دستور می‌دهند: «... **واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی، علیکم و انا حجة الله علیهم...**»^۳ اما در حوادثی که رخ می‌دهد باید به راویان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنانم.

در این صورت می‌باید پذیرفت، نواب عام که عالمان فقیه به شمار می‌روند «حجت امام» بر امت می‌باشند و امام حجت خدا بر آنان.

۱- اصول کافی: ۱/۶۷/۱ ح ۱۰ تهذیب الاحکام: ۳۰۱/۶، احتجاج: ۲۳۲/۲۶۰/۲ بحار الانوار: ۲۲۱/۲

۲- کمال الدین: ۴۸۴/۲

۳- تهذیب الاحکام: ۳۰۳/۶

وکلاء رابط بین امت و نواب خاص

براساس گزارش تاریخ امامت، حضرت صاحب الامر نیز به سنت امامان ماقبل خویش دارای وکلای بوده‌اند^۱ که عریضه‌های خویش را به نواب چهارگانه دوران هفتاد و چهار ساله^۲ غیبت صغری تقدیم می‌داشتند، آنان توقیعات مبارکه و جواب‌های مسائل را به صاحبشان می‌رساندند^۳ تا قطع امر سفارت که آخرین نایب خاص و سفیر آن نازنین کبریا، با تقدیم عریضه اسحاق بن یعقوب و تقاضای جواب، حضرت به خط شریف خودشان دستور می‌دهند، در پیش آمد حوادث که نیاز به کسب تکلیف دارید به روات حدیث ما رجوع کنید^۴. و در سال ۵۳۲۹ در دوران زعامت چهارمین نایب خاص توقیعی به نام او شرف صدور می‌یابد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر و پاداش دوستانت را در مصیبت تو زیاد کند. تا شش روز دیگر خواهی مُرد. خود را آماده کن و برای جانشینی خود به کسی وصیت مکن که غیبت تام [من] فرارسیده است و دیگر ظهوری نخواهد بود، مگر با دستور خداوند متعال، آن هم پس از دورانی طولانی و پس از قساوت دل‌ها و پُر شدن زمین از ستم، دیری نخواهد پایید که از میان پیروانم کسانی خواهند آمد که ادعای دیدار مرا کنند. اما آگاه باش که هرکس پیش از خروج «سفیانی» و [پدید آمدن] «صیحه» مدعی دیدار من شود دروغزن و مفتری است **ولاحول ولا قوة الا بالله العظیم**^۵ به طوری که ملاحظه می‌شود در توقیع مبارک مربوط به اسحاق بن یعقوب دستور ارجاع به روات احادیث را صادر کرده‌اند و در توقیع شریف آخرین نایب ادعای هر کسی را که مدعی شود با امام مانند نواب اربعه تماس دارد رد کرده‌اند و اشاره به غیبت کبری نموده‌اند.

موقعیت امامت و نیابت آن

خوشبختانه مقام و مرتبت امامت که در لغت به معنای پیشوایی و رهبری و در

۱- اثبات الهداة: ۶۱۴/۳

۲- اعیان الشیعه: ۴۶/۱

۳- بحارالانوار: ۳۶۲/۵۱

۴- بحارالانوار: ۸۱/۵۳ یوم الخلاص: ۱۹۴

۵- کمال الدین: ۴۴/۲۱۶، غیبت طوسی، ۳۶۵/۳۹۵ کشف الغمه: ۵۳۰/۲ بحارالانوار: ۳۶۱/۵۱ و

۱۵۱/۱۲ یوم الخلاص: ۱۹۵ وسائل: ۱۰۲/۱۸

اصطلاح به معنای مقامی که دارنده آن [امام] ریاست امور دینی و سیاسی مسلمانان را به عهده دارد حتی دشمنان خویش را وادار کرده است او را چنان که هست بشناسند و بپذیرند، جایگاهش را در رسیدن به توحید ناب فهم کنند، بی اختیار بگویند و بنویسند، این مرجعیت انحصاری دینی را به امامان بعد از رسول خدا اختصاص دهند، حفظ و استمرار شریعت و دین خداوند را از طریق وجود مستمر «حجت» امکان پذیر بدانند. پس در غیر این صورت اگر امام و حجت در زمین نباشد شریعت خداوند تعطیل و ساقط می شود.

حتی در منظومه دینی اهل سنت که امامت به حد رهبری شرعی امت اسلامی تنزل یافته، ولی باز مفاهیم «امامت» و «خلافت» و «امرةالمومنین» را مترادف می دانند^۱ در حقیقت به وجوب امامت معتقدند^۲ و عموماً به احادیثی از پیامبر و اجماع استناد می کنند.^۳ مهم تر اینکه معتقدند قیام دین جز به وجود امامت ممکن نیست؛ چه بیشتر امور دین به وجود امام وابسته است. به همین لحاظ وجوب امامت را از ضروریات شرع می شمارند.^۴ برای نمونه فریضه جهاد که از اصلی ترین ارکان منظومه فقهی - کلامی اهل سنت است^۵ و تدبیر دنیای مسلمانان^۶ حمایت از امنیت جامعه و تمامیت ارض دارالاسلام و جلوگیری از بروز فتنه های داخلی^۷ و اقامه حدود و اداره مالی دینی^۸ را در حدود قدرت و توانائی امامت می دانند.

اینگونه مرتبت های امامت را که ملاحظه نمودید حتی در منابع اهل سنت به آنها برخورد می کنیم، دلالت بر موقعیت خاص و انحصاری امامت بعد از رسول خدا می کند. در حقیقت با فرمان ارجاع امت به روای احادیث، آنچه به امام بستگی پیدا می کند در عصر غیبت به حجتی که امام برای امت معین و مشخص نموده اند ربط

۱- طبقات ابن سعد: ۲۸۱/۳ مجمع الزوائد: ۶۱/۹

۲- الفصل ابن حزم: ۸۷/۴ السياسة الشرعية ابن تیمیه: ۱۶۱ بدائع السلك فی طبائع الملك از ابن ارزق: ۷۱/۱، الاحکام السلطانية از ابویعلی محمد: ۱۹، الجامع الاحکام القرآن قرطبی: ۲۶۴/۱

۳- صحیح مسلم: ۱۴۷۸/۳، والحسبة از ابن تیمیه: ۱۱ + الانهایة الاقدام شهرستانی: ۴۸

۴- الاقتصاد فی الاعتقاد غزالی: ۱۴۷ - ۱۴۹

۵- ارشاد عبدالملك جوینی: ۱۵۶ و معبدالنعم و میبدالنعم از عبدالوهاب سبکی: ۱۶ - ۱۷

۶- مجموع فتاوی ابن تیمیه: ۲۶۲/۲۸

۷- الاحکام السلطانية ابویعلی: ۲۷، الاحکام السلطانية ماوردی: ۱۶

۸- الحسبة ابن تیمیه: ۵۵ - ۷۳

می یابد. به این معنا همانطور که اگر امام بعد از رسول خدا زمام امور را در دست نداشته باشد، همان می شود که در تاریخ اسلام به ثبت رسید. اگر در غیاب امام زمام امور به دست حجتی که او بر مردم گمارده نباشد، همان شده های بعد از رسول اکرم تکرار می شود.

در معنا همانطور که فرمان «اطیعوا الرسول» با «اطیعوا الله و رسوله» و «اطیعوا الله و الرسول» و «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول»^۱ اطاعت از پیامبر را همانند اطاعت خدا واجب می نماید، دستورات نبوی عیناً دستورات الهی می شود. با «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۲ اطاعت از امامت الهی چون اطاعت از نبوت و خدای تعالی است. و با فرمان «فانهم حجتی علیکم» از ناحیه مقدسه ولی الله اعظم امام زمان - ارواحنا فداه - اطاعت از عالمان واجد شرائط چون امامان و رسول اکرم و خدای تعالی می باشد. که **در عدم حضور امام علیه السلام مقام «اولی الامر منکم» را دارا هستند.**

پس آنگاه که قرآن می فرماید: «و من یعص الله ورسوله فان له نارجهنم»^۳ یعنی مخالفت با امامت جز آتش نتیجه ای همراه نخواهد داشت. و آنجا که می فرماید «وماء اتکم الرسول فخذوه و مانهکم عنه فانتهوا»^۴ آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید [اجرا کنید] و از آنچه نهی کرده خودداری نمائید. یعنی از اوامر و نواهی امام و در صورت غیبت نایبان واجدالشرائط اطاعت کنید.

و آنجا که می فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه» بی شک پیامبر خدا نمونه و الگوی نیکویی برای شماست^۵ **یعنی امامت مانند نبوت است و مرجعیت مانند آن دو الگوست.**

براساس آنچه از نظر گذشت همانطور که خدا و پیامبر و امام در یک موقعیت هستند و بی گمان هرچه را که امام حرام کرده مثل آن است که پیامبر و خدا حرام نموده اند، آنچه نایب امام حکم می کند و به آن حلال و حرام شناخته می شوند در همان رتبت و منزلت است.

۱- انفال: ۱، ۲۰ و ۴۶ مجادله: ۱۳ آل عمران ۳۲ و ۱۳۲ نساء: ۵۹ مائده: ۹۲ نور: ۵۴ محمد: ۳۳ تغابن

۱۲- نور: ۵۶

۲- نساء: ۵۹

۳- جن: ۲۳ نساء: ۱۴ احزاب: ۳۶

۴- حشر: ۷

۵- احزاب: ۲۱

پس اگر کسی بگوید: **قرآن ما را کفایت می‌کند نیازی به سنت نداریم، و مهدویت مکفی از مرجعیت است به گمراهی کشیده شده، به غرض یا جهل امت را به بیراهه می‌کشاند.**

مقدم بن معدی کرب^۱ روایت کرده رسول خدا فرموده‌اند: «این را بدانید که بر من قرآن نازل شده و به همراه آن همانندش سنت، آگاه باشید! دور نیست مردی که شکمش سیر شده، راحت بر جایگاه خود تکیه داده بگوید: تنها قرآن را دریابید، و هرچه را که در آن حلال دیدید حلالش بدانید و آنچه را که حرام یافتید حرام و ناروایش بشمارید.»^۲

عبیدالله بن ابی رافع^۳ نیز از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا فرموده‌اند: «آگاه باشید می‌بینم یکی از شما را که خوش بر مسند خویش تکیه داده، امری را که من به انجام آن دستور داده یا از آن نهی نموده‌ام بر او عرضه کنند و او بگوید: نمی‌دانم! من آنچه را در کتاب خدا ببینم عمل می‌کنم!!»^۴ مهم‌تر اینکه از کلام نورانی «**علی منی و انا من علی لایودی عنی الا انا و علی**» علی از من است و من از علی، وظیفه مرا به جز خودم یا علی کس دیگر انجام نمی‌دهد»^۵ متوجه می‌شویم علی - علیه‌السلام - در مقام تبلیغ احکام الهی به منزله پیامبر خاتم است. در حقیقت امامت مجری آن مقاصدی است که نبوت برای آن مبعوث شد. چنانکه رسول خدا به علی بن ابیطالب فرموده‌اند: «**انت تُودی عنی، و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیه بعدی**»^۶ تو رسالتم را ادامه خواهی داد و صدایم را به گوش امتم خواهی رسانید و پس از من موارد اختلاف ایشان را حل و فصل خواهی نمود. این شأن و منزلت را در صورت دسترس نبودن امام در مرجعیت، خلاصه شده می‌بینیم.

و آنچه که پیامبر در غدیر می‌فرماید: «ای مردم! خداوند مولی و سرور من است و من مولی و سرور شما هستم.»^۷ «پس هرکس را که من مولای او می‌باشم این علی مولای او

۱- شرح حالش در اسدالغابه: ۴/۴۱۱ و جوامع السیره: ۲۸۰ و تقریب التهذیب: ۲/۲۷۲ آمده است.

۲- مسند ابوداود: باب لزوم السنة، از کتاب السنة

۳- شرح حالش در تقریب التهذیب: ۱/۵۳۲ ش ۱۴۴۱ آمده است.

۴- سنن ترمذی و ابن ماجه و سنن ابوداود و مسند احمد حنبل

۵- مناقب ترمذی: ۳/۶۹ کنز العمال: ۶/۵۳ مسند احمد حنبل: ۶/۱۶۴ - ۱۶۵

۶- حلیة الاولیاء: ۱/۶۳ - ۷- شواهد التنزیل: ۱/۱۹۱ تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۰۹

خواهد بود.»^۱

در معنا اشاره به موقعیت انحصاری امامت است که از خدا خواسته‌اند دوستدارش را دوست بدارد و دشمنش را دشمن شمارد^۲ اگر او که امامت و امام را رد کند، دشمن باشد از «... و علینا رد، والراد علینا الراد علی الله و هو علی حدّ الشریک بالله»^۳ متوجه موقعیت نایبان امام - علیه السلام - می‌شویم.

سپس با نزول آیه: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»^۴ رسول خدا فرموده‌اند: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت، خشنودی خداوند به رسالت من و ولایت علی»^۵ است و از این کلام مبارک متوجه می‌شویم خشنودی خداوند به استمرار ولایت و امامت امامان و استمرار ولایت نواب عامه امام است. پس اگر امامت استمرار نبوت محسوب می‌شود، مرجعیت و ولایت فقیه آل محمد استمرار امامت خواهد بود.

نوشته‌اند عمر بن خطاب به امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - عرض کرد: «بخ بخ لک یابن ابی طالب» خوشا به حالت ای پسر ابوطالب! گوارایت باد! صبح را شام کردی در حالی که سرور همه مومنان شده‌ای^۶

عمر بن خطاب در حقیقت راه هرگونه اقدام برای خروج از امامت و سرپیچی از آن را مسدود کرده و بی اعتباری همه سقیفه‌های تاریخ را که در مقابل حتی امامت نواب عامه واجدالشرائط قرار گرفته‌اند امضا نموده است.

امامت، باب نبوت

اگر روایاتی که رسول خدا به شکل‌ها و تعبیر مختلفی علی امیرالمؤمنین را «باب

۱- در تمامی مصادر اهل سنت آمده است.

۲- مسند احمد: ۱۱۸/۱ و ۱۱۹ و ۲۸۱/۴ و ۳۷۰، ۲۷۲، ۳۷۳ مستدرک حاکم: ۱۰۹/۳

۳- اگر چنین شخصی براساس احکام ما داوری نمود و طرف مقابل نپذیرفت، در حقیقت حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و کسی که با ما مخالفت کند با خدا مخالفت نموده است و او در مرز شریک قایل شدن برای خدا است. (مدارک آن را در همین کتاب آورده‌ایم)

۴- مائده: ۳

۵- مستدرک حاکم: ۱۵۷/۱ - ۱۵۸ ح ۲۱۱ و ۲۱۲

۶- الریاض النضره: ۱۶۹/۲ تاریخ ابن کثیر: ۲۱۰/۵ مسند احمد: ۲۸۱/۴

مدینه علم» «باب حکمت»، «باب فقه»، «باب جنت»، معرفی کرده‌اند در نظر داشته باشیم به این راز پی می‌بریم که نبوت، امامت را تنها باب فیض‌گیری از فیوضات نبوت می‌داند و به اثبات می‌رساند که امامت باب نبوت می‌باشد. یعنی تفهیم می‌کند جز صراط امامت راه دیگری به نبوت، در حقیقت رضای خداوند ختم نمی‌شود.

قابل توجه است، ابواب منصوب شده از ناحیه امامت که در صورت غیبت امام در حضور و بودن امام، زمانی که امکان شرفیابی نبوده برای رسیدگی به امور پیروان امامت معین شده‌اند، دارای همان مرتبت و منزلتی هستند که امامت معصوم نسبت به نبوت و ربوبیت دارد که به عده‌ای خاص از صحابه صاحب اسرار اختصاص یافته است. و همانطور که به حکم کلام نورانی: «یا علی انت الفاروق الاعظم و انت الصدیق الاکبر»^۱ امامت در تمامی دوران عمرش فارق بین حق و باطل می‌باشد. به اعتبار «لکل امة فاروق»^۲ که رسول خدا فرمود، نواب حقیقی و راستین امامان می‌باشند که به هنگام آمیختگی حق و باطل، تنها جداکننده‌ای هستند که خطا نمی‌کنند و به اشتباه مبتلا نمی‌شوند.

کلام نورانی «یا علی انت صدیق الاکبر»^۳ که می‌رساند، امامت غدیر تنها صدیق حقیقی و الهی نبوت می‌باشد و «لکل امة صدیق» تفهیم می‌کند تنها ابواب امامت که با نص امام منصوب شده‌اند، صدیق حقیقی امامت به شمار می‌روند. رد و قبول اینان در سرنوشت ایمانی امت تأثیر به‌سزایی داشته و دارد و همان طور که علی بن ابیطالب - علیه‌السلام - به فرموده رسول خدا در فتنه بعد از حضرتش حق را از باطل جدا می‌کند،^۴ در تمامی فتنه‌های تاریخ امامت جداکننده حق از باطل است و **در غیبت امام - علیه‌السلام - نواب تنها کسانی هستند که اگر سویی قرار گیرند حق همانجا می‌باشد.**

باب امام

اشاره کردیم که ابواب امام در امورات مختلف حتی در عصر امام - علیه‌السلام - بر منصب رسیدگی امور دینی و اجتماعی و سیاسی پیروان امامت گمارده شده‌اند و براساس فرمان «الراد علینا» که از نظر گذشت، **رد نواب حقیقی، رد امامت بوده،**

۱- بحارالانوار: ۱۱۱/۳۸ - البته اسناد اهل سنت را در کتاب فضائل الخمسه ملاحظه نمایند.

۲- تفسیر نورالثقلین: ۸۲/۱ یعنی: برای هر امتی فاروق می‌باشد.

۳- بحارالانوار: ۱۱۱/۳۸ - ۴- تفسیر نورالثقلین: ۸۲/۱

رهبران ضلالت _____ امامت قائم آل محمد (عج) آغاز دوران مهدویت

موجب خروج از حاکمیت امامت در حقیقت نبوت می‌شود. در این صورت

رازدارترین و مقرب‌ترین اصحاب به امام هر دوره‌ای باب خوانده شده است.

هرچند در هر دوره‌ای به ابواب امامان توجه شده همیشه مطرح بوده‌اند و قسمتی از تاریخ سیاسی، اجتماعی اسلام خاصه امامت را به خود اختصاص داده‌اند، لکن در عصر امامت حجة بن الحسن العسکری توجه بیشتری به این مقام شده از غیبت صغری و سپس در غیبت کبری عده‌ای در این مقام قرار گرفته و به اذن حضرت صاحب الامر مورد رجوع پیروان امامت قرار گرفته‌اند و توسط سفرای اربعه توقیعات به نام ایشان از ناحیه مقدسه صادر گشته است.

قابل دانستن است به لحاظ چنین موقعیت حساسی، دو گروه مدعی این مقام و منزلت شده‌اند: عده‌ای که در استخدام حکومت‌ها بوده‌اند و مأموریت داشته‌اند با چنین ادعائی مقاصد ضد امامت شاهان و حاکمان را به شکل شرعی در جامعه اسلامی پیاده کنند. دسته‌ای نیز برای رسیدن به ریاست و سودهای سرشار آن مدعی بابیت شده‌اند؛ مانند اقطاب صوفیه و رکن‌های شیخیه که در جای خودش به آن‌ها خواهیم پرداخت.

در اینجا می‌طلبید فهرستی از مشهورترین «باب» را به اختصار ذکر کنیم: به اعتقاد شیعه امامیه در قرن سوم و مطلع قرن چهارم که عصر غیبت صغری است، چهار نفر باب امام حضرت حجة بن الحسن المهدی بودند که آن‌ها را نواب اربعه و سفرای آن حضرت نیز می‌نامند و مدت سفارت آن‌ها از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ قمری بود، عبارتند از عثمان بن سعید اسدی و محمد بن عثمان بن سعید، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري.

دیگر کسانی که به باب معروف هستند و از ثقات امامیه و برجستگان شیعه به شمار می‌آیند، توسط سفرای اربعه توقیعات به نام آن‌ها از ناحیه مقدسه صادر گشته به شرح زیر است:

ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی کوفی رازی باب حضرت حجت در ری که محقق اردبیلی درباره‌اش می‌گوید: «کان احد الابواب»^۱

ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری قمی از اصحاب حضرت جواد و علی الهادی و باب

حضرت حجت در قم که محقق اردبیلی درباره اش می نویسد: «رأى صاحب الزمان و هوشیخ القیمین و واقدهم»^۱ وی خدمت صاحب الامر شرفیاب شد، باب امام درقم گردید.^۲

ابراهیم بن محمد همدانی باب امام مهدی (ع) محقق اردبیلی درباره اش می نویسد: «وکیل الناحیه کان حج اربعین حجة»^۳

ابواسحاق ابراهیم بن مهزیار اهوازی باب امام^۴ بود. درباره اش می گوید: «وکان وکیل الناحیه وکان الامر یدور علیه»^۵

احمد بن حمزة بن الیسع قمی باب امام مهدی حجت بن الحسن^۶ ابوهاشم داوود بن القاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب باب حضرت حجت^۷

محمد بن علی بن بلال از اصحاب حضرت حجة بن الحسن - روحی فداه - می باشد که سید بن طاووس در «ربیع الشیعه» می گوید: «من السفراء الموجودین فی الغیبة الصغری والابواب المعروفین الذی لمانخلف الامامیه القائلون بامامة الحسن بن علی فیهم»^۸ ابومحمد الوجدانی باب امام مهدی - روحی فداه -

محمد بن ابراهیم بن مهزیار باب امام حجة بن الحسن العسکری - روحی فداه - محقق اردبیلی می نویسد: وی نیز مانند پدرش ابراهیم بن مهزیار از ابواب امام و وکیل آن حضرت می باشد.^۹

عمر اهوازی از ابواب حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - بوده است. ابوجعفر عبدالله ابی غانم قزوینی که به نام وی از حضرت امام زمان توقیع صادر گردید، وی باب امام در قزوین بوده.^{۱۰}

و جمعی دیگر از برجستگان شیعه، دارای سفارت و باب امام بودند که ذکر تمامی

۱- همان مدرک قبل: ۴۱/۱
۲- رجال ابن داوود: ۲۴
۳- رجال کشی: ۵۰۸ - ۵۰۹
۴- رجال ابن داود: ۱۹ جامع الرواة: ۳۵/۱
۵- رجال کشی: ۴۴۶
۶- اعیان الشیعه: ۴۸/۲ رجال ابن داود: ۱۹ والجامع الرواة: ۴۹/۱
۷- جامع الرواة: ۳۰۷/۱ فهرست شیخ طوسی: ۱۳۱
۸- رجال ابن داود: ۲۴ جامع الرواة: ۱۵۳/۲
۹- جامع الرواة: ۴۴/۲
۱۰- ضیافة الاخوان: ۶۶ الغیبة طوسی: ۱۷۲

رهبران ضلالت _____ امامت قائم آل محمد (عج) آغاز دوران مهدویت

آن‌ها سخن را به درازا می‌کشاند. سید محسن عاملی امین می‌نویسد: ظاهراً نواب اربعه که به باب امام نیز معروف هستند، دارای نیابت عامه بودند و باقی سفرا و ابواب امام دارای سفارت و وکالت در امور خاصه.^۱

البته بررسی دقیق نشان دهنده این حقیقت می‌باشد: اسم کسانی را که صوفیه مانند جنید بغدادی باب امام زمان معرفی کرده‌اند در میان ابواب و وکلا دیده نمی‌شود.

بخش سوم

دعوت کنندگان به ضلالت

در ایام غیبت کبری

در پی عصر امام صادق - علیه السلام - پیروان «اسماعیلیه» از این مرتبت در تشیع برای شکل دادن به تشکیلات خود سوءاستفاده کرده، آن را یکی از مراتب عالی در صدور دین و دعوت اسماعیلی دانسته‌اند.

درست است شهرت این اصطلاح از دوره «فاطمی» است لکن پیش از «فاطمیان» نیز در میان اسماعیلیه که در آن زمان کاملاً پنهانی می‌زیستند به کار برده شده است.^۱ چنانکه بنا بر گزارش بعضی از منابع اسماعیلی دوره فاطمی که از مراتب دعوت سخن رفته است. واژه «باب» و گاهی «باب الابواب» درباره رئیس اجرائی سازمان دعوت که مقامی بلافاصله بعد از امام بوده به کار رفته است. و در اصطلاح دینی اینان مرتبه «باب» دقیقاً معادل اصطلاح رسمی «داعی الدعوات» به کار رفته^۲ و لذا از اواخر غیبت صغری عده‌ای به دروغ مدعی «بابیت» و «سفارت» شدند که نخستین آن‌ها «ابو محمد شریعی» بود^۳ و در پی او «محمد بن نصیر نمیری» مؤسس فرقه نصیری است که حضرت صاحب الامر او را لعن نموده‌اند^۴ و حسین بن منصور حلاج صوفی معروف^۵ و ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی الغراق^۶ و ابوبکر محمد بن احمد عثمان بغدادی^۷ و احمد بن هلال کوفی^۸ و ابودلف مجنون محمد بن مظفر^۹ عبدالله بن میمون قداح در سال ۲۵۱ مدعی نیابت حاضر شد و یحیی بن ذکریه در سال ۲۸۱ مدعی باب شد و احمد بن حسین رازی و سید شرف الدین ابراهیم، نخست مدعی باب امام بودند و سپس ادعای امامت

۱- الکشف، از جعفر بن منصور الیمن: ۲۴

۲- بحار الانوار: ۳۶۷/۵۱

۳- معجم رجال الحدیث: ۳۳۶/۱۷

۴- بحار الانوار: ۳۶۹/۵۱ معجم الحدیث: ۹۷/۶

۵- بحار الانوار: ۳۷۱/۵۱ معجم رجال الحدیث: ۵۳/۱۷

۶- معجم رجال الحدیث: ۵۳/۱۷

۷- جامع الرواة: ۲۰۲/۲ معجم رجال الحدیث: ۲۷

۸- جامع الرواة: ۷۴/۱

۹- مثلاً در دعائم الاسلام تألیف قاضی نعمان

کردند.^۱

حسین بن علی اصفهانی و علی بن محمد سجستانی بغدادی و سید محمد هندی مدعی باب شدند. محمد بن فلاح مشعشع خوزستان در پی دعوی نیابت خاصه مدعی مهدویت شد.^۲ عباس فاطمی در اواخر قرن هفتم^۳ درویش رضا عبدالله حسان المهدی در ۱۸۹۹ خود را باب، سپس مهدی موعود اعلان نمود. محمد احمد بن عبدالله سودانی صوفی، اول باب امام، سپس اعلام نمود مهدی است. و خلاصه سیدعلی محمد شیرازی با باب بودن ادعایش را آغاز کرد تا الوهیت پیش رفت.

خواهیم گفت این اواخر عده‌ای از صوفیان نعمة‌اللہی برای جنید بغدادی مدعی نیابت شده‌اند.

ادعای بابیت در صوفیه

بررسی محققانه تاریخ به اثبات می‌رساند صوفیه با سه منظور در تاریخ مطرح شده‌اند. و همیشه به نام اسلام در کنار اسلام برای درهم ریزی نظام «امامت» در تشیع روح اسلام اصیل کوشیده‌اند.

اول: معدود کسانی که به راستی اهل زهد بودند و بر اثر افراط در این ذوق و خواسته دینی به بیراهه کشیده شدند. نخست اصحاب صفة را که زندگیشان براساس یک مشکل اقتصادی بود مکتبی جدا شده در کنار اسلام الگو قرار دادند. در این دوره اگر خود رویاروی امامت قرار نگرفته به فرامین امام هم توجهی نداشتند؛ ولی بعد برای مقابله کردن با امامت این عده قلیل مطرود جامعه اسلامی الگو و دلیل شدند.

دوم: آن عده از افرادی که به واسطه، یا بی واسطه در استخدام حکومت عباسی بودند و مأموریت داشتند اسلام بدون امام را همان امامت استمرار نبوت جلوه دهند، آن را زنده نگاه دارند. از طرفی در کنار امامان شیعه با عنوان «ولی» به معنای دارای ولایت بودن مطرح باشند و در عرض امام با داستان هائی که از زهد و کرامات برایشان

۱- تاریخ و صاف: ۱۹۱ مدعیان نبوت و مهدویت: ۲۶۲ - ۲۶۴

۲- تاریخ پانصد ساله خوزستان از کسروی: صفحه ۲۳ به بعد + مدعیان نبوت و مهدویت: ۲۵۵

۳- مدعیان نبوت و مهدویت: ۲۷۵

رهبران ضلالت ————— دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

می ساختند خویش را همدوش امامت نشان می دادند.

تأثیر این ساخت و ساز امویان در ایام غیبت کبری دیده شد که **قطبیت تصوف** را در کنار امامت قرار داد. هر دو را یک مظهر و یک حقیقت و دارای یک معنا و اشاره به یک شخص دانستند^۱ و اعتقاد به وجود امام به عنوان قطب عالم امکان را با مفهوم قطب در تصوف تقریباً یکسان جلوه دادند.^۲ این دوره که با تصوف آوری ابوهاشم کوفی در اسلام آغاز شد، برخلاف مخالفت‌های امام صادق - علیه السلام - عباسیان به دست دشمنان امامت آن را حفظ کردند تا اینکه در عصر ابوسعید ابوالخیر قرن چهارم - پنجم هجری قمری عبدالرحمن سلمی در تدوین طبقات الصوفیه برای اولین بار از وجود شخصی مشهور به تصوف لکن مجهول الهویه به نام «معروف بن فیروزان کرخی» که معاصر با امام رضا - علیه السلام - بوده^۳ لکن تصوف را از داود طائی ناصبی - کسی که به علی امیرالمؤمنین دشنام می داده - فرا گرفته بود، استفاده کرده با اینکه نامبرده یعنی معروف بن فیروزان کرخی در طول مدت عمرش به حضور امام رضا - علیه السلام - نرسیده بود به جعل و تزویر او را دربان حضرت معرفی کرده و بدون ارائه مدرکی اصیل مدعی شدند: «در کتب رجال معروف را دربان حضرت رضا»^۴ دانسته‌اند. حالا کدام کتاب رجال؟ معلوم نیست! زیرا مدرکی در دست ندارند. چون مفاخر تشیع سمت دربانی معروف را شدیداً انکار کرده‌اند.^۵ و می‌فرمایند حضرت علی بن موسی در طول زندگی خود وارد بغداد نشدند تا سال ۲۰۰ هجری که از مسیر غیر بغداد به ایران نزول اجلال کرده‌اند.^۶

به این جعلیات عبدالرحمن سلمی که در پی او قشیری با ساختگی‌های خود بر آن افزود اکتفا نکرده، یکی از روسای صوفی گنابادی ادعا کرد که معروف از امام هشتم شیعیان اجازه ارشاد دارد.^۷ در صورتی که محققانی خبیر چون نورالدین شربیه به این نتیجه رسیده‌اند این گونه جعلیات از کارهای عبدالرحمن سلمی غیر مورد اعتماد است که احادیث تائید صوفیه را ساخته^۸ و دیگران از او گرفته چیزی هم خود بر آن اضافه کرده‌اند.

۱- فصلنامه عرفان ایران از نشریات فرقه گنابادی: ۳۳/۷

۲- همان مأخذ ۳- طبقات الصوفیه سلمی: ۸۵ طبع قاهره

۴- نابغه علم و عرفان از حسین تابنده گنابادی: ۶۱

۵- ریحانة الادب: ۴۸/۵ به نقل از عین الحیة ۶- پیدایش تصوف در میان شیعیان: ۹۰

۷- ولایت نامه ملاسلطان گنابادی: ۲۴۳ ۸- طبقات الصوفیه سلمی: ۴۵ مقدمه

خوشبختانه هرچه از این اختراع و جعل می‌گذشت و می‌گذرد، بی اعتباری و ساختگی بودن آن بیش از پیش برملا می‌شود و موجب رسوائی می‌گردد^۱ و محققان آن را دروغ شاخدار صوفیه تلقی می‌کنند.^۲ تا در دوره ناصری که ملاعلی گنابادی برای آبرو دادن به این بی‌آبرویی از تشابه اسمی «معروف بن خربوذ کرخی» استفاده کرده او را همان معروف بن فیروزان دانست.^۳ در پی او نواده‌اش سلطان حسین تابنده جانشین به واسطه او بدون اینکه معروف مورد نظرش فرزند «فیروزان» است یا «خربوذ»^۴ ادعای بدون دلیل و اختراعی پدر بزرگش را تکرار کرده به روش مرسوم در فرقه گنابادی که خواسته‌های روسای فرقه از زبان و قلم مریدان شنیده و نوشته می‌شود در خاطرات زیارت خانه خدا دوباره مطرح شد که معروف بن فیروزان کرخی از اصحاب امام صادق - علیه‌السلام - می‌باشد.^۵

در صورتی که صوفیان مدعی هستند^۶ معروف کرخی رئیس مشایخ صوفیه در سن کودکی [۷ سالگی] از نصرانیت به اسلام گرویده^۷ پس معروف کرخی صوفی نمی‌تواند همان معروف بن خربوذ کرخی صحابه امام صادق - علیه‌السلام - باشد. و این امکان پذیر نیست کسی در کودکی به دست امام رضا - علیه‌السلام - مشرف به اسلام شده باشد و از اصحاب امام صادق - علیه‌السلام - محسوب شود. جای دارد تذکر دهیم مسئله موالی امام رضا بودن معروف نیز از ساخته‌های ابوعلی دقاق صوفی است.^۸

و عجیب است دکتر جواد نوربخش که همانند روسای فرقه گنابادی، مدعی ریاست فرقه نعمة‌اللهی است می‌نویسد: «اینکه گفته‌اند پدرش دربان علی بن موسی‌الرضا بوده یا خودش به دست وی مسلمان شد تحقق تاریخی ندارد. زیرا امام در مدینه متولد گردید و همانجا بزرگ شد و سپس به خراسان رفت و در آن دیار وفات یافت».^۹

-
- ۱- به «در کوی صوفیان» از انتشارات کتابخانه سنائی تهران رجوع شود.
 - ۲- پیدایش تصوف در میان شیعیان: ۹۱ - ۹۲ پدیده تصوف در اسلام: ۱۵۲ جنجال تصوف در اسلام: ۸۶ صوفیان خرقه‌دار: ۲۰۲.
 - ۳- صالحیه نوشته ملاعلی گنابادی: ۳۴۷
 - ۴- نابغه علم و عرفان: ۶۰
 - ۵- خاطرات زیارت خانه خدا نوشته محمد رضاخانی: ۴۹۱
 - ۶- رهبران طریقت و عرفان میرزا محمد باقر سلطانی گنابادی: ۱۲۹
 - ۷- معروف کرخی از دکتر جلال کاشمیری: ۹۷ - ۸ رساله قشیریه تصحیح فروزانفر: ۲۹
 - ۹- چهار پیر طریقت از جواد نوربخش: ۸۴

و پس از این که به اصل و نسب معروف بن فیروزان کرخی صوفی می پردازد^۱ که صوفی بوده و در رأس فرقه معروفیه قرار دارد می نویسد: «معروفی که دربان امام بود معروف بن خربوذ نام داشت که از رجال شیعه بود»^۲ دقت در این متن رئیس صوفی نعمه اللهی سه موضوع به اثبات می رسد:

- ۱ - معروف بن خربوذ کرخی با معروف بن فیروزان کرخی دو شخصیت هستند.
 - ۲ - عدم ملاقات معروف بن فیروزان کرخی صوفی با امام رضا - علیه السلام -
 - ۳ - شیعه بودن معروف خربوذ کرخی و شیعه و دربان نبودن معروف بن فیروزان کرخی و به گفته همو صائبی بودنش.^۳
- که این استنباط صحیح است اگر معروف کرخی صوفی شیعه بود، احمد بن حنبل نمی گفت: معروف کرخی از ابدال است و مستجاب الدعوه و مهمتر اینکه در طبقات الحنابله از او یاد و تجلیل شده است.^۴

در این دوره تصوف بدون اینکه ادعائی برای تشیع خود داشته باشد با منظورِ تعمیم ولایت و بی اعتنائی به امامت، راهی که خلفای عباسی برایش مشخص و معین کرده بودند به صورت یک قاعده و قانون ادامه داده است.

بررسی نوشته های بازمانده صوفیه نیز سه موضوع را آشکار می سازد: تجلیل و تکریم خلفای ثلاثه بعد از رحلت رسول خدا، آن هم با لقب انحصاری «امیرالمؤمنین» که برای علی مرتضی - علیه السلام - است.

دیگر آنکه برای خود و صوفیان ماقبل خویش ولایتی را که در اختصاص و انحصار امامت است قائل شدند که نوعی امام تراشی در مقابل امام برگزیده غدیر خم می باشد.

سوم: این دوره مصادف با حکمرانان صفویه است که شاه نعمت الله کرمانی با همان خصوصیت های اعتقادی نیاکان صوفی خویش در صحنه بوده و همان ها را ترویج نموده و برای اینکه از حساسیت ها بکاهد، اشعاری هم درباره علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - سروده است. در حالی که مردم را به راه سنی دعوت می کرده و خرقة خویش را به حسن بصری معلوم الحال می رساند.

در این دوره چون شاهان صفوی نسبت به تشیع حساسیت نشان می دادند و

۱- همان مأخذ پیشین: ۸۴

۲- طبقات الحنابله: ۳۸۲/۱

۱- همان مأخذ پیشین: ۸۳

۲- همان مأخذ پیشین: ۸۳

صوفیان غیر شیعی را پذیرا نبودند حتی به صورت اعلامیه به اهل تصوفی که مذهبش شیعه باشد امان داده و اجازه فعالیت می دهد. صوفیه به اندیشه تشیع تصوف و شیعه بودن صوفیان سرشناس ماقبل خویش حساس شده، بی پروا بدون ارائه دلیلی، نشانه های شیعه بودن مشاهیر اهل تصوف را توجیه می کردند و به صورت یک حقیقتی در آثار خود به ثبت می رساندند، این عمل زشت به وسیله دو طایفه صوفی با اصلیت و نژاد سنی از تصوف معروفیه به نام های: «نعمة اللهیه» و «ذهبیه اغتشاشیه» که تظاهر به ولایتی بودن هم دارند و خرقة اتصال فرقه خود را به ابومحفوظ معروف بن فیروزان صائبی^۱ می رسانند صورت گرفته است. و هرکدام به طور مرموزانه ای نه تنها خویش را شیعه ناب و خالص الولاية معرفی کردند. بلکه برای بزرگان خود مدعی نیابت خاصه شدند. به این معنی که رئیس وقت فرقه را نایب خاص با واسطه دانسته، این اعتقاد غلط را بر جامعه اسلامی تحمیل می کردند. حتی پا را فراتر گذاشته با طرح مسائل و تعاریفی که نشان دهنده موقعیت رئیس صوفی باشد، او را چنان می ستایند و با القاب و توصیفهائی مورد تجلیل قرار می دهند که سزاوار امام معصوم می باشد.

جواد نوربخش مدعی جانشینی ذوالریاستین نعمة اللهی به دروغ پردازی پیرامون معروف کرخی توجهی نداشته او را دربان امام رضا نمی داند.^۲ در القابی که به رئیس صوفی می دهد «قطب» را از جمله آنها می آورد و می نویسد: «از آن رو که انسان کامل است و جهان علم و معرفت الهی پیرامون محور وجود او می چرخد»^۳ او را قطب لقب داده اند. همو چنان ماهرانه در تقسیم بندی خلافت به حسب اعتقاد صوفیه که عالمان دینی را صاحبان علم ظاهر اسلام می دانند و خویش را دارای علوم باطنی اسلام می شناسانند، درباره خلافت این قول را می پذیرد و می نویسد: «خلافت دو قسم است، خلافت صغری و آن امامت و ریاست ظاهری» است که مخصوص عالمان دین می باشد، زیرا آنها را صاحب علوم ظاهری اسلام می شناسد. چنانکه از عزالدین کاشانی نقل می کند: «علم دو علم است، علم ظاهر و علم باطن، علما ظاهر مفسران و اصحاب حدیث و فقها هستند. علمای باطن صوفیان»^۴

۱- صائبین: فرقه واسطه بین یهودیان و مسیحیان اند و از اهل کتاب (چهار پیر طریقت از جواد

نوربخش: ۸۳ پاورقی) ۲- مأخذ پیشین: ۸۴

۳- خرابات از جواد نوربخش: ۱۲۵ ۴- فرهنگ نوربخش: ۱۴۱/۵

و دیگری خلافت کبری و آن ریاست باطنی است چنانکه علی را بود.^۱ یعنی چون مدعی است صوفی دارای علوم باطن اسلام می باشد، پس این خلافت به آن ها اختصاص دارد و با جمله «چنانکه علی را بود» تفهیم می کند که رئیس صوفی دارای چنین موقعیت و مقامی است. به قول شاه نعمت الله استناد می کند «اولیا ورثه بواطن انبیاء اند و علما ورثه ظواهر»^۲

یا آنچه درباره موقعیت «ولی» در تصوف می نویسد، قول عبدالرحمن سلمی را پذیرفته در شأن و مرتبت ولی صوفی می گوید: «تمام کون به ولایت وی ناطق است»^۳ و چون این «ولی» را در تصوف انسان کامل می شناسد که خلیفه حضرت حق می باشد در تعریف او می گوید: «در مرتبه دل، عالمی است کلی که اسم جامع یعنی الله به او دانسته شود»^۴ یعنی «الله» را که حرام است بدون پیشوند به مخلوق اطلاق کنیم به رئیس صوفی اختصاص می دهد.

جواد نوربخش مدعی ریاست فرقه نعمة اللهی، رئیس وقت صوفی را صاحب ولایت کبری می داند که کون به ولایت او ناطق است و حقایق نهفته درون «الله» به واسطه او دریافت می شود. و این جایگاه مخصوص امام - علیه السلام - است هر کس مدعی شود خروج از حاکمیت خدا و پیامبر نموده و مسلماً در زمره امامان ضلالت است.

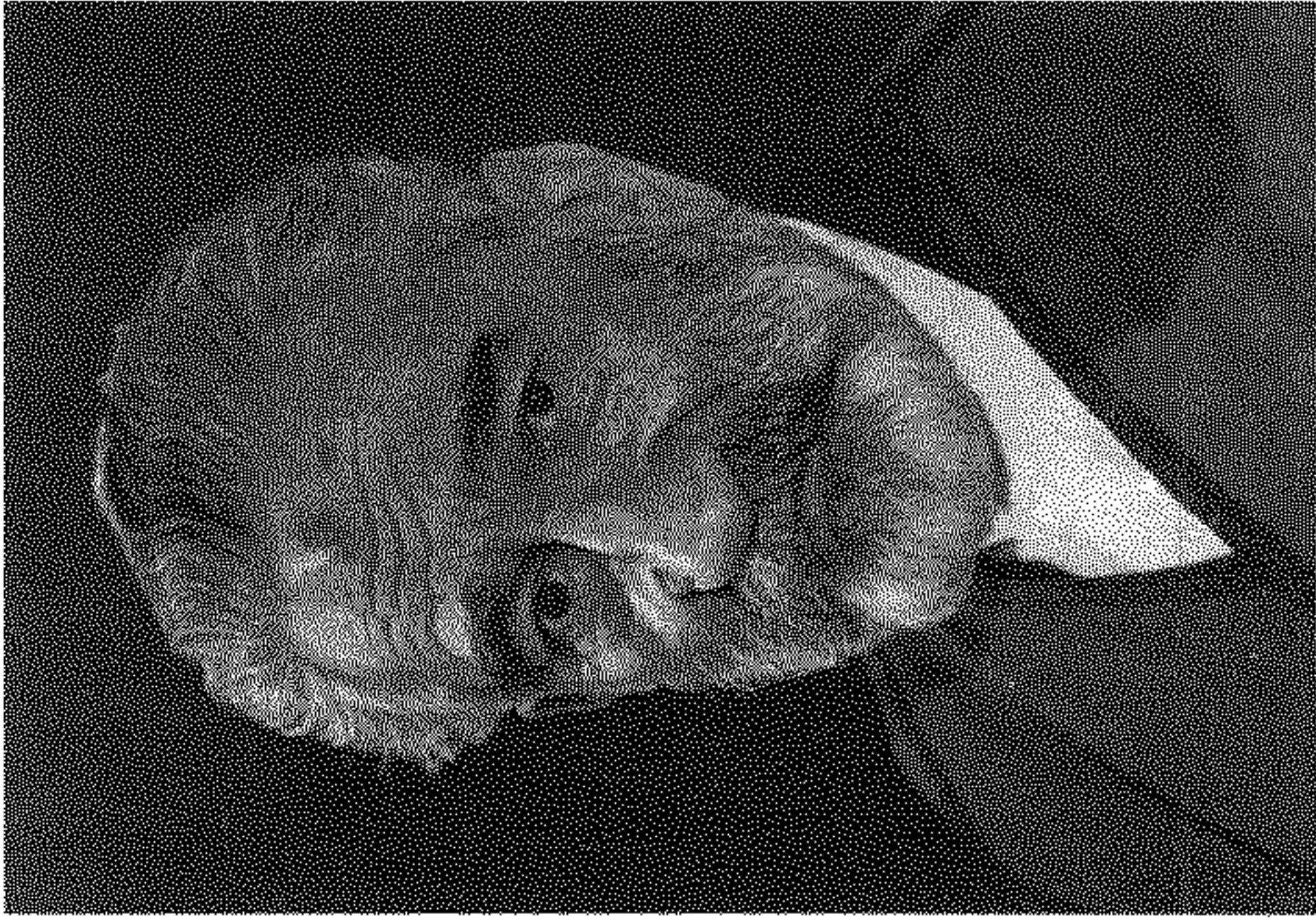
۲- همان مأخذ: ۲۴۲/۳

۴- همان مأخذ: ۲۴۷/۳

۱- همان مأخذ: ۵۰/۲

۳- همان مأخذ: ۲۴۵/۳

نورعلی تابنده گنابادی



جواد نور بخش



محمد حسن اصفهانی **صفی علیشاه** نعمة اللهی در معرفت قطب که آن را به رئیس صوفی اختصاص می دهند، می نویسد: «در زمان غیبت امام، وجودش کافی از وجود امام باشد. چیزی بر او مجهول نباشد. عجز از هیچ چیز نداشته است.»^۱

جای دیگر درباره پیر کامل و شیخ مکمل می نویسد: «در شریعت خلیفه محمد مصطفی است و در طریقت به نص ولایت، نایب مناب علی مرتضی.»^۲ چنین فردی را در تمامی ازمنه لازم می داند و می نویسد: «در هیچ زمانی قطع فیض نشود و باب لطف مسدود نگردد و عالم از وجود چنین شخصی که مصداق کریمه انی جاعل فی الارض خلیفه است، طرفه العینی خالی نماند و او را در عالم ملک و ملکوت تصرفاتی است. به یک نظر مربی ظواهر اشیا است و به یک نظر مکمل بواطن امکان.»^۳

جای دیگر درباره قطب می نویسد: «مظهر ذات و زبده ممکنات، لنگر عرش است و داور فرش، به معنی علی است و به صورت ولی، به حقیقت غائب و به ولایت ذاتش قائم است و لطفش دائم، به عنایت هادی است و به هدایت مهدی، به ظاهر خلق است و به باطن حق، به جمال رهبر است و به جلال قلندر و قلندری اشاره به ولایت است.»^۴

به لحاظ همین خیالبافی در تفسیر «ایاک نعبد و ایاک نستعین»^۵ که در سوره حمد است می نویسد: باید صورت خدا را در نظر گرفت. در نبودش صورت پیامبر و امام. چون اینان نیستند صورت مرشد را در نظر آوریم. با این مرموزانه گوئی رئیس صوفی را در مقام امام و پیامبر قرار می دهد.

از آرای این صوفی فرقه دار معروف نعمة اللهی استفاده می شود که او امثال خود را نایب مناب علی مرتضی دانسته و باب لطف الهی می داند که در زمان غیبت امام - علیه السلام - کفایت کننده نعمت ولایت با امامت می باشد. در حقیقت او را از نایب خاص هم بالاتر می داند. و می دانیم بعد از غیبت کبری، اینگونه ادعاهای ضلالت آور به تعبیر حضرت زهرا در خطبه فدک مخصوص امامان کفر است.

۲- عرفان الحق: ۹۲ - ۹۳

۱- دیوان صفی علیشاه چاپ اسلامیه: ۲۲۰

۴- عرفان الحق: ۱۳

۳- عرفان الحق: ۹۰

۵- تفسیر قرآن منظوم صفی: سوره حمد



صفيٰ عليشاه

ملا سلطان گنابادی، پس از اینکه بحث جامع و کاملی پیرامون نقش ولایت در پذیرش عبادات می‌نماید^۱ صورت عملی بیعت را در تمامی دوران امامت از ضروریات اصلی ولایت دانسته، لکن آنچه توجه خواننده را جلب می‌کند، مرموزانه نگاری اوست که به طور صریح و همه فهم درباره مقصودش نمی‌نویسد. به همین لحاظ نمی‌توان فهم کرد منظور از بیعت که به آن حساسیت نشان داده با چه کسی است؟ با امام معصوم یا براساس نوشته‌اش «نایب امام [است] که او را نیز مظهر تام خدا»^۲ می‌داند و مهم‌تر منظور از «نایب امام» نوابی می‌باشند که به نص امام معصوم - علیه‌السلام - منصوب شده‌اند یا اشخاصی مانند روسای صوفیه است که مدعی نیابت در ایام غیبت کبری هستند؟!

ولی خوشبختانه این پنهان داری و مرموزانه عمل کردن چندان ادامه نمی‌یابد، می‌نویسد: «اندک معصیتی پیوند ولایت را بخشکند که مرتد فطری شود و توبه‌پذیر نباشد که درباره او فرمودند بزرگان دین که مردود شیخی را اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند و خواهند او را اصلاح کنند نتوانند»^۳ در این جایگاه، صریحاً به این منظور اشاره داشته تفهیم می‌کند که نایب امام از دیدگاه ملاسلطان گنابادی، همان بیعت گیرنده از صوفی است. این بیعت را پیوند به ولایت معصوم دانسته، می‌نویسد: «پیوند ولایت بدون بیعت حاصل نمی‌شود و همین بیعت است که از ارکان اسلام شمرده شده»^۴ به همین اعتبار چون براساس فرموده امام باقر - علیه‌السلام - اصل اصول می‌باشد، صراط مستقیم است و این بیعت را همان صراط مستقیم می‌داند و می‌نویسد: «تا این صورت ظاهر نشده است فی الحقیقه سالک، سالک الی الطریق است نه الی الله»^۵ در طول همین بحث جامع که شأن ذکر قلبی (هو الله) را در کنار نماز قرار می‌دهد، کار خودآوری در دین را به اینجا می‌کشاند «صورت مرشد را به نظر آوردن از ذکر هم در این باب تأثیرش بیشتر بود، زیرا که صورت بشری مرشد از جهت موافقت و مظهریت او برای صورت ملکوتی او که پیوند ولایت باشد سبب تامه دارد»^۶ و عجیب است بدون ارائه دادن مدرکی مدعی می‌شود «این طریق از معصوم یداً به ید و نفساً به نفس به ما رسیده است»^۷ حکم یداً به ید و نفساً به نفس معلوم است همان صورت شجره پر از اشکال و ایرادی است که مکرر در مکرر

۲- همان مأخذ: ۸۰

۱- ولایت نامه ملا سلطان گنابادی: ۷۱

۴- همان مأخذ: ۲۲۶

۳- همان مأخذ: ۸۳

۶- همان مأخذ: ۱۹۹

۵- ولایت نامه ملا سلطان گنابادی: ۱۹۹

۷- همان مأخذ: ۲۰۰

اتصالش قطع شده؛^۱ است.

در بحثی دیگر^۲ با نگارش دیرفهم، طرح «عالم صغیر» و «عالم کبیر» را مطرح کرده مدعی می‌شود مطابق یکدیگرند و بعد می‌نویسد: به این معنی «که آنچه در عالم کبیر باشد، باید نمونه او در عالم صغیر باشد و آنچه در عالم صغیر واقع شود باید حقیقت او در عالم کبیر واقع شود.» تا اینکه ادعا می‌کند «پس آن اخباری که در غیبت حضرت قائم وارد شده، تمام آن‌ها در عالم صغیر جاری خواهد بود و آن اخباری که در خصوص ظهور حضرت قائم رسیده است باید در عالم صغیر صادق آید.»^۳ و با «دست به دست امام یا مشایخ آن بزرگواران [روسای صوفیه] دادن از این انتظار بیرون آمد.»^۴ او در این گفتار «شیخ» را در ردیف و شأن قائم - روحی فداه - قرار داده است.

البته از اینگونه گفته‌های ملا سلطان گنابادی بوی «مهدویت نوعیه» که در تصوف مرسوم است^۵ استشمام می‌شود و به همان اعتبار خویش را «مهدی زمان» می‌دانند، پی می‌بریم با اینکه خود «قائم» عصر خود محسوب می‌شود «مظهر تام خود و صورت ملکوتی امام است. پس جمله صفات خدائی و تمامی خصال امام را دارا خواهد بود»^۶ رسیدن به این «صورت ولی الامر ایمانی» را همان صورت امام - علیه السلام - می‌داند و معتقد است این «حب علی [است] که هیچ سیئه به او ضرر نمی‌رساند.»^۷ و عجیب است که به صدها تن مانند «شیخ عباسعلی کیوان قزوینی» منصور علیشاه ضرر زد و از حاکمیت ملا سلطان بیرون انداخت.

دقت کنید **ملا سلطان** در اینجا بیعت با روسای صوفی را همان دوستداری علی بن ابیطالب می‌داند که به فرموده رسول خدا هیچ گناهی به آن زیان نمی‌رساند.^۸ یعنی اگر کسی این بیعت را داشته باشد گناه به آن زیان نمی‌رساند. سپس وقتی ملا سلطان گنابادی ادعای نیابت و مهدویت را که شکل و موقعیت مهدویت قائم آل محمد است با خیال پردازی‌های بی اساس جا انداخت می‌نویسد «آگاه باشید اگر مردی تمام عمر» شب در نماز و روز در روزه باشد و جمیع مال خود را تصدق بدهد و در تمام عمر به حج رفته

۱- به کتاب در کوی صوفیان از آقای سید تقی واحدی رجوع کنید.

۲- از صفحه ۲۱۵ ولایت نامه

۳- ولایت نامه گنابادی: ۲۱۵

۴- همان مأخذ: ۲۱۶

۵- به صالحیه تألیف ملاعلی گنابادی رجوع کنید: ۱۶۲ ح ۱۹۱

۶- ولایت نامه ملا سلطان گنابادی: ۸۰

۷- همان مأخذ: ۷۵ - ۷۶

۸- کشف الغمه: ۱۳۷/۱

باشد و ولایت (بیعت با رئیس صوفی) ولی امر (مرسوم در صوفیه) خود را نداشته باشد، جمیع اعمال او به دلالت کردن و امر کردن او هیچ حق بر خدا نخواهد داشت و از اهل ایمان هم نخواهد بود. بلی نیکوکار این خرقة را خداوند به فضل رحمت خود داخل بهشت خواهد کرد»^۱ و برای اینکه خواننده را در نتیجه گیری برای ادعای امامت و مهدویت که دارد گیج و سرگردان کند تا نتواند او را با ادعایش بشناسد در پی می نویسد: «از این خبر معلوم می شود که هیچ یک از عبادات و ارکان اسلام بدون ولایت هیچ فایده ندارد.»^۲ و با طرح «ولی امر ایمانی» که از نظر گذشت تفهیم می کند منظور ملا سلطان همان ولایتی است که برای غیر معصوم قائل شده و به امثال خود اختصاص داده است. فرزندش **ملاعلی گنابادی** موضوع را روشن می کند، او می نویسد: «هرکس از ولی وقت سرپیچد، اگر هفتاد سال عبادت کند و ریاضت کشد، نفع نبخشد و به جایی نرسد.»^۳ منظور از «ولی وقت» همان «ولی امر ایمانی» است که برای هر صوفی عضو در فرقه به امثال خود اختصاص داده است. و در هر عصری به یکی از روسای فرقه اختصاص دارد.

آنچه در این جایگاه با ادعاهای نقل شده دقت می طلبد اینست که باید به روایت رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - خطاب به علی امیرالمؤمنین توجه کنیم. حضرتش فرموده اند: «یا علی اگر بنده ای به اندازه مدتی که نوح در میان قومش زندگی کرد خدای را عبادت کند و همانند کوه احد طلا و نقره داشته باشد و آن ها را در راه خدا انفاق کند و آنقدر عمرش طولانی شود که هزار بار حج کند و آنگاه میان صفا و مروه کشته شود، و ولایت و دوستی تو را نپذیرفته باشد بهشت را نخواهید بوئید و داخل آن نشود.»^۴

ملا سلطان و ملا علی دو رئیس تصوف گنابادی، خویش را در مرتبت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین - علیه السلام - قرار داده، و معتقدند اگر کسی از امرایشان و بیعت مرسوم در فرقه ایشان سرپیچی کند، عبادات و طاعاتش قبول نیست! آیا صاحب این کلام با چنین ادعائی برخلاف قاعده مقررہ اعتقادی اسلامی شیعی معتقد نیست؟!

آیا آنجا که ملاعلی گنابادی درباره صاحب ولایت صوفیه، همان رئیس وقت که او را «**کامل زمان**» می نامد می نویسد: «اولنی از جمیع انبیاء و اولیاء»^۵ است، مدعیان پیشوائی صوفیه را، هم شأن و هم مرتبت و هم منزلت با امامان اهل بیت نمی داند افضل می شناسد

۱- ولایت نامه گنابادی: ۷۴

۲- همان مأخذ: ۷۵

۳- بشارة المصطفی: ۹۵

۴- صالحیه: ۲۱۹

۵- صالحیه: ۱۷۳ ح ۱۲۷

و اگر منظورش از «اولیاء» ائمه طاهرین باشند، آنها را حتی از امامان هم بالاتر نمی‌شناساند؟!

خصوصاً با این معیار که عدم شناخت این «کامل زمان» را به اعتبار حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» مرگ جاهلیت دانسته، به همین لحاظ ریاست رئیس صوفیه را از جمله ضروریات همه دوره‌ها^۱ می‌داند و شناخت او را از جمله فرایض ایمان آور دانسته تا مرگ جاهلی در میان نباشد. در صورتی که این روایت به صورت‌های مختلف درباره شناخت امام معصوم - علیه السلام - شرف صدور یافته است^۲ و هرکجا به وسیله هرکس درباره شخص گفته شود او غیر معصوم را در جایگاه معصوم - علیه السلام - قرار داده برایش عصمت و امامت آسمانی قائل شده، که این چنین فردی را از حریم لااقل تشیع که روح اسلام راستین می‌باشد بیرون می‌راند.

ملاعلی گنابادی در راستای این ادعا کار را به جایی می‌رساند که می‌گوید: «در قرآن هر جا لفظ الله است تفسیر به علی و انسان کامل شده که بروئی الله است و بروئی علی است»^۳ از این که علی و انسان کامل را دو شخص جداگانه فرض کرده، منظورش از انسان کامل رئیس وقت صوفیان می‌باشد.^۴

این همان ادعای حاج **علی آقا تابنده** رئیس دیگر گنابادی است که می‌نویسد: «ولایت جزئیة قمریه مربوط به اولیاء جزء است»^۵ که موجب می‌شود امام - علیه السلام - به او اجازه دهد «پیوند ولایت را از وجود او به وجود دیگری»^۶ برساند. «شیخ لاحق از شیخ سابق»^۷ دریافت می‌کند. در حقیقت رئیس صوفی را واسطه انتقال ایمانی ولایتی بین امت و امام می‌داند و اینکه ادعای اتصال به امام زمان را هم طرح کرده و این در طول تاریخ **مدعیان «بابیت»** بی سابقه است. هیچکس اینگونه طراحی نکرده که فردی با چهل واسطه اجازه نیابت از امام زمان دارد. که روسای **فرقه گنابادی** این اواخر مدعی شده‌اند. نباید فراموش کرد این اجازه مسلسل همان حقیقت تشیع می‌باشد که سلطان **حسین تابنده** مدعی شده نزد ماست.^۸ چنانکه می‌بینیم آقای شهرام پازوکی نویسنده

۲- محاسن برقی: ۴۷۴/۲۵۱/۱

۱- صالحیه: ۲۱۶ ح ۲۶۹

۳- صالحیه: ۱۳۸

۴- برای شناخت انسان کامل به کتاب گرانقدر «نخستین تجلی» تالیف عارفه کامله کوکب اعظم کاکوئی از انتشارات مهتاب رجوع کنید.

۵- خورشید تابنده: ۱۴

۶- همان مأخذ: ۲۳

۷- همان مأخذ: ۲۵

۸- باب ولایت نوشته جذبی: ۳۰

رهبران ضلالت _____ دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

گنابادی به تبعیت از رئیس خود می نویسد: «ولایت، حقیقت تشیع است.»^۱ جای دیگر نیز مدعی می شود: «حقیقت تشیع و اصل آن، امر امامت، ولایت ائمه اطهار است.»^۲ که آقای سلطان حسین تابنده گنابادی ادعا دارد نزد ماست.^۳

دکتر **نورعلی تابنده** رئیس وقت گنابادی نیز به آن توجه نموده می نویسد: «اساس تصوف فقط همان مسأله وصایت است نه سایر مطالب زائد»^۴ که بنا بر ادعای سلطان حسین تابنده نزد روسای صوفی گنابادی می باشد.

در این صورت صوفیه مدعی وصایت و خلافت در پی ائمه طاهرین می باشند و معتقدند امامت استمرار نبوت است و قطبیت استمرار مهدویت. چنانکه مقصود ذهبیه اغتشاشیه از قطب هر عصر و زمانی مردان کامل و اولیای جزئی هستند که به درک فیض ولی علی الاطلاق امام زمان که قطب الاقطاب است نائل آمده اند.^۵ این همان رئیس صوفی است که مرحوم سید علی لامع قزوینی نایب رئیس نعمة اللہی کوثر علیشاهی چنین معرفی اش می کند: «غیر از امام قائم، امام دیگری لازم است در هر دوره انسان بشناسد، اگر شناخت چنان است که با قائم است. اهل طریقت مرشد خود را آن امامی می دانند که هر که او را شناخت مثل این است که با قائم است»^۶ به گفته شیخ مؤذن خراسانی رئیس صوفیان ذهبی «عالمیان در پناه دولت او و سایر همت او زندگانی کنند»^۷ و «در هر عصری به اجزاء عالم افاضه نور می نمایند»^۸

دقت کنید همان شؤناتی را که مخصوص حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - می باشد به مرشد و قطب و شیخ صوفیه نسبت می دهند. و جز این نیست که می خواهند به خواننده تفهیم کنند اینان وصایت یا نیابت امام زمان - ارواحنا فداه - را دارند.

۱- فصلنامه عرفان ایران از نشریات فرقه گنابادی: ۸۰/۷

۲- همان مأخذ: ۶۰/۸

۳- حقیقت تشیع نزد ماست و صفوه و خلاصه زبده همه مسلمین می باشیم و دارای ارتباط معنوی و قلبی با پیشوایان دین هستیم. (باب ولایت: ۳۰۱)

۴- فصلنامه عرفان ایران از نشریات فرقه گنابادی: ۱۷/۷

۵- ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی: ۱۶۳

۶- تبصرة العارفین: ۴۷ به خط آقای علی فرخی مؤلف کتاب داستان عشق پیران.

۷- ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی ۲۶۲ به نقل از تحفه عباسی

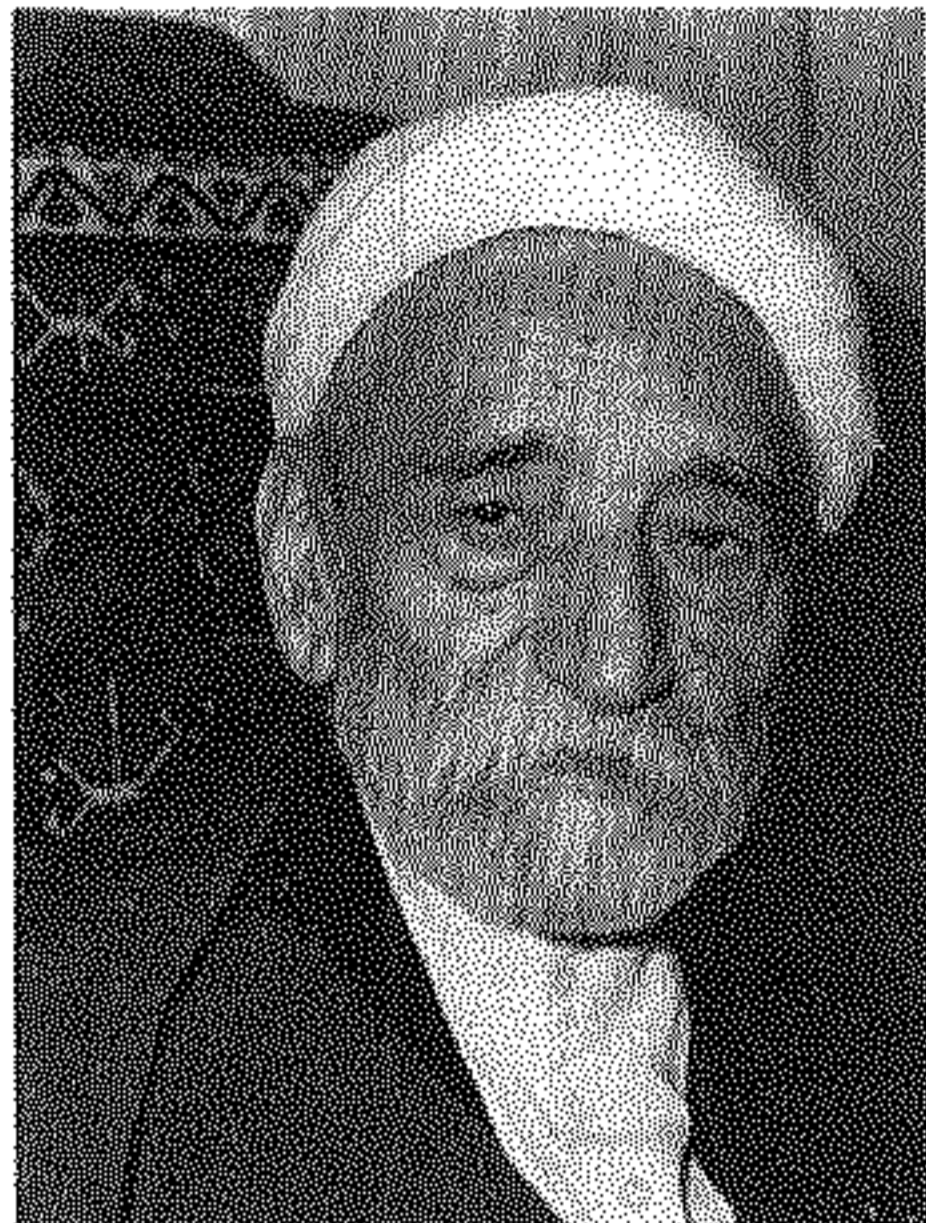
۸- سبع المثانی: ۶۴



ملا علی گنابادی



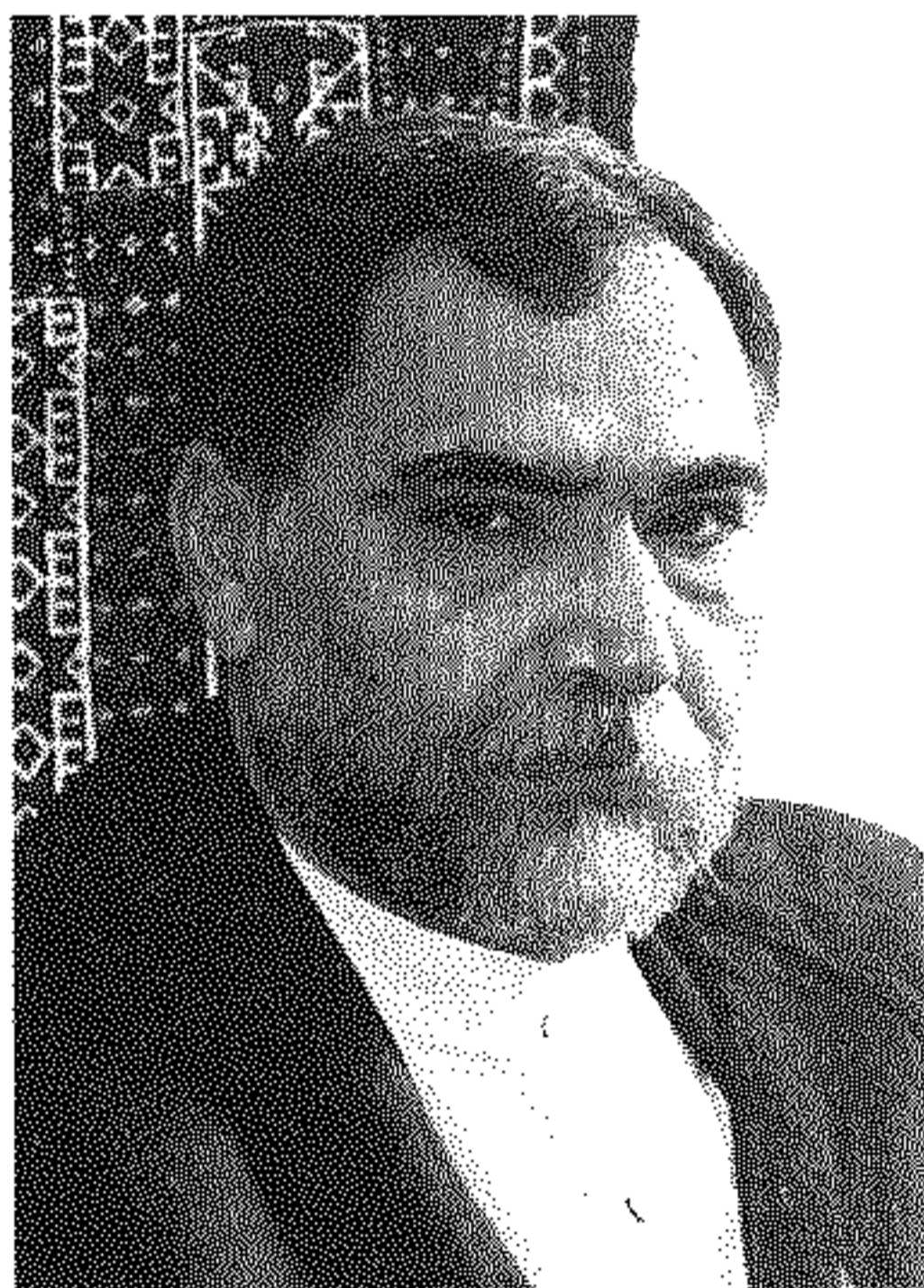
ملا سلطان گنابادی



سلطان حسین تابنده گنابادی



شیخ محمد حسن گنابادی



علی تابنده محبوب علیشاه

شیخ محمد حسن اصفهانی **صفی علیشاه** می نویسد: «امر خلافت رسول را به نص قائلیم و کسی که امر خلافت را به نص داند ناچار است امر ولایت را به طریقه سلسله (مرسوم در تصوف) جاری داند، دخلی به علم و زهد و اظهار اخلاق و نماز شب و نماز جماعت و وعظ ندارد، کسی که مدعی امر ولایت بدون نص باشد، قشری سنی یا ناصبی است نه ولی عارف موحد.»^۱ در معنا به نظر صفی علیشاه تمامی مفاخر عالم تشیع که با تصوف مخالف هستند و حتی این مخالفت را اظهار داشته‌اند «قشری سنی» و «ناصری» یعنی دشمن و دشنام دهنده به علی امیرالمؤمنین می باشند. و همو می گوید: «اگر کسی مدعی شود که شماها چه دلیلی بر اتصال این سلسله به امام دارید؟ جواب این است همان دلیلی که شما بر اتصال امامت دارید.»^۲

دلیل اتصال امامت، خطبه غدیریه رسول اکرم و روایات زیادی است که از ناحیه مقدسه پیامبر اکرم در متون روایی شیعه و سنی ثبت است و مهم تر نص امام قبل برای امام بعد می باشد. و امر الهی در حجة الوداع و رخداد واقعه غدیر خم است. ولی صوفیه دلیلی برای اتصال سلسله خود به امام ندارند.

و اگر شجره‌ای را به امام می‌رسانند اتصال غیر قبول عقلی و نقلی می‌باشد که در چند جای آن مانند رابطه بین معروف کرخی و امام رضا - علیه السلام - چون او قبل از حضرت مُرده است و این با قانون قطبیت منافات دارد، علاوه جنید بغدادی صریحاً نسبت خویش را به سری سقطی نفی می‌نماید^۳ و از عصر مجذوب علیشاه کبوتر آهنگی به بعد که تمام اجازات جعل و نشانه‌های آنرا محققان به دست آورده‌اند.^۴

و عجیب است با این بی‌اعتباری و بی‌سندی کسی را که با آنها بیعت نکرده است گمراه می‌دانند. صفی علیشاه می‌نویسد: «صراط الذین انعمت علیهم اشاره به صراط نعمت الله است و مغضوب و ضال از این نعمت بی‌بهره‌اند و داخل نتوانند شد اگرچه بر همه تکلیف است که در این صراط داخل باشند.»^۵

۱- دیوان صفی علیشاه چاپ اسلامیة: ۳۰ ۲- دیوان صفی علیشاه چاپ اسلامیة: ۳۰

۳- به کتاب دیدی که راز پنهان آخر شد آشکارا رجوع شود.

۴- به کتاب از کوی صوفیان تا حضور عارفان آخرین چاپ که به نام «در کوی صوفیان» منتشر شده است رجوع شود.

۵- دیوان صفی علیشاه چاپ کتابفروشی اسلامیة: ۳۰



شیخ ابوالفضل عنقا روضه خوان قزوینی
با فرزندش محمد عنقا

به هر حال آنچه مسلم است روسای صوفیه تحت لوای تصوف برای خود ولایتی
قائل هستند که در انحصار امامت، استمرار نبوت خاصه است. به سروده **شیخ ابوالفضل
عنقا** روضه خوان قزوینی دقت کنید:

در مراتب او بزرگ و نایب است
 خاص ارشادست و دل آگاه اوست
 فیض یاب از آن امامِ غایب است
 نایب عام و ولی الله اوست
 صاحب امر و امام انس و جان^۱
 هادی وقت است مهدی زمان

این ادعا چنان به نزدیکان و مریدان که حلقه صوفیان را تشکیل می‌دهند القا می‌شود که آن‌ها هم از این ترشحات داشته و هرکدام در فرقه‌ای طبلِ امام زمان بودن رئیس آن را به صدا در می‌آورند برای نمونه مرتضی سرافراز درباره **محمد عنقا** پسر ابوالفضل که پدر صادق عنقا می‌باشد می‌نویسد: جز خدا او را نشناسد، عنقا را که بر اریکه اقتدار در قلّه کوه قاف قربت و عزت مستقر است کسی جز او نشناسد» هر چند که بین مردم است «در لباس خلق الناس ولیکن اهل الله است و با الله یار»^۲ این ادعا از آنجا گرفته شده است که رسول خدا در شأن و منزلت علی مرتضی می‌فرمایند: **یا علی، عَرَفَ اللهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ وَمَا عَرَفَنِي إِلَّا وَأَنْتَ وَمَا عَرَفَكَ إِلَّا اللهُ وَأَنَا** ای علی! خدا را جز من و تو کسی نشناخت و مرا جز خدا و تو کسی نشناخت و تو را جز خدا و من کسی نمی‌شناسد.^۳

ای کاش کار تجلیل و تکریم که مردم را فریب می‌دهد و آن‌ها را به تعظیم و سجده رئیس فرقه وا می‌دارد به همین ختم می‌شد. بخوانید قضاوت با شما، مرتضی سرافراز که از صوفیان ثناگوی فرقه اویسیه است در شرح کچلی جلوی سر محمد عنقا رئیس فرقه اویسی چنین می‌نویسد: «التوحید اسقاط الاضافات»^۴ و بعد مدعی می‌شود «صورت مطهر نورانی او مظهر رسول الله می‌باشد» او «حاکی از جامعیت کلیه اسماء و صفات الهی در آدم است و لذا به صراحت بین انسان کامل می‌باشد تا نپنداری که حق از راه جدا است» و مطلب این تعریف درباره محمد عنقا را با «من رأی فقد رأی الحق»^۵ به پایان می‌برد یعنی هر کس او را ببیند خدا را دیده است.

۲- عنقای قاف غنا: ۲۹

۱- انوار قلوب السالکین: ۴۸

۳- القطرة: ۱۴۰/۱ ب ۲ ح ۱۴۳ تاویل الآیات الظاهره: ۱۴۵ مناقب ابن شهر آشوب: ۲۶۷/۳ مختصر بصائر الدرجات: ۱۲۵ و ارشادالقلوب دیلمی: ۲۰۹.

۴- عنقای قاف غنا: ۶۸

۵- همان مأخذ پیشین: ۷۷ - این کلام رسول خدا می‌باشد که فرموده‌اند: هر کسی من را ببیند خدا را دیده است.

رهبران ضلالت _____ دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

همین فرد را موجودی لاهوتی می‌داند که «به عرصه ناسوت نزول اجلال فرموده و جهان را به دلارای ولای خود منور»^۱ گردانده، «افضل و اکمل اهل جهان الامام المؤید»^۲ شناساند که «ولی جلی، نور علی»^۳ می‌باشد.

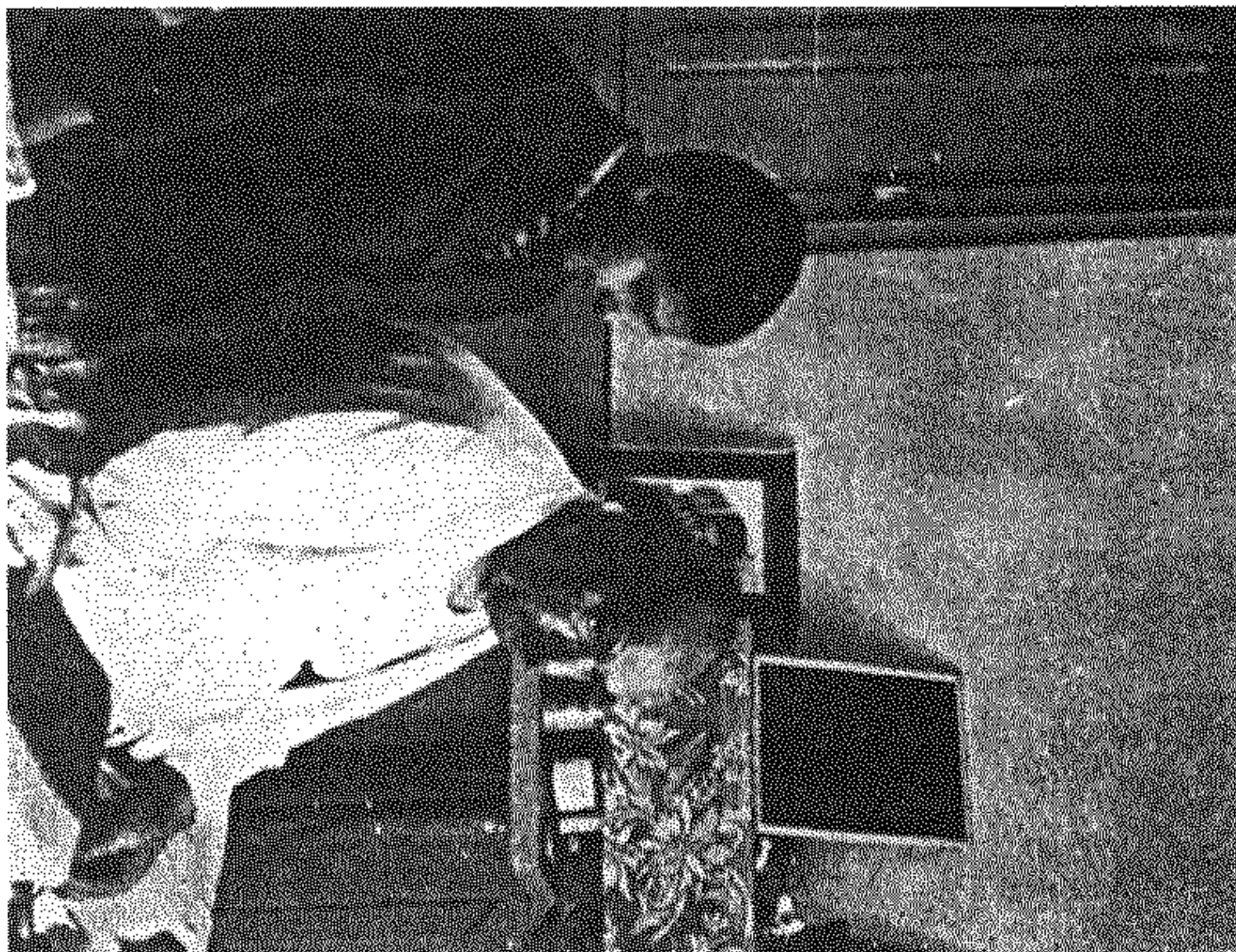
باید بدانیم منظور از «ولی جلی» مقصود شخص مقابل «ولی خفی» است که حضرت امام زمان - روحی فداه - است یعنی در غیبت «محمد عنقا» نمونه آن «ولی» می‌باشد که در غیبت قرار گرفته، سپس اضافه می‌کند «مصدق حقیقی ماینطق عن الهوی می‌باشد»^۴ و می‌دانیم که آیه مورد استناد در شأن حضرت رسول اکرم نازل شده است و اختصاص به ختمی مرتبت و ائمه طاهرین دارد.

البته اینان تحت لوای تظاهر به اسلامیت و مسلمانی و دوستداری علی امیرالمؤمنین پا را فراتر گذاشته، امثال این کارمند دربار پهلوی را «مظهر اسم [بلکه خود] اسم اعظم»^۵ معرفی کرده‌اند و بالقب مولى الموالى آیت کبری حق قدوة الموحدين استاد الاولیاء محمد عنقا^۶ ستوده‌اند.

عجیب اینجا است با چنین ادعائی که در تشیع جایگاهی ندارد و مخصوص رهبران ضلالت می‌باشد باز درباره او مدعی می‌شوند «شیعه حقیقی واقعی حضرت شاه ولایت»^۷ است.

خنده آوراست محمد عنقا رئیس تصوف اویسی که دیدید چگونه او را در معرض نمایش درآورده‌اند می‌گوید: «علی که امام است نمی‌تواند سنگینی بار نبوت را تحمل کند»^۸ آن وقت چطور او «امام مؤید» است و می‌تواند بار ولایت را به دوش کشد و تحمل نماید؟!۹

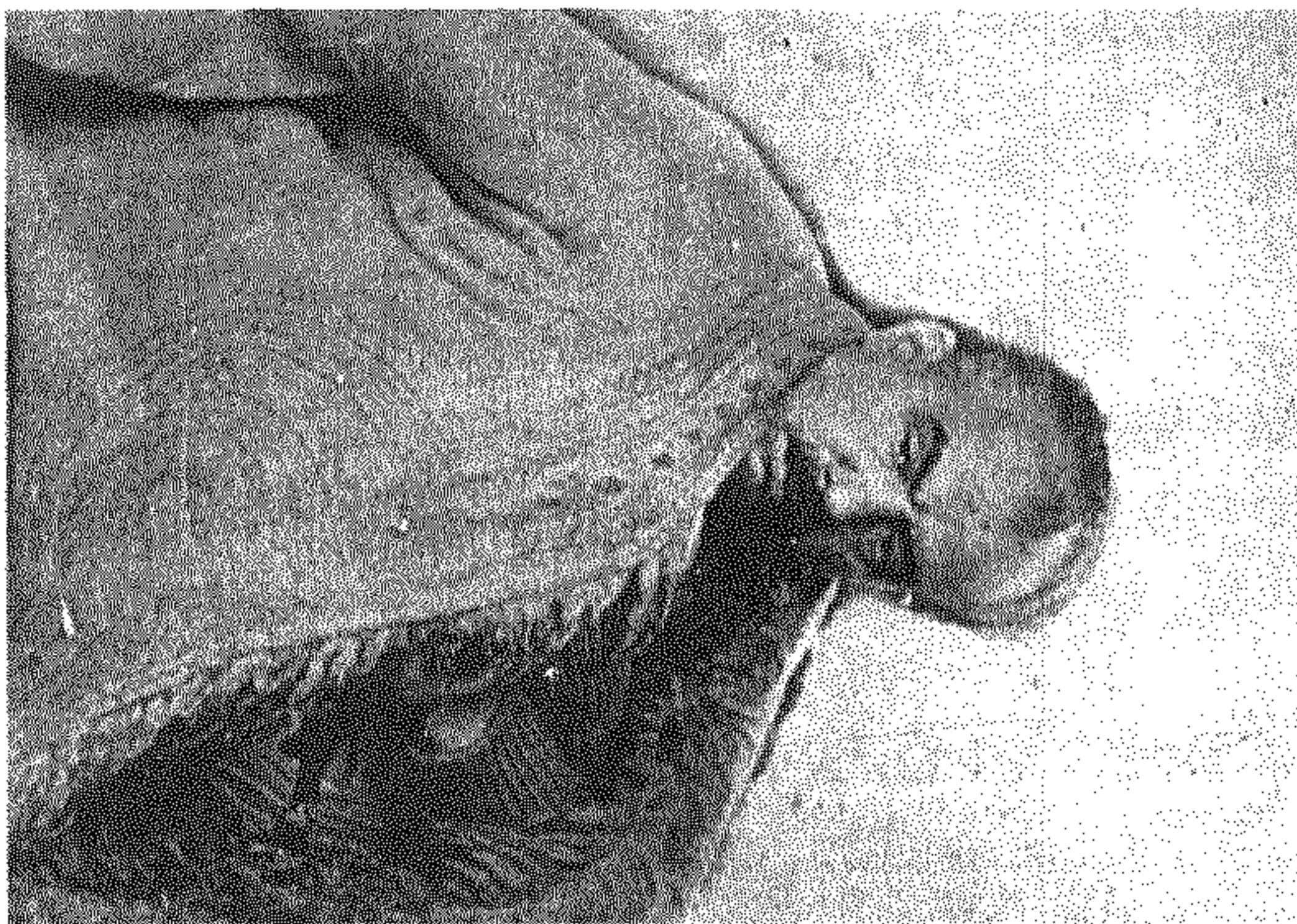
۱- عنقای قاف: ۶۶
 ۲- عنقای قاف: ۳۱
 ۳- همان مأخذ پیشین
 ۴- عنقای قاف: ۴۱
 ۵- عنقای قاف غنا: ۹۶
 ۶- عنقای قاف غنا: ۸۴
 ۷- عنقای قاف غنا: ۱۱۰
 ۸- عنقای قاف غنا: ۵۱۱



محمد عنقا با نادر عنقا فرزند صادق عنقا

بخش سوم

۲۸۹



محمد عنقا فرزند ابوالفضل عنقا روضه خوان



نفر سمت راست مرتضی سرافراز - داماد محمد عنقا طرف چپ می باشد

البته اگر فرصتی یا سعادت‌ی نصیب شود تا در راه افشای پنهان داری‌های مدعیان قطبیت، در حقیقت خرقة داران علی امیرالمؤمنین مطالعاتی وسیع صورت پذیرد، همگان متوجه این راز سربسته می‌شوند که **درویشان فرقه‌دار تحت لوای دوستداری علی بن ابیطالب چه مقاصد شومی را در راه انهدام تشیع یعنی ولایت و امامت آل علی - علیهم‌السلام - دنبال کرده و می‌کنند.** باید باور داشت صوفیان معاصر ما هر کدام فتنه در تشیع به شمار می‌روند که امامت را به بیراهه کشانده، خویش را نتیجه اولیائی می‌دانند که از امامت هستند.

ادعای نص

در تصوف فرقه‌ای

نص که «اقتدا به آداب ایزدی» است^۱ و «جز احتمال یک معنی در آن» نمی‌رود یعنی «تاویل در آن جایز»^۲ نیست، حکم آشکار و صریحی است که از ناحیه خدای تعالی یا امامی که برگزیده خداوند و پیامبر است و دارای همان موقعیت می‌باشد. درباره حکمی شرف صدور یابد؛ مانند منصب الهی، خلافت بعد از حضرت ختمی مرتبت و امامت و تعیین امام بعد از اتمام دوره رسالت و نبوت. که به اعتبار آن پیشوایان آسمانی بر مردم امامت می‌کنند. و دیگران را که چشم داشت به این منصب آسمانی دارند کنار می‌زند.

صوفیه در این اواخر به نتیجه رسیده بودند که زمان سودجوئی از شهرت غلط انتساب فرقه خود به علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - تمام شده، نمی‌توان به نقدهای علمی و استدلالی محققان چیره دست با «یاعلی مدد» گفتن‌ها پاسخ گفت، بلکه می‌بایست برای تمامی آنچه مدعی آن هستند پشتوانه عقلی و نقلی ارائه دهند. از طرفی پیشینیانی مانند شیخ محمد حسن گنابادی معروف به **صالح علیشاه** که اصولاً زرع نکرده پاره می‌کرد و برای اینکه جواب سئوالی را بدهد می‌گفت: «رهبر الهی باید از طرف خداوند مستقیم یا به واسطه تعیین گردد»^۳

و آقای نورعلی تابنده نیز مدعی می‌شود: «فکر شیعی انتصاب رهبر و فکر سنی یعنی انتخاب رهبر»^۴

۲- همان مأخذ پیشین.

۱- فرهنگ معین: ۴/۴۷۴۰

۴- همان مأخذ پیشین: ۱۵/۷

۳- عرفان ایران نشریه گنابادی: ۱۰/۱۰

رهبران ضلالت ————— دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

ملا علی گنابادی معروف به نورعلیشاه موضوع را روشن تر بیان می کند، او می نویسد: «ما جمهوری نیستیم که امامت و ریاست را به افکار مردم بدانیم بلکه اختیار حق است»^۱ این سه گفته روسای گنابادی هرچند اثبات کننده اینست که در تشیع، امامت به نصب است، ولی در حقیقت مقدمه ای می باشد برای رواج ناروایی در تشیع چنانکه در نوشته سید هبة الله جذبی مروج فرقه گنابادی می خوانیم: «مجازین در زمان غیبت باید دارای نص (یعنی) اجازه مسلسل باشند که به امام منتهی گردد»^۲ با همین اعتبار بی اعتبار مدعی شده اند: «خود امام زمان کسانی را معین فرمود که از طرف امام زمان بیعت بگیرند و این تا موقعی است که امام زمان ظاهر شوند همان کسانی که از طرف امام زمان اجازه داشتند برای گرفتن بیعت بایستی با آنها بیعت کرد تا وقتی امام زمان ظاهر شوند»^۳

ملا علی گنابادی به این انتخاب شکل شرعی مرسوم نزد خدا و پیامبرانش می دهد، می نویسد: «هر یک از اولیای عظام را در زمان حیات و ممات خلفا و نواب لازم (است) که رشته دعوت منقطع نشود که در بقاع ارض و در جمله زمان حکم یا ایها الرسول بلغ ما انزل جاری باشد»^۴

دقت کنید نامبرده که از روسای فرقه گنابادی است رئیس ماقبل را در مقام رسول خدا قرار می دهد چنانکه **جواد نوربخش** نعمة اللهی هم می گوید: «چون نبی امت آمد شیخ قوم»^۵ و انتخاب شده برای ریاست آینده را در حد و مقام علی بن ابیطالب می شناساند و آنچه را موجب این انتخاب گردیده یا «برحسب امر غیبی و اشاره ربیبی»^۶ از طریق وحی یا اسماء الهی وانمود می کند.

پس اگر شیخ محمد حسن گنابادی می پذیرد «رهبر الهی باید از طرف خداوند مستقیم یا به واسطه تعیین گردد» می خواهد مسئله فرقه و ریاست خود را تثبیت کند که / تعیین شده ای الهی است.

و اگر نورعلی تابنده می پذیرد «فکر شیعی انتصاب رهبر و فکر سنی یعنی انتخاب

۱- رساله سعادتیه: ۸۳

۲- رساله باب ولایت از جذبی گنابادی: ۲۹۱

۳- رساله جذبییه تألیف شیخ فرقه گنابادی: ۵۳

۴- صالحیه چاپ سوم: ۳۴۶

۵- تفسیر منظوم سوره حجرات: ۱۹

۶- یادنامه صالح: ۴۴ متن اجازه ای که ملا علی گنابادی برای پسرش صالح علیشاه گذاشته است.

رهبر» است منظورش نقلِ دو رأی علمی از دو گروه اسلامی نیست، بلکه می‌خواهد بگوید روسای فرقه من انتصابی هستند و انتخاب مردم نمی‌باشند و چون انتصابی است حتماً به وسیله مشایخ فرقه نعمة‌اللہی به امام می‌رسد. که این در ایام غیبت نشانه ضلالت و گمراهی است و شخص آن به فرموده امام زمان کذاب است.

و اگر ملا علی می‌نویسد: «ما جمهوری نیستیم که امامت و ریاست را به افکار مردم بدانیم بلکه اختیار حق است» می‌خواهد اثبات کند روسای فرقه ما را نه تنها مردم تعیین نمی‌کنند بلکه خداوند معین و مشخص می‌نماید. درست مانند تعیین امام که نباید مردم در آن نقشی داشته باشند.

چنانکه همین ملا علی انتخاب رئیس صوفی را حکم «یا ایها الرسول بلغ ما انزل» می‌داند که از نظرتان گذشت.

سلطان حسین تابنده که می‌داند پذیرش اینگونه ادعاها برای مؤمنان آگاه، که با مبانی اسلامی آشنا هستند سنگین، بل غیرقابل قبول است درباره انتخاب فرزندش علی تابنده برای جانشینی به سید هبة‌الله جذبی می‌نویسد: «شاید اعتراض و ایراد (برای جانشینی فرزند علی باشد) ولی حضرت عالی تذکر می‌فرمائید که ما فکر ناقص خود را نباید مقیاس الهی قرار دهیم بلکه به جنبه امر و دستور متوجه باشیم.»^۱ دقت کنید، بسیار ظریف و مرموزانه مدعی نص الهی شده است که خداوند برای تعیین علی تابنده فرزندش به جانشینی خود، خدای تعالی به او امر و دستور داده است. حالا چه کسی جرأت دارد بپرسد چه دلیلی برای صحت این ادعا در دست دارید؟!

نورعلیشاه اصفهانی نعمة‌اللہی نیز مدعی است: «در هر قرنی از اقران و هر آنی از اوان که به حسب صورت نبی ای از انبیاء مأمور به رسالت شده یک نفر از اولیاء را»^۲ برای بعد از خود انتخاب کرده، شیخ وقت را با این تعبیر پیامبر می‌داند و جانشین او را «ولی» می‌شناسد. به لحاظ همین ادعای بدون پشتوانه عقلی و نقلی می‌باید عملی که برای تعیین رئیس فرقه صورت می‌گیرد نیز از جانب خدای تعالی باشد. و لذا در بررسی آثار این طایفه متوجه می‌شویم که شدیداً به این موضوع توجه شده است. چنانکه ملا سلطان گنابادی می‌نویسد: «و چون اشاره غیبی شده بود در این باب (که باید تعیین جانشین

رهبران ضلالت _____ دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

شود) لهذا تأخیر را روا نداشتیم.^۱ و شیخ محمد حسن صالح علیشاه نواده او نیز در اجازاتی که برای مبلغان فرقه گنابادی نوشته می نویسد: «حسب الاشاره غیبی ماذون و مجاز نمودم».^۲

در پی این ادعاهای واهی و بعضاً تشریفات اختراعی که به نظایرش در زندگی مدعیان امامت اشاره کردیم و خواندید امثال آقای حاج سید محمد حسین خبره فرشچی، آتش این ادعای ارتباط با غیب را برای سپاسی که به لحاظ عضویت هیئت مدیره درمانگاه صالح^۳ به ایشان داده شده است شعله ور می نماید و می نویسد: «به این ترتیب پس از الهامات قلبی و تائیدات غیبی حضرت آقای رضا علیشاه در تاریخ... فرمان خلافت نور چشم و جانشین معظم خود را بدین شرح مرقوم فرمودند».^۴ حالاکسی نیست از این عالیجناب فرس فروش سؤال کند شما از کجا و به چه اعتباری از الهامات قلبی مطلع شده و پی به تائیدات غیبی بردید؟ این نیز مانند ادعای بی اعتبار و اختراعی آقای علی تابنده معروف به محبوب علیشاه می باشد که می نویسد: «یگانه ملاک صلاحیت شیخ راهنما چنین نص و اجازه مسلسل وی به ائمه اطهار است که صلاحیت دخالت در امر طریقت را به وی می دهد»^۵ در این صورت باید این «نص» ساختگی بی اعتبار و بی پشتوانه اسلامی نیز بدون هیچ بریدگی به امام - علیه السلام - برسد که خواهیم گفت همین باطل هم بی اعتبار است.

منظور از اجازه صریح

چیست؟

هرکسی این حق را دارد در مقابل ساخته‌هایی که به دین و مذهبش ربط پیدا می کند جو یا باشد. منظور از این همه خیالبافی که در خیلی موارد به عمد طراحی شده است و به آن جنبه آسمانی داده‌اند چیست؟ در اصل لقمه‌ای نان با «عشریه»^۶ به کف آوردن و به شکل ریاست خوردن، باغ زعفران خریدن و برج سازی کردن، سفرهای پی در پی

۱- صالحیه: ۳۴۶

۲- نامه‌های صالح: ۲۰

۳- خورشید تابنده: ۲۶۰

۴- خورشید تابنده: ۸۵۶

۵- همان مأخذ: ۲۵

۶- برای شناختن این بدعت گمراه کننده به کتاب: دیدی که راز پنهان آخر شد آشکارا تألیف استاد مهدی عمادی و کتاب در کوی صوفیان از آقای استاد محقق واحدی رجوع شود..

خارج از کشور رفتن و... می باشد. یا علاوه بر این آبادانی دنیا منظور چیز دیگری هم هست.

بررسی نشان می دهد صوفیه در تشیع در حقیقت با این اختراع بی پایه و اساس، ادعای داشتن نیابت امام دوازدهم را با طرح اجازه برای خود قائل شده اند و نوعی تعمیم دادن امامت که بعد از اتمام غیبت صغری، هرکس به آن اقدام کند به عمد یا به سهو در تضعیف استمرار ولایت مخصوص نواب عامه حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - قیام نموده، متقابلاً مدعی نیابت خاصه شده است. که زمان آن به اتمام رسیده و امام عصر مدعی آن را دروغگو خوانده اند.^۱

محمد هاشم درویش رئیس تصوف ذهبی اغتشاشی می نویسد: «هر یک از ایشان عصراً بعد عصر مسلسل می باشند. همچنین ابواب همان باب ولایت اند که بی اذن و اجازه ایشان احدی از طالبین و سالکین داخل در آن باب نتوانند شد. لهذا در هر عصری هر سلفی خلفی را در سلسله خود به جهت راهنمایی طلاب الهی تعیین می فرمایند و سلسله خود را به او می سپارند.»^۲

سلطان **حسین تابنده** رئیس فرقه گنابادی در اهمیت این اجازه می نویسد: «هرکس دعوی ارشاد یا فتوی، بدون داشتن اجازه از شخصی که اجازه او به معصوم و امام زمان - علیه السلام - می رسد بنماید خطا کرده و خودش گمراه و دیگران را هم گمراه می کند.»^۳ با نقل این دو قول از دو رئیس فرقه ذهبی اغتشاشی و گنابادی چنین نتیجه می گیریم: اجازه دلالت بر باب امام زمان بودن دارد و مانع می شود کسی بدون داشتن اذن وارد آن باب شود و نشانه اینست که مدعی اجازه، خطا نرفته و گمراه کننده نیست. در صورتی که اصل طرح این موضوع ترسیم نوعی گمراهی است، زیرا جایگاهی در اسلام ندارد.

نورعلی تابنده، رئیس کنونی گنابادی، موضوع دیگری را می نگارد که بیان کننده منظور از اجازه صریح است. او می نویسد: «در غیبت امام کسی که از جانب حضرت معین شد فقط در همین قسمت یعنی اخذ بیعت از مؤمنین حق داشت»^۴ این بیعت گیری

۱- مدرک در بیان آخرین توفیق مبارک از نظر گذشت.

۲- ولایت نامه محمد هاشم درویش: ۳۲۴ - ۳- سه داستان اسرارآمیز: ۷۲

۴- فصلنامه عرفان ایران نشریه گنابادی: ۱۸/۷

ادعای نیابت خاصه با واسطه است که نوعی از آن را سید علی محمد باب برای خود ادعا کرده. و مشایخ صوفیه نیز بر آن ادعا هستند. صوفیه مدعی هستند با این بیعت گرفتن از امت اسلامی او را تا حضور امام زمان دلالت می‌کنند. زیرا مجدالاشراف، صوفی بزرگ ذهبی اغتشاشی می‌نویسد: «پیر عشق (قطب صوفیه) کسی است که شخص را همراهی نماید تا حضور شاه عشق که حضرت معصوم - علیه السلام - است»^۱

ملاسلطان علی گنابادی نیز می‌نویسد: «ای عزیز من! اگر خواهی که راه به ملکوت جویی و از نور ملکوت مستنیر شوی و در تحت لوای حضرت قائم داخل شوی و مجاهد فی سبیل الله باشی... دست به دست شیخ مجاز ده»^۲



جلال الدین محمد مجدالاشرف

ادعای نیابت

برای طرح قطب و امام یک مظهرند

نیابت در زمان غیبت امام - علیه السلام - قانونی است برای ارتباط پیروان امامت با ولی نعمت خویش و از جمله ارکان و اصول آن تعیین نایب است که متذکر شدیم به دو صورت امکان پذیر می شود، با نص امام که شخص مورد نظر را شخصاً به امت معرفی می کنند و انتخاب روای احادیث که تشخیص آن با خبرگان دینی هر عصر و زمان بوده، او را به امت امام معرفی می کنند.

در این صورت نیابت خاص و عام به ادعای فرد فراهم نمی آید و حجیت شرعی پیدا نمی کند، خاصه آن نیاز به فرمان صاحب الامر دارد و نیابت عامه اش نیز تائید خبرگان است که به آن شرعیت می دهد.

در غیر این صورت هر شخصی با هر موقعیت و مراتب علمی که دارد بدون فرمان صاحب الامر نمی تواند مدعی نیابت خاصه با واسطه، آن طور که در صوفیه علی الخصوص فرقه گنابادی مطرح است بشود و همین طور بی آنکه تائید خبرگان دین را به دست آورده باشد، ادعای نیابت عامه نمودنش اصالتی نداشته، شرعیت آن بی اعتبار است.

طرح چنین ادعاهای بی اصل و اساس تضعیف مبانی اعتقادی امامت استمرار نبوت است که از زمان حیات پیامبر اکرم نخبگان قدرت طلب عرب آن را در سر داشتند. چنانکه پیشوای سالخورده اسلام مکرر با عنوان فتنه بعد از من به آن اشاره نموده اند. و مهم تر اینکه امامت را تنها جایگاه گرفتار نیامدن به آن فتنه دانسته، فرموده اند: «پس از من فتنه واقع می شود، و چون چنین باشد همراه علی بن ابیطالب باشید...»^۱ ابوذر نیز به همین اعتبار می گوید: «بعد از من فتنه خواهد شد و هیچ گریزی از وقوع آن نمی باشد و چون فتنه پدید آمد بر شما باد که به کتاب خدا، قرآن و بزرگ مرد اسلام علی بن ابیطالب تمسک جوئید و آن دو را رها ننمائید»^۲

بررسی تاریخ گویای اینست که در پی به رفیق اعلی پیوستن رسول اکرم (ص) هنوز بدن مطهرشان را غسل نداده بودند، فتنه ای را که از آن برای امت و اسلام می ترسیدند به وقوع پیوست، خلافت در اختیار غیر صاحب آسمانی اش قرار گرفت از آن پس در تمامی

۱- بحارالانوار: ۳۲/۳۸ تاریخ دمشق ابن عساکر (امام علی): ۱۵۷/۴ فضائل الخمسه: ۸۸/۳ اسدالغابه:

۲- بشارةالمصطفی: ۸۵

دوران امامتِ امامان دوازده گانه، دشمنان با طرح خائنانه امام تراشی و تأسیس فرقه‌های مختلف، امامت را تضعیف کرده، تا از خطر جدی امامت برای حکومت غیرقانونی در اسلام بکاهند.

این طرح شوم و مقابله کننده با امامت معصوم در زمان غیبت کبری برای تضعیف امامت نواب عامه امام در زمان غیبت توسط دشمنانی دیگر پی گرفته شد.

بخش سوم

۲۹۹

مستر همفر جاسوس انگلیسی و کارمند ارشد و بلند پایه وزارت مستعمرات آن کشور نتیجه مأموریت خویش را برای عملی کردن مقصود «چگونه اسلام را درهم بکوبیم» و تکیه بر اینکه «خطر مسلمانان شیعه در ایران» از همه خطرها بیشتر است^۱ زیرا «شیعیان حکومت را تنها شایسته عالمان می‌دانند و به سلطان اهمیت کافی نمی‌دهند»^۲

با این یقین جاسوسان انگلیسی در بررسی‌های نوع فعالیت ضد اسلام در طول تاریخ آن به نتیجه رسیدند در صورتی می‌توانند «اسلام را از درون ویران کنند» که «در جاهای مختلف فتنه‌ها را [مانند آنچه بعد رسول خدا با امامت مقابله کرد] میانشان شعله‌ور»^۳ کنند به همین لحاظ کتابی که به نام «چگونه اسلام را درهم بکوبیم» در بریتانیا جهت دستورالعمل فعالیت‌های جاسوسان انگلیسی با حضور نمایندگان بریتانیای کبیر، فرانسه، روسیه و مقامات روحانی مسیحی^۴ تنظیم می‌شود، می‌نویسند اگر «اسپانیا را با زنا و شراب از مسلمانان باز پس گرفتند»^۵ دین را از شیعیان به وسیله افرادی که «غیر از شیعه و سنی» باشند^۶ یعنی «خود راه سومی را برگزینند»^۷ باید گرفت، و آنگاه در دستور کار قرار می‌دهند «حلقه‌های صوفیه را باید گسترش داد»^۸ که در طرح اعتقادات تأمین کننده منظور نه شیعه نه سنی بودن موفق بوده و هستند. زیرا صوفیه در اعتقادات خویش تازه‌هایی دارند که در تسنن و تشیع^۹ جایگاهی ندارد.

یاد دارم وقتی برای اولین بار قبل از انقلاب اسلامی ایران نزد پیر دین و سیاست

۲- همان مأخذ: ۱۲

۴- دستهای ناپیدا: ۱۲ - ۱۳

۶- همان مأخذ: ۴۲

۸- همان مأخذ: ۶۴

۱- دست‌های ناپیدا: ۹

۳- همان مأخذ: ۷۶

۵- همان مأخذ: ۴۰

۷- همان مأخذ: ۴۲

۹- پدیده تصوف در اسلام تألیف دکتر جمیل‌الدین حسامی: ۱۲۸

رهبران ضلالت ————— دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

مرحوم آیه‌الله حاج **شیخ حسین لنکرانی** با خاطرات مستر همفر آشنا شدم و برای اولین بار چاپ شده‌اش را به من هدیه دادند، فرمودند: آنچه محمد بن عبدالوهاب مؤسس «وهابیت» انگلیسی، برای عربستان فراهم آورد که **نه شیعه بود و نه سنی**. در ایران از زمان قاجاریه توسط میرزا آغاسی معلوم الحال که او را قطب صوفیه نعمه‌اللهیه کرده بودند تا تصوف مُرده و دور افتاده را دوباره در ایران رسمیت دهد فراهم آوردند. روسای انشعابات فرقه نعمه‌اللهیه که همگی حقوق بگیران فرماسونری به‌شمار می‌رفتند وسیله‌ای بودند تا مردم را به جایی کشند که نه به شیعه شباهت داشته باشد و نه به سنی و لذا اگر دقت کنید متوجه می‌شوید ادعای نیابت با واسطه از امام زمان - ارواحنا فداه - در عصری که قانون آن سرآمده است در تسنن جایی ندارد که شبیه آن شود، در تشیع نیز به دوران غیبت کبری، زمانش سرآمده است. در این صورت تأمین کننده خواسته مسلک سازان انگلیسی می‌باشد.

آنچه را از نظر گذراندید زمینه را برای شناخت فراهم آورندگان نیابت خاصه امام زمان با طرح اختراعی «نیابت با واسطه» آماده می‌سازد. و بهتر است برای اینکه به جفا در حق صوفیه متهم نشویم برای شناختن مرتبت نیابت خاصه، از آثار آنها استفاده کنیم.

ملاعلی گنابادی معروف به نورعلیشاه ثانی می‌نویسد: «نایب عام در زبان اهل عرفان آن مجازی است که در تمام امور مجیز نایب و مأذون باشد و نایب خاص آنست که در شغلی معین اجازه یابد به مثل فتوی یا حجامت یا جمعه یا اخذ حقوق یا قضاوت یا دستگیری»^۱ که منظور بیعت گرفتن مرسوم نزد صوفیه است.

در حقیقت **روسای صوفیه که فقط به «دستگیری» اشتغال دارند خویش را نایب خاص امام زمان می‌دانند** چنانکه ملا سلطان گنابادی می‌نویسد: «سلسله نیابت بعد از غیبت کبری نیز تاکنون جاری بوده و هست و نوابی که از جهت خلافت رسالت نیابت داشتند مشایخ اجازه روایت نامیده شدند و نواب در مقام ولایت مشایخ اجازه ارشاد موسوم گردیدند. و کسانی که از هر دو جهت نیابت داشته و دارند آنها را نایب خاص در اصطلاح اهل طریقت می‌گویند.»^۲ در صورتی که آقای سلطان حسین تابنده معروف به رضاعلیشاه رئیس و نواده این رئیس صوفی معتقد است: «نایب خاص کسی را

۱- صالحیه: ۲۲۶ حقیقت: ۲۸۸

۲- قرآن و سه داستان، اسرارآمیز عرفانی از سلطان حسین تابنده: ۷۱

می‌گویند که اجازه او مستقیماً از طرف خود امام باشد به همین جهت طبق این اصطلاح نیابت خاصه که مستقیماً از طرف امام مجاز باشد در زمان غیبت کبری مقطوع و آنکه مدعی باشد کاذب و ادعای او باطل است»^۱ **نورعلی تابنده** رئیس کنونی فرقه گنابادی برای اینکه رأی برادرش را توجیه کرده باشد، این رأی را می‌دهد: «رهبر الهی باید از طرف خداوند، مستقیم یا به واسطه تعیین گردد.»^۲ در معنا اگر نایب مورد نظر آن‌ها مستقیم از ناحیه امام زمان - روحی فداه - تعیین نشد، به واسطه معین گردیده است. چنانکه **علی تابنده** معروف به محبوب علیشاه می‌نویسد: «در زمان غیبت کبری که زیارت امام زمان ظاهراً میسر نیست این اتصال با واسطه است و اجازه بدون واسطه وجود ندارد.»^۳ بدین ترتیب سخن حق سلطان **حسین تابنده** را که مدعی نیابت را در زمان غیبت کذاب می‌داند تعمیر و تهذیب کردند تا به مقام نیابتی که خود برای خویش ساخته‌اند لطمه‌ای وارد نشود.

این منصب ادعائی نزد صوفیه ذهبیه اغتشاشیه «**نایب باب الله اعظم**»^۴ است که به تعبیر همین طبقه از صوفیان «ولی جزء» است و «مرآت شمس وجود مبارک [امام زمان است که] همیشه در بین مخلوق حاضر است.»^۵ به اعتبار نوشته ملاعلی گنابادی «**حاجب و قائم مقام**»^۶ حضرت حجة بن الحسن العسکری است که به اعتقاد سید هبة الله جذبی مبلغ تصوف گنابادی «**بایستی با آنها بیعت کرد تا وقتی امام زمان ظاهر شود.**»^۷

شیخ محمد حسن صالح علیشاه او را تائید کرده، ادعای وجود همیشگی او را در زمین نموده، می‌گوید: «هیچ زمانی زمین از حجت خالی نیست و اهل طریقت واقعی در زمان غیبت هم درباره نمایندۀ واقعی امام غائب همین عقیده را دارند»^۸ و در جای دیگر این منصب را به خویش اختصاص داده می‌نویسد: «**پس از غیبت مظهر ولایت کلیه مطلقه که صورتاً دسترسی به ظاهر بشریت آن حضرت نبود، باب ولایت جزئیه مفتوح و مأذونین درایت و روایت که رشته اجازه هر یک مضبوط بوده و در این**

۱- همان مأخذ: پاورقی ۷۲

۲- فصلنامه عرفان ایران نشریه گنابادی: ۱۰/۱۰

۳- خورشید تابنده: ۲۵

۴- رساله مناجات خمسۀ عشر چاپ آقای چراغ: ۵۱

۵- قوائم الانوار: ۳۹

۶- صالحیه: ۲۳ حقیقت: ۲۸۰

۷- رساله جذبی: ۵۳

۸- یادنامه صالح: ۲۳۰

جز زمان عنایت الهی شامل حال این ذره بی مقدار محمد حسن صالح علیشاه گردیده»^۱

نامبرده مرتبت اجازه درایت و روایت را چنین تعریف می‌کند: «اجازه روایت در حکم گواهینامه (دیپلم) است و اجازه طریقت در حکم فرمان و موجه است.»^۲

بر اساس ساخته‌ای خیالی این اجازه سند جانشینی با واسطه صاحب الامر - روحی فداه - محسوب می‌شود زیرا نامبرده که از روسای گنابادی است به **قنصول آلمان** که مکرر به دیدن او رفته است - حالا برای چه منظور بماند - می‌گوید: «در میان انبیاء دوئیت

نیست ما محمدی و محمد هم جانشین عیسی بود... **و از عیسی به محمد و بعد از دوازده امام، امروز با اجازه به ما رسیده است.**»^۳ جای دیگر نورعلی تابنده از پدرش

نقل می‌کند که به دیگری گفته است: «بعد از پیامبر ما محمد (ص) که افضل انبیاء بود،

علی (ع) که خاتم اولیا و افضل اولیا بود در ولایت و ارشاد [و نه رسالت و شریعت] جانشین او شد و به همین ترتیب هر کس که به این مقام رسید جانشین خود را تعیین کرد و اینکه

ما به دوازدهم امام معتقدیم نه از این بابت است که فرزند، جانشین پدر می‌شود بلکه از جهت نص و تعیین است که سلف، خلف را تعیین می‌کند و **در بدو غیبت کبری امام**

دوازدهم، جنید بغدادی از طرف حضرت مأمور شد که در زمان غیبت کبری به نام آن حضرت بیعت بگیرد و جانشین خود را هم تعیین کرده و به او نیز اجازه

تعیین جانشین بدهد و این سلسله (اجازه تعیین جانشین) تا زمان ظهور حضرت ادامه خواهد داشت و امروز این اجازه به من رسیده است»^۴ یعنی نیابت خاصه

درست زمانی که حکم و شأن آن منقرض شده است صوفیه مدعی آن هستند. چنانکه ملا علی گنابادی می‌نویسد: «**دراویش قائل به نیابت خاصه‌اند**»^۵ در صورتی که وقتی

از نامبرده سؤال می‌شود: «شما مدعی نیابت هستید؟» می‌گوید: «اذکار و اورادی به دست ماست که آن را به طالبانش می‌گوئیم و ابداً ادعای نیابت نداریم.»^۶

و همچنین جانشین با واسطه او سلطان حسین تابنده که خود را مانند پدرش

۱- نامه‌های صالح: ۲۹

۳- رساله باب ولایت: ۲۱۹

۵- صالحیه: ۲۶۶ حقیقت: ۲۸۹

۲- نامه‌های صالح: ۱۰۸ نامه ۹۷

۴- فصلنامه عرفان ایران نشریه گنابادی: ۱۱/۱۰

۶- همان مأخذ پیشین: ۲۳/۹

نماینده و جانشین ائمه طاهرین می‌داند^۱ و از جنبه نیابت برای خود مهدویت نوعی قائل است^۲ وقتی از او سؤال می‌کنند: «شما هشت امامی هستید؟» جواب می‌دهد: «این انتساب تربیتی است نه خلافت و وصایت.»^۳

بیچاره مردمی که صادقانه با چنین افراد «منافق» یا «دروغگو» یا «... با عنوان شیخ راه به امید ارشاد و رسیدن به کمال دست ارادت می‌دهند.

اینجاست که به کلام سید حیدر آملی می‌رسیم و متوجه می‌شویم طرح این چنانی نیابت خاصه بی‌اعتبار صوفیه، برای اینست که مدعی شوند: «قطب و امام هر دو مظهر یک حقیقت و دارای یک معنا و اشاره به یک شخص است.»^۴

و وجود امام به عنوان قطب عالم امکان با مفهوم قطب در تصوف تقریباً یکسان است.^۵ راستی اگر بگوئیم این ادعاهای بی‌پایه و اساس کمتر از آن ادعائی نیست که سیدعلی محمد باب و میرزا حسینعلی بهاءالله کرده‌اند ما گناهی مرتکب می‌شویم؟ یا اگر نگوئیم و ننویسیم گناهکاریم؟

اگر بخواهیم جواب صحیح دور از هر تعصبی را داده باشیم، به این روایت توجه کنید، علی‌امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «اگر لحظه‌ای زمین از حجت خدا خالی بماند، ساکنانش را در خود فرو می‌برد.» صالح علیشاه گنابادی مدعی می‌شود: «اهل طریقت معتقدند که هیچ زمانی زمین از حجت خالی نیست و اهل طریقت واقعی در زمان غیبت هم در باره نماینده واقعی امام غائب همین عقیده را دارند.»^۶ یعنی اگر این نماینده که به اثبات رسید روسای صوفیه‌اند نباشند، زمین ساکنانش را در خود فرو می‌برد!!

متصل ساختن قطبیت

به مهدویت

طرح اینکه اجازه رئیس صوفی «یداً بید به حضرت علی باب مدینه ولایت پیامبر»^۷ می‌رسد، موجب گردیده دیگران بدون ارائه هیچ دلیلی براساس آنچه رؤسای ایشان

۱- رساله رفع شبهات: ۸ - ۲- همان مأخذ پیشین: ۸ - ۹

۳- رساله خاطرات سفر حج نوشته حسین تابنده: ۸

۴- فصلنامه عرفان ایران نشریه گنابادی: ۳۳/۷ - ۵- همان مأخذ پیشین

۶- یادنامه صالح: ۲۳۰

۷- فصلنامه عرفان ایران: ۱۵۳/۱۱ به نقل از ولایت نامه ملا سلطان گنابادی.

رهبران ضلالت دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

گفته‌اند مدعی شوند! «عموماً خود را به ائمه اطهار و نهایتاً به مصدر ولایت و باب علم حضرت منتسب می‌دانند»^۱ ولی نباید متوقع باشند کسی جویای سند این ادعای بزرگ نشود.

در همین راستا شاید بتوان مدعی شد نخستین شخصیتی که برای این ادعا طرحی را ریخت، معصوم علیشاه نایب‌الصدر بود، او نسبت به جنید بغدادی ثنویشت «تکمیل از خدمت سری سقطی یافت و به امر آن جناب بلکه به فرموده امام به ارشاد عباد پرداخت»^۲ البته معنای «به امر آن جناب» و «بلکه به فرموده امام» هر دو دلالت بر اختراع بودن این موضوع می‌شود.

سید **عبدالحجه بلاغی** که از روسای تصوف نعمة‌اللهی است، می‌نویسد: «**جنید**... مجاز امام وقت بوده است»^۳

ملاعلی گنابادی می‌نویسد: «نص درباره غیر جنید و خلفاء او ادعا نشده است و الان در اصفهان هرکس خواهد به حضرت قائم عریضه نویسد و حاجتی خواهد می‌نویسد و از عقب دیواری در آبی مخصوص می‌اندازد که جنید برساند»^۴

شیخ **محمد حسن گنابادی** در پی پدر مدعی می‌شود: «در بدو غیبت کبری امام دوازدهم، **جنید** بغدادی از طرف حضرت مأمور شد که در زمان غیبت کبری به نام آن حضرت بیعت بگیرد و جانشین خود را هم تعیین کند و به او اجازه تعیین جانشین بدهد»^۵ که این ادعای بدون دلیل و مدرک را «نص» برای روسای فرقه می‌دانند.

سلطان **حسین تابنده** گنابادی نیز مدعی است: «شیخ **جنید** در زمان حضرت عسکری از طرف ایشان مجاز در دعوت بود و در زمان قائم نیز آن سمت را داشت، ولی بیعت و تربیت او توسط سری بود»^۶ جای دیگر ادعا می‌کند: «و چون زمان او مقارن با زمان غیبت بوده و اجازه از طرف قرین الشرف حضرت قائم نیز داشته»^۷ و یا بدون ارائه دادن مدرکی مدعی می‌شود: «**جنید** هم از شیعیان و درک خدمت حضرت هادی و حضرت عسکری و حضرت حجة عجل الله فرجه نمود و از آن بزرگواران مجاز بود»^۸ البته

۱- فصلنامه عرفان ایران: ۸۲/۷ مقاله آقای پازوکی

۲- طرائق الحقایق: ۳۸۹/۲

۳- مقامات العرفا: ۱۰۹

۴- صالحیه: ۳۴۸

۵- فصلنامه عرفان ایران: ۱۱/۱۰

۶- نابغه علم و عرفان: ۶۰

۷- یادداشت‌های سفر به ممالک عربی: ۲۵

۸- همان مأخذ پیشین: ۲۶

با ارائه مدارکی قوی اثبات خواهیم کرد که **جنید شیعه نبوده است**.

علی تابنده هم در پی نیاکان صوفی خود وقتی به ریاست فرقه گنابادی می‌رسد می‌نویسد: «جناب سری سقطی و جانشین وی شیخ **جنید**، ارادت به ائمه معصومین زمان خود حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت امام عسکری و مولانا حجت قائم داشتند و از آن بزرگواران مجاز بودند و فقط تربیت سری توسط معروف کرخی و تربیت جنید توسط سری بود.»^۱

نورعلی تابنده رئیس وقت فرقه گنابادی نیز می‌نویسد: «این چهار نفر (نواب اربعه) به هیچ وجه نه خودشان مدعی اخذ بیعت بودند و نه در کتب نوشته شده است که بیعت می‌گرفتند. امر اخذ بیعت در این زمان از طرف امام برعهده شیخ جنید بغدادی بود.»^۲

البته اخذ بیعت در دوران امامت حجة‌ابن الحسن - ارواحنا فداه - به صورتی که صوفیه بدعت گذاشته‌اند و با دستمال نبات، جوز هندی، انگشتر و سکه می‌گیرند در دوره هیچکدام از امامان مرسوم نبوده است. حتی جنید بغدادی را هم همین گروه که آرای آنها را ملاحظه کردید، برایش این بافته‌های بی‌پایه و اساس را فراهم آورده‌اند با نبات و... بیعتی نگرفته است و اگر به راستی چنین موقعیتی فراهم بود حتماً مورخان در تواریخ معتبر خویش به آن اشاره‌ای می‌کردند یا حتی صوفیه تا قبل از اینکه متأخرین آنها چنین بافته‌هایی را برای شرعیت دادن به اعمال غیر اسلامی خویش ارائه دهند مطلبی در زمینه نیابت جنید بغدادی در آثار خود به ثبت می‌رساندند. مهمتر اینکه محقق مدقق، زهیر ظاظ در کتابی که پیرامون جنید بغدادی تألیف نموده، ادعای نیابت و بیعت گرفتن برای جنید نکرده است.

آنچه باید در این جایگاه مورد توجه واقع شود و بسیار حائز اهمیت می‌باشد، بی‌سند بودن این ادعاست که چطور مدعیان چنین موضوع مهمی برای ادعای بی‌نهایت حساس خود مدرکی ارائه نداده‌اند، جز سلطان حسین تابنده که می‌نویسد:

«در کتب رجال... جنید را نیز مورد لطف حضرت عسکری و از خواص آن حضرت ذکر می‌کنند. چنانکه در کتاب تنقیح المقال ممقانی مفصلاً مذکور گردیده است.»^۳

این اواخر که بیش از گذشته‌ها بی‌اعتباری ادعاهای صوفیه به تائید تحقیقات اصیل

رهبران ضلالت _____ دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

رسده است و صوفیه به دست و پا افتاده‌اند تا خویش را از استدلالهای قوی محققان پیرامون امثال موضوع جنید بغدادی نجات دهند نورعلی تابنده در جواب کسی که می‌گوید جنیدی وجود ندارد می‌نویسد: «چرا به کتابهایی که نام جنید در آنها ذکر شده و صحت انتسابش تائید شده مراجعه نمی‌کنید.» سپس اضافه می‌کند «نظریه‌ای شیعی وجود دارد، آیا این نظریه را قبول دارید یا نه؟ نظریه شیعه این است که در هر زمان ولی قائم باید باشد یک زمان پیغمبر بود، بعد علی بعد هم ائمه اطهار تا امام دوازدهم این نظریه را همه شیعه قبول دارند. در زمان غیبت چه؟ آیا در زمان غیبت دیگر خداوند به این مردم توجه ندارد؟»^۱

البته به سستی استدلال قبل از هر چیز توجه کنید و سپس باید متذکر شد گویا این آقا جنید بغدادی را امام سیزدهم می‌داند. و قبول ندارد که وجود امام قائم غائب هر چند در دسترس نیستند ولی بقول او همان ولی هستند «که در هر زمان ولی قائم باید باشد» و این کفایت نشده است. از نوشته‌ی نورعلی تابنده رئیس کنونی فرقه گنابادی استناد می‌شود که امام قائم غایب وجود ندارند و برای خدا ولی نیست.

نخست باید توجه شما را به این مهم جلب نمود که نامبرده مدعی است در «کتب رجال» نسبت به جنید بغدادی توجه شده، در حالی که بیش از یک کتاب را نام نمی‌برد. در صورتی که اگر در کتب رجال اسلامی چیزی نسبت به اینکه جنید بغدادی اجازه‌ای از امام زمان داشته به دست می‌آورد، حتماً به آن اشاره می‌کرد. خاطر دارم یک روز به اتفاق آقای سید اشرف قانعی مدیر انتشارات صالح با آقای تابنده دیدار داشتیم و کتاب رجال ممقانی را هم برای ایشان خریداری کرده بودیم. گفتند: «شنیده‌ام تنها این عالم رجالی است که به جنید بغدادی اشاره‌ای دارد.»

و اما آنچه در رجال ممقانی به ثبت رسیده است، اگر مورد دقت قرار گیرد متوجه خواهید شد که کوچک‌ترین تائیدی برای مجاز بودن جنید بغدادی از ناحیه مقدسه صاحب الامر به دست نمی‌آید. در آنجا سه تن به نام «جنید» مطرح شده‌اند که در باب دو تن از آنها موضوعی وارد نیست و در مورد سومی که علی‌الظاهر مورد استناد آقای سلطان حسین تابنده رضاعلی‌شاه گنابادی قرار گرفته اینست: «جنید قاتل فارس بن حاتم

القزوینی، غیر منسوب به پدر و شهری است که از اصحاب امام عسکری خوانده شده^۱ در صورتی که جنید مورد نظر صوفیه را صاحب طرائق الحقائق به استناد قول ابن خلکان آورده می‌نویسد: «ابوالقاسم الجنید بن محمد بن الجنید الخزاز القواریری البغدادی الزاهد المعروف که اصل او از نهاوند است (و) مولد و منشاء او بغداد بوده و خواهر زاده سَری سقطی است.»^۲

بخش سوم

۳۰۷

به طوری که ملاحظه کردید جنید مورد استناد آقای سلطان حسین تابنده گنابادی نه به پدری منسوب گردیده و نه به شهری و نه با شیء دیگر از اموری که بتوان تشخیص داد، این جنید همان جنید بغدادی صوفی است. درست برخلاف «جنید» رابط بین مشایخ فرقی صوفیه با واسطه سری سقطی به معروف بن فیروزان کرخی که مشخصاتش را کاملاً در کتب صوفیه و حتی غیر آن ملاحظه می‌کنید.

علاوه آنچه که درباره قتل فارس بن حاتم به جنید نامی نسبت داده شده است اگر برای محققان و نویسندگان صوفی یقین بود که منظور، جنید بغدادی صوفی است به طور حتم در آثار متصوفه دیده می‌شد در حالی که به اعتبار تحقیق و تفحص محققانه دانشمند و محقق مدقق، جناب منوچهر صادقی «شها» «به هیچ جایی اعم از کتب متصوفه و متشرعه و غیرهما قدیماً و جدیداً چنین نسبتی با سیدالطائفه (جنید بغدادی) در دیده نیامده است» جناب صدوقی شها این موضوع مهم و حساس را با مرحوم استاد کیوان سمیعی در میان می‌گذارند تا شاید بتوانند اطلاعات بیشتری به دست آورند، می‌نویسند استاد نیز نه اینکه مطالب ادعائی آقای سلطان حسین تابنده را تائید نکردند، برای عدم تطابق موضوع مورد نظر، ارجاع به منهج المقال استرآبادی که از کتب رجالیه معتبره است، دادند. در آن کتاب رجالی، بابی به عنوان جنید دیده نشده ناچار به احوال فارس بن حاتم مراجعه گردید، آنچه که به اجمال از مفصل آن برآمد این است که او فارس بن حاتم از غلاة بوده است و به دست جنید از اصحاب عسکری به قتل رسیده است^۳ و این همان جنید مورد نظر علامه ممقانی است که هیچگونه نشانی برای تطبیق او با جنید بغدادی صوفی ارائه نداده است.

۱- ترجمه متن رجال ممقانی چاپ سنگی: ۲۳۸/۱

۲- طرائق الحقائق: ۳۸۸/۲ - ۳۸۹

۳- دو رساله در تاریخ جدید تصوف ایران از انتشارات پازنگ: ۲۶

علاوه بر فرض اینکه با آنچه آقای حسین تابنده ادعا کرده است مطابق باشد که نیست، در رجال ممقانی اشاره‌ای به مجاز بودن جنید بغدادی از ناحیه امامی خصوصاً حجة بن الحسن العسكري نشده است. در آنجا فقط جنید بی نام و نشانی از اصحاب امام عسکری که قاتل فارس بن حاتم غالی است، نام برده شده است و چون مشخصاتی که دلالت کند جنید مورد نظر همان جنید بغدادی صوفی است ارائه نداده، نمی‌توان او را همان جنید رئیس صوفی شناخت. در صورتی که آقای تابنده مدعی می‌باشد: «شیخ جنید در زمان حضرت عسکری از طرف ایشان مجاز در دعوت بود و در زمان قائم نیز آن سمت را داشت.»^۱ هیچ چیز این ادعا را با آنچه علامه ممقانی یا علامه استرآبادی در کتب رجال خود آورده‌اند تطبیق نمی‌کند. در صورتی که آقای تابنده به استناد علامه ممقانی این جعل را نسبت به جنید بغدادی شرعیت داده است.

لکن در اجازات روائی که نزد عالمان دینی مرسوم است، در طریق اجازهای غیر شیعی که نزد علمای اهل تسنن از اعتبار برخوردار می‌باشد چنین وارد شده است: **«اجزته کما اجازنی والدی السید عبدالله بهاءالدین الحسینی الالوسی و هو قد اتخذ الاجازة عن والده... عن عبدالله الشبلی عن ابی القاسم سعید بن عبید المشهور فی الخافقین بالجنید عن خاله السری السقطی عن ابی محفوظ الشیخ معروف الکرخی»**^۲

پس اگر جنید بغدادی در تشیع شأن و مقام و مرتبتی داشت، به طور حتم محققان تدوین کننده دایرة المعارف تشیع در باب جنید که به جنید صفوی اشاره‌ای نموده‌اند^۳ به جنید بغدادی هم می‌پرداختند. متقابلاً به قول ابن تیمیه برخورد می‌کنیم که جنید بن محمد را از مشایخ اهل سنت از طایفه صوفیه معرفی می‌کند^۴ آن وقت چطور و به چه اعتبار و مدرکی سید حیدر آملی بدون نقل سندی مدعی می‌شود: جنید بغدادی از تلامذ ائمه/ معصومین بوده است؟^۵ از جمله فتن مردمان ناآگاه و شهرت طلبی می‌باشد که می‌خواهند از اعتبار تشیع استفاده کنند و به ادعاهای بی پایه و اساس خود آبرویی بدهند.

۱- نابغه علم و عرفان: ۳۹

۲- تاریخ علمای معاصرین از خیابانی چاپ اسلامیه: ۲۲۶ - ۲۲۷

۳- دایرة المعارف تشیع: ۴۹۴/۵

۴- الفرقان بین الاولیاء الرحمان و اولیاء الشیطان: ۹۳

۵- جامع الاسرار: ۱۵/۱

پاسخ به مدعیان نیابت جنید بغدادی

نیازی به استدلال و اقامه دلیل عقلی و نقلی ندارد که وابسته به امامان اهل بیت حتماً به تشیع و امامت دلبستگی دارند. یعنی از اهل تسنن فراری هستند. و ما باید بدانیم اگر جنید بغدادی بر فرض محال از ناحیه امام زمان - ارواحنا فداه - اجازه‌ای داشت که از آن استنباط نیابت می‌شد، به تشیع او اشاره می‌کردند، و مهم‌تر اینکه مورد تعریف و تمجید اهل سنت قرار نمی‌گرفت چنان که محقق و نویسنده صوفی پیرو فرقه ذهبیه اغتشاشیه می‌نویسد: «گمان می‌بریم ثبوت مذهب تشیع اثنی عشری برای جنید بدیهی است»^۱ این نشان دهنده حقیقتی غیرقابل انکار می‌باشد که تا عصر حاضر نسبت به تشیع جنید بغدادی دلیلی قاطع و قانع کننده در دست نداشته‌اند. به همین اعتبار می‌طلبید درباره مذهب جنید بغدادی به آرای مفاخر تاریخ، اعم از شیعه و سنی استناد کنیم تا او را بشناسیم:

ابن جوزی می‌نویسد: «وقد لقی الجنید خلق من العلماء و در سن الفقه علی ابی ثور»^۲

ابن خلکان می‌نویسد: «وتفقه علی ابی ثور صاحب الامام شافعی و قیل بل کان فقیه من مذهب سفیان الثوری»^۳

عبدالرحمن سلمی می‌نویسد: «فقیه بود بر مذهب ثور مهینه شاگرد شافعی»^۴ **یافعی** که صوفی است و نسبتش به جنید بغدادی می‌رسد. در تاریخ خود آورده است: «مشهور و مدون تفقه علی ابن ثور صاحب الشافعی و قیل بل کان فقیهاً علی مذهب سفیان الثوری»^۵

قشیری که صوفیه امامش می‌دانند می‌نویسد: «فقیه بود بر مذهب ابو ثور»^۶

هجویری می‌نویسد: «و اندر فنون، عالم و کامل و در اصول و فروع و وصول و معاملات مفتی و امام اصحاب ثور بود.»^۷

۱- اصول تصوف تألیف دکتر احسان استخری: ۱۱۴

۲- صفة الصفوة: ۲۳۵/۲

۳- وفيات الاعیان: ۱۳۲۳/۲

۴- طبقات الصوفیه سلمی: ۱۹۶

۵- تاریخ یافعی: ۲۳۱/۲

۶- رساله قشیری: ۵۱

۷- کشف المحجوب: ۱۶۱

عبدالرحمن جامی: «مذهب ابو ثور را داشت مهینه شاگرد شافعی بود و گفته‌اند مذهب سفیان ثوری (دشمن اهل بیت را داشته است).^۱

ملاحظه کنید آنچه از آرای نقل شده به دست می‌آید اینست که **جنید بغدادی** مذهب سفیان ثوری دشمن اهل بیت را داشته است که به تدلیس کردنش هم اعتراف نموده‌اند.

و به استناد احادیث زیاد او را [سفیان ثوری] مذموم و منحرف از مسیر اهل بیت پیامبر دانسته‌اند^۲ که از قول امامان شیعه حدیث جعل می‌کرده^۳ و مردم را از گرویدن به امام صادق - علیه السلام - باز می‌داشته^۴ مسئله اعتراض او به لباس پوشیدن حضرتش زبانزد خاص و عام می‌باشد. مهم اینکه نوشته‌اند، سه استاد داشته: یکی یهودی و دیگری نصرانی و دیگری مجوسی.^۵ معرفی استاد جنید بغدادی را به علی تابنده معروف به محبوب علیشاه گنابادی که ادامه دهنده طرح بی اصل و اساس نیابت جنید بغدادی است، سپرده او درباره سفیان ثوری که جنید مذهبش را داشته است می‌نویسد: «سفیان ثوری در زمان حضرت امام صادق اگر چه زاهد زمانه هم باشد مشمول عنایات صاحبان ولایت کلیه قرار نگرفته و اهل نجات نیست.»^۶

از طرفی پی‌گیری طرح مسئله تشیع و نیابت جنید بغدادی، محققان را در این زمینه به نتیجه رسانده که تشیع و نیابت جنید بغدادی از جمله جعلیات معصوم علیشاه شیرازی صوفی فرقه نعمه‌اللهی است.^۷

طرح نیابت جنید بغدادی

هرچند وقتی مسئله تشیع جنید منتفی است، نیازی به این ندارد ادعای نیابت را که روسای فرقه گنابادی درباره او نموده‌اند مورد بحث و تحقیق قرار داده ولی اشاره‌ای^۸ فهرست وار بدون خاصیت نیست تا بدانیم چنین جعلی را که برای نخستین بار معصوم علیشاه نایب‌الصدر صوفی نعمه‌اللهی نموده، جنید «به فرموده امام به ارشاد عباد

۱- نقحات الانس: ۸۰

۲- دائرةالمعارف تشیع: ۹۲/۹

۳- تنقیح المقال: ۳۸/۲ - ۳۶

۴- اصول کافی: ۳۹۲/۱ - ۳۹۳

۵- تذکرةالاولیاء منسوب به عطار: ۱۷۵

۶- خورشید تابنده: ۲۴

۷- به کتاب در کوی صوفیان: ۱۶۵ رجوع شود.

پرداخت^۱ سابقه‌ای در تاریخ اسلام ندارد. می‌توانید با رجوع به منابع مهم اسلامی متوجه این حقیقت شوید^۲ که علاوه بر مشاهیر رجال شناس و مورخان جهان اسلام اعم از شیعه و سنی حتی معاریف تصوف هم اشاره‌ای به تشیع و نیابت جنید بغدادی نکرده‌اند مانند «کرسی نامه» محمد هاشم درویش شیرازی ذهبی. دکتر اسدالله خاوری در کتاب «ذهبیه تصوف علمی و آثار ادبی»، «ریاض السیاحه» و «بستان السیاحه» شیروانی نعمة‌اللهی، «پیران طریقت» و «جنید» نوشته جواد نوربخش، «داستان عشق پیران» نوشته علی فرخی نعمة‌اللهی کوثر علیشاهی، «تبصرة العارفین» نوشته دانشمند و خطیب صوفی سیدعلی لامع با اینکه نسبت خرقة ایشان به جنید بغدادی می‌رسد، هیچکدام به مسئله نیابت او اشاره‌ای نکرده‌اند. از طرفی در متون معتبری که نامی از نواب برگزیده حضرت صاحب الامر آمده است نشانی از جنید بغدادی نیست. مهم‌تر اینکه حتی در طومار اسلامی مدعیان نیابت هم اسمی از جنید بغدادی برده نشده است. این حکایت می‌کند که مسأله نیابت جنید بغدادی را طایفه صوفیان گنابادی برای اعتبار دادن به اتصال فرقه خود جعل کرده‌اند.

مرحوم آية الله العظمی حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی قدس سره که در جلالت شأن علمی و تقوایی و بزرگی مرتبتشان حرفی نیست در درس خارج که بحث نیابت را داشتند فرمودند یاوه‌های امثال صوفیه برای جنید بغدادی، که شیعه نبوده است تا نایب باشد و بیعت بگیرد بی اعتبار می‌باشد.

بررسی انتساب جنید

در تصوف به اجازه که نمودار شجره فرقه می‌باشد بسیار توجه شده است به همین جهت دارای اهمیت خاصی است. زیرا روسای فرقه‌های صوفیه همانطور که آقای علی تابنده گنابادی متذکر شده است: «یگانه ملاک صلاحیت شیخ راهنما همین نص و اجازه مسلسل وی به ائمه اطهار است که صلاحیت دخالت در امر طریقت را به وی می‌دهد»^۳ به همین اعتبار صفی‌علیشاه با اینکه رشته اجازه خودش مخدوش می‌باشد، ولی باز بر

۱- طرائق الحقایق: ۳۹۸/۲

۲- تحقیقات جامع آقای واحدی را در کتاب «در کوی صوفیان» بخوانید: ۱۶۱

۳- خورشید تابنده: ۲۵

این عقیده بوده، شیخ طریقت باید از عهده اثبات سلسله‌اش برآید.

نورعلی تابنده رئیس کنونی گنابادی می‌نویسد: «**سلاسل مختلفی هم هستند که خود را منتسب به امام می‌دانند؛ ولی صحت این انتساب از نظر ما شیعیان باید مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد**، زیرا سلاسلی که خود را به امام نمی‌رسانند در رشته اجازه‌شان خللی است. از آنجا که معلوم نیست همه سلاسل که خود را به امام می‌رسانند در رشته اجازه‌شان خللی نباشد. لذا کسی که این مقدمات و نظریه مزبور را قبول کرد موظف می‌شود که در سلاسل مختلف و کسانی که خود را در این سلسله‌ها می‌دانند بررسی و تحقیق کند تا دریابد که کدام سلسله اجازه‌اش بدون خدشه به امام می‌رسد و آن سلسله یا سلاسل را که احیاناً اتصال به امام دارند مورد نظر قرار بدهد.»^۱

بخش سوم
۳۱۲

از جمله «سلاسلی را که احیاناً اتصال به امام دارند» متوجه می‌شویم نورعلی تابنده اتصال مرسوم در فرقه‌های صوفیه را به طور اعم خدشه دار می‌داند. مگر اینکه براساس دلائل تحقیقی صحت آن به اثبات رسد. و ما چون بحث پیرامون جنید بغدادی در حقیقت نیابت و مجاز بودن او از ناحیه صاحب الامر - ارواحنا فداه - را داریم به سفارش و پیشنهاد آقای نورعلی تابنده آن را دنبال می‌کنیم.

می‌باید تذکر داد این بحث از حساسیت حائز اهمیتی برخوردار می‌باشد، زیرا مسأله صحت نیابت جنید بغدادی علاوه بر اینکه در مباحث گذشته از جمله جعلیات روسای فرقه گنابادی شناخته شد، در این قسمت نیز با بررسی انتساب جنید بغدادی بار دیگر مورد تفحص و تحقیق قرار می‌گیرد، تا بر فرض محال اگر جنید بغدادی مقام نیابت را دارا بوده و اجازه تفویض آنرا داشته، این رشته بدون قطع و ایرادی تا عصر حاضر ادامه داشته است یا خیر؟

قطع اول: در مورد معروف بن فیروزان کرخی، اگر بتوانیم برای تمامی ایرادهای حائز اهمیت و قابل اعتنائی که محققان پیرامون زندگیش نموده‌اند جواب پیدا کنیم و بر فرض محال قبول نمائیم او به فیض شرفیابی حضور امام رضا - علیه السلام - رسیده است و آنچه دربارهٔ درباری و اجازه ارشادش که ساخته‌ی عبدالرحمن سلمی می‌باشد از اصالت برخوردار است، با مسئله فوت او قبل از شهادت امام رضا - علیه السلام - مواجه می‌شویم

که محققان آشنا با مسائل تصوف آن را مورد توجه قرار داده، دلیلی بر بی‌اعتباری این رشته از تصوف دانسته‌اند.

قطع دوم: تمام انشعابات فرقه معروفیه منسوب به ابومحفوظ معروف بن فیروزان کرخی بر این اعتقادند که جنید بغدادی به واسطه دائی خود سری سقطی نسبت صوفیانه به معروف کرخی درست می‌کند. در صورتی که جنید این نسبت خویش را

نپذیرفته، گفته است: «**مردمان پندارند من شاگرد سری سقطی ام در حالی که من**

شاگرد محمد بن علی قصابم.»^۱ می‌بینم حتی جواد نوربخش که از مدعیان ریاست

نعمة‌اللهی است، چنین نقلی را از جنید بغدادی پذیرفته به آن اشاره کرده است.^۲ ولی

دفاعیه نویسی از فرقه گنابادیه به نام «ابوالحسن پریشان زاده» منکر چنین کلامی از

جنید بغدادی می‌شود که استاد مهدی عمادی در اثر وزین «دیدنی که راز پنهان آخر شد

آشکارا»^۳ به آن جواب داده، حتی بریدگی صفحات اسناد این موضوع را عیناً درج کرده‌اند.

قطع سوم: همانطور که امثال دکتر مسعود همایونی در کتاب «تاریخ سلسله‌های

طریقه نعمة‌اللهیه در ایران» اشاره کرده‌اند، بعد از اینکه معصوم علیشاه دکنی برای نشر

تصوف نعمة‌اللهی وارد ایران شد، ارتباط او با شاه علی رضا دکنی رئیس وقت، قطع گردید

و بدون اینکه اجازه‌ای برای تعیین رئیس در ایران داشته باشد، شخصی را به نام

نورعلیشاه اصفهانی به جانشینی خود منصوب کرد. در صورتی که او «شیخ بوده است نه

قطب و با این همه تعیین خلیفه (که از اختیارات قطب است) کرده: از این معنی

استشمام انقطاع سلسله نعمة‌اللهیه می‌شود و جریان سلسله‌ای جدید التأسیس نهایتاً

منسوب بدان (نعمة‌اللهیه)»^۴

قطع چهارم: وقایعی است که بعد از مرگ مجذوب علیشاه کبوتر آهنگی رخ داده

است و حکایت دارد که شیروانی مست علیشاه، بدون داشتن سندی برای جانشینی

مدعی ریاست فرقه نعمة‌اللهیه شده است و نوشته‌اند «به غلط قطبیت نمود و یاغی شد و

بر قطب وقت بساط مخالفت گسترده و غصب قطبیت کرد. خودش را مست علی لقب داد و

۱- نفحات الانس: ۸۲ طبقات الصوفیه تصحیح مولائی: ۲۱۵ روضات الجنان و جنات الجنان: ۳۵۶/۲

تاریخ بغداد: ۶۴/۳ طبقات شعرانی: ۸۴-۹۴، اللمع: چاپ لیدن: ۳۴، الامام جنید: ۷۷، اعلام صوفیه: ۱۲۲

۲- جنید از جواد نوربخش: ۴۳

۳- توسط انتشارات مهتاب منتشر شده است و در نوبه خود خواندنی است.

۴- دو رساله در تاریخ جدید تصوف در ایران: ۴۰

رهبران ضلالت _____ دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

رحمت علی شیرازی را نایب خود کرد.^۱ در این صورت از شیروانی و رحمت علیشاه شیرازی به بعد کاملاً بریدگی در سلسله به وجود آمد، همان خطری می‌باشد که آقای نورعلی تابنده گنابادی را ناراحت کرده است.

قطع پنجم: در مورد اجازه رحمت علیشاه نوشته‌اند: «نه در طرائق الحقایق و نه جای دیگر مطلبی مشاهده (نشده است) معلوم نیست که رحمت علیشاه اجازه دستگیری را از چه کسی دریافت کرده است.»^۲

قطع ششم: با جعل اجازه‌ای برخورد می‌کنیم که به دو دلیل در پی مرگ رحمت علیشاه شیرازی عده‌ای برای محمد کاظم اصفهانی تنظیم کرده‌اند. **اول:** تمامی اجازات صادر شده از ناحیه رحمت علیشاه، حتی اجازه اول محمد کاظم مهر دارد.^۳ ولی اجازه‌ای که به نام فرمان جانشینی جهت ملا محمد کاظم سعادت علیشاه صادر شده بدون مهر است. **دوم:** در پی اسم محمد کاظم اصفهانی «طاب ثراه» که اختصاص به مُردگان دارد و هرکس از دنیا رفته باشد در پی اسم او می‌نویسند دیده می‌شود.^۴ در حقیقت تفهیم می‌کند این اجازه بعد از مرگ نویسنده و گیرنده نوشته شده است.

قطع هفتم: چون روسای گنابادی لقب «شاه» را در اجازه، نشانه قطبیت می‌دانند در اجازه سعادتعلی و ملاسلطان لقب شاه دیده نمی‌شود. البته^۵ آقایانی که اجازات را ترجمه نموده‌اند در ترجمه اجازه «شاه» را بر لقب آنها اضافه کرده‌اند^۶ که این دلالت می‌کند اجازه آنها، نمی‌تواند عنوان نیابت با واسطه‌ای هم باشد.

۱- همان مأخذ پیشین: ۵۹

۲- تاریخ سلسله‌های نعمت‌اللهیه ایران: ۱۱۷

۳- متن هر دو اجازه در از کوی صوفیان تا حضور عارفان: ۴۰۷ درج می‌باشد. این کتاب به نام «در کوی صوفیان» تجدید چاپ شده است.

۴- همان مأخذ پیشین: ۴۱۰ و ۳۱۱ بحث جامعی دارد.

۵- در آمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللهیه: ۱۳۲ که ترجمه عیناً متن در صفحه ۱۳۰ می‌باشد و صفحه ۱۱۸ سطر ۱۰ متن اجازه خطی.

۶- در مورد ملا سلطان که لقب شاهی نداشته لکن اضافه کرده‌اند به صفحه ۱۲۹ کتاب «درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللهیه» رجوع شود و با صفحه ۱۳۲ که اصل اجازه فاقد لقب شاه است تطبیق گردد. در مورد اجازه ملا محمدکاظم سعادتعلی هم به صفحه ۷۸ همان کتاب رجوع شود که در ترجمه لقب شاه را اضافه کرده‌اند.

بمقام انوار انجم و انوارها

دو نشانه بی اعتباری اجازه ملا کاظم
اصفهانی با لقب سعادت علی شاه

بمازود مشرحت شاه سلطه بود در حدیث غیبی برود از پاک پیشوای بسیار تیره زبده است

از روح برقع سرخه خان او بیاد پیشا را بسیار آید اجداد از هر چه بیرون آید از هر چه بیرون آید از هر چه بیرون آید

و از بعد از این قوا رسد غیبه نو الهیه در هر دو آن عزیز و ضویه و شعوبه میدارد که در این خصوص از هر چه بیرون آید

مردی که بر این آید تعریف از هر چه در این آید که هر یک از سالکین علم میرا که در این آید

و بعد از این آید بیخه و در شاه آید ما در این آید که در این آید که در این آید که در این آید

فایده از این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید

و بعد از این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید

صفت غیبی بر این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید

از ادب آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید

فصل سوم از حرکت صبر آن بهره باب در چشمه سار فیضات است نه با سبک در جنبه سار فیضات

همتا و به ابریش نه نموده از ارثه طایفه و بزینت سالیکن و اندام سکرین دقیقه زد کد است تقابله

و تقویر رسد غیر تو القیام از الامتغ انصاف پندار خود را صاف ستارند و در دو تپان بر او در تقویر و تقویر

ایشان را مقبولی غیر ستارند در این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید

و از هر چه بیرون آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید



طلب تراوه
که در اینجا اسم مراد از آن است که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید که در این آید

ملاحظه میشود که در اجازه فوق سعادت علی وجود ندارد

در این صورت فرقه‌های نعمة‌اللہی «صفی علیشاهی» بدون داشتن رئیس و «مونس علیشاهی» با ریاست جواد نوربخش که به واسطه رحمت علیشاه شیرازی نسبت خویش را به جنید بغدادی درست می‌کنند، چون برای او اجازه‌ای نیافته‌اند^۱ و «کوثر علیشاهی» با ریاست یحیی آمریکائی یا به قولی کسری پیر^۲ که بعد از مشدی محمد حسن مراغه‌ای محبوب علیشاه منقرض شده و «سلطان علیشاهی» با ریاست نورعلی تابنده گنابادی، چون اجازه سعادت علیشاه اصفهانی جعل و ملا سلطان گنابادی بدون لقب شاه می‌باشد و مهمتر با انقطاع‌های زیاد مدعی اتصال مسلسل می‌باشند، دارای اعتباری نخواهند بود. زیرا همانطور که آقای علی تابنده محبوب علیشاه می‌نویسد: «چه بسا سلسله‌ای از یکی از ائمه اطهار به واسطه شیخی از مشایخ مأذون ایشان جاری بوده، ولی بعداً در اثر عدم اتصال صحیح منقطع گشته»^۳ است، و این گفته درباره فرقه نعمة‌اللہی و هر فرقه‌ای که به جنید بغدادی برسد صادق می‌باشد.

پس چون صحت ادعای اجازه به مسلسل بودن صریح و صحیح آن می‌باشد، بر فرض محال اگر نیابت جنید بغدادی درست و صحیح باشد که نیست چون شرط صحت اتصال که روسای صوفی برای صحت فرقه خویش گذاشته‌اند در میان نیست براساس آنچه مدعیان اتصال به جنید نقل کرده‌اند، باید این اتصال دارای خدش‌های نباشد؛ که هست و به خودی خود فرقه جنید بغدادی در رشته نعمة‌اللہی و ذهبیه اغتشاشیه بی اعتبار است.

به جاست این قسمت را که گویای انقطاع فرقه معروفیه جنیدیه نعمة‌اللہی است با کلامی از ملاعلی گنابادی به پایان بریم: «معیار صحت و بطلان امورات دینیة الهیه اذن و اجازه است که مایه توسل و وجهه توجه آنست و رسم نبود که بدون اجازه بزرگان خبری را روایت کنند چه جای آنکه دستگیری.....»^۴ نمایند. بدین ترتیب طبق رأی ملاعلی گنابادی از عصر میرزا زین العابدین مست علیشاه ادعای انتساب برای بعدی‌ها بدون پشتوانه صحیح بوده است: چنانکه نورعلی تابنده می‌گوید: «اگر کسی اجازه‌اش یداً به ید به امام برسد، رهبری و ارشاد او شرعی و قانونی است و الا رشته‌اش قطع شده است. چه

۱- به کتاب از کوی صوفیان تا حضور عارفان رجوع شود.

۲- عرفان ایران: ۶ - ۵۴/۵ پاورقی

۳- خورشید تابنده: ۲۵

۴- صالحیه: ۳۴۵ حقیقت: ۶۵۱

بسا اشخاصی که رشته شان قطع شده^۱ و می‌بینیم رشته اجازه خود ایشان همین حکم را دارد در این صورت همانطور که برادر نامبرده سلطان حسین تابنده می‌گوید: از کسی که اجازه داشته باشد و مضبوطاً به امام زمان برسد [ما می‌گوئیم خواندید که رشته نعمة‌اللہی نمی‌رسد] باید پیروی کرد^۲ پس با این همه قطع اتصال، نمی‌توان از روسای نعمة‌اللہی پیروی نمود و رشته اجازه آن را صحیح دانست. چون فرقه تصوف به اعتبار رأی آقای سلطان حسین تابنده «مناط اجازه است»^۳ و اگر رئیس صوفی «دارای نص صریح و اثر صحیح باشد حق و صحیح و غیر آن باطلند»^۴ پس چون همانگونه که نامبرده می‌نویسد: «معیار قبولی قطبیت نص صریح و اثر صحیح است»^۵ باید دانست با بریدگی‌های هفتگانه‌ای که نقل کردیم در گوری که گنابادی‌ها و نعمة‌اللہیه‌ها کننده‌اند چیزی نیست و باطل هستند.

نسبت جنید در تصوف تربیتی است نه نیابت

اگر تمامی آنچه مسأله اتصال روسای صوفیه را به جنید بغدادی مخدوش می‌کند و بی‌اعتبار می‌نماید و از حیثیت می‌اندازد نادیده بگیریم، بخواهیم بدانیم این مأموریت که از معروف بن فیروزان کرخی به سری سقطی و از او به جنید بغدادی رسیده است و به آن، عنوان مجاز بودن در ارشاد و هدایت داده‌اند در قانون تصوف چگونه می‌باشد، باید از دو طریق بررسی گردد:

یکم: اینکه فرقه‌داران تصوف خویش را چکاره می‌دانند و این از کلام متصدیان امور فرقه‌های صوفیه معلوم می‌شود.

شیخ محمد حسن صالح علیشاه گنابادی می‌نویسد: «در بدو غیبت کبرای امام دوازدهم جنید بغدادی از طرف **حضرت مأمور شد که در زمان غیبت کبری به نام آن حضرت بیعت بگیرد و جانشین خود را تعیین کرده** و به او نیز اجازه تعیین جانشین داده و این سلسله اجازه تا زمان ظهور حضرت ادامه خواهد داشت و امروز این

۲- خورشید تابنده: ۵۸۷

۴- خورشید تابنده: ۵۰۸

۱- عرفان ایران: ۱۸/۷

۳- خورشید تابنده: ۵۱۲

۵- فصلنامه عرفان ایران: ۸۱/۳ مقاله آقای آزمایش

اجازه به من رسیده است»^۱

سلطان حسین تابنده فرزند و رئیس بعد از او می نویسد: «**اقطاب سلسله نواب می باشند**»^۲

نورعلی تابنده جهت بیعت گیری روسای ماقبل خود به نیابت از طرف امام زمان دو طریق را نقل می کند: نخست اینکه بدون ارائه دادن مدرک و سندی معتقد است معروف کرخی از جانب امام رضا اجازه داشت که برای امام بیعت بگیرد و دیگر اینکه چنین اجازه ای به زمان قطبیت جنید بغدادی از ناحیه امام زمان نیز به او برای اخذ بیعت داده شده^۳ است و امروز روسای فرقه گنابادی به اعتبار این ادعای بی پایه و اساس که خواندید و نامش را اتصال صریح صحیح با واسطه گذاشته اند مدعی نیابت خاصه اند.

این ادعای بی دلیل و مدرک که بیشتر از هر فرقه ای به نعمة اللهی گنابادی مربوط می شود از جمله رویدادهائی است که معاصرین مدعی شده اند. زیرا علاوه بر اینکه صوفیه امامی مذهب نبوده اند که مهدویت را قبول داشته باشند و طرح نیابت حضرتش را بپذیرند محققان صوفی بر این عقیده اند: سلسله ای که از معروف کرخی کشیده شده است، اگر ادعای ارتباط معروف کرخی با حضرت علی بن موسی الرضا (ع) صحیح باشد که نیست، علم ذکر است که از امام رضا - علیه السلام - گرفته اند.^۴

چنانکه ابوالمفاخر یحیی باخرزی به گونه آن اشاره نموده است^۵ و حتی شیخ محمد حسن گنابادی که از جمله پایه گذاران ادعای نیابت برای جنید بغدادی در تصوف می باشد در جواب سوال کننده ای می گوید: «اذکار و اورادی به دست ماست که آن را به طالبانش می گوئیم و ابداً ادعای نیابت نداریم.»^۶ به یاد این مثل ایرانی افتادم «دم خروس را ببینم یا انکار آن را». اگر مدعی نیابت امام زمان با واسطه نیستید، پس چرا خویش را جانشین با واسطه حضرت حجة بن الحسن العسکری می دانید؟^۷ خصوصاً اینکه مدرکی در دست می باشد که رشته صوفیانه معروف کرخی بنابر آنچه در تصوف اصل می باشد

۱- فصلنامه عرفان ایران: ۱۱/۱۰
۲- خورشید تابنده: ۴۶۱
۳- عرفان ایران: ۱۱/۱ - ۱۲
۴- جامع السلاسل قسم ۱ ج ۱ ص ۷۳
۵- اوراد الاحباب: ۲۷ - ۲۸
۶- فصلنامه عرفان ایران: ۲۳/۹ ملا سلطان پدر بزرگ نامبرده نیز به نظیر این اشاره دارد (ولایت نامه: ۲۴۲)
۷- فصلنامه عرفان ایران: ۱۱/۱۰

رهبران ضلالت ----- دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

نسبت صحبت است.^۱ در بعضی موارد این رشته اجازه صوفیه را که به صورت فرقه مشغول فعالیت می باشد، براساس ابداع و اختراع تصوف می دانند نه خلافتی که در امتداد امامت معصوم ادعا کرده اند.^۲

به لحاظ بی مدرکی برای ادعای نیابت با واسطه و جانشینی امام زمان، آنگاه که احمد حامد الصراف از آقای سلطان حسین تابنده برای کسب اطلاع از نوع انتساب فرقه او می پرسد، می گوید: «این انتساب تربیتی است نه خلافت و وصایت»^۳ در صورتی که آقای تابنده جای دیگر برای جنید بغدادی مدعی می شود که «مأمور به دعوت ولایتی بوده»^۴ است. و در جواب نامه آقای منزوی می نویسد: «بزرگان عرفا اجازه خود را مضبوطاً به امام می رسانند که در زمان غیبت به صحبت قائم منتظر به عنوان نیابت و اجازه جزئیه وصل می شوند»^۵ **پس آنچه مسلم می باشد مدعیان نیابت صحیح صریح با واسطه، با دو کس دو نوع صحبت می کنند به مریدان می گویند نایب صاحب الامر هستند و به محققان و دانشمندان و نویسندگان عرض می نمایند: ادعای نیابت ندارند، بلکه به قانون اختراعی تصوف، ذکر و ورود به طالبان این راه می دهند. و ای کاش صادقانه و شجاعانه بر بطلان خود اقرار می کردند!**

تحریف و تحذیف نص صحیح صریح

تکرار ادعای علی محمد باب شیرازی

از شگردهای بازیگران تصوف، مسئولین و روسای فرقه های نعمه اللهی «کوثر علیشاهی»^۶ و «سلطان علیشاهی» گنابادی^۷ و «ذهبیه عبداللهیه»^۸ برای فرار از نداشتن دلیل و نشانه تشیع فرقه، در تدوین شرح احوال رهبران خود، نخست اشاره ای مختصر به

۱- سه رساله از امیر سید علی همدانی فیلم شماره ۳۷۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی - المشیخه فیلم شماره ۲۳۶۷ کتابخانه دانشگاه تهران - طرائق الحقایق: ۱۹۲/۲ + مجموعه سخنرانی ها و مقاله ها درباره فلسفه و عرفان: ۱۵۴ + اوراد الاحباب: ۲۸ و ۲۹ + مقالات شمس تبریزی تصحیح آقای خوشنویس مقدمه ص کج + تذکره شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی: ۱۰۰ پاورقی

۲- مشاهیر دانشمندان اسلام ترجمه الکنی و الالقاب: ۱۳۰/۴ - ۱۳۱

۳- رساله خاطرات حج: ۸ ۴- نابغه علم و عرفان: ۱۵۹

۵- خورشید تابنده: ۵۵۴ ۶- داستان عشق پیران

۷- رهبران طریقت و عرفان ۸- روضات الجنان و جنات الجنان

زندگانی چهارده معصوم نموده، سپس از معروف بن فیروزان کرخی شرح احوال روسای تصوف خود را آغاز کرده‌اند^۱ و هر کدام به شخص جنید بغدادی که رسیده‌اند او را جانشین سری سقطی و نامبرده را جانشین ابومحفوظ معروف بن فیروزان کرخی و او را مجاز از ناحیه امام رضا - علیه السلام - دانسته‌اند.^۲

ولی دو موضوع موجب می‌شود مسئولین امور فرقه گنابادی دست به تحریف و تحذیف در صورت شجره‌ای که گویای چگونگی انتصاب روسای آن می‌شود بزنند: نص صحیح صریح ادعائی را خدشه‌دار سازند:

اول: اینکه کلام جنید بغدادی پیرامون استادش که می‌گوید: «مردمان پندارند من شاگرد سری سقطی ام در حالی که من شاگرد محمد بن علی قصابم.»

دوم: توضیح بیدار کننده امثال محقق دانشمند جناب منوچهر صدوقی شها که درباره ادعای نیابت و جانشینی جنید بغدادی از ناحیه امام زمان می‌نویسند: «به فرض صحت این معنی ضرورت دارد که جنید بالنهایه منتسب با قائم - علیه السلام - بوده باشد به حالی که چنین نیست.»^۳ شجره‌های ابداعی صوفیه اتصال جنید بغدادی را به واسطه سری سقطی به معروف کرخی می‌رسانند.

این دو جهت موجب می‌گردد در دوره ریاست **حاج علی تابنده** برای رفع این ایرادهای وارده و بی‌خدشه نشان دادن ادعای نیابت با واسطه امام زمان - ارواحنا فداه - به فتنه‌ای بزرگ که بی‌شبهت به آنچه در دوره قاجاریه توسط **علی محمد باب** به وقوع پیوست و خود را باب امام زمان نامید دست بزنند. با فرق اینکه گنابادیان برخلاف علی محمد باب، جنید بغدادی را مستقیماً جانشین امام زمان دانسته در طول امامت قرار می‌دهند.^۴ و ما عیناً آنرا می‌آوریم.

۱- البته در ذهبیه عبداللهیه به صورتی که حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان آغاز کرده بعد از امامان معصوم از حسن بصری شرح حال مشایخ آغاز گردیده است.

۲- ولایت نامه ملاسلطان گنابادی: ۲۴۳ صالحیه ملاعلی گنابادی: ۳۴۷ - ۳۴۸ نابغه علم و عرفان سلطان تابنده گنابادی: ۵۹ خورشید تابنده از علی تابنده گنابادی: ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ خاطرات زیارت خانه خدا نوشته محمد رضاخانی مرید گنابادی: ۴۹۱ و رهبران طریقت عرفان میرزا باقر سلطانی: از معروف به سری سقطی از او به جنید بغدادی سپس پی در پی روسای تصوف گنابادی آورده شده‌اند.

۳- دو رساله در تاریخ جدید تصوف ایران: ۲۶

۴- رساله سعادتیه نگارش عبدالغفار اصفهانی صفحه آخر

شجره اختراعی که ادعای نیابت است از کتاب سعادتیه مربوط به گنابادی عیناً گذاشته می شود تا جای انکار نباشد

اقطاب سلسله علیّه نعمه اللّهی گنابادی

حضرت رسول محمد بن عبدالله (ص)	جناب شیخ صالح بربری طاب نراه
حضرت امام علی بن ابی طالب (ع)	جناب شیخ عبدالله پانسی طاب نراه
حضرت امام حسن بن علی (ع)	جناب شاه سید نعمت الله ولی طاب نراه
حضرت امام ابی عبدالله حسین (ع)	جناب میرشاه برهان الدین خلیل الله طاب نراه
حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین (ع)	جناب میرشاه حبیب الدین محب الله اول طاب نراه
حضرت امام محمد بن علی باقر (ع)	جناب میرشاه کمال الدین عطیه الله اول طاب نراه
حضرت امام جعفر بن محمد صادق (ع)	جناب میرشاه برهان الدین خلیل الله ثانی طاب نراه
حضرت امام موسی بن جعفر کاظم (ع)	جناب میرشاه شمس الدین محمد اول طاب نراه
حضرت امام علی بن موسی رضا (ع)	جناب میرشاه حبیب الدین محب الله ثانی طاب نراه
حضرت امام محمد بن علی جواد تقی (ع)	جناب میرشاه شمس الدین محمد ثانی طاب نراه
حضرت امام علی بن محمد تقی (ع)	جناب میرشاه شمس الدین محمد ثالث طاب نراه
حضرت امام حسن بن علی عسکری زکی (ع)	جناب شیخ محمود دکنی طاب نراه
حضرت امام حجت بن حسن قائم مهدی (عج)	جناب شیخ شمس الدین دکنی طاب نراه
جناب شیخ المشایخ ابوالقاسم جنید بغدادی طاب نراه	جناب رضاعلیشاه دکنی طاب نراه
جناب شیخ ابوعلی رودباری طاب نراه	جناب شیخ الشیخ سیدمعصوم علیشاه طاب نراه
جناب شیخ ابوعلی کاتب طاب نراه	جناب شیخ الشیخ نورعلیشاه اول طاب نراه
جناب شیخ ابو عمران مغربی طاب نراه	جناب حسین علیشاه اصفهانی طاب نراه
جناب شیخ ابوالقاسم گورکانی طاب نراه	جناب سجدوعلیشاه همدانی طاب نراه
جناب شیخ ابوبکر طوسی طاب نراه	جناب حاج میرزا زین العابدین شیروانی مست علیشاه طاب نراه
جناب شیخ احمد طوسی غزالی طاب نراه	جناب حاج میرزا زین العابدین شیرازی رحمت علیشاه طاب نراه
جناب شیخ ابوالفضل بغدادی طاب نراه	جناب حاج محمدکاظم سعادتعلیشاه اصفهانی طاب نراه
جناب شیخ ابوالبرکات طاب نراه	جناب حاج ملا سلطانمحمد گنابادی سلطانعلیشاه طاب نراه
جناب شیخ ابومسعود اندلسی طاب نراه	جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی طاب نراه
جناب شیخ ابومدین مغربی طاب نراه	جناب حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه طاب نراه
جناب شیخ ابوسعید صمدی طاب نراه	جناب حاج سلطانحسین تاینده رضاعلیشاه طاب نراه
جناب شیخ کمال الدین گونی طاب نراه	مولانا حاج علی آقا تاینده محبوبعلیشاه ارواحنا فداه

دقت کنید صوفیه گنابادی به آنچه در فرقه‌اش سابقه نداشته و هیچکدام از روسای ماقبل ادعای چنین ساخته‌ای را نداشته‌اند اقدام کرده و فتنه‌ای را همانند مدعیان بابیت بلکه خطرناکتر از آن طرح ریخته و در حقیقت مسیر تصوف فرقه‌ای را که تا دیروز به تزویر و حيله گاهی آن را تربیتی و زمانی خلافتی معرفی می‌کردند تغییر داده، رسماً به سبک جدید و نوینی ادعای نیابتی استمراری نموده‌اند. خطر اینگونه اقدامات حساب شده در فرقه گنابادی بدون هیچ تردیدی کمتر از خطر انحرافات نیست که در طول تاریخ امامت در پی رحلت رسول خدا تا امروز صورت گرفته است و اگر کسی مدعی شود این اقدام زمان محبوب علیشاهی فرقه گنابادی نوعی بابیت و بهائیت جدید است بی ربط نگفته است. امثال **علی محمد باب** مستقیماً ادعای بابیت کرده‌اند. اصلاح کنندگان شجره انتسابی فرقه گنابادی با طرح نیابت جنید بغدادی و تهمت و افترا به حضرت امام زمان رشته‌ای را با همان شکل بابیت مرسوم در فتنه باب فراهم آورده‌اند که هیچ فرقی با آن ندارد. بررسی ادعاهای اینان بطوری که خواندید کمتر از ادعاهای امثال علی محمد باب و میرزا حسینعلی بهاءالله نیست.

طرح وحدت مهدویت شیعه و قطبیت صوفیه

در رشته‌های تصوف امروزی ایران، خاصه نعمة‌اللهیه و ذهبی اغتشاشی و اوپسی، از راه و رسم سلوک الی الله که روش کار صوفیان گذشته بوده است تا براساس ریاضت‌های شاقه به تربیت نفس قیام نموده آن را رام سازند، خبری نیست که نیست. به همین لحاظ متصدیان تصوف فرقه‌ای معاصر مربی تربیت سلوکی نبوده، بلکه خویش را ادامه دهنده روش و ادعائی چون «بابیت» **علی محمد باب** نشان می‌دهند، که در انتها مدعی خدائی شد با این تفاوت که صوفیه تا ادعای خلیفة‌اللهی پیش آمده‌اند. آقای شهرام پازوکی مدعی می‌شود اقطاب فرقه و روسای او «خلفای الهی هستند»^۱ و یوسف مردانی در ورقه‌ای که در دفاع از ریاست آقای نورعلی تابنده انتشار داده، او را خلیفة‌الله فی الارضین دانسته است.^۲ البته در تصوف گنابادی هم مراتب ترقی متصدی

۱- فصلنامه عرفان ایران: ۹۵/۷

۲- به سند شماره ۲۶ صفحه ۵۳۹ همین کتاب رجوع شود.

رهبران ضلالت ————— دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

فرقه مانند جاهای دیگری آرام آرام مطرح شده است؛ دقت کنید:

آقای سلطان حسین تابنده می‌نویسد: «**اقطاب سلسله نواب می‌باشند**»^۱ اینان در عین بی‌اعتقادی به این ادعا، قطب حقیقی را امام زمان - روحی فداه - می‌پذیرند تا خود را «نایب» با واسطه بدانند. ولی می‌بینیم این نیابت را به شأن مهمتر و والاتری تقویت نموده «**قطب**» را **ظل** [= سایه] حضرتش معرفی کرده می‌نویسد: «نمایندگان در غیبت، قطب حقیقی هستند بلکه ظلیت»^۲ که دارای «ولایت جزئیه» نسبت به امام و کلیه نسبت به خلق هستند. مهمتر اینکه ساخته‌اند این به اراده الهی است؛ دقت کنید شیخ عبدالله حائری^۳ در صدور لایحه‌ای می‌نویسد: «حمد نامعدود معبودی را سزااست که قامت پارسای احمد محمود را به خلعت رسای خلافت آراست و برای آن حضرت دوازده وصی پیراست که اول آن‌ها علی اعلاست و آخر آنها قائم آنهاست. آن بزرگوارانند صاحبان ولایت کلیه و مرجع اوصیاء جز و ولایت جزئیه»^۴ که منظور او از اضافه «مرجع اوصیاء جز» و صاحبان «ولایت جزئیه» ملاسلطان و ملا علی گنابادی در حقیقت روسای صوفیه‌اند. ما در رساله حاضر بخش صوفیه به نمونه‌های زیادی از گفتار روسای این طایفه که دلالت می‌کند اینان ادعای نیابت دارند اشاره کردیم، ولی در خیلی از موارد این «نیابت» که به صورت «ظلیت» سایه امام بودن در آمده ترقی کرده است.

در فصلنامه گنابادی که طبیعی است هر مقاله‌ای در تائید تفکر و اندیشه این گروه درج می‌شود، نوشته شده است: «اعتقاد به وجود امام در مذهب تشیع با ولایت ارتباط نزدیک دارد، زیرا امام کسی است که دارای قدرت معنوی و مرتبه ولایت است. سهم امام در تشیع بسیار اساسی و مهم است و ما نمی‌توانیم در اینجا به جزئیات و فروع این مسأله پردازیم، ولی از نظر معنوی مقام و مرتبه امام به عنوان یک هادی و مرشد روحانی دارای اهمیت خاص است و این مرتبه و مقام او خیلی با مقام پیر و مرشد طریقت در تصوف شباهت دارد. یک نفر شیعی همیشه آرزو می‌کند که با امام خود مواجه شود و او را ببیند و امام در این مورد کسی جز دلیل و راهنمای معنوی و درونی شخص نیست. به طوری که بعضی از صوفیان شیعه درباره امام وجود تو - امام وجودک - صحبت کرده‌اند.

۱- خورشید تابنده: ۴۶۱

۲- خورشید تابنده: ۵۲۳

۳- درباره شناخت او به کتاب از کوی صوفیان تا حضور عارفان تالیف استاد تقی واحدی رجوع کنید.

۴- فصلنامه عرفان ایران: ۱۳۱/۱۱

قطع نظر از مقام و مرتبه شریعتی و ظاهری امام، مقام و مرتبه ولایتی و ارشادی او و اهمیت او به عنوان دلیل و راهنمای معنوی به مرشد صوفیان شباهت دارد.^۱

ملاحظه کنید چطور مرموزانه «قطبیت» را همان «مهدویت» قلمداد کرده‌اند. البته به این اکتفا ننموده، نوشته شده است: **«اعتقاد به وجود امام به عنوان قطب عالم امکان با مفهوم قطب در تصوف تقریباً یکسان است.»**^۲

برای اینکه نویسنده مقاله، دلیلی هم ارائه داده باشد می‌نویسد: «این امر را سید حیدر آملی به وضوح تصریح کرده است در آنجا که می‌گوید: **قطب و امام هر دو مظهر یک حقیقت و دارای یک معنا و اشاره به یک شخص است.**»^۳ نخست باید متذکر شد. سید حیدر آملی با هر جلالت شانی که دارد این ادعایش ابداع و اختراعی است و در تشیع جایگاهی ندارد. علاوه باید دانست **قطب در میان سنیان مثل امام است^۴ نه در شیعه**، دقت کنید چطور مسؤلان اداره فصلنامه بدون اینکه شخصاً مدعی شوند رئیس فرقه همان امام زمان است با درج مقاله‌ای در فصلنامه رسمی فرقه چنین استفاده را می‌برند. اینجاست که متوجه می‌شویم منظور شیخ عبدالله حائری معروف به رحمت علیشاه از خطاب «ولی الله» به ملا سلطان گنابادی^۵ چیست؟ اما دانستن اینکه چنین طرحی در مقابل امامت تشیع ابداع چه کسی است؟ اگرچه به صورت ظاهر از صوفیان مدعی تشیع می‌باشد در حقیقت گرفته از کجا و چه اشخاصی است، بسیار حائز اهمیت بوده، نشان دهنده اتصال و همبستگی روش‌های ضلالتی خواهد بود.

خوشبختانه نویسنده مقاله فصلنامه گنابادی بعد از آنچه برای جا انداختن هم‌رتبته قطبیت تصوف با مهدویت تشیع مطرح کرده می‌نویسد: «نظریه انسان کامل ابن عربی خیلی شبیه به نظر شیعی قطب و امام و همانند نظریه مهدی است که مشایخ بعدی تصوف آن را تکمیل کردند.»^۶

قبل از اینکه بدانیم محیی الدین با چه تفکری در اسلام مطرح است بد نیست به این توجه دهیم که ملاحظه کنید نویسنده مقاله مزبور مشایخ تصوف را تکمیل کننده طرح

۱- فصلنامه عرفان ایران: ۳۲/۷ - ۳۳ - ۲- همان مأخذ پیشین.

۳- فصلنامه عرفان ایران: ۳۳/۷

۴- فرقه اسماعیلیه نوشته مارشال گ. س. ماجن ترجمه آقای بدره‌ای: ۳۷۵

۵- فصلنامه عرفان ایران: ۳۳/۱۱ - ۶- فصلنامه عرفان ایران: ۳۳/۷

رهبران ضلالت _____ دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری

بدعتی قطب صوفی و امام شیعی یکی هستند می دانند. و این مصیبتی بوده که بعد از رحلت پیامبر بوجود آمد و با امام تراشی و فرقه سازی توسط بنی امیه و بنی عباس تقویت شد.

برای شناخت ابن عربی از تعریف نویسنده همین مقاله استفاده می کنیم، او درباره محیی الدین عربی می نویسد: «ابن عربی از نقطه نظر مذهبی سنی و پیرو مکتب ظاهری بوده است.»^۱ یعنی شیعه نیست.

در این صورت باید نتیجه گرفت همان اقداماتی که در بوجود آوردن اسلام تاریخ در مقابل اسلام ناب محمدی صورت گرفت خلافت را از امامت در حقیقت رهبری سیاسی جامعه و مرجعیت شرعی را برای اولین بار از هم جدا نمود و علی امیرالمؤمنین در اصل «امامت» را خانه نشین کرد از آستین امویان و عباسیان در حضور هر امامی در آمده، برای مقابله کردن با امام الهی، امام بدلی تحویل جامعه اسلامی داد تا به تعهدات خود نسبت به یهود وفا کرده باشد. در دوران غیبت کبری حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - **با طرح قطبیت به میدان مرجعیت شیعه که استمرار امامت در حقیقت مسئولیت نبوت می باشد آمده است.**

دقت کنید، احمد امین نویسنده سنی مصری با استفاده از نوشته ابن خلدون^۲ و ابن عربی که کوشیده قطبیت و ولایت - مرسوم در تصوف - را با مهدویت و ولایت شیعه گره بزند،^۳ بر وحدت نظریه مهدویت شیعه با قطبیت صوفیه اصرار می ورزد. پس آنچه را پیروان اسلام غیر اهل بیت در ایام غیبت کبری برای مقابله با مرجعیت شیعه ارائه دادند به وسیله صوفیان زنده نگاه داشته شد و در هر فرقه ای به شکلی برای آن فعالیت کردند؛ پا از ادعای «نیابت» و «ظلیت» بالاتر نهاده مدعی شدند که حجة قائم هستند.

در کتاب انهار جاریه منسوب به فرقه ذهبیه اغتشاشیه آمده است که خروس ها در شیراز می خوانده اند حجت قائم، وحیدالاولیاء قطب مدعی صوفیه است.

هم در این اثنا خروسی چون سروش آمد از بام عمارت در خروش
گوش بر بانگش چو بنهادم عیان دیدم این ذکرش بود رطب اللسان
حجة القائم وحیدالاولیاء

۲- مقدمه ابن خلدون: ۳۳۳ - ۳۳۱

۱- فصلنامه عرفان ایران: ۳۹/۷

۳- فتوحات مکیه: ۳۶۴/۳ - ۳۶۷

پیش خود گفتم خیال من چنین
باز بانگی کرد آن حیوان رسا
بهر دفع نفس، رنگی ریختم
گفتم او را گوش کن کین نیمه شب
بین چه می گوید کنون این رازگو
ما در این بودیم کامد در خروش
در سماخ من فکنده این طنین
حجة القائم وحیدالاولیاء
همسر خود را ز خواب انگیختم
مؤذنی گوید اذانی بس عجب
و آنچه بشنیدی تو با من بازگو
آن خروس و زن به بانگش داد گوش

گفت گوید این منادی خدا

حجة القائم وحیدالاولیاء^۱

۱- در کوی صوفیان، عکس وحیدالاولیاء رئیس تصوفِ ذهبیه اغتشاشیه هم درج است.

اسماعیلیان

تأمین کنندگان

خواسته‌های گمراه کننده

قبل از آنکه بحث مورد نظرمان را در فرقه اسماعیلیه دنبال کنیم ناگزیر به تذکری ضروری هستیم که خواننده عزیز و محترم ما را از طرح «اسماعیلیان» در دو جایگاه کتاب دچار سرگشتگی ننماید.

در مسیر نگارش کتاب حاضر با بررسی هائی که پیرامون اسماعیلیان داشتیم به این نتیجه رسیدیم که اسماعیلیه در دو زمان از گذران عمرش با دو موقعیت مطرح بوده، قسمتی از تاریخ را به خود اختصاص داده و متأسفانه آن عده از محققان نویسنده را که جذب خویش نموده، چنان سرگرم پیچیدگی‌های خود کرده که از مهمی بسیار با اهمیت غافل شده‌اند، و آن تقسیم بندی می‌باشد که شاید برای اولین بار ما به آن پرداخته مطرح کرده‌ایم. و مدعی شده‌ایم برخلاف ادعای اسماعیلیان، اسماعیلیه در زمان‌های سه گانه‌ای با سه موقعیت و منظور مطرح بوده است. که دو موقعیتش با اصل و اساس آن مخالف و مغایر می‌باشد:

اول: باید بدانیم جنبشی که در اصل به عده‌ای از پیروان امامت اختصاص داشت و به لحاظ مخالفت با امویان نابکار، حرکتی بنی امیه برانداز را شروع کرده و در مسیر حرکت خود با گروهی دیگر از مخالفان بنی امیه آشنائی یافته، پیشنهاد همکاری اموی برانداز ایشان را پذیرفته، با هم و در کنار هم برای یک منظور شمشیر زدند و تیر در کمان نهادند و نیزه پرتاب کردند تا به پیروزی کامل رسیدند، بنی امیه را از صحنه‌های کشورداری اسلامی کنار زدند. ولی در انتها، رفیقان رزمی که از وابستگان عباس بن عبدالمطلب بودند با نیرنگ و فریبکاری بدون اینکه آنها را در تشکیل حکومت آینده اسلامی شرکت دهند به تشکیل حکومتی به نام «عباسیان» موفق شدند.

باگذشت اندک زمانی، پیروان امامت به خوبی فهمیدند عباسیان فریبکار دغل باز از نیروی رزمی و نظامی پیرامون امامت در براندازی بنی امیه استفاده کرده، نه تنها کوچک‌ترین تغییری در سیستم حکومت داری بنی امیه به وجود نیاوردند، بلکه درست

به روش امویان با تفاوت نامی که برای خود اختیار کرده بودند زعامت جوامع اسلامی را در دست گرفتند.

سلحشورانِ جان بر کف امامی مذهب، از دغل بازان عباسی فریبکار راه جدا کرده وظیفه‌ایمانی خود را در این دیدند که نهضت و قیام ضد اموی را ادامه داده، در قبال وظائفی که امامت به عهده ایشان گذاشته ایفای مسئولیت کنند. به همین منظور دست حمایت به سوی امام بر حق حضرت جعفر صادق - سلام الله علیه - دراز نموده، حضرتش فرزند عزیز و برومند خویش «اسماعیل» - علیه السلام - را جهت به انحراف کشیده نشدن جنبش علویان بر ایشان گماردند.

با مطالعه بخش نخستین اسماعیلیه در همین کتاب نتیجه گیری می‌کنیم تا مرگ اسماعیل بن امام جعفر صادق - علیه السلام - این طائفه از پیروان امامت یک گروه جنبش انقلابی بودند که برای احقاق حقوق امامت شمشیر می‌زدند به شهادت می‌رسیدند و می‌کشتند. و هیچگونه انحرافی از امامت که اصل اصول شیعی بود در جمع آنان دیده نشد.

دوم: بعد از مرگ اسماعیل - علیه السلام - به لحاظ هائی که اگر در اسماعیلیه گنگ مانده ولی مطالعه دقیق تاریخ جنبش اسماعیلیان و وقایع نظیر آن که در تاریخ به ثبت رسیده است، نشان دهنده آن حقایق پنهان داشته می‌باشد. و گزارش می‌کند بر اثر منحرف شدن سرکرده‌های بازمانده جنبش از امامت، اعتقاد اسماعیلیان، دستمایه نفوذی‌های عباسیان دغلباز گردید تا با طرح امامت اسماعیل که زمزمه‌اش را از دوران زنده بودن او داشتند، امامت حضرت موسی کاظم - سلام الله علیه - را نپذیرند و بدین وسیله از موقعیت امامت غدیر کاسته، حکومت را از خطری جدی در امان نگاه بدارند.

از این جایگاه تاریخ، جنبش اسماعیلی که نهضت انقلابی به شمار نمی‌رفت به انحراف کشیده شد. مسئله طرح امامت اسماعیل - علیه السلام - بیش از زمان حیاتش بر زبان‌ها افتاد. پیروان اندک جنبش که بعضاً دوران بنیانگذاری را یاد نداشتند با تفاله‌های رعیتی امویان که جایی برای دینداری پیدا می‌کردند همداستان شده از جنبش اسماعیلی که انقلابی در مقابل عباسیان برای براندازی حکومت عباسی بود فرقه اسماعیلی را تأسیس کردند. اسماعیل نماینده و فرزند امام صادق در جنبش اسماعیلی را که از دنیا رفته بود، امام نموده در مقابل امام کاظم، هفتمین وارث امامت دوازده گانه

رهبران ضلالت _____ اسماعیلیانِ تامین‌کنندگانِ خواسته‌های گمراه‌کننده

غدير قرار دادند. جعل کردند و شایعه ساختند و پخش نمودند که امام صادق - علیه‌السلام - فرزند ارشد خویش اسماعیل را وارث امامت قرار داده‌اند و چون با مرگش مواجه شدند مسئله بداء را که اصلاً در امامت جایگاهی ندارد، لکن دانه خوبی برای فریب دادن مردم عوام بود پیش کشیده، بر سر آن جنجالی عظیم به پا نمودند.

ولی مدتی که گذشت فرقه‌سازانِ عباسی که بعضاً دشمنی با امامت را از عصر امویان آموخته داشتند، متوجه خطر این طرح شدند. زیرا پیروانِ امامت الهی افکار عمومی را به موضوعی مهم جلب نموده و همه جا بر زبان آوردند: بر فرض اینکه اگر هم بداء در تعیین امام جایگاهی داشته باشد که ندارد، مسئله زنده بودن امام قبلی که جعفر بن محمد صادق - علیه‌السلام - می‌باشد حل معضل می‌کند. زیرا باز می‌باید امام هفتم، امام بعد را معرفی کند. و نص الهی امامت به وسیله او ابلاغ گردد. چون قانون غیرقابل تغییر امامت در تعیین امام جز این نیست و به غیر از امام نمی‌تواند امام را به جامعه اسلامی معرفی کند. و بر فرض محال بپذیریم اسماعیل امام بوده کسی را تعیین نکرده و از دنیا رفته است پس ادامه امامتش منتفی می‌شود.

فرقه‌سازان، در حقیقت منحرفان از جنبش اسماعیلی که در استخدام عباسیان بودند تا از حل شدن امامت خیالی اسماعیل در امامت حقیقی امام موسی کاظم - علیه‌السلام - جلوگیری کنند، فتنه غیرقابل پذیرفتنی را که بعد از رسول خدا به کار بردند دنبال کرده، ندا سر دادند: «اسماعیل نمرده است، او زنده می‌باشد، در پی فرصتی مناسب است تا از مخفیگاه بیرون آمده، دوره امامتش را در جمع امتش آغاز کند.»

این فریبکاران دغلباز به استخدام درآمده عباسیان حرامی با حيله و تزویری معصومانه، چنین خیانتی را به امامت در اذهان اتباع فریب خورده خود جا انداختند که فرصت پی بردن به موضوعی بسیار مهم را از دست داده بودند و به این توجه نداشتند/ سرکرده‌های فعال حقوق‌بگیر از عباسیان که مصمم هستند از جنبش اسماعیلی تابع امامت، فرقه‌ای برای مقابله با امامت فراهم آورند، در صورتی که به ظاهر امامت حضرت صادق - علیه‌السلام - را قبول دارند، قول آن حجت بر حق خدا را نسبت به فوت و امام نبودن اسماعیل نمی‌پذیرند.

واقعه‌ای از تاریخ به یاد آمد که نقل آن شرحی بر این نظریه است. مرحوم حکیم متاله، آیه‌الله‌العظمی حاج سید ابراهیم میلانی - قدس الله روحه العزیز - می‌فرمودند در

مسأله مهاجرت علماء عراق به ایران که حضرت آیه‌الله‌العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی - قدس سره - از جمله آنان محسوب می‌شدند، ماشین یکی از علماء برجسته نجف بر ماشین مرحوم آیه‌الله اصفهانی سبقت می‌گیرد در مسیر راه، مردم که جهت استقبال آمده بودند ایشان را آیه‌الله اصفهانی فرض کرده، هجوم می‌آورند دستشان را می‌کشیدند به حدی که بیم خطر قطع شدن می‌رفت. عالم برجسته حوزه نجف فریاد می‌زده است حضرت آیه‌الله اصفهانی در راه هستند. ارادتمندان مؤمن می‌گفتند: «دروغ می‌گوید خودش است». اسماعیلیه فرقه‌ای را با چنین حيله و تزویر تأسیس کردند. محمدبن اسماعیل به عنوان امام در مقابل امام صادق - علیه‌السلام - مطرح می‌شود، برایش از خلق ناآگاه بیعت می‌گیرند و تا امروز با چنین بازی مردم فریبی، خویش را می‌کشاند، و مسلماً تا وقتی که سیاستهای استعماری حاکم بر دنیا آن را برای دست یافتن به مقاصد شوم خویش راهی مناسب بداند ادامه خواهد یافت.

چون منظورمان از طرح این بحث بازگو کردن تاریخ اسماعیلیان نیست، بلکه می‌خواهیم به روند کار عقیده‌ای فرقه اسماعیلیه در مقابل امامت غدیر اشاره‌ای کوتاه و مختصر داشته باشیم که چگونه عده‌ای ناشناخته به تحریک حکومت عباسی، جنبش اسماعیلیه را به انحراف کشاندند تا از خطر جدی امامت نسبت به خود بکاهند و اینکه اشاره کنیم آنچه امروز با نام و عنوان اسماعیلی رایج است هیچ شکل و شباهتی به دوران نخستین خود که زمان شکل‌گیری فرقه اسماعیلی بوده ندارد. این مسلم است که قالب بنیادی نظام اندیشه دینی اسماعیلی در مرحله پیش از فاطمیان تاریخ اسماعیلی ریخته شده است. در واقع سنتهای فکری این گروه تا سال ۲۸۶، صورت و بیان متمایزی به خود گرفته بود و چون از این دوره نخستین تنها مثنی از متون اسماعیلی باقی مانده که به آنها هم اعتمادی نیست، پی‌گیری تکامل و تحول فکری اسماعیلی قدیم با تفصیل و تطویل تقریباً ناممکن است. ولی امکان توصیفی از استخوان بندی اساسی سنتی فکری و تعالیم بنیادی اسماعیلیان نخستین به دست می‌دهد که در سالهای ۲۶۱-۲۸۶ طرح‌ریزی شده است. البته نباید نادیده گرفت که در دوره اسماعیلیان فاطمی به لحاظهایی به نام تکامل بازسازی گردیده است.

نخستین حرکت اعتقادی که می‌توان در اسماعیلیان یافت **طرح مسئله «باطن اعتقادی» در کنار «ظاهر اعتقادی»** است که زمینه جداسازی اسماعیلیان را از سایر

رهبران ضلالت _____ اسماعیلیانِ تامین کنندگان خواسته‌های گمراه کننده

پیروان امامت فراهم می‌آورد و راه ابراز اعتقاداتی را که در امامت پذیرفته نیست و اگر مطرح شود مردود و مطرود می‌گردد باز می‌کنند.

اسماعیلیان فرقه‌ای با طرح این موضوع بسیار خطرناک مدعی شدند به مرتبه باطنی اعتقادات اسلامی - شیعی رسیده‌اند و ای کاش به اینجا ختم می‌شد. بلکه این انحراف را با فتنه‌ای دیگر توأم کرده اشاعه دادند: «احکام و شرایع دینی که پیامبران ابلاغ کرده‌اند دوره به دوره تغییر و دگرگونی می‌پذیرد و حال آنکه باطن حقایق معنوی مندرج در آنها ثابت و بدون تغییر می‌ماند، این حقایق باطنی از طریق تأویل یا تفسیر باطنی آشکار می‌شوند.»^۱

هرچند این اندیشه به لحاظ اصالت باطنی احکام ادیان الهی که از مبداء وحی سرچشمه می‌گیرند پذیرفته است، به این معنا ادیان آسمانی با اینکه در ظاهر با هم ناهماهنگی دارند، لکن در باطن همه حکایت از یک حقیقت می‌نمایند و برای یک منظور و مقصودند. ولی با طرح چنین بسته‌ای، اسلام خاصه تشیع را دچار مصیبتی بزرگ کردند و راه فرار را برای جایی که در بحث و مناظره دچار رسوائی می‌شوند مسدود کردند.

این اعتقاد را اگر در روزهای نخستین می‌توانستیم به این معنا بپذیریم که در حقیقت احکام ادیان آسمانی در صورتی که به لحاظ باطنی هیچ مغایرتی با هم ندارند - زیرا همه و همه آنها الهی است - برحسب ظاهر با هم تفاوت‌هایی دارند. از دوره حسن صباح که بشارت به آمدن حسن دوم می‌دهد، توجه اسماعیلیان را به او و موقعیتش جلب می‌کند، بصورت خطری الحادی در می‌آید که پیروان فرقه را به ضلالت و گمراهی می‌کشاند. زیرا خواهیم گفت که حسن دوم به اعتبار متخصص بودن در فن تأویل ابداعی و دارا بودن علم باطن، مانند بنی‌امیه و دیگران که بعد از رحلت رسول خدا احکام سازی کردند چطور شریعت را دچار فتنه‌ای عظیم می‌نماید و ابلاغ می‌کند دوره عمل به آن سرآمده است. در صورتی که اسماعیلیان فرقه‌ای اولیه در شرح و تفسیر این اندیشه ابداعی معتقد بوده‌اند: «در هر عصری دنیای باطنی حقایق روحانی تنها برای خواص قابل درک است و در برابر آنها، عوام قرار دارند که تنها می‌توانند ظاهر را درک کنند و دریابند.

بنابر این، در دوره اسلام که با حضرت محمد (ص) آغاز شده است حقایق ابدی دین را تنها می‌توان برای کسانی بیان کرد که به طریق مطلوب به جامعه اسماعیلی تشریف پیدا کرده باشند و قائل به مرجعیت تعلیمی وصی حضرت محمد یعنی علی بن ابیطالب و امامان مشروع و بر حق بعد از او باشند. زیرا فقط اینان منبع یگانه تأویل در دور اسلام هستند.^۱

در این نوشتار به چند موضوع بسیار مهم و قابل توجه برخورد می‌کنیم:

۱- طرح امامان مشروع و بر حق. که برای شناخت آن باید به قانون انتخاب امام

برای امامت توجه نمود، و بدون اینکه نیازی به بحث عقلی و نقلی داشته باشیم باید بدانیم امامان برحق و مشروع، ذوات مقدسه‌ای هستند که پیامبر اکرم در جابه جای عمر خویش به تعداد و اساسی دوازده گانه آنان اشاره کرده‌اند و در خطبه غدیر امامتشان را به صورت قانونی غیر قابل تغییر مطرح نموده، کسانی را که مقابل ایشان مدعی امامت شوند، **امامان ضلالت** معرفی کرده‌اند. در اینصورت طرح امامت برای هر شخصیتی مانند اسماعیل - علیه السلام - ارجاع به امامان غیر مشروع است.

۲- موضوع مهمتر اینکه **علم تأویل** به امامان دوازده گانه اختصاص داده شده است

که در رأس آنان علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - قرار دارند و دیگران از آن بهره‌ای نخواهند داشت. زیرا نویسندۀ طرفدار اسماعیلی معتقد است «فقط اینان منبع یگانه تأویل در اسلام هستند» در اینصورت امامان اسماعیلیان فرقه‌ای، با طرح این موضوع نمی‌توانستند خویش را متخصصان آن قلمداد کنند که کرده‌اند.

۳- اگر بنا باشد **غیر از امام معصوم**، شخصیتی به تأویل دست یابد، آن فردی

به شمار می‌رود که به اصل امامت اصیل الهی مؤمن و مطیع بوده و به مقام «منا اهل بیت» رسیده باشد. و می‌دانیم امامان دوازده گانه که تنها مرجعیت دینی رسمی آسمانی بعد از رسول خدا محسوب می‌شوند، **با اینکه ولایت امامان را شرط قبولی طاعات و عبادات دانسته‌اند، امامت و ولایت را کفایت کننده احکام شرع ندانسته، بلکه به آن توجه داده و سفارشهای اکید نموده‌اند.** چنانچه بررسی متون ناقص «عهد» یا «سوگند میثاق» که به اصطلاح خودشان در تشریف به کیش اسماعیلی فرقه‌ای قانون است به

روشنی نشان می‌دهد، اسماعیلیانِ نخستین به هیچ وجه و به هیچ معنایی از رعایت و پیروی شریعت و شعائر دینی و احکام آن معاف نبوده‌اند^۱ ولی آنگاه که قوانین جنبش اسماعیلی کنار گذاشته شد، نظام ثابت «هفت دوری» وجود نداشت^۲ به وجود آوردند و ساختند که «تاریخ دینی بشر از هفت دور پیامبری با دیرشهای مختلف، تشکیل می‌شود که هر دور با آمدن ناطق یا پیامبری که برای ابلاغ پیام الهی می‌آید شروع می‌شود و این پیام از جنبه ظاهری متضمن یک قانون دینی، یعنی شریعت است.» سپس به ناطقان شش‌گانه اشاره کرده، به این توجه داده‌اند هر ناطق یک وصی که صامت هم خوانده می‌شود و بعدها اساس نیز خوانده شده می‌آید و در هر دوری به دنبال هر وصی به نوبه خود هفت امام می‌آید که مُتم (جمعش اتماء) نیز خوانده شد، پاسدار و حافظ معنای حقیقی کتاب منزل الهی و شرایع آن هم از جنبه ظاهری و هم از جنبه باطنی آنها بود. امام یا مُتم هفتم هر دور از نظر مرتبه ارتقاء می‌یافت، ناطق دور بعد می‌شد و شریعت دور قبل را ملغی و منسوخ اعلام می‌کرد. دور و شریعت جدید را آغاز می‌نهاد. این الگو فقط در دور هفتم که واپسین دور تاریخ بود تغییر می‌یافت.

در دور ششم یعنی دور اسلام، محمد بن اسماعیل امام هفتم بود که به عنوان مهدی غیبت اختیار کرده بود و چون رجعت می‌کرد می‌بایست ناطق دور هفتم شود و آخرین دور تاریخ بشر را آغاز نهد.^۳

ملاحظه تمام این اختراعاتی که به دلیلی عقلی یا نقلی استوار نیست، فردی سودجو و شیاد با ذهنی خلاق و شکارچی به بازار اعتقادات اسماعیلیه فرقه‌ای پیشکش کرده، به لحاظ این بوده که نخست محمد بن اسماعیل را امام هفتم قلمداد کند، اسماعیلیه را از شکل جنبش انقلابی بودن در آورده به صورت فرقه‌ای مطرح نماید، دیگر اینکه بگوید: امام می‌تواند شریعت دور قبل خویش را ملغی و منسوخ اعلام کند، شریعت جدیدی را آغاز نماید که راه را برای هرگونه دخل و تصرف در احکام برای امامان ساختگی اسماعیلیه باز سازد. چنانکه در مورد اسماعیلیان فرقه‌ای نزاری نوشته‌اند: حسن دوم و نواده او دو امام آنها احکام شرع را ملغی و منسوخ اعلام کردند.

فرقه‌سازان اسماعیلی سعی داشتند «فرقه اسماعیلی» را از اعتقاد «جنبش

۲- همان مأخذ: ۷۳.

۱- همان مأخذ قبل: ۷۴.

۳- همان مأخذ پیشین: ۷۵.

اسماعیلی» دور نگاه دارند، زیرا جنبش بطور کامل زیر نظر اسماعیل فرزند و نماینده ششمین امام از امامان دوازده گانه شیعه اداره می‌شد و این خود به اثبات می‌رساند که در جنبش، حرکتی ضد امامت صورت نمی‌گرفت. ولی در فرقه اسماعیلی باید این مانع بسیار مهم از میان برداشته شود تا کارگردانان فرقه بتوانند بدون تبعیت از قوانین امامت، امور جاری فرقه را رهبری کنند.

به همین لحاظ و جهات دیگر که در تاریخ گنگ مانده است قائل شدند «محمدبن اسماعیل در وجود خود مرتبه ناطق و وصی را یکجا داشت و آخرین امام یعنی امام و مهدی دور قیامت نیز بود. در دور نهایی یا دور قیامت که زمان علم روحانی محض است حقایق به کلی از همه حجابها و پرده‌ها و رمز و رازها برون خواهند افتاد. در دور مهدیانه مهدی و قائم دیگری میان ظاهر و باطن، میان الفاظ شرع و معنای باطنی آن، تمایزی نخواهد بود.»^۱

البته باید بدانیم تمام ساخته‌های دوره‌های قبل از «المعز» چهارمین خلیفه فاطمی به وسیله دستوری که به قاضی نعمان داد برملا و آن چه در پس او به وسیله امامان ساختگی اسماعیلی آورده شده بود بی اعتبار گردید. زیرا او رسماً از جانب «المعز» مأموریت یافت که جامع فقه اسماعیلی فرقه‌ای را فراهم آورد. و او علاوه بر اینکه در بالاترین منصب قضائی قرار داشت و از سال ۳۴۳ روز جمعه بعد از نماز ظهر تدریسی به نام «مجالس الحکمه» را تشکیل می‌داد، کتاب «دعائم الاسلام» را به شیوه‌ای منظم و منضبط، احادیث فقهی کاملاً موثق و تثبیت شده‌ای را که از اهل بیت - علیهم السلام - روایت شده بود براساس آثار شیخ بزرگوار کلینی و دیگر فقها و محدثین و مراجع پیشین شیعه جمع‌آوری کرد که نخست به نام «الایضاح» و آنگاه کاملتر آن به نام «دعائم الاسلام» منتشر شده به اوج خود رسید.

این کتاب فقهی اسماعیلی فرقه‌ای را معز خلیفه فاطمی با دقت خواند و به عنوان قانون نامه رسمی دولت فاطمی مهر تائید بر آن زد. معز در واقع از همه خواست که دعائم را مطالعه کنند و از آن نسخه بردارند و دستور داد که به طور منظم هر هفته در مجالس الحکمه خوانده شود، اینک اسماعیلیان [فرقه‌ای] نیز مانند اهل سنت و جوامع

رهبران ضلالت _____ اسماعیلیانِ تاملین کنندگان خواسته‌های گمراه کننده

شیعی غیر اسماعیلی، نظامی قانونی و فقهی از آن خود داشتند.^۱ مطالعه این قانون دینی اسماعیلی فرقه‌ای که خوشبختانه ترجمه هم شده است، نشان می‌دهد دوره قبل از الموت، قرآن و سنت پیامبر به عنوان دو منبع نخستین که مقبول همه جوامع اسلامی بوده، در تدوین فقه اسماعیلی نقش حساس و اساسی داشته و بعدها براساس آنچه قاضی نعمان درباره امامت ارائه داده فاطمیان ملاک قرار داده، خلیفه را به عنوان امامان فرمانروا شناختند که خلفای محمد بن اسماعیل، مهدی یا قائم فرقه اسماعیلیه محسوب می‌شدند.

این اندیشه هرچند از یک لحاظ با استمرار ولایت مرجعیت دینی سیاسی شیعه در زمان غیبت کبری امام زمان - روحی فداه - سنخیت پیدا می‌کند با این تفاوت که در تشیع امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - امام غایب است. ولی هیچگونه شباهتی با آنچه نزد اهل سنت به صورت یک اصل مطرح است ندارد.

تا اینکه «الموت» در سال ۱۰۹۰/۴۸۳ فتح شد، مبارزه سلجوقیان همچنان ادامه داشت، ولی اسماعیلیان فرقه‌ای ایران بر اثر حوادثی که بر سر مصر اتفاق افتاد مجبور شدند با فاطمینان قطع رابطه کنند و خواستند زمام امور خویش را به دست گیرند و به عنوان یک فرقه جدید اسماعیلی نظرات تازه خود را مطرح کنند. چون مصمم نیستیم به نقل تاریخ این مقطع از عمر اسماعیلیه بپردازیم از آنچه بیان کننده علت یک فرقه جدید به نام «نزار» در اسماعیلیه است خودداری نموده به این می‌پردازیم «اسماعیلیان نزاری» بدون امامی که به او دسترسی داشته باشند مانده بودند که **حسن صباح** را به حجتی امام غائب فرقه اسماعیلی پذیرفتند بر مبنای سنن ماقبل فاطمی، نزاریان اکنون بر این عقیده بودند که در زمان اختفا و غیبت امام، حجت^۲ نماینده اصلی او در جامعه است، در حقیقت، در کتاب «هفت باب» که قدیم‌ترین رساله موجود نزاری است و در حوالی سال ۱۲۰۰/۵۹۶ نوشته شده است از قول حسن نقل گردیده که وی ظهور قریب الوقوع امام قائم را پیشگویی کرده و خویشان را حجت آن امام دانسته است.^۳

۱- همان مأخذ: ۱۰۷.

۲- حجت بین این طایفه بنا بر قولی در مرتبه سلمان مقامی بالاتر از تمامی مراتب است (زهر المعالی: ۲۵۳) و بنا بر عقیده‌ای شاهد. ویژه شخص امام است (همان: ۲۵۶).

۳- ترجمه مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۱۷۹.

حسن صباح که براساس موقعیتش در اسماعیلیان ایران و غیر آن لقب «حجت اعظم»^۱ به خود گرفته بود، درست همان زمان که خلیفه فاطمی «امر» در سال ۱۱۱۲/۵۱۶ رساله جدلی منتشر کرده و ادعای نزار فرزند «المستنصر» و اخلاف او را برای امام باطل اعلام کرد^۲

بخش سوم

۳۳۹

دوره‌ای را تحت عنوان «الدعوة الجديدة» که در مقابل «الدعوة القديمة» اسماعیلیان زمان فاطمینان بود آغاز کرده با نوشتن رساله «الفصول الاربعه» عقیده شیعی را پیرامون امامت و امامان معصوم از نو، به عبارت درآورد. نوشت: «هدف وی آن بود که ناپسندگی عقل انسان را به تنهایی برای دانستن حقایق دینی و شناخت خداوند نشان دهد، و نیز نیاز به تنها یک معلم صادق را به عنوان راهنمای روحانی مردمان، نه علمای متعددی که اهل سنت راهنمایان خویش قرار داده‌اند، اثبات کند. در قضیه سوم حسن صباح یک مبنای منطقی برای تبیین **مرجعیت، معلم صادق** بنیان می‌کند که بنا بر آن این معلم صادق و معتمد کسی جز امام اسماعیلی زمان نمی‌تواند باشد. در قضیه چهارم بر پایه یک اصل احتجاجی حسن صباح حجت می‌آورد که این امام برای اثبات اقتدار و مرجعیت خود یا حقانیتش بر امامت، نیاز توصل به هیچ دلیل و برهانی و رای خود و وجود خود ندارد. به طور خلاصه، حسن استدلال می‌کند که این به فضیلت نفس وجود خود است که امام حقیقی می‌تواند نیاز آدمیان را (به مرجعیت خود) برآورد و این چیزی است که عقل نیز آن را تأیید می‌کند. عقیده تعلیم با تأکید نهادن بر مرجعیت و موثقت تعلیم خود مختارانه هر امام در زمان خودش، عقیده بنیادی نزاریان نخستین شد.»^۳

باید توجه داشت حسن صباح با استفاده از استدلالی که می‌توان پیرامون امامت امام معصوم - علیه السلام - اقامه کرد و گفت: امام برای اثبات اقتدار و مرجعیت خود یا حقانیتش بر امامت نیاز توصل به هیچ دلیلی ندارد. زیرا علاوه بر نص خدا و پیامبر و امام ماقبل، آثار وجودی او، حضرتش را از توصل به هر دلیلی بی‌نیاز می‌سازد. برای امامت ابداعی و اختراعی اسماعیلیه موقعیت سازی کرده است.

۱- کلام پیر: ۴۴/۵۱ و روضة التسلیم: ۱۷۴ مواقف ایچی: ۳۵۲.

۲- الامر با حکام الله الهدایة الامریه: ۲۳-۲۴ در کتاب مجموعه الوثائق: ۲۲۶-۲۲۷ و اخبار ابن مسیر:

۳- ترجمه مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۱۸۱.

پایان دادن به قانون شریعت

درست همان زمان که نزاریان خوف و وحشتی در دنیای اسلام القاء کرده بودند^۱ کشتارهای بیرحمانه به بهانه‌های مختلفی صورت می‌گرفت، دوران پیشوایی محمد فرزند بزرگ امیر جانشین حسن صباح در سال ۵۵۷ با مرگش به اتمام رسید. ولیعهد او که حسن صباح به ظهورش بشارت داده و او را ظهور موعودی که پیامبران دربارهٔ قائم داده‌اند معرفی کرده بود زمام امور فرقه اسماعیلیه را که به قدرتی وحشتناک تبدیل شده بود به دست گرفت.

این ولیعهد جوان که از اشتغالات جنگی ملایم و سنگین اما محدود دلش به تنگ آمده بود عدهٔ زیادی را قبل از زمامداری با خود هم عقیده نمود، برخلاف پدرش که خواستار ادامه زهد و پرهیزگاری بود از همان دوران، دور از چشم پدر پنهانی شراب می‌نوشید و قوانین شرع را زیر پا می‌نهاد. پیروانش این را علامت امامت او دانسته، بلکه پارا فراتر گذاشته همان امام منتظر اسماعیلی می‌پنداشتند.^۲

این پیشوای ۳۵ ساله شرابخوار که او را امام شناسانده بودند و نخستین امام نزاری محسوب می‌شد و علناً خود را در دورهٔ الموت ظاهر ساخت^۳ از نخستین کارهایی که پس از به دست گرفتن زمام امور انجام داد آن بود که عده‌ای از ری و قزوین ایران و دیگر ولایات محبوس در الموت را آزاد کرد. و به آنان اجازه داد تا به ارادهٔ خویش به اوطان خود بازگردند. محیط خشک و تعصب آلود و مذهبی الموت را ملایمت بخشید و از عتاب و عقاب کسانی که قوانین شرعی (اسماعیلی) را زیر پا می‌نهادند خودداری کرد. و خلاصه پس از دو سال و نیم دست به اصلاح بزرگ مذهبی خود زد، در یکی از روزهای ماه رمضان در سالگرد شهادت علی - علیه السلام - مردم را از اطراف و اکناف به مجمعی که از آن زمان به بعد عید قیامت نامیده شد فراخواند. چهار پرچم بزرگ سپید و سرخ، زرد و سبز بر چهار رکن منبر نصب کردند جامهٔ سفید پوشید، عمامه سفید بر سر گذاشت، نزدیک نصف‌النهار از قلعه برون آمد، منبر رفته به آهنگی هرچه تمامتر سه بار سلام کرد و گفت: امام زمان درود و رحمت خویش را بر آنان فرستاده، بار تکلیف شریعت را از شما برگرفته و

۱- تاریخ حلب. سال ۵۲۰.

۲- فرقه اسماعیلیه از مارشال گ. س. هاجسن ترجمه بدره‌ای: ۱۹۶-۱۹۷.

۳- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۱۸۹.

شما را به قیامت رسانیده است^۱ بدین ترتیب خلق کثیری که به نام مسلمانی گرد او جمع شده بودند به ضلالت کشیده شدند.

تا دوره جلال‌الدین حسن سوم که از پدرش بیزاری جست لزوم رعایت احکام شرع را اعلام کرد و دستور داد مطابق اهل سنت انجام وظائف دینی نمایند و بعداً پسر او علاء‌الدین محمد سوم که ۹ ساله بود به جای پدر نشست، باز نظریه پدر را رد کرد آنچه را پدر برزگش دستور داده بود واجب‌الاجراء دانست. این روش امامان بدلی اسماعیلی نشان دهنده و بازگو کننده حقیقتی قابل اهمیت است که اگر امامت در اسماعیلیه فرقه‌ای همانند امامت شیعه در اسلام ناب محمدی بود بدون تردید اینهمه اختلاف بین امامان او دیده نمی‌شد. چنانکه در امامت تشیع هیچگاه با چنین اختلافات اساسی کفرآور برخورد نمی‌کنیم.

اسماعیلیه از فرقه بودن

تا شبکه سیاسی شدن

آنچه بدون هیچ پشتوانه قانونی مقرر در اسماعیلیان ادامه یافته بود از پدرها به پسرانشان رسید تا اینکه دوره شاه خلیل الله پدر آقاخان اول (۱۸۱۷ - ۱۷۹۰) گردید او در یزد با یکصد غلام زندگی می‌کرد. چنانکه میرزا عبدالرزاق یکی از ایرانیان نقل می‌کند. «پیروان او موهای تراشیده سرش، آبی که خود را در آن می‌شست و چنین کثافتی را به عنوان یادگاری‌های با ارزش نگاه می‌داشتند، خلیل الله به جای پرداخت دستمزد به خدمتکارانش غالباً یکی از لباسهای کهنه خود را به آنها می‌داد که خدمتکاران آن لباس را قطعه قطعه می‌کردند و به بهای گزاف به زائرانی که به دیدارش می‌آمدند می‌فروختند.»^۲

چون خلیل الله طرفدار و حامی حاکم ایالت محمد زمان خان بود و او در ظلم و ستم شهرت داشت، عاقبت در یکی از روزهای ۱۸۱۸ مردم یزد دیدند برخی از غلامان خلیل الله می‌خواهند به زور از دو دکاندار یزدی پول بگیرند نزاع سختی با آن دو کردند، دکان دارهای خشمگین آنها را تا خانه خلیل الله دنبال کردند و او را کشتند. در آن نزاع عده

۱- همان مأخذ پیشین: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰.

۲- آقاخان‌ها از ماهر بوس ترجمه آقای محمود هاتف: ۶۲، این کتاب خواندنی است.

زیادی از پیروان خلیل الله که باز هم از هند به زیارت او آمده بودند درحالی که می‌کوشیدند جان خداوندگار خود را نجات دهند کشته شدند.^۱

شاه با دریافت خبر کشته شدن خلیل الله نگرانِ اوضاع شده، می‌ترسید فرقه خطرناک اسماعیلیه او را مسئول مرگ رئیس مقدس خود بدانند، به همین جهت برای رفع چنین تهمت و خیالی که شدیداً از آن ترسان بود رئیس مهاجمان به خلیل الله را به سختی تنبیه کرد و او را به چوب بست، همچنین پسر جوان خلیل الله را به عنوان رئیس فرقه پذیرفت، املاک زیادی به املاکی که به ارث برده بود افزود.^۲ یکی از دختران خود به نام «سرو جهان خانم» را به همسری امام جوان اسماعیلیه درآورد، لقب افتخاری آقاخان به او اعطا کرد از آن پس حسن علیشاه در ایران به آقاخان محلاتی معروف شد^۳ و به عنوان چهل و ششمین امام اسماعیلی نزاری در سیزده سالگی **با ادعای خدای زنده^۴ ولی مشروب خوار بزرگ که پیش از شام ده بطر شراب می‌نوشید^۵ و در عشق‌بازی زیاده‌روی می‌کرد^۶** زمام امور اسماعیلیه فرقه‌ای شاخه نزاری را به دست گرفت. لکن مانند سایر کارمندان حکومتی قاجار در محلات و اطراف آن به خدمتگزاری اشتغال داشت تا اینکه محمدشاه او را برای اداره کرمان به آن سامان اعزام داشته تا سال ۱۸۳۷/۱۲۵۲ زمان صدراعظمی حاجی میرزا آقاسی در آنجا به رتق و فتق مشغول بود. ارتباط‌های پشت پرده آقاخان با بعضی عوامل سیاسی خارجی دوران قاجار که با مشرب ارتباط‌های سیاسی میرزا آقاسی سازش نداشت موجب شد از حکومت کرمان عزل گردد و یک رشته جنگ و درگیری‌های نظامی را با قوای حکومت ایران بوجود آورد، که نتیجه‌اش فرار به افغانستان و خلاصه به استخدام سیاست جاسوسی خانمان برانداز انگلستان بود^۷ که به صورت ذلیلانه او را پذیرفتند و به پست‌ترین مقامات استعماری که پیاده کردن نقشه‌های سطح پائین سیاسی بود گماشتند. لکن بعدها که صداقت او را در خدمتگزاری به انگلستان، در معنا استقرار امامت ساختگی اسماعیلیه نزاری دیدند

۱- آقاخان‌ها: ۶۳

۲- همان مدرک.

۳- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۲۶۸.

۴- آقاخان‌ها: ۳۶.

۵- آقاخان‌ها: ۳۱.

۶- آقاخان‌ها: ۵۳.

۷- این دوران را می‌توانید در کتابهای زیادی مانند آقاخان اول از عبرت افتراء و روضة‌الصفاء و ناسخ التواریخ دوره قاجار و تاریخ منتظم و تاریخ کرمان بخوانید. لکن بهترین کتاب آقاخان‌ها می‌باشد حتماً مطالعه شود.

تقویتش نمودند و این «امر باعث تثبیت و تقویت مقام او شد».^۱
چیز بسیار مهم و قابل توجه، واکنش پیروانِ قلیل آقاخان در ایران است که با به
استخدام در آمدن او، اسماعیلیان (ایران) به آغوش تشیع بازگشتند.^۲ زیرا به ماهیت این
دکه استعمار در ایران پی برده بودند.

آقاخان پس از خدمتگزاریه‌های بسیار سنگین با دریافت حقوق بسیار ناچیز از
انگلیسی‌ها با قید اینکه «تا وقتی میهمان ما است شرارت نکند»^۳ به کار جاسوسی در
پیشبرد اهداف انگلستان با عنوان رهبر شیعیان مشغول به کار شد.^۴ در صورتی که
**شیعیان آقاخان را که ادعای خدای زنده داشت نمی‌پذیرفتند و بعضاً او را نه
شیعه و نه سنی می‌شناختند.**^۵

تا اینکه ادعای امامت شبگرد حافظ منافع انگلیسی در قندهار^۶ را عده‌ای از
خوجه‌های اسماعیلی هند نپذیرفتند. دعوای بر سر امامت که آقاخان نان آن را می‌خورد
و به آن توانسته بود نظر حمایت انگلیس را به خود جلب کند به دادگاه عالی بمبئی
زیردست انگلیس کشید و سرانجام به لحاظ نفوذ انگلیس «حکم به نفع آقاخان اول
خدمتگزار بریتانیا صادر شد و حق جمع عَشْرَهِ یادسوند به او داده شد»^۷
در این دوره پناهندگی آقاخان اول بلکه بهتر است بگوئیم اسماعیلیه نزاری آن هم
به طور رسوا مآبانه ملتسمانه^۸ آقاخانِ وطن فروش شکل تسخیر ایران را به انگلیسی‌ها
پیشنهاد می‌کند و تعهد می‌دهد که عراق (سلطانیه) فارس و کرمان و خراسان را بدون
کوچک‌ترین مشکلی در اختیار انگلستان در آورد^۹ و عجیب است که در قبال این
ذلت‌های ننگ و نکبت‌بار ماهانه مبلغ ۲۰۰۰۰ روپیه جهت تأمین هزینه زندگیش
می‌گرفت^{۱۰} و البته بر اثر تقاضاهای ملتسمانه زشت که در خور شأن یک انسان نیست رو
به افزایش هم داشت.^{۱۱}

۱- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۲۷۰. ۲- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۲۷۷

۳- از شروطی که ماک ناتن در نامه‌اش برای راولینسون نسبت به آقاخان داشت (آقاخان‌ها: ۲۴)

۴- آقاخان‌ها: ۳۶

۵- چرا شیعه نیستند از دکتر حمیدالدین جعفری: ۲۰۵

۶- آقاخان‌ها: ۳۷ ۷- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۲۷۱

۸- آقاخان‌ها: ۲۸ ۹- آقاخان‌ها: ۲۸

۱۰- آقاخان‌ها: ۲۹ ۱۱- آقاخان‌ها: ۳۰

این امام اسماعیلی نوکر انگلیسی در ماجرای خروج انگلیس از افغانستان در پنجم اکتبر ۱۸۴۲ که به کویته رفتند، آقاخان را به قول معروف دست به سر کردند همین که متوجه شد چقدر به انگلیس‌ها خدمت کرده است و برای دستیابی به پول در قبال خوش‌رقصی‌هایش شکوائیه‌ای بالا بلند تنظیم کرده^۱ عاقبت در نامه‌ای که به ژنرال انگلند نوشت، تقاضای ۲۰۰۰۰ روپیه در ازای خدمات خود نسبت به انگلستان کرد.^۲

بریتانیای مسلک ساز نیز در جواب نوکری او برای این نتراشیده نخراشیده اسماعیلی نزاری که مدعی امامت نیز بود و آن روزها نوکر انگلیس محسوب میشد با تائیدیه اینکه «کوشش خستگی‌ناپذیر آقاخان به انگلیسی‌ها اجازه داد تا آبرومندان از آن بخش افغانستان خارج شوند»^۳ پولی از انگلستان دریافت کرد.

این امام اسماعیلی نزاری که نفوذ فرقه‌اش را برای پیشبرد اهداف انگلیس^۴ به کار برده، به انگلیس‌ها می‌نویسد: هرگز جزئیات دقیقی از خدمات ادعایی خود را ارائه نکرده است.^۵ به همین دلیل محقق جوینده حقایق گنگ مانده در تاریخ نمی‌تواند به دست آورد این پیشوای به اصطلاح روحانی یک مسلک و فرقه وابسته به مذهب، به ایران و حتی اسماعیلیان چه میزانی خیانت نموده است. فقط باید بدانیم که کوچک‌ترین آن‌ها اغوا کردن ملت‌ها^۶ و پاسداری راه‌های ارتباطی منافع جویانه انگلیس بین کراچی و حیدرآباد^۷ بوده است. شاید نان و لقمه نوکری انگلستان، امام اسماعیلیه را از جاده شرف و انسانیت اسماعیلی دور کرده که نوشته‌اند: هر گناهی را می‌خواست مرتکب می‌شد و نوعی فضیلت و پاکدامنی جلوه می‌داد و حتی می‌گویند پیروانش نمی‌توانند و جرأت نمی‌کنند هیچ چیز را از او دریغ نمایند، به همین لحاظ‌ها زنان، دختران، بردگان، پول، خانه‌ها، اثاثیه‌ها همه مال او است و اجازه نمی‌داد بر این برتری خدش‌های وارد شود.^۸

شکاف در فرقه اسماعیلی نزاری

باید بدانیم از جمله ترس‌هایی که همیشه سرکرده‌های فرقه‌ها دارند اینست، مبادا

۲- آقاخان‌ها: ۴۳

۴- آقاخان‌ها: ۵۰

۶- آقاخان‌ها: ۵۲

۸- آقاخان‌ها: ۵۶

۱- آقاخان‌ها: ۴۲

۳- آقاخان‌ها: ۴۷

۵- آقاخان‌ها: ۵۱

۷- آقاخان‌ها: ۵۶

یکی از اتباعِ جیره خوار فرقه، راه و رسم آقائی را بیاموزد، بدون اینکه نشانی از قبل ارائه دهد ناگهان در پی شبی مدعی پیشوائی فرقه شود. در اسماعیلیه یک بار به واسطه حسن صباح چنین اقدامی صورت گرفت که اسماعیلیه نزاری شکل گرفت و بار دیگر توسط حسن دوم که نمی‌توانست مدعی امامت شود این شجاعت دیده شد، خویش را امام خواند. و اینکه زمان آقاخان سوم، سلطان محمد شاه، چهل و هشتمین امام اسماعیلی نزاری در همان موقعیت جدش آقاخان اول که به صورت یک جامعهٔ مسلمان از حمایت تشکیلات بریتانیائی‌ها در هند برخوردار بود. و گزارش‌های رسیدهٔ محیط‌های اسماعیلی نشین را دریافت می‌کرد در حالی که مشغول تبدیل سنت‌های کهنه شدهٔ اسماعیلیه به تجدیدگرائی بود تا آداب و سنن دست و پاگیر اسماعیلی را برای آزادی عمل آقاخان‌ها از میان بردارد، متوجه بازگشت اسماعیلیان ایران به تشیع گردید.

چنین افرادی که در خدمت سیاست‌های کهنه کار حاکم بر دنیا می‌باشند به طور حتم و یقین امورات خویش را بازنده‌ترین افراد سیاسی که در دنیا اگر بی‌نظیر نباشند کم نظیر هستند به قول معروف «آنقدر مار خورده تا افعی شده‌اند» در میان گذاشته، راهنمایی و بعضاً برای حفظ و بقای خود یاری می‌طلبند.

آقاخان سوم خدمتگزار صدیق و مخلص انگلیس، **حساس بودن بازگشت اتباع فرقه اسماعیلی نزاری به تشیع را خطری بسیار جدی دانسته** به این توجه داده شد، اگر این مهاجرت اعتقادی ادامه یابد، دیگران هم حساس شده در پی علت و انگیزه‌اش بر می‌آیند و بسیاری از موضوعات شرعی فرقه بر ملا می‌شود؛ چه بسا مقدمه‌ای برای مهاجرت عقیده‌ای سایر اتباع فریب خورده گردد. و لذا میرزا حسن سدهی را مأموریت داد تا برای سر و سامان دادن به کارهای فرقه اسماعیلی نزاری در ایران قیام جدی کند و او تا حد غیرقابل باور در این مأموریت موفقیت داشت تا اینکه به محبت و عنایت حضرت عزرائیل مردم از شر حيله و تزویر او رهائی یافتند و فرقهٔ اسماعیلی نزاری باز چون گله‌ای بدون چوپان راه سرگردانی را می‌پیمود که «مراد میرزا» فرزند میرزا حسن سدهی «هوس رهبری به سرش افتاد. ادعای مرتبهٔ حجتی برای خود کرد. اطاعت و فرمانبرداری مطلق جامعهٔ اسماعیلی را خواستار شد. و در سال ۱۹۰۸ از شکایت حاجی بی‌بی^۱ علیه آقاخان

رهبران ضلالت _____ اسماعیلیانِ تاملین کنندگان خواسته‌های گمراه کننده

سوم جانب‌داری کرد. رهبری آقاخان را به معارضة خواند. و سپس قائل به امامتِ پسر حاجی بی بی به نام صمدشاه شد. عده‌ای از اسماعیلیانِ جنوب خراسان که به مراد میرزائی معروف شده بودند، این دعوی را به حق دانسته پذیرفتند. به این ترتیب شکافی در فرقه اسماعیلی نزاری پیش آمد که بعدها مدعی شدند سرکش‌ها اختلاف خویش را با آقاخان حل نموده عتبه اطاعت بوسیدند، ولی اتباع از این سازش تبعیت نکرده بر مراد میرزائی بودن اگر باقی نماندند «به مذهب شیعه اثنی عشری درآمدند»^۱

این بازگشته‌ها به تشیع که بر اثر آگاهی فریب خوردگان اسماعیلی صورت می‌گرفت نشان حقیقتی بود. که فریب خوردگان این گروه را نوعی شیعه معتقد جدا شده می‌دانستند که با قبول داشتن ولایت با امامت، رئیس فرقه‌ای هم دارند که حکم رئیس قبیله یا طایفه و یا کدخدای دهی را دارد. ولی آنگاه که با اصل ماجرای اسماعیلی آشنا می‌شدند خویش را به آغوش تشیع می‌انداختند.

فرمانِ جدائی از تشیع

بر اثر گزارش تاریخ «جنبش اسماعیلی» که در اصل براساس مبانی اعتقادی تشیع، روح اسلام اصیل، برای حمایت از «امامت» امامیه به وجود آمد و حضرت اسماعیل فرزند ارشد و برومند حضرت امام صادق - علیه‌السلام - نماینده پدر بزرگوارش در انقلاب ضد اموی و عباسی به شمار می‌رفت، نه تنها گزارش‌های ضد طاغوتیان عباسی را به شرف عرض امام می‌رساند، بلکه برای هرگونه حرکتی ضد حکومت عباسی دستوری گرفته به اهل جنبش ابلاغ می‌نمود.

این حرکت سلحشوران جان بر کف امامیه بعد از رحلت اسماعیل دچار فتنه‌ای عظیم گردید، نفوذیهای به استخدام درآمده عباسی که از عصر امامت حضرت صادق - علیه‌السلام - برای به فساد و تباهی کشاندن «جنبش»، طرح امامت اسماعیل را در اذهان پیاده کرده بودند و بعضاً گاه و بیگاه هر وقت فرصت می‌یافتند و زمان را مساعد می‌دیدند به زبان می‌آوردند تا شاید امام - علیه‌السلام - احساس خطر نموده، مانند حاکمان جائر که برای بقاء حکومت خود، فرزندان خویش را به قتل می‌رساندند یا میل سرخ شده بر

چشمان آنان کشیده، در سیاه چالها زندانی می‌کردند چنین تصمیمات تند و حادی را نسبت به فرزند عزیزش گرفته، اسماعیل را رقیب امامت شناخته، او را به سزای اعمالش برساند و آنگاه همین نفوذیهای بی‌اعتقاد به امامت، اسماعیل را امامِ مظلوم شهید قلمداد کرده، برای ایشان در مسیر مبارزه با امامتِ امامیه سینه بزنند.

ولی امام صادق - علیه‌السلام - چون حرکتی که نشانه ادعای اسماعیل برای امامتش باشد از او نمی‌دیدند و ضمناً اشاعه امامت او را از جمله طرحهای عباسیان مزدور در مسیر مبارزه با امامت تشیع می‌دانستند، کوچکترین اعتنائی به آنچه می‌شنیدند نداشتند. لکن روند این موضوع خائنانه خطرناک را زیر نظر داشته، افرادش را شناسائی می‌کردند، تا اینکه اسماعیل - علیه‌السلام - از دنیا رفت. عده‌ای که به راستی بدون هیچ غل و غشی شیعه بودند و ادعای امامت برای اسماعیل را شنیده، حتی دل به آن بسته داشتند، با مرگ او بر این عقیده که جهت امامت اسماعیل برای خدای تعالی بداء حاصل شد، هم‌چنان مطیع و معتقد و فرمانبردار امام صادق - علیه‌السلام - بودند. زیرا بر فرض صحت امامت اسماعیل، می‌بایست در پی رحلت امام صادق - علیه‌السلام - با او بیعت می‌کردند. لذا از کنار مرگ اسماعیل عادی گذشتند.

ولی آن عده که ظاهراً خویش را از امتِ ششمین امام دوازده گانه تشیع می‌شناساندند و به آن تظاهر می‌کردند، چون اوضاع را وفق مراد ندیدند «**مکروا و مکرالله والله خیر الماکرین**»^۱ را با مرگ اسماعیل دیدند، با الهام‌گیری از دسیسه‌بازان دغل حکومت عباسی شعار اسماعیل نمرده است را سر دادند، در حالی که امام صادق - علیه‌السلام - مرگ فرزند دل‌بند عزیزش را در جابه جای تشییع جنازه‌اش و غسل و کفن و دفن با نشان دادن چهره او در معرض دید حاضران گذاشته بودند و حتی در آخرین مرحله که می‌خواستند سنگ لحد را قرار دهند از حاضرین اقرار گرفته، حتی براساس اقوالی به ثبت رسانده از حاضرین گواهی گرفتند که اسماعیل از دنیا رفته است.

این گروه به ظاهر شیعه لکن در باطن به استخدام عباسی درآمد، نه اینکه دچار انحراف شدند بلکه راه‌های انحرافِ امتِ امامتِ امامیه را در معرض نمایش گذاشتند و وارد مرحله جدید می‌شدند، محمد بن اسماعیل را در مقابل امام کاظم - علیه‌السلام - قرار

رهبران ضلالت _____ اسماعیلیانِ تامین کنندگان خواسته‌های گمراه کننده

دادند، او را امام برگزیده دانستند، برایش بیعت گرفته با ارسال پولهایی هنگفت، دستگاهی را که به وجود آورده بودند تقویت کردند. و از «جنبش انقلابی اسماعیلی» که برای احقاقِ حقوق امامت شیعه به وجود آمده بود «فرقه اسماعیلی» رقیب امامت را تأسیس کردند، تا قبل از «کودتای حسن صباح» در اسماعیلیه به صورت فرقه‌ای مقابله کننده با امامت شیعه پیش آمدند. لکن براساسِ فقه تشیع عمل می‌کردند. که بهترین گواه و دلیل ما کتاب قانون نامه «دعائم الاسلام» است.

بعد از استقرارِ حسن صباح در «الموت» و به وجود آمدنِ تشکیلاتی که کم و بیش هرکس از آن اطلاع داشته و قصه‌هایی شنیده دارد، موضوع «فرقه اسماعیلی» که به «**حکومت اسماعیلی**» تبدیل شده بود، اسماعیلیه شکل دیگری به خود گرفته که نه تنها هیچ شباهتی به «جنبش انقلابی اسماعیلی» نداشت، بل به صورت یک فرقه مذهبی هم اداره نمی‌شد. شاید بتوان به این دوران اسماعیلیه که اسماعیلیان را با نام «فدائیان اسماعیلی» مطرح می‌کردند، آدم می‌گشتند، خنجرهای بر کمر بسته را تا دسته در سینه و شکم مخالفان و رقیبان فرو می‌بردند، نام «**اسماعیلیه سلطه‌گر**» گذاشت. در این مقطع از تاریخ اسماعیلی، مذهب اعم از شیعه یا سنی معنایی ندارد؛ بل به آنچه امامان اسماعیلی ساخته و پرداخته بودند و نامش را تشیع می‌گذاشتند عمل می‌کردند، و متأسفانه محققان نویسنده نیز همین ادعای بی‌اساس سرکرده‌های اسماعیلی را به ثبت تاریخ رسانده، آنها را فرقه‌ای مذهبی وابسته به تشیع می‌شناسانند.

تا زمان حسن دوم، امام اسماعیلی نزاری که براساس نوشته‌های طرفداران اسماعیلی بدون کوچک‌ترین حق قانونی مرسوم در اسماعیلیه مدعی امامت شد و شریعت را لغو کرده، صدای «فرا رسید قیامت» را سر داده، مردمان ناآگاه هم فریب این ادعای بی‌معنا را که نویسندگان، طرفدار اسماعیلی هم اعتراف دارند: «درست فهمیده نشده است»^۱ خوردند. اینجا حتی صحبت تشیع و تسنن هم از میان برداشته شد، زیرا مردم مذهبی نداشتند که اسم آن را شیعه یا سنی یا هر چیز دیگری بگذارند.

ولی این چهارمین خداوند الموت که اعلام موهوم قیامت نموده بود، شجاعت برای خداوندان الموت فراهم آورد که هرکدام به نوعی در اصالت‌های اسماعیلیه فرقه‌ای

تصرف کنند. تا اینکه جلال‌الدین حسن، ششمین خداوند الموت تصمیم گرفت از انزوای دینی و سیاسی جامعه نزاری بیرون آید کوشید تا به دنیای اهل سنت تقرب جوید و شریعت را به صورت مرسوم در میان سنیان به کار گیرد.^۱

حال چطور دوباره ادعای تشیع به جمع اسماعیلیان نزاری رخنه کرد، بحثی است که می‌باید در تدوین رساله‌ای جدا از این تحقیق دنبال کرد. ولی آنچه بر اثر گزارش تاریخ به اثبات می‌رسد در دوره آقاخان اول، داماد جوان فتحعلیشاه قاجار دوباره تظاهر به تشیع در فرقه اسماعیلی نزاری قوت گرفت و همه جا به عنوان فرقه اسلامی وابسته به تشیع مطرح شدند.

این شهرت تا زمان آقاخان سوم ادامه داشت و او تا مدتی به لحاظ مصلحتی، خویش را شیعه می‌دانست. شاید این به جهت سر و سامان دادن به امامت ساختگی اسماعیلی بود که بتوانند خویش را امامی در پی حضرت جعفر بن محمد - علیه‌السلام - قرار دهند، در صورتی که طرح امامت امامان دوازده‌گانه تشیع که با پشتوانه نص خدا و رسول اکرم، هر ادعائی را برای امامت باطل می‌کرد و بر فرض محال اگر هم امکان طرح امامت غیر پیش می‌آمد مانند اسماعیل - علیه‌السلام - با مرگ او موضوع انشعاب در امامت امامیه منتفی می‌شد. زیرا اسماعیل در زمان امام ماقبل خود از دنیا رفته و هیچگاه وصی نمی‌تواند قبل از موصی فوت کند، و وصایتش اعتباری داشته باشد. بلکه با مرگ وصی قبل شخصیتی که او را به وصایت برگزیده، وصایت آن وصی باطل می‌شود.

ولی تا مدتی آقاخان سوم که جز کلاهش هیچ چیزش شباهت به ایرانی‌ها نداشت^۲ و رابطه اصلیش با جامعه‌اش همچون پدر بزرگش پول بود.^۳ بیشتر اوقاتش را برخلاف پدر بزرگ باج‌گیر ماهی ۱۰۰۰ روپیه‌اش^۴ در انگلستان می‌گذرانید^۵ و پول‌های فراهم آورده را علاوه بر اینکه سرمایه‌گذاری می‌کرد خرج عیاشی‌های وسیع با زنان نامدار که خیلی بلند پرواز بودند می‌نمود^۶ خود را شیعه می‌خواند و از تشیع به مصلحت دم می‌زد.

تا اینکه تصمیم گرفت برای نظارت و کنترل بر جامعه اسماعیلی ایران «محمد بن زین العابدین معروف به فدائی خراسانی را که از دانشمندان اسماعیلیان آن زمان بود

۱- همان مأخذ: ۱۶۸

۲- آقاخان‌ها: ۱۶۸ عجب کتاب دقیق خواندنی

۳- آقاخان: ۱۶۸

۴- آقاخان‌ها: ۱۲۵

۵- آقاخان‌ها: ۱۷۱

۶- حتماً کتاب آقاخان‌ها را بخوانید

انتخاب کند و او سه بار طی سال‌های ۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ برای ملاقات با آقاخان سوم به بمبئی رفت و از طرف او به عنوان معلم تصدی امور مذهبی اسماعیلیان نزاری ایران گماشته شد. فدایی در پی این فرمان مرتباً به دیدارِ اتباع فرقه اسماعیلی نزاری به نقاط مختلف ایران می‌رفت، میراث آن‌ها را برایشان توضیح می‌داد و از نو بیعت آن‌ها را برای آقاخان سوم می‌گرفت، همچنین رهنمودهای آقاخان را در اعمال و آئین‌های دینی که برای آن ایجاد شده بود که هویت جامعه را تأیید و حفظ کند به آن‌ها می‌رساند.»

آقای فرهاد دفتری معتقد است: «تا این زمان نزاریان ایران آئین‌ها و آداب مذهبی خود را عمدتاً بر طبق شیوه (خاص خود) در معیت شیعیان اثنی عشری به جا می‌آوردند. از آن‌ها خواسته شد که خود را از دوازده امامیان جدا سازند و بر هویت خویش به عنوان یک جامعه مذهبی مانند خواجه‌های نزاری تأکید بگذارند. یکی از اقدامات این بود که در پایان نمازهای روزانه‌شان نام همه امامان خود را ذکر می‌کردند. (و چون) از ملحق شدن به شیعیان دوازده امامی در مساجد یا در موردهای خاص مذهبی، منع شده بودند»^۱ آرام آرام به صورت فرقه‌ای که وابستگی دینی به تشیع و تسنن ندارد مطرح شده، راه خود را ادامه دادند. در صورتی که براساس گذشته مذهبی، اسماعیلیه با اینکه نسبت به اصل اصیل امامت در تشیع که رکن تمامی ارکان می‌باشد خروج کرده بودند می‌بایست به روش و شیوه شیعیان عمل می‌کردند. در غیر این صورت امامان بدعت‌گزار اسماعیلیه نزاری از زی اسماعیلیه در آمده بر آداب و سنن مرسوم آن خروج کرده، پشتوانه دینی یا بهتر است بگوئیم اسلامی شیعی یا حتی سنی ندارند.

خداوندگاری مزاحم

برای خدایان خوش‌گذران اسماعیلیه

بررسی تاریخ، محقق جستجوگر را به این نتیجه می‌رساند که عنوان بی ربط «خداوندگاری» در پس یا پیش اسامی آقاخان‌ها که شدیداً به آن توجه داشته‌اند به لحاظ اطلاق آن به امامان اسماعیلی نزاری بوده که در الموت حکمرانی می‌کردند و فرمانشان نسبت به فدائیان خنجر به کمر بسته مانند حکم خداوند تأثیر داشته، به اشاره‌ای دوست

خائن یا دشمن الموتیان را به قتل می‌رساندند. یا حتی خویش را از فراز الموت به زیر می‌افکندند. تا به راستی خداوندی حسن صباح یا جانشینان او را به اثبات رسانند و وحشت و رعبی مرگ آور را در اذهان فراهم آورند.

اگر تحقیق پیرامون موضوعی را که عنوان بحث قرار داده‌ایم از دوره الموت آغاز کنیم، متوجه می‌شویم دوره حسن صباح ایام بسیار سخت‌گیری‌های مذهبی است که حتی او پسرش را به لحاظ شرابخواری پنهانی به قتل می‌رساند. ولی در همین الموت حسن دوم که چهارمین خدای الموت است چنان از زهد اسماعیلی به تنگ می‌آید که با دوستانی چند به شرابخواری پنهانی می‌پردازد و زمانی که به خداوندگاری منصوب می‌شود، این خستگی را ظاهر ساخته با اعلام قیامت، شریعت را برداشته می‌گوید: امام زمان شما دوره پایان حکومت شریعت را اعلام می‌دارد. و خلاصه شجاعت و حریتی را برای درهم ریختن احکام اسماعیلی فراهم آورد که هیچ‌گاه فراموش نشد، بل در زمان آقاخان‌ها به اوج خود رسیده است تا با درآمد هنگفت روزانه، هفتگی و سالانه از پولی که جهت دستبوسی آقاخان می‌گیرند تا داسونگ^۱ یا ثابت^۲ به عیاشی حتی با نوامیس مردم بپردازند. چنانکه در مورد آقاخان اول نوشته‌اند: «در مشروب خواری و عشقبازی زیاده روی می‌کرد» حتی وقتی بلوچ‌ها از این اعمال زشت عصبانی می‌شوند و برخورد تندی می‌کنند نوشته‌اند: آقاخان اول «به ریششان خندید (گفت:) مگر آن‌ها خوک‌های سنی نیستند؟ مگر آقا همه مادرهایشان را بی‌آبرو نکرده بود؟»^۳

بگذارید از نقل اینگونه جزئیات بگذریم و اگر کسی تمایل به دانستن آن داشته باشد به کتاب «آقاخان‌ها» تألیف ماهر بوس و ترجمه شجاعانه محمود هاتف که توسط انتشارات «کتاب سرا»^۴ منتشر شده است ارجاع داده بحث مورد نظرمان را پی‌گیری کنیم. آقاخان سوم سلطان محمدشاه به لحاظ خدمتگزاری خود و اجدادش در پیشبرد اهداف انگلستان مفتخر به دریافت نشان و لقب «سر» شده بود^۵ چون شانس مثبتی برای

۱- مقرری هر اسماعیلی که ^۱درآمدشان می‌باشد.

۲- عشریه نام داده‌اند (آقاخان‌ها: ۱۳) درباره عشریه به کتاب «دیدنی که راز پنهان آخر شد آشکارا» رجوع شود.

۳- آقاخان‌ها: ۵۳

۴- دفتر مرکزی و نمایشگاه کتاب سرا در خیابان خالد اسلامبولی (ورزاه) کوچه ششم، کوی دل افروز شماره ۸، تلفن: ۸۷۱۶۱۰۴ - ۸۷۱۷۶۳۶ - ۸۷۱۷۸۱۹ فکس: ۸۷۱۲۴۷۹ صندوق پستی ۱۵۷۴۵/۷۳۳

(البته تا تاریخ نگارش کتاب حاضر) ۵- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۲۸۱

رهبران ضلالت _____ اسماعیلیانِ تاملین کنندگان خواسته‌های گمراه کننده

بازگشت به ایران را برای خود نمی‌دید، پیشرفت خویش را منوط به ادامه خدمت به انگلیس در هند می‌دانست^۱ به همین اعتبار شوق و اشتیاقی که بر اثر سفرهای اروپا و آمریکا برایش فراهم آورده بود توجه‌اش را به رهبری قومی تجدیدگرا معطوف نمود و به همین جهت برای مهیا کردن چنین موقعیتی نسبت به فرقه اسماعیلی نزاری که به روزگارش هیچ شباهتی به اسماعیلیه فرقه‌ای هم نداشت همت گماشت. و کاملاً کوشید تا اتباع خود را در کشورهای مختلف به عنوان جامعه‌ای متجدد لکن با هویت اسلامی متمایزی در قرن بیستم مطرح کند.^۲

این تجدیدگرایی و سفرهای پی در پی آن، او را با لذت عشق‌بازی زنان آن سامان بیشتر آشنا کرده و از خداوندگاری، ارث الموت یا امامت میراث اسماعیلیه دورش ساخته، بلکه هرگاه این عنوان‌های تو خالی را برای دست یافتن به خواسته‌های جنسی‌اش مزاحم می‌دید، به طور کلی آن‌ها را فراموش می‌نمود و بالعن و نفرین از خویش دورشان می‌کرد.

ولی هیچگاه این عنوان‌های دست و پاگیر و موقعیت رهبری فرقه اسماعیلیه نتوانستند او را از عشق‌بازی‌هایش باز دارند و لذا می‌بینیم با داشتن همسرش به نام آندره که بعدها بیگم آقاخان نام گرفت و هیتلر او را زیبا و شیک^۳ توصیف نموده،^۴ در یک سفر استراحتی که به فرانسه می‌نماید، عاشق دختر نوزده ساله‌ای از اهالی «تورین» که تازه به «مونت کارلو» آمده بود تا به گروه باله «کازینو» بپیوندد می‌شود. و یک روز عصر در ژانویه ۱۹۰۸ که گروهی از رقصندگان باله مونت کارلو روی نیمکت‌های باغ کازینو نشسته بودند، یک روزنامه نگار انگلیسی پیش می‌رود و با یکی از آن‌ها به نام «ترزا ماگلیونو» که دلش می‌خواست او را «ژنیتا» بخوانند (صحبت می‌کند در انتها می‌گوید): آقای محترم می‌سخت عاشق او است. بسیار ثروتمند است^۵ می‌تواند هرچه بخواهد به او بدهد و فردا نزدیک کیوسک خارج از کازینو منتظر او خواهد بود. و خود را به او معرفی خواهد کرد. این ماجرای رمانتیک برای ترزای جوان چنان جذاب بود که «صبح روز بعد وقتی رقاصان سر راهشان برای تمرین در کازینو از کنار کیوسک رد می‌شدند ترزا از دوستانش جدا شده به

۲- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۲۸۱

۴- آقاخان‌ها: ۴۰۲

۱- آقاخان‌ها: ۱۴۸

۳- آقاخان‌ها: ۵۷۷

۵- ثروتش همان نذورات مرسوم در فرقه اسماعیلی است که آقاخان خرج عشق‌بازی می‌کند.

سوی آقاخان مدعی خداوندگاری الموت و امامت اسماعیلی که به او خیره شده بود رفت، وقتی ترزا نزدیک آمد آقاخان دست او را گرفت و بوسید و با اولین عشق بزرگ خود ملاقات کرده (با اینکه) هیچ علاقه‌ای به باله نشان نمی‌داد، مشتاق تماشای همه برنامه‌های باله شد. (از آن پس) کازینو مونت کارلو دیگر تحسین‌کننده‌ای وفادارتر از (آقاخان سوم) به خود ندید، ترزا (نیز) همه شب یک دسته گل دریافت می‌کرد.^۱

پس از یک ماه دل‌باختگی ناگزیر شد برای تأسیس اداره اتحادیه‌ای به لندن بازگردد در حالی که از همان پول‌های مقرر مذهب فرقه اسماعیلی «حلقه و زنجیر طلائی به ترزا هدیه می‌داد.»^۲ به او قول داد که باز می‌گردد، ولی وقتی بازگشت که ترزا را با خود به مصر برد. و مدعی می‌شود در آنجا طبق قوانین اسلام با او ازدواج کرده است.

ماهر بوس که منابع دست‌نخورده کمتر مطرح شده را داشته در مقابل این ادعا می‌نویسد: اما در حقیقت آقا (خان) تا وقتی که پسرش علی خان در ۱۹۲۳ یازده ساله نشد با ترزا ازدواج نکرد. وصیتنامه او آشکار کرد عقد اسلامی که ادعا می‌کرد در قاهره منعقد کرده یک عقد موقت (صیغه) بوده است.^۳ این ادعا هم جای صحبت دارد زیرا می‌دانیم که در جامعه اهل سنت عقد موقت مرسوم نیست. به علاوه «عقد موقت طبق قوانین اسماعیلیه به کلی غیر قانونی است.»^۴ پس آقاخان با عنوان خداوندگار و امام فرقه بدون مجوز شرعی و عقده‌ای که در فرقه‌اش زنی را به مردی حلال کند با ترزا ارتباط داشته، حتی از او فرزنددار شده است.

مهم‌تر اینکه اگر آقاخان می‌خواست چنین ازدواجی را با مراعات احکام شرعی که در اسماعیلیه تزاری قانونی است و برای همه از خداوندگار تا هر مقامی لازم الاجرا می‌باشد. می‌باید «سه بار به همسر اولش شاهزاده بیگم اعلام می‌کرد: من تو را طلاق می‌دهم، سپس حکمی مبنی بر قانونی بودن ازدواج موقت خود صادر می‌کرد» که «ویلی فریشائر» آخرین شرح حال نویس آقاخان واقعاً باور نمی‌کند که او چنین کاری را کرده باشد.^۵ این عشق‌بازی تا پس از سه فرزند ادامه داشت و سال ۱۹۲۳ در حالی که هنوز شاهزاده بیگم در عقد دائم بود به نکاح شرعی تبدیل شد. باید دانست با اینکه آقاخان پیشوای روحانی فرقه اسماعیلی تزاری به ترزا علاقه داشت «چشمان جستجوگر او به دو زن غربی دیگر

۱- آقاخان‌ها: ۱۷۵ - ۱۷۶ ۲- همان مأخذ پیشین: ۱۷۶ ۳- همان مأخذ پیشین: ۱۷۶

۴- همان مأخذ پیشین: ۱۷۷ ۵- همان مأخذ پیشین: ۱۷۷

رهبران ضلالت _____ اسماعیلیانِ تامین کنندگان خواسته‌های گمراه کننده

خیره شده بود» درست یک سال بعد از دیدن ترزا شرکتِ دیاگیلف به مونت کارلو آمد دو نفر از رقااصان آن شرکت توجه آقاخان را به خود جلب کردند، به یکی از آنها هرگز دست نیافت، ولی دیگری را برای مدتی معشوقه خود کرد. البته در زندگی آقاخان هرگز کمبود زن وجود نداشت. او از کودکی معاشر زنان بوده زنانی زیبا، جذاب حتی بسیار شهوت‌انگیز آزادانه در دسترس آقاخان (رهبر اسماعیلیه) بود» وقتی می‌دید زنانِ نژاد و هم‌رنگ او آن احساس آزادی، آن حالت رهاشدگی را که در زنان سفیدپوست غربی چنان دلربا بود ندارند به آن‌ها اظهار عشق می‌کرد دانه می‌پاشید، به دامشان می‌انداخت تا بتواند آن‌ها را به غار برد.^۱

شهرت و زیادی چنین عشقبازی‌ها در زندگی او قسمت اعظم خاطراتشان را تنظیم می‌کرد و لذا وقتی تصمیم می‌گیرد که خاطراتش را به قید تحریر درآورد، دوست و همسایه‌اش «ویلیام سامرست موآم» به او پیشنهاد می‌کند بخش‌های شهوت‌انگیز (زندگیش را با) زنان و حوری‌ها کنار بگذارد»^۲ و او «دربارهٔ اینکه جزئیات شهوت‌انگیز رابطه‌اش را با زنانش آشکار نکند چنان کامل پذیرفته بود که بسیار کم دربارهٔ زندگی خصوصی‌اش چیزی»^۳ در اختیار گذاشته است.

به همین لحاظ آقاخان به مرتبه‌ای در خوش‌گذرانی‌ها رسیده بود که مقام خیالی‌اش را دست و پاگیر می‌دانست زیرا «تا اندازه‌ای برای او مزاحمت بود»^۴ که می‌دانست با داشتن آن مقام نمی‌شود تجددگرایی نمود به همین علت، به قوانین لازم‌الاجرای فرقه واقعی نگذاشت. شاید به همین لحاظ بوده که می‌گویند: «برای آقا بسیار جذاب‌تر بود که سخنگوی مردمش در لندن باشد تا اینکه واقعاً آنها را در هند سازمان بدهد.»^۵ **زیرا با کسانی که ساکن لندن می‌باشند می‌توان شراب خورد و امام اسماعیلیان بود. با زنان هر نژادی شهوترانی نمود و خداوند الموت بود.** ولی در جمع یاران هندی نمی‌توان در مقام ساختگی رهبری اسماعیلی این همه آزادی در عیاشی داشت.

۱- آقاخان‌ها؛ ۱۷۹ - ۱۸۰ ۲- همان مأخذ پیشین؛ ۵۱۹ ۳- همان مأخذ پیشین؛ ۵۲۰

۴- همان مأخذ پیشین؛ ۱۸۰ - ۱۸۱ ۵- همان مأخذ پیشین؛ ۱۸۰



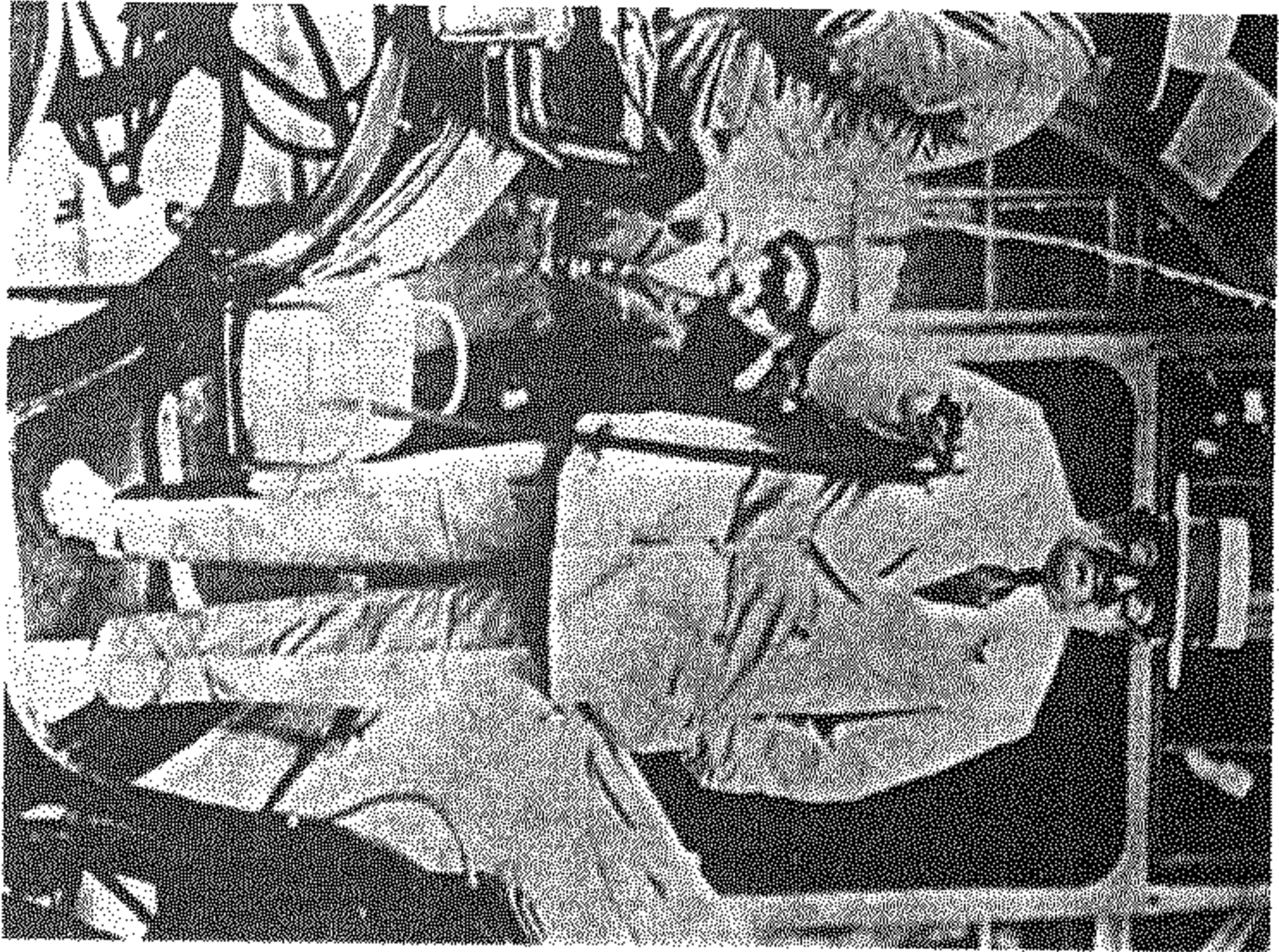
آقا خان مغلانی - آقا خان اول که در اوت ۱۸۴۱ با صد سوار از ایران به افغانستان آمد تا به انگلستان پناهنده شود.



آقا خان دوم - او وقتی که پنجاه سال داشت جانسین پدرش شد و تنها چهار سال بعد از بیماری سینه پهلو که در موقع شکار به آن مبتلا شده بود مرد.



آقا خان سوم - پرنسس ترزا همسر دوم و اولین پسرشان که در طفولیت مرد.
ترزا همچنین مادر علی خان بود



آقا خان سوم در دوویل در ۱۹۳۳

بخش سوم
۳۵۷



آقا خان چهارم

انگیزه پذیرش ولایت با امامت در مسلک‌سازی

به این اشاره تکراری داشتیم که منظور ما از تدوین رساله حاضر این نیست که تاریخ را ورق زده با ذوق و سلیقه‌ای بازنویسی مجدد کنیم؛ بل می‌خواهیم برای نام مجموعه تحقیقاتمان «رهبران ضلالت» که امید است در جامعه مفید واقع شود دلائل و نشانه‌هایی ارائه دهیم.

و این را به دو طریق قابل توجه قرار داده، انتظار می‌رود خواننده عزیز و محترم ما یا محققان بلند مرتبه مورد عنایت قرار دهند، تا در آثار خویش به نوعی پی آن را گرفته، در روشن نمودن فرد اجتماع سهیم باشند و این آگاهی بخشیدن از فریب خوردن اعضای جامعه بکاهد:

۱- ضلالتی که با به انحراف کشاندن مسیر دینی، نصیب فرد و جامعه می‌شود، به این معنا که در کنار اعتقادات ادیان الهی، دست آوردهای مغرضانه خویش را قرار داده آن را راهی برای رسیدن به سعادت آسمانی می‌شناسانند.

۲- ضلالتی که مدعیان راهبری مسلکی «چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند» با اعمال و رفتار خویش فراهم می‌آورند و معتقدان و پیروانشان آنگاه که متوجه عملکرد رهبران خود می‌شوند جز گناه و تباهی چیزی در انبان رفتار و کردارشان نمی‌بینند. در چنین موقعیتی چنان تیشه‌ای به ریشه اعتقادات اتباع وارد می‌آید که هیچگاه بازگشتی به مسائل ایمانی آسمانی نخواهد داشت. در صورتی که دل زدگان اینگونه‌ای باید توجه داشته باشند اینان که در رأس فرقه‌های اسماعیلیه و صوفیه، شیخیه و وهابیه مدعی مناصب روحانی هستند، اصلاً برای دست یافتن به آرزوها و تأمین خواسته‌هایی که امکانش در جمع پیروان مذهب آسمانی فراهم نیست کوشیده‌اند به هر زحمتی شده خویش را در رأس گروهی قرار داده، نام و رسمی را به خود اختصاص دهند.

و لذا ادعای «خداوندگار» اسماعیلی نزاری می‌کند تا از زیر بار مسئولیت بندگی خدای تعالی شانه خالی کند، آن زحمت سخت و پر مشقت را تحمل ننموده بتواند آزادانه شراب بنوشد و عیاشی نموده، نوکری اجنبی آن هم از نوع بدخیمش را بنماید.

«قطب» فلان فرقه صوفیانه شده، تا با بیرون آوردن مردم از حریم دیانت، قانون

عشریه مرسوم در یهود^۱ را برایشان وضع کرده، راهی برای ثروت اندوزی داشته باشد. اگر این منظور در جمع‌آوری عشریه نباشد میان تربیت معنوی شخص مستعد و وضع قانون عشریه چه سنخیتی وجود دارد؟ این را آنها که عشریه می‌دهند از خویش سؤال کنند.

«رکن رابع» شیخیه شده تا به این وسیله بگوید معرفت به امام لازمه‌اش اطاعت از

من می‌باشد، بتواند بی سر و سامانی خود را سر و سامان دهد. و بی آبروهای کهنه کار استعمار را که در دامنشان امثال **علی محمد باب** را پرورش داد، به آبرو تبدیل کند. نانش، بهتر است بگوئیم پولش دهند، دستش را ببوسند «سرکار آقا» خطاب کنند.

پس اگر نامی از اسلام، تشیع، تسنن، خدا و پیامبر به میان می‌آورند دام و دانه‌ای است برای خلق، که با ایمانی پاک و اعتقادی قابل تحسین و تقدیر می‌خواهند عمر ناپایدار را به عصمت و طهارت به پایان برند.

چون در این جایگاه از کتاب، ضلالتی را که «اسماعیلیه» طراح آن بوده به جامعه اسلامی پیشکش کرده، مورد شناسائی قرار داده‌ایم، به موضوعی در ارتباط با آنان اشاره می‌کنیم.

هرچند اسماعیلیان از پس رحلت اسماعیل - علیه‌السلام - بدترین بدسرشتی و بدبختی و تیره روزی را^۲ دام و دانه فریب مردم قرار دادند و امامت مقدس را به لحاظ اینکه عباسیان از آن در هراس و وحشت بودند برای آسایش و آرامش حکومت کنندگان بنی‌العباس هدف ناجوانمردیهای بی‌رحمانه قرار دادند. ولی در دوره الموت که اسماعیلیان نزاری، بی سر و سامانی خویش را با کشتارهای وحشیانه دوست و دشمن، غریبه و آشنا سر و سامان می‌دادند، با رساله‌ای که پیرامون هفت باب تنظیم کردند دست به اقدامی خطرناک زدند.

اینان هرچند به ظاهر امامت و وصایت علی بن ابیطالب را پذیرفته بودند و حتی شجاعانه به غاصبان خلافت حمله‌ور شده، از ناسزا هم در حق ایشان دریغ نکردند^۳

۱- به کتاب از کوی صوفیان تا حضور عارفان که بحث جامعی دارد مراجعه شود.

۲- فرقه اسماعیلیه از مارشال: ک.س. هاجن ترجمه بدره‌ای: ۳۸۳.

۳- فرقه اسماعیلیه از مارشال: ک.س. هاجسن ترجمه بدره‌ای: ۳۸۳.

رهبران ضلالت _____ اسماعیلیانِ تاملین کنندگان خواسته‌های گمراه کننده

تحلیل و تکریم از مقام صاحب ولایت کبرای الهی را به پایه‌ای رسانده‌اند که غالیان قائل بوده‌اند؛ برای نمونه نسبت به علی امیرالمؤمنین می‌نویسند: «اوست که او را مبدأ و معاد نیست و نهایت و بدایت ندارد»^۱ ولی این به آن جهت بوده است که با اثبات چنین مرتبت و منزلتی برای علی مرتضی دیگران را به مرتبه و درجه‌ای برسانند و این موقعیت در انحصار علی بن ابیطالب را در قالب‌های ابداعی تکثیر کنند.^۲ آنگاه هر خداوندگار الموتی که امام اسماعیلی هم می‌باشد، سهمی داشته، به آن آقائی و ریاست کند. خلاصه دنیا را به خوشی گذرانیده برای تأمین لقمه نانی به زحمت نیفتد.

چنانکه بابا سیدنا بعد از طرح این بی‌اعتباریهای خنک اعتقادی خیالی درباره تکثیر موقعیت علی - علیه‌السلام - می‌نویسد: «پیش از این به هزار سال چنین مردی بوده، اکنون هم باید او باشد، هست و خواهد بود»، وقتی در مشرق و وقتی در مغرب، وقتی در جنوب و وقتی در شمال، گاهی در این شهر و وقتی در آن شهر، این همه یک مرد است که خلق می‌بیند» بعد هم سند ارائه داده می‌نویسد «مولانا علی در خطبه می‌فرماید که در مصر منبر نهم و دمشق را بگیرم و خرد گردانم...» و اینکه مدعی می‌شود: «جمله [این] امامان، خود مولانا علی‌اند و خواهند بود»^۳ هرچند نویسنده طرفدار اینان با یک پاورقی می‌خواهد اذهان مخالفان را که پی‌نشانه‌های ضلالت این قوم هستند فریب داده به بیراهه بکشاند می‌نویسد: «در واقع این چنان است که تمام امامان با ماجراها و زندگیهای مختلفشان در حقیقت یکی هستند و آن یک کس علی سر دسته آنهاست»^۴ در صورتیکه در قبال این دو پهلو گوئی شیعه را به تصور اینکه منظور از امامان در آن گفتار، پیشوایان آسمانی او هستند از خدعه و نیرنگ آنها غافل می‌کند و به جامعه اسماعیلی تفهیم می‌کند که منظور از تمام امامان شما هستید. باید توجه داشت که بابا سیدنا می‌نویسد: «از مولانا مهدی که یازدهم امام بود تا مولانا نزار که نوزدهم یا بیستم امام بود»^۵ و همه را امام خوانند یعنی دارای موقعیت علی مرتضی هستند. در اینصورت شیعه را تأیید نکرده است. بلکه برای امامان اسماعیلی موقعیت سازی نموده‌اند.

۱- همان مأخذ پیشین: ۲۸۴.

۲- و این در تمامی مسلک‌ها که در جابه‌جای رساله نقل کردیم وجود دارد. کتاب سلوک در تاریکی نوشته استاد خلیفه مازندرانی و مقدمه رازگشا کیوان قزوینی را بخوانید.

۳- همان مأخذ: ۳۸۶. ۴- همان مأخذ: ۳۸۴ پاورقی شماره: ۵۰.

۵- همان مأخذ: ۳۸۶ پاورقی شماره: ۵۵.

راز مبهم نویسی بابا سیدنا را از منظور امامان که کیستند؟ آیا با امامان دوازده گانه هم‌ردیف آورده با توضیحی که آقای فریدون بدره‌ای داده‌اند حل می‌کنیم او می‌نویسد: «اگر علی را در شمار آوریم و امام حسن (ع) را به حساب نیاوریم، نزار نوزدهمین نزار است لیکن اگر هم علی و هم امام حسن (ع) را در شمار آوریم نزار نفر بیستم است»^۱

جای دیگر در هم‌شان سازی امامان اسماعیلی با امامان دوازده گانه شیعه می‌نویسد: «و حتی وظیفه مهدی را که اصلاح جهان باشد به همه فاطمینان مربوط می‌دانند»

مهمتر اینکه مدعی شده‌اند: «سیمای علی قبل از آنکه به صورت قائم جلوه گر شود، باید به مشابه وصی، و سپس به مشابه امام آشکار گردد.»^۲

در اسماعیلیه نزاری وقتی حسن دوم به امامت ابداعی اسماعیلی می‌رسد درباره خودش می‌گوید: «مولانا (علی امیرالمؤمنین)^۳ **کل شیء هالک الاوجه** آن دست خدای بود که فرموده **یدالله فوق ایدیهم**^۴ منم و دست من است «جنب‌الله^۵ فطرتم و پهلوی من است.»^۶

ملاحظه کنید چگونه موقعیت علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - را تکثیر کرده‌اند! زیرا وجهی که باقی می‌ماند جمال حضرت اوست و دستی که یدالله می‌باشد دست مبارک اوست و او که جنب‌الله است به استناد روایات، حضرت او خواهد بود و لا غیر.

پس اطلاق به مولانا که از عصرالموت تا آقاخان سوم نیز شده است او را «مولانا حاضر امام» می‌خواندند^۷ دلالت بر این دارد آنچه مربوط به علی امیرالمؤمنین و امامان شیعه است مربوط به امامان ساختگی اسماعیلی نزاری می‌شود.

و از اینگونه ابداعات بی‌ربط که در خدشه دار کردن موقعیت امامت از ناحیه فرقه‌داران اسماعیلی زیاد در متون بازمانده اسماعیلی به دست می‌آید.

۱- طلوع فاطمیان: ۱۰۱. ۲ و ۲- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۳۸۹.

۳- برای اینکه بدانید منظور علی مرتضی نیست به ص ۳۸۴ کتاب فرقه اسماعیلیه ترجمه آقای بدره‌ای رجوع شود.

۴- قصص: ۸۸ فتح: ۱۰- این کلمات را حسن دوم درباره خودش می‌زند.

۵- زمر: ۵۶. ۶- فرقه اسماعیلیه: ۳۹۳.

۷- مختصری در تاریخ اسماعیلیه: ۲۷۶.

وہابیت، مسلکی

نہ شیعہ نہ سنی

به این اشاره کردیم در زمان حضرت امام که زعامت جامعه اسلامی به عهده امامت گذاشته شده بود، امویان و مروانیان و عباسیان جهت امامت زدائی از اصول اساسی اسلام، ناگزیر به اختلاف بین امت و امامت شده، بهترین راه پیاده کردن این منظور را تأسیس مسلکهای ظاهراً اسلامی لکن در حقیقت بدون داشتن شباهتی به اسلام ناب محمدی دانسته، امثال حسن بصری را جهت این امر حساس و مهم انتخاب کرده، او نیز در این مأموریت رشادتهائی از خود نشان داد که تأمین کننده منظور امویان بود. اگر امروز بصورت یک مکتب کلامی اسلامی مطرح می‌باشند در روزهای تأسیس، مسلک ضد تشیع بوده با جذب امت اسلامی، آنان را از روح اسلام اصیل شیعه مظلوم جدا می‌کرد. مهم‌تر اینکه دینی بود برای قدرتهای ضد اهل بیت مانند امویان خونخوار. چنانکه امثال ابن ابی العوجا، با جعل حدیث و اصولی که در «مرجئه» اصل و اساس محسوب می‌شود رفتار معاویه‌ها را به اسلام تطبیق می‌داد و برای ظلم و تعدی آنها و نشانه‌های خروج بر قرآن و پیامبر دلیل شرعی ارائه می‌دهد. در حقیقت امویان سالیانی دراز براساس همین استدلالهای فرقه‌ای به عنوان مسلمانی نه شیعه لکن به ظاهر مسلمان حکومت کرده، اساس آئین محمدی را به بازی گرفته آنرا از بین بردند.

مروانیان و عباسیان نیز با همین اندیشه، لکن به مقتضای نیاز روز خود را حفظ کرده زندگی را بر علویان که پیروان آل بیت بودند و جز مذهب ایشان را باطل می‌شناخته تنگ آورده، در کنار آنچه روزهای نخست به وسیله حسن بصری معلوم الحال تأسیس یافته بود با رخنه میان بازماندگان نهضت‌های مختار ثقفی، زید بن علی، اسماعیل بن جعفر صادق، جنبش‌های ضد امویان و مروانیان و عباسیان را به بیراهه کشانده، آنها را به صورتهای مسلک‌هائی ضد امام و امامت حفظ کردند.

تا به روزگاری که آمریکا و انگلیس و روس و فرانسه در مقابل اسلام قرار گرفته، مسلمانان، دور از اختلافات خویش، آنها را مخالفین سخت کوش برای اسلام در حقیقت

تمامی مسلمانان شناختند و متوجه این سیاست شدند اگر نتوانند با شعله‌ور ساختن آتش اختلاف بین مسلک‌های درون اسلام کاری از پیش ببرند با درس آموزی از تاریخ به تأسیس مسلک‌های اتحاد برانداز در میان مسلمین پردازند که البته براساس گزارش دقیق تاریخ، سلطه جویان قدرت طلب زر دوست در هر دو برنامه موفق بوده‌اند و می‌بینیم هر چند رهبران دینی فرق اسلامی کوشیده‌اند اتحاد بین امت اسلامی را حفظ کنند، ایادی داخلی همین زورگویان زر دوست انگلیس و روسی و فرانسوی و آمریکائی که متأسفانه بر مسند مقامات دینی کشورهای اسلامی نیز قرار دارند برخلاف کوشش شبانه روزی پیشوایان دینی شیعه، چنان در خدمت افکار پلید استعمار قرار می‌گیرند که در مرکز وحی به هنگام خطبه نماز جمعه یا نقل معارف اسلامی با تهمت‌های ناروا به ساحت مقدس شیعه چنان ضربه‌ای به اتحاد اسلامی، تنها راه مقابله کننده با آنچه در فلسطین اشغالی و نظائر آن می‌گذرد می‌زنند که چیزی جبران کننده آن نیست.

در تأسیس مسلک‌ها نیز از همان زمان که «**وهابیت**» را به میدان اسلام فرستادند تا به امروز موفق بوده، به هر روزگاری ساخته و پرداخته‌ای را وارد اجتماعات اسلامی نموده همان سیاست «تفرقه بینداز و آقائی کن» را دنبال می‌کنند. البته به روزگار تأسیس مسلک جدید کمتر مورد توجه بوده، بلکه فرقه‌هائی صاحب نام و تاریخ را تقویت کرده مردم را فریب می‌دهند. در حقیقت **اسلام اعم از سنی و شیعه را از درون ویران می‌کنند.**

درست همان زمان که وزارت مستمرات انگلیس «حسینیه»‌ها را با نام اینکه زمان پیامبر نبوده بدعت می‌داند^۱ حلقه‌های صوفیه را گسترش می‌دهد^۲ در حقیقت خانقاه سازی و روش مسلک‌آوری عصر اموی و عباسی را مورد توجه قرار داده علاوه بر دمیدن بر آتش‌های فرقه‌بازی که زیر خاکستر حوادث رفته بود تصمیم می‌گیرد فرقه‌هائی را بوجود آورد.^۳

همان زمان که دستور می‌دهد به امامان جماعت نسبت فسق بدهند و مردم را از نماز خواندن با آنها باز دارند^۴ روسای فرقه‌های صوفیه و غیر صوفی با

۲- همان مأخذ پیشین: ۶۴

۱- دست‌های ناپیدا ۷۲

۳- دست‌های ناپیدا: ۷۲

۴- انگیزه فرقه‌سازی در اسلام از حسین عبدالاعلی: ۱۱۰

رهبران ضلالت وهابیت، مسلکی نه شیعه نه سنی

خصوصیت‌های خیره‌کننده دیگر مطرح می‌شوند. البته باید توجه داشت که به همین لحاظ وجه اشتراک‌هایی بین این فرقه‌ها دیده می‌شود برای نمونه وضع قانون «عشیره» که اصل و اساس آن مربوط به یهود است و صوفیه به آن تأکید داشته حتی مکفی از خمس می‌داند^۱ در وهابیت که فرقه‌ای نه سنی و نه شیعی است دیده می‌شود.^۲

وهابیت

مسلکی نه سنی و نه شیعه

تحقیقات انجام شده‌ی پیرامون «وهابیت» دو سبک داشته است: ریشه‌یابی اعتقادی آن که بیشترین تحقیقات را به خود اختصاص داده است^۳ و شناسائی مؤسس و علت تأسیس و پیدایش آن مسلک ساختگی که متأسفانه کمترین پژوهش و تحقیق را داشته است. در صورتی که آنچه می‌تواند انگیزه به وجود آوردن مسلک یا فرقه‌ای را بیان کند تحقیقاتی می‌باشد که در مورد «وهابیت» به جهات مختلف کمترین پژوهش و تحقیق را داشته است.

برای نمونه دو موضوع مهم جلب توجه می‌کند. عدم سلیقه پرداختن به موضوعی که با مسائل سیاسی توأم می‌شود که جداسازی سلیقه‌ی تحقیقاتی دینی و سیاسی را همراه دارد و متأسفانه می‌تواند موضوعات بسیار مهمی نسبت به مسلک یا فرقه‌ای نظیر «وهابیت» که بر اثر عدم پرداختن به آن، با گذشت زمان کاملاً مأخذ و اسنادی که مطرح نشده‌اند را در میان جنجال‌های تاریخ از بین ببرد، تواتر حقیقتی مسلم به خبر واحد می‌رسد و به همین عنوان اعتبار آن را زیر سؤال می‌برند. و این نسبت به آنچه پیرامون تأسیس وهابیت گفته شده است بسیار جلب توجه می‌کند، خصوصاً اینکه قلم‌ها و حلقوم‌های اجاره شده‌ای هم پشتوانه داشته باشد. و لذا می‌بینیم گزارشاتی را که یک مجله فرانسوی بعنوان خاطرات جاسوس انگلیسی به دست آورده که چگونه مأموریت او به تأسیس وهابیت ختم گردیده^۴ را گزارش واحد شناخته‌اند تا از بی‌ابروئی وهابیت بکاهند و ثابت

۱- به کتاب در کوی صوفیان تألیف آقای واحدی رجوع شود که دقیقاً ریشه‌یابی شده است.

۲- تاریخچه، نقد و بررسی وهابی‌ها ترجمه و نگارش سید ابراهیم سید علوی: ۵

۳- مانند آنچه آیه‌الله العظمی مرحوم حاج شیخ محمد صالح حائری علامه مازندرانی در کتاب عقائد امامیه نموده‌اند و آئین وهابیت تألیف آیه‌الله جعفر سبحانی، وهابی‌ها ترجمه آقای سید ابراهیم سید علوی.

۴- وهابیت ایده استعمار از احمد باغ: ۲۹ انگیزه فرقه‌سازی در اسلام / ۱۲ چرا بازگشتم تألیف دکتر

کنند وهابیت ریشه در اسلام سنی داشته است در صورتی که علماء اهل سنت جز معدودی که انگشت‌شمارند تا قبل از تأسیس وهابیت به آنچه اعتقادات این فرقه را بوجود آورده بی‌اعتنا بوده، آنرا مردود و صاحبش ابن تیمیه را مطرود دانسته بودند.

علاوه خیلی از رخدادهای مهم عالم حقیقت و واقعیتی است که گزارش واحد آنرا بیان داشته و انتشار داده، خدشه‌پذیر هم نیست.

افکار و عقائد مؤسس این مسلک انگلیسی را محققان عالی مقام و بزرگ مرتبت اسلامی اعم از سنی و شیعه با دقت نظرهای قابل توجه و بسیار ارزنده به صورت مجموعه‌هائی علمی تحقیقی تدوین نموده، در اختیار جوامع اسلامی گذارده‌اند تا فرد و اجتماع با بهره‌مند شدن از آنچه بدون غرض و مرض دو یار همیشه با هم فراهم آمده گرفتار رهبران ضلالت زمان خود نشوند.

دو موضوع می‌باید در این جایگاه از رساله تعقیب شود تا به نقل تاریخ وهابیت اکتفا نکرده باشیم:

اول: ریشه اصول وهابیت

آیا چنین تفکری اعتقادی در اسلام سابقه داشته است؟ محققان نتیجه گرفته‌اند آنچه را مؤسس مسلک انگلیسی وهابیت ارائه داده و هیچ شباهتی به تسنن و شیعه ندارد تقی‌الدین ابوالعباس احمد معروف به «ابن تیمیه» برای اولین بار طرح کرده، به وسیله آن بزرگترین لطمه را به اسلام وارد آورده است.

نامبرده در شهر «حران» مرکز تعلیمات حنبلی روز دوشنبه ۱۰ / ربیع الاول / ۶۶۱ بنا بر گفته خودش میان صائبه‌ها و بت پرستان و فلاسفه که همواره در معرض تهدید حملات مغول بودند متولد شده، دوران کودکی را گذرانیده^۱ و در سال ۶۶۷ قمری مطابق ۱۲۶۹ میلادی که شش ساله بود به ترس حمله مغول از «حران» به دمشق وارد شد. پرورش علمی و دینی خود را ابتدا در محیط عالمان حنبلی دمشق تکمیل کرد و در اکثر علوم متداول زمان خود حتی عقائد ادیان مانند مسیحیت و یهود اطلاعاتی فراوان به دست آورد. بعد از مرگ پدرش در سال ۶۸۲ و از آغاز سال ۶۸۳ روز دوشنبه دوم محرم در

۱- البدایة والنهایة ابن کثیر: ۲۵۵/۱۳

دارالحدیث سکریه^۱ یا بنا بر قول ابن عماد در مدرسه تنگزیه^۲ تدریس آنچه را آموخته بود آغاز کرد.

تا اینکه در چهارشنبه ۱۷ شعبان ۱۲۹۶ بعد از مرگ زین الدین ابن المنجا متصدی تدریس مدرسه حنابله دمشق گردید^۳ شهرت و قدرت پاسخگوئی او به مسائل علمی موجب شد که در امورات سیاسی روز نیز مداخله سرنوشت ساز نماید. چنانکه نوشته‌اند در ۷۰۱ قمری جعلی بودن نامه‌ای را که یهودیان مدعی بودند رسول خدا با آن یهودیان خیبر را از ادای جزیه معاف داشته بودند ثابت کرد^۴

او علاوه بر اینکه با حد و تعزیر مخالفان خویش را ساکت کرد، در سال ۷۰۲ با نوشتن نامه‌ای نایب السلطنه دمشق و عده‌ای را به ارتباط با دربار مغول محکوم کرد^۵ در رجب ۷۰۴ مردی به نام ابراهیم قطان مجاهد را که حشیش می‌کشید و سبلیتی پر پشت و دلقی بلند و ناخن‌های دراز داشت دستگیر کرده او را از این هیبت صوفیانه خارج کرد^۶ و در همین سال در مسجد نارنج که کنار مصلاهی شهر دمشق بود سنگی را که مشهور بود اثر پای مبارک حضرت رسول خدا بر آن هست و مردم به آن تبرک می‌جستند شکست و اعلام کرد: تبرک و بوسیدن آن جایز نیست^۷ شاید این اولین برخورد او با یک سنت دینی مردم بود که بعدها از ارکان اعتقادی وهابیت انگلیسی شد.

در سال ۷۰۵ حضور نایب السلطنه با درویشان رفاعیه که داخل آتش می‌رفتند در آمده گفت: اگر راست می‌گوئید باید پیش از رفتن به آتش بدن خود را با سرکه و اشنان خوب بشوئید و همین موجب شد که اینگونه نمایشها ممنوع گردید^۸ تا اینکه انتشار «العقیده الواسطیة» موجب شد به لحاظ عقائدش محاکمه شود. ولی نتیجه حمایت علنی نایب السلطنه بود که فرمان داد: هرکس درباره عقائد ابن تیمیه سخن گوید زندانی است.^۹ لکن قاضی شمس الدین ابن عدلان کتانی حصری پیشوای شافعیان به این حکم اعتراض کرده، عاقبت در قلعه جبل قاهر با حضور امرا و فقها «ابن تیمیه» را محاکمه

۲- شذرات الذهب: ۸۱/۶

۴- همان مأخذ پیشین: ۱۹/۱۴

۶- همان مأخذ: ۳۳/۱۴ - ۳۴

۷- کتاب السلوک مقریزی: ۸/۲ و البداية والنهاية: ۱۳۴/۱۴

۹- همان مأخذ پیشین: ۳۷/۱۴

۱- البداية والنهاية: ۳۰۳/۱۳

۳- البداية و النهاية ابن کثیر: ۲۴۴/۱۳

۵- همان مأخذ پیشین: ۲۲/۱۴

۸- البداية و النهاية: ۳۶/۱۴

کردند.^۱

زندانی کردن ابن تیمیه تا شب عید فطر ۷۰۶ طول کشید. نایب السلطنه مصر، قضاات شافعی، مالکی، حنفی را با جمعی از فقهاء احضار کرد؛ برای آزادی او از زندان صحبت کرد.^۲ سودی نداشت تا روز جمعه ۱۴ / صفر / ۷۰۷ قاضی القضاة شافعی معروف به ابن جماعه در زندان قلعه جبل با ابن تیمیه ملاقات کرد ولی او تصمیم خود را مبنی بر زندان ماندن به اطلاع او رساند. در ۲۳ ربیع الاول همان سال ملک العرب که به قاهر رفته بود با او ملاقات کرد خواست از زندان بیرون آید قبول نکرد.

بخش سوم

۳۶۹

در سال ۷۰۹ حکم تکان دهنده دیگری داد که طلب یاری و استغاثه از خدا جایز است. ولی از رسول الله جائز نیست. در همین سال او را به اسکندریه انتقال دادند در برج وسیعی ۸ ماه ماند.

بعد از آزادی شاگردش ابن قیم در شهر قدس درباره شفاعت و توسل به پیامبران به فتوای ابن تیمیه استناد کرد که جائز نیست، ملک ناصر فرمان زندانی مجدد او را صادر کرد.^۳

در ۶ شعبان^۴ یا ۱۶^۵ ۷۲۶ او را با برادرش زیدالدین عبدالرحمن در قلعه دمشق زندانی کردند. البته فقها و قضاات مذاهب چهارگانه مصر به حبس او فتوا دادند^۶ تا اینکه بر اثر فتاوی ضد اسلامی در جمادی الاخر ۷۲۸ مطابق آوریل ۱۳۲۸ کتاب و کاغذ و قلم و دوات را از او گرفتند^۷ عاقبت در شوال ۷۲۸ در زندان درگذشت.^۸

ولی شاگردان او نظیر ابن قیم آرای ضد اسلامی اش را حفظ کرده، در جوامع اسلامی پخش می کردند. البته باید به موضوعی توجه داشت در کنار این حرکت اعتقادی اختراعی او شخصیت‌های علمی نظیر زملکانی^۹ و علی بن یعقوب بکری^{۱۰} و صدها تن دیگر ردیه‌های علمی کوبنده‌ای علیه او نوشته‌اند که الگو و پشتوانه تحقیقات وسیع دوره‌های بعد گردیده است.

متقابلاً او وقتی حرکت کوبنده شخصیت‌های علمی عصر خویش را علیه خود می دید

۱- تهذیب اکمال مزی یوسف: ۳۳/۱۲	۲- البداية والنهاية: ۱۴۳/۱۴
۳- کتاب السلوک: ۷۳/۲	۴- همان مأخذ: ۲۷۳/۲
۵- البداية و النهاية: ۱۲۳/۴	۶- ذیل طبقات الحنابلة: ۴۰۱/۲
۷- تاریخ ابن الوردی: ۴۱۲/۲ - ۴۱۳	۸- فوات الوفیات: ۱۷۷/۱ - الوافی بالوفیات: ۱۸/۷
۹- طبقات الشافعية: ۱۹۱/۹	۱۰- فتح المحبید: ۲۳۰

عصبانی شده با کلماتی دور از ادب با ایشان برخورد می‌کرد.^۱ حتی به علامه حلی اهانت کرده^۲ است.

ولی آنچه قابل اعتناست و تذکر آن اشاره به حقیقتی غیر قابل انکار نسبت به حمایت کنندگان این گروه است، رخدادی می‌باشد که در مرگ او دیده شده و به ثبت تاریخ رسیده گویای اینست طرفداران او جز قلیلی که به منظور و مقصودی حمایتش کرده، آرایش را اشاعه داده‌اند، اکثریت نمی‌دانستند چه می‌گویند. دل به زنده باد و مُرده باد خوش داشته، شکوه طرفداری آنها را وادار کرده بود که سنگ او را به سینه زنند.

برای مثال، او با تبرک جستن به غیر خدا مخالف بوده، وقتی از دنیا می‌رود طرفداران او آب غسلش را برای تبرک می‌آشامیدند.^۳ مندیلهای سرخود را بر روی جنازه‌اش می‌افکندند^۴ تا متبرک شود و اگر اینان حقیقتاً مرید اعتقادی بودند از این نوع کارها اجتناب می‌کردند. زیرا به عقیده ابن تیمیه چنین اعمالی حتی در رابطه با رسول خدا جایز نیست چه رسد با دیگرانی نظیر شخص او.

ابن تیمیه با اینکه از علمای حنبلی بود، نه تنها آرای او را قبول نداشت بلکه از فتوای پیشوایان چهارگانه اهل تسنن به کلی جدا بود^۵ و گاهگاهی هم به زبان می‌آورد که من از آنها بهتر می‌فهمم.^۶ ولی بعضاً هم فتاوی او با یکی از مذاهب مطابقت می‌کرد. مثلاً با تمام عداوت و دشمنی که با شیعه داشت گاهی به روایات امام باقر و امام صادق - سلام الله علیهما - استناد می‌کرد.^۷

به هر حال بعد از مرگ او که در زندان رخداد، این افکار و عقائدش در جمع مریدان او که دویست هزار^۸ یا ۲۵۰ هزار نفر^۹ بودند حفظ شده از قرن هفتم تا دوازدهم^{۱۰} با تاریخ آمد.

دوم: علت پیدایش وهابیت

تا پیش از جنگ جهانی اول تقریباً همه کشورهای عربی اسلامی بطور یکپارچه تحت حکومت عثمانیان اداره می‌شد. و این خود موجب بود که بلاد گسترده اسلامی

۲- النجوم الزاهرة: ۳۶۷/۹
 ۴- تاریخ ابن الوردي: ۴۰۶/۲
 ۶- دستهای ناپیدا: ۳۶
 ۸- البداية والنهاية: ۱۳۶/۱۴
 ۱۰- جزيرة العرب في القرن العشرين: ۲۳۵

۱- الوافی بالوفیات: ۱۹/۷
 ۳- البداية و النهاية: ۱۳۶/۱۴
 ۵- فتاوی الکبری: ۲۰/۳
 ۷- فتاوی الکبری: ۲۰/۳
 ۹- تاریخ ابن الوردي: ۴۰/۲

عربی مرتبط به هم اداره شوند. تا اینکه در همین دوران سرنوشت ساز وزارت مستعمرات بریتانیای کبیر از وضع کشورهای اسلامی نگران شد. جاسوس استخدام شده او در خاطراتش می‌نویسد: «ما با این مرد بیمار^۱ [سلطان عثمانی] قراردادها بسته بودیم که همه به نفع ما بود، کارشناسان وزارت مستعمرات نیز بر این باور بودند که این مرد در کمتر از یک قرن آینده نفسهای آخرش را خواهد کشید ما همچنین قراردادهای پنهانی با دولت ایران بسته بودیم و نیز جاسوسها و مزدورانی در این دو کشور به کار گرفته بودیم. رشوه، فساد اداری و سرگرمی پادشاهان با زنان زیبا و چونان موریانه در آنها نفوذ کرده بود. با این همه به دلایل زیر ما به نتایج کار اطمینان نداشتیم» سپس به دلایل این دلهره پرداخته می‌نویسد: «نیروی اسلام در جانهای فرزندان در پیروی از اسلام استوار است به گونه‌ای که اسلام در جان یک مسلمان چونان مسیحیت در دل کشیشها و راهبان می‌باشد که جان می‌دهند اما دست از مسیحیت نمی‌کشند. **خطر مسلمانان شیعه در ایران** از این هم بیشتر است»^۲ و به نتیجه رسیده بودند عالمان مسلمانان خاصه **رهبران دینی شیعه خطری جدی برای استقلال استعمار هستند**، همفر می‌نویسد در وزارت مستعمرات انگلیس مطرح شده بود: «ما از عالمان مسلمان بسیار نگران بودیم. **علمای الازهر، عراق و ایران استوارترین سد در برابر خواسته‌های ما محسوب می‌شوند.**» البته «اهل تسنن نسبت به شیعیان کمتر از علمای خود فرمانبری دارند، زیرا آنان هم سلطان را حاکم می‌دانند و هم شیخ الاسلام را **در حالی که شیعیان حکومت را تنها شایسته عالمان می‌دانند و به سلطان اهمیت کافی نمی‌دهند.**» سپس اضافه می‌کند «ما کنفرانسهای بسیاری تشکیل دادیم تا برای این مسائل نگران کننده راه‌حلهایی بیابیم»^۳.

مستر همفر می‌نویسد: «اما هر بار به بن‌بست روبرو شدیم، گزارشهای رسیده از جاسوسها و مزدوران نیز ناامید کننده بود، همچون نتایج کنفرانسها که یا صفر بود و یا زیر صفر اما ناامیدی در ما راهی نداشت چرا که ما خود را با تلاش پیوسته و صبر بی پایان آموخته بودیم»^۴.

تا در یک کنفرانس که «در آن نمایندگان از بریتانیای کبیر، فرانسه، روسیه در

۲- دستهای ناپیدا: ۹
۴- همان مأخذ پیشین: ۱۲

۱- منظور امپراطور عثمانی
۳- همان مأخذ پیشین: ۱۱ - ۱۲

بالاترین سطح حضور داشتند دیپلماتها، دین مردان، در حضور وزیر به نتیجه رسیدند راههای افزایش فشار بر مسلمانان (شناسائی شود) جدا نمودن آنها از باورهایشان» مورد توجه قرار گیرد. «مسیحیت باید گسترش یابد».^۱

عاقبت در سال ۱۷۱۰ میلادی وزارت مستعمرات من [همفر] را به مصر، عراق، تهران، حجاز و استانبول فرستاد تا اطلاعات کافی برای ناتوان کردن مسلمانان و هم چیرگی بیشتر بر آنان به دست آورم همزمان نه تن دیگر از بهترین کارمندان وزارت که فعالیت، نشاط و دل بستگی کافی برای تحکیم سلطه بریتانیا بر امپراطوری عثمانی و دیگر کشورهای اسلامی داشتند به مناطق مختلف اعزام شدند. وزارت پول کافی، اطلاعات لازم، نقشه‌های مربوط و نامه‌های حاکمان، سران قبایل و عالمان را در اختیار ما قرار داد».^۲

مستر همفر در لندن به مقدار زیادی زبانهای ترکی، عربی، پهلوی را که مربوط به ایرانیان می‌شد آموخته بود. کمی هم زبان ترکی استانبولی را آموخت. عازم مأموریت شد. سفرش را از استانبول آغاز کرد و ماهانه گزارشی از تحولات مشاهده‌اش را برای وزارت مستعمرات می‌فرستاد.^۳

حیفم آمد از نقل چنین ننگی که جاسوس رسمی انگلستان به ثبت تاریخ رسانده چشم پوشی کنم، همفر در ایام اقامت در استانبول با خالد نامی که نجار بوده آشنا و به کار نجاری مشغول می‌شود تا هم جایی برای سکونت داشته باشد و هم راهی برای آشنا شدن با مردم. همفر می‌نویسد: «او در خلوت از من درخواست لواط می‌کرد»^۴ همفر در گزارشش به وزارت مستعمرات درخواست مغازه دار را منعکس می‌کند جواب می‌دهند «اگر این کار در دست یابی به هدف کمک می‌کند اشکال ندارد» می‌نویسد: «هنگامی که پاسخ را خواندم آسمان بر گرد سرم چرخید با خود اندیشیدم چگونه روسای من از فرمان دادن به چنین کار زشتی شرم نمی‌کنند اما من ناگزیر بودم که این جام را تا پایان بنوشم»^۵ که این اهمیت موقعیت اسلام و مسلمانان خاصه تشیع و روحانیت غیر وابسته آن را تفهیم می‌کند.

۱- دستهای ناپیدا: ۱۳

۲- همان مأخذ پیشین: ۱۴

۳- همان مأخذ پیشین: ۲۰

۴- همان مأخذ پیشین: ۱۸

۵- همان مأخذ پیشین: ۲۰

آشنائی جاسوس انگلیس

با مؤسس وهابیت

مستر همفر برای بار دوم از لندن با این سفارش دبیر کل وزارت مستعمرات بریتانیا خارج می شود: «تو در سفر آینده دو وظیفه داری».

۱- نقطه ضعف مسلمانها را که ما می توانیم از طریق آن به آنها آسیب برسانیم دریابی و این پایه پیروزی بر دشمن است.

۲- اگر این نقطه ضعف را یافتی بر آن یورش ببر، اگر توانستی چنین کنی بدان که موفقترین مزدورانی و شایسته نشان افتخار وزارت»^۱.

همفر با فکر این موفقیت وارد بصره که شیعه و سنی در آنجا زندگی می کردند شده، می نویسد: «برای نخستین بار در زندگی با شیعیان و فارس ها دیدار کردم»^۲ پس از یک ماه در مسجد خوابیدن و بیگاری کردن به دکان نجاری به نام عبدالرضا می رود که می نویسد: او «یک شیعه ایرانی از مردم خراسان [بود] فرصت را غنیمت شمردم تا از او زبان فارسی بیاموزم. شیعیان ایرانی عصر هر روز پیش او گردهم می آمدند و از هر دری سخن می راندند از سیاست گرفته تا اقتصاد. بسیار به حکومتشان می تاختند چنان که خلیفه را هم در استانبول فرو نمی گذاشتند. اما هنگامی که مشتری ناشناسی می آمد آن سخنان را قطع می کردند و به گفتگوهای شخصی می پرداختند. نمی دانم چرا به من اعتماد کرده بودند. اما سرانجام دریافتم که آنها می پندارند من از مردم آذربایجانم» سپس اضافه می کند «در آن مغازه بود که با جوانی آشنا شدم. وی به آنجا رفت و آمد می کرد. سه زبان ترکی، فارسی، عربی را می دانست و جامعه طلبه علوم دینی را در برداشت. نامش **محمد بن عبدالوهاب** (بود) او جوانی بسیار بلند پرواز و تند خو بود و از حکومت عثمانی انتقاد می کرد اما به حکومت ایران کاری نداشت. من نمی دانم این جوان سنی مذهب از کجا زبان فارسی آموخته بود و چگونه با عبدالرضای شیعه آشنا شده بود؟»^۳

حرکات و برخوردهای حساب شده محمد بن عبدالوهاب توجه همفر را به خود جلب می کند که او حتماً براساس منظوری است با تشیع مخالفتی نداشته، لکن درباره مذاهب چهارگانه ابراز ضدیت می کرد. می نویسد: «محمد بن عبدالوهاب واقعاً جوانی

۲- همان مأخذ پیشین: ۲۴

۱- دستهای ناپیدا: ۲۲، ۲۳

۳- همان مأخذ پیشین: ۳۱ - ۳۲

رهبران ضلالت ————— وهابیت، مسلکی نه شیعه نه سنی

آزاداندیش بود. تعصب ضد شیعی نداشت در حالی که اکثر اهل تسنن تعصب ضد شیعه دارند.^۱

همفر این شناسائی را ادامه داده و نتایج خوبی در مسیر مأموریتش به دست می آورد تا اینکه به عمق اندیشه اعتقادی او رسیده، می نویسد: «این جوان بلند پرواز: محمد از قرآن و سنت تقلید می کرد و نظرات بزرگان را، نه تنها بزرگان زمان خود و مذاهب چهارگانه بلکه آرای ابوبکر و عمر را به نقد می کشید و اگر نظرش با نظرات آنها متفاوت بود گفته های آنان را به چیزی نمی گرفت.»^۲ حتی برای برخوردش با آرای دو پیشوای اهل سنت دلیل می آورد که پیامبر فرموده اند: «کتاب و سنت را در میان شما می گذارم»^۳ و نگفت کتاب، سنت، صحابه و مذاهب را. بنابراین پیروی از کتاب و سنت واجب است. مذاهب (فرقه های چهارگانه) و صحابه و بزرگان هر نظری می خواهند داشته باشند»^۴ تا در یک میهمانی که از ناحیه عبدالرضا شیعه ایرانی برگزار می شود، یکی از عالمان دینی شیعه به نام شیخ جواد قمی هم حضور داشته، میان محمد بن عبدالوهاب و او مناظره علمی در می گیرد؛ همفر می شنود که شیخ جواد قمی به او می گوید: اگر تو چنان که می گویی آزاد اندیش و مجتهدی چرا مانند شیعیان سر به فرمان علی نمی گذاری؟» محمد پاسخ می دهد: «زیرا گفتار علی هم مانند عمر و دیگران معتبر نیست تنها کتاب و سنت اعتبار دارند.»^۵

همفر با شنیدن این جمله از محمد بن عبدالوهاب متوجه می شود او با سنی و شیعه میانه ای ندارد، مخالف است و همانطور که اشاره کرد فقط به قرآن و سنت رسول خدا اعتقاد داشته، دور از جنجالهایی که بعد از رسول خدا خشت اولش نهاده شد مسلمان می باشد.

همفر نتیجه مناظره بین عالم شیعی با محمد بن عبدالوهاب را چنین توصیف می کند: «من از این مباحثه بسیار شگفت زده شدم محمد جوان در برابر قمی این شیخ سالخورده همچون گنجشکی در دست صیاد، توان حرکت نداشت» ولی سود خود را

۱- انگیزه فرقه سازی در اسلام: ۱۱۴ جزوه «چرا وهابی بودم بهائی شدم» تألیف: کرشمه قوچانی: ۹۴

دستهای نابیدا: ۳۲ - همان مأخذ پیشین: ۳۳

۳- البته روایت در مسانید شیعه و سنی کتاب الله و عترتی است.

۴- همان مأخذ پیشین: ۳۴ - همان مأخذ پیشین: ۳۴

بسیار عالی می‌داند زیرا می‌نویسد: «من گمشده‌ای را که در جستجویش بودم یافتم» [زیرا] بلند پروازی، آزاد اندیشی، ناخشنودی از عالمان زمان و نیز استقلال رأی، مهمترین نقطه‌های ضعف [محمد بن عبدالوهاب] بودند که می‌شد از آنها سود جست و وی را در اختیار گرفت، حتی نظرات خلفای چهارگانه هم برای او در برابر فهم خودش از کتاب و سنت ارزشی نداشت»^۱.

به همین لحاظ قوی‌ترین روابط و پیوندها را با محمد ایجاد می‌کند تا جایی که می‌نویسد: «همواره در او می‌دمیدم و می‌گفتم تو موهبتی بزرگتر از علی و عمر هستی و اگر پیامبر اکنون زنده بود تو را به جانشینی خود بر می‌گزید و آنها را رها می‌کرد امیدوارم اسلام به دست تو احیا شود. تو یگانه فردی هستی که می‌توانی اسلام را از این پرتگاه نجات بخشی»^۲ تا اینکه همفر تصمیم می‌گیرد برای نزدیکی بیشتر به عنوان فراگیری تفسیر قرآن خدمتش شاگردی کند موفق می‌شود می‌نویسد: «قرآن را می‌خواندیم و در مورد برخی از مسائل آن گفتگو می‌کردیم، من خواستم او را در دام بیندازم و او نیز با قبول نظرات من در اندیشه بود که خویشتن را به عنوان مظهر آزاد اندیشی جلوه دهد و بیش از پیش اعتماد مرا جلب کند»^۳.

تأثیر القائنات جاسوس انگلیس

در محمد بن عبدالوهاب

همفر که در طول جاسوسی برای وزارت مستعمرات انگلیس در کشورهای اسلامی یک نیمچه ملای اسلامی شده بود، برای شناخت بیشتر محمد بن عبدالوهاب با او دست پنجه‌ای هم نرم می‌کرد. در این رهگذر برای اینکه خوب او را تخلیه کرده باشد می‌نویسد: یکبار به او گفتم ازدواج موقت با زنان جایز است؟ گفت: هرگز! گفتم خدا می‌گوید: «اگر خواستید از آنها بهره‌گیری به‌پیش را بپردازید»^۴ گفت: عمر ازدواج موقت را حرام می‌کند و بر آنها کیفر می‌دهد. گفتم تو داناتر از عمری، چرا از او پیروی می‌کنی؟ سپس گفتم: اگر عمر می‌گوید او چیزی را حرام کرده که پیامبر حلال کرده بود، تو چرا رأی خدا و پیامبر را رها کرده نظر عمر را پذیرفته‌ای؟ سکوت کرد».

۲- همان مأخذ پیشین: ۳۶

۴- ترجمه آیه ۲۴ سوره ۴

۱- دستهای ناپیدا: ۳۵ - ۳۶

۳- همان مأخذ پیشین: ۳۶

در طی این مناظره بسیار کوتاه، همفر به نتیجه‌ای می‌رسد که برایش ارزش داشته و او را در راه رسیدن به نتیجه مأموریتش کمک شایانی کرده، بلکه می‌توان گفت یک شبه ره صد ساله را طی کرده است زیرا به نتیجه می‌رسد «من دریافتم که سکوت او نشانه پذیرش است غریزه جنسی او هم در این سکوت مؤثر بود چون در آن هنگام همسری نداشت. گفتم چرا من و تو آزاد نباشیم که زنی را به ازدواج موقت در بیاوریم و از او بهره بگیریم؟ او به نشانه موافقت سر تکان داد. من این موافقت را بزرگترین فرصت یافتم و زمانی را مشخص کردم تا زنی برایش بیاورم که از او بهره گیرد. من می‌خواستم ترس انجام کارهای مخالف اعتقادات عمومی را در او از میان ببرم، اما او شرط کرد که این کار مخفیانه باشد و آن زن هم نام وی را نداند.» همفر می‌نویسد: «من فوراً به دیدار یکی از **زنان مسیحی در خدمت وزارت مستعمرات که برای فاسد کردن جوانان مسلمان در آنجا حضور داشتند** شتافتم و شرح داستان را برای وی گفتم، نام او را صفیه نهادم.» اضافه می‌کند «در روزی که قرار گذاشته بودیم، با محمد به خانه وی رفتیم در خانه او تنها بود، من و شیخ صیغه عقد را برای مدت یک هفته خواندیم و شیخ سکه طلا مهر او کرد من از خارج و صفیه از داخل برای توجیه شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌کوشیدیم»^۱.

سه روز از لذت آمیزش با زن مسیحی گذشته بود و محمد بن عبدالوهاب آماده خرابی بیشتر را از خود نشان می‌داد که همفر در باره حرمت شراب بحثی را آغاز می‌کند، زیرا وزیر مستعمرات به همفر گفته بود ما اسپانیا را با زنا و شراب از کافران [منظور مسلمانان] باز پس گرفتیم»^۲.

او در ارتباط با خراب کردن محمد بن عبدالوهاب نسبت به قسمت اول موفق شده می‌باید شراب را هم به او بنوشاند. می‌نویسد: «پس از آنکه صفیه هرچه می‌توانست از محمد بن عبدالوهاب گرفت و محمد نیز شیرینی مخالفت با اوامر شرعی را در پوشش استقلال رأی و آزاد اندیشی چشید در سومین روز از متعه، من گفتگوی درازی در مورد عدم حرمت شراب با وی انجام دادم هرچه به آیات قرآن و روایات استدلال کرد رد نمودم و سرانجام گفتم معاویه، یزید، خلفای بنی امیه و بنی عباس همه شراب می‌نوشیدند. آیا ممکن است همه آنها در گمراهی باشند و تو به راه راست بروی؟ بی تردید آنان کتاب خدا

و سنت پیامبر را بهتر می فهمیدند. این نشان می دهد که آنها از این نهی، تحریم استنباط نمی کردند، بلکه آن را به معنای کراهت می فهمیدند. در کتاب های مقدس یهودیان و مسیحیان نیز شراب مباح شده است.^۱ آیا این خردمندانه است که شراب در یک دین حلال و در دیگری حرام باشد؟ در حالی که همه ادیان از سوی یک خدا است. راویان می گویند عمر تا هنگام نزول آیه «آیا از آن دست برمی دارید؟»^۲ شراب می خورد، اگر شراب حرام بود پیامبر او را کیفر می داد، این کیفر ندادن خود دلیل حلال بودن شراب است.^۳

محمد بن عبدالوهاب با دل و جان به سخنان مستر همفر گوش داده، سپس گفت: «برخی از روایات گویای آن است که عمر مست کنندگی شراب را با (مخلوط کردن) آب از بین می برد و آن را می نوشید و می گفت اگر مست کننده باشد حرام است. اما اگر باعث مستی نشود نه»^۴ با اینگونه موضوعات بی پایه و اساس علمی، مستر همفر توانست قبح حرمت شراب را در نظر محمد بن عبدالوهاب از بین ببرد.

جای دارد کار تحقیق رساله که به این جا کشید به موضوعی اشاره کنیم: چنین استدلال های یخ و خنکی که از افرادی برای لغو حرمت شراب شنیده می شود همان روش وزارت مستعمرات انگلیس می باشد برای آلوده کردن جوانان مسلمان. چنانکه خواندید وزیر این وزارتخانه به جاسوس اعزامی خود می گوید با زنا و شراب اسپانیا را از چنگ مسلمانان در آورده اند. پس چنین افراد مسلمان که می گویند: تا مقداری که مست کننده نباشد، نوشیدن شراب مانعی ندارد. همان کاری را می کنند و اشاعه می دهند که وزارت مستعمرات انگلیس برای مبتلا کردن جوانان اسلامی اتخاذ کرده، و لذا می بینیم شیخ ابراهیم زنجانی وابسته استعمار همو که شیخ شهید فضل الله نوری را محاکمه می کند و حکم شهادتش را صادر می نماید همین استدلال انگلیس را برای حلیت شراب به کار می برده است.

۱- البته شراب در کتابهای مقدس آسمانی تحریف نشده نیز حرام بوده است.

۲- سوره مائده آیه ۹۱

۳- این بحث در کتابهای اسلامی شیعی جواب داده شده است به کتاب محمد تصویر جمال خدا رجوع شود.

۴- در طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۳۰ که نویسنده از مشاهیر اهل سنت است آمده، عمر به غلامش گفت آیا در مشکت چیزی از آن شراب هست؟ گفت: آری. عمر گفت: پس برای ما بیاور، غلام شراب را آورد، عمر آن را در ظرفی ریخت، بو کرد، بوی بدی می داد مقداری آب ریخت.

موفقیت جاسوس انگلیس در مأموریتش

همفر در پی ماجراهای آمیزش مستانه محمد بن عبدالوهاب با زن مسیحی جاسوس انگلیس در بصره، خویش را مسلط بر او دیده، در هر جلسه‌ای به نوعی، اعتبارات احکام دینی را برای او از میان بر می‌دارد. روزی روزه اسلامی را از اعتبار ساقط می‌کند. به همفر می‌گوید: «تو می‌خواهی مرا از دینم بیرون ببری» ولی قانع می‌شود که روزه مستحب است نه واجب.^۱ سپس درباره‌ی اینکه نماز یاد خدا بودن است و تو می‌توانی به جای نماز تنها به یاد خدا باشی او را به این روش قانع می‌کند. محمد بن عبدالوهاب هم می‌گوید: «بله شنیده‌ام که برخی عالمان در وقت نماز به جای آن، یاد خدای متعال کرده‌اند»^۲ در صورتیکه چنین سخنی از عالمان دینی شنیده نشده مگر صوفیه که این گونه لطائلات را داشته‌اند. و اشاره کردیم که متصوفه به لحاظ اعتقاداتشان مورد توجه وزارت مستعمرات بوده‌اند.

به هر حال همفر می‌نویسد: «از این سخن محمد بن عبدالوهاب بسیار شادمان شدم و آن قدر در این رأی پافشاری کردم که پنداشتم او بدان باور کرد، پس از آن نیز مشاهده کردم که او جدیتی در نماز ندارد، گاه می‌خواند و گاه نه، بویژه نماز صبح که بیشتر فرو می‌گذاشت، شبها را تا نیمه بیدار بودیم و او بامداد از برخاستن برای نماز صبح ناتوان می‌شد. اینگونه من به تدریج ایمان را از تن او بیرون آوردم».^۳

عقد برادری بین جاسوس انگلیس و مؤسس وهابیت

همفر که از خوشی و شادی در پوست نمی‌گنجید، زیرا نوشته است: من و صفیه، زن خدمتگزار وزارت مستعمرات که در کنار محمد بن عبدالوهاب خواسته‌های جنسی او را تأمین می‌کرد: «توانستیم مهار شیخ را کاملاً در دست بگیریم»^۴ تا برای نزدیکی و جلب بیشتر اعتماد او گفتم: «آیا درست است که پیامبر میان اصحابش برادری ایجاد نمود؟

۱- دستهای ناپیدا: ۴۱

۲- همان مأخذ پیشین: ۴۱

۳- همان مأخذ پیشین: ۴۱-۴۲

۴- همان مأخذ پیشین: ۴۲

گفت آری، گفتم: آیا احکام اسلام برای زمان خاصی است و یا همیشگی می باشد؟ گفت: همیشگی است. زیرا پیامبر گفته حلال محمد تا روز بازپسین حلال و حرام او نیز تا روز رستاخیز حرام می باشد. گفتم پس من و تو با هم برادر شویم و برادر شدیم و از آن هنگام من همواره حتی در سفرها با او بودم، می خواستم نهالی که بهترین روزهای جوانیم را صرف آن کرده بودم، به بر نشسته ببینم.^۱

خواب جاسوس انگلیس

برای تحریک مؤسس وهابیت

دقت در گزارشهای تاریخ، محقق یا خواننده را به حقایقی بارور می کند که بسیار ارزنده و قابل توجه می باشد زیرا ملتها را برای ایستادگی در مقابل فریبهای زورمندان زر دوست آماده می سازد. اگر قسمتی را که پیرامون پرورش علی محمد شیرازی برای ادعای بابیت امام زمان - روحی فدا - به قید تحریر در آمد. دوباره بخوانید متوجه می شوید که محمد بن عبدالوهاب را نیز همانگونه برای تأسیس مسلکی برخلاف سنی و شیعه لکن به نام اسلام که از شیعه و سنی خارج نیست تربیت نموده اند. همفر بعد از عقد برادری که با محمد بن عبدالوهاب می بندد به او نزدیکتر می شود می نویسد: من و محمد در راهی که مشخص کرده بودم پیش می رفتیم و من هیچ گاه حتی در سفرها او را ترک نمی کردم هدف من آن بود که روح استقلال آزاد اندیشی و تردید افکنی را در او پرورش دهم. او را همواره به آینده ای درخشان مژده می دادم. روح جستجوگر و ذهن نقاد وی را می ستودم. یک بار به دروغ خوابی برای وی ساخته به او گفتم: دیشب پیامبر را در خواب دیدم که بر یک صندلی نشسته بود و گرد وی گروهی از عالمان بودند که هیچ یک را نمی شناختم تا آنکه تو وارد شدی، چهره ات نورانی بود هنگامی که نزدیک پیامبر شدی او به احترام تو برخاست و میان دو چشم تو را بوسید و گفت: محمد! تو هم نام و وارث دانشم و جانشین من در اداره امور دین و دنیا هستی. تو گفتی: «ای پیامبر خدا! من از بیان دانشم برای مردم می ترسم. پیامبر خدا گفت: نترس تو بلند مرتبه ای» محمد بن عبدالوهاب چون این خواب را شنید از شادی گویی به پرواز در آمد.^۲

پیشنهاد انگلیس به

مؤسس وهابیت و پذیرفتن او

همفر پس از مدتی زندگی در بصره و دستیابی به موفقیت‌های چشمگیر بسیار زیادی که داشت به لندن احضار می‌شود می‌نویسد: به هنگام ترک بصره از سرنوشت شیخ محمد بن عبدالوهاب بسیار نگران بودم، می‌ترسیدم راهی را که برایش مشخص کرده بودم رها کند. زیرا او رنگ به رنگ و تند خو بود و من می‌ترسیدم کاخ آرزوهایم ویران شود. هنگامی که می‌خواستم او را ترک کنم در اندیشه سفر به استانبول بود تا با اوضاع آنجا آشنا شود. اما من به سختی با این کار مخالفت کردم و گفتم می‌ترسم در آنجا چیزی بگویی که تو را تکفیر کنند و کشته شوی این را به او گفتم اما در دل اندیشه دیگری داشتم آری، اگر در آنجا برخی عالمان را می‌دید ممکن بود کژیهای او را راست کنند و وی را به راه اهل سنت بازگردانند و امیدهای من نقش بر آب شود.

محمد بن عبدالوهاب نمی‌خواست در بصره بماند؛ لذا به او پیشنهاد کردم به اصفهان یا شیراز بروم، مردم این دو شهر زیبا شیعه بودند و شیعیان نمی‌توانستند محمد بن عبدالوهاب را تحت تأثیر قرار دهند. بدین گونه آرامش می‌یافتم که او به راه دیگری نخواهد رفت. به هنگام وداع با شیخ به او گفتم آیا به تقیه باور داری؟ گفت: آری یکی از یاران پیامبر تقیه می‌کرد. به او گفتم از شیعه تقیه کن و مگو که از اهل تسننی. شاید در مصیبت افتی، از کشور آنها و عالمانشان سود ببر، عاداتها و آداب و رسومشان را بشناس که برای آینده زندگی تو بسیار مفید خواهد بود. وقت خداحافظی مقداری پول به عنوان زکات به او دادم یک حیوان هم جهت سواری خریدم و به عنوان هدیه به او دادم و آنگاه با او وداع کردم.^۱

تا اینکه همفر با موفقیت‌های بسیار قابل توجه مأموریت عراق به لندن رفته با دبیر کل و برخی از اعضای وزارت مستعمرات ملاقات می‌کند مورد تشویق قرار می‌گیرد تا جایی که متوجه می‌شود وزیر از به چنگ آوردن محمد بن عبدالوهاب بسیار شادمان است به او گفت گمشده وزارت را یافته، اگر هم زحمات تو جز شیخ، دستاوردی نمی‌داشت باز هم ارزشمند بود. همفر با شنیدن این رضایت، از سرنوشت محمد بن

عبدالوهاب ابراز نگرانی می‌کند، وزیر می‌گوید: کارکنان وزارت در اصفهان او را دیده و گفته‌اند شیخ به همان گونه است.^۱

بعدها متوجه می‌شود وزارت مستعمرات شخصی به نام عبدالکریم را که از مسیحیان جلفا بود به عنوان برادر او معرفی کرده‌اند و او نیز زنی یهودی از کارکنان وزارت را برای همسری به محمد بن عبدالوهاب به نام آسیه معرفی می‌کند.

مأموریت برای مسلک سازی

همفر پس از دو سه ماهی در لندن ماندن و با اسرار درون وزارت مستعمرات کاملاً آشنا شدن، از نزدیک نتایج گزارش‌های جاسوسان انگلیس را در تصمیم‌گیری وزارت مستعمرات دیده، رونوشت‌های ضروری را برداشته^۲ تا اینکه یک روز به حضور دبیر کل رسیده دستور می‌گیرد بار دیگر به سوی عراق حرکت کند و کار را با محمد بن عبدالوهاب به پایان رساند.

همفر می‌نویسد دبیرکل به من گفت: در کار او هیچ کوتاهی نکنم، زیرا براساس گزارش‌های دریافتی از مزدوران مأمور ایران، شیخ بهترین کسی است که می‌توان به او تکیه کرد، او گوش به وزارت است. با شیخ بی‌پرده سخن بگو، مزدور ما در اصفهان با او بی‌پرده سخن گفته شیخ همه چیز را پذیرفته است به شرط آنکه از او در برابر حکومتها و عالمانی که در صورت ارائه اندیشه‌هایش بر او از همه سو خواهند تاخت پشتیبانی گردد. اگر لازم شد پول و سلاح کافی در اختیار او قرار گیرد و یک استان هر چند کوچک نیز در اطراف نجد به او سپرده شود».

همفر می‌نویسد: «با این خبر گویا می‌خواستم از شادمانی پرواز کنم. به دبیر کل گفتم: اکنون من چه کنم؟ از شیخ چه بخواهم؟ و از کجا آغاز نمایم؟» می‌گوید دبیر کل گفت: وزارت برنامه دقیقی دارد که شیخ باید آن را انجام دهد.^۳

همفر چندی بعد با مأموریتی سنگین‌تر که نتایج زحمات سالها مزدوری او برای مسلک سازی جدیدی در اسلام بود به سوی بصره حرکت کرده، با ورود به آنجا طبق وعده‌ای که با محمد بن عبدالوهاب داشتند به خانه عبدالرضا می‌رود به گرمی مورد

۱- دستهای ناپیدا: ۵۳

۲- به دستهای ناپیدا ترجمه آقای احسان قرنی رجوع کرده از صفحه ۵۵ تا ۸۱ را مطالعه کنید، خواندنی

است. ۳- همان مأخذ پیشین: ۸۱ - ۸۲

استقبال قرار گرفته، شب را تا صبح می خوابد. سپس درباره محمد بن عبدالوهاب جويا می شود، عبدالرضا می گوید: محمد به بصره آمد و پیش از سفر دوباره نامه ای برای گذاشت، نامه را خواندم دانستم که به نجد رفته است، نشانی اش را در نجد نوشته بود، فوراً راهی نجد شدم. پس از رنج بسیار به آنجا رسیدم. شیخ محمد را در خانه اش پیدا کردم. آثار ناتوانی را در او دیدم. به او چیزی نگفتم. اما پس از آن دریافتم که ازدواج کرده است. اندیشیدم که اینگونه نیرویش کاسته خواهد شد. به او پند دادم همسرش را رها کند و او هم پذیرفت کمی که می گذرد بدون پروا مأموریت خودش و او را در ارتباط با او در میان می گذارد، او که در اصفهان لیبیک را به وزارت مستعمرات گفته بود، بدون چون و چرا دعوت را پذیرفته جويای وظائفش می شود.

همفر می گوید: وزارت برنامه دقیقى دارد که تو باید آن را انجام دهی.

۱- تکفیر همه مسلمانان و روا دانستن کشتار آنان، ستاندن اموالشان، بر باد دادن ناموسشان، فروش آنها در بازار برده فروشان و روا دانستن آنکه مردان مسلمان به عنوان غلام و زنانشان به عنوان کنیز به خدمت گرفته شوند.

۲- ویران کردن کعبه با این دستاویز که این بنا از باقی مانده های بت پرستی است و جلوگیری از انجام حج و تشویق قبایل به قتل و غارت حجاج.

۳- تلاش برای سرپیچی از فرمان خلیفه، تشویق به جنگ با او و گرد آوردن سربازان برای نبرد، جنگ با بزرگان حجاز برای کاهش نفوذ آنان با هر وسیله ممکن نیز ضروری است.

۴- ویران کردن گنبدها، ضریحها، مکانهای مقدس مسلمانان در مکه و مدینه و دیگر شهرها به دستاویز شرک و بت پرستی، همچنین لکه دار کردن شخصیت پیامبر و جانشینانش و مردان بزرگ اسلام تاجایی که امکان دارد.

۵- گسترش هرج و مرج و تروریسم در کشورهای اسلامی

۶- انتشار قرآنی تحریف شده که براساس حدیث در آن فزونی و کاستی ایجاد شده باشد.^۲

همفر بعد از اینکه وظائف محمد بن عبدالوهاب را برای او خواند، می گوید دبیرکل در انتها به من گفته است: «از این برنامه گسترده هراسان مشو! ما باید بذرهایی بکاریم و

بزودی نسلهای دیگری می آیند و آن را تکمیل می کنند. حکومت بریتانیا برای اینکه بر دباری [سابقه] دیرینه بسیاری دارد و راه را گام به گام باید پیمود.^۱ محمد بن عبدالوهاب به جاسوس انگلیس که دیر زمانی است با او رفاقت دارد قول می دهد برنامه مأموریتش را انجام دهد «البته اکنون تنها برخی از آنها را می توانم انجام دهم» که همفر می گوید «و این کار را هم کرد».^۲

همفر برای اینکه مدت زمان ضروری بتواند در کنار محمد بن عبدالوهاب بماند و امورات را زیر نظر داشته باشد با هم قرار می گذارند محمد او را به عنوان بنده خود معرفی کند و چنین نیز شده در بین دوستانش مشهور شد همفر بنده اوست که در بصره خریداری شده.^۳

سه مزدور انگلیسی در کنار هم

در همین دوران سخت که همفر با نام «محمد» و محمد بن عبدالوهاب به اجرای نقشی که وزارت مستعمرات انگلیس به عهده ایشان گذاشته بود اشتغال داشتند و سخت می کوشیدند تا زمینه را برای به اجرا گذاشتن برنامه ششگانه وزارت فراهم آورند، محمد بن سعود هم مأموریت یافت به دوستی و دوستداری محمد بن عبدالوهاب در آمده، به همفر پیغام دادند **دین از محمد بن عبدالوهاب و قدرت از محمد بن سعود**. همفر در خاطراتش می نویسد: «این چنین شد که قدرت بزرگی دو سوی ما گرد آمد. الدرعیه را پایتخت حکومت و دین تازه قرار دادیم، و وزارت پنهانی حکومت نو پا را پول کافی می رساند. حکومت تازه نیز بندگانی خرید که در واقع بهترین کارشناسان وابسته به وزارت بودند من و آنان که یازده تن بودند در اجرای برنامه های مورد نیاز همکاری می کردیم و این دو محمد هم در انجام برنامه های ما پیش می رفتند، بارها در مواردی که وزارت دستور خاصی نداده بود ما خود مسائل را مورد بررسی قرار می دادیم».^۴

کار هم سازی محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود به اینجا که کشید افکار و عقائد گذشته را بررسی نموده، آنچه را ابن تیمیه پایه گذاری کرده و عالمان شیعه و فرقه های چهارگانه اسلامی کفر و الحاد می دانستند برای تأمین منظور انگلیس جالب

۱- دستهای ناپیدا: ۸۳

۲- همان مأخذ پیشین: ۸۵

۳- همان مأخذ پیشین: ۸۴

۴- همان مأخذ پیشین: ۸۵ - ۸۶

رهبران ضلالت _____ وهابیت، مسلکی نه شیعه نه سنی

دانسته، محمد بن عبدالوهاب کتابهای ابن تیمیه را خوانده رونوشت برداشت^۱ به عنوان مسلک جدیدی به نام پدرش عبدالوهاب «وهابیت» خوانده، در سال ۱۱۴۳ هجری^۲ حرکتش را آغاز کرد.

به نشر و ترویج آن پرداخته، رفته رفته در مرکز اسلام مسلکی که نه سنی است و نه شیعه به نام وهابیت پایه گذاری شد.

محمد بن سعود داماد محمد بن عبدالوهاب شده^۳ به نشر افکار ابن تیمیه که تمامی عالمان مذاهب اسلام آن را تکفیر کرده بودند به نام «وهابیت» پرداخته، با غارت و تاراج جنگی «نجد» را به صورت یک مرکز تجاری و اقتصادی در آورد^۴ و هرچه در دستور کار انگلستان بود از تخریب قبور تا مانع شدن توسل اهل اسلام اعم از شیعه و سنی انجام دادند.

آلوسی می نویسد: هرکس زیارت رافضیان را در مشهد علی و حسین و موسی کاظم و محمد جواد و زیارت اهل سنت را در قبر شیخ عبدالقادر و حسن بصری و زبیر و امثال آن مشاهده کند و ببیند که در نزد قبور نماز می گزارند و از صاحب قبر طلب خیر می کنند، در می یابد که ایشان از نادانان و گمراه ترین مردم هستند و در درجه اعلائی کفر و شرک قرار دارند.^۵ به خواست انگلیس کار اختلافات بین مسلمانان در مرکز اسلام به جایی رسید که شیخ محمد بن عتیق رساله در کفر اهل مکه نوشت و اهل مکه نیز وهابیان را کافر دانستند.^۶ جای دارد جهت اطلاع کافی از آنچه این مسلک انگلیسی به سر اسلام آورد کتابهای: «آئین وهابیت» تألیف استاد محقق آقای جعفر سبحانی و «وهابیان» تألیف استاد دانشمند جناب علی اصغر فقیهی و ترجمه «کشف الارتیاب» تألیف دانشمند مجاهد سید محسن امین را مطالعه بفرمائید.

البته ترجمه خاطرات «مستر همفر» جاسوس انگلیسی که محمد بن عبدالوهاب را به استخدام وزارت مستعمرات انگلیس درآورد و بار اول توسط پیر دین و سیاست مرحوم آیه الله مجاهد حاج شیخ حسین لنکرانی در ایران چاپ و منتشر شد و این اواخر به نام «دستهای ناپیدا» توسط جناب احسان قرنی ترجمه شده خواندنی است.

۱- زعما و الاصلاح فی العصر الحدیث: ۱۳ ۲- دستهای ناپیدا: ۸۴

۳- تاریخ عرب: ۹۲۶ و العقیده و الشریعة فی الاسلام: ۲۶۷

۴- عنوان المجد فی تاریخ نجد: ۱۳/۱ و ۱۷۰ ۵- تاریخ نجد: ۱۸

۶- البدر الطالع

مظہریت

تکثیر خدا و امام

در دین ابداعی

آئین یارسان که به «**اهل حق**» شهرت دارد و پیرامون شناسائی آن جدلهای محققانه زیاد توأم با رد و قبول شده است، قرنهایست که به صورت دین موروثی عدهای خاص در ایران و ترکیه و سوریه بوده و در هر منطقه‌ای به نامی خوانده شده‌اند. در ترکیه به آنها «**علوی**» در سوریه «**نصیری**» در شهرهای مختلف ایران به نامهای دیگر، مثلاً در اطراف مشهد «**علی‌اللهی**» در تبریز «**گوران**» در ارومیه «**ابدال خانان**» در لرستان «**غلات**» و...^۱ مطرح بوده و هستند^۲

مجدد این آئین، فردی به نام «سلطان اسحاق» می‌باشد که نور علی‌اللهی معتقد است چون بعد از علی امیرالمؤمنین - سلام‌الله‌علیه - قدم به عرصه دنیا گذاشته «تکمیل [تر] از جامه علی» است^۳ که برای شناسائی موقعیت او فقط باید به نوشته‌های «اهل حق» اکتفا کرد. زیرا در جای دیگری نشانی از او نیست و اگر هم باشد برگرفته از اعتقادات همین طائفه خاص مذهبی یا بهتر است بگوییم مسلکی می‌باشد.

این مجدد از مناطق «اورامان»، «جوان رور»، «گوران» و کوهپایه دالاهو تبلیغ مرام خویش را آغاز کرد و تا سال ۵۸۸ یا بنابر قولی ۶۲۸^۴ یا ۸۱۲^۵ و خلاصه براساس عقیده‌ای نیمه قرن هشتم هجری^۶ بعد از ۱۳۴^۷ یا ۸۳۰^۸ سال عمر در روستای اورامان مُرد.

او برای ادامه یافتن مرام خود در زمان حیاتش هفت خاندان به نامهای «شاه ابراهیمی» و «یادگاری»، «عالی قلندری» و «خاموشی»، «میر سوری» و «باویسی» و

۱- تصوف از کوبیناری: ۱۵۶.

۲- برای دانستن مطالب ضروری نسبت به اینان به کتاب «سیری کوتاه در مرام اهل حق» نوشته آقای محمد مردانی از موسسه دفاع از حریم اسلام در قم استفاده کنید.

۳- آثارالحق: ج ۱ ص ۵۳۷ گفتار ۱۷۲۶. ۴- سرودهای دینی یارسان: ۴۷.

۵- شاهنامه حقیقت: ۴۲. ۶- برهان‌الحق: ۳۹.

۷ و ۹- برزگان یارسان: ۲۳. ۸- نامه سرانجام: ۲۵.

«مصطفائی» «حاجی بابو عیسی» را بنیان گذاشت که بعدها چهار خاندان دیگر در قرن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم به نامهای «آتش بیگی»، «شاه حیاسی»، «بابا حیدری» «ذوالنور» به آن افزوده شد و امروزه مجموعاً به صورت یازده خاندان مطرح می‌باشند.^۱

خاندانها با جزئی اختلافاتی^۲ براساس سنت خاص خود با نامی مشترک و بزرگانی که در تمامی خاندانها مورد احترام هستند و اماکن مقدسه‌ای که بین ایشان از قداست خاصی برخوردار است^۳ روزگاری گذراندند. در میان این یازده خاندان دوده شاه حیاسی که فتح‌الله جیحون آبادی معروف به «**نورعلی الهی**» پس از پدرش حاجی نعمت‌الله مدعی ریاست آن بود، چون تحت‌الشعاع دیگر خاندانهای اهل حق قرار گرفته بود و به هیچ ترتیب یا وسیله‌ای نمی‌توانست شهرتی بر آنچه دارد بیفزاید، دست به ابتکاری که نزد اهل حق، گناه محسوب می‌شد، زد. نورعلی برخلاف سنت جاری در اهل حق ناگفتنی‌های این طائفه را که فقط بین پیروان مطرح می‌شد فاش کرد و مهمتر اینکه اعتقادات سنتی طائفه اهل حق را تصفیه و پاکسازی کرده، به نام پیروان مبانی اعتقادی و دستورات عملی اهل حق، گفتاری تازه بر زبان راند و در راستای عقائد خود را با عقائد شیعه امامیه اتصال داد و طائفه خویش را اهل حق شیعه معرفی کرده، برخلاف آنچه در اهل حق اصل و اساس است مدعی شریعت شده، بعدها فرزندش **بهرام الهی** که سالها با پدر مخالف بود، وقتی بساط آقائی را آماده بهره‌برداری دید، نام فرآورده پدرش را مکتب نورالهی گذاشت و مدعی تشیع شد. درحالی که عقائد و تعالیم ارائه داده شده آنها با اسلام و تشیع سازگار نیست، گفتارهای آثارالحق و نوشته‌های برهان‌الحق برخلاف معتقدات اهل اسلام خاصه شیعیان می‌باشد.^۴ قابل دانستن است **این نوآوری** که بنابر ادعای نورعلی «**دین ابداعی**» به شمار می‌آمد، او را از موقعیتش در اهل حق منحرف نکرد، بلکه ادعای تشیع را باز با همان اعتقادات خاص، البته به صورت بازسازی شده، که مشاهیر و بزرگان اهل حق معتقدند مغایر با اصول اهل حق می‌باشد، توأم نموده زیربنای «**دین ابداعی**» نمود. و برای جلب توجه عامه مردم و مطرح، بل شاخص شدن بین

۱- برهان‌الحق: ۶۹ تا ۷۲.

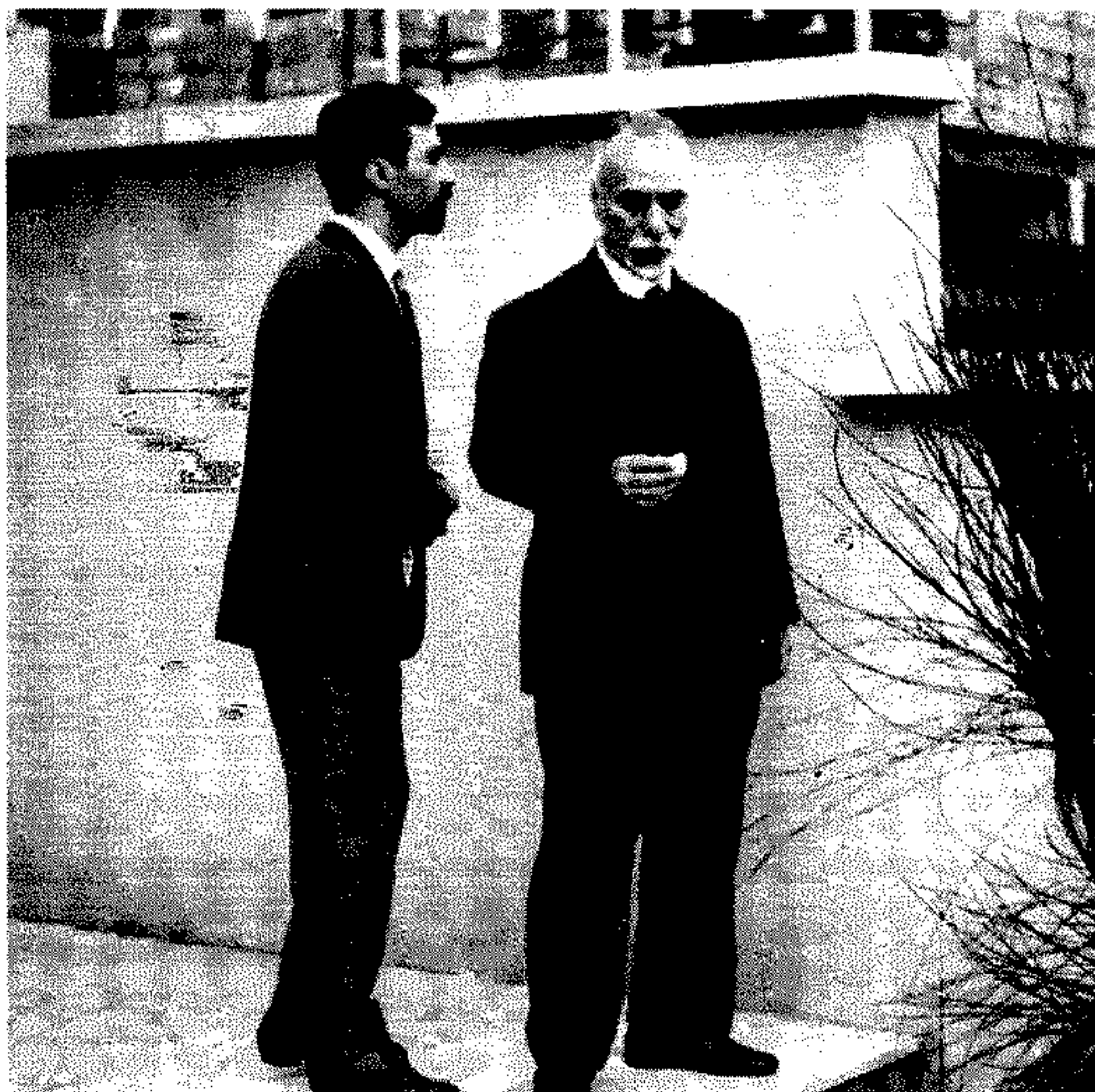
۲- سیری کوتاه در مرام اهل حق: ۴۴ را مورد استفاده قرار دهید.

۳- از کتاب «سیری کوتاه در مرام اهل حق: ۴۵» بهره‌مند شوید.

۴- سیری کوتاه در مرام اهل حق: ۱۲ مقدمه دانشمند محترم مرحوم داود الهامی.

خاندانهای اهل حق شرفیاب حضور پیشوای عظیم‌الشان عالم تشیع حضرت آیه‌الله
الاکبر حاج آقا حسین بروجردی - قدس الله روحه العزیز - شد، از اعتقادات اهل حق توبه
نموده، مذهب تشیع را به عنوان فرقه ناجیه پذیرفت.

بنابر مشاهدات عینی دانشمند محقق جناب حاج سید محمد علوی طباطبائی پس
از آنکه توانست سود مورد نظر و شهرت طلبی را به خود در مسیر طرح کردن مقصودش
کسب کند، توبه را شکست^۱ و به ترویج مرامی پرداخت که نه شباهتی به «اهل حق»
داشت و نه به تائید اسلام و تشیع می‌رسید، او فرآورده‌اش را به نام «دین ابداعی» شناساند
ولی بعدها که مصادف با دوران ریاست فرزندش بهرام الهی می‌باشد به اسم «مکتب
نورالهی» شهرت پیدا کرد.



نفر سمت راست نور علی الهی
نفر سمت چپ فرزندش بهرام الهی

تأسیس دین ابداعی با ادعای مسلمانی

از نقل شواهدی برای ادعای مسلمانی نورعلی الهی مؤسس دین ابداعی، صرف نظر نموده، شما را به مطالعه مقدمه کوتاه آثارالحق جلد اول و مجموعه گفتارهای او در هر دو جلد که فرزند او بهرام الهی تنظیم نموده است حواله می دهیم. تا از حجم رساله حاضر کاسته باشیم.

دین ابداعی دارای دو کتاب رسمی است و براساس همین دو قانون نامه، «مکتب نور الهی» را نه می توان ادامه دهنده مسلک اصیل او «اهل حق» دانست و نه شیعه‌اش نام گذاشت. زیرا در هر دو قانون نامه‌ای که نورعلی فراهم آورده آراء و عقائد و دستوراتی برخلاف اصول «اهل حق» و «تشیع» روح اسلام اصیل دیده می شود. به همین لحاظ بزرگان و مشاهیر، رهبران اهل حق «برهان الحق» را که نورعلی مدعی است جوهرکشی تمام کلام‌های حقیقت است^۱ نپذیرفته و مطالب آنرا با بیشترین آرای خاندانهای مخالف می دانند و پیشوایان دینی تشیع نیز مطالب آثارالحق را نه تنها مغایر تشیع بلکه اشاعه آنرا حرام دانسته، خرید و فروش آن را، مگر برای اهل دانش و تحقیق جائز ندانسته‌اند.^۲

برای دانستن ساعت و روز و سال، علت و انگیزه تأسیس «دین ابداعی» بهتر است به گفته مؤسس آن توجه کنیم، او می گوید: «در تاریخ ۱۳۵۱/۱۱/۱۸ شمسی، یک دست غیبی همیشه در کار من و بچه‌هایم هست، آنچه که ما می خواهیم شرط نیست، آنچه او برای ما می خواهد همان می شود. مثلاً من هیچ قصد و نیتی در تشکیل دادن این جلسات ذکر و تأسیس مکتب [را] نداشتم، همان دست غیب آمد و خودش درست کرد.» پس از اینکه با چنین تزویری به اقداماتش جنبه الهی و آسمانی می دهد اضافه می کند: «بعد از آن که در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی باز نشسته بودم، تصمیم داشتم در منزل بنشینم و فقط مطالعه کنم، سال بعدش که به زیارت عتبات رفتم، مناجاتم این بود: خداوندا من می خواهم تحت توجه تو یک دینی داشته باشم که واقعی و خداپسندانه باشد تا شعار خود قرار دهم و به آن عمل کنم.» معلوم می شود نه تنها به مسلک اجدادی

۱- آثارالحق: ج ۱ ص ۴۹۸ گفتار: ۱۵۸۵.

۲- برای به دست آوردن آرای پیشوایان روحانی تشیع و روسای خاندانهای اهل حق به کتاب «سلوک در تاریکی» نوشته استاد خلیفه مازندرانی از انتشارات مهتاب تهران مقابل دانشگاه رجوع شود.

خود «اهل حق» بودن اعتقادی نداشته، بلکه نسبت به تشیع همان اسلام ناب محمدی نیز معتقد نبوده است؛ زیرا می‌گوید: «مناجاتم این بود خداوند! من می‌خواهم تحت توجه تو یک دینی داشته باشم که واقعی و خداپسند باشد» اسلام را دین واقعی، خداپسند نمی‌دانسته، تا اینکه در پی همین اعترافات می‌گوید: **«شب در خواب حضرت علی را دیدم به من فرمود: دین تو ابداعی است ولی نیک ابداعی است»** در این موقع پرده عوض شد و دیدم دو نفر آمدند با هم صحبت می‌کنند یکی به دیگری می‌گفت: «ابداعی معنایش این است که فلان کس (نور علی الهی) پیغمبر هم شد و هرچه بخواهد خواست خداست» حال قبلاً چه بوده که «پیغمبر هم شد» ادعای بعدی است موضوعی است که می‌باید تحقیق کرد و یافت. ولی موضوع مهمتر اینست که آن دو پشت پرده غیب به هم گفته‌اند: «هرچه بخواهد خواست خداست»^۱ یعنی مقام و مرتبه **«ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَى»** می‌باشد که در انحصار حضرت ختمی مرتبت است. جای دیگر می‌گوید: «اصولاً من و خانواده‌ام در هیچ کاری اختیاری نیستیم، از عالم اعلی تصمیم گرفته می‌شود».^۲

بعد اضافه می‌کند «این مکتب **(دین ابداعی)** هم از آنجا سرچشمه گرفت و حالا در برابر خدا در یک مسئولیت بسیار دقیقی قرار گرفته‌ام. کاش خدا به همین قناعت کند و مرا در مقابل یک مسئولیت دقیق‌تری قرار ندهد! ولی می‌ترسم که به اینها اکتفا نکند».^۳

دقت کنید چطور به اوهام و خیالات خویش جنبه الهی می‌دهد که مسلماً این شیطنت کار هر شیاد نیست.

جای دیگر می‌خواهد دوباره دین ابداعی را به تائید علی بن ابیطالب - علیه‌السلام - برساند می‌گوید: «درباره روش خودم به نجف رفتم و از علی - علیه‌السلام - پرسیدم: در خواب به من فرمودند: **دین تو دین ابداعی است ولی نیک ابداعی است**».^۴ دقت به دو موضوع حائز اهمیت است: نخست اینکه چرا دین ابداعی خویش را به تائید علی مرتضی رسانده؟ زیرا می‌دانسته اگر آنچه را آورده، مدعی شود به تائید آن وجود نازنین رسیده است، خود بخود به تائید امامان شیعه که همیشه معارض رهبران ضلالت بوده‌اند هم رسانده است.

موضوع دیگر، تهمتی نابخشودنی به انسانی می‌زند که تمام دقایق عمرش را در راه

۱- آثارالحق: ج ۱ ص ۶۴۵ گفتار: ۱۹۴۳. ۲- آثارالحق: ج ۱ ص ۶۴۷ گفتار: ۱۹۴۸.
 ۳- آثارالحق: ۶۴۶/۱ سطر آخر گفتار ۱۹۴۳. ۴- آثارالحق: ج ۱ ص ۶۴۴ گفتار: ۱۹۴۰.

ترویج و تائید اسلام صرف کرده حتی شهید شده است. زیرا به آنچه نور علی الهی آورده عنوان «دین» آنهم از نوع نیک آن داده‌اند.

آن وقت عجیب است که مردم را با نام عشق ورزی به علی - علیه السلام - فریب داده با نام آن بزرگوار به اطاعت خود وادار می‌کند.

ولی گویا علی را هم قبول نداشته زیرا می‌گوید: «در زیارت نجف که بودم سؤال کردم خداوندا این رویه‌ای که من اتخاذ کرده‌ام آیا اشتباهی دارم یا نه؟ شب حضرت مولا آمدند و فرمودند: دین تو دین ابداعی است ولی نیک ابداعی است. در این موقع پرده عوض شد و دیدم دو نفر آمدند [این دو نفر برای بار دوم است که می‌آیند] و با هم صحبت می‌کنند. یکی به دیگری می‌گوید: دیدی که خود مولا آمد و دین فلان کس (نور علی) را تصویب نمود. پس فلان کس [نور علی الهی] پیغمبر شد به آنها گفتم این دین برای شخص خودم و فرد خودم است نه به کسی راهنمایی کنم و نه...^۱ حالا اگر کسی بپرسد پس چرا به نمایش درآوردند؟ و چرا بهرام الهی به این گفته پدرش توجهی ندارد؟! داستانی است شنیدنی که این زمان بگذار تا وقت دگر.

انکار اسلام

با ادعای پیامبری جدید

در اینکه آئین آسمانی اسلام، آخرین دین الهی و حضرت محمد بن عبدالله (ص) آخرین سفیر خداوندی و پیامبر آسمانی به‌شمار می‌رود شکی نیست و او که ادعای مسلمانی دارد به این دو اصل مهم معتقد است، اسلام آخرین دین برگزیده خدا و پیشوای عزیزالوجودش خاتم پیامبران الهی می‌باشد.

پس نیاز به اثبات ندارد تا دلیل عقلی و نقلی بیاوریم آورنده هر مسلکی که به ابداع خود اطلاق دین می‌نماید، منکر دینی آسمانی شده است؛ زیرا عمل چنین فردی گویای خروج او بر دین الهی و انکار خاتمیت محمد مصطفی پیشوای اسلام، آخرین دین آسمانی می‌باشد. چون اگر دین الهی را آخرین مرام آسمانی می‌دانست، به تأسیس دین ابداعی اقدام نمی‌کرد. چنانکه **نور علی الهی می‌گوید: «مرام ما، آخرین مرام است.»**

یعنی اسلام آخرین مرام نیست و محمد بن عبدالله آخرین پیامبر نمی‌باشد. «و تا قیامت هر وقت اسمی از دین بیاید همین است».^۱ یعنی اسلام و ادیان دیگر دین نبوده و اگر بوده‌اند با آوردن این مسلک، دین محسوب نمی‌شوند. بلکه «دین همین است که من گفته‌ام بقیه حاشیه و فروعات است».^۲

بخش سوم

۳۹۳

آیا برای کسانی که با اعتقادِ راسخ به اسلام و رسول مکرم آن به دین ابداعی با نام «مکتب نور علی الهی» گرویده‌اند جای سؤال ندارد این انکار اسلام و پیامبری پیشوای آن با ادعای اسلامیت کارگزاران مکتب نورالهی منافات دارد؟! آیا با اطلاع از چنین نظریه غیرقابل توجیهی باز می‌باید ادعای مسلمانی این گروه را بپذیریم؟! و آیا اصولاً یک مسلمان مؤمن به اسلام و پیامبری و امامت و وابسته به آن می‌تواند با خواندن و پی بردن به چنین حقایق غیرقابل انکاری که در مکتب هست باز خویش را مسلمان بداند؟ بی هیچ شک او که به مسلمانی خود یقین دارد و پیامبر عظیم‌الشان آئین آسمانی اسلام را خاتم پیامبران پذیرفته، هیچگاه از کنار چنین موضوعات حساس و قابل اعتنا بی تفاوت نمی‌گذرد و بطور حتم و یقین واکنشی از خویش نشان داده، خود را از اینگونه مسلکهای دین خراب کن کنار می‌کشد. مگر امکان دارد شخصی هرچقدر هم عزیز و گرامی باشد به قصد خیانت به محارم آدمی با رنگ و بوی دوستی نزدیک شود، وقتی شخص به ماهیت او پی برد باز با خائنِ خطا کار ارتباط داشته باشد؟ مگر اینکه...

مایه‌های اولیة دین ابداعی

این از شرائط اصلی هر دین آسمانی است که تمامی قوانین آن از طریق خداوند به پیامبر برگزیده او ابلاغ گردد و برای اطاعت و عمل کردن امت و پیروان آن دین در دسترسش قرار گیرد و بعضاً در شرح و تفصیل فروعات آن، پیامبرش با موقعیت «و ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»^۳ و امامان، با شأن و منزلت امامت که ادامه دهنده موقعیت نبوت است، اظهار نظرشان عیناً در کنار مقررات آسمانی قرار گرفته، نه

۱- آثارالحق: ۲۰/۱ گفتار ۴۲

۲- آثارالحق: ۷۰۷/۱ گفتار ۲۰۷۷.

۳- نجم: ۳ و ۴ یعنی: «محمد حرف نمی‌زند به خواهش خود و نیست حرف او مگر وحی که به او می‌رسد.» که این نه تنها وحی را از هر تهمتی مصون می‌کند بلکه شأن پیامبر را در اظهار نظرهایش از هر نسبت بشری دور می‌سازد.

تنها واجب‌الاجرا می‌باشد، بلکه تخلف و سرپیچی از آن حرام و معصیت است. حتی در غیبت امامان، پیشوایان دینی با مرتبهٔ اجتهاد که استنباط احکام در چهارچوب مقررات ادلهٔ چهارگانه است می‌توانند در زمانی خاص حکم بر حرام شدن حلالی مانند ماجرای حرمت تنباکو صادر کنند.

ولی بدون هیچ تردیدی مسلكهای ساختهٔ افکارِ علیل و مریض بشر با چنین مایه‌های اولیه‌ای فراهم نیامده‌اند. زیرا اگر به این حیثیت معتبر آسمانی مؤید باشند دیگر دارای دین ابداعی نیستند؛ بل شرعی ابلاغ شده از ناحیه خداوند متعال به شمار می‌روند. علاوه باید دانسته باشیم دوران چنین موقعیتی بعد از اسلام به سر آمده و مدعی آن دروغگوئی بیش نیست.

نور علی‌الهی آنجا که می‌خواهد به مایه‌های اولیه دین ابداعی اشاره کند می‌گوید: **«من آنچه که به درد دین می‌خورد و اسمش دین است از تمام ادیان جوهر کشی کرده و گفته‌ام و آنچه را از دستورات و احکام و سیاست و غیره که به درد دین نمی‌خورد حذف کرده‌ام.»**^۱

دقت در متن گفتار نور علی‌الهی آورندهٔ دین ابداعی حقایقی را از بی‌اعتقادی او که رسواکنندهٔ ادعایش می‌باشد آشکار می‌سازد. او درحالی که مدعی مسلمانی است دربارهٔ آئین خود می‌گوید: من آنچه به درد دین می‌خورد از تمام ادیان جوهر کشی کرده‌ام. یعنی **در اسلام چیزهایی هست که به درد دین نمی‌خورد و این انکار جزئیات دینی است که خداوند آنها را برای خلقش پسندیده و پیامبر ابلاغ کرده است.** البته اگر اسلام را مجزا می‌کرد و برای آن استثنائی قائل می‌شد می‌پذیرفتیم. زیرا در ادیان دیگر، چیزهایی هست که چون نویسندگان کتب مقدسه اضافه کرده‌اند از دین نیست به همین لحاظ به درد دین نمی‌خورد. و تازه ایرادی دیگر مطرح است اصلاً چه نیاز است از دینی که حاکمیت او سر آمده و کتبش تحریف شده، برای تأمین شخصی خود استفاده کند، آنهم در صورتی که اسلام را می‌شناسد و مدعی اسلامیت است. **در حقیقت دین ابداعی** [مکتب نور الاهی] **جوهر کشی ادیان**^۲ است که به تعبیر بهرام الاهی برای جلب توجه «دانشگاه معنوی»^۳ نام گذاشته می‌شود و به تعبیر مؤسس آن «مکتب ما دانشگاه

۲- آثارالحق: ج ۱۲/۱ گفتار ۱۶

۱- آثارالحق: ج ۱ ص. ۲۰ گفتار: ۴۲.

۳- مبانی معنویت فطری: ۱۶.

مولاست»^۱ و به راستی برای تأسیس مکتب مولا می‌باید به گدائی ادیان تحریف شده رفت؟!.

مؤسس دین ابداعی برای رسمیت بخشیدن به ادعاهای خویش و مصونیتی همانند وحی جهت فراهم آوردن گفتارها مدعی می‌شود: «هر نکته‌ای که از زبانم خارج شود تا عمقش را نسنجیده باشم، به طوری که نه در دنیا و نه در عقبا ایرادی بر آن نباشد بیان نخواهم کرد.»^۲

این همان دین ابداعی است که به دو نفر بیرون آمده از پرده غیب می‌گوید: مخصوص شخص خودم است نه برای دیگری^۳ ولی حال چطور می‌شود که در قالب و نام «مکتب نورالهی» در معرض نمایش گذاشته شده، به جذب افراد می‌پردازد، جهتی است جداگانه و مسلماً شیرین و شنیدنی.

پدر و پسر از اینکه گفته‌اند «معنویت را هرگز نباید منبع درآمد یا وسیله منافع شخصی قرار داد» پشیمان شده به لحاظ اینکه در طنطنه و شهرت اصیل ده خاندان دیگر اهل حق گم نشوند و به آنچه در اثر روند عادی خاندانهای اهل حق عاید می‌شود اکتفا نکنند، نخست با توبه از افکار و عقاید نیاکان، خویش را به تشیع نزدیک کرده و سپس فضای آزادی را برای تأسیس دین ابداعی که بعدها مکتب نورالهی نام گرفت فراهم آوردند، تا لقمه نانی بیش از ریاست خاندان شاه حیاس بودن به کف آورند. ولی عجیب است باز با اینهمه نشانه اینکه معنویت را منبع درآمد یا وسیله منافع شخصی کرده‌اند می‌گویند و می‌نویسند: «به گفته عیسی که می‌فرماید: رایگان گرفتید، رایگان بدهید.»^۴ ۵

سیر تکاملی دین ابداعی

نور علی‌الهی پس از تأسیس دین ابداعی که آنروز «مکتب نورالهی» نام نگرفته بود چون خریداری نداشت، آنرا در معرض آشنائی فرد و جامعه گذاشت و پیروان ادیان را از دینی آسمانی به فرآورده‌های خیالی ابداعی کشاند. الحق که معنای «یخرجونهم من

۱- آثارالحق: ج ۱ ص ۱۰۸ گفتار ۳۶۶.

۲- مبانی معنویت فطری: ۲۴ نقل از آثارالحق: ج ۱ ص ۷۰۶ گفتار: ۲۰۷۳.

۳- آثارالحق: ج ۱ ص ۶۴۴ گفتار: ۱۹۳۹. ۴- انجیل متی: ۱۰-۵.

۵- مبانی معنویت فطری: ۲۴.

النور الی الظلمات»^۱ بود.

مؤسس دین ابداعی تا زمانی که فرزندش بهرام الهی از فرنگ مراجعت نکرده بود، تحت الشعاع تمام خاندانهای اهل حق با در به دری از شهری به شهری مدعی سیادت خاندان و آورنده دین ابداعی بود. ولی آن زمان که فرزندش به او رسید سفره پدر را گسترده دیده و نتیجه گیری کرد به خوبی می تواند بدون اینکه ادعای تحصیل و مدرک آن را داشته باشد، سرمایه ای به کف آورده، بر مثنی مردم آقائی و ریاست نماید. برخلاف ادعایش که می گفت باید برای شناخت و وظایف معنوی به «فرستادگان اصیل الهی مستوسل شد»^۲ براساس اقرار خودش به ظاهر «روحیه مشتاق و صادق و مصمم دانشجویان را» در نظر داشته^۳ با تأسیس مکتب نورالهی براساس دین ابداعی که از فرستاده ای اصیل یعنی آسمانی نیست مورد القاء افراد پاک ضمیر ناآگاه قرار داده، درست برعکس آنکه دستور می دهد: «روح خود را در معرض انوار الهی»^۴ قرار دهند آنها را به زیر چراغی کمتر از شعله شمع که پدرش روشن کرده است گردهم می آورد.

بهرام الهی که اندیشه های باستانی اهل حق را بازسازی کرده و برای رسمیت دادن به آن با ادعای اسلامیت آن را قابل توجه نمود با شعار بسیار تأثیر گذار که نباید معنویت را محل سودی مادی قرار داد زیرا سود مادی که به نام معنویت کسب شود از هر نوعی که باشد معنویت را خنثی می کند،^۵ دامنه فعالیت مادی اش را وسعت داد. البته به جای دریافت «یک ریال» که مثال آورده^۶ انسانها را که دل در گرو ادیان داشتند به دین ابداعی پدر کشانده و با چنین سود مادی که اغلب خانواده ها را از هم پاشید^۷ کمبود اتباع دوران سرخاندان شاه حیاس بودن اهل حق را جبران کرد، بدون اینکه نامی از «اهل حق» یا «دین ابداعی» در میان باشد «مکتب نورالهی» را بر همان مبانی اعتقادی اهل حق و دین

۱- بقره: ۲۵۳ ۲- مبانی معنویت فطری: ۲۹.

۳- همان مأخذ: ۱۷. ۴- همان مأخذ: ۳۰. ۵- همان مأخذ: ۳۲. ۶- همان مأخذ: ۳۲.

۷- یکروز در یکی از کتابفروشی های معتبر خیابان پاسداران جهت خرید کتابی رفته بودم جوانی بسیار مؤدب و با اصالت وارد شده تقاضای کتاب آثارالحق را کرد و فروشنده آن را به او داد سپس به لعن و نفرین بهرام الهی پرداخت. فروشنده علت را جویا شد گفت: از ثروت و مکننت خوبی برخوردارم با خانمی ازدواج کرده ام که از اتباع این گروهک لعنتی است چون من با آنچه اینان بعنوان مکتب مطرح می کنند مخالفم به همسر دستور طلاق داده اند. همسر دیوانه ام تقاضای طلاق غیابی کرده، وقتی از او جویا شدم در جواب گفت: استاد یعنی بهرام الهی می گوید: کسی که با ما مخالف است شایسته زندگی کردن نیست.

ابداعی تأسیس کرد. و از حساسیت مردم که مبادا متوجه شوند به نام اسلام از آخرین دین الهی خارج شده‌اند، آنها را به همان موهومات و خرافات و خیالات اختراعی دین ابداعی سرگرم نمود.

امید است آنهایی که می‌خواهند برده‌اندیشه‌ی مردمانی زرنگ و مزدور نباشند به چنین دانه‌هایی از دینی آسمانی به دامهای ابداعی شیطانی^۱ گرفتار نیایند! این پند را که برای به اسارت کشیدن انسانها همه‌ی مکتب داران مسلک‌ساز برای تخریب رقیب خود نه سعادت خلق نوشته و گفته‌اند آویزه‌گوش سازند «اگر جوانان امروز همین یک اصل ساده را درک کنند از شر اکثر فرصت طلبانی که به لباس عرفان یا معنویت درآمده‌اند و متأسفانه این روزها تعدادشان رو به افزایش است در امان می‌مانند».^۲

اگر باید بنا بر گفته بهرام الهی کارگردان مکتب نورالهی فرستادگان اصیل مربیان و معلمان باشند که خدای تعالی برای بشر در هر زمان مشخص و معین می‌نماید تا بتوان از جان و همه چیز خود گذشت برای عشق خدا و قرب به مبدأ و احساس نعمت حضور او آمادگی پیدا کرد^۳ پس بدون هیچ تردیدی آنچه مانند دین ابداعی ولو اگر جوهره‌ی ادیان هم باشد به لحاظ اینکه جز اسلام، زمان تأثیر گذاری آنها سرآمده، کوچکترین تأثیری نخواهند داشت. یعنی نتیجه‌ی رسیدن به خدا را که دانه‌ی دام مؤسسان دین ابداعی و شعار مکتب نورالهی است نداشته - زیرا فرآورده‌ی دست بشری جاه طلب و حسود است، نه خدا - و همانطور که بهرام الهی اشاره دارد: «تنها ایده خدا از چنان استحکام و تداومی برخوردار است که آن را از عقاید مختص به یک فرهنگ یا از تئوری‌ها و ایدئولوژی‌های متعلق به

۱- این واقعه شیطانی را از نوشته‌ی آثارالحق که گفتار نور علی الهی است بخوانید: «در لارستان شیراز بودم تقریباً هفت ماه بود که دیگر گوشت نمی‌خوردم، علتش رقت قلبی بود که نسبت به کشتار حیوانات پیدا کرده بودم و ضمناً آنها را هم کمتر از انسان نمی‌دانستم، شبی خواب دیدم در سالن طویلی هستم مرغی ذبح می‌کنند من سرم را بر می‌گردانم و رد می‌شوم بعد دیدم گوسفندی را ذبح می‌کنند و همین طور حیوانات مختلف را ذبح می‌کنند من راه می‌رفتم و نگاهشان نمی‌کردم و حالت تأثر داشتم تا بالاخره به بالای سالن رسیدم در آنجا مردی با ریش سفید و لباس درویشی آراسته و خرجه پوشیده مرا در آغوش گرفت و خیلی اظهار محبت کرد، پرسیدم تو کیستی که این قدر به من محبت داری؟ جواب داد مگر مرا نمی‌شناسی؟ من شیطان هستم گفتم؛ چرا با لباس درویشی؟ گفت برای این که شما از این لباس خوشتان می‌آید با تندی به او گفتم من با تو کاری ندارم جواب داد چطور مگر نمی‌دانی ما با هم دیگر برادریم» (آثارالحق؛ ج ۱ ص ۶۳۰ گفتار ۱۹۱۹).

۲- مبانی معنویت فطری: ۳۳.

۳- همان مأخذ: ۳۵.

یک زمان یا مکان متمایز می‌کند.» زیرا همچنان که خود او نیز اشاره دارد «تداوم و عالم‌گیری ایده خدا نشانگر آن است که ساخته ذهن انسان نیست».^۱ پس هرچه ابداع بشر باشد و به نام «دین ابداعی» یا با نام دیگرش مکتب نورالهی مطرح شود خاصیت ندارد. بلکه تولید فتنه در دین می‌کند.

برای نمونه به کار گرفتن «**خدای زمان**»^۲ که بهرام الهی بعد از مطرح کردن، این چنین حل معمایش را نموده: «برای کره زمین یک خورشید بیشتر نیست ولی اثر تابش آن بر موجودات زنده بستگی به شرائط جوی و محیط دارد به همین ترتیب خدا نیز واحد است. ولی از آنجائی که شرائط زندگی و فکری انسان‌ها با زمان پیشرفت می‌کند، اگر ما طالب شناختن خدا باشیم، باید او را از دریچه زمان خود ببینیم»^۳

این طرح، شنونده یا خواننده را خواب می‌کند، زیرا معنائی که برای منظور از طرحش شده ناچیز است بلکه او را بیشتر به اندیشه‌ای گرفتار می‌کند که هر زمان خدائی دارد. چنانچه مقصود بهرام الهی نیز همین خطا یا گناه نابخشودنی در حق همان جوانی است که در حق او به ظاهر دلسوزی می‌کند تا به دام دین ابداعی بیفتد.

بهرام الهی جای دیگر درباره خدای زمان می‌نویسد: «**خدای زمان وجه‌الله در هر زمان آینه مظهریت مطلق، ولی مطلق**»^۴ است و منظور از مظهریت را که همان ولی مطلق می‌داند «روحی خاص [فرض می‌کند] که می‌تواند آینه تمام نمای خدا بشود»^۵ که باید یعنی لازم است با موقعیت «ولی = نماینده خدا در زمین»^۶ در تمام دوران عمر دنیا حضورش احساس شود و مهم اینکه غیبت هم نداشته باشد. چنانکه بهرام الهی در تعریف خدای زمان هم می‌نویسد: «**براین اساس خداوند در هر دوره‌ای وجهی از خود را می‌نمایاند که نمودار پیشرفت معنوی انسان در آن دوران است. خدای زمان همین وجه است و همین وجه مدبر کل امور است.**»^۷

ملاحظه کنید چطور با خلق واژه‌ای که در جائی منظور از خدای زمان را به «از دریچه زمان خود» دیدن^۸ تعبیر می‌کند در جائی دیگر که همان خدای زمان را می‌شناساند **خدا**

۲- مبانی معنویت فطری: ۴۵.

۴- همان مأخذ: ۱۸۸.

۶- مبانی معنویت فطری: ۱۹۵.

۸- مبانی معنویت فطری: ۴۵.

۱- همان مأخذ: ۴۰.

۳- همان مأخذ: ۴۵.

۵- همان مأخذ: ۱۹۴.

۷- طب روح: ۱۶۰.

را تکثیر می‌نماید تا خود و امثالِ خویش را خدای زمان بشناساند. **آنهم انسانی را که نور علی خود در مقابل عظمت خدا «مانند موجود ریزی [می‌داند] که از سوراخ سوزنی [هم] کوچکت‌تر است»^۱** آنوقت چنین موجودی می‌تواند خدای زمان باشد که انسان‌های طالب کمال را گیج و سرگردان می‌کند؟ چنانکه بهرام الهی خود نیز به این اعتراف دارد؛ آنجا که می‌خواهد دربارهٔ جلوهٔ خدا در مسیح نظر بدهد می‌نویسد: «اما با این حال خداوند چیزی ورای جلوه خود در قالب مسیح بود»^۲ منظورش اینست که حتی مسیح با عظمت نمی‌تواند نشانی از خدا باشد. آنوقت بی‌انصافی نیست بهرام الهی پدرش را خدای زمان معرفی کند و یا اجازه دهد به خود او نیز چنین نسبتی را بدهند. البته به نظر می‌رسد این عنوان‌ها را خلق کرده و به قلم یا گفتار کشیده تا خود را نیز با همین عنوان‌ها در اذهان وارد کند.

در صورتی که وقتی همو روح را نور الهی می‌داند و می‌گوید: «نور الهی دستورات صادره از مبدأ الهی خداوندی است»^۳ اگر منظورش این نباشد که تفهیم کند پدرش یا مکتبش که پسوند «نور الهی» دارند دستوراتی صادره از مبدأ خداوندی را تعلیم یا ارائه می‌دهند «جهت صحیح را به دست می‌دهد» و می‌توان آن را «نوعی قوهٔ مغناطیسی دانست که در همهٔ موجودات به صورت کشش به سوی خدا» کارگر است و «انسان به حالت ایمان و عشق تجلی می‌کند» و اگر هرچه ایمان بیشتر باشد «کشش ما به سوی خدا و نزدیکی ما به او بیشتر است و هرچه این کشش افزوده شود، خطر انحراف از راه راست کاهش می‌یابد»^۴ با این گفتار و نوشتار از بهرام الهی دیگر نیازی به طرح خدای زمان غیبت که فرد را در مسیر خداشناسی دچار فتنه‌ای خطرناک نمود نیست. مگر از طرح آن سود دیگری مهم‌تر از این‌ها باشد که مسلماً هست. به علاوه وقتی بهرام الهی معتقد است: «برای کسب صفات خداوندی باید رضایت او را بجوئیم» و این لازمه‌اش آنست «که او ما را تربیت کند، بایدها و نبایدها را به ما بیاموزد» که بنا بر گفتهٔ همو «خداوند توسط فرستادگانش دستوراتی به ما داده که برای کسب صفات او عمل به آنها واجب است»^۵ **نیاز به طرح خدای زمان [= مظهریت] داریم.** و اگر هم نیاز به یک تعلیم دهنده

۲- مبانی معنویت فطری: ۵۳.

۴- همان مأخذ پیشین.

۱- آثارالحق: ج ۱ ص ۲۱۶.

۳- همان مأخذ: ۵۶.

۵- مبانی معنویت فطری: ۶۱.

داشته باشیم، بنا بر گفته بهرام الهی باید: «یک راهنمای تائید شده خدا»^۱ باشد و مسلماً چنین تائید شده‌ای مانند پدر او دین ابداعی جوهره ادیان را تأسیس نمی‌کند. تا پیامبری خاتم انبیاء را انکار کند.

علاوه بهرام الهی می‌گوید: «تلفیق مذاهب مختلف منجر به پیدایش مجموعه‌ای متناقض می‌شود».^۲ پس دین ابداعی که از جوهر ادیان فراهم آمده مجموعه‌ای متناقض را از تلفیق مذاهب مختلف در هم آمیخته تا ره‌آوردی ایمان سوز باشد.

ولی عجیب است که رئیس وقت دین ابداعی در حقیقت مکتب دار «نور الهی» برای اینکه دین ابداعی پدرش را در مقابل آئین اسلام از چنین قانونی که خود طرح آنرا ریخته مبرا سازد می‌گوید: «من قاطعانه به این حقیقت رسیده‌ام که افکار استاد الهی مجموعه‌ای هماهنگ و فاقد تناقض است»^۳ که نیست، بر فرض ما و خوانندگان بپذیریم بین عقاید او یک هماهنگی وجود داشته باشد، این چندان مهم نیست. زیرا چنین افرادی دروغگوی فراموش کار نیستند و لذا سعی وافر دارند به تناقض گوئی مبتلا نشوند. زیرا همین نشانه باطل بودن ایشان است. پس ما باید ببینیم آنچه او نقل کرده است و دین ابداعی که بر اثر گذشت زمان، مکتب نور الهی گردیده، با ادیان الهی متناقض می‌باشد یا نه؟

دانستن نشانه هائی از این تناقضات را به کتاب محققانه و ارزشمند «سلوک در تاریکی» تألیف استاد فرزانه جناب خلیفه مازندرانی ارجاع می‌دهیم که انتشار^۴ آن، مکتب نور الهی را لرزاند تا جائی که چاپخانه گرانقدر آفتاب و مرکز پخش اشجع را با قرآن‌های زیاد به آتش کشیدند و هر کتابفروشی که تا این ساعت کتاب «سلوک در تاریکی» را در معرض دید مردم قرار بدهد تهدید به مرگ و آتش زدن مغازه‌اش می‌کنند. ولی ما می‌گوئیم اگر فردی مدعی مسلمانی است، یعنی تابع آئین مقدس اسلام است چه انگیزه‌ای او را وادار کرده، دین ابداعی را که جوهر ادیان باشد در مقابل دین الهی اسلام بیاورد؟ مهمتر اینکه ادعای مسلمانی هم داشته باشد!

علاوه نور علی الهی می‌گوید: «خدا به فرستادگان خود مأموریت معنوی محول کرده

۱- همان مأخذ پیشین. ۲- همان مأخذ: ۶۳.

۳- مبانی معنویت فطری: ۶۳.

۴- از انتشارات مهتاب تهران مقابل دانشگاه خیابان فروردین.

که قوم خود را به زبان خودشان راهنمایی و هدایت کند.^۱ پس جوهر دینی که مخصوص اتباع همان دین است برای سایر امت‌ها مفید نیست؛ زیرا براساس همین قانون فایده‌ای ندارد.

از طرفی بررسی ادیان نشان دهنده حقایقی است که دستور دنبال کردن آنرا به پیروان خود می‌دهد و پی‌گیر مجدانه آن آدمی را به حقیقة الحقایق می‌رساند. که از ارکان مهم آن اعتقاد و ایمان به خدای لاشریک و لا مثل و نظیر و لامکان است. این همان دستور اداره کنندگان دین ابداعی یعنی مکتب نور الهی است که می‌نویسند: «به اصل خود رجوع کن و خدای خود را بشناس این معنی در مورد یکایک ما صادق است.»^۲

ولی افسوس که فوراً با قید اینکه «**اگر خدا هست باید خود را به ما نمایاند و همچون خدای زمان با ما رفتار کند**»^۳ باز فرمول جدیدی را ارائه می‌دهد که مدعی است «در هر زمان صدق می‌کند».^۴

بگذارید بار دیگر تعریف **خدای زمان** را از بهرام الهی، گوینده آن بشنویم و بخوانیم «منظور از خدای زمان جلوه هدایت او برای تعلیم و تربیت است که در بعضی زمان‌ها طبق فهم و ادراک مردمان آن زمان جلوه‌گر می‌شود. در دنیای سبب و اسباب آینه منعکس کننده آن جلوه را ولی مطلق و یا به اعتباری وجه‌الله می‌توان نامید.»^۵

اگر منظور گوینده از «**وجه‌الله**» و «ولی مطلق» براساس «**انا وجه‌الله‌الاعظم**» امام - علیه‌السلام - است که ولی مطلق خدا می‌باشد که خدای زمان می‌شناساند، ما را با گوینده حرفی نیست. چون بشر در تمامی ادوار زمان به چنین جلوه هدایتی نیازمند است، پس اگر غیر معصوم را که در نوشته‌های اینها به «اولیاء الله حقیقی»^۶ یا «مردان خدا»^۷ که از یاران ماهیت^۸ اند^۹ و در کنار پیامبران مطرح شده‌اند^{۱۰} تا به نوبه خود در زمان خویش «خدای زمان» بدانند این همان «فرمول کلی است» که معتقدند «در هر زمان صدق

۱- مبانی معنویت فطری: ۷۲. ۲- همان مأخذ: ۷۹.
 ۳- همان مأخذ: ۷۹-۸۰. ۴- مبانی معنویت فطری: ۸۰.
 ۵- همان مأخذ: ۸۰ پاورقی. ۶- همان مأخذ: ۱۱۲.
 ۷- همان مأخذ: ۹۹. ۸- ماهیت را روح کل اولین مخلوق و مظهر کامل (مبانی معنویت فطری: ۱۹۳) معنی کرده‌اند.
 ۹- همان مأخذ: ۱۴۴. ۱۰- همان مأخذ: ۱۱۲.

می‌کند»^۱ و با عنوان «مظهریت»^۲ برای تکثیر خدا و امام مطرحش می‌کنند که «محل بروز و ظهور و پیدایش»^۳ می‌باشند و به همه افراد اطلاق می‌شود، جایگاهی در دین اسلام ندارد. ولی در دین ابداعی که نور علی الهی مؤسس آن است این «ولی» با تعبیر «ذات مهمان» شخصی است که مادون حق می‌باشد و ذات حق بر او جلوه گر شده است^۴ که اگر کلمه «مطلق» پسوند آن شود منظور «وجه‌الله» می‌باشد و اگر منظور ایشان امام معصوم - علیه‌السلام - بود حرفی در پی نداشت ولی اینان درباره «وجه‌الله» چنین معتقدند: «مظہرات کامل خدا [که] هریک از آنان بر حسب صفات که خداوند میل دارد در یک دوره بخصوص به مخلوق بنمایاند با مظہرات دوره‌های دیگر متفاوت هستند»^۵ اینجا امام تکثیر می‌شود و شخص معمولی را که هیچ مزیتی ندارد به مرتبه «وجه‌الله» بودن می‌رسانند که هرگاه در زمین نباشد «ولی» که نماینده خدا^۶ و مظهر نسبی او^۷ در زمین است انجام مأموریت می‌نماید.^۸ و زمین هیچگاه خالی از وجود او نمی‌تواند باشد^۹ و دلیل می‌آورند «که وجود برای کره زمین مثل روح است برای جسم، اگر روح نباشد جسم می‌میرد. اگر «ولی» نباشد کره زمین انا سقوط می‌کند و تجزیه می‌شود».^{۱۰} این ادعا را که در حضور جاهل به مسائل اعتقادی و اصولی دینی دارد از جمله شئون امام حقیقی آسمانی نموده‌اند.

چنانکه امام باقر - علیه‌السلام - می‌فرمایند: رسول خدا فرموده‌اند: «من و دوازده تن از فرزندان من و تو یا علی میخ‌ها و کوه‌های زمین می‌باشیم به وسیله ما خدا زمین را میخکوب ساخته که مبادا ساکنانش را هلاک کند و چون دوازده تن از دنیا بروند زمین بدون مهلت ساکنانش را هلاک کند»^{۱۱}

ابی حمزه ثمالی می‌گوید از امام صادق پرسیدم: «آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟» فرموده‌اند: «اگر زمین بدون امام ساعتی باقی بماند اهلش را هلاک می‌کند»^{۱۲}

- | | |
|--|---------------------------------|
| ۱- همان مأخذ: ۸۰ | ۲- همان مأخذ: ۱۴۲. |
| ۳- همان مأخذ: ۱۴۲. | ۴- مبانی معنویت فطری: ۱۹۵. |
| ۵- مبانی معنویت فطری: ۱۹۵. | ۶- همان مأخذ: ۱۹۵ + طب روح ۱۶۵. |
| ۷- مبانی معنویت فطری: ۱۴۲. | ۸- همان مأخذ پیشین. |
| ۹- همان مأخذ: ۱۴۳. | ۱۰- همان مأخذ: ۱۴۳. |
| ۱۱- اصول کافی مترجم: ۵۳۴/۱. | |
| ۱۲- کمال‌الدین و تمام النعمة: ۳۰۸ کتاب الغیبة طوسی: ۲۲ | |

این «ولی» در دین «ابداعی» را که در کنار پیغمبر و امام با عنوان مظهریت قرار می‌گیرد همان راهنمای الهی می‌دانند «انرژی الهی را جذب و تنظیم می‌کند و به رهروان و کسانی که اعتقاد به گفتار او دارند انتقال می‌دهد. انرژی الهی مانند نیروی برق با فشار قوی است و ولی با راهنمایی مأمور از جانب او مانند یک ترانسفور ماتور است بدین معنی که به ما امکان می‌دهد از انرژی الهی، با ولتاژی متناسب با ظرفیت خود برخوردار شویم، اگر راهنما از طرف خدا مأموریت نداشته باشد، یا اگر اصلاً راهنمایی نداشته باشیم نمی‌توانیم نور خداوندی را آنچنان که باید دریافت کنیم.»^۱

بخش سوم

۴۰۳

حالا واقعاً اینان با چنین ادعاهائی که در انحصار پیامبران و امامان است، مسلک‌داری می‌کنند و اینهمه اختراعات اعتقادی دارند انتقال‌دهنده انرژی برای کسی که آنها را شناسد هستند یا همان بشر زهراگین به شمار می‌روند که قاعده و قانون «مظهرات» را اختراع کرده تا خویش را در «دین ابداعی» دارای چنین مرتبت و منزلتی معرفی کنند و مدعی شوند خداوند در آنان ظهور می‌کند.^۲

راهنمای الهی

یا بشر زهراگین؟! کدام یک؟

هر دو اصطلاح از گفتار بهرام الهی که تدوین و منتشر گردیده، انتخاب شده است.^۳ حال آنان که مانند نور علی‌الهی از تبار خود «اهل حق» به ظاهر جدا می‌شوند و ادعای اسلامیت شیعی می‌کنند، لکن دین ابداعی جوهره ادیان در مقابل دین اسلام که ادعای پذیرفتنش را دارند می‌آورند و بی‌اعتقادی خویش را به کامل بودن اسلام به امضا می‌رسانند بشر زهراگین نیستند؟! به قول خودشان «از بین خطراتی که در کمین انسانهاست خطر این افراد از همه مهلک‌تر»^۴ نیست؟

اگر بشر زهراگین بر اساس معرفی بهرام الهی «کسی است که با گفتار و رفتار خود ما را از معنویت حقیقی دور می‌کند»،^۵ کسی که فرد را از دین اسلام به دین ابداعی

۱- مبانی معنویت فطری: ۱۴۷.

۲- برای دانستن چنین رتبتی به کتاب برهان‌الحق: ۶۳۳ جواب سؤال ۲ رجوع کنید.

۳- مبانی معنویت فطری: ۱۴۷ و ۱۵۱. ۴- مبانی معنویت فطری: ۱۵۱.

۵- همان مأخذ پیشین.

می‌کشاند، اسیر موهومات و خرافات و اختراعات خویش نموده، از معنویت دور می‌سازد و به تعبیر بهرام الهی «**بی آنکه خود شخص آگاه باشد او را [با ادعای مسلمان شیعه مذهب بودن] مسموم ساخته و برای او نقش یک بشر زهرآگین را بازی کرده است**»^۱ آیا این بشر زهرآگین می‌تواند مدعی باشد که راهنما به شمار رود و هر وقت «وجه‌الله» نباشد او نماینده خدا در زمین محسوب می‌شود؟^۲

آیا تعبیر بهرام الهی که می‌نویسد: «روح چنین کسانی چنان سیاه و مندرس شده که دیگر اثری از معنویت در آنها باقی نمانده»^۳ شامل پدرش بنیان‌گذار دین ابداعی نمی‌شود؟! که با تأسیس دین ابداعی از جوهر ادیان^۴ به نامهای «دانشگاه معنوی» «سیرکمال» «مکتب مولا» و «اصول عقاید»^۵ معرفی کرده، مردم را به مکتبی بخواند که ثمره روح سیاه و مندرس است؟ نسبت به حق و پیامبر برگزیده حق و دین حق نفرت نورزیده‌اند؟ مسلماً جواب هر انسان منصفی که به مرض غرض مبتلا نیست مثبت است. پس چنین افرادی که به تعبیر بهرام الهی «بحق نفرت می‌ورزند و نابود کننده ایمان و اخلاق و مذهب و معنویت حقیقی هستند بشرهای زهرآگین» می‌باشند که «در لباس عرفان و معنویت و اخلاق (مانند کارگزاران مکتب نورالهی) فعالیت می‌کنند، ظاهری سخت دلنشین دارند، خوش‌برخورد و جذابند» و «کسی گمان بد به کارشان نمی‌برد» اینان همان «زهرآگین بشرها [هستند] که مدافعین واقعی باطلند که خود دست به هر کار زشت و ناحقی [مانند تأسیس دین ابداعی می‌زنند].»^۶ و وقتی کتاب تحقیقی و بی‌نظیر و بی‌سابقه «سلوک در تاریکی» بر رد اندیشه‌ای که از روح سیاه برخاسته منتشر می‌شود چاپخانه و مرکز نشر را به آتش می‌کشند. آیا این مدعیان مکتب‌دار همان صاحبان **معنویت انحرافی** نیستند که نوشته‌اند: «اگر کسی معنویت انحرافی را فرابگیرد و به آن عمل کند سیستم دفاعی‌اش «خودی» را «غیرخودی» تلقی می‌کند.»^۷

این موهومات و اختراعات همان واکسیناسیون سرم درمانی معنوی است که شما شاگردان خود را در صورت لزوم از نظر معنوی واکسینه می‌کنید^۸ و به راستی باور دارید

۱- همان مأخذ پیشین.
 ۲- همان مأخذ: ۱۹۵.
 ۳- همان مأخذ: ۱۵۱.
 ۴- آثارالحق: ج ۱ ص: ۷۰۶، ۶۴۵، ۱۲.
 ۵- مبانی معنویت فطری: ۱۶.
 ۶- همان مأخذ: ۱۵۱ از بهرام الهی
 ۷- مبانی معنویت فطری: ۱۷۳.
 ۸- همان مأخذ: ۱۷۳.

این موهومات اختراعی نور علی‌الهی که مجموعه‌ای از آنچه به دین ابداعی مربوط می‌شود «منبع صحیح» است^۱ که به آن دعوت می‌کنید و می‌خواهید اتباع خود را به آن آموزش دهید «تا اطلاعات لازم را که به ما اجازه می‌دهد از ابزارهای موجود در دسترس برای حفظ سلامت معنوی خویش استفاده کنیم کسب» نمائیم و «برای پیشرفت در جهت صحیح از آنها کمک بگیریم»^۲!

بخش سوم

۴۰۵

حقیقتاً جوهر ادیانی که تحریف شده حقایق است و یا توجیه شده به سلیقه نور علی‌الهی مانند داروهائی نیست که تاریخ مصرفش به سر رسیده، مسمومیت می‌آورد و هر کس مورد استفاده قرار دهد مسموم می‌شود؟ آنوقت شما چنان ناجوانمردانه تبلیغش را نموده، می‌گوئید اگر مورد عمل قرار گیرد «جسم نیز به تدریج رنگ روح را می‌گیرد و ذره‌الهی تمام خودیت و وجود شخصی را فرا خواهد گرفت»^۳

بنابر گفته خودتان، ارائه داده شده‌های دین ابداعی نور علی‌الهی همان «تمسخر معنوی زمان [می‌باشد که معتقدید] سخت آلوده است و این آلودگی، روح را آنچنان بی‌حال و تنبل و افسرده و بیمار می‌کند که دیگر حتی نمی‌خواهد حرفی از معنویت حقیقی بشنود»^۴.

اگر ادعای بهرام‌الهی در معالجه روح بیمار که می‌گوید: «برای رشد سالم خود به اقتضای طبیعتش باید اصول اخلاقی را از همان مبدئی کسب کند که خود از آن آمده، یعنی اصولی را جذب کند که منشاء‌الهی دارد، خالق از طریق فرستادگانش آشکار می‌کند»^۵ ملاک قرار دهیم، می‌توان برای **ضد و نقیض‌های آثارالحق**، گفتارهای پدرش یا موهومات و خرافات اختراعی که بر اساس خیالپردازیهای بی‌اعتبار در برهان‌الحق، دو کتاب دین ابداعی است منشاء‌الهی قائل شد؟ مسلماً هر کس آنهمه انحراف را که شباهت به هیچ دین آسمانی ندارد در کتاب آثارالحق و برهان‌الحق ببیند متوجه می‌شود تراوشات ذهنی خیالپردازی است که **پیامبران را معصوم نمی‌داند**^۶ **تا خودش که در مرتبه عصمت نیست بتواند ادعای پیامبری کند**^۷ یا دریافت پیامبران را که اصول

۱- همان مأخذ: ۱۷۵. ۲- همان مأخذ پیشین.
 ۳- مبانی معنویت فطری: ۱۷۵. ۴- همان مأخذ: ۱۵۳.
 ۵- طب روح: ۳۵. ۶- آثارالحق: ج ۱ ص ۱۴۹ گفتار: ۵۲۷.
 ۷- وقتی می‌گوید: مرام ما آخرین مرام است (و دین ابداعی) اسمش دین است (آثارالحق: ج ۱ ص ۲۰ گفتار ۴۲) ادعای پیامبری کرده است.

بنیادین آئین ایشان است بصورت وحی نمی داند^۱ تا کمبود نزول جبرائیل و وحی آوری را در دین ابداعی جبران کرده، ادعا نماید که من نیز پیام‌هایم را حسی دریافت می‌کنم. علاوه بهرام الهی خود در اصول بنیادین پیامبران مدعی است «اگر فکر شخصی دخالت داده شود، پیام الزاماً تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و خلوص [حیثیت الهی] خود را از دست می‌دهد.»^۲ **نه تنها بنابر ادعای اودین ابداعی «فایده معنوی مثبتی در بر ندارد [بلکه] حتی خطرناک هم می‌باشد.»**^۳

وقتی تعبیر بهرام الهی را در تعریف از «اوهام» می‌خوانیم می‌گویید: «نتایجی مانند غرور، خودبزرگ‌بینی، شهوت‌جویی و غیره به بار می‌آورد»^۴ به یاد ادعای پدرش نورعلی الهی می‌افتم که می‌گوید: «هنوز هم هر وقت خدا را می‌بینم از خود شرم‌منده می‌شوم گرچه او هم هیچ وقت به رویم نیاورده است»^۵ یا در جاهای دیگر می‌گوید: «زندگی من و علی طابق النعل بالنعل یکی است»^۶ و جای دیگر می‌گوید: «شاگرد واقعی علی، من هستم. زندگانی من و مولا کاملاً شبیه هم است.»^۷ این ادعاهای خیالی که به هیچ وسیله به اثبات نمی‌رسد، همان اوهام نیست که بهرام الهی آن را به غرور و خود بزرگ‌بینی حتی شهوت‌جویی تعریف کرده است؟! در صورتی که جای دیگر می‌نویسد: «راهنمایان و معلمان معنوی اگر بر حق باشند ادعایی ندارند»^۸.

به علاوه دین ابداعی که مملو از نوع خرافات و موهومات فوق است و بهرام الهی ترسیده در سخنرانیها یا نوشته‌هایش نامی از آن به میان آورد؛ فقط به اینکه «جوهر ادیان»^۹ است اکتفا کرده، همان اصولی نیست که تغییر ماهیت داده‌اند «لایه‌ای غیرقابل هضم و حتی سمی پوشیده (دارند)» به تعبیر بهرام الهی «در این صورت می‌توان آن را مرده دانست. چرا که روح خود را از دست داده است. عمل به چنین اصولی، سودی نصیب روح ملکوتی انسان نمی‌کند، بلکه می‌تواند زیان‌هایی به بار آورد» که اگر ادیان قبل از اسلام برای تمامی دوره‌ها مفید و کفایت‌کننده بودند منسوخ نمی‌شدند. عجب است کتاب «سلوک در تاریکی» که به مسمومیت‌های آثارالحق اشاره می‌کند، خریداری و

۲- طب روح: ۱۳۴.

۴- همان مأخذ پیشین.

۶- آثارالحق، ج ۱ ص ۵۹۷ گفتار: ۱۸۶۳.

۸- راه کمال: ۱۷۹.

۱- طب روح: ۱۳۴.

۳- طب روح: ۱۳۵.

۵- آثارالحق، ج ۱ ص ۲۳ آخر گفتار ۵۳.

۷- آثارالحق، ج ۱ ص ۶۵۱ گفتار: ۱۹۵۹.

۹- طب روح: ۳۶.

نگاهداری و خواندن آن برای اتباع مکتب نورالهی حرام می‌شود. چاپخانه و مرکز پخش را آتش زدند و هر کتابفروشی اقدام به فروش کرد مورد تهدید قرار گرفت. حتی شیشه‌های مغازه‌اش را به وسیله موتورسواران شکستند.

آیا این همان قدرت طلبی نیست که مدعی هستند «در روح ملکوتی جایی ندارد بل مختص روح بشری است.»^۱

علاوه این دوره از «دین ابداعی» که تحت پوشش «مکتب نورالهی» می‌گذرد، همان ایامی نیست که بنابر گفته بهرام الهی «بهتر است شک کند چون چنین شکی سازنده است»^۲ و اگر شک نکنیم به دام دین ابداعی افتاده، به گمراهی کشیده شده‌ایم؟ آیا چنین سرنوشتی همان نیست که بهرام الهی می‌گوید: «کسی که اعتقاد به خدایی کاذب ببندد چنگ در طنابی زده که به بوته بی‌ثباتی متصل است دیر یا زود این بوته ریشه کن می‌شود و او به قعر گودال سقوط می‌کند»^۳

آیا او که معتقد است «حق در هر لباسی ظاهر شود حتی در لباس گدائی کثیف»^۴ همان خدای کاذبی نیست که شعارش را داده‌اند؟ و به راستی اینان که دین ابداعی آورده به نام «مکتب مولا» خلق را فریب داده و ادار کرده‌اند که خدایشان بدانند همان خدای کاذب نیستند که در لباس گدائی کثیف به تزویر، مردم را به قعر گودال بی‌اعتقادی سقوط می‌دهند؟! هرکس به او اعتقاد پیدا کند و عنان کارش را به دست او بسپارد ریشه کن می‌شود!؟

ادعای معنویتی خالص

پوششی جهت تزویر اعتقادی

طرحی که این طیف از مدعیان تربیت معنوی با نام «مکتب نورالهی» یا نشان‌های دیگر ریخته برای پیشبرد معنویت انحرافی پیش گرفته‌اند در حقیقت با آنچه بنام «اک» و نظیر آن مطرح است تفاوتی ندارد برای فریب مردمانی است که می‌شود ایشان را گرفتار خویش کرد.

مسئلاً کمتر کسی می‌تواند در میان ابداع اصطلاحات گیج‌کننده حتی بی‌معنا و

۱- طلب روح: ۶۳

۲- مبانی معنویت فطری: ۱۷۷

۳- همان مأخذ: ۵۸

۴- آثارالحق: ج ۲ ص ۱۰۱ بعد از گفتار ۲۰۵

پیچ در پیچ آن را فهم کرده فریب گنگ‌گوئی و مبهم نویسی آنها را نخورد، این گروه که در اهل حق، طائفه اعتقادی خود هم بر اثر کفرگوئی یعنی خلاف آئین یارسان گفتن و نوشتن و عمل کردن جایگاهی ندارند برای اینکه بتوانند به آنچه ابداع کرده‌اند حیثیت و اصالت بدهند مدعی شده‌اند جنبه‌های «علمی معنویتی خالص را تشریح»^۱ می‌کنند و ادعا دارند در هدف تغییری نکرده مقصود، همچنان این است که اساس یک سیستم معنوی سازگار با فطرت واقعی انسان مرحله به مرحله بنا نهاده شود^۲ این تفکر‌گویای حقیقتی قابل توجه است که آنچه پیامبران خاصه محمد بن عبدالله صلوات‌الله علیهما بعنوان آخرین دین آسمانی آورده‌اند سازگار با فطرت واقعی انسان نیست.

چنانکه بهرام الهی متوجه این اشکال و ایراد اساسی که منظور حقیقی او را به نمایش درمی‌آورد و بی‌حیثیت می‌سازد شده قبل از اینکه سئوالی از ناحیه کسی مطرح شود عقیده **انحرافی** او را برملا سازد می‌نویسد اگر سئوال شود: «انبیای سلف یک بار برای همیشه آموزشهای مفید و لازم معنوی را به انسانها داده‌اند و نیازی به این اقدامات ناخالص نیست» جواب می‌دهد: «این نظریه در صورتی می‌توانست قانع کننده باشد که اصول کهن بی‌کم و کاست بی‌آنکه چیزی از آنها حذف یا معنای حقیقی‌شان تحریف شده باشد به دست ما رسیده بود»^۳.

دقت کنید چه زهر کشنده‌ای را به جان خواننده می‌ریزد تا صید شود یا صید شده باقی بماند، نخست می‌گوید آنچه از گذشته به ما رسیده کم و کاست دارد یعنی آنها تحریف شده‌اند. این ادعا به گواهی تورات و اناجیل موجود درباره یهود و مسیحیت ثابت است ولی در مورد اسلام جرمی است نابخشودنی و نویسنده یا گوینده این مسائل نمی‌تواند مسلمان باشد زیرا چنین عقیده و اندیشه‌ای ارتداد آورده از جامعه اسلامی کنار گذاشته خواهد شد. در معنا خروج بر اسلام و مسلمانی است.

منظور بهرام الهی با این تزویر اعتقادی که بنام معنویتی خالص مطرح می‌کند توجه دادن به ناجی بدلی است که برای پدرش و خود فراهم آورده البته او با تردستی و مهارتی خاص درک این مهم را با یک تزویر اعتقادی از انسان می‌گیرد. زیرا همین که شنونده یا خواننده می‌خواهد نتیجه بگیرد و فهم کند بهرام الهی باطناً برخلاف اینکه تظاهری کند

۲- همان مأخذ پیشین

۱- معنویت یک علم است: ۱۲

۳- همان مأخذ پیشین: ۱۷

هیچگونه اعتقادی به هیچکدام ادیان دست خورده و اسلام سالم مانده ندارد او را با ضد گفته‌های خود فریب می‌دهد دقت کنید می‌نویسد: «اکنون نیز تعلیمات پیامبران در مورد مبانی معنویت همچنان معتبر است اما شیوهٔ ارائه آن نیز باید متناسب با طرز فکر و روحیه مردم این دوران باشد»^۱. این درست ضد نظری می‌باشد که خواندید.

علاوه جای سؤال دارد جو یا شویم اگر تعلیمات پیامبران معتبر است پس دین ابداعی با این توجیهات خنک که دارید چیست؟ و مهمتر اینکه تناسب دادن تعلیمات با طرز فکر و روحیه مردم لازمه‌اش تحذیف است که مقدمهٔ تحریف می‌باشد.

سپس چنان ظریف زمینه را برای به انحراف کشاندن معنویت آنهم در قالب «معنویت یک علم است» آماده می‌کند می‌نویسد: «در میان گذشتگان، اولیا و نوابغ معنوی بوده‌اند در میان ما نیز باید چنین افرادی باشند» سپس فوراً اضافه می‌کند «ممکن است به نظر برسد که چنین استدلالی مورد سوء استفاده فرصت طلبان می‌شوند»^۲ ملاحظه کنید چطور خویش را از ننگ فرصت طلب بودن که هست دور داشته در زمرهٔ نوابغ معنوی و اینکه مطالبش عاری از غرض است قرار می‌دهد. در صورتیکه در لابه‌لای نوشتجات او ادعاهای ابلیسانه منحرف کننده فراوان جلب توجه می‌کند که جنایات معنوی است. زیرا وقتی از او سؤال می‌کنند **جنایات معنوی چیست؟** می‌نویسد کسی را از راه راست به راه باطل کشاند خود را بدون اذن مبدأ و بدون داشتن معلومات لازم راهنمای معنوی معرفی کردن^۳ او که ناجی بدلی می‌سازد، نخست می‌نویسد: ابراهیم و موسی و امام حسین از عشق الهی سرشارند، فوراً اضافه می‌کند: «این عشق الهی را در وجود کسانی جز انبیاء و امامان نیز می‌توان سراغ گرفت»^۴ به این توضیح خویش را هم‌شان با امامی چون ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام می‌داند و معرفی می‌کند یا طوری می‌نویسد که خواننده دربارهٔ و چنین گمانی کند، پس جنایت معنوی مرتکب شده است.

۱- همان مأخذ: ۱۹

۲- همان مأخذ: ۴۹

۳- همان مأخذ: ۱۸

۴- همان مأخذ: ۱۳۲

ناجی بدلی

در طرح ظهور منجی آسمانی

بزرگان و مشاهیر ادیان آسمانی این را پذیرفته‌اند که نجات دهنده‌ای در راه است، پس از ظهورش، عدالت و صلح به سراسر کره زمین حکم فرما می‌شود.

بهرام الهی ادامه دهنده دین ابداعی پدرش با اعتقاد به اینکه «منجی تمامی ادیان یک ذات واحد» به نام ناجی است،^۱ او از روح کل که در ارتباط «به خدا، همچون نسبت صفت به ذات است»^۲ ایجاد شده، اشرف بر جمیع موجودات است [که] مأموریت‌های الهی از جمله هدایت مخلوق را بر عهده دارد» این منجی نیروی نظر الهی «که در همه حال مثبت و مفید است و منشاء مواهب مادی و معنوی» می‌باشد^۳ به او تفویض شده به «روی کرات نزول می‌کنند و وارد جسم این بزرگان به جامعه بشر درمی‌آیند تا مانند سایر افراد بشر سیر کمال معنوی خود را در قالب ماده انجام دهند غالباً به عنوان پیامبر، اولیاءالله یا مردان و زنان مقدس خود را به مردمان می‌شناسانند»^۴.

دقت بر **متن بالا** که از نظر گذشت نشان دهنده یک **تزویر اعتقادی** است که زمینه ساز **ناجی بدلی** می‌باشد.

طرح منجی بدلی زیر نام «زمین هیچ وقت خالی از نماینده خدا نیست»^۵ برای جایگزینی یا هم‌شان سازی منجی الهی در همین کلمات به ظاهر بدون زهر وهم و خیال توجه را جلب می‌کند. آنجا که می‌نویسد: «نظر الهی» به آنها تفویض شده، نوعی بدلی را در کنار حقیقی قرار داده، صاحب یک موقعیت دانسته. و وقتی می‌نویسد: «این ارواح متعالی بر روی کرات نزول می‌کنند» هر دو نوع را آسمانی در حقیقت الهی می‌شناساند و آنجا که می‌نویسد: «این بزرگان به جامعه بشر در می‌آیند تا مانند سایر افراد بشر سیر کمال معنوی خود را در قالب ماده انجام دهند» بطور کلی آنها را هم‌شان می‌نمایاند. چنانکه در نام بردن و به نمایش گذاشتن آنها «پیامبر» و «اولیاءالله» را در کنار «مردان و زنان مقدس» گذاشته که خود را به مردم می‌شناسانند. اغلب مردان خدا را که هم‌جنس مرد و زن می‌داند^۶ صاحب مقامات معنوی^۷ می‌شناساند. پس منظور او از به کار گرفتن مردان خدا

۲- راه کمال: ۱۷۴

۴- راه کمال: ۱۷۷

۶- مبانی معنویت فطری: ۱۴۲ پاورقی شماره ۲

۱- راه کمال: ۱۷۴

۳- راه کمال، پاورقی صفحه ۱۷۷

۵- راه کمال: ۱۷۶

لااقل اینجا افرادی هستند که در کنار مقام پیامبری یا ولایت قرار می‌گیرند. مهمتر و جالب توجه‌تر اینکه در متنی که از نظرتان گذشت معتقد است پیامبر و اولیاء الله در عالم ماده نیازمندی طریقی کمال هستند. یعنی سرمایه پیامبری یا امامت را نداشته، لکن برای این مقام برگزیده شده‌اند و باید برای ایفای نقشی که به ایشان سپرده شده، سیر کمال نمایند. این طرح مسلک ابداعی زمینه را برای خلق بدون موقعیت پیامبر و ولی الله آماده می‌کند تا در کنار پیامبر و امام با ادعای چنین موقعیتی ریاست کند.

تمامی گزیده‌ها از نوشته بهرام الهی حکایت از فعالیت مرموزانه‌ای میکند تا خلق عادی در خلقت را با آنها که علت غائی آفرینش بوده‌اند با مأموریت پیامبری یا امامت در صحنه تاریخ ظاهر شده‌اند را با افرادی مانند پدرش، و نظیر او هم سطح قرار دهد چنانکه می‌نویسد: «تمام دوران‌ها همیشه عده کثیری هستند که صورت ظاهر این بزرگان را تقلید می‌کنند تا به قصد جلب منافع مادی مردم را به سوی خود جلب کنند»^۸.

برای رفع تفاوتی که در چنین مواقعی جلب نظر می‌کند و مورد سؤال قرار می‌گیرد چرا سفیران الهی با مدعیان خیالی در یک سطح قرار گرفته‌اند پیامبران و اولیاء الله را با مردان یا زنان مقدس در کنار هم قرار می‌دهد می‌نویسد: «مانند سایر افراد بشر سیر کمال معنوی خود را در قالب ماده انجام دهند»^۹ بهرام الهی ماهرانه در لابه‌لای موضوع «ظهور منجی» مطالبی اختراعی را به قید تحریر درمی‌آورد و تفهیم می‌کند او بر این عقیده است عده‌ای بدون انتخاب خدا یا امامان بر این منصب قرار داشته‌اند. دقت کنید می‌نویسد، «نباید انتظار داشت همه او را شخصاً بشناسند»^{۱۰} سپس ادامه می‌دهد: «از آنجا که زمان دقیق این واقعه بر همه نامعلوم است و تفاسیر گوناگون ضد و نقیض در این مورد وجود دارد، معقول آن است که کوشش انسان در هر زمان برای شناخت حق و مظاهر آن باشد که در این صورت ظهور منجی به یک اقعیت حاضر تبدیل می‌شود. زیرا ولی خدا همیشه در روی زمین هست»^{۱۱} دقت کنید چطور عوام‌پسندانه امام زمان را تکثیر می‌کند.

۸- راه کمال: ۱۷۸

۱۰- راه کمال: ۱۷۴

۷- همان مأخذ پیشین: ۱۴۴

۹- راه کمال: ۱۷۷

۱۱- راه کمال: ۱۷۴ - ۱۷۵

اینگونه مطالب بی پایه و اساس نشان می‌دهد بهرام الهی مصمم است راه را برای ادعای **ناجیان بدلی** که در گذشته به نام امامان بدلی شناختیم باز کند زیرا علاوه بر نشانه‌هایی که ارائه دادیم آنجا که می‌خواهد ظهور منجی در ادیان را نام ببرد می‌نویسد: «بهرام نزد زرتشتیان، ایلیا نزد یهودیان، عیسی نزد مسیحیان و **حضرت مهدی نزد مسلمانان و غیره**».^۱

اگر اسلام را آخرین دین می‌داند آخرین منجی ادیان هم مهدی روحی له الفداء است **منظور از طرح «غیره» یعنی راه برای ادعای مهدویت باز کردن**. مهم اینست که امام بدلی یا منجی بدلی را در کنار حقیقی آن قرار داده به ترویج آن پرداخته، می‌نویسد: «از ابتدای بشریت همواره فردی در مقام نماینده خدا روی زمین وجود داشته است که پرتو ذات الهی را انعکاس می‌دهد، چنین کسی را ولی می‌نامند او **قطب معنوی** و امانت‌دار فکر و قدرت الهی بر روی زمین است در اصل ولی یکی از همان ناجیان است».^۲ برای اینکه مبادا سهمی از این طرح ناجی بدلی نصیب غیر او شود تذکر می‌دهد: «گاه به گاه رویدادی استثنایی به وقوع می‌پیوندد و آن ظهور روح کل در جامعه بشری است، در این وقت ولی دیگر یکی از ناجیان نیست بلکه خود مظهر ذات الهی است در این حال است که سخن از ولی مطلق به میان می‌آید، ولی مطلق مظهر ذات، فکر و قدرت حق است نه تنها در زمین، حتی ممکن است در کل جهان»^۳ موقعیت داشته باشد.

اطلاق ولی مطلق در زبان بهرام الهی آدمی را به سوی امام آسمانی سوق می‌دهد؛ ولی مطالعه سطور بعد نشان می‌دهد که **او حتی ولی مطلق را تکثیر می‌کند** نخست عنوان «وجه‌الله» که معتقد است در صدر ارواح جای دارد و مظهریت مطلق است، یعنی آئینه تمام‌نمای مشیت خدا^۴ می‌باشد به او می‌دهد. زیرا خوانده است که امام - علیه‌السلام - فرموده‌اند: «نحن مشیة الله» ما مشیت خدائیم.^۵ پس تعمیم مشیت الهی یعنی در کنار امام قرار گرفتن است. چنانکه ولی مطلق را همان وجه‌الله مخصوص امام دانسته و وقتی همگانی می‌کند می‌نویسد: «در طول ۱۵ قرن اخیر با فاصله ۷ قرن از یکدیگر سه تن از آنها که به معنای واقعی کلمه [ولی مطلق] بوده‌اند ظهور کرده‌اند».^۶

۱- راه کمال: ۱۷۴ پاورقی شماره ۱

۲- راه کمال: ۱۷۸

۳- راه کمال: ۱۷۸ - ۱۷۹

۴- مبانی معنویت فطری: ۱۴۲

۵- ولایت متقین: ۱۲۲

۶- راه کمال: ۱۷۹ پاورقی شماره ۳

باز جهت تاکید بیشتر که مبادا خواننده از بدلی‌ها غافل شود، توضیح می‌دهد: «برخی ولی‌ها پیامبر نیز بوده‌اند اما اکثر آنها دور از شهرت زیسته‌اند و زندگی ساده‌ای داشته‌اند و خود را تنها به تعداد کمی از مردم شناساندند».^۱ با این شواهد وقتی می‌گوید: «زمین هیچگاه خالی از وجود ولی نمی‌تواند باشد»،^۲ منظورش بسط و اشاعه اندیشه قانون اعتقادی لایتغیر تشیع نیست، زیرا در توضیح اختصاص یافتن ولی به فرد می‌نویسد: «به معنای عام که هم‌جنس مرد و هم‌جنس زن را دربر می‌گیرد»^۳ و این در ارتباط با مقام امامت، جایگاهی در تشیع ندارد.

۱- راه کمال: ۱۷۹

۲- مبانی معنویت فطری: ۱۴۳ به صورت «زمین هیچ وقت خالی از نماینده خدا نیست» در راه کمال:

۳- مبانی معنویت فطری: ۱۴۳ پاورقی شماره ۸



بخش سوم
۴۱۴

نور علی الهی در لباس های گوناگون

رکن رابع

ضاللتی دیگر در ایام غیبت

شیخ احمد فرزند زین العابدین فرزند ابراهیم که به لحاظ زادگاهش به «احسائی» شهرت یافته با مشرب ابداعی فکری و سوانح خاص زندگیش، شهرت زادگاهش را به ثبت همیشگی تاریخ رسانده و دامنه تأثیر او را به پس از حیاتش کشاند. مهمتر اینکه مقدمه تحولاتی تاریک و ننگین گردیده، در کنار افرادی که ذکر و ثنایش گفته و می‌گویند، مؤمنان به اصول اعتقادی الهی، چون اندیشه‌های او را پدر ضلالت جدید دانسته‌اند زبان به طعن او گشوده، افکار و آراء و سلیقه‌های بی‌اعتبار اعتقادیش را با دلائل عقلی و نقلی در دو کفه ترازوی عقل و دین گذاشته به فرد و جامعه ارائه داده‌اند.

خوابهایی که در حیطة دون معصوم - علیه‌السلام - واقعاً خواب است، تأثیر عمیقی در او داشت^۱ که فکر کند مورد توجه عالم غیب است و حضرت غیب الغیوب او را برای رسالتی آماده می‌سازد. البته باید بپذیریم وهم و خیال چنان دامنه وسیعی دارد که بعضاً انسان نمی‌فهمد دچارش شده، براساس خیال چه لطمه‌ی جبران‌ناپذیر ایمانی را پذیرفته و بدون وقفه در اینکه همه وجودش را به اشغال و تصرف درآورده آن را حمایت می‌کند.

خیالِ چنبرِ زلفش فریبت می‌دهد حافظ نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجیبانی خواب و خیال به استناد گفته او چنین کرد: «از دنیا جز آن درسی که می‌خواندم روی گردان ساخت، از زبان هیچ بزرگی که به مجلس او می‌رفتم نظیر سخنان آن مرد را نشنیده بودم و از آن پس تنها تنم در میان مردم بود.»

خیال حوصله بحر می‌پزد هیهات چه‌است در سر این قطره محال اندیش
این رویا سرآغاز تحولی در زندگی او شده، موجب اشتغال بیش از حد او به عبادت و تفکر گردید. تا اینکه در ۱۱۸۶ قمری مقارن با آشوبهای ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم

سعودی^۱ در حالی که بیش از بیست سال نداشت به کربلا و نجف مهاجرت نموده به درس مشاهیر عصر خویش راه یافت تا جایی پیش رفت که از عده‌ای اجازه‌روائی دریافت نمود^۲ و به چند کسانی نیز اجازه داد.^۳

البته دانستن حقیقتی مهم که اغلب به آن اشاره‌ای نکرده‌اند ضروری است. بعضاً اینگونه اجازات را ملاک صحیح بودن آرا و افکار صاحب عقیده‌ای می‌دانند که در جامعه شهرتی به هم زده است. در صورتیکه این نوع اجازات حتی اجازه‌اجتهاد بیان‌کننده مراتب علمی فردی می‌باشد که سالها عمرش را صرف علمی نموده مسلماً نمی‌تواند تائید کننده افکار و آرای اعتقادی او هم باشد. زیرا شواهدی در تاریخ داریم که عالمان برجسته‌ای با داشتن چنین اجازاتی راه ضلالت را پیش گرفته با تاویل آیات و توجیه روایات به ضلالت و گمراهی ابداعی خویش شهره شده‌اند. از طرفی شخصیتهای برجسته مراکز علمی دینی با صدور اجازتهای به نام فرد مراتب علمی او را تائید کرده، ولی مؤید نبوده‌اند که چنین فردی تا زنده است حتماً بر صراط مستقیم دین استوار می‌باشد.

و لذا می‌بینیم در همین ایام که مصمم است شخصیت سازی کند، پشتوانه‌ای از تائید بزرگان حوزه نجف را پشت سر داشته باشد، در درس نخست به سایر تلامذه و سپس به مدرسین عالی مرتبه انتقال می‌دهد «از امام صادق - علیه السلام - شنیدم و در برخی موارد هم مدعی می‌شود: «شفاهاً از او شنیدم»^۴ حال چطور می‌توان به این خوابها اعتماد کرد، جای هیچ راه و روشی باز نیست.

ولی باید به این توجه داشت شیخ احساسی با چنین زیرکیهای جالب، به مطالب خود اصالت مقدس می‌داد و شخص خویش را صاحب شأن و جلالت می‌نمود. مخصوصاً که شاگردانش امثال سید کاظم رشتی همین مطالب را بر فرض که ادعا هم نباشد اشاعه می‌دادند آن هم با آب و تابی که‌ای کاش حضور داشتیم و از نزدیک می‌دیدیم! می‌گفتند: «این علوم (آنهائی که شیخ احمد مدعی بوده است) در خوابهای درست و پاک از ائمه خدا به آن جناب می‌رسید و شک و تردیدی در این نیست که شیطان به صورت‌های

۱- تحفة المستفید: ۱۲۹/۱.

۲- انوارالبدرین از علی بحرانی: ۴۰۶-۴۰۷ دلیل المتحیرین سید کاظم رشتی: ۵۱-۵۵.

۳- انوارالبدرین: ۴۰۷ لباب الالقب حبیب‌الله شریف کاشانی: ۵۴، الذریعه: ۸۸/۱۱ و ۱۴۱، مقدمه شرح الزیارة بقلم عبدالرضا ابراهیمی کرمانی: ۲۴.

۴- شیخگیری و بایگیری: ۲۵.

رهبران ضلالت _____ رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

مبارکه ایشان متصور نمی‌توان شد.^۱ همینطور شیطان به صورتهای مبارکه در خواب یا بیداری ظاهر نمی‌شود، ولی آن چه مهم است از کجا باید به صحت اینگونه خوابها و این که به خواب آمده به راستی امام بوده، پی ببریم. ولی چنان این ادعاها در حوزه پخش شده بود که نقل می‌کردند شخصیت بلند مرتبه علمی «سید علی طباطبائی» فرموده‌اند: «شیخ به مقامی رسیده که می‌گفته: **سمعت عن الصادق**».^۲

شیخ احسائی با اینگونه شایعات موقعیت‌ساز در حوزه به سر می‌برد تا اینکه بیماری طاعون سلامتی زندگی را در عراق به خطر انداخته او نیز مانند عده‌ای از فرار کنندگان، به احساء بازگشت و پس از اقامتی چهار ساله در ۱۲۱۲ به قصد مراجعت به عتبات عالیات زادگاهش را ترک گفته، پس از چهار سال اقامت در ذورق نزدیکی بصره و پنج سال در بصره و روستاهای آن، عاقبت در سال ۱۲۲۱ روی مقصود به عتبات نهاد^۳ و بعد از توقیف کوتاه از عتبات عازم مشهد رضوی شده، لکن بین راه در یزد مختصر اقامتی نمود.^۴

در این موقع شهرت و آوازه مردی خانه به دوش - که به لحاظ منظوره‌های مرموزانه جایی ساکن نمی‌شد تا فردا از این شهرت بهره‌برداری کند - به دربار ایران رسید. قصه‌های منتشره که بسیار حساب شده فراهم آمده و جای مطرح شدنش از قبل مورد بررسی قرار می‌گرفت، فتحعلیشاه قاجار را طالب دیدار و ملاقات شیخ احسائی کرد. و اصولاً قصه‌سازیه‌های غیرعادی برای همین منظورهاست که دام و دانه‌ای بشود.

از طرفی همانطور که اقتضای چنین اشخاصی است ناز و انصراف هم با شیخ احسائی توأم شد. آنقدر این اعراض از رفتن به تهران و با شاه ملاقات داشتن را قوت بخشید تا جایی که به مخبران ولگرد یزد گفته شد شیخ برای اینکه با شاه ملاقات نکند می‌خواهد عازم بصره شود. مردم یزد با شنیدن این شایعات، ملتمسانه از شیخ خواستند

۱- شیخگری و بابیگری از مرتضی مدرسی چهاردهی: ۵۲.

۲- همان مأخذ: ۴۶، سید مرتضی مدرسی می‌نویسد: «آنچه در این باره نسبت به سید علی مؤلف کتاب ریاض می‌دهند معلوم نیست صحیح باشد زیرا مؤلف ریاض عالم عزیزی بود به اتفاق فقهای شیعه معتقد بود مدارک و دلائل استنباط احکام شرعیه را از راه و رسم مخصوصی که کتاب و سنت و اجماع و عقل صریح است استخراج باید کرد. و هرگاه فلان مدعی شود که من در خواب فلان را ملاقات کردم به اندازه پر کاهی این استدلال ارزش علمی ندارد. (شیخگری و بابیگری: ۴۸ پاورقی).

۳- شرح احوال شیخ احمد احسائی ترجمه محمد طاهر کرمانی: ۱۹-۲۲.

۴- همان مأخذ: ۲۲-۲۳.

به لحاظ اینکه مبادا شاه تصور کند یزدیان مانع این ملاقات شده‌اند بهتر است بر اهالی یزد منت گذاشته عازم تهران شوند. شیخ احمد که منتظر چنین فرصتی بود، فوراً به سمت تهران حرکت کرده، مورد تجلیل و تکریم و استقبال درباری قرار گرفت، مهمان دربار قاجار شد.

پس از مدتی اقامت و زندگی همدوش و هم شأن مقام ملوکانه با دریافت عباى ترمه مروارید دوز مبلغی هنگفت هدیه و مقرر شدن حقوق مستمری^۱ زمزمه عزیمت شیخ به عتبات بر زبانها افتاد. شاهزادگان از رفتار و ارادات فتحعلیشاه نسبت به احسائی تبعیت کردند محمدعلی میرزا دولتشاه فرزند شاه، حقوق مستمری ماهانه برای او تعیین کرد و مبلغ هزار تومان هزینه سفر به اضافه یک قریه بزرگ در صومۀ کرمانشاه به او اهداء کرد.^۲ خلاصه شیخ احمد احسائی پس از فروش بهشت به شاهزادگان و دریافت پول قابل توجهی^۳ قصد سفرش را با شاه قاجار در میان گذاشت و فتحعلیشاه مخالفتش را به اطلاع شیخ رسانده تا در یک ملاقات خصوصی مطلبی به شاه عرض کرد، علاوه بر اینکه شاه راضی به مهاجرت او شد. ماهیت باطنی ایمانی شیخ هم به ثبت تاریخ رسید.

نوشته‌اند: وقتی شاه متوجه تصمیم شیخ گردید، به اقامت او در تهران اصرار نمود. شیخ در قبال آنهمه پافشاری شاه؛ به او گفت: «اگر در اینجا بمانم وقتی مردم نزد من از احکام دولت دادخواهی می‌کنند، به ضرورت حمایت مسلمانان می‌باید وساطت کنم، در این حال پاسخ قبول یار د شاه، یا موجب تعطیلی سلطنت است یا مایه خواری من»^۴ پس بهتر است به رفتن من موافقت شود.

دقت در مطلب فوق روحیه احسائی را به نمایش می‌گذارد که پناه دادن مردم را از ظلم و تعدی دربار برای خود خواری دانسته، مهمتر اینکه احقاق حقوق مردم ستمدیده و مظلوم را برخلاف مصلحت دربار می‌داند و خلاصه حفظ شئون خود و برقراری نظام استبدادی فتحعلیشاه قاجار را بر دادرسی مردم زجر کشیده ستمدیده ترجیح می‌دهد.

پس از این مصلحت اندیشی دربار را ترک کرده، از سال ۱۲۲۳ تا ۱۲۲۹ به اتفاق خانواده‌اش با امکانات فراهم آمده دربار قاجار در یزد روزگار را به خوبی و خوشی می‌گذراند و سپس به قصد زیارت عتبات عالیات وارد کرمانشاه شده مورد پذیرائی و

۲- همان مأخذ: ۵۰۱/۱.

۴- شرح حال شیخ احمد احسائی: ۳۴-۳۶.

۱- دائرةالمعارف تشیع: ۵۰۰/۱.

۳- شیخ‌گیری بایگیری: ۲۵.

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

استقبال شایان توجه شاهزاده محمد علی میرزای دولتشاه حاکم کرمانشاهان قرار گرفته، ده سال در آنجا می ماند. سپس به مشهد و یزد و اصفهان رفته دوباره به کرمانشاه مراجعت می کند، پس از یک سال اقامت عازم عتبات می گردد.^۱ آنچه در اینجا می باید مورد توجه قرار گیرد که دیگران از کنارش گذشته اند، مسئله سفرهای پی در پی او به شهرهای مختلف ایران است که مسلماً براساس سیاست و منظوری صورت می پذیرفته، یکی از جهات آن همان می باشد که سید کاظم رشتی و حاج محمد کریم خان کرمانی^۲ به آن اشاره کرده به عنوان گزارش سفرهای شیخ احمد به دست داده اند، این سفرها که «بزرگ داشتهای مردم و علماء در شهرهای مختلف را همراه داشت» نشانه معروفیت وی و موجب اقبال جوامع مذهبی ایران به او می گردید.

این نتیجه همیشه به افرادی مربوط می شده است که دارای تصمیمها و مقاصدی بوده اند و خیالاتی در سر داشته اند و در مورد شیخ احمد احسائی خوشبختانه بدون اینکه نیازی به تحقیق و بررسی داشته باشیم چند نمونه از وقایع زندگی او گویای اینست شیخ احمد با تمام خوش آوازی که او را به وارستگی و جهد در عبادات و ریاضات آنها با قید شرعی بودن، می شناسانده^۳ مقاصدی را در سر می پرورانیده است که زمینه این همه سیر و سیاحت را فراهم آورده، موجب شهرت و آشنائی او با افراد مختلف شده است:

۱- طرح آراء و عقائد بی سابقه او مانند آنچه درباره معاد و اطوار جسم با سبکی جدید و بی پشتوانه به اسم «هور قلیایی» ابراز کرده است.^۴ در تشیع جایگاهی نداشته به انکار معاد جسمانی شهرت یافته است. مهمتر باید دانست این طرح در نظام اعتقادی شیخیه مبنای تبیین مسأله معراج رسول خدا و غیبت امام زمان نیز گردید. به همین لحاظ با مخالفتهای سرسختانه کثیری از مشاهیر و معاریف عالمان دینی عصرش مواجه شده است. که علاوه بر تضعیف مبانی اعتقادی تشیع، روح اسلام اصیل، عدهای را به آن مبتلا کرده و می بینیم بعدها این اندیشه شخصی و برداشت سلیقه ای، گروهی از شیعیان

۱- دلیل المتحیرین: ۳۳ به بعد. ۲- هدایة الطالبین: ۳۸ به بعد.

۳- قصص العلماء: ۳۵-۳۶ روضات الجنات: ۲۱۶/۱.

۴- شرح الزیارة: ۲۶/۴-۲۷، ۲۹ شرح العرشیه: ۱۸۹/۲-۱۹۱ مجموعه رسائل الحکمیة: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰.

را گرفتار بلیه فرقه‌سازی نموده به صورت و نام شیخیه مطرح گردیده در خدمت قدرتهای حاکم قرار داده تا موجب تفرقه جامعه تشیع گردد و به حکم «تفرقه انداز، حکومت کن» در آسودگی خاطر بر جامعه اسلامی شیعی براساس سیاستهای استعماری حکومت کنند.

۲- طرح جایگاه امام در آفرینش است^۱ با اینکه قسمت اعظم آنچه در این بخش

از آراء و عقائد خویش ارائه داده، برگرفته از همان موضوعات مهمی است که در تشیع نسبت به امام مطرح می‌باشد. لکن در کنار آنچه شیعه، بدون اینکه جایی برای نسبت دادن آن به غلو و غالی گذاشته باشد، احسائی چنان مسائل را مطرح می‌کند که او را به نمودار حق ائمه طاهرین به روش غالیان محکوم می‌نمایند.^۲

۳- در کنار این حرکت جنجال برانگیز که بابی مشکل‌آفرین را در تشیع گشود و

زمانهای زیادی از عمر گرانمایه رهبران دینی شیعه را برای حل معضلهائی که همراه داشت به خود اختصاص داد، **مشکل فرقه‌سازی** را که شاید چند قرنی بود، تشیع یا بهتر است بگوئیم اسلام از شر و فسادهای آن در امان مانده بود، دوباره تجدید کرده از حوزه درسی شاگرد همراه و همراز او کاظم رشتی، **فتنه رکنی گری و بابیگری** دو اختراع بسیار خطرناک برخاسته، بر جان سالم مردم مسلمان مؤمن نشست. بلکه در خیلی موارد دیده شده است، **بهائیت فرزندی بابیت که نواده اعتقادی کاظم رشتی می‌باشد**، در جامعه یهود و مسیحی نیز رخنه کرده، حتی یهودیان و مسیحیان را از پابندهای خود به ضلالت و گمراهی کشانده است.

چنانکه می‌بینیم بعد از فوت اساتید و مشایخ اجازاتش، برای اینکه مبادا افکار و عقائدش از اعتبار او بکاهد، ادعای کشف و شهود و الهام و تفویض و غلو و موهومات نموده، خلاصه در مراکز شیعه و محافل علمی قیل و قالی به راه انداخت^۳ و مهمترین آن ایام سکونت او در قزوین است که منجر به تکفیرش گردید.

این تکفیر به آن صورت نبود که نقل قول شیخ احمد احسائی را شنیده براساس شنیده‌ای حکم کنند، بلکه با شخص او صحبت می‌کردند. حتی بعضاً مانند ملا محمد جعفر استرآبادی متوفی ۱۲۶۳ که از مشاهیر علمای تهران بوده است با اینکه عالمان هم

۱- شرح الزیارة: ۲۱۷/۳-۲۱۹، ۲۶۷ ج ۴/۴، ۷۹ مجموعه الرسائل: ۳۲۳.

۲- آشنائی با فرق و مذاهب اسلامی از آقای رضا برنجکار: ۱۷۵.

۳- دائرةالمعارف تشیع: ۵۰۱/۱.

رهبران ضلالت ————— رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

عصرش شیخ را تکفیر کرده بودند می گوید: باید با او صحبت کنم. کتابش را می خواند. ولی باز می فرماید باید با شیخ احمد صحبت کنم. تا اینکه در حمام بین ملا محمد جعفر و شیخ احمد ملاقات صورت می گیرد. جویای احوال یکدیگر می شوند. شیخ از ملا محمد جعفر تشکر می کند که فوراً او را تکفیر نکرده است. سپس عقائد و آراء خود را بیان می کند و ملا محمد جعفر هم وارد بحث می شود به حدی که مردم جهت تماشا به گرمابه هجوم می آورند. عاقبت علامه استرآبادی با شنیدن عقائد و آراء شیخ احمد احسائی، او را تکفیر می کند.^۱

در اینصورت اگر مدعی شویم ثمره وجودی مردی مرموز که بیشتر اوقات عمرش صرف سیاحت و آشنائی با شخصیت‌های روحانی و اقتصادی و سیاسی شهرهای ایران شده در هر شهر و دیاری از رجال علمی و شخصیت‌های سیاسی و تجار سرشناس برای خویش طرفدارانی فراهم آورده، **تا زمانی که آراء و عقائد خویش را با ایجاد مذهب تازه‌ای^۲ ارائه دهد در گوشه و کنار ایران شیعه طرفدارانی داشته باشد** که در مقابل مخالفان صف‌آرایی کنند. و لذا براساس گزارش‌های تاریخ هرکجا سفر کرده بود شیعیان به شیخی و متشرعه تقسیم شدند و اختلافات حادی^۳ را به وجود آوردند. چنانکه بعضی از محققان پیرامون ماجرای شیخ احمد نتیجه گرفته‌اند: پس از آنکه شیخ و پیروان او تکفیر شدند، شیعیان دوازده امامی به دو فرقه شیخی و متشرعه‌ی بالاسری تقسیم گردیدند. اختلاف اصولی و اخباری فراموش گشت به جای آن اختلاف شیخی و بالاسری به وجود آمد و فکر مردم ایران را به خود سرگرم کرد آنها را به جان هم انداخت.^۴ ولی نباید فراموش کرد که این جنجال به خواست شخص شیخ احمد پا گرفت. زیرا اگر تمایلی به این شکاف در تشیع نداشت، مطالب عقیده‌ای خویش را بعد از مخالفت علما پخش نمی‌کرد و به آنها اصرار نمی‌ورزید تا رسمیت پیدا کند. بدتر اینکه نوشته‌اند: «جزء مذهب شیعه کرد و هرکس که آنها را پذیرفت از سایر شیعیان جدا شده خود را شیخی می‌دانست» مهمتر اینکه از ناحیه کارگردانان دستگاه شیخ احمد به آنها دستور

۱- شیخیگری بایگیری: ۴۹.

۲- تحقیقی در تاریخ بایگیری بهائیکری: ۱۳. که البته نباید به مسلک‌های ساختگی عنوان دین یا مذهب داد.

۳- دائرةالمعارف تشیع: ۵۰۱/۱.

۴- تحقیقی در تاریخ بایگیری، بهائیکری از دکتر یوسف فضائی: ۴۸.

داده شده بود که بگوئید: «شیعه خالص منم و دیگران گمراهند.»^۱

در همین اوقات که شیعیان ایران را به نفاق و دو دستگی مبتلا کرده بود کتابی به نام شرح الزیارة نوشته، دشمنان شیعه آن را به نزد پاشای بغداد فرستادند به لحاظ اینکه شیخ احمد در آن کتاب ابوبکر، عمر و عثمان را نکوهش کرده بود، پاشا، میر آخور خود را به کربلا فرستاد مدت یازده ماه کربلا را محاصره کردند. تقریباً ۱۲ هزار گلوله توپ و خمپاره بر آن شهر ریخته، قسمت کفش کن حرم حضرت امام حسین - علیه السلام - بر اثر این کار خراب شد.^۲ **حال چرا شیخ احمد احسائی «رکن» ساز ضد شیعه**

بخش سوم

۴۲۳

شرح الزیارة نوشته و در صورتیکه طرح جدید اعتقادی برای تقویت پدیده ولایت بدون امامت ارائه می دهد از ابوبکر و عمر نکوهش کرده؟ باید دانست سرکوبی شیعه و هتک حرمت امام و امام زادگان کربلا حل معما می نماید.

و عجیب است وقتی مقدسترین مکان زیارتی شیعه را دچار چنین بی حرمتی کرد و شیعیان را مبتلای بدخشمی داود پاشا نمود، فرار را بر قرار برگزید و به سوی مکه گریخت. برخلاف اینکه شیخیه معتقدند در جنة البقیع دفن گردید، در دو منزلی^۳ راه مدینه مُرد. همانجا به خاک سپرده شد.^۴ در همین موقع حساس **کاظم رشتی** برخلاف استادش قرار را بر فرار انتخاب کرد، منزلش از ناحیه حکومت بغداد بست اعلام می شود تا هرکس به منزلش پناه می برد از تعرض مالی و جانی در امان باشد. حالا چطور بارگاه حضرت ابا عبد الله الحسین و حضرت قمر بنی هاشم با آن همه موقعیتی که در اعتقادات اسلامی و نزد مسلمانان دارند، جهت پناهنده شدن بست قرار نگرفت، خانه شاگرد شیخ احمد امان خانه گردید، هزار نکته باریکتر از مو اینجاست.

در همین ایام ایران مرکز همیشگی تشیع نیز در آتش فتنه ای که شیخ احمد برپا کرده بود می سوخت. در تبریز میرزا شفیع مجتهد که شاگرد شیخ احمد و کاظم رشتی بود به ترویج مسلک شیخی پرداخت، اعیان تبریز که اقوام و خویشان او بودند مسلکش را حمایت می کردند و شعار می دادند امروز اعلم علمای شیعه کاظم رشتی است.^۵ در صورتیکه نسبت به کاظم رشتی به نتیجه رسیده، نوشته اند: «این مرد از استاد خود (شیخ احمد

۱- شیخگیری و بایگیری: ۳۳-۳۴.

۲- هدایة السبیل از فرهاد میرزا: ۱۲۸.

۱- کتاب شیخ احمد احسائی: ۱۹.

۳- همان مأخذ: ۱۳۷.

۵- شیخگیری و بایگیری: ۳۹.

رهبران ضلالت _____ رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

احسائی) هم مرموزتر و خطرناک‌تر از آب درآمد، اصل و نسب او ابداً در رشت معلوم نیست و کسی خاندان او را نمی‌شناسد و به احتمال قوی از روسیه تزاری به نجف رفته است. پول هنگفت و بی‌حسابی در اختیار داشته خرج می‌کرده و ریخت و پاش می‌نموده با اینکه در تشیع، به صورت ظاهری غلو می‌کرده و عداوت شدیدی نسبت به خلفا ایراد می‌کرده است با مقامات حکومت عثمانی هم بی‌ارتباط نبوده و آن‌ها او را بزرگ می‌شمرده‌اند.^۱

درست همان زمان که شیخ «پارسائی و زهد فراوان از خود نشان می‌داد و با برخورداری از نعمتِ هوش و فصاحت کلام، شاگردان بسیاری دور او جمع شده بودند» مورد توجه فتحعلیشاه و پسرانش قرار گرفته بود^۲ بر اثر ابراز عقائدی که نه تنها در اسلام جایگاهی نداشت، بلکه با ادعای تشیع او هم سازگار نبود مورد تکفیر شخصیت‌های بلند پایه علمی جهان تشیع واقع شد.

شیخ که با تیزهوشی و سیاستمداری، خاصه آینده‌نگری در سفرهای متعدد به ایران مرکز تشیع جهان اسلام توانسته بود به شهرهای بزرگ عزیمت کند، شخصیت‌های زیادی از روحانیون و تاجران سرشناس را همراه خود سازد و برای روز مورد نظرش ذخیره کند، وقتی مسئله تکفیر او به شهرهای ایران رسید دوستداران و آشنایان ذخیره‌ای او «در شهرهای ایران برابر روحانیون [مخالف او] ایستادگی کردند. کشاکش بزرگی پدید آمد و در بعضی از شهرها از جمله تبریز این جریان به یک حادثه خونین انجامید و بر تیرگیها و اختلافات مذهبی افزود»^۳ شکاف بین شیخ احمد احسائی و اسلام خاصه تشیع را عمیق‌تر کرد. بلکه زمینه را برای به وجود آوردن فرقه‌ای که آرزوی شیخ احمد بود فراهم آورد.

شیخ با ادعای «در کلمات من خطا راه ندارد، زیرا آنچه من در کتابهایم می‌نویسم [و می‌گویم] از پیغمبر و امامان است و آنان از لغزش مصون می‌باشند» و اینکه «امامان را دیده و با آنان گفتگو» کرده است خویش را از بالاترین مقام دینی که اجتهاد بوده برتر می‌داند و معرفی می‌کند^۴ و زمینه را برای طرح مطالبی جدید و تازه آماده کرده، توجه

۱- امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار: ۲۷۰-۲۷۱.

۲- بهائیگری کسروی: ۹۷. ۳- بهائیت به روایت تاریخ: ۲۵.

۴- بهائی از کجا و چگونه پیدا شد از سید حسن کیانی: ۳۰.

شیعیان را با آن به خود جلب می‌کند. مثلاً «شوندهای چهارگانه» یا «علل اربعه» را که افلاطون و ارسطو یا دیگران گفته‌اند، بهانه قرار داده، می‌گوید: «شوندهای چهارگانه امامان هستند، شوندهای چهارگانه آفریده شدن امامان ما بوده‌اند، آفریننده‌های این جهان هم امامان بوده‌اند، روزی دهند و گرداننده نیز آنها هستند. خدا رشته کارها را به دست آنان سپرده است.» بعد از اینکه با سخن‌های ظاهر فریب و عوام‌گول زن، جلب نظر شیفتگان امامت را می‌نماید به مقصود اصلی خود که به یک پدیده تمام سیاسی به نام **«رکنیت» پدر «بابیت» و «بهائیت» در تشیع انجامید** پرداخته می‌گوید: «این تن‌های ما نیز از آن امامان است از اینرو هر امامی هرگاه خواست به تن هر کسی که مایل باشد درآید» سپس دلیل آورده می‌گوید: «از این راه بود که امیرالمؤمنین توانست در یک شب در چهل منزل میهمان باشد، و از این راه بود که در جنگ جمل چون مروان تیر انداخت طلحه را کشت، او می‌گفت علی مرا کشت»^۱.

شیخ با اینگونه نظریه‌های عوام‌فریبانه زمینه را برای موضوعی که او را در آستانه ادعای «رکنیت» قرار می‌داد آماده می‌کرد و نخست مدعی شد «آقای من صاحب زمان چون از دشمنان خود ترسید گریخت و به جهان هور قلیائی رفت»^۲ با اینگونه سخنان اختراعی بی‌اساس، مقدمه‌ای برای اینکه هرگونه ارتباط معنوی با حضرت صاحب‌الامر غیرممکن است فراهم آورد تا بتواند مدعی شود، پس **«باید میانه امام غائب و مردمان یک تن میانجی باشد»**^۳ ولی چون «اوضاع و احوال اجتماعی آن روز را برای اظهار علنی این عقیده مساعد نمی‌دید با اشاره و کنایه به شاگردانش تفهیم می‌کرد^۴ که خود فعلاً میانجی شخص حضرت اوست؛ پس **«رکن رابع و ناطق واحد»** به‌شمار می‌رود.

مبارز با انحراف و ضلالت، محقق دانشمند آقای سید محمد باقر نجفی در تحقیقات وسیع و عمیق خود به این نتیجه رسیده‌اند: «در این خصوص شیخ کتاب یا رساله‌ی خاصی را به تشریح عقیده مذکور اختصاص نداد، ولی در غالب آثار خود بطور جامع و ضمنی و در عین حال پراکنده و کوتاه بر آن اشاره دارد»^۵ که این خود از سیاستهای پنهان

۱- بهائیت به روایت تاریخ: ۲۶.

۲- استاد محقق آقای جعفر سبحانی طرح شیخ احمد احسائی را به «نغمه ناموزون» تعبیر می‌کند (فروغ

ابدیت: ۳۱۴/۱) ۳- بهائیت به روایت تاریخ: ۲۷.

۴- بهائی از کجا و چگونه پیدا شده؟: ۳۱-۳۲. ۵- بهائیان: ۹۹.

داری موضوع جنجالی «رکن رابع» است که در اسلام خاصه تشیع جایی با موقعیتی که امروز شیخیه برای آن قائل شده‌اند ندارد.

ولی می‌توان در آثار حاج محمد کریم کرمانی تا شیخ عبدالرضا ابراهیمی مدعیان جانشینی شیخ احمد احسائی و روسای فرقه شیخیه این مهم را ملاحظه کرد که شیخ احمد احسائی و در پی او سید کاظم رشتی را «رکن رابع و ناطق واحد» می‌دانند. حتی اتباع علی محمد شیرازی معروف به باب، مانند حاجی میرزا کاشانی مؤلف کتاب «نقطه الکاف»^۱ درباره شیخ می‌نویسد: «همین که نهصد و پنجاه سال از اول غیبت صغری گذشت آن سلطان فضائل (حضرت صاحب‌الامر) مرحوم شیخ احمد زین‌الدین احسائی را از میان شیعیان خود برگزیده و دیده دل آن صفوه‌ی اخیار را به نور معارف و فضائل خویش و آباء و اجداد طاهرین خود روشن فرمود، از اینجا بود که آن برگزیده موحدین می‌فرمودند: سمعت عن الحجة (از حضرت حجت شنیدم)».

خلاصه مدعی شده است که حضرت به شیخ احسائی فرمودند: «ترا مأمور نمودیم که سیر در بلاد مسلمین نموده و اظهار علم توحید حقه و بیان معارف در شأن ولایت ما نمائی».^۲ اینگونه ادعاهای بودار بطور کلی شیخ را از تشیع، اسلام اصیل جدا کرد و مجبور ساخت جهت منظورش گروه و دسته‌ای از مسلمانان را به نامی خاص بخواند.

۱- برای شرح حالش به روضة‌الصفاء: ۵۴۴/۱۰ ناسخ‌التواریخ سلاطین قاجار: ۳۰/۴ و مقدمه ادوار براون بر نقطه الکاف رجوع شود.
۲- نقطه الکاف: ۹۹-۱۰۷ خوانده شود.



شبهه شیخ احمد احسانی که عده ای از روسای فرقه شیخیه
آن را معتبر تر از عکسهای دیگر او می دانستند

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

شیخیه فرقه‌ای در پی احسائی

اینگونه عقائد شیخ احمد احسائی که در زمان حیاتش بطور پراکنده مطرح می‌شد، شیرازه می‌گشت تا بصورت دفتری ارائه شود و می‌بینیم بعد از مرگ او و سید کاظم رشتی شاگردش، به نام شیخیه در کرمان مطرح شد و اگر کاظم رشتی را دومین پیشوای این گروهک بدانیم، **فرقه‌های گمراه «بابیه» و «بهائیه» و «ازلیه» و شیخیه به شیخ احمد احسائی می‌رسد.**

درباره شیخیه مطالب زیادی نوشته‌اند و بعضی بدون اطلاع از ماهیتش مدعی تشیع او شده‌اند. در صورتی که نویسندگانی محقق نظیر دکتر یوسف فضائی می‌نویسند: «نکته چشم‌گیر این است که شیخیه از مذاهب دوازده امامی برخاسته با این تفاوت که در شیخیه بیشتر درباره امامان غلو شده و در باب امام غائب و معاد و اسطوره‌ی معراج عقاید تازه‌ای اظهار شده است.»^۱ یعنی با آنچه در تشیع رایج می‌باشد شباهتی ندارد.

البته این سبک کار فرقه‌سازان می‌باشد که همیشه با نوآوری درحالی که شباهتی هم با مذهب نداشته باشد خویش را از مذهبی که در آن رشد کرده‌اند جدا می‌کنند. زیرا می‌باید بهانه‌ای برای فرقه‌سازی و مسلک‌آوری داشته باشند. به همین جهت شیخ احسائی با طرح چهار موضوع اعتقادی که در مذهب تشیع جایگاهی رفیع و اساسی دارد معاد و معراج، وجود امام عصر و مقام ائمه، و نایب امام، با سلیقه شخص خود راه از تشیع جدا کرده، زمینه را برای بحث و جدل پیرامون موضوع بسیار حساس **«نیابت امام» برای خود به نام «رکن رابع» باز نموده** و براساس اینکه مؤمنین دائماً به هدایت و ولایت او [امام زمان] محتاج می‌باشند و خداوند هم به مقتضیات رحمت کامله‌ی خود، رفع حوائج مردم را بکند، امام غایب را، در محل دسترسشان قرار دهد. بنابراین مقدمه، همیشه باید میان مؤمنین یک نفر باشد که **بلاواسطه با امام غایب رابطه داشته باشد و واسطه فیض میان امت و امام باشد؛** این شخص را به اصطلاح شیخیه **«شیعی کامل - رکن رابع»** گویند.^۲

به همین اعتبار شیخ احسائی مدعی شد: **«یک شیعه کامل انحصاراً باید سمت نیابت خاص حضرت حجت را در دنیا داشته باشد»**^۳ تا واسطه بین امت و امام بوده

۱- بابیگری و بهائیگری و کسروی‌گرایی: ۱۹. ۲- همان مدرک پیشین: ۷۱.

۳- مأخذ پیشین: ۱۱۷.

حوادث معنوی آنان را برآورده کند.

شیخ، کار چنین نیابتی را که در تشیع جایگاهی ندارد، مقدمه‌ای برای اختراع «ناطق واحد و رکن رابع» قرار داده با ادعای «سمعت عن الحجة»^۱ آغاز کرد و با وعده ظهور مهدی موعود که می‌گفت در نزدیکی رخ می‌دهد^۲ زمینه را برای دعاوی **علی محمد شیرازی** فراهم آورد. و لذا به پیروان شیخ احمد احسائی استاد استاد خود سید کاظم رشتی می‌گفت: «**آن ظهوری که منتظرید من هستم.**»^۳ به همین اعتبار است که محققان و نویسندگان عقیده دارند: «بایگری هم از شیخیگری به وجود آمده و سپس عقاید تازه‌ای به هم رسانیده، **بالاخره بهائیگری صورت تکامل یافته بایگری و شیخیگری است.**»^۴

اوضاع دینی

زمان تولد شیخیگری

پیش از دوره صفوی شیعیان ایران به دو دسته از هم جدا بودند: صوفیان سنی و متشرعان شیعی، از قرن‌ها پیش میان متشرعان به لحاظ‌های اعتقادی که صوفیان اختراع نموده و به آن با نام اصول دینی پایبند بودند، مشاجرات عقیده‌ای برقرار بود. ولی از زمان صفویه که تصوف رو به ضعف نهاد و تشیع دین رسمی شناخته شد، صوفیان در صدد برآمدند برای چندمین بار خویش را بازسازی نموده، از لحاظ‌های اعتقادی و آداب و سنن با شیعه هماهنگی داشته باشند، آنچه امکانش بود اصلاح شد. لکن وضعیت مذهبی بزرگان صفویه که شیعه نبودند همچنان به عنوان ایرادی قابل اعتنا و توجه با آنان همراه بود و هرچند می‌نوشتند و می‌گفتند که هنوز هم می‌نویسند و می‌گویند، مثلاً شاه نعمت‌الله شیعه است قابل پذیرش نبوده و نیست؛ زیرا او در دیوانش بسیار صریح و بی‌پروا خود را «شافعی» می‌داند. در صورتیکه اشعاری نیز در مدح و منقبت علی امیرالمؤمنین دارد که این ملاک تشیع شخص محسوب نمی‌شود. زیرا خلفای ثلاثه، عایشه، معاویه و نظیر اینان همه و همه راویان احادیث مناقب آن حضرت می‌باشند. پس

۱- نقطة الکاف: ۹۹ شیخیگری و بایگری: ۲۹۲.

۲- شیخیگری و بایگری: ۲۹۳. ۳- مأخذ پیشین: ۱۹۹.

۴- بایگری بهائیگری کسروی‌گرائی: ۱۹-۲۰.

رهبران ضلالت ————— رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

باید آنها را شیعه دانست؟! مسلماً خیر، بلکه یکی از نشانه‌های تشیع این است که مذهب اهل بیت را داشته باشد و هیچکس را بر علی بن ابیطالب افضل و برتر ندانسته خلافت بعد از پیامبر اکرم را همانطور که در غدیر ابلاغ گردید مخصوص علی امیرالمؤمنین بدانند و امامت را استمرار نبوت دانسته قائمیت را مخصوص امام دوازدهم بدانند.

تذکر اینکه **تصوف با شریعت فرق اربعه** شافعی و مالکی، حنبلی و حنفی مخصوص **اهل تسنن بوده و عرفان با مایه‌هایی که در ارتباط امامان و خدای تعالی** نظیر دعا‌های شعبانیه و کمیل، ابو حمزه ثمالی و صباح، عرفه و... دیده می‌شود به شیعه تخصیص یافته است و به لحاظ همین دوگانگی **بین تصوف سنی و عرفان شیعی** است که متصوفه فرقه دار شیعه با شجره‌ای از مشایخی پیرو اسلام غیر اهل بیت، طرح تشیع تصوف را ریخته‌اند و بر آن اصرار دارند.

در قرن دوازدهم هجری هماهنگی میان عالمان شیعی در باب کیفیت استنباط احکام فرعی از میان برداشته شده و به دو گروه اصولیون و اخباریون تقسیم گردیدند. اصولیان در استنباط احکام فرعی بیشتر اصول عقلیه را که عبارت از «اصل برداشت»، «اصل استصحاب»، «اصل اشتغال» و مانند آنهاست به کار می‌بردند و اخبار و احادیث را با قیده‌های بسیار، مانند قید «تواتر» و «اجماع» می‌پذیرفتند.

ولی اخباریون در برابر آنها مقاومت می‌کردند راه تعصب و احتیاط می‌رفتند، مبنای کارشان در استنباط احکام تنها اخبار و احادیث بود که نوع خبر و حدیث را بر اصول عقلیه ترجیح می‌دادند و از به کار بردن اصول عقلیه سخت دوری می‌کردند. و عمده‌ترین موارد اختلاف اخباریون با اصولیون در «شبهات حکمیه تحریمیه» بود که برای تعریف آنها باید به کتابهای اصول فقه رجوع کرد.^۱

این اختلاف روز به روز دامنه دارتر می‌شد و در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم هجری بسیار شدت پیدا کرد. در همین زمان شیخ احمد احسائی با اینکه مشرب اخباری داشت و اخبار را تأویل می‌کرد پا در میان گذاشت تا با ایجاد فرقه‌ای تازه به اختلاف اصولی و اخباری پایان دهد. ولی چون مورد بهره برداری دشمنان اسلام قرار گرفت، نه تنها با آنچه آورده بود حل اختلاف نشد، بلکه در اخباری و اصولی، **اختلاف**

۱- نگاه کنید به رسائل شیخ اعظم حضرت مولانا شیخ مرتضی انصاری و کفایةالاصول مرحوم آخوند خراسانی جلد دوم.

بسیار خطرناک متشرع و بلا سوری را به وجود آورد که «شیخیه» نام گرفت اینان خویش را شیعه می دانستند، اخباری و اصولی را کنار گذاشته مسلک شیخیگری را ترویج می کردند و می گفتند: «شیعه‌ی خاص منم و دیگران گمراهند.»^۱ البته حاج محمد کریم خان کرمانی رئیس شیخی صریحاً اذعان و اعتراف می کند: «کتب علما و استدلالشان و احادیث و قرآن فهمیده نمی شود مگر به علم اصول و اگر در بعضی مسائل ما با بعض ایشان مخالفت داشته ایم با بعض دیگر موافقت داریم. چنانچه علمای اصولیین - کثرالله امثالهم - هم با یکدیگر در مسائل اصول اختلاف دارند. حتی آنکه مسئله‌ی جزئی پیدا نمی شود که محل اختلاف نباشد و جمعاً در جمع مسائل اختلاف دارند مگر بعضی ضروریات که اختلاف نمی شود... و سید مرحوم [کاظم رشتی] و شیخ مرحوم [احسائی] و حقیر سراپا تقصیر اصولی هستیم نه اخباری.»^۲

بخش سوم

۴۳۱

طرح امام زمان

غیبت کبرای صاحب الامر

به این اشاره کردیم اگر شیخ احسائی مصمم بود شیعه بماند بر اصول مبانی اعتقادی تشیع باقی می ماند و اگر از اساس عقیدتی شیعه تبعیت می کرد نمی توانست فرقه سازی که منظور نظرش بود کند.

بررسی نوع اندیشه‌های دینی او گویای اینست، مانند اهل بدعت که برای رسیدن به ریاستی معنوی دست به ساخت و سازهای عقیده‌ای می زنند. با توجه به مهدویت برای خویش عنوانی فراهم می آورند که در آن جایگاهی داشته باشند و **بتوانند مدعی «بابیت» یا «نیابت» که در لسان اعتقادی شیخ احسائی نام «رکنیت» دارد و** عالیترین مناصب دوران غیبت قائم آل محمد است شوند.

شیخ احسائی بسیار زیرکانه وارد چنین مرحله‌ای شده، در کنار دو اصل ابداعی خود پیرامون معاد و معراج به مقام امامان - علیهم السلام - و امامت دوازدهم توجه نموده، چنان مسئله ارادتمندی و اعتقادی خویش را نسبت به ائمه طاهرین مطرح کرده که هیچکس احتمالش را نمی داد چنین شخصی از طرح این مهم سوء عقیده‌ای داشته

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

باشد. در حقیقت شیخ احسائی با آنچه پیرامون شأن و شخصیت امامان دوازده گانه شیعه مطرح می‌کرد هرگونه سوء ظن را نسبت به خود که او مصمم است با چنین عقیده‌ای افراطی بی‌سابقه، امامت مقدس را تضعیف نماید و از آن به نفع منظوری مردود و باطل بهره برداری کند خنثی می‌کرد.

گزارش‌های تاریخ پیرامون چنین افرادی به اثبات می‌رساند اصولاً کسانی که در اندیشه فرقه‌سازی، فعالیت‌های دارند به سه موضوع توجه داشته و در مسیر رسیدن به چنین آرزوئی با دقت نظری خاص آن را تعقیب می‌کنند:

یکم: از آئین آسمانی، والاترین و عالیترین جایگاه قدسی آن را شناسائی کرده هدف قرار می‌دهند.

دوم: با تولید شک و تردید معتقدان در استمرار اصالت آن جایگاه مقدس را به صورتی که باید همیشه مطرح باشد، با هرگونه سوء استفاده از آن مقام را گشوده داشته تا بتوانند بهره‌گیری کنند.

سوم: اغلب سوء استفاده کنندگان از مبانی اعتقادی ادیان آسمانی، تفکر و اندیشه‌ای را مورد توجه قرار داده‌اند که افرادی مانند آنها قبلاً به حریم آن تجاوز کرده، سپس برای رشد و تعالی آن فعالیتها نموده‌اند.

شیخ احسائی مانند گذشتگانی که از امامت در عصر هر امامی به نفع تأسیس فرقه‌ای مانند «اسماعیلیه» سوء استفاده کرده‌اند، تمامی مراحل را طی کرده است؛ اصل حرکت را از جایگاه مهدویت در ایام غیبت آغاز نموده، نخست به لحاظ منظور امام تراشی که در سر داشته، اعتقاد اصیل شیعی نسبت به امام دوازدهم را زیر سؤال برده، برخلاف اعتقاد شیعه گفته است امام غایب در جسم و قالب «هور قلیائی» است و زندگی روحانی دارد و آزادی او مانند ما زندگان نیست. بلکه به اراده‌ی خداست و زندگی او نوعی زندگی برزخی در قالب مثالی یعنی در جسم هور قلیائی^۱ است. بنابراین او در هنگام ظهورش ممکن است در قالب خود نباشد، بلکه روح و جسم هور قلیائی او در قالب شخص دیگری ظاهر شود.» و آنگاه برای اینکه از چنین نوآوری بی‌سابقه در اسلام خاصه تشیع در مسیر

۱- این لغت زمانی مخصوص صائبی‌های بصره بوده است (جوامع الکلام ملاحسین اناری کرمانی) که آدمیان با آن در قیامت محشور می‌شوند (هدایةالمسترشدین: ۲۲۴) و شیخ احمد احسائی زمانی که در بصره زندگی می‌کرده از (صائبی‌ها) فرا گرفته است. (شیخیگری و بایبگری: ۷۴).

فرقه‌سازی بهره‌برداری نماید، برای خود از آنچه تولید کرده سهمی فراهم آورد، باید الگوی دیگری را دستمایه بحث و جدلهای کلامی قرار دهد.

کسروی معتقد است شیخ در طرح این مسئله، از فلسفه اعتقادی سید محمد مشعشع خوزستانی سود جسته، مانند او که می‌گوید: «هرچیز دارای دو جنبه است یکی جنبه حقیقی و دیگری جنبه حجاب، به سخن دیگر هرچیز یک ماهیتی دارد و وجودی، جنبه حقیقی یا ماهیت هرچیز، همیشه ثابت و لایتغیر است ولی جنبه‌ی حجاب و صورت او پیوسته در تغییر و دگرگونی است»^۱ شیخ احمد احسائی هم گفته است: «امام غائب دارای دو جنبه، یعنی حقیقت و صورت و حجاب است، جنبه‌ی حقیقت او، روح اوست که همیشه ثابت و در جسم هور قلیائی زنده است، ولی صورت و حجاب او که همان جسم عنصری باشد پیوسته در تغییر و دگرگونی است و از این رو هرکس که به مقام شیعی کامل رسد **می‌تواند محل حلول حقیقت و روح امام غائب باشد**. یعنی می‌تواند جنبه حجاب و صورت او باشد. شیعیان کامل در هر عصر و زمانی مظهر او هستند و از این رو، دارای عنوان «امام زمان» و واسطه امام غایب و خلقند»^۲ «از سوی خدا میان مردم حجت باشد و اگر او نباشد لزوم رفع تکلیف پیش می‌آید»^۳ به این ترتیب شیخ احمد احسائی خویش را شیعه کامل و حجت خدا که امام در او حلول کرده است و واسطه بین امام و امت می‌داند و دعوی رؤیت حضرت صاحب‌الامر را نموده، در جمع یاران می‌گفت: «سمت عن الحجه»^۴ از حجت خدا امام زمان چنین شنیدم.

شیخ احسائی آرام آرام مدعی شده «همه چیز می‌داند، به همین لحاظ خود را فقیه، حکیم، متکلم، اخباری، عارف، اهل کشف و اشراق»^۵ می‌خواند، حتی مدعی بود کیمیاگری می‌داند. ولی به هنگام ضرورت که می‌بایست داشته‌اش را به نمایش گذارد عاجز می‌شد. نوشته‌اند: شخصی به او گفت اگر شما در کیمیا سررشته دارید؟ چرا بهشت به شاهزاده‌ها می‌فروشید تا قرض خود را ادا کنید؟ چرا کیمیا را به کار نمی‌بری تا قروض خود را ادا کنی؟» شیخ در جواب او گفت: «من کیمیا دارم اما کار آن را ندانم» و وقتی سؤال کننده جویا می‌شود: «چطور چنین چیزی امکان دارد که آدمی دانشی را داشته باشد ولی کارش

۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان از کسروی: ۲۶.

۲- بابیگری و بهائیگری و کسروی گرائی: ۶۱.

۳- مأخذ پیشین: ۲۹.

۴- شیخیگری و بابیگری مدرسی: ۲۹۲.

۵- مأخذ پیشین: ۲۹۰.

را نداند؟»

به جوابی که می‌دهد توجه کنید می‌گوید: «دور نیست، من علم طی الارض دارم ولی کار آن را ندانم!»^۱ جواب، فرقی با آنچه دربارهٔ کیمیاگری گفته بود نداشت. آری شیخ احسائی مطالب بی‌پایه و اساسش را که از زردتشتی‌ها^۲ و مشعشعیان و صائبی‌ها و باطنیان و صوفیان گرفته بود سر و سامان داد. چنانکه دکتر فضائی می‌نویسد: «او مانند صوفیان و باطنیان از راه تأویل اظهار کرد تضاد را به ائتلاف مبدل کرد، در نتیجه عقاید و نظریات تازه‌ای از این ائتلاف و تاویل بوجود آورد.»^۳

جمع کرده‌های از این گروه و آن دسته را رسمیت داد، جزء مذهب شیعه کرد و هرکس که آنها را پذیرفت از سایر شیعیان جدا شده و متخصص به آنها شد و آنها را مذهب شیخ احمد نامید و خود را شیخی دانست.^۴ و چون شیخ خود را شیعه کامل معرفی می‌کرد، مرید او نیز خویش را شیعه خالص دانسته و می‌گفت: «شیعه خالص منم و دیگران گمراهند.»^۵

شیخ چنین شخصی را که ممکن است چون خودش کیمیا داشته و طی الارض بداند، ولی در به کار گرفتن آنها عاجز باشد امام زمان ایام غیبت کبری می‌داند. و این همان ادعائی است که شیوخ صوفیه داشته و دارند.

اصول اعتقاد شیخیه

شیخ احسائی با به کارگیری جسم هور قلیائی برای امام زمان این خواست را تأمین کرد که روح و جسم هور قلیائی امام در قالب شخص دیگری ظاهر شود، از این رو هرکس به مقام شیعی کامل برسد می‌تواند محل حلول حقیقت و روح امام غائب شود، شیعیان کامل در هر عصر و زمان مظهر قدرت و توانائی، موقعیت و منزلت حضرتش می‌باشند. چنین شخصیتی را که کفایت کنندهٔ موقعیت امام غائب است یک رکن اعتقادی قرار داده، و به نام «**رکن رابع**» که در ایام غیبت «**ناطق واحد**» است، آرای دیگران را در هر رتبه و مقامی باشد بی‌اعتبار می‌نماید.

۲- مأخذ پیشین: ۲۶۰.

۴- همان مأخذ: ۴۷.

۱- شیخیگری بایگیری مدرسی: ۲۵.

۳- بایگیری بهائیکری و کسروی گرائی: ۴۶.

۵- همان مأخذ پیشین: ۴۷.

شیخ احسائی به لحاظ اینکه فرقه‌اش شکل مجزای خود را حفظ کرده، لکن شباهتی هم با اسلام شیعی نداشته باشد، سه اصل توحید، نبوت و امامت را که سه رکن اسلامی - شیعی است پذیرفته، **با حذف دو اصل معاد و عدل از ردیف اصول پنجگانه شیعه^۱ اصل دیگری به عنوان «رکن رابع» بر اصول مذهب افزود.** بدین ترتیب اصول دین و مذهب در شیخیگری به چهار اصل یا چهار رکن مختص گشت: **رکن توحید، رکن نبوت، رکن امامت و رکن رابع** که شیعه کامل نام داده شده است. **و در ایام غیبت کبری «ناطق واحد» است** که تنها قول او حجیت دارد و قانوناً می‌توان به آن عمل کرد و سایر اقوال بی اعتبار می‌باشد. چنانکه محققان شیخیه شناس، مانند جناب دکتر سید حسن کیانی این نتیجه‌گیری را از آثار بازمانده آنها نموده می‌نویسند: نزد آنها «مذهب دارای چهار رکن است توحید، نبوت، امامت و رکن رابع یا شیعه خالص که رابط بین امام و مردم است»^۲ در صورتی که شیعیان به پنج اصل معتقدند. توحید، نبوت، امامت، معاد و عدل. ولی پیروان شیخیه به اصل چهارم و پنجم که عدل و معاد است اعتراض دارند و می‌گویند: «آن‌ها لغو و غیر محتاج الیه هستند، زیرا اعتقاد به خدا و رسول [یعنی دو اصل توحید و نبوت] مستلزم اعتقاد به قرآن و آنچه در قرآن است از صفات ثبوتیه و سلبیه خداوند و اقرار به معاد و غیر آن می‌باشد، اگر بنا باشد عدل، که یکی از صفات ثبوتیه است، از اصول دین باشد، چرا سایر صفات ثبوتیه از قبیل علم و قدرت و حکمت و غیره، از اصول دین نباشد؟ ولی خود شیخیه در عوض آنها، یک اصل دیگر که آن را رکن رابع خوانند، در باب عقیده به شیعی کامل که واسطه‌ی دائمی میان امام و امت است بر اصول دین شیعه افزوده‌اند و شکی نیست شیخ احسائی و بعد از او، حاج کاظم رشتی در نظر شیخیان، شیعی کامل و واسطه‌ی فیض و رکن رابع بوده‌اند.»^۳

طرح پنهان داری

تحریف اصول شیعه در شیخیه

از جمله کارهای ماهرانه‌ای که توسط رؤسای شیخیه طراحی شده و متأسفانه دیگران هم تأیید کرده در تثبیت آن سهیم بوده‌اند، طرح جنگ شیخی و بالاسری است

۱- نگاه کنید به بایبگری بهائیکری و کسروی گرائی: ۵۴-۵۵.

۲- بهائی از کجا و چگونه پیدا شد؟ ۳۱. ۳- بایبگری، بهائیکری و کسروی گرائی: ۷۲.

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

که پنهان کننده تحریف اصول پنجگانه دین و قرار دادن اصل رکن رابع در کنار ارکان توحید و نبوت و امامت می باشد.

شیخیه بعد از رسوائی اعتقادی و کاستن و اضافه نمودن به اصول اصلی شیعه ماهیت خویش را برملا ساخته و همه دانستند که شیخیه خلاف آن همه تعصب که نسبت به مبانی اعتقادی شیعی دارند با فراهم آوردن افکاری اعتقادی، اختراعی که در تشیع جایگاهی ندارد در مقابله شیعه قرار گرفته، حتی آنها را ناصب آل محمد لقب داده^۱ گمراه دانسته اند^۲ و به همین اعتبار شیخگیری فرقه ای بی اصل و اصالت شناخته شده است.

شیخیه برای اینکه توجه را از اصل اختراع «رکن رابع» که در ایام غیبت کبری «واحد ناطق» است دور سازند، مسئله «شیخی» و «مشرعه بالاسری» را طراحی کرده، مردم ایران را سالیان دراز به خود سرگرم کردند، بلکه آنها را به جان هم انداختند. شیخ احسانی به لحاظ غلوی که بر حسب ظاهر برای رسیدن به مقصود فرقه سازی نسبت به امامان شیعه می کرد، در قسمت بالای سر قبر امامان شیعی نماز خواندن و ایستادن را بی احترامی و گستاخی دانسته، نماز را باطل می شمرد. ولی شیعیان متشرعه که مخالفان شیخ شناخته شده بودند مستحب می دانستند که بالای سر امام نماز بخوانند. پیروان شیخیه با چنین جنجالی که روسای آنها به وجود آورده بودند، توجه را از اصل فتنه شیخیه برداشته، مردم را از انحراف «رکن رابع» دور ساختند.

تشیع علیه تشیع

این مهم است و می بایست به آن توجه داشت که مسلک سازان و فرقه آوران در درون تشیع با اینکه در مسیر خلاف همه شئون شیعه در حرکت هستند، باز مدعی تشیع می باشند! مهمتر اینکه با همین دام و دانه، مردم را صید کرده، شیعه را به شوق و ذوق معرفت یافتن به پیشوایان آسمانی از تشیع دور نموده، به ثناگوئی و دعاخوانی غیر شیعیان سرشناس تاریخ و ادار می نمایند.

دانستن علت و انگیزه چنین سلیقه ای که متأسفانه از عصر حضور عینی امام -

علیه‌السلام - در جامعه اسلامی دیده شده است و براساس اعتقاد به امامت، افرادی را در مقابل امام قرار داده، امامت ساختگی او را مطرح کرده‌اند، از جمله مهماتی است که خیلی از انگیزه‌های مسلک داری و فرقه آوری را برملا نموده، آدمی را متوجه خطر کسانی می‌سازد که مانند روسای صوفیه و اسماعیلیه، شیخیه و زیدیه، گروه‌های نورالهی و اویسی مدعی تشیع می‌باشند؛ لکن آنچه را تعقیب نموده و می‌کنند تمامی برخلاف اصولی است که اساس تشیع بر آن استوار است.

محقق یا خواننده جوینده حقیقت با مطالعه دقیق رسائل این طوائف مدعی تشیع متوجه می‌شود فرقه‌سازان برای استدلال و مجادله، به آورده‌های بی‌پایه و اساس مسلکی یا فرقه‌ای خویش رنگ تشیع بخشیده، ناگزیر به نوعی که امکان‌پذیر است در قالبی زیبا و دلیلی به ظاهر سالم و محکم که حتی متأثر از عواطف و احساسات مذهبی هم باشد، اغراض شخصی خود را به کار گرفته، از ناآگاهی مذهبی مردم جهت به دام انداختن آنان استفاده نموده‌اند. به همین لحاظ اشخاص و افراد برای پیروی از این سودجویانی که دین و عرق مذهبی و علاقمندی مردم نسبت به امامان آسمانی را سرمایه خود نموده‌اند و به قول جلال‌الدین محمد مولوی خراسانی «دزدان با چراغ و ابلیسان آدم‌روی می‌باشند» باید به دلائل و ملاکها و زمینه‌هایی که مورد استفاده و تکیه‌گاه مسلک‌سازان قرار می‌گیرد شناخت پیدا کنند و تنها به بهانه آنکه اینان شیعه می‌باشند و در مسیر اطاعت امامت، جدیت و فعالیت دارند به دام صیادانی به ظاهر دلسوز و مؤمن به تشیع، لکن باطناً بی‌اعتقاد به آن نیفتند. باید پذیرفت تمام آنان که به گمراهی کشیده شده‌اند از نخست گمراه نبوده‌اند و بعضاً شأن و شئون دینی قابل اقتدا داشته‌اند. ولی بر اثر پیروی هوای نفس و جاه‌طلبی از مسیر اصلی منحرف شده به گمراهی و ضلالت افتاده‌اند. پس مسلک‌سازان و فرقه‌آوران در هر مقام و موقعیت و جایگاهی قرار داشته باشند، معصوم و مصون از خطا و اشتباه نخواهند بود. بلکه بر اثر وجود کسانی که در مقابل امامت آسمانی، پیشوائی فرقه‌ای یا مسلکی را آورده‌اند، باید بررسی شوند.

نخست تمام حرکات و حرف‌های چنین افرادی را دقیقاً با بینشی باز دریافت کرد و توجیهات گوناگون و دستاویز قرار دادن مبانی اعتقادی آسمانی مثلاً شیعه بودنشان را که روش آنهاست، برای رخنه در تشیع و شیعیان دانست و تا یقین کامل حاصل نشد

نپذیرفته، صحت آنرا امضا نکرد. زیرا از روزی که می‌خواستند مسجد ضرار را محل تجمع خیانت به اسلام و پیامبرش سازند تا امروز بوده‌اند و هستند مردمانی که ظاهری آراسته و پیراسته داشته، لکن شیطان عتبه‌بوس آنان می‌باشد.

امام باقر - علیه‌السلام - می‌فرمایند: «هرکس علم و دانش را از آن جهت بیاموزد که بخواهد با دانشمندان بستیزد یا آنرا وسیلهٔ جلب مردم به خود قرار دهد، جایگاه او در آتش دوزخ آکنده خواهد شد.»^۱ ما را در نقل این روایت و جایگاه او کاری نیست که در آتش است، بلکه به این منظور کلام نورانی امام - علیه‌السلام - را نقل کردیم تا بدانید هستند دانشمندان و سرشناسان مجامع علمی که علم را برای جنگ با افکار آسمانی آموخته‌اند. تشیع به لحاظ موقعیتی که در **اسلام آسمانی** داشته، در **اسلام تاریخ** که چند روز بعد از پیامبر شناسانده شد، ندای گستردهٔ آن، مصالح زیادی از قدرت طلبان عرب را مورد تهدید قرار می‌داد و به آنان ضرر می‌زد، طبیعی است که در تمامی ادوار و اعصار مورد تعرض و انواع تهاجمات قرار بگیرد. تهاجماتی که نتیجه حملهٔ تمام کسانی است که از این دین و آئین ضرر و زیان دیده‌اند. مانند بنی‌امیه که از اول اصلاً به اسلام اعتقادی نداشتند و با اساس اسلام مخالف بودند. به همین لحاظ‌ها شیعه فتنه‌های کورکورانه و شبهات تاریکی را پیش رو داشته و دارد. چنانکه امامان در روایات آخرالزمان موقعیت و وضعیت شیعه را بیان فرموده اشاره کرده‌اند: شیعیان «بیخته می‌شوند بیخته شدنی!» و «زیرو رو می‌شوند زیرو رو شدنی!» به طوری که از این رو به روی دیگر تبدیل خواهند شد.» و «در فتنه‌ها و شبهات می‌افتند چنانچه کشتی در دریا می‌افتد.» و «هیچکس نجات پیدا نمی‌کند مگر آنکه بر میثاق خود با خداوند محکم و پایدار باشد و ایمان در قلبش نقش بسته باشد و با روح و جوهرهٔ الهی تأیید شده باشد.» و اینکه «هرکس در زمان غیبت دین خود را نگه دارد، مانند آن است که با دست خود شاخهٔ پرتیغی را از بالا به پائین بکشد.» و مضامین خوفناک دیگر...

و این‌ها خود اشاره‌ای به پدید آمدن فتنه‌ها و آشکار شدن نشانه‌های ضلالت و گمراهی دوران جاهلیت می‌باشد که مسلک‌سازان و فرقه‌آوران با وارونه کردن اسلام مسبب آن می‌باشند.

علی امیرالمؤمنین پیشگوئی می فرمایند: «**پوستین اسلام به گونه‌ای وارونه پوشیده شود**»^۱ روشن است که پوستین زمانی مفید و گرم‌کننده است که قسمت پشمین آن رو به داخل باشد. اما اگر برعکس پوشیده شود، گرم‌کننده نخواهد بود و به چیزی بی‌فایده تبدیل خواهد شد. دین تحریف شده و دگرگون گشته نیز چون پوستینی وارونه است، با این توجه که این وارونه تخدیرگر و گمراه‌کننده است. باید بپذیریم تحریف معنوی مفاهیم دینی، آفتی بزرگ و آسیبی جدی برای دین و دینداری است؛ مانند آنچه صوفیه و شیخیه با به‌کارگیری مفاهیم عالی شیعه گفته و نوشته‌اند که با اصل آن تفاوت دارد. کوتاه سخن، می‌بایست این حقیقت را آشکار و عیان ساخت، از اندیشه و تفکری که زیربنای مسلک و فرقه‌ای است نباید به صرف ادعای تشیع بی‌تفاوت گذشت. بل باید کسی که خواستار آن است و حقیقت‌جوست به صورت جدی و بنیادی در پی آن باشد تا یقین کند آنچه به صورت مسلک و فرقه‌ای درآمده به دور از هرگونه هوی و هوس درونی و آز و نیاز برونی است. و این یقین هیچگاه برای هیچکس حاصل نشده است. زیرا آنچه در مسلک‌ها و فرقه‌ها اصل و اساس قرار گرفته، همه و همه به لحاظ هوی و هوس درونی، حرص و آز برونی بوده و لاغیر.

بنابراین به حکم عقل، سزاوار نیست صرفاً ادعای تشیع فرقه‌ها و مسلک‌هایی نظیر صوفیه و شیخیه و اسماعیلیه را پذیرفته، دست روی دست گذاشته، مانند تماشاگرانی بی‌تفاوت با آنان برخورد کنیم. بلکه باید دست به دست یکدیگر داده، حق را کمک کرده، بر آن غیرت‌ورزیم و در نتیجه مدعی باطل را خوار و ذلیل نمائیم تا پوچی ادعای مسلک‌سازان و فرقه‌داران و حرف‌های باطل و اهداف پلید و نیت‌های سوء و مقاصد شوم ایشان بر همگان آشکار گردد. فریب‌خوردگان که از محبت و عشق‌ورزی‌شان به آل محمد، فرزندان علی و فاطمه - علیهم‌السلام - سوء استفاده شده است بدانند صوفی و شیخی و گروهک‌های «نورالهی» و «اویسی» که به اغوای مردم شیفته معرفت مشغولند و ادعای تشیع دارند، شیعه‌شناسنامه‌ای هستند، درست در مسیر خلاف مبانی اصولی شیعه در حرکتند. و در حالی که تظاهر به شیعه بودن می‌کنند، اعتقادات شیعی ندارند و این تعجب‌انگیز نیست، زیرا آقای نورعلی تابنده رئیس کنونی فرقه

صوفیه نعمة اللهیه گنابادی می نویسد: «بنی عباس شیعه‌ای بودند که امام زمان خودشان را قبول نداشتند.»^۱ این درست تعریفی است برای روسای فرقه‌هایی که مدعی تشیع می‌باشند. عقائد ابداعی خود را در مقابل اعتقاد شیعه قرار دادند. به این معنا که تشیع را قبول ندارند. ولی پشت تشیع مخفی شده‌اند و برخلاف فرمان امام غائب مدعی «بابیت» و «نیابت خاصه» در قالبهای خودساخته می‌باشند و هرکدام به نوعی خویش را نایب و واسطه و باب بی‌واسطه حضرت صاحب‌الامر والعصر والزمان می‌دانند. اینان همان شیعیانی هستند که **امام زمان را برای تأمین مصالح خویش قبول دارند ولی قول و فرمانش را نمی‌پذیرند. و اگر شناسنامه‌ای با هویت شیعه بودن دارند به اقتضای مولد و اجتماعی است که محل رشدشان بوده.** چنانکه نویسنده‌ای در تسنن زدائی غیرقابل‌انکار از فرقه نعمة اللهی گنابادی می‌نویسد: «صوفیان که به اقتضای مولد و اجتماع محل رشد خود بالتبع (بالتبع) به یکی از مذاهب اهل سنت عمل کرده‌اند^۲ شاید با چنین دلائلی خنک بتوانند اعتقاد به اسلام غیر اهل بیت مشایخ فرقه را کم‌رنگ کنند که امکان ندارد.

او که هیچ اطلاعی از مسائل زیربنائی فرقه‌ها ندارد، نمی‌داند در درون شیخیه چه گذشته و چه می‌گذرد کورکورانه از مسلک یا فرقه، در حقیقت مسلک‌ساز و فرقه‌آور تبعیت کرده که به تعطیل کردن فکر و اندیشه و سرسپردگی و مرید و مرادبازی منجر گردیده است. در صورتی که شأن شیعه بودن مخالف با کوری و نادانی می‌باشد و مسئولیت شیعه بودن ایجاد بینائی و دانایی است. به هر حال باید کلام نورانی علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - را همیشه به خاطر داشت که فرموده‌اند: **«بسا اهل دینداری که او را دیانتی نباشد.»**^۳ پس اگر آدمی بدون تحقیق و شناخت تابع گروه و دسته‌ای شد که جز استفاده از نام شیعه چیز دیگری از شیعه ندارد، باید خود را از مصادیق این خطاب علی (ع) بداند: **«تو دینت را تابع کسی ساختی که گمراهی‌اش آشکار است و زشتی‌اش پدیدار.»**^۴

پس آنچه موجب گردیده گروهی از مسلک‌سازان و فرقه‌آوران به تشیع توجه داشته باشند، حتی واژه‌ها و اصطلاح‌های مرسوم در تشیع را به کار گیرند به لحاظ اینست که

۱- فصلنامه عرفان ایران: ۱۱/۹.

۲- فصلنامه عرفان ایران: ۸۳/۱۰.

۳- نهج البلاغه: نامه ۳۹.

۴- شرح غررالحکم: ۷۳/۴.

امام غائب، مربوط به شیعه است و شیعیان را امام دوازدهم می‌باشد و مسلک‌ساز مأموریت دارد با آوردن فرقه‌ای وابسته به تشیع سخت‌ترین ضربه را به آن و قائمیت و مهدویت آن بزند. چنانکه طرح موقعیت قطب به عنوان نایب با واسطه امام زمان در تصوف و رکن رابع در شیخیه، عقیده‌ای است برخلاف اعتقادات شیعه و اصولاً برای فراهم آوردن امامت بدلی و امام‌تراشی می‌باشد.

مقصود از رکن رابع

می‌طلبند نخست به موقعیت «رکن» در اصول و فروع توجه نموده، تا کاملاً بدون هیچ کمبودی در راه شناخت منظور از «رکن رابع» قرار گیریم.

لغت شناسان عرب «رکن» را «جانب الشی» تعریف کرده‌اند. لیکن در اصطلاح فقها معنی «رکن» **«مالا و جوداً لذلک الشی الابد»** یعنی آنچه وجود و قوام هرچیز بدو است تعریف شده، و بدین معنی در وجودات حقیقه خارجییه و در وجودات اعتباریه ذهنیه نیز استفاده شده است. از این رو به چهارستون نگهدارنده هر بنائی رکن گفته می‌شود. نماز و حج و جز آنها از امور اعتباریه دینی و شرعی یا غیر شرعی ذهنی و خارجی نیز دارای رکن هستند:

رکن در عبادات: رهبران دینی، پیشوایان مذهبی امامیه، با بررسی روایات رسیده از ناحیه معصومین - علیهم‌السلام - برای هر یک از عبادات شرعی ارکانی ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند: انجام و به جای آوردن هر عبادتی در درجه نخست مشروط به وجود رکن آن عبادت است. بدین معنی که حداقل واجبی که بر حکمت انجام آن ضروری و لازم است ایجاد خارجی رکن است که با انجام آنها ذمه مکلف از تکلیف شرعی فارغ شده و سپس ثواب بر انجام آن مترتب می‌گردد و در این وضعیت است که مکلف می‌تواند برای بهتر و مقبول‌تر انجام دادن عبادت، برخی از امور مستحبیه را نیز به ارکان عبادت خود اضافه کند یا از برخی مکروهات دوری جوید، که این مستحبات و نیاوردن مکروهات علاوه بر آن که ارزش عبادت او را بالا می‌برد سبب تقرب بیشتر او به خداوند و فزونی ثواب او نیز می‌گردد.

مثلاً **رکن وضو** عبارت است از نیت، شستن صورت، شستن دو دست، مسح سر و مسح دو پا. یا **رکن غسل** عبارت از نیت، شستن سر و دو سمت بدن (در غسل ترتیبی) و

در غسل ارتماسی، نیت و رساندن یک دفعه آب به تمام بدن از ارکان می‌باشد. یا **رکن دفن میت** آن است در زیر خاک زمین قرار داده شود به گونه‌ای که بدن او از دید مردم و دسترسی حیوانات پوشیده باشد. **رکن نمازهای** واجب نیز عبارت از نیت، تکبیرة الاحرام، قیام، قرائت، رکوع، سجود، سلام، و همینطور، نماز جمعه، نماز میت، زکات حیوانات، خمس، روزه، اعتکاف، حج، وقف، مضاربه، صلح، کفالت، شرکت، وصیت، نکاح، دائم و موقت، نذر، حدود و... دارای ارکانی می‌باشند که اگر مراعات نشود آن عبادت یا انجام وظیفه دینی باطل خواهد شد.

رکن در ارتداد: انکار کلی از دو اصل توحید و نبوت خاصه رسالت حضرت محمد بن عبدالله یا یکی از ضروریات دین که به انکار این دو اصل می‌انجامد. علامه حکیم و متکلم حضرت آیه‌الله العظمی حاج سید ابراهیم میلانی - قدس الله روحه العزیز - می‌نویسند: «جسارت و اهانت و انکار و مخالفت با علماء اعلام که بازگشتش انکار این دو اصل می‌باشد ارتداد می‌آورد.»^۱

رکن در اسلام: مقصود ارکانی است که با پذیرفتن و تحقق آنها شخص مسلمان می‌گردد و احکام مسلمانی بر او جاری می‌شود، بنابر اجماع تمامی فقهای عظیم‌الشان اسلام هر انسانی که شهادتین یعنی دو کلمه «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» را بر زبان براند مسلمان به حساب آمده، جان و مال و ناموس و حرمت او مورد احترام بوده و کسی حق تعدی به او را ندارد. بنابر اجماع متکلمین مسلمان، سه رکن برای اعتقاد به اسلام وجود دارد که برگرفته از حقیقت و ماهیت شهادتین است و انکار هر یک از آنها سبب نامسلمانی می‌گردد:

رکن در ایمان: در کنار اصول دین که عبارت است از اعتقاد به توحید و یگانگی خداوند، نبوت و پیامبری رسول الله و رستاخیز معاد و روز قیامت. دو رکن یا اصل دیگر وجود دارد که اعتقاد بدان‌ها برای هر شیعی ضروری و لازم است و از آنها با نام اصول مذهب یاد می‌شود عبارت از اعتقاد به عدالت پروردگار، امامت امامان دوازده گانه که در بسیاری از روایات شرف صدور یافته، از ناحیه مقدسه پیامبر اکرم و امامان معصوم - علیهم السلام - رکن اساسی ایمان قرار داده شده است به گونه‌ای که در برخی روایات پس

از ذکر اصول فوق‌الذکر اصل ولایت و امامت آمده و تعلیل شده است که قوام اسلام و ایمان مسلمانان به اعتقاد بدان است و در روایتی آمده است^۱ هرگز به هیچ اصلی همچون رکن ولایت تاکید و اصرار ورزیده نشده است.

رکن در تشیع: متکلمان مسلمان اعم از شیعه و سنی، اشعری و معتزلی، اهل

بخش سوم

۴۴۳

حدیث بر این اصل تاکید دارند، رکن شیعه بودن مسلمان آن است که معتقد باشد علی بن ابیطالب خلیفه بلافصل رسول خدا بوده‌اند که افضل از تمامی صحابه و شایسته‌ترین فرد برای منصب امامت بوده‌اند و استمرار این مقام که عیناً موقعیت نبوت است در امامت یازده امام دیگر از فرزندان فاطمه و علی امیرالمؤمنین - علیهم‌السلام - می‌باشد. البته این اعتقاد با دو ضرورتی همیشه توأم بوده و هیچگاه نشده معتقدان به امامت، که دوستدار خاندان رسالت به شمار می‌روند به نعمت بیزاری از دشمنان آل بیت سرافراز و مؤید نباشند و اگر کسی به این مؤید نیست بداند که دوستدار واقعی نخواهد بود. زیرا در روایات زیادی که از ناحیه معصوم شرف صدور یافته، می‌خوانیم هرکسی مدعی دوستی آل بیت بوده، لکن بغض دشمنان خاندان را نداشته، در ادعای خود صادق نبوده است.

و در صورتیکه معتقد به غیبت قائم آل محمد است به استمرار ولایت در مقام و منزلت مرجعیت می‌باید اعتقاد داشته باشد.

رکن در تسنن: در فراهم آوردن اسلام تاریخ به نص خدا و پیامبر در تعیین خلیفه

بی‌توجهی شده، براساس قانون شورا که در تعیین جانشین پیامبر مشروعیت شرعی ندارد، خلیفه‌ای را به خلافت بعد از رسول خدا برگزیدند و او دیگری را و دومی نیز به گونه‌ای مسئله جانشینی رسول خدا را طراحی کرد که باز غیر از علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین (ع)، زمام امور را به دست گرفت. و عاقبت علی امیرالمؤمنین بر اثر تقاضای اجماع مسلمین خلیفه شد. پس رکن در تسنن، آرای عده‌ای از مسلمانان است که بر اساس گزارش تاریخ، در صورتی که کبار صحابه در آن جمع حضور نداشتند برگزار گردیده، و عجیب است که در عصر ابوبکر بدون توجه به این رکن و برگزاری اخذ رأی از مردم خلیفه بر اساس وصیت تعیین گردیده است.

رکن در شیخیه

پیروان شیخ احمد احسائی به استناد روایاتی از قبیل آنچه حاج زین العابدین کرمانی در جواب میرزا احمد شیخ الاسلام می‌نویسد و به روایت امام باقر و امام صادق استناد می‌کند که فرموده‌اند: «خالی نمی‌ماند زمین از چهار نفر از مؤمنین.» در عصر غیبت که امام غائب بر حسب ظاهر در دسترس نیستند، شخصی را با موقعیتی خاص که واسطه بین امام و امت است در کنار ارکان ایمانی - اسلامی قرار داده همانطور که انکار نبوت یا امامت موجب خروج آدمی از دیانت است، بی‌اعتقادی به آن شخص نیز خروج از ضرورتی در ایام غیبت صاحب‌الامر می‌باشد.

شیخیه برخلاف تشیع و تسنن ارکان چهارگانه، توحید و نبوت، امامت و رکن رابع که در ایام غیبت، واحد ناطق^۱ است و شیعه خاص یا بالغ کاملی خوانده می‌شود را پذیرفته. چنانکه حاج محمد کریم خان کرمانی می‌نویسد: «در هر عصری بالغ کاملی باید باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند و اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی‌ایستاد، پس با خلوص نیت و پاکی حضرات، خودت تسلیم برای ایشان شو تا رستگار شوی.»^۲

سپس نتیجه‌گیری می‌نماید که این کاملان به تعبیر شیخیه رکن رابع، ناطق واحد «در هر عصری و زمانی در دنیا موجودند و زمان از وجود ایشان خالی نمی‌ماند و ایشانند علت غائی خلق عالم و علت توجه مشیت، اگر ایشان نبودند عالم برپا نمی‌ایستاد»، «بنابراین هیچ فیض نمی‌رسد به خلق مگر به سبب ایشان و ایشانند اصل هر خیر و معدن آن و مأوای آن»، «پس توجه به سوی ایشان فریضه است. زیرا که هر کس اعراض کند از ایشان هیچ مددی و خیری به او نمی‌رسد و هر کس توجه به دشمنان ایشان نماید، پشت کند به ایشان» پس «دشمنان هلاک و مخلد در آتشند و دوستان ایشان ناجی و مخلد در بهشتند»^۳ توجه و دقت در متن فوق گویای این است: **رکن رابع شخصیتی است در**

۱- کاظم رشتی که اصطلاح رکن رابع را گذاشت^۱ حاج محمد خان کرمانی نیز افزود و نوشت: «این ناطق است نسبت به سایر خلق اگرچه صامت است نسبت به امام خود، بلکه او صامت است نسبت به ارکان و ارکان صامتند نسبت به امام.»^۲

۲- رجوم الشیاطین: ۷۴.

۳- همان مأخذ: ۲۰۶.

۱- مجمع‌الرسائل: رساله / ۵۰ در جواب رفقای نائین

۲- رساله در جواب سئوالات چند نفر از دوستان از اهل همدان: مندرج در صفحه ۲۳۴ مجمع‌الرسائل فارسی.

حریم امامت. آنگاه به متعدد بودن رکن رابع اشاره کرده می نویسد: «همچنانکه آل محمد متعددند و متحد و همه کلی هستند، مگر اینکه تفاوت در مقام ایشان کمتر است و در مقام کاملان [رکن رابع] بیشتر است، هر یک اهلیت دارند، برای آنچه دیگری اهلیت دارد.»^۱

سپس به **نقش رکن رابع** اشاره کرده می نویسد: «بعد از حجت های خدا و اسطگانی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند تا محبت خدا بر همه کس تمام شود» و برای اینکه به اصطلاح خودشان موقعیت شیعه کامل در حقیقت رکن رابع ناطق واحد را ترسیم کند، بر سه رکن توحید و نبوت و امامت اشاره کرده و آنگاه «رکن رابع» اختراعی را در کنار آن سه رکن الهی قرار داده می نویسد: «**معرفت این چهار [خدا و پیامبر و امام و رکن رابع] واجب است و این چهار، چهار رکن دینند که اگر یکی نباشند بنیاد دین منهدم می شود.**»^۲

بعد از دقت به چنین بدعتی که در طول تاریخ کسی مدعی آن نبوده، به کلام حاج محمد خان کرمانی رئیس دیگر شیخیه توجه کنید که در جواب سئوالات چند نفر از همدان نسبت به رکن رابع می نویسد: «**چنین شخصی در ملک خدا که هست، نایب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است اگر او را ببینند و بشناسند و از او تخلف ورزند در صورت شناختن تسلیم نوعی او نداشته باشد از دوستی امام خارج است و کافر است مثل سایر کفار و این نایب خاص مسلم یک نفر است حال ما اصلاح کردیم اسم او را ناطق گذاردیم.**»^۳

در جواب رفقای نائین خویش به قول کاظم رشتی استناد می کند: «از برای امام نایب خاصی است که سید مرحوم در حجةالبالغه فرموده اند: همیشه هم هست و هرگز نیست که نایب خاص نباشد.»^۴

جای دیگر می نویسد: **رکن رابع اصل فرض است و این اسم اعظم است و سایر شروط ایمان از فروع و اصول همه متفرع بر همین است پس علت غایی**

۱- همان مأخذ پیشین: ۲۶.

۲- رکن رابع جواب سیه سالار اعظم چاپ دوم: ۱۱.

۳- مجمع الرسائل فارسی: ۲۳۴.

۴- مجمع الرسائل فارسی: ۵۰ جواب سئوالات رفقای نائین.

رهبران ضلالت _____ رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

ملک همین است ولاغیر^۱ در این ادعا رکن رابع که نایب خاص شناسانده می‌شود در مقام و رتبت چهارده معصوم که علت غائی خلقتند و اسم اعظم هستند قرار می‌دهند. در معنا برای رئیس فرقه‌ای که بعد از شیخ احمد احسائی به وجود آمده موقعیتی چون پیامبر و امام قائل می‌شوند.

حاج زین‌العابدین کرمانی رئیس دیگر شیخی در اینکه رکن رابع باب امام است و باید در هر عصر و زمانی وجود عینی داشته باشد می‌نویسد: «از حضرت صادق - علیه‌السلام - روایت شده است «لابد با هر امامی بابی است در هر عهد و زمانی از عهد آدم تا ظهور مهدی» سپس به روایت دیگری از آن حضرت استناد می‌کند «برای ائمه دوازده باب قرار داده که مؤمنان از آن در داخل شوند به علم امام پس هر که انکار کند بابی را منکر امام شده است.» و برای اینکه موقعیت رکن رابع را مشخص کند به حدیثی که مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت نموده استناد می‌کند، می‌گوید: «ابواب ما اولشان مثل آخرشان است و آخرشان مثل اول ایشان در فضیلت و منزلت یکی هستند و ایشانند دلالت کنندگان مرشعیان مؤمن را به سوی خداوند و به سوی ما و ایشان از نوری^۲ از روح‌القدس هستند که آن روح پیغمبر است.»^۳

دقت کنید چه مرموزانه شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی و سرکار آقاخان کرمانی را که روسای شیخیه هستند با شخصیتی مانند سلمان فارسی یکی می‌داند.

ابوالقاسم خان ابراهیمی در واحد بودن رکن رابع می‌نویسد: «فرد اکمل در میانه متعددین و نقطه‌ی مرکز و قطب آن‌ها یکی است و تعدد مرکز محال است و مرکز نقطه را گویند که نسبت او به جمیع اطراف محیط علی‌السوی باشد بدون تفاوت و چنین نقطه در دایره که باشد منحصر به فرد است. زیرا آن نقطه به منزله‌ی قلب است که اول و اشرف و اکمل جمیع اعضای بدن است.»^۴

جای دیگر می‌نویسد: «برای حضرت امام زمان - عجل‌الله تعالی فرجه - همچو نوکر

۱- همان مأخذ رساله در سلوک: ۱۱.

۲- این برگرفته از روایتی است که امام سجاد - علیه‌السلام - به ابوخالد کابلی فرموده‌اند که: «تو و اتباع تو نور خداوند هستید در ظلمات زمین». عجیب است که این رئیس شیخی خود و پدران خویش را در ردیف ابوخالد کابلی می‌داند.

۳- مجمع‌الرسائل فارسی: ۶۳ رساله در جواب میرزا احمد شیخ‌الاسلام.

۴- فهرست: ۱۲۷.

مقرببی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده به وسیله‌ی آن نوکر اجرا می‌فرمایند.»^۱

این رئیس شیخی نیز مانند اسلاف خویش رکن رابع را «نایب خاص امام و ناطق واحد و باب امام» می‌داند «که نیابت مطلقه دارد و از امام - علیه‌السلام - همانطور که شعله‌ی چراغ از آتش نیابت دارد و محل بروز تمام صفات آتش است^۲ یعنی رکن رابع محل ظهور و بروز تمام صفات حضرت حجة بن الحسن العسکری است.

آنچه را در نامه به رفقای نائین و نوشته‌های رؤسای شیخیه خواندید **با نامه میرزا**

علی محمد شیرازی مدعی بابیت امام زمان - روحی فداه - که به محمدشاه قاجار نوشته است مطابقت نمائید او می‌نویسد: «خدا را شاهد می‌گیریم به این که وحدانیت و نبوت حبیب او و ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی‌شود مگر به **مرآت چهارم**^۳ که **پرتوی از سه مرآت قبلی است** و خدا مرا از طینتی پاک آفرید و به این مقام رسانید...»^۴

دقت به متن نامه نشان می‌دهد که علی محمد شیرازی مؤسس بابیه و پدر بهائیت براساس اندیشه رکن رابع، فتنه بابیت را برپا کرد و در پی او دو گروه، ادعایش را دنبال کردند، عده‌ای مردمان فریب خورده ساده لوح که چیزی از موقعیت مهدویت و قائمیت نمی‌دانستند. دسته‌ای هم انتخاب شده‌های روس و انگلیس بودند که پول توجیبی خود را از سفارتخانه‌های مربوط می‌گرفتند تا هرکجا مسلک ساز معروف، نغمه شوم تبلیغ خود را آغاز کرد فوراً دستهای خود را به سوی او دراز کرده مقدمه تشویق مردم باشند.

می‌طلبد ادعای شیخیه و رئیس بابیه را با آنچه روسای صوفیه مدعی شده‌اند و به آنها اشاره داشتیم تطبیق کنید تا متوجه شوید منظور از فرقه‌سازی مقابله با اندیشه ناب تشیع در باب امامت است.

۲- مأخذ پیشین: ۱۲۹.

۱- فهرست ابوالقاسم کرمانی: ۱۲۸.

۳- منظور همان رکن رابع است که به منزله آئینه تمام نمای وجود ائمه در شیخیه به شمار می‌آید.

۴- بهائیت در ایران: ۹۸.

نقش رکن رابع

در معرفت به سه رکن دیگر

حاج محمدخان کرمانی که از جمله سرکار آقاهاى رئیس شیخیه به شمار می‌رود پس از اینکه گفتار همه محققان و عالمان را درباره ولایت و معرفت کل، بی‌پا و مغز می‌داند، می‌نویسد: «پس معرفت خدا و پیغمبر و ائمه از این راه درست است ولاغیر و معرفت واقعی همین است که از این جا ظاهر شده باشد»^۱ یعنی نخست معرفت به رکن رابع پیدا کند و آنگاه بدون اینکه زحمتی تحمل نماید به خودی خود نسبت به سه رکن دیگر معرفت پیدا کرده است.

شیخ عبدالرضا ابراهیمی رئیسی دیگر از شیخیه معرفت ارکان دین را چنین شرح می‌نماید: «رکن اول معرفت خداوند عالم است. رکن دوم معرفت پیغمبر است که حجت خداوند و قائم مقام او در همه عوالم است. رکن سوم معرفت ائمه اثنی عشر که بعد از پیامبر حجج خداوندند. رکن چهارم معرفت شیعیان ایشان و دوستی آنهاست که برحسب حال و استعداد اهل زمان علم خود را ظاهر می‌نمایند و ابلاغ احکام خداوند عالم را می‌نمایند و هم از طرف حضرت صاحب‌الامر - عجل‌الله‌فرجه - مأمور به رجوع ایشانیم»^۲

توجه و دقت در نوشته این رئیس فرقه شیخیه، ترس از طرح مسئله رکن رابع را آشکار می‌سازد و برخلاف آرای ماقبل خود به مسئله‌ای تازه می‌پردازد. **دوستی اهلیت را رکن رابع دانسته، که این یک حالت درونی برای هر شیعه واقعی است و در معنا دوستداری اهلیت قرب شیعه را به رکن اصلی که معرفتش مقدمه دو رکن پیامبر و خداست فراهم می‌آورد.** ولی در کنار این طرح به معرفت شیعیان هم اشاره کرده است که مسلماً منظورش عامه شیعیان نمی‌باشد؛ بلکه شیعه‌ای مورد نظرش است که صاحب علم باطنی معصوم باشد و توان ظاهر کردن این علم نیز در اختیار اوست. زیرا می‌نویسد: «برحسب حال و استعداد اهل زمان علم خود را ظاهر می‌فرمایند» که شیعه مورد نظر، رئیس شیخیه را از عامه شیعیان جدا می‌نماید، او فردی صاحب مقام و کمال است. مهمتر اینکه هرگاه بخواهد حقیقت وجودی خویش را در معرض دید و دسترس

۱- جمع‌الرسائل فارسی در جواب سئوالات؛ ۲۱۰.

۲- سیاست مدن؛ ۲۳۳.

خلق قرار می دهد.

فرقه سازان شیخیه با طرح اینگونه مسائل خواسته اند توجه شیعیان اهل بیت را به موضوعی جلب نمایند که بازگشت آن ها به طرح اختراعی و ساختگی رکن رابع است و اینکه برای رسیدن به معرفت الله می باید نخست به رکن رابع معرفت پیدا کنید که مقدمه ای است برای معرفت به امام و آن مقدمه ای می باشد برای معرفت به پیامبر تا معرفت الله.

بخش سوم

۴۴۹

ابوالقاسم خان کرمانی می نویسد: «محال است زمین از وجود آن ها [نواب و ابواب] خالی شود ولی معرفت ما نمی شود و نص شخصی بر آنها نمی شود و غایب هستند مثل اینکه خود امام تشریف دارند اما غائب هستند.»^۱

این رئیس شیخی که خود را در غیر حضور اتباع فرقه رکن رابع نمی داند، خویش را در شناخت و معرفت یافتن به رکن رابع از جمله ناقصین دانسته، می نویسد: «معرفت اشخاص کاملین از نقبا و نجبا یا همان شخص اول آنها که ناطق آنها باشد ولو اینکه از کمال معرفت است، اما برای ناقصین از رعیت امروز این نعمت حاصل نمی شود و نمی توانیم آنها را بشناسیم.» دقت کنید این رئیس شیخی در حالی که اتباع فرقه اش او را رکن رابع می شناسند و او خویش را در شناخت رکن رابع ناقص و عاجز معرفی می کند، پیدا شدن کسی که رکن رابع را بشناسد محال دانسته و می نویسد: «کسی آنها را می شناسد که به مقام آنها رسیده باشد و همچو کسی هم اگر پیدا شد مثل آنهاست و خود را معرفی به من و شما نمی کند. یعنی او را هم نمی توانیم بشناسیم.»^۲ جای دارد بپرسیم پس طرح چنین بدعتی ضلالت آور چه ضرورتی دارد که جنجال انگیزی کرده اید؟

همو که معرفت به خود را به لحاظ ادعای رکن رابع بودن واجب می داند، می نویسد: «و اما معرفت ابواب و نواب و کاملین از شیعه (رکن رابع) در این ایام بر ما میسر نیست و باب مخصوص ایشان در غیبت ایشان غایب است، همانطور که در حدیث مفضل فرموده اند که **باب ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غائب می شود.**»^۳

ای کاش! این رئیس شیخی حیات داشت سؤال می کردیم: پس منظور از تأسیس

۲- همان مأخذ پیشین: ۱۱۴.

۱- فهرست: ۱۱۷.

۳- همان مأخذ ماقبل: ۲۳۶.

رهبران ضلالت ————— رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

مسلکی به نام شیخیه چیست؟ اگر برای طرح این معارف بدون رکن رابع فرقه‌ای به نام شیخیه به وجود آورده‌اید که این از عصر امامت تا غیبت و از غیبت تا زمان ما توسط عالمان شیعه صورت گرفته، نیازی به مسلک سازی نیست! ولی می‌دانیم که تأسیس مسلک شیخیه برای طرح مسئله رکن رابع است. که این رئیس شیخی آن را به فردی غایب از نظر تفسیر می‌کند. در صورتی که روسای شیخیه به همین عنوان و مقام ریاست کرده و می‌کنند. دقت به این تغییر جهت که **اساس مسلک شیخیه را بی‌اعتبار می‌سازد** شخص را حساس می‌نماید تا انگیزه چنین اقدامی را به دست آورد و فهم کند چرا رئیسی بی باکانه تیشه به ریشه مسلکی می‌زند که ریاستش را دارد و مهمتر اینکه چرا در عصر او مسلک شیخیه که بر پایه و اساس رکن رابع استوار است متلاشی نشده، بلکه ادامه یافته، باز رکن رابع در رأس آن مشغول ریاست بوده است!؟

دو جهت جلب توجه می‌کند که اگر محقق دیگری به لحاظ لطف خدائی به جهات دیگر دست یافت باید رساله‌ای سازد تا چیزی پیرامون این مسلک به ظاهر شیعه ولی در خط مخالفت با تشیع و منحرف کننده شیعیان ناگفته نماند:

اول: شدت مخالفت رهبران دینی شیعه با این بدعت که به نام تشیع مطرح می‌شود و روسای آن مدعی باب و نایب امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - هستند.

دوم: پیدا شدن رقیبی دیوانه مانند علی محمد شیرازی که مدعی باب امام غائب گردیده، حتی عده‌ای از اتباع شیخ احمد احسائی را به ارادت ورزی واداشته است. روسای شیخیه را که همین ادعا را داشته‌اند برانگیخته با رکن رابع که اسمی است برای باب و نایب بودن امام - علیه السلام - مخالفت کنند.

البته ذهنیت آوردن این مخالفت، اساس مسلک شیخیه را هم زیر سوال می‌برد پس عاقلانه نیست رئیس شیخیه بی پروائی نماید. می‌گوئیم اصولاً اتباع اینگونه فرقه‌ها و صوفیه در چنین مواقعی خود را به راهی دیگر می‌زنند و کلمات روسای خویش را با مسائلی مانند «تقیه» یا «مصلحت» پنهان داشته و افراد متحیر را با این از جمله «بزرگواری رئیس فرقه» است قانع می‌سازند. در چنین صورتی مسلک و رئیس آن از هر لطمه داخلی فرقه مصون می‌مانند. چنانکه می‌بینیم ابوالقاسم خان کرمانی در پی اظهار نظرهایی خطرناک و مسلک برانداز اضافه می‌کند: «پس منظور علما و مشایخ (شیخیه) و ما که تابع ایشانیم تقیه در این اظهارات نیست و حقیقت همین است نقباء و نجباء و ابواب کلیه

امروز ظاهر نیستند.»^۱ ولی باز دست بوسان بله قربان گو، او را رئیس فرقه شیخیه می‌دانند و مسلکشان هم تا عصر حاضر ادامه داشته است. این نیست مگر به اتباع فرقه آموخته‌اند که گوش به حرف‌های مسلک برانداز نسپارند. زیرا مصلحت اقتضا می‌کند گاهی هم چنین حرفهائی را بزنند. والا مریدان اینان به خوبی به حقیقت نفاق روساء خود یقین دارند. حتی مخالفتهای روسای شیخیه را با علما دیده‌اند. ولی چرا وقتی ابوالقاسم کرمانی در ارتباط با رهبران دینی شیعه می‌نویسد: «ما که تابع ایشانیم» شخصی علت این دروغ را جویا نمی‌شود، لااقل بپرسد پیشوایان دینی «رکن رابع» را بدعت می‌دانند در حالی که شما اساس شیخیه را بر آن گذاشته‌اید.^۲ این چه تبعیتی است که مدعی آن می‌باشید؟

یک بام، دو هوا

آنچه از آثار شیخیه کرمان استنباط می‌شود و به مختصری از آنها اشاره کردیم، پذیرش قانون اختراعی «رکنیت» که همسنگ توحید و نبوت و امامت قرار داده شده است و در شیخیه به صورت زیربنای اعتقادی ضروری دارای جایگاهی بس رفیع و منزلتی شریف می‌باشد.

ولی عجب در این است چرا بعضاً روسای شیخیه با اینکه خویش را «رکن رابع» می‌دانند به انکار این مرتبت برای خود پرداخته‌اند؟!

حاج محمد کریم خان کرمانی در رساله سی فصل معتقد است این ادعا را به روسای شیخیه افترا زده‌اند تا سلاطین را به لحاظ ادعای مفترض الطاعه و علما را به جهت رکن ایمان بودن به جان شیخیه بیندازند. سپس می‌نویسد: «لعنت خدا و رسول و ملائکه بر کسی که دروغ گفته باشد و به لعنت کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این ادعا [رکن رابع] را برای خود کرده‌ام»^۳ ولی همین سرکار آقای کرمانی، شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی دو پدر مسلک سازی را که فتنه بابیت نهایتاً بهائیت از نوع تعلیمات و

۱- فهرست: ۱۱۶

۲- برای یقین پیدا کردن به کتاب خاطرات خطیب دانشمند نابغه جناب فلسفی رجوع کنید تا با نظریه مرحوم آیه‌اله الاکبر بروجردی هم آشنا شوید. ۳- رساله سی فصل: ۲۶

رهبران ضلالت _____ رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

آموزش‌های آنهاست رکن رابع می‌داند^۱ و مدعی می‌شود «من امروز بابتی مخصوص میان امام و خلق نمی‌دانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری می‌دانم، مرجع در زمان غیبت همین علماء هستند.»^۲

ای کاش! عصرش بودیم و می‌پرسیدیم: اگر شما خویش را رکن رابع که اساس فرقه شیخیه است نمی‌دانید، پس حفظ و حراست از شیخیه برای چه منظور است؟ مسلماً وقتی شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی را رکن رابع می‌دانید، شما که مدعی جانشینی آنها هستید و به همین بهانه مسلک سازی کرده‌اید برای خویش نیز چنین مقامی قائل هستید، علاوه شما که منکر باب امام غائب در روزگار خود هستید، به چه دلیل و برهانی شیخ احسائی و کاظم رشتی را رکن رابع می‌دانید؟! از کجا به فهم چنین مهمی تقویت شده‌اید؟ و اصولاً بعد از این همه تاکید که اغلب روسای شیخیه درباره نفی «رکنیت» از خود کرده‌اید چرا اتباع مسلک شیخیه هنوز در ترویج چنین بدعت باب و بهائیت درست کن کوشا هستند؟

شیخ عبدالرضا ابراهیمی که در پی نیاکان خود به ریاست شیخیه رسیده است نیز می‌نویسد: «عرض می‌کنم ابدأ چنین مرادی نداشته‌ام که این ناچیز و مشایخ من به مقام امثال حضرت سلمان (باب امام) رسیده‌ایم.»^۳

در صورتی که شیخیه سلمان - علیه السلام - را باب الهی می‌دانند و اگر کسی منکرش شود کافر می‌گردد.^۴ متقابلاً «رکن رابع» را باب امام می‌دانند و می‌نویسند: «اول ایشان [منظور سلمان است] مانند آخرشان است و آخرشان مثل اولشان در فضیلت یکی هستند.»^۵ حال اگر کسی سؤال بکند شما که مدعی رکن رابع هستید چرا دو پهلو می‌نویسید یا می‌گوئید؟! مرتکب جرمی عظیم شده است.

از طرفی شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی را رکن رابع یعنی از ابواب و نواب می‌دانید. در حقیقت به اعتبار عقیده «اول ایشان با آخر ایشان» هم منزلت و هم شأن می‌باشند، احسائی و رشتی را هم رتبت با حضرت سلمان فارسی - علیه السلام -

۱- همان مأخذ پیشین: ۳۱

۲- همان مدرک قبل: ۳۶

۳- برائةالابرار: ۱۹۷

۴- مجمع الرسائل فارسی رساله در جواب رفقا نائین: ۵۰

۵- مجمع الرسائل فارسی، رساله در سلوک: ۶۳

می دانید؟! زیرا ابوالقاسم خان کرمانی می گوید: «برای هر عصری سلمانی^۱ است» که این جفا به رسول الله است. زیرا حضرتش در حق سلمان فرموده‌اند: «**سلمان منا اهل بیت.**» به علاوه روسای شیخیه معتقدند! «ابداً در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد.» در صورتی که همین رئیس شیخی حاج محمد کریم خان معتقد است: یک نوکر مقرب باید برای امام زمان باشد که واسطه بین امت و امام می باشد^۲ و باز می بینیم همین رئیس گروهک شیخیه درباره ادعای بابیت رقیب خود علی محمد شیرازی می نویسد: «اما طریق بخصوص برای اینکه این مرد نایب است که در زمان غیبت ممکن نیست به جهت اینکه هیچ کس به خدمت امام نمی رسد.»^۳ در صورتیکه جای دیگر به قول روسای شیخیه استناد می کند: «ابواب و نواب تشریف دارند.»^۴ زیرا «امام بی نایب نمی شود و خانه بدون باب معنی ندارد.»^۵ یعنی «محال است زمین از وجود آن‌ها خالی شود.»^۶ عبدالرضا ابراهیمی رئیس دیگر شیخیان که انکار این ادعا را داشت می نویسد: «همیشه امثال این بزرگواران تا ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه - در میانه خلق هستند»^۷ حتی بقا و برقراری عالم را به وجود آنان می دانند. زیرا حاج محمد کریم خان می نویسد: «اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی ایستاد.»^۸

حال انصاف بدهید این بود و نبوده‌ها که نسبت به رکن رابع دارند نشان

دهنده این حقیقت نیست که روسای شیخیه طراحان رکن رابع، دلیل قانع کننده دور از شک و تردید درباره رکن رابع که او را باب و نایب امام زمان - روحی فداه - می دانند در دست ندارند؟ زیرا اگر به دلیلی قوی مجهز بودند هیچگاه چنین تزلزلی نداشتند که جائی رد کنند و جای دیگر بپذیرند که رکن رابع وجود دارد.

علاوه شیخیه کرمان که مانند صوفیه خویش را نایب امام زمان می دانند، در معنا با علی محمد شیرازی هم عقیده هستند، چرا باید با بابیه و بهائیه مخالف باشند؟! در بررسی آثار اینها مطالبی به دست می آید که علی محمد شیرازی ملعون مدعی آن نبوده است.

۲- فهرست محمد کریم خان: ۱۲۸

۱- فهرست ۱۲۷

۳- تیر شهاب در راندن باب خسران مآب ۱۹۶

۴- فهرست: ۱۱۷

۵- همان مأخذ پیشین.

۶- فهرست: ۱۳۸

۷- تکریم الاولیاء: ۱۳۹

۸- رجوم الشیاطین: ۷۴

استناد به فرمان امام (ع)

اعتراضات علمی پیرامون ابداع و اختراع «رکنیت» چنان روسای شیخی را زبون ساخته که برای رهائی از آن علاوه بر دوپهلوی گفتن و نوشتن یعنی رد و قبول وجود رکن رابع، به فرمان مبارک حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - در آستانه غیبت کبری استناد نموده می نویسند: «بعد از حجت های خدا واسطگانی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند تا محبت خدا بر همه کس تمام شود و به همان وجود امام در شهر مدینه قبلاً بر مردم اتمام حجت نمی شود مگر توسط واسطگانی. چنانکه عریضه نوشتند به حضرت بقیه الله - عجل الله فرجه - که چون به شما دسترسی نداریم در حوادثی که واقع می شود چه کنیم؟ فرمود: **اماالحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله**». آنگاه نویسنده که رئیس شیخی است برای شناسائی روات احادیث می نویسد: «راویان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان به اطراف عالم، اینها حجت های ولی عهد (صاحب العصر) هستند»^۱

ابوالقاسم خان کرمانی شیخی می نویسد: «در زمان غیبت امام - علیه السلام - و خاصه بعد از وفات علی بن محمد سمری دیگر نایب خاصی بر حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - تعیین نشد و به علی بن محمد اجازه نفرمود که نص بر نیابتی نماید و امر علی الظاهر راجع به علماء و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم و اطاعت امر ایشان واجب است»^۲

حاج محمدکریم خان کرمانی بعد از آنکه خویش را شیعه کامل نمی داند می نویسد: **«والله ادعای تشیع را ندارم»** و اشاره می کند چون نشانه های آن را دارا نیستم «امیدوارم که از دوستان شیعیان باشم» و سپس درباره روات حدیث می نویسد: «و اگر مقصود فقاقت است اختصاص به من ندارد و همه موالیان که فقیه اند و مجتهدند به آن اسم (رکن رابع) موسوم اند و همه به آن لحاظ که سابقاً نوشتیم رکن رابع ایمانند و هر کسی که مجتهد نیست باید اخذ دین خود را از ایشان نماید»^۳

در همین رساله سی فصل درباره اینکه اگر به شیخ احسانی و کاظم رشتی اطلاق

۱- رکن رابع: ۱۱. ۲- فهرست قطع جیبی: ۱۱۰.

۳- رساله سی فصل: ۲۶.

رکن رابع شده است می نویسد به لحاظ فقیه بودن ایشان می باشد. دقت کنید: «اما بودن ایشان رکن رابع به آنطور که گفتیم، ایشان فقیه جامع الشرایط و جائزالتقلید و عالمی از علماء شیعه بودند شک و شبهه در آن ندارم.»^۱

توجه به آنچه در این قسمت به قید تحریر درآمد حائز اهمیت و قابل دقت است. فرمان مبارک امام زمان را در ارجاع به عالمان دینی پذیرفته‌اند و فقیهان را رکن رابع ایمان می‌دانند و اینکه فقیه جامع الشرایط جائزالتقلید^۲ را رکن رابع می‌دانند پس با بودن فقهای امامیه در هر دوره‌ای که جامع الشرایط و جائزالتقلیدند تداوم مسلک شیخیه برای چیست؟! ممکنست آقایان روسای شیخیه فقهائی نظیر آیات عظام حاج آقا حسین بروجرودی، امام خمینی و میلانی، خوانساری و خوئی، حکیم و شاهرودی، گلپایگانی و مرعشی - قدس الله ارواحهم - را فقیه جامع الشرایط به قول خودشان جائز التقلید ندانند، که بساط مسلک شیخیه را باز نگاه داشته‌اند؟ اگر چنین باشد در حق نواب عامه امام غایب جفا کرده‌اند. در صورتی که اینان شیخ احسائی و کاظم رشتی را که هیچکدام در مقام آن ذوات قدسی نبوده‌اند فقیه و رکن رابع دانسته‌اند!! آنگاه چطور می‌توانند ادعا کنند که حاج آقا حسین بروجرودی و دیگران را فقیه جامع الشرایط نمی‌دانند و اگر غیر از این اعتقاد دارند چرا بساط شیخیه را جمع نمی‌کنند؟!^۳

عبدالرضا ابراهیمی به کتاب فهرست، تالیف یکی از روسای شیخی استناد کرده می‌نویسد: «حجت‌های خدا در هر لباس هم ممکن است باشند والان که تشریف دارند ما ایشان را نمی‌شناسیم، در هر لباس که میل دارند هستند شاید در لباس تاجر باشند، شاید در لباس کاسبی بازاری باشند شاید در لباس اهل علم باشند و این لباس از همه لباسها برایشان بهتر است»^۳

دقت کنید آنچه نقل شد موضوع رکن رابع را از اینکه روای احادیث به شمار می‌روند و همیشه در دسترس می‌باشند و از طبقه عالمان دین محسوب می‌شوند بیرون آورده، به طور مرموزانه همگانی می‌کند تا شامل روسای شیخیه هم بشود.

ابوالقاسم خان کرمانی بعد از اینکه روای احادیث را در ایام غیبت کبری، رکن رابع می‌داند که حجت صاحب‌الامر می‌باشند، می‌نویسد: «امر راجع به روای اخبار شد. اما نه به این معنی که اصلاً وجود بزرگان و ابواب منقطع شد، بلکه ابواب و نواب

۱- همان مأخذ پیشین: ۳۱.

۲- البته جامع الشرایط یعنی جایزالتقلید و لذا قید دومی بی‌ربط است معنائی ندارد.

۳- سیاست مدن: ۱۳۷.

تشریف دارند»^۱

این نظریه نشان دهنده اینست روسای شیخی به مصلحت، روات احادیث را «رکن رابع» دانسته‌اند تا اصالت علمی به ادعای بدعتی خود بدهند.

ولی آنچه می‌باید مورد توجه قرار گیرد اینست: اگر بخواهیم به استناد فرمان صاحب‌الامر - ارواحنا فداه - بپذیریم که شیخیه بدون هیچ دسیسه‌ای فقها را در زمان غیبت پاسخ‌گوی حوادث واقعه زندگی شیعیان و اجتماع شیعی می‌دانند، سئوالی پیش می‌آید که موضوع را تغییر می‌دهد، آیا فقها که شیخیه آنها را «رکن رابع» می‌دانند و مسلک‌سازی کرده‌اند فقاہت اجتهادی خویش را به صورت فرقه‌ای ساخته‌اند؟! مسلماً جواب منفی است. ولی شیخیه اگر فقیه هم باشند، آن را به صورت مسلک و فرقه در اسلام درآورده‌اند. که این یا مسئله ادعای شیخیه را در شناخت روات احادیث بی‌اعتبار می‌سازد و یا مسلک داری کردن را باطل و بدعت می‌شمارد.

مهمتر اینکه وقتی روسای شیخیه عالمان دینی را در زمان غیبت محل رجوع می‌دانند تا جواب حوادث دوران دسترسی نداشتن به امام را بدهند، چرا ایشان از نواب صاحب‌الامر درباره بدعت رکن رابع جويا نمی‌شوند تا از ضلالت و گمراهی نجات یابند؟

سیاست همگانی کردن

رکن رابع

در آثار شیخیه به نظریات و آرائی برخورد می‌کنیم که موضوع «رکنیت» را از اختصاص داشتن به روات احادیث و روسای شیخیه خارج کرده، همگانی نموده است. شیخ عبدالرضا ابراهیمی می‌نویسد: «معنی رکن بطور اجمال معرفت شیعه است و اسم کسی نیست و موضوع این معرفت همه شیعیان از عالی و دانی، عالم و جاهل، صغیر و کبیر می‌باشند».^۲

ابوالقاسم خان کرمانی هم می‌نویسد: «رکن چهارم، معرفت شیعیان ایشان و دوستی آنها است».^۳ ولی گویا از این بی‌نصیبی برای خویش بی‌تاب شده مصمم می‌شود در کنار این اعترافات که مسلک شیخیه را به دست خودشان بی‌اعتبار می‌کند، اعتباری هم برای

۲- سیاست مدن: ۱۲۵.

۱- فهرست: ۱۱۷.

۳- فهرست: ۱۳۴.

رئیس شیخیه فراهم آورد؛ لذا می نویسد: «اما رکن رابع که عرض شد همه دوستان آل محمد و خاصه علمای اعلام و محدثین و فقها، معرفت همه آنها از رکن رابع است و چه مانع است که معرفت عالم شیخی هم از رکن رابع باشد؟»^۱

ولی باید از آنچه ابوالقاسم کرمانی نوشته است فهم کرد اگر روسای شیخیه «رکنیت» را تعمیم داده، همگانی کرده اند به لحاظ دو جهت مهم بوده است که هر دو جهت بی نهایت حائز اهمیت و سرنوشت ساز به شمار می رفته، والا اگر اینان به راستی دوستی آل محمد را «رکن رابع» می دانستند، پس چرا مسلک سازی کرده اند؟! وقتی بنابر قول آنها همه دوستان آل محمد رکن رابع می باشند، چه امتیازی است بین شیخی و رئیس او که نیازی به پس برو و پیش بیا داشته باشد؟! پس این سیاست مرموزانه برای دفع دو خطر بسیار مهم بوده، والا چون به خلوت می رفته اند و می روند به اتباع مسلک خود همان حرفهائی را می زدند و می زنند که تا قبل از بروز و ظهور آن دو خطر می زده اند:

خطر بی آبروئی: ادعای علی محمد شیرازی پدر «بهائیت» بر اینکه او باب امام غائب است در شیخیه موضوع جدید و تازه ای نبود، زیرا اصولاً تمامی شاگردان کاظم رشتی به چنین انحرافی مبتلا بودند. چنانکه سرکار آقاخان های کرمان اداره کنندگان مسلک شیخیه نیز به همین ادعا فرقه داری می کردند و بهتر است بگوئیم مسلک شیخیه را تأسیس کردند.

ولی وقتی علی محمد شیرازی به بابیت اکتفا نکرده، پا را فراتر گذاشت مانند همه شاگردان کاظم رشتی ادعای مهدویت کرده، خویش را قائم منتظر آل محمد دانست، روسای شیخیه احساس خطر بی آبروئی نموده، چون از یک کوزه آب نوشیده و از یک سفره نواله خورده بودند، از ترس اینکه مبادا اندیشه رکن رابع در شیخیه موجب شود آنان را به باب اتصال دهند و اندیشه و تفکرشان را در به وجود آمدن «بهائیت» سهیم بدانند، روسای شیخیه خدعه و تزویری نوین را سیره و روش بسط و نشر مسئله رکن رابع نمودند؛ اختصاص اصل ماجرا را برای خود انکار کرده گفتند: «دوستان آل محمد رکن رابع اند» در حالی که باطناً خویش را رکن رابع ایمان می شناساندند و با شرحی که پیرامون اینگونه نظریات خود در پنهان، دور از چشم اغیار برای اتباع خویش می دادند، نظریه

رهبران ضلالت _____ رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

داده شده را از مشروعیت می انداختند و به مریدان شیخی تفهیم می کردند مصلحت و تقیه‌ای است که در این برهه از زمان باید مراعات شود تا در آتشی که علی محمد باب شعله‌ور ساخته نسوزند.

خطر براندازی: روسای شیخیه آنجا که می خواهند «رکنیت» را همگانی کنند و

ادعای چنین منصبی را از خود دفع نمایند، گفته‌اند و نوشته‌اند که والله روسای شیخیه ادعای «رکنیت» ندارند. چنین نسبتی را به خود از حرکات دشمنان خویش دانسته، معتقدند که خواسته‌اند سلاطین و علما را علیه شیخیه بشورانند، چنین نسبتی را به ایشان داده‌اند.

چنانکه دانشمند و خطیب توانای جهان تشیع حاج شیخ محمدتقی فلسفی پس از اینکه جوابهای ابوالقاسم خان ابراهیمی رئیس شیخیه را به شرف عرض آیه‌الله الاکبر حاج آقا حسین بروجردی - قدس‌الله روحه‌العزیز - می‌رسانند ایشان می‌فرمایند: «پاسخ‌ها سست است»^۱ «ول کنید، دنبال نکنید، او (ابوالقاسم ابراهیمی) همان حرفهای قبلی را نوشته است، اصلاً روش امام صادق - علیه‌السلام - منطبق با این حرفها نیست»^۲ مرحوم استاد و خطیب بی‌نظیر آقای فلسفی در عیادت از علامه حکیم متأله عارف، مرحوم آیه‌الله سید ابراهیم میلانی که در بیمارستان مهر قبل از منبر تاریخی مسجد جامع تهران صورت گرفت، به جهتی از ماجرای خویش با شیخیه صحبت کردند فرمودند: از پی مناظرات و تندی شدید مرحوم آیه‌الله بروجردی، روسای شیخی نه از سر اعتقاد بلکه مصلحت، علما را هم رکن رابع می‌دانستند. ابوالقاسم ابراهیمی کرمانی نوشت: «علمای اعلام و محدثین و فقها معرفتشان از رکن رابع است»^۳.

البته این دو پهلو دارد: برحسب ظاهر تفهیم می‌کند که عالمان، محدثان و فقیهان نیز رکن رابع به شمار می‌روند، و هم در خلوت می‌توان آن را توجیه کرد منظور اینست که معرفت این طبقه هم از رکن رابع است.

چنانکه با همین مصلحت اندیشی‌ها و همگانی کردن رکن رابع جهت فرار کردن از براندازی مسلک شیخی باز در گوشه و کنار می‌گفتند و می‌نوشتند: «الحمدلله علماء

۲- خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی: ۳۸۶.

۱- بهائیان پاورقی: ۱۳۹.

۳- فهرست: ۱۱۲.

بسیارند و هر یکی در فن خود بلکه فنون ماهر و استادند. مع ذلک آنکه علم شیخ مرحوم [احسائی] را دارد یک نفر است [رئیس وقت شیخی در هر دوره‌ای] و از جهت اینکه او دوست خداست و دوست ائمه هدی دوستی او واجب است و دشمنی او حرام و چونکه او [رئیس شیخیه] حامل این علم است پس «باب» این علم اوست و خداوند چنین مقدر فرموده است که هر چیز را از بابش بگیرند و اگر از غیر باب او بگیرند به مطلب نمی‌رسند.^۱

جایگاه رکن رابع در تشیع

شیخیه با زیرکی خاصی توانست سرو صدای برخاسته در مسئله رکن رابع و معرفت به او را که «معرفت نوعیه» نام گذارده‌اند با فرمان مبارک از ناحیه مقدسه حضرت صاحب‌الامر که در پاسخ عریضه اسحاق بن یعقوب شرف صدور یافته خاموش کنند مدعی شده‌اند: «راویان حدیث امام» که در توقیع شریف از آن یاد شده «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم»^۲ یعنی «و اما حوادثی که برای شما [از این پس] پیش می‌آید رجوع کنید به راویان حدیث ما، زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می‌باشم».

شیخیه این فرمان را بهانه ابداع «رکن رابع» قرار داده^۳ مدعی شده‌اند امام به واسطه‌ای بین خود و امت اشاره نموده‌اند و این شخص که حجت حضرت حجة الله الاعظم می‌باشد «همان کاملین از شیعه»^۴ یا «شیعه خاص»^۵ که «شیعه‌ی اعلم و اکمل و باب اعظم امام - علیه السلام - است» و همان ناطق واحد «حقیقی شیعیانی است که دون درجه‌ی اویند. بلاواسطه از امام - علیه السلام - می‌گیرد و به دیگران می‌رساند»^۶ که «حاکم و رئیس و فرمانفرمای بر جمیع آنها [شیعیان] است.» زیرا «اول کسی است در میانه‌ی رعیت [امت امام] که فرمان امام - علیه السلام - به او می‌رسد و از اراده‌ی امام،

۱- مجمع الرسائل فارسی: ۱۳۴

۲- این فرمان در کتابهای «الغیبة» شیخ طوسی و «کمال‌الدین» شیخ صدوق و «احتجاج» شیخ طبرسی نقل شده است.

۳- چنانکه ابوالقاسم خان ابراهیمی در کتاب فهرست صفحه ۱۱۰ و ۱۱۷ به آن پرداخته است.

۴- تکریم الاولیاء عبدالرضا ابراهیمی: ۳۱. ۵- مزدوران استعمار از همو: ۵۳.

۶- فهرست: ۱۲۵.

او اول مطلع می شود.^۱ ابوالقاسم خان کرمانی می نویسد: **این سلمان هر عصری** است که می باید حضور داشته باشد^۲ و به تعبیر دیگرش «همچو نوکر مقربی» است که تمام «امر و اراده و قدرت» که خداوند به او محول فرموده «به وسیله آن نوکر اجرا می شود»^۳ و به اعتبار هر کس «انکار کند بابی را، منکر امام شده است»^۴ پس به اعتقاد شیخیه انکار رکن رابع خروج از اعتقاد به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است.

ولی بدون هیچ تردیدی آنچه مسلم است چنین تفکری در تشیع جایگاهی نداشته، چنانکه محقق مدقق سید محمد باقر نجفی پس از تحقیقی جامع و مفید می نویسد: «نکته‌ی قابل تأمل و ممیز عقیده‌ای امامیه در عرض سیزده قرن پس از هجرت محمدی، با شیخیه در یک امر بیشتر نیست و آن نقباء و نجبا [چه آشکار و چه پنهان]^۵ ابواب امام زمان در عصر غیبت کبری نیستند [یعنی رکن رابع که ناطق واحد می باشد از ابداعات شیخیه است، موافق عقیده امامیه نیست] زیرا بنا به نص، این باب [که شیخیه به رکن رابع اختصاص داده‌اند] در عصر غیبت مسدود شده است. و اکابر علمای امامیه از کلینی تا مقدس اردبیلی، و از مجلسی تا اکابر علمای قرن حاضر با ایمان و اعتقاد به ارتقاء مؤمنان تا مقام نجبائی و نقبائی [البته کم و بیش با اختلاف نظر در تفسیر چنین مقاماتی] قبول نکرده‌اند. «حتی ملاصدرا که خود روشنگر رایت اسفار است ارتقاء مقام معنوی حتی تا تشریف به حضور امام را به عنوان بابیت، به معنای مورد نظر با درایت در روایات [که دست آویز فتنه گران صوفیه گنابادی و شیخیه شده] قلمداد نکرده و نمی کنند و با تصدیق و تائید چنین درجاتی از مقامات معنوی رانه مؤلفان کتب اربعه‌ی شیعه و تدوین کنندگان فقه و صاحب اصول و نه محدثان و عرفا و متکلمین شیعه آن را از اصول دین نخوانده‌اند [که شیخیه خوانده‌اند] و مسلم چنین ادعائی [که شیخیه دارند، رکن رابع را در کنار سه رکن توحید و نبوت و امامت قرار داده‌اند] نمی تواند مستند به منابع عقاید شیعه تلقی شود. در احوالات کسانی که در غیبت کبری مشرف به حضور امام شده‌اند و مرحوم

۱- همان مأخذ پیشین: ۱۲۷.

۲- همان مأخذ.

۳- فهرست: ۱۲۸

۴- مجمع الرسائل فارسی: رساله در سلوک: ۶۳

۵- نقبا و نجبا که در اصطلاح شیخیه کاملین هستند همان رکن رابع و ناطق واحدند که باب امام - علیه السلام - می باشند (فهرست: ۱۲۴) حاج محمد کریم خان کرمانی نیز نسبت به نقباء معتقد است که بعد از قطع اسفار (چهارگانه) و مشاهده‌ی این دیار خلقت خود را فانی می نماید و هستی خود را نیست می کند و از مقام فؤاد می گذرد. (رجوم الشیاطین مترجم: ۸۴)

مجلسی در بحارالانوار^۱ به آن تصریح فرموده‌اند مبین این است، آنان با وجود دستیابی به مقام والای ایمان و تشریف به حضور امام نه از بابیت امام در عصر غیبت دم زده‌اند و نه از اینکه معرفت نوعی چنین افرادی از اصول دین است.

حال چگونه شیخ احمد و یا کاظم رشتی و دیگر مشایخ که حتی ادعای نجبائی نکرده‌اند و به اعتراف تمام آثار شیخیه به مقامات پائین‌تر از آن نائل نشده‌اند، کاشف این معانی گشته‌اند؟^۲ و در جواب استناد به توقیع مبارک که راویان حدیث را حجت خود دانسته‌اند می‌نویسند: «در این حدیث اشاره‌ی صریح به علماء است و در حقیقت به علمائی است که از حیث مراتب کمال، در مقام فیض و نشر معارف دین به عقل و روح هستند نه به معنی ابوابی که مستقیماً به حضور امام شرفیاب می‌شوند و فرمایش امام را مستقیماً به مردم می‌رسانند و در این مورد هیچ اختلافی بین علماء شیعه نیست.»^۳

مرحوم علامه فقید آیه‌الله حاج سید ابراهیم میلانی می‌فرمایند: «عیب بزرگ اینجاست که پیروان صوفیه یا شیخیه، روسای خویش را چون ملبس به لباس روحانیت شده‌اند بعضاً در حوزه‌های علمیه نزد مفاخر و اکابر تشیع تلمذ نموده، حتی به دریافت اجازات مرسوم نزد آن بزرگواران افتخار یافته‌اند از عالمان دین می‌دانند. نه چنین نیست اینان از لباس و مراتب علمی حتی بعضاً حقوقی که به محصلین علوم دینی شیعی مرحمت می‌شود استفاده کرده‌اند، لکن به لحاظ اینکه توان مخالفت با هوای نفس را نداشته‌اند مطیع امر مولا نبوده، به جای حفاظت از دین رسول خدا در مقابلش قرار گرفته با دام و دانه هائی فریبنده، امت ختمی مرتبت - صلوات الله علیه وآله - را از صراط مستقیم قرآن و عترت منحرف نموده‌اند»^۴ و اگر دلسوزی از هر طبقه انحرافات روسای کنونی این مسلک‌های شبکه استعمار را به فریب خوردگان گوشزد کند با طرح مزورانه آنان که از قبل کشیده‌اند در صوفیه با نام نزاع صوفی و متشرع و در شیخیه به نام بالاسری و شیخی، با مظلومیتی می‌گویند: «به ایشان جفا شده است» انحرافات عقیدتی خویش را پنهان می‌دارند و به مریدی که می‌رود بیدار شود می‌گویند: این اختلافات ریشه دشمنی و عداوت دارد. ولی باز با همین خدعه‌ها و نیرنگ‌های شیطان مآبانه، بوده‌اند کسانی که به انحرافات اعتقادی شیخیه و صوفیه، بابیه و بهائیه مانند بعضی از شاهزادگان قاجار

۱- چاپ اسلامیه جلد ۵۳

۲- بهائیان: ۱۳۸

۳- بهائیان: ۱۳۶

۴- ولایت نامه تالیف ایشان: ۱۰۲

رهبران ضلالت ————— رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

شیخی و شیخ عباسعلی کیوان قزوینی گنابادی و صبحی بهائی قصه گوی مشهور ایران پی برده‌اند، از مسلک‌های ساختگی بندگان زور و زر بریده، کتاب‌ها بر رد افکار و آراء ضد اسلامی - شیعی آنان نوشته‌اند^۱ انتظار می‌رود آن عده که در پی مسلک‌های ابداعی رفته‌اند و عمری بدون نتیجه گذرانده‌اند به نقدهائی که بر اینگونه فرقه‌ها نوشته شده است توجه نمایند منصفانه بدون تعصب بارها و بارها بخوانند اگر مطابق با واقع دیدند به آن توجه نموده، دست از سماجت در حمایت باطل بردارند. که واقعاً اگر روسای شیخیه و صوفیه خویش را شیعه می‌دانند چرا با نامی مانند «شیخیه» یا «صوفی» خود را از جامعه تشیع مجزا می‌سازند؟ خطیب و دانشمند توانای عالم تشیع مرحوم حاج شیخ محمد تقی فلسفی در سفری که به کرمان داشته‌اند وقتی ابوالقاسم خان ابراهیمی رئیس شیخیه به دیدنشان می‌آید به او می‌فرمایند: «چرا شما که یک روحانی مثل ما هستید روش خاصی اتخاذ کرده‌اید و از مردم کناره می‌گیرید؟» جواب می‌دهد: «ما کناره‌گیری نکرده‌ایم، مردم از ما کناره‌گیری می‌کنند» آقای فلسفی می‌فرمایند: «معلوم می‌شود شما حرفه‌ایی دارید که مردم نمی‌توانند براساس آن حرف‌ها با شما آمیزش داشته باشند و عواطف دینی آن‌ها مانع از این امر می‌شود»^۲.

البته مؤلف گرانقدر کتاب تحقیقی «بهائیان» معتقدند: «مرحوم میرزا شفیع و فرزندان بزرگوارشان خاصه مرحوم ثقة‌الاسلام شهید^۳ به قدری در رفع هر نوع اختلاف بین شیخیه و دیگر فقهاء و علماء با متانت و تأمل و آزاد منشی رفتار کردند که عاقبت الامر در اثر چنین مساعدت‌هایی بی‌دریغ اختلافات برداشته شد و همه هم صف در برابر بیگانه و اهل استبداد جهاد کردند و اهل خود را به اخذ موازین شرعی از مراجع تقلید تشویق می‌کردند و هیچ سعی و کوششی برای متمرکز ساختن نیروهای خود اعمال نکردند و صریحاً خود را صرفاً مانند شیخیه‌ی حاج محمد کریم خانی در اصول و

۱- کتابهای مزدوران استعمار رد بر شیخیه، رازگشا و استوارنامه و بهین سخن از کیوان قزوینی صوفی نادم که توسط استاد محمود عباسی تجدید چاپ گردید. و کتاب «صبحی» و «پیام پدر» از فضل الله مهدی صبحی را مطالعه کنید.

۲- خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی: ۳۸۵

۳- برای شناخت او به کتاب زندگینامه شهید نیکنام ثقة‌الاسلام تبریزی نگارش نصره‌الله فتحی و رجال آذربایجان از دکتر مهدی مجتهدی و رهبران مشروطه از ابراهیم صفائی و تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان از احمد کسروی رجوع شود.

فروع دین «فرقه ناجیه»^۱ نخواندند.^۲

آرای رهبران دینی شیعه پیرامون رکن رابع

این پرواضح است سئوال پیرامون چنین موضوعاتی از پیشوایان دینی شیعی فقط حکم فقهی نبوده، بلکه به هنگام بروز مشکلات دینی و اجتماعی بر اساس فرمان «و اما الحوادث واقعہ» وظیفه است در زمان غیبت کبری جهت تشخیص وظیفه در برخورد با هرچه مسلمان را بر سر دو راهی قرار می دهد به ذوات مقدسه نواب عام مراجع عالیقدر جهان تشیع که تنها مرجع رجوع امت امامت می باشند پناه برده تا از گمراهی و ضلالت در امان باشند. کار تدوین رساله که به اینجا رسید برای اینکه از صراط وظیفه، انحرافی پیدا نکنیم مسئله حائز اهمیت «**رکن رابع، ناطق واحد**» اختراع شیخ احمد احسائی را که شیخیه کرمانی حفظ کرده گاهی هم به مصلحت آنرا رد کرده اند، در ارتباط با ساحت قدس حضرت بقیة اللہ الاعظم - ارواحنا فداہ - شرط دانسته، بهانه مسلک سازی در مقابل اسلام نموده اند، با پیشوایان دینی در میان گذاشته، استدعا نموده ایم در صورت امکان راهنمایی فرمایند که آیا ارتباط یا توسل به امام زمان - روحی فدا - نیاز به فردی به نام نوکر مقرب دارد؟

حیفم آمد از آنچه حضرت آية الله حاج سید محمدهادی میلانی قدس الله روحه العزیز در جواب سؤال مربوط به شیخیه و مسائل مربوط به آن مرقوم داشته اند بگذرم ایشان در جواب سؤال که شیخیه بر حق هستند - در معنا آنچه نظیر رکن رابع به آنها

۱- شیخ عبدالرضا ابراهیمی رئیس شیخی در کتاب نود مساله که جواب سؤالات آقای علی اصغر طاهرنیا می باشد فرقه کریم خانی شیخی را تنها فرقه ناجیه می داند.

می دانید که پیامبر اکرم فرمودند: بعد از من هفتاد و سه فرقه به وجود می آیند که تنها یکی از آنها رستگار است. عبدالرضا ابراهیمی می گوید شیخیه این گروه هستند.^۱ در حقیقت آن همه تعریف و تمجید از علماء شیعه و محدثین که نموده اند آنها را رکن رابع دانسته اند یک تزویر است که برای فریب مردم به کار گرفته اند زیرا عالمان شیعه با گروهک شیخیه مخالفند.

۲- بهائیان: ۱۴۴ - ۱۴۵

۱- (البته علی تابنده هم صوفیه را فرقه ناجیه می داند «خورشید تابنده» چون فرقه های صوفی را باطل و بی پایه می دانند در این صورت گنابادی ها را از این فرقه معرفی می کنند.)

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

مربوط می‌گردد صحیح است تا - پیروی شوند - جواب نوشته‌اند: «باسمه تعالی شأنه شیعه باید تابع آیات و محکّمات روایات صادره از ائمه هداة معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - باشد و هیچ یک از امامان نفرموده‌اند تبعیت شود از تاویلاتی که «شیخ» [احمد احسانی] نموده است والسلام علی من اتبع الهدی»^۱

جهت اینکه از حریم وظیفه خارج نشویم آرای دریافتی بزرگان پیشوا را بر اساس حروف اول نام مبارک ایشان که گویای هیچ منظوری نمی‌شود نقل کردیم.

درباره نظریه **حضرت آیه الله حاج آقا حسن طباطبائی قمی** - دام ظلّه -

پس از تقدیم استفتاء بر اثر کھولت سن و کسالت، ارجاع به یکی از مسئولین بیتشان دادند ایشان با کمال حوصله دقیقاً به تاریخ پیدایش رکن رابع پرداختند که چگونه توسط شیخ احمد احسانی ابداع و به وسیله شاگردانش به صورت مسلک‌هایی درآمد. سپس فرمودند: رکن رابع نزد شیعه مردود است.

از حضرت **آیت الله حاج سید ابوالقاسم کوکبی** تبریزی دام ظلّه سؤال می‌شود وجوه شرعی را به مدعی رکن رابع شیخیه داده‌اند چه صورتی دارد جواب داده‌اند^۲ بسم الله الرحمن الرحیم باید وجوه شرعی را بنظر مراجع صرف نماید.

سید ابوالقاسم کوکبی تبریزی

حضرت **آیت الله حاج شیخ ابوطالب تجلیل** تبریزی مدظلّه مرقوم داشته‌اند^۳

بسمه تعالی احادیث و مدارک فراوانی که درباره امام زمان علیه السلام در کتابها ثبت است برای توسل به آن حضرت از نوکر مقربی بنام رکن رابع اسم برده نشده است و مدرکی بر آن وجود ندارد. ابوطالب تجلیل التبریزی

دفتر **آیه الله حاج سید صادق شیرازی** نظر نامبرده را چنین در اختیار گذاشته

است^۴ بسمه تعالی السلام علیکم ورحمة و برکاته در دعاهاى معتبره وارد است: «یا من بابه مفتوح للسائلین» یعنی: بلاواسطه است، و در روایات شریفه نیز مذمت حاجب و بواب (دربان) آمده است، لذا ائمه اطهار نه دربان دارند و نه احتیاج به دربان، و همه را با

۱- دیدگاههای علمی آیت الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی: ۲۰۹

۲- به سند شماره ۱ در صفحه ۵۱۴ رجوع شود. امروز چهارشنبه ۳۰ / آذر / ۱۳۸۴ دار فانی را وداع

گفته در قم بخاک سپرده شدند. ۳- به سند شماره ۲۷ در صفحه ۵۴۰ رجوع شود.

۴- به سند شماره ۲۵ در صفحه ۵۳۸ رجوع شود.

لطف خود می پذیرند، بلکه خود واسطه و وسیله الی الله تعالی می باشند برای دیگران،
والله العالم.
مهر دفتر

حضرت آیت الله حاج سید عباس مدرسی یزدی جواب داده اند^۱

بسمه تعالی رکن رابع در مذهب شیعه اثنی عشریه بهیچ وجه وجود ندارد نه در اعتقادات و نه در فروع، و اصول دین و فروع دین هر دو را در توضیح المسائل بیان نمودیم. در نظر شیعه دوازده امامی توسل به حضرت امام زمان عجل الله فرجه الشریف در درگاه خداوند احتیاج به واسطه و نوکری که مقرب باشد ندارد بلکه چنین شخصی نیست و اگر شخصی چنین ادعائی کند دروغ محض است و امام زمان عجل الله فرجه الشریف چهار باب و وکلاء خاص در زمان غیبت کبری داشته و بعد از آن در غیبت کبری که ما در آن هستیم وکیل خاصی ندارند، فقهاء و مجتهدین جامع الشرائط تقلید به مقتضای روایات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام وکلاء عام حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام می باشند و اگر کسی بعنوان (نوکر مقرب) ادعائی کند که واسطه بین خلق و امام زمان (عج) است دروغ و افتراء است. (مهر) عباس مدرسی یزدی

بخش سوم

۴۶۵

نظریه **حضرت آیه الله حاج سید عزالدین زنجانی** - دام ظلّه - پس از تقدیم عریضه به حضورشان دستور شرفیابی دادند. سپس با دقت و محبت بسیار به شرح اساس این تفکر ابداعی در شیعه پرداختند و نتیجه گرفتند که رکن رابع جایگاهی در تشیع ندارد.

هیئت استفتاء **آیه الله حاج سید علی سیستانی** - مد ظلّه - در ایران جواب مرقوم داشته اند:^۲

بسمه تعالی اینها شیخیه هستند که چنین عقائد انحرافی منتشر می کنند و رکن رابع آنها یک فرد جاهل و بی تقوایی است که او را مولی و مرجع می دانند و معتقدند که اوبدون این که علمی تحصیل کرده باشد با امام زمان - سلام الله علیه - ارتباط دارد.

مهر هیئت استفتاء

حضرت **آیه الله حاج سید محمد شاهرودی** - مد ظلّه - به سؤال کننده ای جواب داده اند^۳ توسل به حضرت ولی عصر - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - و ارتباط با آن حضرت

۱- به سند شماره ۲ در صفحه ۵۱۵ رجوع شود. ۲- به سند شماره ۳ در صفحه ۵۱۶ رجوع شود.

۳- به سند شماره ۴ در صفحه ۵۱۷ رجوع شود.

رهبران ضلالت ----- رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

احتیاج به واسطه ندارد و اعتقاد به رکن رابع از انحرافات طائفه شیخیه است و مدرک شرعی ندارد.
محمد الحسینی الشاهرودی

حضرت **آیت الله حاج سید محمد باقر شیرازی** دام ظلّه جواب داده‌اند^۱ بسمه

تعالی توسل به ائمه علیهم السلام و حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه مانند توسل و درخواست از ذات مقدس الهی توقفی بر واسطه ندارد و واسطه و وسیله قرار دادن ائمه و مانند آنان مستحب و نیکو است و نسبت به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نقل شده است که نام و عریضه که خدمت آن حضرت نوشته می‌شود بهتر است که بوسیله یکی از نواب اربعه رضوان الله تعالی علیه بوده باشد.
محمد باقر بن عبدالله شیرازی

حضرت **آیه الله حاج سید محمد تقی مدرسی** دام ظلّه نوشته‌اند^۲ بسم الله

الرحمن الرحیم در تشیع فقط معارف قرآن و اهل بیت میزان است. محمد تقی مدرسی

مهر

حضرت **آیه الله حاج سید محمد صادق روحانی** - مد ظلّه العالی - در جواب سؤال

کننده‌ای مرقوم داشته‌اند:^۳ بسمه جلت اسمائه با ابلاغ سلام نامه‌تان واصل، راجع به رکن رابع سؤال نموده‌اید. رکن رابع نه تنها از ضروریات تشیع نیست بلکه امری است اجنبی از آن، اصول دین و مذهب پنج تا است. توحید، نبوت، امامت، عدل، معاد. و در زمان غیبت امام (عجل) چهار نفر تا هفتاد سال واسطه بودند بین امام و مسلمانان، پس از آن زمان یک نیابت عامه شیعه ملتزم است که امام زمان - ارواحنا فداه - فرمود: مجتهد عادل جامع الشرائط از طرف من حجت بر شما هستند یعنی قولشان را عمل کنید. از آن نواب عامه اگر کسی اظهار کند من خدمت امام می‌رسم او را تکذیب کنید. اصلاً رکن رابع هیچ اثری از آن در کتب شیعه نیست. خداوند تعالی همه را از شر مفسدین حفظ کند. والسلام علیکم.

الروحانی

دفتر حضرت **آیه الله سید محمد علی علوی گرگانی** - دام ظلّه -

در پاسخ جواب سؤال کننده‌ای رای ایشان را چنین در اختیار گذاشته است:^۴ بسمه تعالی این مسائل از بافته‌های صوفیه است که نباید به آن اعتناء کرد و به قول

۱- به سند شماره ۵ در صفحه ۵۱۸ رجوع شود.

۲- به سند شماره ۵ در صفحه ۵۱۸ رجوع شود.

۳- به سند شماره ۷ در صفحه ۵۲۰ رجوع شود

۴- به سند شماره ۶ در صفحه ۵۱۹ رجوع شود

مرحوم صاحب شرایع رکن چهارم در نجاسات است. **مهر دفتر**

حضرت آية الله حاج سيد محمد مفتي الشيعة - دام ظلّه -

در تماس تلفنی جهت علت تأخیر جواب استفتا فرموده‌اند: «این موضوعات از نظر من رد و باطل است».

دفتر حضرت آية الله حاج سيد محمد سعيد طباطبائي حكيم - دام ظلّه - در ایران نظر جنابشان را چنین در دسترس قرار داده‌اند:^۱

بسم الله الرحمن الرحيم و له الحمد السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

ج - خیر، مقوله رکن رابع هیچ اساس شرعی ندارد و عرض ارادت به امام زمان - علیه السلام - تنها با ورع و پرهیزگاری و رجوع به علمای متقی در احکام شرعی می‌باشد. موفق باشید.

۴۶۷

دفتر حضرت آيت الله حاج سيد محمد كاظم حائري مدظلّه نوشته‌اند^۲

بسمه تعالی لازم است بر عوام شیعه از اقوال و فتوای مرجعی پیروی و تقلید نمایند.

مهر دفتر

در حرم مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها با **آيت الله حاج سيد محمد مهدی مرتضوی** لنگرودی مواجه شده به لحاظ آشنائی از دوران تهران مورد لطفم قرار دادند موضوع «رکن رابع» را مطرح کردم. فرمودند: جای تعجب اگر چون توثی گرفتار این موهومات و جعلیات شیخیه شده باشی، شکی نداشته باشد که «نوکر مقرب» فقهاء و مجتهدین جامع الشرائط می‌باشند که برخلاف شیخیه ادعائی ندارند.

حضرت آية الله حاج ميرزا جواد آقا تبریزی - مد ظلّه العالی -

در جواب عریضه‌ای به حضور مبارکشان پاسخ چنین داده‌اند:^۳

بسمه تعالی مطالب مزبور اساسی ندارد و از اوهام فرق باطله است. توسل به حضرت بقیة الله - علیه السلام - احتیاج به این امور ندارد. چنانچه شخص به وظیفه شرعی اش عمل نماید و به یاد حضرت بقیة الله - علیه السلام - باشد و برای تعجیل در فرج آن حضرت دعا نماید و در صدد باشد آنچه مورد رضایت حضرت و سایر معصومین - علیهم السلام - است انجام داده و آنچه را که مورد رضایت آن بزرگواران نیست ترک نماید انشاء الله مورد توجه قرار می‌گیرد. والله العالم.

جواد التبریزی (مهر مبارک)

۱- به سند شماره ۸ در صفحه ۵۲۱ رجوع شود. ۲- به سند شماره ۹ در صفحه ۵۲۲ رجوع شود.

۳- به سند شماره ۱۰ در صفحه ۵۲۳ رجوع شود.

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

حضرت **آیت‌الله حاج شیخ حسین وحید خراسانی** مدظله چون سلیقه ایشان به جواب ندادن کتبی استفتائات می‌باشد به ایشان مراجعه شد با تلفن داخلی در مورد رکن رابع سؤال گردید، تلفن داخلی را به آقا زاده محترمشان محسن آقا دادند و ایشان نظر آقا را چنین اظهار کردند که توسل و ارتباط با امام زمان به رکن رابع احتیاج ندارد. چنین عقیده‌ای باطل است.

حضرت **آیه‌الله حاج شیخ حسین مظاهری** - دام ظلّه -

در جواب نوشته‌اند: ^۱ بسمه تعالی رکن رابع در اسلام نداریم و ادعای آن بدعت است و باید این‌گونه اشخاص را بدعت‌گذار بدانیم. **مهر شریف ایشان**

حضرت **آیه‌الله حاج شیخ حسین نوری همدانی** - مد ظلّه -

در جواب مقلدی مرقوم داشته‌اند: ^۲ بسمه تعالی سلام علیکم این عقیده باطل است و پیروی از چنین شخصی حرام و جایز نیست و نیز این ادعا کذب محض و باطل است. باید توجه داشت که رکن رابع از عقائد شیخیه است و به آن معنا که آنها می‌گویند بی‌اساس و باطل است.

حسین نوری همدانی (مهر شریف ایشان)

حضرت **آیه‌الله حاج شیخ خلیل مبشر کاشانی** دام ظلّه جواب داده‌اند: ^۳ بسمه

تعالی این سخن ریشه اسلامی ندارد بلکه از اعتقادات سران بابیه و بهائیه می‌باشد حسینعلی صبح ازل و میرزا محمدعلی باب به همین ادعا که رکن رابع می‌باشند مردم را فریب دادند و کم‌کم فرقه بابیه و بهائیه را بوجود آوردند. **خلیل مبشر کاشانی**

مهر

حضرت **آیه‌الله حاج شیخ علی آقا سبط الشیخ انصاری** - دام ظلّه -

در جواب سؤال کننده‌ای مرقوم فرموده‌اند: ^۴

بسمه تعالی شأنه قال الله تعالی ولا تقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً بدیهی است ادعای بی‌دلیل قطع و بینه مردود است قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون. **علی سبط الشیخ الانصاری**

حضرت **آیه‌الله حاج شیخ علی صافی گلپایگانی** - قدس سره -

۱- به سند شماره ۱۱ در صفحه ۵۲۴ رجوع شود. ۲- به سند شماره ۱۲ در صفحه ۵۲۵ رجوع شود.

۳- به سند شماره ۱۳ در صفحه ۵۲۶ رجوع شود.

۴- جناب ایشان بهنگام چاپ کتاب رحلت کرده‌اند. به سند شماره ۱۴ در صفحه ۵۲۷ رجوع شود.

در جواب یکی از مقلدان خود مرقوم فرموده‌اند:^۱

بسم الله الرحمن الرحيم سلام عليكم گفته این سخنران از مطالب باطله و از جمله بدعت‌هایی است که فرقه ضالّه مضلّه: شیخیه اختراع کرده‌اند، شرکت در اینگونه مجالس ترویج عقائد باطله آنان و جایز نیست خداوند متعال مسلمین را از شرور و فتنه‌های آخرالزمان محفوظ بفرماید انشالله والسلام علی عبادالله الصالحین.

علی صافی گلپایگانی

حضرت آیت الله حاج میرزا علی غروی تبریزی - قدس سره - قبل از شهادت

ایشان که به عتبات مشرف بودم و به لحاظ استبداد حاکم صدامی تماس غیر ممکن بود در حرم ایشان را زیارت کرده ماجرای رکن رابع را جویا شدم. فرمود: از اختراعات شیخ احمد احسائی است پایه و اساسی ندارد شیخیه و بابیه و بهائیه و این اواخر صوفیه به آن می‌پردازند.

دفتر حضرت آیه الله حاج شیخ قربانعلی محقق کابلی

نظریه ایشان را چنین در اختیار سؤال کننده‌ای قرار داده است:^۲

بسمه تعالی خداوند محبت فرزند شما را نسبت به ساحت مقدس حضرت حجت(ع) بیشتر و بیشتر گرداند! ولی باید توسل به ائمه از راه مشروع و از راهی باشد که خود ائمه تعیین کرده‌اند. اما اینکه کسی گفته در کنار خدا و پیغمبر و ائمه یک رکن دیگر به اسم رکن چهارم وجود دارد اشتباه و غلط است. نباید به چنین حرفها اعتناء شود. چون ما هرچه داریم از برکت ائمه طاهرین و پیامبر اکرم است که چون نور خداوند است و بس. مهر دفتر

حضرت آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - دام ظلّه -

در جواب یکی از مقلدین خود مرقوم داشته‌اند:^۳

بسم الله الرحمن الرحيم عقیده مذکور انحراف و گمراهی است و کسی که چنین ادعائی بکند گمراه و گمراه کننده است و باید تکذیب شود و او را به مردم معرفی کنند و مراقب فرزند خود باشید که گمراه نشود والله العالم. لطف الله صافی

بخش استفتاءات حضرت آیه الله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی - دام ظلّه العالی -

در جواب سؤال از محضر مبارک ایشان پاسخ داده‌اند:^۴

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليكم اینها ساخته فرقه منحرف شیخیه است و هیچ اعتباری نزد علمای اسلام ندارد. والسلام

۱- به سند شماره ۱۵ در صفحه ۵۲۸ رجوع شود. ۲- به سند شماره ۱۶ در صفحه ۵۲۹ رجوع شود.

۳- به سند شماره ۱۷ در صفحه ۵۳۰ رجوع شود. ۴- به سند شماره ۱۸ در صفحه ۵۳۱ رجوع شود.

حضرت **آیه الله حاج شیخ محمد رحمتی سیرجانی** در جواب شخصی مرقوم داشته‌اند^۱ بسمه تعالی رکن رابع از اختراعات شیخیه است. امضاء

حضرت **آیه الله شیخ محمد تقی بهجت** - مد ظله -

در جواب سؤال کننده‌ای مرقوم داشته‌اند:^۲

بسمه تعالی تنها راه سعادت انسان در بندگی خداست و آن هم به انجام واجبات و ترک محرمات و میزان هم شرع مقدس اسلام می‌باشد. والسلام

حضرت **آیت الله حاج شیخ محمد تقی مجلسی** در جواب نوشته‌اند^۳

بسمه تعالی در اصول تشیع رکن رابع که واسطه بین شیعیان و حضرت ولی عصر امام زمان ارواحنا فداه واقع شده نخواهد بود و در عصر غیبت کبری آن بزرگوار روحی فداه مردم از ناحیه مقدسه موظف می‌باشند فقهاء شیعه که واجد شرائط بوده مراجعه کننده والسلام علیکم ورحمة الله محمد تقی مجلسی

حضرت **آیه الله شیخ محمد علی گرامی** قمی مرقوم داشته‌اند:^۴

بسمه تعالی رکن رابع را شیخیه عنوان کرده‌اند. حرف باطلی است و ارتباط با آنها تقویت گروه‌های ضاله می‌باشد. توسل به امام زمان واسطه نمی‌خواهد. واسطه برای تقرب به خدا لازم است که در قرآن ذکر شده است، آنها خود ائمه - علیهم السلام - واسطه می‌باشند. امضاء

دفتر حضرت **آیه الله حاج شیخ محمد طاهر شبیری خاقانی** در قم در جواب

سؤال کننده‌ای نظر ایشان را چنین در اختیار گذاشته‌اند:^۵

بسمه تعالی برای توسل و التجاء به امام زمان ارواحنا فداء رکن رابع لازم نیست، رکن رابع از بدعت‌های صوفیه و دراویش است و برخلاف اعتقاد شیعه پیروان ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشد.... مَهر دفتر

حضرت **آیه الله ناصر مکارم شیرازی** - دام ظلّه العالی -

در جواب عریضه مقلدی که استدعا نموده جواب را به خاتم شریفشان ممهور کنند، شخصاً در جواب مرقوم فرموده‌اند:^۶

بسمه تعالی این اصطلاح مربوط به جماعت شیخی‌ها است که پیشوای خود را رکن رابع می‌نامند و او را لازم‌الاطاعه می‌شمرند. هر چند بهره‌ای از سواد نداشته باشد و این از

۱- به سند شماره ۲۷ در صفحه ۵۴۰ رجوع شود.

۲- به سند شماره ۱۹ در صفحه ۵۲۲ رجوع شود. ۳- به سند شماره ۲۰ در صفحه ۵۳۳ رجوع شود.

۴- به سند شماره ۲۱ در صفحه ۵۳۴ رجوع شود. ۵- به سند شماره ۲۲ در صفحه ۵۳۵ رجوع شود.

۶- به سند شماره ۲۳ در صفحه ۵۳۶ رجوع شود.

خرافات آنهاست. همیشه موفق باشید. مَهر مبارک ایشان
در تماس تلفنی با دفتر حضرت **آیت الله حاج سید یوسف مدنی تبریزی** مدظله
مسئول دفترشان با کمال محبت و صبوری دقیقاً مورد را پاسخ دادند و گفتند: چنین
ادعائی که باید واسطه‌ای بنام نوکر مقرب بین حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و
اهمیت باشد در تشیع نیست.

حضرت **آیه الله حاج شیخ یدالله دوزدوزانی** در جواب سؤال کننده‌ای
نوشته‌اند^۱: باسمه تعالی برای رکن رابع دلیلی نداریم و در توسلات به حضرت امام زمان
عجل الله فرجه نیازی به واسطه نیست.

حضرت **آیه الله حاج شیخ یوسف صائعی** - دام ظلّه -

در جواب سؤال کننده‌ای مرقوم داشته‌اند:^۲

بسمه تعالی ج - بهترین راه تقرب به خداوندو امام زمان - علیه السلام - انجام
واجبات و ترک محرّمات است که در آیات و روایات ذکر شده است و آنچه گفته شده به
عنوان رکن رابع نادرست و غلط و برخلاف قرآن و سنت است.

دوازدهم رمضان المبارک

۱۴۲۴
مَهر ایشان ۸۴/۸/۱۶

شیخیه

جانشینان احسائی

در پی فرار و مرگ مؤسس مسلک شیخیه با آنکه ده‌ها بل صدها شاگرد شایسته فاضل و عالم داشت مهم‌تر فرزند فقیهی چون شیخ علی نقی احسائی که با حافظه‌ترین فضلاء و علماء بود چندان با رویه پدر هم موافق نبود و با اینکه دستوری درباره نیابت - جانشینی - خود به کسی صادر نکرد، معذک می‌گویند: نمی‌دانیم چه رمز و ستری در کاظم رشتی وجود داشت که چون بعد از استاد خود برای (ترویج) عقائد و نظریات وی قیام کرد هیچ کس از شاگردان و بستگان نزدیک شیخ با وی معارضه نکردند و به این ترتیب کاظم رشتی که کمتر از سی سال داشت به پیشوائی فرقه شیخیه منصوب شد.^۱

درست از همین دوران «سیاست به نحو بارزی از سرزمین عراق عرب وارد مذهب شیعه شد و سعی کرد از راه دین و مذهب راهی برای پیشرفت خود پیدا کند.»^۲ تا اینکه کاظم رشتی پس از ۱۸ سال و اندی ریاست شیخیه را به عهده داشتن در سال ۴۸ سالگی درگذشت. و این نفوذ سیاسی که دولت عثمانی در دستگاه شیخ احمد احسائی در تأسیس مسلکی به دست او داشت مورد توجه انگلیس و روس قرار گرفته فرستادگان خود را برای تقویت فتنه‌ای که احسائی به وجود آورده بود عازم عراق کردند. آنها به صورت ظاهر برای کسب تحصیل عتبات شدند و به لحاظ سابقه‌ای که از اوضاع شیخ احمد احسائی داشتند مجلس درس کاظم رشتی را که مدعی جانشینی او بود بظاهر برای تحصیل انتخاب کردند. چنانکه وقتی کینیاز دالگورگی فرستاده روس با اسم جعلی - اسلامی شیعی - آیه‌الله حاج شیخ جعفر لنکرانی^۳ در حوزه کاظم رشتی شرکت می‌کند می‌گوید: رفقای انگلیسی خود را در آنجا دیدم.^۴ یعنی جاسوسانی در شکل و شمائل روحانی اسلامی.

کاظم رشتی وقتی به جانشینی می‌رسد مسئله‌ی «بابیت» و ظهور امام غائب را به

۱- شیخگیری و بایگیری از چهاردهی: ۱۳۷ - ۲- همان مأخذ: ۲۳۸

۳- البته با حضرت آیه‌الله متقی حاج شیخ جعفر لنکرانی که از مشاهیر و مفاخر روحانیت عالیمقام تهران بودند و در مسجد بینائی خیابان قنات آباد نبش کوچه شهاب الدوله امامت و تدریس داشتند اشتباه نشود، حقیر به اتفاق دوستانی مانند حسین آقا مجاهد و آقا مهدی فتاحی از محضرش فیض‌ها برده‌ام.

۴- وسیلة النجاة تألیف آیه‌الله زاهد متقی مجاهد حاج شیخ ابوالفضل خراسانی امام جماعت مسجد آذربایجانی‌های بازار تهران که سال‌ها درک حضورش را کرده کسب فضائل نموده‌ام.

نحوی به تلامذهی خود آموزش می‌دهد که تمامی آنان در انتظار قریب الوقوع امام - علیه‌السلام - به سر می‌برند و از این لحاظ خود را از زمره‌ی یاران حقیقی او به شمار آورده، برای دستیابی به مقام نیابت و بابیت، در جستجوی شیعه‌ی کامل و یافتن «رکن رابع» عبادت کرده دست به ریاضت می‌زدند.

بخش سوم

۴۷۳

هر یک دیگری را سوگند می‌داد: که اگر وسیله‌ی تشریف به حضور امام را و یا احیاناً از علائم ظهور حضرتش آگاهی یافتند یکدیگر را بی‌خبر نگذارید^۱ چنانکه حاج محمد کریم خان کرمانی می‌نویسد: «بعد از فوت سید جلیل (کاظم رشتی) بنای تخمین قوتی گرفت و جزم بر امر سید کردند و از پی وصی ایشان برآمدند و هرکس را محل مظنه می‌بیند طلب علامت و کرامت می‌کند»^۲.

در همین اوقات که حاج محمد کریم خان کرمانی بنا بر مدارک و دلایلی خود را جانشین سید کاظم می‌داند و نهایتاً داعیه‌ی رکن رابع و شیعه کامل دارد، در صدد بر می‌آید بداند آیا رقیبی برای او یافت می‌شود، که متوجه **میرزا شفیع تبریزی** شده، پی می‌برد او فرقه‌ی شیخیه دیگری را به پا کرده، مدعی جانشینی کاظم رشتی است.^۳ در همین ایام است که شاگرد دیگر کاظم رشتی، **علی محمد شیرازی** ادعای مقام بابیت امام زمان - عجل الله فرجه - را نمود و همچنین شاگردان دیگر کاظم رشتی به نام‌های **میرزا طاهر**، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی الله، میرزا همدانی خلاصه ۳۸ نفر هر یک مقام بابیت و نیابت امام زمان را به خود اختصاص دادند و سر سلسله مسلک جدیدی شدند.^۴

از این افراد بدعت گزار علی محمد شیرازی به عنوان «باب» مسلک «بابیه» را فراهم آورد. حاج محمد کریم خان کرمانی به عنوان نوکر مقرب امام به نام شیخ که آن روزها به احساسی اطلاق می‌کردند شیخیه را تأسیس کرد که از موقعیت بیشتری برخوردار شدند و برای تثبیت خود دست به قتل زدند.^۵

آنچه مشخص کننده حقیقت وجودی شیخ احمد احسائی می‌باشد، کاظم رشتی

۱- بهائیان: ۱۴۳

۲- رساله تیر شهاب در راندن باب خسران مآب: ۲۳۱ در مجمع الرسائل فارسی

۳- نود مساله در جواب آقای طاهرنیا - بهائیان: ۱۴۳ - ۱۴۴

۵- به قصص العلماء تنکابنی: ۵۲ رجوع شود.

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

است که ۳۸ نفر از شاگردان او تمامی مدعی «بابیت» و «نیابت» امام غائب و بعضاً مهدویت شده، به اضلال و گمراهی مردم همت نموده، علاوه بر اینکه خلق کثیری را از راه راست منحرف کردند، راه تسلط اجنبی را به کشورهای اسلامی باز نمودند. چنانکه میرزا جانی کاشانی فریب خورده علی محمد شیرازی می نویسد: **«خاصه نورین القمرین و کوبین الدریین** [شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی] نفوس بسیاری (را) عارف به علم توحید و معرفت به مظاهر حق کرده و طبایع ایشان نضجی بهم رسانید تا آنکه قابل قبول طلوع شمس حقیقت از مغرب ولایت گردند.»^۱ دقت کنید در این نوشته اشاره شده است که **شیخ احسائی و کاظم رشتی زمینه را برای ادعای «بابیت» در نهایت «مهدویت» و «الوهیت» علی محمد شیرازی مؤسس «بابیه» و پدر بزرگ «بهائیه» فراهم آوردند.**

همین شخص جای دیگر که روزهای آخر عمر کاظم رشتی را ترسیم می کند می نویسد: «شاگردان عرض می کردند ای مولای ما! نباشد روزی که نباشید و ما حیات داشته باشیم و آن عالی مقدار می فرمودند: که آیا راضی نمی شوید من بروم حق [علی محمد شیرازی] ظاهر گردد» و وقتی اصرار می نمودند علامت واضحی برای ظهور حق مورد نظر خود به کلام آورد، «قبول نکرده ولی به کنایات بسیاری از آثار نیر اعظم علی محمد را بیان کرده در نوشته های خود» که مقصود «شرح قصیده» می باشد نسبت به حقیقت «بابیت» اشاره داشته و در رساله «حجة البالغه» نیز علامات نایب امام علیه السلام را ذکر می کند که در حق احدی از اهل ایمان بجز مدعی که شمس طالع از ارض فارس [علی محمد شیرازی] بوده باشد صادق نمی آید.»

این گونه مطالب موجود در آثار بابیان به اثبات می رساند که شیخیه در بطن خود مستقیماً زمینه ادعای مدعیان بابیت و حتی قائمیت را فراهم ساخته اند.^۲

در اینصورت **گفتار و رفتار ابهام آمیز شیخ احسائی و کاظم رشتی برای آنهایی که سیاست روس و انگلیس زمینه انحرافشان را از قبل فراهم آورده بود، بهترین وسیله به شمار می رفت که خویش را باب امام غائب فرض کرده، یا اتکاء و اثبات مقام «بابیت» برای شیخ احسائی و کاظم رشتی و مفتوح شدن چنین بابی (به دست آنان) پس از غیبت کبرای امام، جرأت ادعای بابیت را در خود بیابند.**^۳ چنانکه می بینیم علی

۱- نقطه الکاف: از صفحات ۹۹ تا ۱۰۷ چنین مطالبی دارد.

۲- بهائیان: ۱۴۸. ۳- همان مأخذ پیشین: ۱۴۵.

محمد شیرازی پس از دعوی قائمیت، شیخ احسائی و کاظم رشتی را مبشر خود می‌شناساند و حتی بعد از او حسینعلی میرزا در این زمینه تصریح می‌کند «اکثر منجمان خبر ظهور نجم را [علی محمد شیرازی] در سماء ظاهر داده‌اند و در ارض هم نورین نورین احمد (احسائی) و کاظم (رشتی)»^۱

شیخ احمد روجی در این زمینه می‌نویسد: «**شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی اصطلاحات علمیه و مطالب حکمیه این ظهور اعظم [ادعای حرام] را به گوش‌ها آشنا نمودند و ایشان به منزله‌ی نازل از بحر صاد بودند که مواد را استعداد حیات بخشودند.**»^۲

در صورتی که براساس گزارش تاریخ، شیخ احمد احسائی^۳ و کاظم رشتی ضمن رساله ۱۴ از کتاب الرسائل^۴ به نام حجة‌البالغه و شرح القصیده^۵ صریحاً عقیده خود را در خصوص قائمیت حضرت حجة‌بن‌الحسن عسکری جهت عوام فریبی اظهار و ابراز داشته‌اند؛ شیخ احسائی می‌نویسد: «واقعیت همان است که روایات منقول در مأخذ شیعه و سنی بر آن گواه است و ائمه و شیعیان بر آن اجماع کرده که امام دوازدهم حضرت محمدبن‌الحسن العسکری می‌باشد و آن بزرگ مقام تا هنگام ظهورش زنده است»^۶ و کاظم رشتی هم می‌نویسد: «آن کس که می‌خواهد در روز میعاد قیامت خداوند را با ایمان کامل و عقیده‌ی واقعی به اسلام ملاقات کند باید حجة‌بن‌الحسن را رهبر خویش بداند.»^۷ ولی نباید فراموش کرد که شیخ احسائی و کاظم رشتی علاوه بر آنچه صریحاً به حی و موجود بودن قائم آل محمد، حجة‌بن‌الحسن العسکری به زبان آورده‌اند،^۸ کلماتی نیز داشته‌اند که زمینه را برای ادعای قائمیت امثال علی محمد شیرازی فراهم آورده است و این را می‌توان به دو جهت اثبات کرد:

یکم: علی محمد شیرازی در کودکی و نوجوانی^۹ به سفارش و خواسته‌ی دایی خود

۱- ابقان نوشته همو: ۵۱.
۲- هشت بهشت: ۲۳.
۳- رساله ملا محمد طاهر درج در جوامع الکلم مجموعه آثار احسائی: ۲۲۳/۱ و شرح الزیارة سنگی: ۴۵۸.
۴- صفحه ۳۶۴.
۵- صفحه ۲۸۹.
۶- شرح الزیارة: ۳۰۵.
۷- شرح القصیده: ۲۸۹.
۸- حیوة‌النفس احسائی: باب ۴/ ص ۸۵ مترجم.
۹- تلخیص تاریخ نبیل: ۶۳ ترجمه عبدالحمید اشراق خاوری، کشف الغطا از ابوالفضل گلپایگانی: ۵۶ و ۸۳ ریحیق مختوم: ۱۰۴۵، کوکب الدریه: ۳۱/۱ نظر اجمالی به دیانت بهائی: ۱۲ گنجینه صدور و احکام:

رهبران ضلالت ————— رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

در مدرسه‌ی «قهوه‌اولیاء» شیراز به مجلس درس شیخ عابد شاگرد احسائی که شیخی مشرب بود می‌رفت و مدت ۵ سال شیخ عابد آنچه از شیخیگری داشت بر روح و فکر او به جا گذارده بود

دوم: علامه مجاهد زاهد، فقیه شجاع عابد، مرحوم حاج شیخ ابوالفضل خراسانی که خداوند تربتش را نور باران فرماید بعد از اینکه ماجرای کینیاز دالگورگی را در ایام اقامت ایران شرح می‌دهند و اینکه چطور به اسم و شکل آیه‌الله شیخ جعفر لنکرانی از روسیه وارد کربلا می‌شود و به درس کاظم رشتی عامل دولت عثمانی رفته، علی محمد شیرازی را برای مقصودش شناسائی می‌کند و تشویقش می‌نماید که تو مهدی موعود هستی، اگر تو در عصر پیامبر اکرم حضور داشتی حتماً به جای علی بن ابیطالب - علیه‌السلام - به جانشینی منصوب می‌شدی^۱ خلاصه فرستاده روس آنقدر به او تلقین می‌کند تا شبی که علی محمد شیرازی چرس می‌کشیده^۲ پنج شیشه شراب شیرازی به او می‌نوشاند تا باورش سازد که صاحب زمان است.^۳

دقت کنید نقش کاظم رشتی در ادعای علی محمد شیرازی بسیار تحریک‌آمیز است، هرکس آمادگی برای چنین وهم و خیال یا ادعا داشته باشد، فوراً عمداً یا سهواً تحریک شده، مدعی قائمیت می‌شود. چنانکه علی محمد شیرازی از همان زمان بر این خیال افتاد.

البته مؤلف گرانقدر کتاب محققانه «بهائیان» پس از اجتهاد در گزارش‌های بازمانده تاریخ این نتیجه را می‌گیرند: «اگر چه رویه‌ی شیخ و سید، نویدبخش ظهور چنین پدیده‌هایی بود، ولی به هیچ وجه من الوجوه نمی‌توان مرحوم شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی را به زعم بهائیان مؤید افکار علی محمد شیرازی در ادعای بابیت و قائمیت و بعدها نسخ شریعت مقدسه‌ی اسلام و ظهور دعوی جدید دانست.»^۴

در مقابل اینگونه نتیجه‌گیری که از نوادر نظریات پیرامون نقش احسائی و رشتی در تحریک علی محمد شیرازی است، پیر دین و سیاست مرحوم آیه‌الله مجاهد حاج شیخ

فصل ۳/ باب ۶۶، ایام سعة اشراق خاوری: فصل ۱ / مطلب ۳ ظهورالحق فاضل مازندرانی: ۳۶۳/۳.

۱- یادداشتهای پراکنده از علی اکبر زمانی: ۱۸۹/۲

۲- سفینه‌النجات فی المهلكات والمنجیات: ۵۰۱/۲

۴- بهائیان: ۱۵۷.

۳- همان مأخذ پیشین: ۵۰۲/۲

حسین لنکرانی می فرمودند: نیازی نبود علی محمد را برای دعوی بابیت تائید کنند، زیرا علاوه بر اینکه در دستور مأموریتشان نبود که انجام بدهند، از طرفی آنچه می بایست به خواست روس انجام می شد صورت گرفته بود. احسائی و کاظم رشتی بطور غیر مستقیم با ایراد نظریات ضد شیعی خود علی محمد شیرازی را برای دعوی بابیت که تعبیر دیگری از رکن رابع است آماده کرده بودند.

خاطر دارم وقتی رأی ایشان^۱ را برای حکیم متألّه آیه الله حاج سید ابراهیم میلانی نقل کردم فرمودند: «احسائی به هنگام فتنه ای که علی محمد برپا کرد حضور نداشت، فرار کرده در بیابانهای حجاز مُرده بود و نیازی نبود که احسائی و رشتی، ادعای علی محمد را تائید کنند، زیرا نظریات این دو تن تحریک کننده امثال او بود تا بدون پروای دینی مدعی بابیت شوند. و لذا به ثبت تاریخ رسیده که ۳۸ تن از شاگردان کاظم رشتی به هر نوع و نامی که شده خود را رابط بین امام زمان - ارواحنا فداه - و امت حضرتش معرفی می کردند. اگر احسائی و رشتی ادعای علی محمد را تائید و امضاء نکردند سرمنشاء این انحراف که بودند شکی نیست و این با تائید فرقی ندارد.»

علاوه ادوارد براون از مطالعات گزارش های تاریخ پیرامون ارتباط دعوی بابیت علی محمد شیرازی و احمد احسائی و کاظم رشتی نتیجه می گیرد ادعای بابیت و واسطه بین امام غائب و شیعیان از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت.^۲

۱- منظور حضرت آیه الله حاج شیخ حسین لنکرانی.

۲- مقدمه نقطه الکاف: ۲۰

عکس رؤسای شیخیه



شیخ احمد احسائی

عکس رؤسای شیخیه



کاظم رشتی

تربیت کننده علی محمد شیرازی باب
و حاج محمد کریم خان کرمانی شیخی



حاج محمد کریم خان کرمانی



حاج محمد خان کرمانی



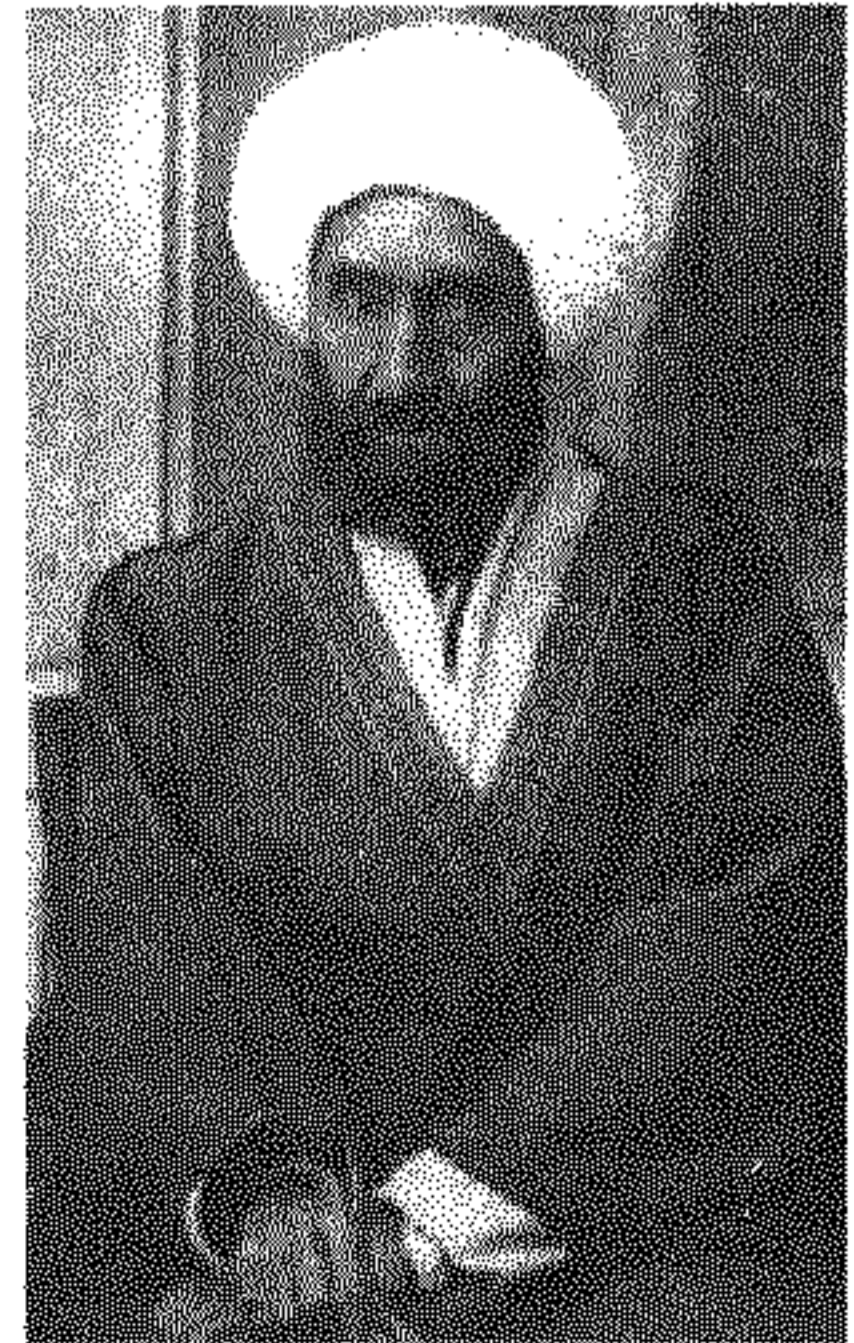
حاج ابوالقاسم خان ابراهیمی



حاج عبدالرضا خان ابراهیمی



حاج سید علی موسوی



حاج زین العابدین خان کرمانی

بابیه

فتنه شیخیه

علی محمد شیرازی که از ایام شاگردی «شیخ عابد» با افکار و عقائد شیخیه آشنائی کامل داشت به اعتبار ادعایش بعد از اینکه مقارن مُردن کاظم رشتی در عالم خواب فوت او را دید، متوجه انتقال مرکز علمیه او از کربلا به شیراز نیز می‌شود.^۱

علی محمد باب درست همان ایام که از کاظم رشتی عین کلمات و نظریات استادش شیخ احمد احسائی را می‌شنیده که ظهور امام غائب بسیار نزدیک است، یعنی براساس تفکر شیخ احسائی ظهور حقیقت و روح امام در قالب شخصی معین، بسیار نزدیک دانسته و همیشه در ضمن درس به شاگردانش سفارش می‌کرد که: «زود است پس از من امام غائب آشکار شود» و مهمتر اینکه می‌گفت «شاید امام غائب [کسی که روح امام در او ظاهر می‌شود] در میان شماها باشد و به شاگردان و پیروانش تاکید می‌کرد بر یکایک شما لازم است که شهرها را بگردید و ندای امام غائب را اجابت کنید».^۲

این کلمات درست همان خواسته‌ای بود که کینیاز دالگورگی جاسوس روس می‌خواست و همیشه در اتمام درس زیر گوش علی محمد زمزمه می‌کرد. تا اینکه با تحریکات مؤثر او که برای امام تراشی به عراق آمده، حوزه کاظم رشتی را بهترین جایگاه رشد چنین فتنه‌ای دید. زیرا اساساً برای همین موضوع انگلیس‌ها و عثمانی‌ها برقرارش داشته بودند. علی محمد را یافته، آماده تحریک، تشخیص داده و لذا پیوسته به او می‌گفت: «منظور تو هستی اگر تو در عصر نبوت بودی به جای علی بن ابیطالب انتخاب می‌شدی.» علی محمد که از این کلمات خوشش می‌آمد. نخست از پذیرش آن ابا می‌ورزید. ولی جاسوس روس گفت: امروز از استاد بپرس امام زمان کجاست. او چنان کرد، کاظم رشتی گفت: «چه می‌دانم شاید اینجا باشد.»

همین جواب خوراک سماجت جاسوس روس شد که دیدی منظور تو هستی و باید بعد از کاظم رشتی «رکنیت» را به عهده گیری...

علی محمد شیرازی با چنین افکار و موهومات که از سخنان شیخ احسائی توسط کاظم رشتی در باب ظهور امام غائب می‌شنید و جاسوس روس هم بر آن می‌دمید،

رهبران ضلالت ————— رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

درست شش ماه پس از مُردن کاظم رشتی در شب پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰ نتیجه داد زیرا او دعوی خود را مبنی بر «بابیت» که از یک سال قبل در سر داشت درست در شرائطی که شاگردان کاظم رشتی هر یک به دنبال شناخت شیعه‌ی کامل و جانشین او بودند آغاز می‌کرد. در حقیقت ادعای او موضوع تازه‌ای نبود، **ادوارد براون** می‌نویسد: «ادعای میرزا علی محمد شیرازی که باب و واسطه بین امام غائب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت.»^۱

چنانکه نوشته‌ها و گفتارهای اولیه علی محمد شیرازی منطبق با مزاج شیخیه و مغایر با عقائد شیعه‌ی امامیه مبنی بر دعوی بابیت بود^۲ نامه او از زندان ماکو به محمدشاه قاجار گویای این اجتهاد محققانه علامه نجفی مؤلف کتاب پراج «بهائیان» است. می‌نویسد: «خدا را شاهد می‌گیرم به اینکه وحدانیت او نبوت او و ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی‌شود مگر به مرآت چهارم [رکن رابع] که پرتوی از مرآت قبلی است و خدا مرا از طینتی پاک آفریده و به این مقام رسانید.»

دقت نمائید تاسی علی محمد شیرازی به شیخیه به خوبی قابل درک می‌باشد. دست پرورده کاظم رشتی و تربیت شده کینیاز دالگورگی روسی بعد از اینکه رساله‌ی بین‌الحرمین را در اثبات بابیت خود در پاسخ میرزا محیط کرمانی می‌نویسد، در سال ۱۲۶۱ پس از سفر حج با اینکه نشان می‌داده چیزی جز اثبات و مدح و اظهار ارادت به وجود حضرت قائم محمدبن الحسن العسکری ندارد، مدعی بابیت آنحضرت هم می‌باشد. به ملاصادق خراسانی دستور می‌دهد در اذان نماز جمعه پس از ذکر شهادت‌ها چنین بگوید **اشهدان علیاً قبل نبیل باب بقیةالله** و بر نگین انگشترش نقش می‌کند «**لااله الاالله علی محمد نایب امام**»^۳.

انکار بابیت

جهت ادعای قائمیت

ادعای رکنیت براساس اعتقاد شیخیه که به صورت «باب» امام غائب بودن سر و صدائی به پا کرده بود و هرکس به نوعی می‌خواست علی محمد شیرازی را از این فتنه

۱- مقدمه نقطه‌الکاف: ۲۰. ۲- بهائیان: ۱۶۴.

۳- فتنه باب از اعتضادالسلطنه قسمت توضیحات دانشمند محقق جناب نوائی: ۲۳۳ چاپ دوم.

کبری نجات دهد، نظام الدوله او را از بوشهر به شیراز آورد. با حضور امام جمعه پیرامون ادعایش سخن هارفت تا اینکه نظام الدوله گفت: بر من روشن شد که سخن تو صدق است و طریقت تو پسندیده، در خواب دیدم که تو بر من وارد شدی و سرانگشت به پای من مالیدی؛ مرا بیدار کردی گفتی: «ای حسین جان در جبین تو نور ایمان مشاهده کرده‌ام از این جاست که فرستادگان ترا هلاک نساختم برخیز و طریق حق گیر.»

علی محمد که این دروغ‌ها و جعل را باور کرده بود گفت: تو به خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که به بالین تو آمدم چنان کردم.»

حسین خان نظام الدوله در پی این سیاست، علی محمد شیرازی را واداشت که اعتقاداتش را به خط خودش ثبت کند. سپس «حکم داد تا او را چوب زدند» به حدی که «زبان به توبه و انابه گشوده بر خود دشنامی چند داده اظهار نادانی و پشیمانی کرد.»^۱

امام جمعه میانجیگری کرده، او را از دست چوب زنان حاکم شیراز نجات داده، درباره ادعای بابیت پرسش نمود که علی محمد شیرازی در جواب گفت: «**من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غایب و مردم**»^۲ وقتی علی محمد «رکنیت» یعنی واسطه بین امام و مردم و بابیت امام غائب را از خود نفی کرد، قرار شد روز بعد در مسجد وکیل با حضور اهالی شیراز، عقیده خویش را در مورد ادعاهائی که به او نسبت داده‌اند به اطلاع مردم برساند.

صورتش را سیاه کرده به مسجد وکیل بردند، اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود حتی پای شیخ ابوتراب امام جماعت مسجد را بوسید.^۳

نبیل زرنندی در شرح این ماجرای تاریخی می‌نویسد: بر فراز منبر رفت و گفت: «**لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب بداند. لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر و حدانیت خدا هستم. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه بداند.**»^۴ به این اکتفا نکرده پس از توبه مسجد وکیل در سال ۱۲۶۱ با ابلاغیه‌ای معروف به دعای «الف» ماجرای مسجد وکیل شیراز را تائید مجدد کرد^۵ ولی دو

۲- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی: ۱۳۸.

۴- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی: ۱۴۱.

۱- فتنه‌ی باب: ۱۵.

۳- روضة الصفا: ۳۱۱/۱۰.

۵- اسرار الآثار خصوصی: ۱۷۹.

گروه تصمیم گرفتند انکار بابیت را به نوعی توجیه کنند: عباس افندی کوشیده است این ننگ را که به ابلاغیه «الف» مشهور است تکذیب یا قلب کند.^۱ لکن فاضل مازندرانی که از مشاهیر مبلغان بهائی است برخلاف عباس افندی مدعی شد: این ابلاغیه که در سال دوم اظهار امر و بحبوحه‌ی تقیه و ایام اکتفاء به اظهار مقام علم، محض فرو نشانیدن مقاومت و معاونت ملاها^۲ صادر گردیده، یعنی اگر ترس نبود چنین توبه و انابه‌ای صورت نمی‌گرفت.

همین دلیل بطلان ادعای اوست زیرا امام و ابواب و نواب او هیچگاه در موضوع امامت تقیه نمی‌کنند.

اما عجیب و مهم اینست که علی محمد با آن سماجت و اصرار در انکار ادعای بابیت و توبه از آن باز جهت حفظ مریدان خود به ترویج همان ادعائی که برایش در انظار مردم توبه کرده بود مبادرت ورزید^۳ و درست همان ایام که حرکات و رفتارش زیر نظر حاکم فارس بود به درخواست سید یحیی دارانی تفسیری بر سوره‌ی کوثر نوشت. اگر از یک سوی به اثبات امامت و طول عمر حضرت حجة بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه - پرداخته است از سوی دیگر به نیابت و بابیت غیر منصوصه‌ی خود قلم فرسائی نموده^۴ و همین موجب شد که تصور تقیه را در عده‌ای بوجود آورد.

چهار سال از آغاز دعوی بابیت قائم آل محمد - ارواحنا فداه - که «رکنیت» شیخیه است گذشته بود که در ماه صفر ۱۲۶۴، ادعای قائمیت نمود^۵ و با ارسال نامه هائی به سوی مریدان خود پایان یافتن مقام «بابیت» را اعلام داشته، دعوی قائم آل محمد بودن را به آنها بشارت داد. از این تاریخ دعوی قائمیت را با «**اننى انا القائم الذى اتم بظهوره توعدون**»^۶ آغاز کرد. در صورتی که در صحیفه‌ی عدلیه قائم آل محمد را براساس آنچه در امامت طولیه تشیع قرار گرفته‌اند قبول کرده و در صفحه ۲۶-۲۷ همان رساله به آنها شهادت داده ایشان را امام حق دانسته است^۷ و مدعی شده است تعبیر سوره یوسف به نام «احسن القصص» را از ناحیه حضرت قائم نموده^۸ و دعای افتتاح را از حضرت امام

۲- اسرالاتار: ۱۸۲/۲.

۴- همان مأخذ پیشین: ۱۰۴/۱.

۶- ترجمه تاریخ نبیل زرنندی: ۹۲۸.

۸- رحيق مختوم: ۲۲.

۱- مقاله شخصی سیاح: ۷۰.

۳- کواکب الدریه عبدالحسین آواره: ۵۲/۱.

۵- پنج سان از علی محمد شیرازی: ۱۴.

۷- صحیفه عدلیه: ۳۸.

غائب دانسته است^۱ در ذیل آیه‌ی مبارکه «**اولئک علی هدی من ربهم**» می‌نگارد «والایمان بما انزل الله فی ولایة علی والحسن والحسین [اسامی مبارکه امامان] و علی و الحسن و محمد الغائب المنتظر»^۲ در تفسیر سوره کوثر نیز اعتراف می‌کند: «فلاشک فی وجود امام القائم الغالب المستور و ان المنکرین من المسلمین ساقطون اقوالهم من درجۃ الاعتبار» در اینصورت ادعای خودش براساس معیاری که نزد او حجت است بی‌پایه می‌باشد.

و خلاصه «حدیث لوح» که جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است، شیخ احمد احسائی آن را پذیرفته^۳ در آن اسامی دوازده امام نوشته شده را قبول نموده و معتقد است اوصیاء پیغمبر اکرم دوازده نفرند، آخرین آنها حجة بن الحسن العسکری می‌باشد»^۴ و شاید به علت این قبول داشتن و پذیرفتن است که شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی^۵ و میرزا جانی کاشانی^۶ و میرزا حسینعلی بهاءالله^۷ و شوقی افندی^۸ و اسلمنت^۹ و میرزا افشار^{۱۰} پذیرفته‌اند، آنهایی که بعد از علی محمد شیرازی زمام امور مسلک استعماری بهائیت را به دست گرفته‌اند وقتی با تناقض گوئیهای مؤسس بابیه برخورد می‌کنند مصمم می‌شوند به نوعی آن را توجیه کنند.

از جمله آن موارد پذیرفتن مسئله قائمیت که مخصوص امام دوازدهم شیعه می‌باشد و ادعای قائمیت با آن پذیرفتن منافات پیدا می‌کند. عباس افندی شرحی بر رویای یوحنا^{۱۱} می‌نویسد، تا انکار قائمیت و یا پذیرفتن و خود مدعی شدن که ضد و نقیض یکدیگرند را توجیه کند.

یوحنا مکاشفه‌ای دارد که به صورت رسالات او آخرین رساله‌ی «عهد جدید» محسوب شده است او گفته: «**علامتی عظیم** در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بردارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است».^{۱۲} عباس افندی این مکاشفه را چنین شرح نموده: «این زن آن عروس است که شریعة الله است که بر حضرت

۲- الاسرار الاثار: ۱۱/۲.

۴- دلائل سبعة: ۴۷.

۶- نقطة الکاف: ۲۳۶.

۸- قرن بدیع: ۳۵۶/۱ مترجم.

۱۰- بحر العرفان: ۹۹.

۱۲- عهد جدید مکاشفه یوحنا ی رسول.

۱- دلائل سبعة تالیف باب.

۳- شرح الزیارة چاپ سنگی.

۵- هشت بهشت: ۲۵۲.

۷- ایقان: ۱۹۰.

۹- بهاءالله و عصر جدید: ۲۱.

۱۱- شرح باب ۱۲.

رهبران ضلالت ————— رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زیر قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شریعت است دولت «فرس» و دولت عثمانی. زیرا علامت دولت فرس آفتابست و علامت دولت عثمانی هلالست که ماه است این آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظل شریعة الله است و بعد [یوحنا می فرماید] که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و این دوازده ستاره عبارت است از دوازده ائمه که مروج شریعت محمدیه بودند و مربیان ملت که مانند ستاره در افق هدایت می درخشیدند بعد [یوحنا] می فرماید: «و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر می آورد» یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد تا ولدی کامل از این شریعت حاصل گردد یعنی ظهور و بعد موعود که ولدی کامل است در آغوش این شریعت که فی الحقیقه زاده‌ی شریعت محمدیه بود. یعنی حقیقت مقدسه که طفل و نتیجه‌ی شریعة الله که مادر است و موعود آن شریعت است.^۱

علامه بزرگوار مؤلف کتاب گرانسنگ «بهائیان» نتیجه دلنشین از این اعتراف عباس افندی گرفته می نویسند: براین اساس:

- ۱- منظور از زن آبستن: شریعت مقدسه است.
 - ۲- منظور از آفتاب و ماه: دو دولت ایران و عثمانی است.
 - ۳- منظور از دوازده ستاره: دوازده امام شیعه هستند.
 - ۴- منظور از فرزند زائید از آن زن: علی محمد شیرازی است.
- بدین جهت و باتوجه به تصریح [دیگر] عباس افندی در کتاب مکاتیب مبنی بر اینکه: «دوازده اکلیل دوازده امامند که مانند حواریین تائید دین الله نمودند و ولد مولود جمال معبود است.» مسلم می شود که از نظرگاه عباس افندی، علی محمد شیرازی نه جزء دوازده امام بوده، و نه امام دوازدهم، بلکه ولد موعود آن زن آبستن [شریعة الله] می باشد که برخلاف روش ائمه‌ی دوازده گانه به ترویج اسلام مبادرت ورزید و شریعت و دیانت جدیدی را ضمن نسخ اسلام ارائه نمود.^۲

۱- بهائیان: ۱۹۶-۱۹۷ به نقل از مفاوضات: ۵۳-۵۴.

۲- همان مأخذ: ۱۹۷-۱۹۸.

نفی خاتمیت

برای ادعای نبوت

عطش ریاست و تشنگی کینیاژ دالگورگی جاسوس روس علی محمد شیرازی را از مقامی به مقامی ترقی و تعالی می‌بخشید، ولی رفع عطش ریاست و جاه‌طلبی او را نمی‌کرد. به همین لحاظ در پی انکار بابیت و ادعای قائمیت آرام نگرفته ناگزیر برای فرو نشاندن آتش سوزاننده آن با نفی خاتمیت رسول خدا - صلوات‌الله علیه و آله - مدعی شد در شب پنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ به مقام نبوت و رسالت^۱ نائل آمده است.

عباس افندی که در شرح مکاشفه‌ی یوحنا نبوت و امامت دوازده گانه امامان شیعه را پذیرفته کار خویش و فرقه گمراه کننده‌اش را در این می‌بیند که این ادعا را پذیرفته او را پیغمبر بشناسد و بخواند.^۲

در پی این ادعای علی محمد شیرازی پیروان او به زحمت استنباط چنین انحرافی که انکار خاتمیت پیشوای آسمانی اسلام را می‌نماید افتادند دست و پاها زدند تا طوری ثابت کنند که نبوت حضرت ختمی مرتبت و آئین او هم به جایگاهی می‌رسد که نسخ می‌شود. از جمله میرزا جانی کاشانی که تحت عنوان «نسخ دین قائم جمیع ادیان» می‌نویسد: «و اینکه می‌گویند حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه صحیح می‌باشد ولی مراد از قیامت، قیامت قائم می‌باشد.»^۳

علی محمد شیرازی آنچه را طرفداران مروج و ناشر افکارش با نام و عنوان «قیامت» تعبیر کرده بودند «ظهور» نام گذاشت و خویش را در ردیف ظهورات سابق مانند حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبدالله - صلوات‌الله علیهم اجمعین - قرار داده، مدعی می‌شود با ظهورش دین جدیدی به نام «بیان» تحقق پذیرفته است، می‌نویسد: «در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود... و از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هرکس مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هرکس که مؤمن به آن نبود و از حین ظهور شجره‌ی بیان (ادعای پیامبری خودش) **الی ما یغرب قیامت رسول الله** است که

۱- بیان فارسی باب السابع من الواحد الثانی.

۲- مکاتیب: ۲/۲۶۶.

۳- نقطه‌الکاف: ۱۵۱.

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول (صبح الاولی) سنه هزار و دویست و شصت که سنه ۱۲۷۰ بعثت می شود اول یوم قیامت قرآن بوده و الی غروب شجره ی حقیقت قیامت و آن است زیرا که شیء تا به مقام کمال نرسد قیامت آن نمی شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور و منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب آغاز شجره اسلام، آنچه هست ظاهر می شود. و قیامت بیان (کتاب مسلک بابیت) در ظهور من یظهره الله هست، زیرا که امروز بیان (نوشته های خیالی خودش) در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است.^۱

ادعای خدائی

علی محمد شیرازی از طی مراتب «رکنیت» اختراعی شیخ احمد احسائی تا قائمیت مقدس تشیع و خاتمیت اسلام خویش را با ادعاهای خیالی و موهوم به خدائی می رساند و خطاب به صبح ازل جانشین خود می نویسد: «**لِلثَمَرَةِ بِسْمِ اللَّهِ الْاَزَلِ الْاَزَلِ اَنْتِي اَنَا اللَّهُ لَالَهُ اَنَا الْوَحَادُ الْوَحِيدُ اَنْتِي اَنَا اللَّهُ لَالَهُ اَنَا الْوَحَادُ الْوَحِيدُ اَنْتِي اَنَا اللَّهُ لَالَهُ اَنَا الْوَحَادُ الْوَحِيدُ اَنْتِي اَنَا اللَّهُ لَالَهُ اَنَا الْوَحَادُ الْوَحِيدُ**»^۲

پس از این ادعای الوهیت میرزا حسینعلی بهاء الله آن را تائید و تصویب کرده می نویسد: «همان حضرت باب که شما او را رب اعلی می دانید...»^۳ و عباس افندی نیز الوهیت شهودی دانسته آنرا پذیرفته است.^۴

آنچه علی محمد شیرازی در این مقطع از بابیت تا قائمیت و از خاتمیت تا الوهیت به زبان آورده چیزی نیست که بدون تأثیر پذیری از مسلک های ضد دینی باشد. اگر او خود را از همه انبیاء الهی برتر و مظهر نفس پروردگاری پنداشته و عقیده داشته با ظهورش آخرین آئین آسمانی «اسلام» منسوخ و قیامت موعود در قرآن به پا شده است، همان چیزی را ادعا کرده که حسن صباح **خداوند الموت** مدعی بوده و گفته است: هر پیامبری دوری مخصوص [که] هزار سال است دارد و در آخر هر دوری، قائم ظهور می کند و دین پیامبر خود را تکمیل کرده صاحب قیامت و همان مهدی موعود خواهد بود. این قائم از مقام نبوت و به قول اسماعیلیان از «مقام ناطق» بالاتر و والاتر است.

۱- از بیان فارسی در بهائیان: ۲۱۴. ۲- بهائیان: ۲۱۲. ۳- بدیع: ۴۱۲. ۴- تاریخ صدرالصدور: ۲۰۷.

علی محمد شیرازی پس از ادعای قائمیت به پیروی از این عقیده اسماعیلی مانند «حسن دوم» اسماعیلی مدعی ظهور قیامت شده با این فرق که این زمان در اسماعیلیه شریعت برداشته شد ولی در «بابیه» علی محمد شیرازی، شریعتی جداگانه که ناسخ اسلام بود آورد و نسبت به کسانی که آئین او را نپذیرفتند دستور برخورد خشونت‌آمیز داد. از جمله وظائف فرمانروای «بابی» را این دانست و قرار داد که نباید جز «بابی» را بر روی زمین بگذارد، باز دستور داد غیر از کتابهای بابیان همه کتابهای دیگر محو و نابود شوند و پیروان دانش نباید جز کتاب بیان بیاموزند.^۱

بخش سوم

۴۸۹

البته امروز زمان ادعای چنین خرافاتی سر آمده، آنهایی که با علم آشنائی دارند پذیرای چنین سخنان یا ادعاهای خنده‌دار که من خدایم نمی‌شوند. هرچند در همین زمان گروهی چنان از مرتبت فهم و ادراک تنزل می‌کنند که به دنبال چنین مدعیانی می‌روند ولی باید پذیرفت اینان اگر استخدا شده نباشند از نعمت عقل و شعور بی‌بهره‌اند.

جانشینی باب

چون بنای شرح حال نگاری نداریم از نقل رسولان و داعیان بزرگ علی محمد شیرازی که خود کتابی جداگانه لازم دارد چشم پوشی می‌نمائیم، فقط به این اکتفا می‌کنیم از زمان ادعای «بابیت» علی محمد شیرازی عده‌ای که بیشترین آنها از شاگردان سید کاظم رشتی بودند به نام حروف حی = ۱۸ به اشاعه ادعای او مشغول شدند. از جمله دو برادر به نامهای «حسینعلی» و «یحیی» پسران میرزا عباس نوری بودند که در تهران پرورش یافته خبرچینی سفارت اجنبی را می‌کردند و به همین جهت بهره‌ی بیشتری از دانش و سیاست روز داشته، وقتی دعوی «باب» را شنیدند بنا بر پیشنهاد سفارت روس که خبرچین آن بودند جهت رونق دادن به ادعای او زود آن را اجابت کردند و از داعیان علی محمد شیرازی شدند.

باب حدوداً یک سال قبل از اعدام، برای مسئله جانشینی محزون بود تا اینکه نوشتجات یحیی صبح ازل را دیده، از شدت سرور چندین مرتبه برخاست و نشست و شکر حضرت معبود را به تقدیم رسانید.^۲

۱- آشنائی با فرق و مذاهب اسلامی: ۱۸۳-۱۸۴.

۲- نقطة الکاف: ۲۳۸.

و چند ماه پیش از کشته شدنش، به وسیله یکی از یارانش به نام ملا عبدالکریم قزوینی نامه‌ای به میرزا یحیی نوشته و در آن لوح، او را جانشین و خلیفه‌ی خود گردانید و آثار ظاهر خود از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس و انگشتر و امثال آن را با وصیت نامه‌ای به خط خود برای صبح ازل فرستاد.^۱

ترجمه آن چنین است: «این کتاب از خدای مهیمن قیوم [علی محمد شیرازی] است به سوی خدای مهیمن قیوم [صبح ازل] بگو همه‌ی آغازها از خداست، این کتابی است که علی قبل نبیل (لقب علی محمد^۲) ذکر کرده است. خداوند برای جهانیان به سوی آن کس که اسمش مطابق است با نام وحید^۳ بگو همه از نقطه‌ی بیان [کتاب ساخته او] آغاز می‌شوند، به درستی که‌ای همانم وحید، پس حافظ باشی بر آنچه که نازل شد. در بیان، و امر کن بر آن، به درستی که تو در راه حق بزرگ هستی.»^۴

و این امر را به پیروانش اعلام کرد به همین جهت قریب به اتفاق بابیان یحیی صبح ازل برادر حسینعلی را وصی و جانشین باب شناختند.

یحیی که در این زمان جوانی ۱۸ تا ۲۰ ساله بود علاوه بر لقب «صبح ازل» به «ثمره» هم از ناحیه علی محمد شیرازی ملقب گردید و وقتی بنابر قول بابیان روز ۲۵ شعبان ۱۲۶۶^۵ باب را اعدام کردند، صبح ازل با آن مدرک که براساس تحقیق علامه محقق سید محمدباقر نجفی «صحت آن محرز و مسلم است»^۶ رسماً جانشینی باب را به عهده گرفت. فوراً بابیان او را به این سمت شناختند^۷ و او را واجب الطاعه و اوامر او را مفروض الامتثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه‌ی او مجتمع گردیدند.^۸

۱- همان مأخذ پیشین: ۲۴۴.

۲- چرا چنین لقبی را انتخاب کرده؟ برای این که عدد محمد ۹۲ می‌شود و نبیل در عدد با محمد هم‌ردیف است.

۳- می‌گویند عدد یحیی = ۲۸ و وحید نیز عددش = ۲۸ به همین لحاظ یحیی را = وحید می‌دانند. البته این کار هر کس از رهبران ضلالتِ بابی یا بهائی یا ازلی باشد اشتباه است زیرا عدد یحیی (ی = ۱۰) + (ح = ۸) + (ی = ۱۰) + (ی = ۱۰) که جمعاً می‌شود ۳۸ و اگر «یحیا» بگیریم (ی آخر + ۱) می‌شود ۲۹.

۴- بهائیان: ۲۸۹.

۵- مفتاح باب الابواب زعیم الدوله ترجمه مرحوم آیه‌الله حسن فرید گلپایگانی: ۱۷۵ زمان ترجمه درک حضورشان را می‌نمودم می‌فرمودند: مطالبی دارم که اگر در حاشیه بیاورم کتابی جداگانه می‌شود. فتنه باب: ۲۳ ناسخ‌التواریخ سلاطین قاجار: ۳/۳۰۵. ۶- بهائیان: ۲۹۶.

۷- همان مدرک: ۳۰۴. ۸- نقطه‌الکاف: ۳۸ مقدمه ادوارد براون.

در چنین موقعیتی چون جوانی ناپخته بود، برادرش حسینعلی را به عنوان پیشکار پذیرفته، او امور مسلک «بابیه» را اداره می‌کرد. به همین جهت منزل او در تهران «محل رفت و آمد بزرگان و مشاهیر (بابیان) شد. امور مهم همواره در آنجا رتق و فتق می‌گردید و در اکثر موارد از او اخذ دستور می‌نمودند.»^۱

/ این پیشکاری که به حسب ظاهر «از هیچ‌گونه سوء ظنی برخوردار نبود.»^۲ تا ۲۸ شوال ۱۲۶۸ مطابق ۱۵/اوت/۱۸۵۲ که بابیان ناصرالدین شاه قاجار را به جرم برخورد های شدید او با «باب» در تبریز مورد سوء قصد قرار دادند ادامه داشت. تا اینکه صبح ازل «با لباس مبدل درویشی، عصا و کَشکول به دست خود را از سرحد ایران بیرون افکند و در اواخر ۱۲۶۸ یا اوائل سنه‌ی ۱۲۶۹ که ماه ذیحجه و محرم می‌شود وارد بغداد شد. چهار ماه بعد برادرش حسینعلی به او ملحق شده، بغداد مرکز عمده بابیان گردید. در مدت ده سال که در عراق به سر می‌بردند^۳ صبح ازل کماکان به قدرت خود باقی بود، ولی گویا حسینعلی برادرش از پیشکاری خسته می‌شود تصمیم می‌گیرد به هر علت و بهانه‌ای شده است صبح ازل را راضی کند که از دسترسی بابیان دور باشد، این سیاست «موجب تحکیم روزافزون موقعیت حسینعلی در میان بابیان گردید.»^۴

اینجا بود که مستی ریاست و عزل صبح ازل در مخیله‌ی هریک از قدمای «بابیه» عموماً و حسینعلی خصوصاً رونق گرفت.^۵ به همین لحاظ مطالبی به بعضی بابیان می‌گفت که تا آن زمان سابقه نداشت. اظهار خودسری او را به صبح ازل رسانیدند، او پس از تحقیق و بررسی بر حسینعلی برادرش متغیر گشته او را به وسیله‌ی این اظهارات و ادعایش مورد توبیخ و تهدید قرار داد و دستور داد که دست از این ادعاها برداشته و دیگر چنان سخنانی نگوید. ولی او به نصیحت صبح ازل توجه نکرد.»^۶

عده‌ای از قدیمی‌ها که ناظر نشانه‌های کودتا علیه صبح ازل بودند، میرزا حسینعلی را تا حدی تهدید کردند که منجر به قهر حسینعلی و خروج او از بغداد شد و قریب دو سال در کوه‌های اطراف سلیمانیه متواری بود^۷ و روزگار را با درویشان «نقشبندیه» و «قادریه»^۸

۱- کتاب بهاءالله: ۴۰.
 ۲- بهائیان: ۳۰۸.
 ۳- نقطه‌الکاف: ۳۹.
 ۴- بهائیان: ۳۰۹.
 ۵- همان مأخذ پیشین.
 ۶- بایگیری و بهائیگری: ۲۰۱.
 ۷- هشت بهشت: ۱۸.
 ۸- مقاله‌ی شخصی سیاح: ۷۰.

با نام جعلی درویش محمد^۱ می‌گذرانید تا اینکه به ماهیت او پی بردند. دراویش او را از خانقاه اخراج کردند^۲ زیرا می‌ترسیدند دستگاه آنان را به تشکیک مریدان مبتلا کند و او در مدت اقامت استفاده و بهره‌اش را برده بود.

چون کار حسینعلی به اینجا کشید، ناچار به قول نویسندگانِ ازلی «عریضه‌ی استدعائیه» ای^۳ به صبح ازل نوشته، تقاضای عفو و بخشش کرد و او فوراً نامه‌ای مبنی بر دعوت احضار برادر و پیشکار خود به وی نگاشت. چنانکه بعدها میرزا حسینعلی می‌نویسد: «باری تا آنکه از مصدر امر (ناحیه یحیی) حکم رجوع صادر شد لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم.»^۴ عاقبت پس از حدود سه یا چهار سال در به دری مراجعت کرده، کتاب «ایقان» را در اثبات دعاوی علی محمد شیرازی نوشته، در آن به حسد ورزی خود نسبت به صبح ازل اشاره نموده، می‌نویسد: «اگرچه در این ایام رایحه‌ی حسدی وزیده که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد.»^۵

بهائیت

نفی وصایت بابیت

دلجوئی و پذیرفتن یحیی صبح ازل کوچکترین تأثیری در برادرش حسینعلی که هوای ریاست و جانشینی «باب» کور و کرش کرده بود نگذاشته، همان سودای خیانت و کودتا را در سر می‌پروراند و «رفتارش همان می‌بود، رمیدگی میانه او با میرزا یحیی از میان بر نمی‌خواست»^۶ و این به لحاظ برآورده نشدن انتظارش از علی محمد شیرازی بود، زیرا می‌خواست «باب» او را خلیفه خود گرداند و او برخلاف انتظار حسینعلی، برادرش یحیی را با لقب صبح ازل به جانشینی خود برگزید.

از این رو حسینعلی وقتی متوجه چنین انتخابی گردید با زیرکی و دوراندیشی مقدماتی را فراهم آورد تا برادرش یحیی را از دیدگان بابیان دور نگاه دارد و زمینه به قدرت رسیدن خویش را فراهم آورد. کسروی صورت این حرکات ریاست طلبانه را چنین

۱- قرن بدیع ترجمه نصرالله مودت: ۱۱۲/۲. ۲- بهائیان: ۳۱۰ به نقل از رحیق مختوم
 ۳- فلسفه نیکو: ۵۸/۴ تنبیه النائمین: ۱۳. ۴- ایقان: ۱۹۵.
 ۵- بهائیان: ۳۱۲. ۶- بهائگیری کسروی: ۴۲.

ترسیم می‌کند: «برخی از سرانِ بابی را به سوی خود کشانیده از آن سو نیز با «بابیانی» که در ایران می‌زیستند نامه نویسی‌ها کرده، زمینه را برای خود آماده گردانیده بود.»^۱ شوقی افندی نیز از صبح ازل نقل می‌کند وقتی نفوذ میرزا حسینعلی و اهتمام بابیان را نسبت به او دید گفته بود: «اگر من خود را از انظار ناس مخفی نساخته و پیوسته خویش را ظاهر نموده بودم اکنون این افتخارات که درباره‌ی ایشان رعایت می‌شود در حق من نیز منظور می‌گردید.»

میرزا آقاچانی کاشانی که بعدها با لقب «خادم الله» کاتب آیات گردید، او را در این خیال به شدت ترغیب و تحریص می‌کرد.^۲

صبح ازل که می‌دید پیروانش به راه و روش بهاء می‌پیوندند هیچگونه کوشش مثبتی نمی‌کرد و به همان ریاست (در معرض سقوط) قناعت کرده بود.^۳

بدین ترتیب وصایتی را که علی محمد شیرازی «باب» مقدس این مسلک بر صبح ازل سپرده بود با ابراز اعتقادی که حسینعلی به باب و بابیت می‌نمود و در حقیقت ادعای باب و بابیت را نفی می‌کرد تا خود را برخلاف میل سرکرده فتنه بابیان به ریاست رسانده، حتی علی محمد شیرازی را نفی کند. و خویش بطور مستقل برخلاف قانون ارادتمندی که ایجاب می‌کرد از صبح ازل اطاعت کند، زمام امور اداره بابیت را به دست گیرد. عاقبت الامر نیز چنین شد. بهائیت، با آنچه حسینعلی آورده بود، نفی وصایت «بابیت» را نموده، فتنه‌ای در مسلک «بابیه» فراهم آورد و اگر بهائیان کنونی کمی به چنین اوضاع بیندیشند بدون کوچکترین بحث و جدالی می‌پذیرند، اگر حسینعلی معروف به بهاءالله واقعاً به مقام علی محمد شیرازی معتقد بود که می‌باید باشد، چنین حرکتی مخرب را علیه صبح ازل جانشین «باب» آغاز نمی‌کرد. پس معلوم است خلق در پی چیز دیگری بوده‌اند که مسلک بابیه را تأسیس کرده‌اند؛ خواسته‌اند با این دام و دانه با معنویات خلق که فریبتان را می‌خورند دنیائی بدون کمبود برای خود فراهم آورند.

۲- نقطة الکاف: مقدمه ادوارد براون.

۱- بهائیکری کسروی: ۴۴.

۳- بابیکری و بهائیکری: ۲۰۴.

دعوی من یظهره اللهی از باغ رضوان

سوء نیت‌ها در باطن و حسن نیت‌های ظاهر حسینعلی، چنان جانشین «باب» صبح ازل را از آنچه می‌گذشت غافل کرده که نتوانست متوجه خدعه‌های او در نقض نص وصایت علی محمد شیرازی «باب» گردد و به حرکت جدید ضد خویش پی ببرد.

سید باب به تقلید از رسول خدا - صلوات‌الله علیه و آله - که بشارت به قائم آل محمد می‌دادند در مواضع مختلف متعددی از کتاب «بیان» پیروان خود را به ظهور «من یظهره الله» بشارت می‌داد و گرویدن به او را جزء واجبات اهل «بیان» و موجب رستگاری واقعی آنان می‌دانست و خاطر نشان کرده بود «من یظهره الله»، کتاب ناطق است و وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع می‌شود مگر کسانی که به او ایمان آورند» در حقیقت از نظرگاه بیان کتاب بابیان «بیان میزان حق است الی یوم من یظهره الله» و آن روز، روز کمال بیان و اخذ ثمرات آن است». به سخن دیگر مندرج در بیان «اول ظهور من یظهره الله» آخر کمال بیان است». ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست» نمی‌داند، ولی متذکر می‌شود «اگر عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند، احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نمی‌ماند».

مطابق چنین پیشگوئی، من یظهره الله به عدد کلمه غیاث یعنی پس از ۱۵۱۱ یا به عدد مستغاث ۲۰۰۱ که از ظهور باب بگذرد، ظهور خواهد کرد. ولی گویا علی محمد شیرازی خود از آنچه در بیان به قید تحریر درآورده غافل می‌شود، با مشاهده چند نامه از جوانی ۱۹ ساله به نام یحیی نوری که او را صبح ازل لقب داده، امر وصایت را به او اختصاص می‌دهد و صبح ازل من یظهره الله می‌شود.

سرشناسان بابیه که از شعور و زیرکی برخوردار بودند و تمام وقایع را زیر نظر داشتند و بعضاً براساس جاسوسی مأموریت داشتند هرچه می‌بینند دم نزنند و بازی مسلک سازان سیاسی را برهم نزنند، باتوجه به تعاریف علی محمد شیرازی از «من یظهره الله» صبح ازل را مصداق چنان تعاریفی نمی‌یافتند؛ خرده خرده به این فکر افتادند چه چیز از صبح ازل کمتر دارند که من یظهره الله نشده‌اند. در پی این فهم‌ها میرزا اسداله اصفهانی ملقب به دیان، میرزا عبدالله غوغا، حسین جان سید حسین هندیانی، حتی میرزا محمد

نبیل زرنندی دعوی من یظهره‌اللهی کردند.^۱ بازار این دعوی چنان گرم و داغ شده بود که نوشته‌اند: «هرکس بامدادان از خواب پیشین برمی‌خاست تن را به لباس این دعوی می‌آراست.»^۲

حسینعلی که خود داعیه این مرتبت را داشت و نمی‌خواست کسی مدعی این مقام گردد به اسم دلسوزی و مسئولیت بابی بودن با همکاری صبح ازل و بعضی از قدمای بابیه زیر پوشش دفاع از خلیفه‌علی محمد شیرازی رقیبان خود را که مدعیان «من یظهره‌الله» بودند سرکوب کرد. مثلاً میرزا اسداله تبریزی دیان را کشته به شط العرب انداخت.

در چنین موقعیتی که میرزا حسینعلی اوضاع را هرج و مرج می‌دید مصلحت را در آن یافت که خود نیز این دعوی را ساز کند^۳ و از قافله رقبای صبح ازل باز نماند و لذا در اندیشه فراهم آوردن مقدمات مقصود کوشید.^۴ در این مسیر نوشته‌های باب را که در دسترس بابیان بود جمع‌آوری کرده، پس از بررسی و مطالعه‌ی آنها، درست زمانی که سفیر ایران در بغداد و حکومت عثمانی توافق کردند بابیان به اسلامبول فرستاده شوند، در باغ نجیبه بغداد که بهائیان «باغ رضوان» نامش نهاده‌اند، در بهار سال ۱۲۸۰ زمزمه‌ی ادعای «من یظهره‌اللهی» را به گوش بابیان که اطرافش بودند رساند. «مأموریت خویش را به اصحاب و احباب اعلام کرد.»^۵

و در سال ۱۲۸۳ که پنجاه سال داشت به طور رسمی به صورت اعلام عمومی سرانجام داد. سپس برای اینکه چنین ادعائی را به امضاء ضوابط و شرائط آن مقام برساند، شایع کرد باب در آخرین لوحش مکرر در مکرر حسینعلی را به عنوان «من یظهره‌الله» نام برده و در همان لوح لقب بهاء‌الله را به او داده است.

امان‌الله شفا که از بهائیان برگشته می‌باشد این ادعا را که علی محمد شیرازی به حسینعلی لقب «بهاء‌الله» داده است نادرست خوانده می‌نویسد: «و دلیل دیگر بر دروغ بودن این ادعا آنکه دختر بهاء می‌گوید میرزا حسینعلی را در این آخرین لوحش به لقب بهاء‌الله ملقب ساخت و حال آنکه نبیل در ذکر قضیه‌ی قلمدان و مهرها و آخرین لوح نه

۲- هشت بهشت.

۴- لوح ابن الذئب: ۱۲۳.

۱- فلسفه نیکو: ۵۶/۴.

۳- هشت بهشت.

۵- قرن بدیع: ۱۸۷.

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

تنها ذکری از این موضوع ننموده که باب، حسینعلی را لقب بهاءالله داده باشد؛ بلکه معتقد است این لقب را خود او برای خویش انتخاب کرده^۱ و به چنین دروغی آبرو داده است.

گویا از جمله نشانه هائی که می تواند ادعای جانشینی را تأیید کند و صبح ازل یا بهاءالله را «**من یظهره الله**» بشناساند و سائل خصوصی «باب» مانند قلمدان و مهر مخصوص او می باشد که نزد یحیی صبح ازل بوده و برادرش حسینعلی برای اینکه چنین کمبودی را در کنار ادعای «**من یظهره الله**» جبران کند خواهر حسینعلی مدعی می شود: «در ایام ادرنه صبح ازل درخواست کرد که به او اجازه داده شود تا این آثار را ببیند و بهاءالله موافقت نمود؛ لکن دیگر این آثار مرجوع نگردیدند. صبح ازل آنها را نزد خود نگاه داشت تا داعیه ریاست خود را بر بابیان بدین وسیله تأیید و چنان وانمود کند که باب آثار مذکور را به او داده است. علامه محقق سید محمد باقر نجفی پس از بررسی کاملاً محققانه می نویسند: «هر سه نفر [حسینعلی، خواهرش ورقه علیا و میرزا عبدالکریم قزوینی] تصدیق دارند که آثار باب به اضافه قلمدان و مهر مخصوص او نزد یحیی صبح ازل بوده است. منتها عبدالبهاء و خواهرش می گویند: قلمدان و مهر و آخرین آثار را یحیی از بهاء به عنوان ملاطفه گرفته دیگر مرجوع ننموده، این خود صرف ادعا بوده و بلادلیل می باشد. بلکه بالعکس از شخصی چون بهاء که به مراتب سیاسی تر و باهوش تر و باتجربه تر از یحیی بوده باور کردنی نیست که فریب برادر مدعی را بخورد.»^۲

به علاوه دروغ بودن نسبت تعیین جانشینی بهاءالله را که به میرزا علی محمد باب داده اند می توان از نقل آن فهم کرد؛ ورقه علیا می گوید: باب آخرین آثار و مهر و قلمدان خود را به عبدالکریم قزوینی داد تا به بهاء بدهد ولی نبیل زرنندی می نویسد به ملامحمد باقر سپرده بود.

کار دانستن جزئیات تاریخ مسلک باب به این جایگاه که می رسد باید به موضوع بسیار مهمی دقت نظر داشت، اگر بر فرض محال آنچه علی محمد شیرازی مدعی شد نوعی ضلالت و گمراهی نباشد که هست، نسبت به ادامه مسلک «بابیه» بدون هیچ تردیدی رشته جانشینی که توسط حسینعلی بهاء و یحیی صبح ازل ادامه یافته چون

می باید اتصالش بطور حتم و یقین به علی محمد شیرازی معروف به «باب» مسلک ساز مستند باشد و نیست دو باطلی است که در باطلی به فریب و اغوای مردم پرداخته، خلق اگر واقعاً برای اعتقادات خود احترام و قداستی قائل هستند باید از مسلک سازان سودجو که در استخدام استعمار هستند راه جدا کرده، خویش را از هلاکت و ضلالت نجات دهند. زیرا علاوه بر آنکه مطرح شدن حسینعلی و برادرش یحیی صبح ازل در دستگاه باب براساس فعالیت‌های امپراطوری روس در ایران آغاز می شود و آنها را به صورتی که بتوان مدعی جانشینی شوند مطرح می کند، وقایع پیرامون مسئله جانشینی علی محمد باب گویای خدعه‌ها و نیرنگ‌های این دو برادر بر سر جانشینی باب می باشد که آنرا ضلالتی در گمراهی می نمایاند.

دقت در آنچه میان دو مدعی جانشینی باب گذشته است نشان دهنده بی ایمانی و بی اعتقادی به همان مسلک ساختگی باب می باشد، حسینعلی که حدوداً ۲۰-۱۸ سال برادرش را به عنوان جانشین باب تعظیم و تکریم می نموده، بعد از ادعای «**من ینظره‌اللهی**» صبح ازل را گاو می خواند^۱ و یا با القاب خر، گوساله، گاو نر، مار، مگس، سوسک مورد خطاب قرار داده، بلکه با صراحت حرام‌زادگی صبح ازل برادرش را اعلام داشته^۲ و مهمتر اینکه مدعی است صبح ازل در بغداد به همسر دوم باب تجاوز کرده و پس از آنکه سیر شده است او را وقف عام مریدانش نموده است^۳ و به این هم اکتفا نکرده، مدعی می شود یحیی صبح ازل شخصی شرابخوار، متجاوز به دختران باکره و زنان شوهردار می باشد. در آخر می نویسد: و اعمالی که والله خجالت می کشم از ذکرش.^۴

و متقابلاً پیروان یحیی صبح ازل علاوه بر اینکه نسبت‌های حسینعلی را افترا و تهمت بی اساس قلمداد می کردند به فاش نمودن اسرار پنهان زندگی او همتی قابل توجه داشتند و مدعی شدند صبح ازل مورد توجه زن حسینعلی بوده، مهمتر اینکه او خود دخترش را به برادرش صبح ازل پیشکش کرده است.^۵ و برای دست یافتن به جانشینی باب به زندگی مخالفان خود با خنجر و قمه خاتمه می دهند اجسادشان را در دجله

۱- بدیع: ۳۳۳.

۲- مائده آسمانی به اهتمام عبدالحمید اشراق خاوری: جزء اول ۴۰.

۳- بدیع: ۳۷۹ چاپ ۱۲۸۶ و اقتدارات چاپ سنگی: ۴۹ و مائده آسمانی: جزء ۳۳۷/۴.

۴- بهائیان: ۳۴۲. ۵- بهائیان: ۳۴۲-۳۴۴.

می‌ریزند.^۱

آیا چنین افرادی شایستگی اقتدا در امور معنوی را دارند که عده‌ای در سنین مختلف به آنها توجه نموده، مقتدای خویش قرار داده‌اند؟! مسلماً جواب هر منصف سعادت‌طلبی که از غرض و مرض خالی است منفی می‌باشد. در شناخت جنایات و کثافتکاری‌های صبح ازل و حسینعلی همین بس که دولت عثمانی ازل و بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید و دادگاه رأی داد تبعید شوند.^۲ این جنایات چنان غیرقابل انکار است که بهائیان خود نیز به آن اشاره کرده‌اند.^۳

بهائیت

ابداعی در پی بابیت

آنچه می‌باید مورد توجه بهائیان قرار گیرد موضوع حائز اهمیتی است که اگر به آن دقت شود به اختراعی بودن مسلک «بابیه» و «بهائیه» و «ازلیه» پی برده شده و خواهند دانست این دو مسلک به ظاهر به یکدیگر بستگی دارند ولی در حقیقت چنین نیست. زیرا بهائیت بنا بر خواست علی محمد شیرازی به وجود نیامده است. پس **حسینعلی مانند باب مسلکی را براساس خواسته‌های سیاسی وزارت مستمرات انگلیس به وجود آورد تا «بابیه» ساخته دست روس، قدرت اجتماعی غیرقابل کنترل نشوند.** در حقیقت این مزاحم ادیان آسمانی، خود مزاحمی برای دنیاخواران محسوب نشود. چون تاریخ نشان می‌دهد صاحبان قدرت که همیشه از نیروی انقلابی در درون کشور ترسناک بودند سعی داشتند در مقابل هر قدرتی دیگری را به صورت مترسک قرار دهند. برای نمونه «شیخیه» پیروان شیخ احمد احسائی را به دست سرکار آقا‌های کرمان سر و سامان دادند تا در مقابل پیشرفت غیرقابل جلوگیری تشیع قرار دهند و سپس برای اینکه مبادا خود بلائی شود «بابیه» را در مقابل، بوجود آوردند و خلاصه «بهائیه» اختراع حسینعلی بهاء را مترسک «ازلیه» وارث «بابیه» ساختند.^۴ و تمام این زاد و ولدهای تصوف

۱- همان مأخذ: ۳۴۷. ۲- بهائیکری کسروی مطالعه شود.

۳- قرن بدیع: ۲۴۵/۲ ترجمه نصرالله مودت مطالعه گردد.

۴- به قدرت رسیدن صفویه، سلاطین بعد از او را متوجه تصوف نموده که چطور گروهی به ظاهر تارک دنیا قدرتی شده، به صورت حکومتی قدرتمند در مقابل قدرتهای حاکم ایستادگی کرده، سالها حکمرانی نمودند، به همین لحاظ در دوره‌های افشاریه و زندیه حتی زمان فتحعلیشاه قاجار، تصوف به صورت

فرقه‌ای را بلای جان آئین آسمانی اسلام نمودند.

زادگاهی برای به قدرت رسیدن شناخته شده، صوفیه مشکوک سرکوب و مورد تعقیب و شناسائی قرار گرفتند. و آن روز که انگلیس و روس در مقابل مسلک سازی عثمانی، بایه و بهائیه را به وجود آوردند تا در مقابل توانمندی آئین مقدس اسلام، خاصه رهبران آزادیخواه تشیع مسلک‌هائی داشته باشند و پیشوایان دینی ضد استعمار تشیع را به آن سرگرم سازند. از کنار ولیعهد دومین پادشاه قاجار، دو صوفی نعمة‌اللهی در استخدام اجنبی به نامهای میرزا آغاسی و میرزا نصرالله اردبیلی را مورد توجه شاه آینده قرار داد. آنان را نیز موظف کرده بودند از شاهزاده‌ای که با سیاست ضد تصوف پرورش یافته، شاهی حامی صوفیان متواری فراهم آورند. و لذا می‌بینیم آنگاه که محمدشاه قاجار با توافق روس و انگلیس از تبریز به تهران آورده می‌شود تا زمام امور ایران را به عهده گیرد، دو رئیس تصوف نعمة‌اللهی به نام میرزا زین‌العابدین شیروانی با لقب صوفیانه «مست علیشاه» و میرزا زین‌العابدین شیرازی «رحمت علیشاه» در کنار سفیر کبیران انگلیس و روس با شاه وارد پایتخت شده، برای بساط درویشی که از هند زایشگاه انگلیس آورده شده بود در دربار جایگاهی فراهم آوردند تا جهت درهم ریختن قدرت رهبران آزاده تشیع چاره‌ای داشته و در مواقع ضروری مشایخ صوفیه را برای جلوگیری پیشرفتهای ایشان به میدان مبارزه فرستند.

این سیاست شیطانی ادامه داشت تا دوران پهلوی دوم که تصوف به قدرتی قابل اعتناء و وابسته به فراماسونری تبدیل شد. رجال لشکری و کشوری کهنه کار که به انگلیس و آلمان و روس وابسته بودند برخلاف قانون ارتش که نمی‌بایستی درجه داران در دسته و گروهی فعالیت داشته باشند، اغلب به صورت سنت مرسوم در صوفیه نزد شیوخ نعمة‌اللهی گنابادی و صفی علیشاهی و مونس علیشاهی مشرف شده حتی برای گرمی بازار فرقه‌های تصوف با لباس نظامی خود در انظار مردم به طور علنی رفت و آمد داشته به دستبوسی روسای صوفیه می‌پرداختند،^۱ و این دو خاصیت در بر داشت:

۱- مردم عوام دنیا طلب چون آبادانی زندگی شخصی و ترقی اجتماعی را دوست داشتند به طمع می‌انداخت جهت پیشرفت‌های اجتماعی و رسیدن به آرزوهای محال به تصوف فرقه‌ای که سرشناسان مقامات حکومتی درویشان آن به‌شمار می‌رفتند روی آورند.

۲- گرفتارانی که در پی دستی بودند تا گره‌های کور زندگیشان را باز کرده، مورد حمایت قرارشان دهند، به چنین امیدی صید فرقه‌ها می‌شدند.

کار پیشرفت صوفیان در حمایت همه جانبه حکومت به جایی رسید که می‌بایست به حال آنها هم فکری می‌شد و لذا رجال سیاسی وابسته، بین فرقه‌ها تقسیم شدند. تا به گفته نزدیکان محمدرضا پهلوی اگر فرقه‌ای می‌رفت شاخی گردد فرقه دیگر برای مقابله کردن به میدان فرستاده شود. و لذا مطالعه تاریخ رجال سیاسی وابسته ایران نشان می‌دهد ارتشبد نصیری، اقبال، تیمورتاش از ارادتمندان و معتقدان و دستبوسان مشرف شده فرقه گنابادی بودند. البته، تیمسار افضلی مرید و سرسپرده و مروج حاج مطهر علیشاه رئیس فرقه خاکسار بود و شاهپورهای خوشگذران در کنار خیلی از خوانندگان از جمله رونق دهندگان دستگاه جواد نور بخش رئیس دیگر نعمة‌اللهی و صادق عنقا رئیس مکتب اویسی به‌شمار می‌رفتند و بلاتی برای تشیع محسوب می‌شدند. در همان دوران که علی محمد شیرازی با ادعای بابیت سرو صدایش در مسیر تأمین خواست روس‌ها جلب توجه کرده بود، عده‌ای از خود فروخته‌های ایرانی که به استخدام روس‌ها درآمده بودند با پذیرفتن علی محمد شیرازی، شوق و ذوق بابی شدن را در مردم

۱- حتماً کتاب محققانه بی‌نظیر «از کوی صوفیان تا حضور عارفان» تألیف استاد سید تقی واحدی را که با نام جدید «در کوی صوفیان» منتشر شده است مطالعه کنید.

رهبران ضلالت ————— رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

حسینعلی پس از قتل و کشتار وفاداران، ثابت قدم و بازمانده یحیی صبح ازل، مدتی در زندان دولت عثمانی بازداشت شد.^۱ و پس از آزادی به محو اسناد مورد قبول بابیه که به ضرر او بود و جعل مدارک پرداخت چنانکه ادوارد براون می‌گوید: «کتب و اسنادی را که دلالت بر وصایت بلاشبهی او [صبح ازل] می‌نمود محو» کردند^۲ تا بی پایگی دعاوی بهاء براساس بابیه آشکارتر نشود.

سپس مسئله «مستغاث» را که عددش ۲۰۰۱ زمان ظهور «من یظهره الله» بود به طور خاصی در کتاب ایقان^۳ تغییر داد و عجیب است وقتی پس از اعلان دعوی من یظهره‌اللهی، بابیه براساس اسم «مستغاث» با او به مخالفت قیام می‌کنند دوباره در کتاب «اشراقات» به اسم «مستغاث» استناد می‌کند تا او را به جانشینی باب قبول کنند.^۴ در همین اثناء یحیی صبح ازل نیز بنابر دستوری در «رساله للثمره»^۵ که از باب داشته «بیان» کتاب او را تا عدد کل شی [۳۶۱] تکمیل کند پس از اعدام او تکمیل کرد تا خدائی خود را به وصیت باب اثبات کند.^۶

حسینعلی رقیب صبح ازل نیز متقابلاً بعد از دعوی «من یظهره‌اللهی» با عنوان جانشینی علی محمد شیرازی تصریح او را خطاب به یحیی صبح ازل برای تکمیل «بیان» انکار کرد مدعی شد که «ایقان» همان تکمیل «بیان» است. چنانکه شوقی افندی می‌نویسد: «کتاب مستطاب ایقان که در سنین اخیره دوره‌ی اقامت بغداد ۱۲۷۸ هجری طی دو شبانه روز از قلم مبارک نازل گردید و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق پذیرفت و وعده الهی که حضرت موعود «بیان فارسی» را که ناتمام مانده تکمیل خواهد

عوام می‌آفریدند. انگلیس‌ها در فکر این بودند که درون مسلک ساخته و پرداخته روسها نفوذ کرده، گروهی از همان تبار برای تأمین خواسته‌های آنان در مقابل روس‌ها قرار گیرند. و لذا بعد از مرگ باب در میان جنجالی که بین یحیی صبح ازل و حسینعلی بهاء به وجود آمده بود انگلیس‌ها با حسینعلی سازش کردند؛ او را برای ابداع مسلکی ظاهراً وابسته و ادامه دهنده بابیه مورد حمایت قرار داده مأموریت دادند.

۱- ترجمه قرن بدیع: ۲/۲۴۵.

۲- مقدمه براون بر نقطة الکاف.

۳- صفحه: ۱۰۲.

۴- صفحه: ۹۹.

۵- صفحه: ۷.

۶- نام این کتاب که ۱۵۶ صفحه است در حدود سال ۱۳۳۷ از طرف بابیه تهران منتشر شد «متمم بیان» می‌باشد.

نمود.^۱

آنچه مهم و قابل دقت و توجه می‌باشد این است که حسینعلی مؤسس بهائیت با ادعای تبعیت از علی محمد شیرازی مؤسس «بابیه» می‌خواهد تفهیم کند که بهائیت ادامه دهنده بابیت است. در معنا حسینعلی جانشین باب می‌باشد. در صورتی که متوجه شدید او برای دست یافتن به این ادعا چه مخالفت‌های صریح با باب نموده است.

پس باید پذیرفت «بهائیت» ابداعی در درون مسلک اختراعی بابیه می‌باشد که مسیر خدمات علی محمد را از روس پس از ملاقات کنسول انگلیس و نماینده فرانس در بغداد^۲ به انگلیس تغییر می‌دهد.^۳

توقف مسلک سازی

شرکت در دین زدائی جامعه

پس از ۵۷۵ «مدعی بابیت» که فقط در مازندران به قتل رسیدند حسین علی نوری بهاءالله با جعلیاتی از قول علی محمد شیرازی باب و کشتارهای وحشتناک مخالفان خود بر برادرش یحیی صبح ازل که دلائلی برای جانشینی باب داشت چیره شد. بهائیت را ادامه بابیت فراهم آورده، دستگاهی به هم زد. دیگر مسلک سازی متوقف شده، پیروان مسلک آوران گمراه، در قالب «شیخیه»، «بابیه»، «ازلیه»، «بهائیه» با انشعابات فرعی خود فعالیت سابق خویش را ادامه دادند.

در این دوره یحیی نوری معروف به صبح ازل به عنوان جانشین علی محمد باب رهبری ازلیان را عهده داشت، با همان خرافات و اختراعات میرزا علی محمد شیرازی در خدمت استعمار درآمده با نام ازلیه فعالیت‌های ضد دینی خویش را ادامه می‌داد و عباس افندی مشهور به عبدالبها که جانشین حسینعلی نوری شده بود، رهبری بهائیه را عهده گرفته، متقابلاً مانند عمویش یحیی صبح ازل تحت پوشش مسلکی ضد دینی که ظاهراً دنباله بدعت‌های مذهبی علی محمد باب و پدرش حسینعلی بهاء را گرفته بود در تحقق

۱- مطلب با القابی مانند «وعده الهی» یا «حضرت موعود» به لحاظ حفظ اصالت مطلب شوقی افندی عیناً نقل گردد.
۲- آشنائی با فرق و مذاهب اسلامی: ۱۸۵.

۳- برای دانستن جزئیات آن که چگونه مسلک ساخته روس در خدمتگزاری انگلیس درآمد و بعد از صبح ازل و حسینعلی ماجرا به کجا کشید و امروز بهائیان در خدمت چه سیاستی هستند حتماً کتاب محققانه «بهائیت در ایران» نوشته دکتر سعید زاهد زاهدانی را مطالعه کنید.

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

بخشیدن به خواسته‌های اربابان ضد ایرانی خود کوشا بود.

تحقیق و بررسی این دوره از تاریخ که مصادف است با عصر زمامداری مظفرالدین شاه و نهضت مشروطه و رشد تجارت خارجی توأم با رقابت روس و انگلیس مهمتر تضعیف دولت ایران^۱ و وام گرفتن از بانک شاهنشاهی برای تأمین هزینه تاجگذاری^۲ و وام‌های دریافتی از دیگر کشورها برای رفع ضعف مالی دولت^۳ و پذیرفتن شرائط کشورهای بیگانه در دریافت وام‌های سنگین^۴ اگرچه موجب بی ثباتی نظام سیاسی و تعویض پنج نخست وزیر گردید،^۵ لکن نقش پیشوایان دینی را در تصمیم‌گیری‌های دولت جا انداخت.^۶ تا حدی که مخالفت روحانیون، موجب استعفای امین‌الدوله نخست وزیر^۷ و اتحاد آنان با تجار و برخی از مقامات سیاسی علیه امین‌السلطان گردید.^۸

اینجا بود که با تردستی دشمن وابستگان به بابیه و ازلیه و بهائیه جهت دستیابی به منظور پنهانی و حل شدن در گروه‌های با آبروو خوش نام جامعه در کنار مشروطه خواهان ضد استبداد قرار گرفتند فعالیت‌های ظاهراً مذهبی، مسلک بی پایه دینی بابیه که بهائیه نام گرفته بود به تحقق بخشیدن به اهداف سیاسی غریبه‌های سیاسی تبدیل گردید.

در این مقطع از بررسی تاریخ به علت تأسیس مسلک سازی با آب و رنگ و عنوان دینی پی می‌بریم و فهم می‌کنیم دشمنان ایران چون بر شرافت ایمانی ایرانیان پی برده و پایبندی آنها را نسبت به دین یقین نموده بودند، نفوذ دینی را بهترین راه رسیدن به مقاصد سیاسی خود تشخیص داده و به وسیله ایادی مسلک‌هایی نظیر صوفیه، شیخیه، بابیه، ازلیه و بهائیه عناصری را با ظاهری روشنفکرانه داخل منور الفکران وطنی نموده تا در «راستای دین زدایی از جامعه حرکت» نمایند.^۹ چنانکه ویلفرد سکاون بلانت نویسنده کتاب «تاریخ محرمانه اشغال مصر توسط انگلستان» گفته است: «من می‌دانستم

۱- اقتصاد سیاسی ایرانی ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی: ۸۴

۲- خاطرات سیاسی از حافظ فرمانفرمایان: ۲۲۲.

۳- تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی: ۲۴-۲۵.

۴- عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران از ابراهیم تیموری: ۳۸۶.

۵- خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله تالیف فرمانفرمایان: ۲۲۸.

۶- همان مأخذ: ۳۳۱. ۷- همان مأخذ ۲۷۳.

۸- مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام از دکتر سعید زاهد زاهدانی: ۱۸۲.

۹- بهائیت در ایران: ۲۱۳.

که بی‌فایده است ایران را به الگوی اروپایی تغییر شکل دهیم، تصمیم گرفتیم محتوای اصلاحات خود را به لباسی بی‌پوشانم که مردم من بتوانند آن را بفهمند. آن لباس مذهب بود.»^۱

بهائیت

خدمتگزار استعمار

با مرگ حسینعلی بهاءالله برخلاف وصیت او که سفارش کرده بود نزدیکان خاصه فرزنداناش اختلاف و نزاع پیش نیاورند، احترام و دوستی اعضاء و بستگان مراعات شود، ناسزا و افترا موقوف گردد، ولی باز عباس افندی که به ریاست رسیده بود و جنب و جوش دست یافتن به ریاستی انشعابی در بهائیت را از ناحیه برادرش محمد علی افندی غصن اکبر می‌دید، او را ناقض اکبر و مریدانش را ناقضین خواند و پیروان خود را ثابتین نام گذاشت. متقابلاً برادرش نیز به تلافی برخوردهای او غصن اعظم را رئیس المشرکین، ابلیس لعین لقب داد.^۲

این دوره از بهائیت با فحاشی و تحریف مبانی اختراعی آن مسلک سیاسی گذشت و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که دولت روسیه تزاری منقرض گردید عباس افندی به منصب جاسوسی انگلستان رسید تا جایی که جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی قصد اعدام او را کرد^۳ ولی تلگراف حمایت لرد بالفور انگلیسی او را از اعدام نجات داد، جمیع قوا در حفظ و صیانت عباس افندی که خویش را عبدالبهاء می‌نامید برخاستند^۴ و روزگارش را به لحاظ خدمتگزاری انگلیس به خوشی حفظ کردند.

با مرگ عباس افندی معروف به عبدالبهاء با اینکه محمد علی افندی غصن اکبر زنده بود و می‌بایست به جانشینی منصوب می‌شد، ولی عباس افندی به لحاظ کینه و دشمنی که از او داشت با نوشتن الواح وصایای خود، قرار تازه‌ای را برای ریاست و رهبری بهائیان نهاد که سلسله «ولایت امرالله» یکی پس از دیگری خواهند آمد که مرجع مطاع همگانی و رئیس دائمی مجلس بیت‌العدل هستند و اولین آنها نوه دختری او شوقی

۱- همان مأخذ: ۲۱۴.

۲- توفیعات مبارکه (لوح قرن): ۱۰۳/۱.

۳- همان منبع، قرن بدیع: ۱۲۵/۳.

۴- همان مأخذ: ۲۹۷/۳.

افندی پسر میرزا هادی افنان بود.^۱

در همین دوره «چار میسن ریمی» اسقفزاده در خدمت استعمار به لحاظ سابقه زیادی که با شوقی داشت به حیفا رفته و در امورات بهائیت و بهائیان نظر می‌داد و تا مقام «عزیزالله» و «ولی امر ثانی» پیش رفت که البته بهائیان ناراضی آنرا بهانه مخالفت قرار داده، وصایای عباس افندی و جانشینی شوقی افندی را باطل و برخلاف قوانین مرسوم در بهائیت دانستند.

از این زمان بود که بهائیت چهره اصلی و مورد نظر بانیان خود را نمایان ساخت و دانسته شد چگونه در جهت اهداف سیاسی به وجود آورندگان اصلی کوشا و جدی شده‌اند..

محققانی که عمیقانه جریان مسلک بهائیت را مورد تحقیق و بررسی دقیق قرار داده‌اند نتیجه گرفته‌اند: «اگر نگاهی تطبیقی به عملکرد این فرقه و دیگر ادیان در سراسر جهان بیندازیم به وضوح روشن می‌شود که این فرقه تا چه اندازه ابزار دست سیاستمداران جهان گشته و در راستای اهداف صهیونیسم بین‌الملل در کشورهای اسلامی در جهت تضعیف دین مبین اسلام به کار رفته است. حتی اگر کارایی آن در مقایسه با مکتب‌هایی مانند کمونیسم که ادعای دیانت ندارند مورد توجه قرار دهیم روشن می‌شود که چگونه در سمت و سوی اهداف سیاسی بیگانگان در کشورهای اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است. این عملکرد مدیون تشکیلاتی است که از زمان شوقی افندی به کار گرفته شد و بیت‌العدل در اسرائیل تأسیس گشت.»^۲ از جمله وظائف گردانندگان آن رابطه با اولیای حکومت اسرائیل بود.

نتیجه این سازش را در کشورهای اسلامی خاصه ایران می‌توان از لابه لای تاریخ آنها درآورد و متوجه این حقیقت شد که استعمارگران بدون اینکه بطور آشکار در امور یک کشور اسلامی مثلاً ایران مداخله کنند، نوکران خویش را در رأس امور کشور آنهم در پست حساس نخست‌وزیری قرار دادند و آنچه می‌خواستند به وسیله آنها صورت می‌گرفت. برای نمونه امیر عباس هویدا که بهائی و بهائی‌زاده بود، سناتور جهان‌شاه صمصام در پایان جلسه روز ۱۳۴۳/۱۱/۱۷ مجلس سنا به سناتور مسعودی با حضور یکی از خبرنگاران

جراید اظهار می‌کند: حیف است به این مملکت و ملت کسی چون هویدا که بهائی است حکومت کند.^۱

یا پرویز ثابتی معاون ارتشبد نصیری رئیس سازمان ساواک که سرنوشت جوانان مسلمان انقلابی ایران به دست او رقم می‌خورد به گفته خودش بهائی بود می‌گوید: بنده از بدو تولد در یک خانواده بهائی می‌زیسته‌ام و پدر و مادرم بهائی بوده‌اند.^۲

و دیگرانی که در پست‌های کلیدی مملکت در خدمت اربابان خود بودند و کشور را درست از آن بهائیان نوکران خویش قرار داده بودند که الحق جناب دکتر سید سعید زاهد زاهدانی در تدوین رساله محققانه «بهائیت در ایران» با دقت به تمامی آنها اشاره کرده و در دسترس گذاشته‌اند که چگونه بهائیان، ایران را به سمت و سوی خدمتگزاری استعمارگرانی چون انگلیس و این اواخر حتی آمریکا کشان‌کشان می‌بردند و خوشبختانه مخالفتهای دینی مردمانی بیدار و تابع رهبران مذهبی آگاه که در رأس آنان می‌توان شخصیت بلندپایه، مرجعی از تبار نواب حجة ابن الحسن العسکری، حضرت آیه‌الله العظمی نایب‌الامام، امام خمینی - قدس الله روحه العزیز - را نام برد.

بخش سوم
۵۰۵

پاسبانی از بهائیت جهت شکاف در دیانت

کاربردهای روس و انگلیس در پیشبرد اهداف خویش در کشورهای اسلامی خصوصاً ایران به آنها آموخته بود دو قدرت که ملتها تابع آنها هستند باید مورد توجه قرار گیرند؛ رهبران دینی و پادشاهان، همان دو قدرت قابل اعتنا می‌باشند که می‌توانند سرنوشت ملتی را رقم‌زده، سرافرازی او را به صورت تاریخی افتخارآفرین درآورند. به همین اعتبار دقت و توجه خویش را به مذهب این دو قدرت داده، می‌بینیم در دوره‌ای که رضاخان پهلوی به سلطنت می‌رسید **دستور کار تعیین پادشاهی برای رسیدن به سلطنت چنین می‌باشد:**

اردشیر جی از حبیب‌الله خان عین‌الملک سرکرده بهائیان می‌خواهد ضمن **مشورت با محفل بهائیان، صاحب منصب بلندقامتی را از بین نیروهای قزاق که**

۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: ۲/۳۸۴-۳۸۵.

۲- همان منبع: ۲/۴۵۰-۴۵۱.

رهبران ضلالت رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

شیعه اثنی عشری خالص نباشد به او معرفی کند. اردشیر جی مجدداً تاکید می‌کند: «آن فرد نباید شیعه اثنی عشری خالص باشد.» عین‌الملک پس از بررسی و مشورت با محفل بهائیان، قزاقی به نام رضا را مناسب‌ترین فرد برای معرفی به اردشیر جی یافت. و عجیب است در همین اوقات شیخ عبدالله حائری معروف به رحمت علیشاه گنابادی به رضاخان می‌گوید تو شاه می‌شوی^۱ حال بین اطلاع شیخ گنابادی و انتخاب عین‌الملک بهائی چه ارتباطی است خدا داند و همان دو تن. رضاخان آن روزها در محله باجم‌جالوها که ساکنان آن عمدتاً علی‌اللهی بودند سکونت داشت و در مجالس حاجی آخوند بابی نیز حاضر می‌شد^۲ و لذا می‌بینیم دوستداران تسلط بر ایران در دورانی که نغمه شوم: حاکمیت اندیشه کافی نبودن دین برای اداره جامعه را کم‌رنگ می‌نمودند و زمینه تسلط منطق ایجاد تحول اجتماعی براساس مدلهای غربی را برای تضعیف اقتدار رهبری پیشوایان دینی به کار می‌گرفتند، **رضاخان با معرفی بهائیان کهنه کار ایران با امتیاز شیعه خالص نبودن، زمام امور را به دست می‌گیرد** و به خواست دشمنان ایران و اسلام به تضعیف نهاد مذهب می‌پردازد تا به پهنه اقتدار دولتی وابسته به انگلیس بیفزاید. راه از روحانیت جدا کرده، به بهانه‌های واهی که قصه‌های ساختگی، پشتوانه‌اش به شمار می‌رفت آنها را خلع لباس کرده، مجلس و عظم و خطابه و عزاداری اباعبدالله الحسین را تعطیل می‌نماید. ولی در همین زمان از شیخ عبدالله حائری مازندرانی صوفی گنابادی معروف به رحمت علیشاه با نقل کراماتی تجلیل می‌کند.^۳ این تعظیم و تکریم شیخ مجاز فرقه گنابادی زمانی صورت می‌گیرد که مذاهب رسمی جامعه کنار را گذاشته‌اند و مشروطه نیز به انحراف کشیده شده است. در این ایام دو حرکت مهم جلب توجه می‌کند: رشد مسلکهای ساخته روس و انگلیس و تجدید قوای استبداد قبل از انقلاب مشروطه. که هر دو جهت در برقراری الفت بین ایران و انگلیس و روس بسیار مؤثر بوده است. چنانکه عباس افندی می‌نویسد: «خوش آمدید! خوش آمدید! اهالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من اینجا هستم و الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که بزودی افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند.»^۴

در این دوران با چنین فعالیتهایی که بهائیت در تقویت انگلیس به عهده داشت

۱- پدر و پسر: ۳۵۳

۲- روزنامه جام‌جم: پنجشنبه ۸/اسفند/۱۳۸۱ سال سوم شماره ۸۱۳ صفحه ۱۳ ستون اول

۳- پدر و پسر: ۳۵۸

۴- انشعاب در بهائیت: ۱۲۳ به نقل از خطابات عبدالبهاء در منزل میس کرایه سال ۱۹۱۱.

«انگلیسیها برای از هم پاشیدن دین اسلام و ایجاد تشقت در میان مسلمانان کوششها کردند.» و حتی در هریک از سفارتخانه‌های انگلستان دیپلماتهایی که ظاهراً مقام دبیری داشتند برای شعبه مخصوص ادیان فعالیت می‌کردند. اینان اطلاعات فراوانی از ادیان داشتند و در هر مملکتی عوامل و جاسوسان مخصوصی با دبیران ادیان در ارتباط بودند.^۱ بودجه مخصوصی که دولت انگلیس به نام بودجه موقوفه «اودهند»^۲ در اختیار سفرای انگلستان در بین‌النهرین و ایران گذارده، بهترین وسیله برای پیشبرد هدفهای سیاسی و اخلاقی در فعالیتهای مذهبی به خصوص دین اسلام بود که بهائیت فراهم آورده و در پیشرفت آن می‌کوشید.

تا عصر پهلوی که مصادف است با ابتدای ریاست شوقی افندی، جانشین عباس افندی که بهائیت خود را در پناه دولت از هر خطری حفظ کرده و رضا پهلوی که اساساً به لحاظ نداشتن تعصب دینی برای پادشاهی ایران شیعه انتخاب شده بود، لازم می‌نمایاند وجهه‌ای مذهبی داشته باشد تا مورد قبول مردم قرار گرفته ملت از او پشتیبانی نمایند.^۳ در حالی که رضاخان در چنین دورانی مأموریت داشت به بهائیان بسیار خوش‌بین بوده. به همین جهت سرگرد صنیعی بهائی کهنه کار را که بعدها سپهبد می‌شود، آجودان مخصوص فرزند خود ولیعهد ایران می‌نماید^۴ و لذا می‌بینیم **سیاست دین و روحانیت زدایی رضاخان پهلوی مطابق میل و هدف بهائیان دست‌نشانده انگلیس صورت می‌پذیرد.**

مهمتر اینکه مناصب حساس کلیدی کشور به افراد بهائی، مانند تیمسار ایادی که پدرش از روسای مسلک بهائی بود و واجد شرایط جاسوسی طراز اول انگلیس‌ها^۵ سپرده می‌شود و چنان تسلطی به ایران پیدا می‌کند که فردوست می‌نویسد: «نمی‌دانم در این دوران، [دکتر] ایادی بهائی بر ایران سلطنت می‌کرد یا محمدرضا پهلوی»^۶ در این دوره است که بهائیان ایران توسط ایادی، با داشتن متجاوز از هشتاد شغل پول‌ساز^۷ سه برابر

۱- همان مدرک: ۱۲۸-۱۲۹.

۲- برای اطلاع از جزئیات آن به صفحه ۹۷ تا ۱۱۲ کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران نوشته اسماعیل راثین رجوع شود.

۳- بهائیت در ایران: ۲۳۲.

۴- بهائیت در ایران: ۲۳۳.

۵- خاطرات ارتشبد فردوست: ۵۶-۵۷/۱.

۶- همان مدرک: ۲۰۴-۲۰۱.

۷- همان مأخذ: ۲۰۴.

رهبران ضلالت ————— رکن رابع، ضلالتی دیگر در ایام غیبت

می‌شوند^۱ و هویدا بهائی، بهائی‌زاده نخست‌وزیر می‌گردد^۲ و عجیب است که ایادی، این موقعیت مهم و حساس را در ایران به لحاظ بهائی بودن به دست آورده بود. چنانکه پروین غفاری می‌نویسد: «ایادی پزشک معتمد (شاه) است او به دلیل اینکه بهائی است مورد توجه خاص شاه می‌باشد.»^۳ همو در تعریف قدرتمندی ایادی می‌نویسد: «چون از متنفذین فرقه بهائیت بود و به محافل بهائی نزدیک بود موقعیت مهمی داشت»^۴ و این بهترین راه برای نفوذ انگلیس‌ها در ایران محسوب می‌شد در حقیقت دو کار می‌کردند: بهائیت، مسلک ساختگی خود را که مقابله‌کننده با مهمترین مسئله اعتقادی اسلامی - شیعی «مهدویت» است تقویت می‌کردند و هم بهائیان را در پست‌های کلیدی، بهترین عوامل اجرایی اهداف خود می‌ساختند. برای نمونه ملیحه نعیمی همسر با نفوذ سپهبد خسروانی که پدرش از کارگزاران اصلی بهائیت^۵ و رئیس کمیته محرمانه در سفارت انگلستان بود^۶ از بهائیت پاسداری می‌کردند، بهائی درست می‌نمودند، بهائیت را ترویج کرده، **مأموریت شکاف در دیانت** را نیز انجام می‌دادند. در صورتیکه دکتر ایادی، جاسوس سازمان سیا، پزشک شاه بوده، مأموریت داشته اگر شاه برای منافع آمریکا قدمی برنداشت او را به قتل برساند^۷ عجیب است با این خطر جدی بهائیان، به شاه تفهیم کرده بودند اینان برای سلطنت خطری نخواهند داشت. چنانکه ارتشبد فردوست می‌گوید: محمدرضا پهلوی نهایت اعتماد را به عناصر بهائی داشت و معتقد بود که آنان به دلیل اصل مرامی خود، خطری برای سلطنت نخواهند داشت.^۸ زیرا آنچه شاه را ترسانده بود، نقش حساس پیشوایان دینی در روحیه و تصمیم‌گیریهای مختلف مردم بود و عناصر بهائی که کاملاً در اختیار شاه و اربابان او بودند به راحتی می‌توانستند در راستای دین‌زدایی و یا حداقل عرفی نمودن دین اسلام در جامعه بسیار مؤثر باشند. و به خوبی و راحتی سیاستهای دول بیگانه را در ایران پیگیری و اعمال نمایند. افرادی که ایرانی بودند ولی بنابر نوشته ارتشبد فردوست «احساس ایرانیت نداشتند و این کاملاً محسوس

۱- همان مأخذ پیشین.

۲- همان منبع: ۲۷۴.

۳- تا سیاهی در دام شاه از پروین غفاری: ۸۲

۴- منبع پیشین: ۱۰۶.

۵- خاطرات فردوست: ۲ / ۴۵۴.

۶- همان مدرک قبل.

۷- بهائیت در ایران: ۲۷۴.

۸- خاطرات فردوست ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: ۲ / ۴۶۹.

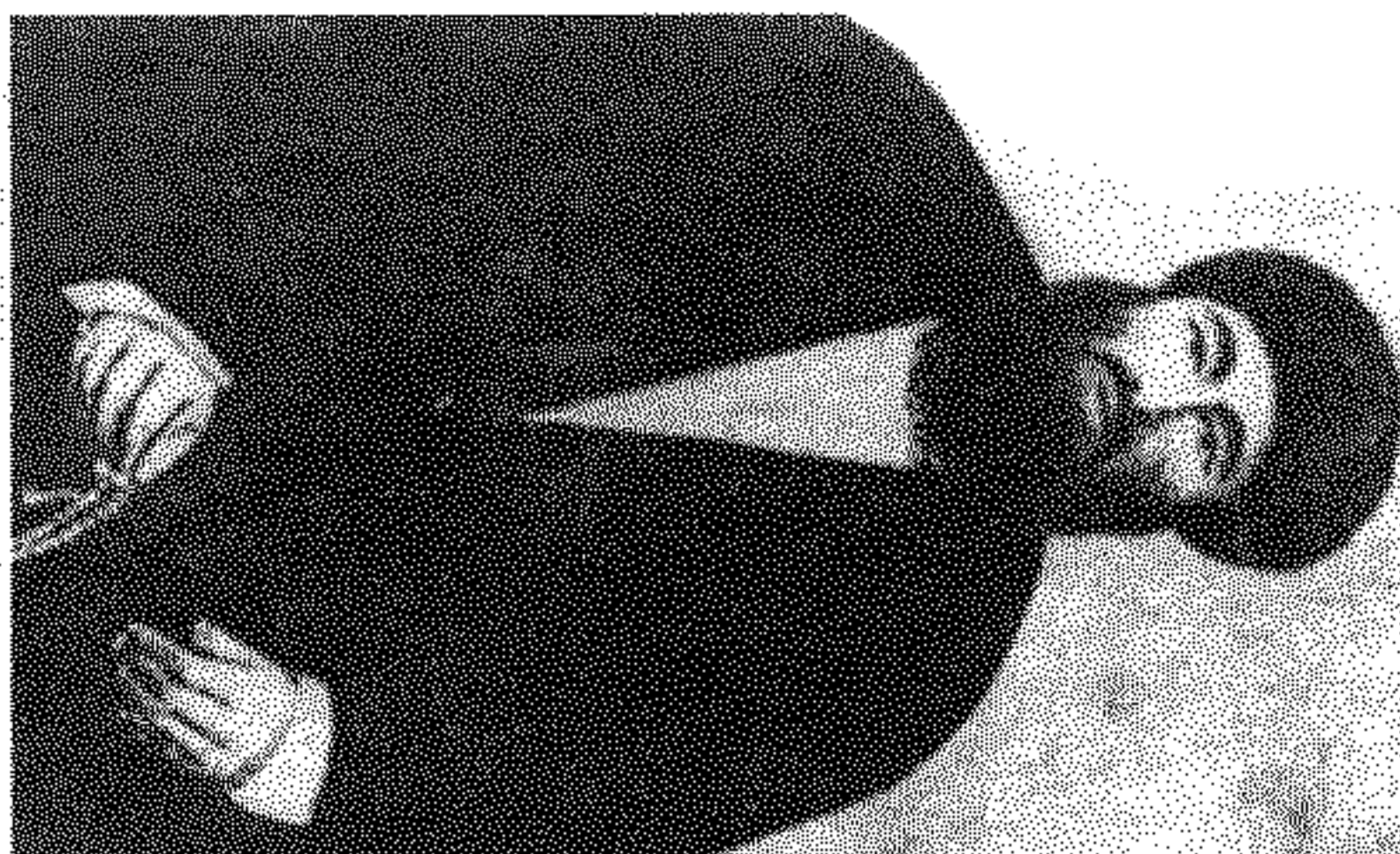
بود و طبعاً این افراد جاسوس بالفطره بودند.^۱

کار دین‌زدائی در ایران توسط بهائیان به جائی رسید که در عصر محمدرضا پهلوی در فرمهای رسمی، مذهب خود را بهایی ذکر می‌کردند^۲ برای استخدام در دوائر دولتی ایران از «عکا» کسب اجازه می‌کردند. چنانکه دربارهٔ سپهبد صنیعی چنین موضوع صورت گرفته بود وقتی ارتشبد فردوست از او می‌پرسد: چگونه شغل سیاسی را پذیرفته است؟ می‌گوید: از «عکا» سؤال شده اجازه داده‌اند.

اینگونه رهبران ضلالت از پی رحلت پیامبر اکرم تا روزگار ما اسلام را پاره پاره کردند در مقابل ولایت با امامت تشیع، روح اسلام اصیل، مسلک سازی نمودند و در هر عصر و زمانی برای قدرتمندان مخالف شیعه جاسوسی نکردند.

۱- خاطرات فردوست: ۱ / ۳۷۵.

۲- بهائیت در ایران: ۲۴۶.



کاظم رشتی
تربیت کننده علی محمد شیرازی باب



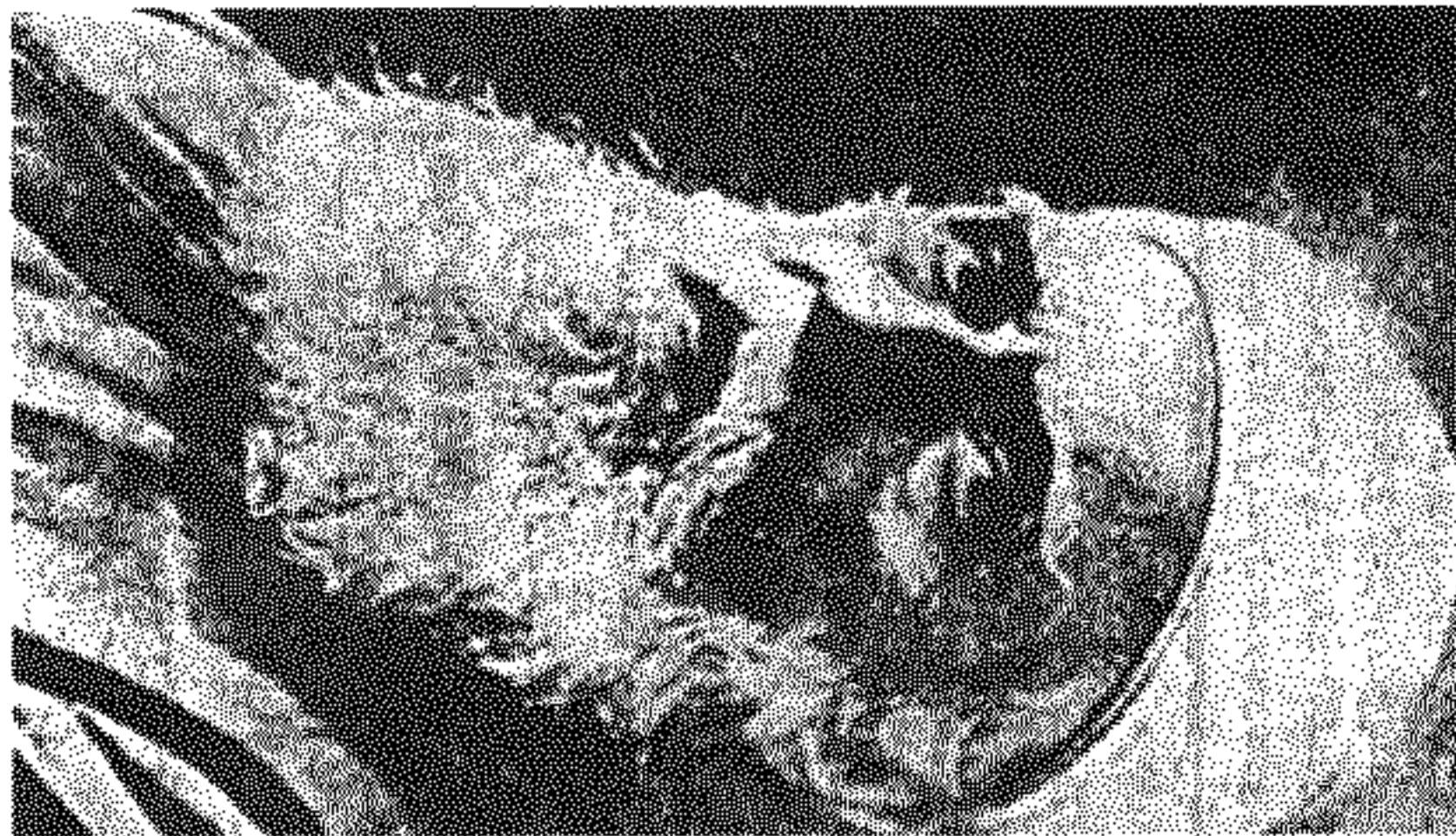
«علی محمد شیرازی» معروف به «باب»



میرزا حسینعلی بهاء (بهاء الله)
بایه گذار فرقه بهائی



میرزا یحیی صبح ازل جانشین علی محمد
نیرازی و بایه گذار فرقه «ارزلی»



تصویری از ایام پیروی عباس افندی



شوقی افندی ملقب به غصن ممتاز نوه دختری عباس افندی عبدالبهاء

اسناد خطی کتاب

«سند شماره ۱»

۲
بسم

عزیز و رحمت آید الله العظمیٰ جامع کتب
 بآیت سلام مؤثری ملود برادرای دارم که در این او
 همی با طائفه شیخه آت شده به رکن تابع
 معتقد می کرده اند و گرفتار با بل زریس کرده اند
 تعلیم از شماست و خلیفه میباید
 به وجه سریع را که می خواهد اسال حضور در بیاید
 باید بدید ؟ بسم الله الرحمن الرحیم
 به وجه سریع در انظر بر جمع شیخه حرف نماید
 در حد شاک صح کند ؟ باید بینا سکس شیخه عمل کند
 سید البرکتکم که یک جزوه با الفا او کی بی

«سند شماره ۲»

حضرت آیت الله العظمی خراسانی در شرح سوره مدثر فرموده است
 پنجم (سوره) است و در آن در فرموده است که در این سوره پنج آیه است
 آیه اول در مدح است و آیه دوم در بیان است و آیه سوم در بیان است
 و آیه چهارم در بیان است و آیه پنجم در بیان است
 در مورد این سوره نیز گفته شده است که در آن سوره آمده است
 حضرت در این سوره فرموده است که در آن سوره آمده است

بسمه تعالی .

ج ۱ - رکن رابع در ذمه شیعه اثنی عشرت بیچ وجه وجود ندارد

نه در اعتقادات و نه در فروع ، و اصول دین و فروع دین برود را در توضیح المسائل بیان نمودم
 در همان عقیده شیعه اثنی عشرت می باشد ملاحظه شود .

ج ۲ - در نظر شیعه دوازده امامی توکل به حضرت امام زمان (علیه السلام) فرجه الشریف در درگاه خداوند احتیاج
 بواسطه نوکری که مقرب باشد ندارد بلکه چنین شخصی نیست و اگر شخصی چنین ادعائی کند دروغ محض است
 و امام زمان (علیه السلام) فرجه الشریف چهار نواب و دو کلاء خاص در زمان غیبت صغری داشته و بعد از آن در
 غیبت کبری که مادر آن هستیم وکیل خاصی ندارد ، و عقاید و مجتهدین جامع شرائط تقیید بقضای روایات
 وارده از آنه صحیحین علیهم السلام و کلاء عام حضرت محمد ابن الحسن علیهما السلام می باشند و اگر کسی
 بعنوان (نوکر مقرب) ادعائی کند که واسطه بین حق و امام زمان (علیه السلام) است دروغ و افتراء است ،

ج ۳ - احوال (حسن بصری) را در رساله مستقل درج نمودم که بای شما و سایر دوستان می
 فرستم ان شاء الله تعالی .



اسناد خطی کتاب ۵۱۵

«سند شماره ۳»

بسم الله الرحمن الرحيم
 حضور مبارک حضرت ا. ا. العفلی حلیج سید علی آقای میسانی ۷۷۳۰
 باقتدای سلام و فورش از تقدیر اوقات مشرف این اواخر فرزندم در معنی
 حضور داشته که مومنی بنام «رکن رابع» مطرح شده گفته اند نوکر
 معزی است که واسطه من امام زمان فدای او است و باقتدای ارسلی بخواند
 به لعل برسد فالین این فرد است که رکن رابع مسدود شد، یا مسر و امام باشد
 چون تعلیم از شفاست خوانستم راهنمایم بنده حاسد واقعاً باید در جستجو
 بین قهقری جود

سید عالی

اینها شیخیه هستند که چنین عقاید انحرافی منتشر می کنند و رکن رابع آنها يك فرد
 جاهل و بی تقوایی است که او را مولی و مرجع می دانند و معتقدند که او بدون این که علمی
 تحصیل کرده باشد با امام زمان سلام الله علیه ارتباط دارد.



اسناد العظمیٰ ۱۴۲۴

«سند شماره ۴»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد شاهروردی مدظلّه
 با تقدیم ملامت و ارادت چندی قبل با چند فردی در یک مجلسی برخورد
 داشتیم صحبت از توسل و توجیه به حضرت امام زمان (عج) به
 میان آمد گفتند بدون واسطه نمی شود در زمان غیبت فرکاملی
 است که رکن رابع من باشد او نوکر مقرب است باید دست به او
 پیدا کرد تا مورد توجیه قرار گرفت گنج شده در توسل ام حال
 سابق را از دست داده ام مرا راهنمایی کنید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

توسل به حضرت ولی عصر ارواحنا للتراب مقدمه الفداء
 و ارتباط با آن حضرت احتیاج به واسطه ندارد و اعتقاد
 به رکن رابع از الخرافات طائفه شیخیه است و
 مدرک شرعی ندارد.

محمد باقر عینی هروی



شیخنا المعظم ۱۳۴۲ هـ

«سند شماره ۵»

بنام خدا

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی حاج سید محمد تقی
مدرسی دام ظلّه
سلام علیکم ورحمه الله - آیا (رکن رابع) شیخیه در تشیع جایگاهی دارد؟

در کتب فقهیه و کتب
و آیه بیت علی السجده
بسم الله الرحمن الرحیم
محمد تقی مدرس

بسم تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک حضرت
بعد از سلام استغفار دارم بفرمایید
آیا تشیع بنام نور مصیّب
که سید آزار من رابع است
در ایام غیبت و اسطیرا
توسل به امام زین العابدین
باید و چه در استسما باشد
توسل به ائمه اطهار و صلوات
در ایام غیبت و اسطیرا
که سید آزار من رابع است
بسم الله الرحمن الرحیم
محمد تقی مدرس



۱۹ شوال ۱۳۲۶ هـ

«سند شماره ۶»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باد باریع مسوم نامہ مان واصل راجع کرن رابع سوال
 نموده اور کرن رابع نہ تہہ ہا اور ضروریات شیعہ نہت ملکہ امر کار
 اجماع ان اہل اصول دین و مذہب باع نامت کو خود
 نہت امامت عدل معادہ و در زمان غیبت امام
 چہ رفقہ ماہفتہ سال و امط بودہ بین امام و مسلمانان
 من لہ ان زمان مکہ نہت عامہ شیعہ ملزم است
 کہ امام زمان ارواحی فدایہ فرمودہ مجتہد عادل جامع
 الشرائط از طرف من تحت برکت مستند معنی وقت
 عمل کنند ان ذواب عامہ اگر کسی اظہار کند کہ من
 خدمت امام فرسہم اور انکذب کنندہ اصلا کرن
 رابع مع امری از ان در کتب شیعہ نہت فریاد
 تعالیٰ ہمہ را از کفر مفدین حفظ کند و السلام
 تاریخ ۱۸ جمادی الثانی

اسناد خطی کتاب | ۵۱۹

«سند شماره ۷»

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک آیت الله العظمی حضرت مروج سید محمد علی علوی لنگانی

به تقدیم سلام، این اولاد فرزندانم که تدبیراً به اتمام زمان اقامت

و توسل است در مجلسی شرکت داشته به اولاد فتنه‌اند در غیبت لبرمی

برای توسل به اتمام زمان نالزیر به رکن رابع هستیم که نوالر مقرب من

است و حضرت می باشد و بدون این رکن رابع که در کنار رکن

خدا و پیغمبر و امام قرار دارد توسل به اتمام زمان معنا ندارد استعدای

محبت دارد راهنمایی بفرماید تا از سرگردانی بردن آسوم.

ر
ل
ع
ل
م

این سطر زبانه آورده شده است

که نباید به آن اعتنا کرد و قبول رحمت

صاحب شش رکن چهارم در کتاب است



اسناد خطی کتاب ۵۲۰

بسمه تعالی

محضر حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد سعید الحکیم (مد ظله العالی)

بعد التحية والسلام

استدعا دارد جهت راهنمایی و مبتدا نشدن به گمراهی در مقابل بعضی از تبلیغات
بفرمائید آیا رکن رابع لازمه توسل و عرض ارادت به امام زمان روحی فدا است؟

«سند شماره ۸»

بسم الله الرحمن الرحيم وله الحمد

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ج - خیر، مقوله رکن رابع هیچ اساس شرعی ندارد، و عرض ارادت به امام زمان
علیها تنها با ورع و پرهیز گاری و رجوع به علمای متقی در احکام شرعی می باشد.

موفق باشید



«سند شماره ۹»

عظیم
جائزگی

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی امام کاشانی
لعمدة الحجة والهدى آية سيئاته بايد در
ايام عييت دري ذكر تعري با م رين رايح
باشند .

بسمه تعالی
لازم است بر عوامه شیعی
از اقوال فتوای مرجع صحیح
پیروی و تقلید نمایند .
در رجب ۱۴۰۵ هـ



«سند شماره ۱۰»

بِسْمِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمدرضا مبارک حضرت آیت الله العظمی آقای حاج میرزا جواد آقا تبریزی مد ظله
بالتیم سلام و ارادت چندی قبل با چند فردی در یک مجلس
برخورد داشتیم صحبت از توسل و ترجمه به حضرت امام زین العابدین
ع بین آن آمد گفت بدون واسطه نمی شود در زمان عینت فرد
کاملی دست که رکن رابعی باشد او نزدیکتر است باید دست
به او بید کرد تا مورد ترجمه قرار گرفت گنج شده در ترجمه سلام حال
سابق را از دست داده ام مرا را راهنمایی کنید -

میرزا تقی



بِسْمِ تَعَالَى مطالب مزبور اساسی ندارد و از ادعاهای فرق باطله است

توسل به حضرت بقیة الله علیه السلام احتیاج به این امور ندارد
چنانچه شخص به وظیفه شرعی اش عمل نماید و به یاد حضرت بقیة الله علیه السلام
باشد و برای تعجیل در فرج آن حضرت دعا نماید و در صدد باشد آنچه مورد
رضایت حضرت و سایر معصومین علیهم السلام انجام داده و آنچه را که مورد رضایت
آن بزرگواران نیست ترک نماید ان شاء الله مورد توجه قرار می گیرد و الله العالم

جواد تبریزی
عبدالله

«سند شماره ۱۱»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقا ی حاج شیخ
حیث مظاہری دام ظلہ العالی

بالتقدیم سلام و ارادت بروض مبارک می رساندین اواخر
همی روزه کی گنبد در ارتباط و توصلات با امام زین العابدین
عزاه نیاز به نور معجزی است که رکن رابع سه رکن خدا
و پیامبر و امام است در غیر این صورت ارتباط و توصلات
بی نتیجہ می باشد را بینما بینم بفرمایید .

بسمه کا

و کفر و رنج در اسلام نزارم
و ادعای آن بدعت است
و ما در این گونه استقامت را
گزاریدیم .



«سند شماره ۱۲»

۴۰
لوری
شخص

محر مبارک حضرت بندگان آیت الله العظمی حاج شیخ
سلام علیکم فرزند حمید در محفل صحبت از توحید به امام زمان
به میثاق می آورد فردی که سخنان آن جامع بوده
در این ایام که امام در کربلاست نور عرقی وجود دارد
فاصله امام و امت است نامش رکن رابع است
که مملکت سرکش خدا و پیا سر و امام گماشته نظر شما
لذلی سردرگمی بی ثبات می دهد

بیت

سلام علیکم حمید و بیرومکار حسین شافعی

حرام و جاز نیست و نمی توانی

ادعا کذب محض و باطل است و باید کوفه داشت که

رکن رابع از عقاید شیعه است و بیان

معنا که آنها می گویند و باطل است حسین زاهد



اسناد خطی کتاب
۵۲۵

«سند شماره ۱۳»

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت زینب ام المومنین علیها السلام
 و تقدیم سلام و خیراً بعد از این پیدائش و اندکی بعد از تولد
 حضرت امام زینب از راهی که الله تعالی بنا را بر آن قرار فرموده
 که رکن رابع است چنین نشانی و جوی اعتقاد است
 مکاتبت دکر در

سید علی

این سخن رسد اسدی تذکره که از اعتقاد اسرا

بابه و بهائیه میباشد. حسنعلی صبح لذل و میرزا محمد علی باب

به همین ادعا که رکن رابع میباشند مردم را فریب

دادند و حکم حکم فرموده بایست و بهائیه را بوجود آوردند

مفسر سوره

۱۴۰۵



«سند شماره ۱۴»

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

حضرت محمد مجتهد حضرت آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر
علی آقا صاحب الشیخ دام ظلہ العالی .

سدا علیکم استعدا کرد نظر بہ انبیا عمده ای می گویند
برای توسل بہ امام زمان روحی فداء نیاز بہ تکرار معر
رست که رکن دایع نام دارد . بجز اسید آبارین در
تبع جایگاہی دارد یا خیر .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَكَلَّمَ بِاللَّيْلِ لَكَ بِهِ عِلْمٌ
ان السمع والبصر والنفوس كل اولئك فان عنه منبؤ لا
به هي است ادعاء بي دليل قطع و بینه مردود است
ول الله اذن كلم ام على الله لتفرون على سطح الانصاف
بمقتضى

«سند شماره ۱۵»

بسم الله الرحمن الرحيم
 حضورت حضرت بنده ان شاء الله العظمی حاج شیخ علی صاحب کتباتی مدظلہ
 سلام علیکم فرزند حقیر در خطی صحبت از تفسیر با امام زمان بدین بیان می آورد
 نزدی که سخنان آن جمع بوده می گوید در این ایام که امام در دسترس نیست فوکر صغری
 وجود دارد واسطه امام و امت است، پس رکن رابع می باشد که عامل سدر رکن خدا و
 پیاپی امام می باشد نظر به از این سردرگمی نجات می دهد

بسم الله الرحمن الرحيم
 علم اعظم ، لعمري انسخ محفوظ از دست زبانیان
 در از جمله بدعتها سر است که فرمود خداوند تعالی
 شیخ ابراهیم کرده اند و سر است در این گونه جان
 ترویج عقاید باطله و گناه و جان بر خطی است
 خداوند تعالی ستم را از شرود و فتنه
 آخر الزمان محفوظ بفرماید ان شاء الله و الله اعلم
 و السلام علی عباده
 ۱۲ شعبان العظمی ۱۴۲۸
 محمد باقر

اسناد خطی کتاب ۵۲۸

«سند شماره ۱۶»

بسم الله الرحمن الرحيم

احضور مبارک آية الله العظمى حضرت آقاك حاج شيخ

قربانعلی محقق کابلی مدخله

اسناد خطی کتاب

۵۲۹

با تقدیم سلام این اواخر فرزندم که شدیداً به امام زمانه ارادت مند و متوسل است در مجلس شرکت داشته به او گفته اند در غیبت کبریا براک توسل به امام زمانه ناگزیر به رکن رابع هستیم که نوکر مقرب بین امت و حضرت می باشد و بدو که این رکن رابع که در کنار سه رکن خدا و پیامبر را امام قرار دارد توسل به امام زمانه معنا ندارد استدعای محبت دارد راهنمایی بفرمائید تا از سرگردانی بیرون آئیم

(سوال) در فرض سوال!

خداوند محبت فرزند شما را نسبت به ساحت مقدس حضرت عجله فرموده است
بیشتر و بیشتر گردانند ولی باید توسل به الله تعالی از راه مشروع و از راهی باشد
که خود آمده تعیین کرده است اما اینکه کسی گفته در کنار خدا و پیغمبر
و الله یک رکن دیگر به اسم رکن چهارم وجود دارد اشباه و غلط است
نباید به چنین حرفهای اغشاش خود چون ما هر چه داریم از برکت امام زمانه است
الله طاهرین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نور خداوند است و بی...




«سند شماره ۱۷»

سره لی شانه

حضرت آریه الله العظمی حج شیخ لطف الله عماد مدظلہ

بالقدیم سدا و پوزش از تصدیق اوقات شریف این او افر فرزند ارجمند محفل حضرت
 در مدخل بنام "دن رابع" مطوع شد لفظه در غرض است در احوال
 اما زمان روح فدا و است در کسب اگر کسی بخواهد بیاید برسد تا در این روز
 است در دن رابع شش روز خدا بیامرد اما کجا باشد چون تقدیم از این است
 خدا هم را هفتادیم بگوئید واقعا با دیدار عبودیت من شخص ببرد؟ استقامت
 رفیق جوایز عرفیه محفل را با خاتم مبارک هم در فرستید.

۱۵/۱۲۰
 عقیدت مذکور و گمراه است کسی بر چنین اوضاع بینه
 گمراه و گمراه کننده است و با تامل و تدبیر و اول به مردم
 معرفی کنند و مرید فرزندان غیب باشد گمراه شود و در عالم

لطف الهی


۲۷ / ۰ / ۲۴

اسناد خطی کتاب | ۵۲۰

«سند شماره ۱۸»

بسم الله الرحمن الرحيم
سلام عليكم
اينها ساخته لرقه منحرف شيخيه است، و هيح اعتراري نرد علمای اسلام ندارد.
والسلام.



«سند شماره ۱۹»

بِسْمِ اللَّهِ

محضر بزرگ محقق آیت الله العظمیٰ مرتضیٰ مطهری مد ظله

بالتقدیم کلام ولید زائر تصدیق اوقات شریف این

لواحق فرزند مردم در محفل محفوز داشته که مضمون بنام

«رکن رابع» مطرح شده لکن اثر توکل مقرر که

والمطهر بین امام زمان رهبری تداومت بیست و هجرتی

بخلاف در به حال برسد تاگزیر است این فرد را یا بیده

رکن رابع سه رکن: خدا، پیامبر و امام می باشد چون

تقدیم از شماست بخوانم و اهما یم بفرماید و اعا با در

در حقیقت چنین شکی نوع است عالم است رفیق جواب

عرضه نموده است به خاتم مبارک محمود و نور کند

بِسْمِ اللَّهِ
در رکعت اول حلال الهی

تنها راه سعادت انسان در زندگی خداست و آن هم ایمان است

و احوال و در دعوات و نیز این هم شرع لغوی است اسلام است

در اسلام

«سند شماره ۲۰»

بسم الله الرحمن الرحيم
 حضرت زین العابدین علیه السلام
 با تقدیم سلام ستادت فراخم بنوده و تقاضای
 ما زیارت کرده ایم ان شاء الله مال بیادت خراب و زلم و
 طعم موم برآید کن رابع سینه در تنگی حاجت زلم و
 و بر ما تکی با بر صفت زنی با طریقت بر ما عجز و حق
 الهی بعد از خداوند با بر اول پیدار در سایه

بسم الله الرحمن الرحيم
 در اصل شرح کتاب که کلمه می نویسد
 و منزهت و معجزات که در این کتاب
 واقع شده و از جمله در معجزات
 آن بزرگوار در معجزات مردم از تمام
 منزهت آنست که در این کتاب
 بنویسند که در این کتاب
 را به کتب دیگر که در این کتاب
 در این کتاب

اسناد خطی کتاب
۵۴۴

«سند شماره ۲۱»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عزیز مبارک حضرت آیه الله العظمیٰ علی صاحب سید محمد علی کرمانی ^{سید} ^{برگانه}
 بعد از عرض سلام و دعا گوی و بعد از این استماع نامه
 مسأله زیرا که ابتلا به آن شده یا نسخ فرمایند
 خزانه جوام که بی رعایت دریاخته حضرت امام زمان است
 از خرد در یک مجلس بظلم بر خیزد بده شده گفته اند برای دلیل
 و به نتیجه رسیده اند نیز به دین رابع است که ذکر مقرب من امام
 ولایت نماید و بعضی از عمده های جوایم شده گفته اند علی لان
 اخباری این نظر را داده اند بدانها می فرمایند آیا واقعا رسالت
 بی نیتیم نخواهد ماند - سبب تا درین رابع را می بینیم (که قدرت اجناسین بیشتر
 در آستان زمان بود - عزان کرده اند، حرف باطل است و ارتباط با آنها تفریق از همان
 عند ریاسته. در کل به نام زمان در اسلمه نخواهد. واسلمه برای تقرب به خداوند است که
 در قرآن در زنده است، آنهم جزا در علم لازم و در کلمه باشند.



اسناد خطی کتاب | ۵۳۴

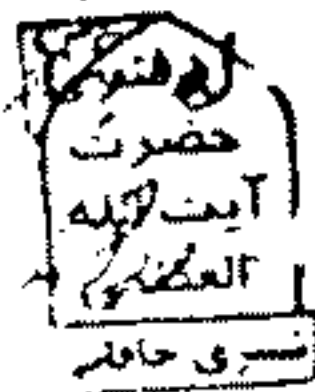
«سند شماره ۲۲»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 حَقِّقْ دَیْمًا اللّٰهَ الْعَلِیَّ ذَا الْمَیْسَمِیْنِ
 بِقَدَمِ سَمَاءٍ اَسْتَعَاذُ بِكَ مِنْ دِرْزَالِیٍّ لَمْ یَبْرَأْ
 اَسْتَیَسِّرُ بِسَمْعِ نَبِیِّکَ . اَیْمًا حَقِیْقَةً بِرَأْسِ کُلِّ الْعَبَا
 ۳۱۱ زَمَانٍ وَهَلْ ضَاهٍ دَکْنٍ رَابِعٍ لَازِمٌ لَکَ . کَزِیْرًا
 وَهَبِیْ بِرَأْسِ کَفِّیْ مِنْ لَیْلِ مَآئِیْکَ مِنْ رَابِعِیَّاتِ کُلِّ
 ۳ جَافٍ نَمِیْ رَسْمٍ .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جواب سوال اول - برای توسل و التجا، نام زبان اردو خاندان کن رابع لادتم
 دکن رابع از بدعت‌های صوفیه در ادب است و بر خلاف اعتقاد شیعه سیرت
 ائمه معصومین علیهم السلام میباشد در نماز و تمام عبادات فقط باید خالص
 برای خداوند متعال باشد و غیر از خداوند نباید در عبادت شریک
 برای خداوند متعال قرار داد چنانچه در قرآن مجید فرموده و لا یشرک بعبادة ربی احداً
 نباید در عبادت پروردگار عالم شریکی برای او قرار داد

فراست سوال دوم



«سند شماره ۲۳»

حضرت آية الله العظمى، ناصر مکارم شیرازی مد ظله

باعتقاد من مسلم و مؤمن از تصدیق اوقات شریف این اواخر
مردم در محلی حضور داشته که موضوعی بنام «رکن رابع» مطرح شده
گفتند که مقربا است که واسطه بین امام زمان روحی ندا و امرت عبادت
اگر کسی بخواند به لاله بید ناگزیر این مرد است که رکن رابع
سه رکن خدا بیامیز، امام محاسبند چون تعلیم از شماست
خواستم راهنمایی بفرمایید واقعا باید چیست و چنین شکی بود؟
استدعایم اینست و تمهید جواب عریضه مخلص را با خاتم مبارک فرمایند


بسم الله

ج. این اصطلاح مربوط به جماعت شیعیان است
که پیشوا خود را رکن رابع می نامند و در اندیشه
من شمرند هر چند هر با ان سواد نداشته باشند
این ان خرافات آنهاست = همیشه موفق باشید =

۸۲/۵۹




«سند شماره ۲۴»

ج. بہترین را تقریباً خداوند و نام زمان ^{بیت} علاء اللہ انجام واجبات و ترک محرمات است
 کہ در آیات و روایات ذکر شده است و آنچه گفته شد به عنوان رکن رابع نادرست و غلط و
 برخلاف قرآن و کتب است 
 دوازدهم در صحن مبارک
 ۱۴۲۸
 ۸۲/۸/۱۶

حضرت نورانی
 سلام علیکم آیا در ارتباط و توسل به وجود آید کا
 بعضی مدعاہ بہ توکل موی بنام رکن رابع نیاز مندیم تا
 اورا پیدا کنیم
 یا تعالی

برابر رکن رابع دلیل ندارم
 در روشدات حضرت امام زمان
 عجل ۱ - فرج نیازی بہ کجاست

۸۲/۹/۱۲


«سند شماره ۲۵»

بسمه تعالی
حضرت جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که هر کس در روز شنبه
با این دعا بخواند و در روز
چهارشنبه در سجده پنجم رکعت
چهارم از سجده اول و دوم
توسل با نام زینت سینه را بکند

بسمه تعالی

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

در دعاهای معتبره و کلمات است : دریا من بابه مفتوح للعالمین
یعنی : بلا و لذت است ، و در روایات شریفه ، نیز مذمت حاجب و بلب
در زبان ، آمده است ، لذا گفته اند که در زبان دلدن و نه احتیاج به
در زبان ، و همه را با لطف خرد می پذیرند ، بلکه خرد و لطف و وسیله
دری است تعالی می باشند برابر دیگران ، والله العالم .



۱۱ مهر الحرام ۱۴۱۶ هـ

«سند شماره ۲۷»

حضرت محمد بن علی بن ابی طالب
با کرامت سلام است که در بر ما یک آیه

آیه برای تسبیح به امام زین العابدین
و کن رابع و کیم .

ای دین و دینداران که در باره امام زمان
میدهم مدتی با شکیست برای تسبیح حضرت از ذکر تسبیح
نام کن رابع هم برداشته است و در کتابی آن وجود دارد
در این باره در این کتاب

با احترام
حضرت محمد بن علی بن ابی طالب
سلام علیکم است که تعاقب بر طرف شده باشد و خلاصه این است
سایه شما را فراهم آورده و خلاصی است خاصه امام زین العابدین
غدا و در کنار بگذرانید . این اولی و بعد از آن تسبیح با عطا
بر خود داشته اند که صحیح است ایشان را در روز قیامت
برای تسبیح و در بیابان با حضرت امام زین العابدین
نیاز به ذکر تسبیح بنام کن رابع است که اگر به آن
دست نیابید . تسبیح و از بیابان حضرت محمد بن علی بن ابی طالب
حضرت محمد بن علی

سید محمد بن علی بن ابی طالب
از اقران شیخ است

اسناد خطی کتاب
۵۴۰

نمایه های کتاب

آیاتی که مورد استناد قرار گرفته است

لیس کمثله شی: ۶۱	اطيعواالله و اطيعواالرسول: ۵۴، ۶۵، ۲۶۰
مکروا مکراالله والله: ۳۴۷	اليوم اکملت لکم دینکم: ۳۳، ۲۶۲
نفخة فيه من روحی: ۳۱	ام اتخذوا من دونه: ۵۴
و انذر عشیرتک الاقربین: ۳۲	ان ربکم الله الذی خلق: ۵۴
و ربک یعلم ماتکن: ۵۴	ان الذین امنوا و: ۳۲
و ما اتکم الرسول فخذوه: ۲۶۰	انما ولیکم الله و رسوله: ۵۶، ۶۱
و ما ارسلنا من رسول: ۵۴	انی جاعل فی الارض: ۲۷۶
و ما ارسلناک الا کافة: ۵۴	ایاک نعبد و ایاک نستعین: ۲۷۶
و ما ینطق عن الهوی: ۳۹۳	صراط الذین انعمت: ۲۸۵
و من اضل ممن: ۵۶	فاستلوا اهل الذکر: ۳۵
و من یتخذ الشیطان ولیاً: ۷۲	قد افلح المومنون: ۴۷
و من یعص الله و رسوله فان: ۲۶۰	قد افلح من تزکی: ۴۷
یا ایهاالرسول بلغ: ۶۲، ۲۹۲، ۲۹۳	کل شی هالک الا وجهه: ۳۶۱
یخرجونهم من النور: ۶۹	کل نفس ذائقة الموت: ۲۰۹
یدالله فوق ایدیهم: ۳۶۱	لا یتوی اصحاب النار: ۷۱
	لقد کان لکم فی رسول الله: ۲۶۰

احادیث معصومین - علیهم السلام - که مورد استناد قرار گرفته‌اند

انا سیف الله علی اعدائه: ۷۶	آگاه باشید می بینم یکی از: ۲۶۱
انا صلوة المؤمنین: ۲۳۲	اسلام بر پنج چیز بنا گذارده شده: ۶۹
انا قلب الله: ۳۶	اقرار به ولایت معنی بهشت است: ۳۲
ای بسا گمراهی به آیه‌ای از کتاب خدا: ۴۹	اگر دانای ما بخواهد: ۱۱۶
ای علی تو منزلت وجودی مرا داری: ۵۱	الله اکبر بر اکمال دین و: ۲۶۲
ای علی دروغ گوید آن کس: ۵۰	امامان از فرزندان من و از صلب علی: ۶۶
ای مردم هرگز از علی روی نگردانید: ۴۴	امام امین الله فی ارضه و: ۵۶
ای مردم اگر غیر از کشتن پدر: ۷۰	امامت، مقام انبیاء و میراث: ۵۵
ای مردم خداوند مولی و سرور: ۲۶۱	ان الحجج لا تقوم لله عزوجل: ۵۷

- ائمه و پیشوایان، جانشینان: ۵۵
 ای مردم هر کس مرا شناخت که شناخت:
 ۷۷
 این دین تا دوازده نفر از قریش: ۲۵۲
 این دین همیشه تا قیامت: ۲۵۲
 این را بدانید که بر من: ۲۶۱
 بسا اهل دینداری که او: ۴۴۰
 بعد از من امامانی خواهند بود که: ۶۶
 بعد از من علی امام و رهبر: ۵۰
 بعد از من دوازده امیر: ۱۸۲
 بعد از من فتنه خواهد شد: ۴۴
 به بهشت می‌برم هر کس را که: ۴۹
 به جز پرهیزکاران به ولایت: ۵۱
 پس از من فتنه‌ای پیش می‌آید: ۴۲
 پس از من مردمی با علی: ۵۱
 تو دینت را تابع کسی: ۴۴
 جعفر [کذاب] نسبت به من به منزله نمرود:
 ۲۳۶
 خدا اطاعت ولی امر خود: ۷۳
 خدا ایمانی را نمی‌پذیرد مگر: ۵۰
 خداوند بزرگوارتر و مهربان: ۱۱۶
 خداوند دین شما را با امامت: ۷۶
 خداوند مرا امام و رهبر خلق: ۴۸
 خداوند هیچ عبادتی را نمی‌پذیرد: ۷۱
 خدایا ما اهل بیت پیامبر تو: ۷۷
 خوی او خوی من: ۵۱
 در معصیت و نافرمانی خالق: ۷۶
 دنیا پایان‌نگیرد تا مردی: ۲۵۴
 دوستدار ما دوستی خود را: ۴۷
 دوستی دوستان خدا و ولایت: ۷۱
 رستگار آن کسی است که: ۵۱
 سلمان منا اهل بیت: ۴۵۳
 علم و دانش پیامبر، دانش: ۱۱۶
 علی بهترین کسی است که: ۵۰
 علی را برتری دهید که: ۵۰
 علی دروازه رستگاری: ۴۶
 علی منی و انا من علی: ۲۶۱
 علی و شیعه او رستگار: ۳۱
 علی هرگز شما را از راه: ۴۴
 فاطمه سرور دل من است: ۱۸۵
 قیامت برپا نگرود تا: ۲۵۴
 کار این امت تا هنگامی: ۲۵۲
 کار این امت همیشه به سامان: ۲۵۲
 کار این مردم تا هنگامی که: ۲۵۲
 لکل ضلّة راعلة: ۲۶۷
 کنت نبیاً و لادم بین: ۳۱
 لولاک لما عرف المؤمنون من: ۷۵
 ما اگر حدیثی بگوئیم، حدیث: ۵۷
 ما اهل بیت محمد هستیم: ۷۰
 معاشر الناس انه سیکون: ۷۰
 من در میان شما دو: ۵۶
 من دعوت کنند به سوی: ۴۹
 من کنت مولاة فهذا: ۳۳، ۷۲
 من مات ولم یعرف: ۲۸۱
 ناپاکترین کارها، کاری است: ۵۰
 نحن اسماء الحسنی: ۲۳۱
 نحن مشیة الله: ۴۱۲
 و اعلموا انکم لن: ۹
 والله اگر توبه کنند و ایمان آورند: ۷۱
 و اما الحوادث الواقعة: ۲۵۷، ۴۵۴، ۴۵۹
 هر کس با عبادت برای خدا: ۵۷
 هر کس با عبادات و پرستش برای: ۷۵

هر کس یکی از امامان زنده را: ۱۴۲، ۱۸۵	یا علی امت درباره تو دچار: ۴۳
هر که از علی دوری جوید: ۵۱	یا علی پس از من امت: ۴۳
همه امامان از قریش‌اند: ۲۵۳	یا علی عرف الله الا انا و: ۲۸۷
همه چیز را شرفی است، شرف: ۳۳	یا علی مظلوم واقع می‌شوی: ۴۳
یا علی انت تودی عنی و تسمعهم: ۲۶۱	یا علی هر کس با تو دشمنی: ۴۶
یا علی انت الفاروق الاعظم: ۲۶۳	تا همانا قریش به زودی: ۴۳
یا علی امام شیعه من و تو: ۳۲	یحلل حلال‌الله و یحرم: ۵۶

ادیان، ملل، طوائف، گروه‌ها

۵۴۵

آل ابوطالب: ۷۸	۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲
آل علی «علیهم‌السلام»: ۴۷، ۶۶، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۲۷، ۱۴۲، ۲۰۱	۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹
آل محمد «علیهم‌السلام»: ۴۸، ۹۶، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۷	اسماعیلیه خالصه: ۱۶۵
اثنی عشری: ۳۵۰، ۴۴۸	اسماعیلیه نزاری: ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳
احمدیه: ۲۱۸	اسماعیلیه واقفه: ۱۶۵
ازلیه: ۴۲۸، ۴۹۸، ۵۰۱	اصحاب حدیث، محدثان: ۲۷۳، ۴۵۸
اسلام: ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۱۱۹، ۲۰۰، ۲۶۹، ۲۹۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۸۷، ۵۰۸	اصحاب صفه: ۲۶۹
اسلام اصیل ← اسلام ناب محمدی	افشاریه: ۴۹۸
اسلام اهل‌بیت: ۲۱، ۲۵، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۰، ۳۴۱، ۳۹۰، ۳۹۱	امامیه: ۳۴۹
اسلام تاریخ: ۲۱، ۲۵، ۳۳، ۳۸، ۷۰، ۱۸۰، ۴۳۸	امویان، بنی‌امیه: ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۸۳، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹ تا ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۱، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۶۴، ۳۷۶
اسلام ناب محمدی ← اسلام اهل‌بیت علیهم‌السلام	بابیه: ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۱
اسماعیلیه، اسماعیلیان: ۸۷، ۸۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶ تا ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴ تا ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۶۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶	بابا حیدری: ۳۶۸
	باویسی: ۳۶۸
	بنی اسرائیل: ۶۴
	بنی ساعده: ۸۴

۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶	بنی هاشم: ۶۵، ۸۳، ۱۰۰، ۲۴۰
۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۳، ۴۸۲، ۴۹۸	بهائی، بهائیت، بهائیان: ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۲۹
۵۰۱	۴۴۷، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۷۴، ۴۹۲، ۴۹۸
شیعه: ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۵۵، ۶۵	۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹
۶۶، ۷۰، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۶	۵۱۹
۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹	توابعین: ۱۲۱
۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷	حرامیان: ۹۴، ۱۴۱
۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴	حنابله، حنبلی: ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۴	حنفی: ۳۶۹، ۴۳۰
۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۵	خاکسار: ۴۹۹
۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳	خاموشی: ۳۶۸
۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۰	خطابیه: ۱۵۸، ۱۵۲، ۱۹۷
۳۱۱، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۶	دین الهی: ۴۰۰
۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴	دین ابداعی: ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶
۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۸۴، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۴۸	۴۰۳، ۳۹۸
۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۳، ۵۰۶	ذوالنور: ۳۶۸
صفویه: ۲۷۲، ۴۹۸	ذهبیه اغتشاشیه: ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۰۱
صوفی و صوفیه: ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۹	۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۶
۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۱	رفاعیه: ۳۶۸
۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۲	زاهدان: ۱۲۰
۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۵۸، ۳۵۹	زرتشتی: ۴۳۴
۳۶۵، ۳۶۶، ۴۲۹، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۱	زندیه: ۴۹۸
۴۹۹	زیدیه: ۸۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹
عارف، عرفا، عرفان: ۲۸۵، ۳۲۰، ۳۹۷	سلجوقیان: ۳۳۸
۴۳۰، ۴۶۰	سنی: ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۸۲، ۲۷۲، ۲۸۵، ۲۹۱
عالی قلندری: ۳۶۸	۲۹۲، ۳۰۰، ۳۴۸، ۳۶۷
عباسی: عباسیان، بنی‌العباس: ۴۱، ۸۳، ۸۴	شافعیان: ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۳۱
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۱	شاه ابراهیمی: ۳۶۸
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۷	شاه حیاسی: ۳۶۸
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۹	شیخیه، شیخی: ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱
۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۳۲، ۲۳۵	۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷

مروانیان، بنی مروان: ۲۰۱، ۳۶۴	۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۰، ۳۲۶
مسیحی: ۲۹۹، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۶	۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۴
۳۷۸، ۴۰۸	عثمانی: ۵۰۳
مشعشعیان: ۴۳۴	علماء اصولیین: ۴۳۱
معتزله: ۲۷، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۷	علویان: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۳۴، ۲۴۰
مغول: ۳۶۸، ۴۶۰	۳۳۱، ۳۶۴، ۳۸۶
میرسوری: ۳۶۸	علی الهی: ۵۰۶
ناصری: ۲۸۵	غدیریان: ۸۵، ۹۲
نصرانی: ۳۱۰	غلاة: ۳۰۷
نصیری: ۳۸۶	فاطمیان: ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۶۱
نعمة‌اللهی، نعمة‌اللهیه: ۲۱۳، ۲۶۹، ۲۷۱	فطحیه: ۲۰۴
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۰۴	فقهاء: ۱۲۱، ۲۱۷، ۲۷۳، ۳۳۷، ۳۶۸، ۴۴۱
۳۱۰، ۳۱۷، ۳۱۸، ۴۹۹	۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸
نعمة‌اللهیه صفی علیشاهی: ۴۹۹	قرامطه: ۱۷۷
نعمة‌اللهیه کوثر علیشاهی: ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۱۷	کمونیسم: ۵۰۴
۳۲۰	کیسانیه، کیسان: ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
نعمة‌اللهیه گنابادیه: ۲۲۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۰	۱۰۷، ۱۴۰، ۱۴۲
۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۱	گنابادیه ← نعمة‌اللهیه گنابادیه
۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۴۴۰، ۴۶۰، ۴۹۹	مالکی: ۳۶۹
وهابیت: ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸	متکلمین: ۴۶۰
یادگاری: ۳۶۸	مجوس: ۳۱۰
یهود: ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۶۹، ۷۵، ۸۴	مختاریه: ۸۸
۸۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۳۱۰، ۳۶۷، ۴۰۸	مرجنه: ۲۷، ۱۱۴، ۱۱۷، ۲۰۴، ۳۶۴

مصرع نخستین اشعار

هرچه دارد نقش هستی در جهان: ۲۴۸	الیوم من اسقاط فاطمه محسنا: ۱۲۳
هر زمان تازه جمالی بنماید رخ دوست: ۲۴۸	بر خویش قسم خورده و فرموده خدا: ۴۷
هر که را صافی نشد دل از ولای مرتضی: ۴۷	چون کون و مکان به تو عیانست: ۲۴۷
هم در این اثنا خروسی چون سروش: ۳۲۶	خیال چنبر زلفش فریبت می دهد حافظ: ۴۱۶
یا اهل بیت نبی الله حکم: ۸۰	خیال حوصله بحر می پزد هیهات: ۴۱۶
	من خاکی که از این در نتوانم برخاست: ۲۴۷

کشورها، شهرها، محله‌ها و مکانهای علمی و مذهبی

حیفا: ۵۰۴	آسیای میانه: ۱۵۸
خانقاه: ۴۹۲، ۳۶۵	آلمان: ۳۰۲
خراسان: ۲۱۸، ۲۲۸، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۷۳	آمریکا: ۵۸، ۸۴، ۳۶۴
دارالحديث سكریه: ۳۶۸	اسپانیا: ۲۹۹، ۳۷۶
دارالرزق: ۱۳۲	استانبول: ۳۷۲، ۳۸۰
دالاهو: ۳۸۶	اسرائیل: ۵۰۴
دمشق: ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹	اصفهان: ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۲۰
ذی خشب: ۲۷	افغانستان: ۳۴۲، ۴۴۴
رُم: ۹۲	الموت: ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۹
روسیه: ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۱، ۴۴۷، ۴۷۲	انگلیس، انگلستان: ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵
۴۸۱، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶	۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۸
سامرا: ۲۴۰	۳۸۱، ۳۸۳، ۴۴۷، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۹۹، ۵۰۱
سلیمانیه: ۴۹۱	۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸
شام: ۱۰۴، ۱۲۳	اورامان: ۳۸۶
شراه: ۱۰۴	ایران: ۹۲، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۷۱
شیراز: ۲۱۸، ۴۸۳	۴۲۴، ۴۹۹، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸
طوس: ۲۱۸	بریتانیا (انگلستان): ۳۴۳، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳
عراق: ۸۸، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۷۶، ۲۲۷، ۳۴۳	بصره: ۳۷، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۲۰۸، ۲۲۷
۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰، ۴۷۲	۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱
عُریض: ۱۵۰، ۱۶۱	بغداد: ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۷۰، ۴۲۳، ۴۵۱
عكا: ۵۰۹	بقیع: ۱۶۱
غار حرا: ۳۳	بلخ: ۷۹
غدیر: ۲۰، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۴۸، ۶۶، ۶۷، ۷۲	بوشهر: ۴۸۳
۷۳، ۹۳، ۱۵۳، ۱۸۱، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۸۵	تبریز: ۳۸۶
۳۳۲	تورین: ۳۵۲
فرانسه: ۲۹۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۱	تهران: ۴۹۱
فلسطین: ۳۶۵	جباله صاتدین: ۱۳۱
قادسیه: ۱۲۶	جوان رور: ۳۸۶
قزوین: ۳۰۷	حجاز: ۱۲۶، ۱۷۶، ۲۲۷، ۳۷۲، ۳۸۲
قلعه جبل تاهر: ۳۶۸	حران: ۳۶۷

مدینه: ۴۲، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۶۹،	قم: ۲۲۷
۲۱۸، ۲۱۷، ۲۰۸، ۲۰۳	قندهار: ۳۴۳
مسجد بینائی: ۴۸۲	کراچی: ۴۴۴
مسجد جامع تهران: ۴۵۸	کربلا: ۸۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹،
مسجد محرس الحضر: ۱۳۴	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۶، ۱۸۸،
مسجد نارنج: ۳۶۸	۴۸۱، ۴۱۷
مسجد وکیل: ۴۸۳	کرمان: ۳۴۲، ۳۴۳، ۴۵۱، ۴۵۳
مشهد: ۴۲۰	کناسه: ۱۲۹
مصر: ۱۳۴، ۲۲۷، ۳۶۹، ۳۷۲	کوفه: ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،
مکه: ۲۱، ۲۵۵	۱۳۳، ۲۲۷، ۲۰۹
نابین: ۴۴۷	گوران: ۳۸۶
همدان: ۲۲۷	لندن: ۳۵۴، ۳۷۳، ۳۸۰
یزد: ۴۲۰	مازندران: ۵۰۱
یمن: ۲۲۷	محلات: ۳۴۲
	مدرسه تنگزیه: ۳۶۸

پیشوایان اسلام

فاطمه سلام‌الله علیها: ۴۱، ۶۶، ۷۸، ۹۹،	محمد(ص): ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳،
۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۳،	۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۰،
۱۵۴، ۱۸۳، ۲۱۸	۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۶ تا ۷۹، ۸۱،
امام حسن مجتبی علیه‌السلام: ۲۰، ۲۹، ۳۹،	۹۲، ۹۹، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۱،
۷۰، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ تا	۱۵۴، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۵۰،
۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۴،	۲۶۱، ۲۷۶، ۳۳۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۹۲، ۴۰۸،
۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۵۱	علی علیه‌السلام: ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳،
امام حسین علیه‌السلام: ۲۹، ۷۰، ۷۴، ۷۷،	۳۶، ۴۱ تا ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵،
۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،	۶۹، ۷۰ تا ۷۹، ۸۸، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۹۹ تا
۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۱، ۲۴۲، ۲۴۸،	۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۴،
۱۵۰، ۱۵۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۸،	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۳،
۲۳۱	۱۹۴، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲،
امام سجاد علیه‌السلام: ۷۰، ۷۲، ۸۸، ۹۶،	۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲،
۹۷ تا ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۹،	۳۰۳، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۹۲، ۴۰۸،

امام رضا علیه السلام: ۵۵، ۵۶، ۷۱، ۷۴، ۹۸، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۵، ۳۱۲	۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۵۱
محمد بن علی امام جواد علیه السلام: ۱۵۴، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۶۴، ۳۰۵	امام باقر علیه السلام: ۴۶، ۴۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۵۵، ۳۷۰
امام هادی علیه السلام: ۱۵۴، ۱۷۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۴، ۳۰۵	امام صادق علیه السلام: ۲۹، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۷۱، ۷۷، ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳ تا ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۱۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۴۴۶، ۳۷۰، ۳۴۹
امام حسن عسکری علیه السلام: ۷۰، ۷۲، ۹۷، ۱۰۷، ۱۵۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۳۰۵، ۲۲۵	امام کاظم علیه السلام: ۳۹، ۵۶، ۵۷، ۷۹، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۸۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۱، ۳۳۱، ۳۴۷
امام زمان ارواحنا فداه: ۶۸، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۲۶، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۴، ۴۵۷	

خاندان رسالت

ابوطالب علیه السلام: ۴۲، ۶۴، ۲۵۰	حسن بن علی بن محمد جواد (ع): ۲۴۰
احمد بن موسی کاظم علیه السلام شاهچراغ: ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۱۰	زینب کبری سلام الله علیها: ۹۴
اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام: ۸۷، ۸۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴ تا ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۹ تا ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۴، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۴	زینب بنت علی بن الحسین (ع): ۱۳۴
	زینب بنت موسی بن جعفر (ع): ۲۱۸
	زید بن علی علیه السلام: ۸۷، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۲ تا ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۴۲ تا ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۰، ۳۶۴
	عباس بن عبدالمطلب (ع): ۴۱، ۸۴، ۱۵۴، ۲۰۱

عبدالمطلب علیه‌السلام: ۴۱، ۱۸۵، ۲۴۸، ۲۷۶	فاطمه بنت الحسین (ع): ۱۵۰
عبدالله بن عباس: ۴۱، ۱۰۴	محسن بن علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ۱۲۳
عبدالعظیم حسنی (ع): ۱۷۸، ۲۲۸	محمد حنفیه علیه‌السلام: ۸۷، ۸۸، ۹۶ تا ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹
علی بن جعفر صادق علیه‌السلام: ۲۱۸	
فاطمه معصومه سلام‌الله علیها: ۲۱۸	

پیامبران و ملائکه

آدم (ع): ۴۴۶	نوح (ع): ۵۸، ۷۸، ۱۱۵، ۴۳۶
ابراهیم (ع): ۷۹، ۱۱۵	یونس (ع): ۱۱۵
عیسی (ع): ۷۹، ۱۳۴، ۱۹۷، ۳۰۰، ۴۸۷	جبرائیل: ۱۱۱، ۴۰۶
موسی (ع): ۱۱۵، ۴۸۷	عزرائیل: ۳۴۵

یاران، مقربانِ امامان

ابان بن تغلب: ۲۵۵	ابی ولاد کابلی: ۱۳۱
ابراهیم بن مالک اشتر: ۸۸	ایوب بن نوح: ۲۲۷
ابراهیم بن محمد همدانی: ۲۶۵	برید بن معاویه عجللی: ۲۵۵
ابوبصیر: ۲۵۵	جابر بن عبدالله انصاری: ۶۶، ۱۵۳، ۱۸۳
ابوحمزه ثمالی: ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۰۴، ۲۰۶	حجر بن عدی: ۲۳، ۸۲
ابوخالد کابلی: ۱۰۱، ۱۰۲، ۴۴۶	حذیفه: ۱۷۹
ابوذر غفاری: ۲۳، ۳۳، ۴۴، ۱۷۹، ۲۹۸	حسن بن محمد عقیقی: ۲۴۱
ابوعلی احمد بن اسحاق: ۲۶۴	حسین بن روح نوبختی: ۲۶۴
ابوعلی حسن بن علی ناصر کبیر: ۲۲۷	داود بن قاسم: ۲۴۱
ابو محمد وجنائی: ۲۶۵	دعبل: ۱۶۸
ابوالادیان: ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶	رشید: ۸۲
ابوهاشم جعفری: ۲۴۱	زراره: ۲۵۵
ابوهاشم داود بن قاسم: ۲۶۵	سلمان فارسی: ۳۳، ۱۱۷، ۱۷۹، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۳
احمد بن اسحاق: ۲۴۴، ۲۵۶	
احمد بن حمزه بن الیسع: ۲۶۵	سلیمان بن خالد: ۱۳۰، ۱۳۱
اصبغ بن نباته: ۱۰۵	سلیمان بن سرد: ۸۵، ۸۶، ۱۱۸
ابن برده اسدی: ۱۳۱	سید حمیری: ۱۶۸

ابن قیم: ۳۶۹	احمد بن حسین رازی: ۲۶۸
ابو اسحاق: ۹۵	احمد بن حنبل: ۱۸۲، ۲۷۲
ابو ایوب جوزی: ۲۰۳	احمد بن هلال: ۲۶۸
ابوبکر: ۶۷، ۹۵، ۱۲۲، ۱۳۳	احمد حامد صراف: ۲۶۸
ابوبکر محمد بن احمد: ۲۶۸	احمد حسین یعقوب: ۶۸
ابوثور: ۱۳۹	احمد شبلی: ۸۳
ابو حاتم رازی: ۱۵۸	ادوارد براون: ۴۷۲
ابو حنیفه: ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۸۰	اردشیر جی: ۵۰۵، ۵۰۶
ابوجعفر محمد بن علی شلمخانی: ۲۶۸	ارتشید فردوست: ۵۰۸
ابو دلف مجنون: ۲۶۸	ارتشید نصیری: ۴۹۹
ابو سعید ابوالخیر: ۲۷۰	اقبال: ۴۹۹
ابوسفیان: ۲۱، ۸۵	انس بن مالک: ۲۴
ابو سلمه: ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۲	بسام صیرفی: ۱۵۲
ابوعلی دقاق: ۲۷۱	بهاءالله ← حسینعلی نوری
ابوقره: ۱۱۳	بهرام الهی: ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸
ابوالخطاب: ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۹۵	۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰
۱۹۷، ۱۹۸	۴۱۱، ۴۱۴
ابوالقاسم خان ابراهیمی ← حاج ابوالقاسم ابراهیمی	بیان بن لمعان: ۱۰۷
ابومحفوظ معروف کرخی ← معروف بن فیروزان کرخی ^۱	بیگم آقاخان: ۳۵۲، ۳۵۳
ابومحمد شریعتی: ۲۶۸	ترزات ماگیلونو: ۳۵۲، ۳۵۴
ابومسلم خراسانی: ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۱، ۲۰۲	تیمسار افضلی: ۴۹۹
ابوالمفاخر یحیی باخرزی: ۳۱۹	تیمورتاش: ۴۹۹
ابوهاشم بن محمد حنیفه ← ابوحنیفه	جعفر بن علی النقی ← جعفر کذاب
ابوهاشم کوفی: ۲۴، ۲۷۰	جعفر بن منور الیمین: ۱۵۹
ابوهریره: ۲۴۰	جعفر کذاب: ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶
ابی عبیده: ۹۵	جلال‌الدین حسن سوم ← حسن سوم
ابی مخنف: ۹۹	جلال‌الدین سیوطی: ۳۱
احسان قرنی: ۳۸۴	جلال‌الدین محمد مولوی: ۴۳۷
احمد امین مصری: ۳۲۶	جمال‌الدین عین‌الزمان گیلی: ۱۹۰

۱- با معروف بن خربوذ کرخی که از اصحاب امام صادق علیه‌السلام است اشتباه نشود.

- حسینعلی بهاءالله: ۳۰۳، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳
- حسین مجاهد: ۴۷۲
- حمدویه: ۲۳۸
- خالد: ۲۳
- خلجة بن عبیدالله: ۱۲۶
- خلیفه مازندرانی: ۴۰۰
- خلیل الله ← شاه خلیل الله
- درویش رضا عبدالله: ۲۶۹
- دکتر احسان استخری: ۳۰۹
- دکتر اسداله خاوری: ۳۱۱
- دکتر ایادی: ۵۰۷، ۵۰۸
- دکتر شهید رضا پاک‌نژاد: ۳۴
- دکتر فضائی: ۴۳۴
- دکتر مسعود همایونی: ۳۱۳
- دکتر میثم تارم: ۱۴۳
- دومه: ۹۴
- دیان ← میرزا اسداله اصفهانی
- ذکران: ۷۹
- ذوالریاستین: ۲۷۳
- رحمت علیشاه شیرازی: ۳۱۷، ۴۹۹
- رضا سوادکوهی پهلوی: ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷
- زبیر بن عوام: ۱۲۳
- زمخشری: ۴۸، ۱۸۵
- زملکانی: ۳۶۹
- زید بن موسی: ۱۲۹
- زیدالنار: ۱۳۱
- زیدالدین عبدالرحمن: ۳۶۹
- زین‌العابدین شیروانی (مست علیشاه): ۳۱۷، ۴۹۹
- جنید بغدادی: ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۵، ۲۴۶، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱
- جنید (قاتل فارس بن حاتم): ۳۰۶
- جواد نوربخش: ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۱۱، ۳۱۷، ۴۹۹، ۳۱۳
- حاج آخوند بابی: ۵۰۶
- حاج محمد کریم خان کرمانی: ۳۷۲، ۴۲۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴
- حاج زین‌العابدین خان کرمانی: ۴۴۶
- حاجی بی‌بی: ۳۴۵، ۳۴۶
- حاج ابوالقاسم خان کرمانی: ۴۹۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸
- حاج محمد خان کرمانی: ۴۴۸
- حاج مطهر خاکسار: ۴۹۹
- حاج نعمت‌الله جیحون آبادی: ۳۸۷
- حاج میرزا احمد اردبیلی ← وحید الاولیاء
- حبیب الله خان عین‌الملک: ۵۰۵، ۵۰۶
- حجاج بن یوسف ثقفی: ۲۳، ۷۹، ۲۰۱
- حسان سروی: ۲۰۸
- حسن ابراهیم: ۸۴، ۱۰۵
- حسن بصری: ۲۳، ۲۷، ۱۱۴، ۲۷۲، ۳۶۴
- حسن دوم: ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۸، ۳۸۹
- حسن سوم: ۳۴۱، ۳۴۹
- حسن صباح: ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵
- ۳۴۸، ۳۵۱، ۴۸۸
- حسن علیشاه ← آقاخان محلاتی
- حسین بن حسن بن پیرحیدر سمنانی: ۲۴۸
- حسین بن علی اصفهانی: ۲۶۹
- حسین بن منصور حلاج: ۲۶۸
- حسین خان نظام‌الدوله: ۴۸۳

- ژنیتا: ۳۵۲
 سپهبد خسروانی: ۵۰۸
 سپهبد حسینعلی: ۵۰۷، ۵۰۹
 سری سقطی: ۲۸۵، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۲۱
 سعادت علیشاه: ۳۱۷
 سعید بن معلی: ۲۳۱
 سفیان ثوری: ۳۰۹، ۳۱۰
 سلطان اسحاق: ۳۸۶
 سلطان حسین تابنده: ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۲
 ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴
 سلیمان بن حفص: ۲۱۴
 سهل بن فضل: ۲۱۳
 سندی بن شاهک: ۲۰۸
 سید اشرف قانع: ۳۰۶
 سید ابوالفضل رضوی اردکانی: ۱۲۲
 سید حیدر آملی: ۳۰۳، ۳۰۸
 سید شرف‌الدین ابراهیم: ۲۶۸
 سید عبدالحجه بلاغی: ۳۰۴
 سید علی حویزی: ۱۳۹
 سید علی لامع قزوینی: ۲۸۲، ۳۱۱
 سید علی محمد باب ← علی محمد شیرازی باب
 سید کاظم رشتی ← کاظم رشتی
 سید محمد علوی طباطبائی: ۳۸۸
 سید محمد حسین خیره فرشچی: ۲۹۴
 سید محمد هندی: ۲۶۹
 سید هبة‌الله جذبی: ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۱
 شاس بن ثماش: ۱۹۳
 شافعی: ۳۰۹، ۴۲۹
 شاه حیاسی: ۳۹۵
 شاه خلیل‌الله: ۳۴۱، ۳۴۲
 شاه علی رضا دکنی: ۳۱۳
 شاه‌نعمت‌الله کرمانی: ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۵، ۴۲۹
 شمس‌الدین ابن عدلان کتانی: ۳۶۸
 شهرام پازوکی: ۲۸۱
 شیخ ابراهیم زنجانی^۱: ۳۷۷
 شیخ ابوتراب: ۴۸۴
 شیخ ابوعلی: ۹۶
 شیخ ابوالفضل عنقا: ۲۸۶
 شیخ احمد احسانی: ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹
 ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴
 ۴۶۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۹۸
 شیخ احمد روحی: ۴۸۵
 شیخ جواد قمی: ۳۷۴
 شیخ عابد: ۴۸۱
 شیخ عباسعلی کیوان قزوینی ← عباسعلی کیوان قزوینی
 شیخ عبدالله حائری (رحمت علیشاه): ۳۲۴، ۳۲۵، ۵۰۶
 شیخ محمد حسن گنابادی: ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۸، ۳۱۹
 شیخ مؤذن خراسانی: ۲۸۲
 شوقی افندی: ۴۸۵، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۴
 صادق عنقا: ۴۹۹
 صالح علیشاه ← شیخ محمد حسن گنابادی
 صبح ازل: ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳

۱- صدیق فاضل و دانشمند جناب ابوالحسنی شرح حال جامعی بنام او نوشته‌اند.

- ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۰
 صفی عیشاه: ۲۷۶، ۲۸۵
 صمدشاه: ۳۴۶
 عاصم بن عبدالله بن عمر: ۱۱۳
 عایشه: ۴۲۹
 عباس فاطمی: ۲۶۹
 عباس افندی: ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۰۱
 ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷
 عباسعلی کیوان قزوینی (منصور عیشاه):
 ۲۳۰، ۲۷۹
 عبدالرحیم بن عتیک: ۱۹۴
 عبدالرحمن جامی: ۳۱۰
 عبدالرحمان بن حجاج: ۲۱۶
 عبدالرحمن سلمی: ۲۷۰، ۲۷۴، ۳۰۹، ۳۱۲
 عبدالله افطح: ۸۷، ۱۵۵، ۲۰۴، ۲۰۶
 عبدالله بن ابی‌یعفور: ۲۵۵
 عبدالله بن عمر خطاب: ۳۵، ۱۱۳، ۱۲۰
 عبدالله بن دیصانی: ۱۶۹
 عبدالله بن محمد (والی مدینه): ۲۲۴
 عبدالله بن مسلم: ۱۱۸
 عبدالله بن میمون قداح: ۱۷۶، ۲۶۸
 عبدالله بن یحیی: ۲۴۰
 عبدالله سفاح: ۱۰۴
 عبدالله معتز: ۲۲۷، ۲۳۴
 عبدالعزیز بلخی: ۲۳۸
 عبدالعزیز بن مهتدی: ۴۵۶
 عبیدالله بن ابی رافع: ۲۶۱
 عبیدالله بن زیاد: ۱۰۸
 عثمان: ۲۷
 عزالدین کاشانی: ۲۷۳
 علی بن محمد سجستانی: ۲۶۹
 علی بن یعقوب: ۳۶۹
 علی تابنده: ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۵
 ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۶۴
 علی خان (فرزند آقاخان): ۳۵۳
 علی رضا سعادت: ۲۲۹
 علی فرخی: ۳۱۱
 علی محمد شیرازی (باب): ۳۲۳، ۴۲۹
 ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵
 ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۶
 ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴
 ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۱
 عمروعاص: ۲۷، ۲۹، ۷۹
 عمروبن عبید: ۳۷، ۳۸
 عمر بن خطاب: ۲۸، ۶۷، ۹۲، ۱۱۳، ۱۲۲
 ۱۳۳، ۲۶۲، ۳۷۵
 عیسی بن جعفر: ۲۰۸
 غصن اکبر ← محمد علی افندی
 غلامحسین مصاحب: ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۷۰
 فارس بن حاتم: ۳۰۷
 فتحعلیشاه قاجار: ۳۴۹، ۴۱۸، ۴۹۸
 فخرالدین ابوالفتوح زیدی: ۱۳۴
 فدائی خراسان ← محمد بن زین‌العابدین
 فرعون: ۲۱، ۲۳۸
 فرهاد دفتری: ۱۶۰، ۱۶۳، ۳۵۰
 فریدون بدره‌ای: ۱۶۲، ۳۶۱
 فضل بن یحیی برمکی: ۲۰۸
 فضیل: ۱۲۹
 قاسم هروی: ۲۳۶
 قاضی نعمان: ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۵، ۳۳۷
 قشیری: ۲۷۰، ۲۸۵، ۳۰۵
 کاظم رشتی: ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۱

۱۰۷	۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۷۲، ۴۷۳
محمد بن علی قصاب: ۳۲۱، ۳۱۳	۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۲
محمد بن مظفر: ۲۶۸	کسری پیر: ۳۱۷
محمد حسن اصفهانی ← صفی علیشاه	کعب الاحبار: ۲۰، ۲۴
محمد حسن گنابادی ← شیخ محمد حسن گنابادی	کیسان: ۱۵
محمد حسن مراغه‌ای ← مشهدی محمد حسن مراغه‌ای	کیوان سمیعی: ۳۰۷
محمد رضا پهلوی: ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹	کیوان قزوینی ← عباسعلی کیوان
محمد زمان خان: ۳۴۱	کوکب اعظم کاکوئی: ۲۸۱
محمد شاه: ۳۴۲، ۳۴۵	کینیاز دالگورکی: ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۷
محمد علی افندی: ۵۰۳	مالک بن انس: ۲۰۳
محمد علی میرزا قاجار: ۴۱۹، ۴۲۰	مالک بن هبیره: ۸۳
محمد عنقا: ۲۸۷، ۲۸۸	مأمون: ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳
محمد مقیمی: ۱۱۷	۲۱۹، ۲۲۰
محمد هاشم درویش: ۲۹۵، ۳۱۱	ماهر بوس: ۱۶۵
محمود هاتف: ۱۶۵	مبارک: ۱۵۹
مختار ثقفی: ۸۷، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴	متوکل عباسی: ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۰	مجدالاشراف: ۲۹۶
۱۴۱، ۳۶۴	مجدوب علیشاه کبوتر آهنگی: ۲۸۵
مرتضی سرافراز: ۲۸۷	محمد احمد بن عبدالله سورانی: ۲۶۹
مروان بن حکم: ۲۳، ۱۱۸، ۱۲۰	محمد بن ابی زینب ← ابی الخطاب
مسترهمفر: ۲۹۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶	محمد بن اسماعیل: ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۴
۳۷۷	۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۷، ۳۳۶، ۳۳۷
معاویه: ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۶۶، ۷۰، ۷۴، ۷۹	۳۴۷
۴۲۹، ۱۸۳، ۱۶۶، ۱۱۸، ۹۳، ۹۲، ۸۵، ۸۳، ۸۰	محمد بن امیر: ۳۴۰
معتمد عباسی: ۲۴۶	محمد بن بشیر کوفی: ۲۰۹
معروف بن خربوذ کرخی ← از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد به قسمت اعلام صحابه معصومین رجوع شود	محمد بن خالد: ۱۱۴
معروف بن فیروزان کرخی (رئیس صوفیه):	محمد بن زین العابدین: ۳۴۹
	محمد بن سلیمان: ۲۰۳
	محمد بن عبدالوهاب: ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶
	۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
	محمد بن علی بن عبدالله بن عباس: ۱۰۴

- ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۵، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۷
 معز عباسی: ۳۳۷
 معصوم علیشاه: ۳۱۰
 مقدم بن معری کرب: ۲۶۱
 ملا سلطان گنابادی: ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵
 ملا صادق خراسانی: ۴۸۲
 ملا عبدالکریم قزوینی: ۴۹۰، ۴۹۶
 ملا علی گنابادی: ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۴
 ملا محمد کاظم اصفهانی ← سعادت علیشاه
 ملک العرب: ۳۶۹
 ملک ناصر: ۳۶۹
 ملیحه نعیمی: ۵۰۸
 منزوی: ۳۲۰
 منصور علیشاه گنابادی ← عباسعلی کیوان قزوینی
 منوچهر سها: ۳۰۷، ۳۲۱
 موسی بن جواد الائمه (ع): ۲۲۲، ۲۲۳
 مهدی عمادی: ۲۹۴
 مهدی فتاحی: ۴۷۲
 میرزا آقاخان: ۴۸۵
 میرزا افشار: ۴۸۵
 میرزا حسن سدهی: ۳۴۵
 میرزا زین العابدین شیرازی ← رحمت علیشاه شیرازی
 میرزا زین العابدین مست علیشاه ← زین العابدین شیروانی
 میرزا شفیع تبریزی: ۴۷۳
 میرزا طاهر: ۴۷۳
 میرزا عبدالله غوغا: ۴۹۴
 میرزا عبدالرزاق: ۳۴۱
 میزا محمد نبیل زرنندی: ۴۹۴، ۴۹۶
 میرزا همدانی: ۴۷۳
 نجم‌الدین کبری: ۱۹۰
 نفیس: ۲۳۵
 نمرود: ۱۱۵، ۲۳۶
 نورعلی الهی: ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۰۵
 نور علی تابنده: ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۳۹
 نورعلیشاه اصفهانی: ۲۹۳
 وحیدالاولیاء: ۳۲۶، ۳۲۷
 ورقه علیا: ۴۹۶
 ولید بن یزید: ۱۳۴
 ویلز: ۷۴
 ویلیام سامرست: ۳۵۴
 هارون الرشید: ۳۹، ۷۸، ۷۹، ۱۲۹، ۲۰۷، ۲۰۸
 هجویری: ۳۰۹
 هشام: ۳۷
 هیتلر: ۳۵۴
 یحیی آمریکائی ← کسرا پیر
 یحیی بن خالد: ۲۰۸
 یحیی بن ذوکریه: ۲۶۸
 یحیی بن عمر: ۷۹
 یحیی نوری ← صبح ازل
 یزید: ۲۱، ۹۳، ۹۴
 یوحنا: ۴۸۵، ۴۸۶
 یوسف بن عبدالرحمان: ۲۱۶
 یوسف بن عمر: ۱۳۳

فهرست مصادر و مأخذ

نام مؤلفان در پاورقی صفحات کتاب آمده است

- | | |
|--|------------------------------------|
| ۱- قرآن | ۲۵- ارشادالقلوب |
| ۲- نهج البلاغه | ۲۶- از ظهور اسلام تا سقوط بغداد |
| ۳- صحیفه سجاده | ۲۷- اسباب النزول - واحدی |
| ۴- آراء علماء المسلمين فی التقیة و الصحابه | ۲۸- استیعاب |
| ۵- آشنائی با فرق و مذاهب اسلامی | ۲۹- اسدالغابه |
| ۶- آثارالحق | ۳۰- اسرارآلائار |
| ۷- آئین وهابیت | ۳۱- اسرار غدیر |
| ۸- آقاخان‌ها | ۳۲- اسعاف الراغبین |
| ۹- اتعاظ الحنفا - مقریزی | ۳۳- اصابه |
| ۱۰- اثبات الوصیه | ۳۴- اصول تصوف |
| ۱۱- اثبات الهداه | ۳۵- اصول السنة |
| ۱۲- اثبات النهورات - سنجرى | ۳۶- اصول کافی |
| ۱۳- احتجاج - طبرسی | ۳۷- اعتقادات فرق المسلمین |
| ۱۴- احسن التقاسیم | ۳۸- اعلام النساء |
| ۱۵- احقاف الحق | ۳۹- اعلام الوری |
| ۱۶- احکام السلطانیه - ابویعلی | ۴۰- اعلام الموقنین |
| ۱۷- احکام السلطانیه - ماوردی | ۴۱- اعیان الشیعه |
| ۱۸- احکام قرآن - ابن عربی | ۴۲- اقتدارات |
| ۱۹- احمد شاملو شاعر شبانه‌ها عاشقانه‌ها | ۴۳- اقتصاد سیاسی ایرانی |
| ۲۰- احیاء المیت | ۴۴- البدایة والنهاية |
| ۲۱- اخبار ابن مسیر | ۴۵- البدر الزاهر |
| ۲۲- اختصاص مفید | ۴۶- البدر الطالع |
| ۲۳- ارشاد جوینی | ۴۷- التراتیب الاداریه |
| ۲۴- ارشاد مفید | ۴۸- الاتقان فی علوم القرآن - سیوطی |
| | ۴۹- الاتحاف |

- ۵۰ - الحججة البالغه في غيبة السابغه
 ۵۱ - الخدائق الوردیه
 ۵۲ - الحسبه - ابن تیمیه
 ۵۳ - الحورالعین
 ۵۴ - الخرائج والجرائح
 ۵۵ - الرسالة فی الامامة - ابوالفوارس
 ۵۶ - الروض النضیر - صنعانی
 ۵۷ - الزینیه - ابوحاتم
 ۵۸ - الذخیره - سید مرتضی
 ۵۹ - الذریعه
 ۶۰ - المسالك والممالک
 ۶۱ - الصحیح من سیره النبی الاعظم
 ۶۲ - العقد الفرید
 ۶۳ - العلل - فضل بن شاذان
 ۶۴ - الاغانی
 ۶۵ - الغدیر
 ۶۶ - الغلو والفرق الغالیه فی الاسلام
 ۶۷ - الغیبه - طوسی
 ۶۸ - الفخری فی آداب السلطانیه
 ۶۹ - الفرق بین الفرق
 ۷۰ - الفضول المختارة من العیون
 ۷۱ - الاقتصاد فی الاعتقاد غزالی
 ۷۲ - القطره
 ۷۳ - الامام علی بن ابیطالب و سیره و تاریخ
 ۷۴ - الامامة و لتبصرة من الحیره
 ۷۵ - الامامة والسیاسة
 ۷۶ - المجدی - علی بن محمد عمری
 ۷۷ - المصنف
 ۷۸ - المراجعات
 ۷۹ - المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم
 ۸۰ - المعجم الصغیر - طبرانی
- ۸۱ - المقالات والفرق - اشعری
 ۸۲ - الممل و النحل
 ۸۳ - المنتقی
 ۸۴ - المنجد
 ۸۵ - النجوم الزاهر فی اخبارالمصر و القاهره
 ۸۶ - النص والاجتهاد
 ۸۷ - النصایح الکافیه
 ۸۸ - الانهایة الاقدام - شهرستانی
 ۸۹ - الوافی بالوفیات
 ۹۰ - الولاة و کتاب القضاة - کندی
 ۹۱ - ام الکتاب
 ۹۲ - امالی ابن الشیخ
 ۹۳ - امالی صدوق
 ۹۴ - امالی طوسی
 ۹۵ - امالی مفید
 ۹۶ - امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی
 ۹۷ - امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار
 ۹۸ - انجیل متی
 ۹۹ - انساب الاشراف
 ۱۰۰ - انگیزه غیبت
 ۱۰۱ - انگیزه فرقه‌سازی در اسلام
 ۱۰۲ - انوارالبدرین
 ۱۰۳ - انوار قلوب السالکین
 ۱۰۴ - اوراد الاحباب
 ۱۰۵ - ایام سعة
 ۱۰۶ - ایقان
 ۱۰۷ - باب ولایت - جذبی
 ۱۰۸ - بحار الانوار
 ۱۰۹ - بحر العرفان
 ۱۱۰ - بزرگان یارسان
 ۱۱۱ - برهان الحق

- ۱۱۲ - بشارة المصطفى
 ۱۱۳ - بشارة المؤمنین
 ۱۱۴ - بصائر الدرجات
 ۱۱۵ - بهاء الله و عصر جدید
 ۱۱۶ - بهائی از کجا و چگونه پیدا شد
 ۱۱۷ - بهائیت به روایت تاریخ
 ۱۱۸ - بهائیت در ایران
 ۱۱۹ - بهائیگری، کسرویگری - فضائی
 ۱۲۰ - بهائیان - سید محمد باقر نجفی
 ۱۲۱ - بیان فارسی
 ۱۲۲ - پدیده تصوف در اسلام
 ۱۲۳ - پژوهشی در عدالت صحابه
 ۱۲۴ - پنج سان - باب
 ۱۲۵ - پیدایش تصوف در میان شیعیان
 ۱۲۶ - ثواب الاعمال
 ۱۲۷ - ثورة زیدبن علی
 ۱۲۸ - تا سیاهی در دام شاه - پروین غفاری
 ۱۲۹ - تاریخ ابن عساکر
 ۱۳۰ - تاریخ ابن الوردی
 ۱۳۱ - تاریخ ابن خلدون
 ۱۳۲ - تاریخ پانصد ساله کسروی
 ۱۳۳ - تاریخ جهانگشا
 ۱۳۴ - تاریخ حلب
 ۱۳۵ - تاریخ خطیب بغدادی
 ۱۳۶ - تاریخ دمشق
 ۱۳۷ - تاریخ سامرا
 ۱۳۸ - تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم
 ۱۳۹ - تاریخ شیعه - دکتر جواد مشکور
 ۱۴۰ - تاریخ صدرالصدور
 ۱۴۱ - تاریخ طبری
 ۱۴۲ - تاریخ عرب
 ۱۴۳ - تاریخ فخری
 ۱۴۴ - تاریخ فرات کوفی
 ۱۴۵ - تاریخ کامل ابن اثیر
 ۱۴۶ - تاریخ کرمان
 ۱۴۷ - تاریخ الاسلام
 ۱۴۸ - تاریخ الخلفاء - سیوطی
 ۱۴۹ - تاریخ مروج الذهب
 ۱۵۰ - تاریخ منتظم
 ۱۵۱ - تاریخ نجد
 ۱۵۲ - تاریخ و صاف
 ۱۵۳ - تاریخ و عقائد اسماعیلیه آقاخانیه
 ۱۵۴ - تاریخ یافعی
 ۱۵۵ - تاریخ یعقوبی
 ۱۵۶ - تاریخ هجده ساله آذربایجان کسروی
 ۱۵۷ - تاریخچه نقد و بررسی وهابی‌ها
 ۱۵۸ - تأویل آلات الظاهره
 ۱۵۹ - تبصرة العارفین
 ۱۶۰ - تنمة المنتهی
 ۱۶۱ - تصوف - کوپنیاری
 ۱۶۲ - تحف العقول
 ۱۶۳ - تحفه اثنی عشریه
 ۱۶۴ - تحفه عباسی
 ۱۶۵ - تحفة العالم فی شرح خطبة العالم
 ۱۶۶ - تحفة المستفیه
 ۱۶۷ - تحفة الوجود
 ۱۶۸ - تحلیلی از زندگی سیاسی امام حسن (ع)
 ۱۶۹ - تحقیقی در تاریخ بایبگری، بهائیگری
 ۱۷۰ - تذکرة الحفاظ
 ۱۷۱ - تذکرة الخواص
 ۱۷۲ - تذکرة الاولیاء - منسوب به عطار
 ۱۷۳ - تعلیقات تاریخ جهانگشا

- ۱۷۴ - تعمیم ولایت
 ۱۷۵ - تفسیر ابن کثیر
 ۱۷۶ - تفسیر ابوالفتوح رازی
 ۱۷۷ - تفسیر برهان
 ۱۷۸ - تفسیر بیضاوی
 ۱۷۹ - تفسیر بغوی فراء
 ۱۸۰ - تفسیر تبیان
 ۱۸۱ - تفسیر جامع
 ۱۸۲ - تفسیر جلالین
 ۱۸۳ - تفسیر خازن
 ۱۸۴ - تفسیر روح المعانی
 ۱۸۵ - تفسیر صافی
 ۱۸۶ - تفسیر صفی‌علیشاه
 ۱۸۷ - تفسیر طبرسی
 ۱۸۸ - تفسیر عیاشی
 ۱۸۹ - تفسیر فخر رازی
 ۱۹۰ - تفسیر فرات کوفی
 ۱۹۱ - تفسیر فیض
 ۱۹۲ - تفسیر قرطبی
 ۱۹۳ - تفسیر کشاف
 ۱۹۴ - تفسیر الدرر المنثور
 ۱۹۵ - تفسیر المنیر
 ۱۹۶ - تفسیر مجمع البیان
 ۱۹۷ - تفسیر نورالثقلین
 ۱۹۸ - تفسیر منظوم سورة حجرات
 ۱۹۹ - تلخیص تاریخ نبیل
 ۲۰۰ - تلخیص المستدرک
 ۲۰۱ - تنزیه المختار
 ۲۰۲ - تنقیح المقال
 ۲۰۳ - توحید صدوق
 ۲۰۴ - تهذیب - طوسی
- ۲۰۵ - تهذیب اکمال - مزنی یوسف
 ۲۰۶ - تیر شهاب در راندن باب خسران مآب
 ۲۰۷ - جامع احادیث الشیعه
 ۲۰۸ - جامع السلاسل
 ۲۰۹ - جامع الاصول - ابن اثیر
 ۲۱۰ - جامع صغیر - سیوطی
 ۲۱۱ - جامع الرواة
 ۲۱۲ - جزیره العرب فی القرن العشرين
 ۲۱۳ - جمهرة انساب العرب
 ۲۱۴ - جنات الخلود
 ۲۱۵ - جوامع الکلام - ملا حسین اناری
 ۲۱۶ - چرا بازگشتم
 ۲۱۷ - چرا شیعه نیستند
 ۲۱۸ - چرا وهابی بودم بهائی شدم
 ۲۱۹ - چهار پیر طریقت - نوربخش
 ۲۲۰ - حدیقه الشیعه
 ۲۲۱ - حسن بصری چهره جنجالی تصوف
 ۲۲۲ - حقایق تحریف شده
 ۲۲۳ - حقایق گفته نشده درباره تصوف
 ۲۲۴ - حقوق بگیران انگلیس در ایران
 ۲۲۵ - حلیة الاولیاء
 ۲۲۶ - حیاة امیر المؤمنین
 ۲۲۷ - حیاة الامام موسی بن جعفر
 ۲۲۸ - خاستگاه خلافت
 ۲۲۹ - خاطرات ارتشبد فردوست
 ۲۳۰ - خاطرات زیارت خانه خدا - فرقه گنابادی
 ۲۳۱ - خاطرات سیاسی - فرمانفرما
 ۲۳۲ - خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله
 ۲۳۳ - خاطرات و مبارزات حجة الاسلام

- فلسفی
- ۲۳۴ - خرابات - نوربخش
- ۲۳۵ - خصال صدوق
- ۲۳۶ - خصائص امیرالمؤمنین - نسائی
- ۲۳۷ - خطط - مقریزی
- ۲۳۸ - خورشید تابنده
- ۲۳۹ - داستان عشق پیران
- ۲۴۰ - دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
- ۲۴۱ - دائرةالمعارف تشیع
- ۲۴۲ - دائرةالمعارف فارسی
- ۲۴۳ - درآمدی بر کشایش غزالی و اسماعیلیان
- ۲۴۴ - در کوی صوفیان
- ۲۴۵ - دستهای ناپیدا
- ۲۴۶ - دعائم الاسلام
- ۲۴۷ - دلائل سبعة
- ۲۴۸ - دلائل الصدق
- ۲۴۹ - دلیل المتحیرین
- ۲۵۰ - دو رساله در تاریخ جدید تصوف ایران
- ۲۵۱ - ده رساله فارسی - حسن زاده آملی
- ۲۵۲ - دیدگاههای علمی آیه الله سید محمد هادی میلانی
- ۲۵۳ - دیوان خاکی خراسانی
- ۲۵۴ - دیوان صفی
- ۲۵۵ - دیدی که راز پنهان آخر شد آشکارا
- ۲۵۶ - ذخائرالعقبی
- ۲۵۷ - ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی
- ۲۵۸ - راز گشا - کیوان قزوینی
- ۲۵۹ - راه کمال
- ۲۶۰ - راهی به حریم کبریا
- ۲۶۱ - رجال آذربایجان
- ۲۶۲ - رجال ابوداود
- ۲۶۳ - رجال علامه حلی
- ۲۶۴ - رجال کشی
- ۲۶۵ - رجوم الشیاطین
- ۲۶۶ - رحیق مختوم
- ۲۶۷ - رساله اعتقادات
- ۲۶۸ - رساله جذیبه
- ۲۶۹ - رساله خاطرات سفر حج - تابنده
- ۲۷۰ - رساله رفع شبهات
- ۲۷۱ - رساله سعادتیه
- ۲۷۲ - رساله سی فصل
- ۲۷۳ - رساله قشریه
- ۲۷۴ - رساله مناجات خمسہ عشر - فرقه ذهبیه
- ۲۷۵ - رساله ملا محمد طاهر
- ۲۷۶ - رسائل شیخ اعظم انصاری
- ۲۷۷ - رسائل ابوبکر خوارزمی
- ۲۷۸ - رسائل جاحظ
- ۲۷۹ - رفیع الابرار
- ۲۸۰ - رکن رابع
- ۲۸۱ - روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات
- ۲۸۲ - روضات الجنان و جنات الجنان
- ۲۸۳ - روضةالتسلیم
- ۲۸۴ - روضةالصفاء
- ۲۸۵ - روضةالواعظین
- ۲۸۶ - ریاض الاحزان
- ۲۸۷ - ریاض النضره
- ۲۸۸ - ریحانة الادب
- ۲۸۹ - ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران - علامه نوری

- ۲۹۰ - رهبران طریقت و عرفان - سلطانی
 ۲۹۱ - رهبران مشروطه
 ۲۹۲ - زادالمسیر فی علم التفسیر
 ۲۹۳ - زعما والاصلاح فی العصر الحدیث
 ۲۹۴ - زندگی سیاسی امام رضا(ع)
 ۲۹۵ - زندگی نامه ثقة الاسلام تبریزی
 ۲۹۶ - زهرا مولود وحی
 ۲۹۷ - زید الشهد
 ۲۹۸ - سبع المثانی - مؤذن خراسانی
 ۲۹۹ - ستارگان درخشان
 ۳۰۰ - سحاب رحمت
 ۳۰۱ - سرالعالمین و کشف مافی الدارین
 ۳۰۲ - سرائر و الاسرار النطقاء
 ۳۰۳ - سفینه البحار
 ۳۰۴ - سفینه النجات فی المهلکات والمنجیات -
 ابوالفضل خراسانی
 ۳۰۵ - سلوک در تاریکی
 ۳۰۶ - سنن ابن ماجه
 ۳۰۷ - سنن ترمذی
 ۳۰۸ - سنن دارمی
 ۳۰۹ - سه رساله از امیر سید علی همدانی
 ۳۱۰ - سیاست مدن
 ۳۱۱ - سیر اعلام النبلاء
 ۳۱۲ - سیره ابوالفداء
 ۳۱۳ - سیره پیشوایان
 ۳۱۴ - سیره حلبی
 ۳۱۵ - سیره عمر - ابن جوزی
 ۳۱۶ - سیری در الغدیر
 ۳۱۷ - سیری کوتاه در مرام اهل حق
 ۳۱۸ - شاهنامه حقیقت
 ۳۱۹ - شخصیت و قیام زیدبن علی
 ۳۲۰ - شذرات الذهب
 ۳۲۱ - شرح الاخبار - قاضی نعمان
 ۳۲۲ - شرح باب
 ۳۲۳ - شرح تجرید الاعتقاد
 ۳۲۴ - شرح حال شیخ احمد احسائی
 ۳۲۵ - شرح الزیارة - احسائی
 ۳۲۶ - شرح العرشیه
 ۳۲۷ - شرح القصیده
 ۳۲۸ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
 ۳۲۹ - شرف النبی - خرگوشی
 ۳۳۰ - شیخ المضره
 ۳۳۱ - شیخگری بابیگری
 ۳۳۲ - شواهد التنزیل
 ۳۳۳ - صالحیه
 ۳۳۴ - صحاح جوهری
 ۳۳۵ - صحیح مسلم
 ۳۳۶ - صحیفه عدلیه
 ۳۳۷ - صراط المستقیم - بیاضی
 ۳۳۸ - صفوة الصفوه
 ۳۳۹ - صواعق المحرقه
 ۳۴۰ - صوفیان پشیمان
 ۳۴۱ - ضیافة الاخوان
 ۳۴۲ - طب روح
 ۳۴۳ - طبقات ابن سعد
 ۳۴۴ - طبقات الحنابله
 ۳۴۵ - طبقات الشافعیه
 ۳۴۶ - طبقات الصوفیه - سلمی
 ۳۴۷ - طرائف - سید بن طاوس
 ۳۴۸ - طرائق الحقایق
 ۳۴۹ - طلوع فاطمیان
 ۳۵۰ - ظهور الحق

- ۳۵۱ - عرفان الحق
 ۳۵۲ - عصر بی خبری - تیموری
 ۳۵۳ - عقاب الاعمال
 ۳۵۴ - عقائد امامیه - علامه مازندرانی
 ۳۵۵ - علی مظلومی گمشده در سقیفه
 ۳۵۶ - عمدة الطالب
 ۳۵۷ - عمدة القاری فی شرح بخاری
 ۳۵۸ - عمدة الاصول - شیخ طوسی
 ۳۵۹ - عنقای قاف
 ۳۶۰ - عنوان المجد فی تاریخ نجد
 ۳۶۱ - عوالم
 ۳۶۲ - عهد جدید
 ۳۶۳ - عیون اخبار الرضا
 ۳۶۴ - عیون المعجزات
 ۳۶۵ - غایة الاختصار
 ۳۶۶ - غرر الحکم
 ۳۶۷ - غزالی نامه
 ۳۶۸ - فتح البیان فی مقاصد القرآن
 ۳۶۹ - فتح القدير
 ۳۷۰ - فتح الكبير - بنهانی
 ۳۷۱ - فتح المجید
 ۳۷۲ - فتنه باب
 ۳۷۳ - فتوحات مکيه
 ۳۷۴ - فرائد السمطين
 ۳۷۵ - فرحة الغری
 ۳۷۶ - فرق الشیعه
 ۳۷۷ - فرقه اسماعیلیه
 ۳۷۸ - فروغ ابدیت
 ۳۷۹ - فرهنگ فرق اسلامی
 ۳۸۰ - فرهنگ معین
 ۳۸۱ - فرهنگ نوربخش
- ۳۸۲ - فصلنامه عرفان ایران
 ۳۸۳ - فصول المهمه
 ۳۸۴ - فضائل الخمسه
 ۳۸۵ - فهرست - ابوالقاسم کرمانی
 ۳۸۶ - فی نسب الخلفاء الفاطمیین
 ۳۸۷ - قاموس الرجال
 ۳۸۸ - قرآن و سه داستان اسرار آمیز
 ۳۸۹ - قرب الاسناد
 ۳۹۰ - قرن بدیع
 ۳۹۱ - قصص العلماء
 ۳۹۲ - قواعد العقائد
 ۳۹۳ - قوائم الانوار
 ۳۹۴ - قیامهای وابسته به کربلا
 ۳۹۵ - کبروی مشربان هند
 ۳۹۶ - کتاب السلوک - مقریزی
 ۳۹۷ - کتاب الکشف
 ۳۹۸ - کرامات دلبران در حدیث دیگران
 ۳۹۹ - کشف الغطا
 ۴۰۰ - کشف الغمه
 ۴۰۱ - کشف الفوائد
 ۴۰۲ - کشف المحجوب
 ۴۰۳ - کفایة الاثر
 ۴۰۴ - کفایة الاصول - آخوند خراسانی
 ۴۰۵ - کفایة الطالب
 ۴۰۶ - کلام پیر
 ۴۰۷ - کلم الطب
 ۴۰۸ - کمال الدین صدوق
 ۴۰۹ - کنز الولو - حامدی
 ۴۱۰ - کنز العمال
 ۴۱۱ - کوکب الدریه
 ۴۱۲ - لباب الالقاب

- ۴۱۳ - لباب المنقول
 ۴۱۴ - لغتنامه دهخدا
 ۴۱۵ - لواقح الانوار - شعرانی
 ۴۱۶ - ماهیت قیام مختار
 ۴۱۷ - مائده آسمانی
 ۴۱۸ - مائة منقبه
 ۴۱۹ - مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام
 ۴۲۰ - مبانی معنویت فطری
 ۴۲۱ - مجالس المؤمنین
 ۴۲۲ - مجمع البحرين
 ۴۲۳ - مجمع الزوائد
 ۴۲۴ - مجموع فتاوی ابن تیمیه
 ۴۲۵ - مجموعه رسائل الحکمیة
 ۴۲۶ - مجموعه سخنرانیها و مقاله‌ها درباره فلسفه و عرفان
 ۴۲۷ - مجموعه علم کلام - سید مرتضی
 ۴۲۸ - مجموعه الدقائق
 ۴۲۹ - محاسن برقی
 ۴۳۰ - محجة البيضاء
 ۴۳۱ - محمد تصویر جمال خدا
 ۴۳۲ - مخالفان ولایت
 ۴۳۳ - مختصری در تاریخ اسماعیلیه
 ۴۳۴ - مرآة الجنان
 ۴۳۵ - مرآة العقول
 ۴۳۶ - مراحل السالکین
 ۴۳۷ - مزدوران استعمار
 ۴۳۸ - مدعیان نبوت و مهدویت
 ۴۳۹ - مذهب الباطنیة و بطلانه - دیلمی
 ۴۴۰ - مسائل مستحدثه - آیه‌اله سید ابراهیم میلانی
 ۴۴۱ - مستدرک السفینه
 ۴۴۲ - مستدرک الصحیحین
 ۴۴۳ - مستدرک الوسائل
 ۴۴۴ - مسند احمد
 ۴۴۵ - مسند طیب‌السی
 ۴۴۶ - مشکاة الانوار
 ۴۴۷ - مشکاة المصابیح
 ۴۴۸ - مصابیح السنه
 ۴۴۹ - مطالب السؤل
 ۴۵۰ - معارف ابن قتیبه
 ۴۵۱ - معانی الاخبار
 ۴۵۲ - معاویه فی المیزان - عباس محمود عقاد
 ۴۵۳ - معبد النعم و مبد النقم - سبکی
 ۴۵۴ - معرفد الحدیث
 ۴۵۵ - معجم رجال الحدیث
 ۴۵۶ - معجم البلدان
 ۴۵۷ - معروف کرخی
 ۴۵۸ - معنویت یک علم است
 ۴۵۹ - مع المختار الثقی
 ۴۶۰ - مقاتل الطالبین
 ۴۶۱ - مقالات الاسلامیه
 ۴۶۲ - مقالات الاسلامیین
 ۴۶۳ - مقاله شخصی سیاح
 ۴۶۴ - مقتل خوارزمی
 ۴۶۵ - مقتل مفرم
 ۴۶۶ - مقیاس الهدایه - ممقانی
 ۴۶۷ - مکاتیب - تابنده و مردانی
 ۴۶۸ - ملاحم - سید بن طاوس
 ۴۶۹ - مناقب آل علی
 ۴۷۰ - مناقب ابن مغازلی
 ۴۷۱ - مناقب خوارزمی
 ۴۷۲ - مناقب زمخشری

- ۴۷۳ - مناقب الامام الاعظم ابی حنفیه
 ۴۷۴ - من لا یحضره الفقیه
 ۴۷۵ - منتخب التواریخ
 ۴۷۶ - منتهی الآمال
 ۴۷۷ - منحرفان از ولایت
 ۴۷۸ - منهاج السنه
 ۴۷۹ - منهاج الکرامه
 ۴۸۰ - مواقف ایچی
 ۴۸۱ - موسوعه الفرق والجماعات والمذاهب
 والاحزاب
 ۴۸۲ - میزان الاعتدال
 ۴۸۳ - نابغه علم و عرفان
 ۴۸۴ - ناظران در جمع منکران
 ۴۸۵ - ناسخ التواریخ علی جلد امیرالمؤمنین
 ۴۸۶ - ناسخ التواریخ دوره قاجار
 ۴۸۷ - نامه سرانجام
 ۴۸۸ - نامه های صالح
 ۴۸۹ - نخستین تجلی
 ۴۹۰ - نسب قریش
 ۴۹۱ - نظام سیاسی فی الاسلام
 ۴۹۲ - نظر اجمالی به دیانت^۱ بهائی
 ۴۹۳ - نظم دررالمسطین
 ۴۹۴ - نفحات الانس
 ۴۹۵ - نفس المصدر
 ۴۹۶ - نقطه الکاف
 ۴۹۷ - نور الابصار
 ۴۹۸ - نورالقیس
 ۴۹۹ - نهج الحق
 ۵۰۰ - نهج الصباغه
 ۵۰۱ - نهضت امام خمینی
 ۵۰۲ - نهضت های مقابله کننده با عباسیان
- ۵۰۳ - وسائل الشیعه
 ۵۰۴ - وفيات الاعیان
 ۵۰۵ - وقایع الايام - خیابانی
 ۵۰۶ - ولایت از دیدگاه مرجعیت شیعه
 ۵۰۷ - ولایت متقین
 ۵۰۸ - ولایت نامه - آیه الله سید ابراهیم
 میلانی
 ۵۰۹ - ولایت نامه - محمدهاشم درویش
 ۵۱۰ - ولایت نامه - ملا سلطان گنابادی
 ۵۱۱ - وهابیت ایده استعمار
 ۵۱۲ - هدایت یافتگان
 ۵۱۳ - هدایة السبیل
 ۵۱۴ - هدایة الطالبین
 ۵۱۵ - هدایة المسترشدین
 ۵۱۶ - هزار و یک نکته
 ۵۱۷ - هشت بهشت
 ۵۱۸ - یادداشت های پراکنده - علی اکبر زمانی
 ۵۱۹ - یادداشت های سفر به ممالک عربی
 ۵۲۰ - ینابیع الموده
 ۵۲۱ - یوم الخلاص

۱- بهائیت دیانت نیست بلکه یک فرقه سیاسی است.